

**اندیشه های خطرناک و کفر آمیز و باطل صهیونیسم یهودی و مسیحی**

**بر ضد بشریت و ادیان دیگر**

## **مسلمانان ایران عزیز اسلامی هشیار باشید**

مبارزه سختی دارد آغاز میشود مبارزه ای بر علیه دشمنان پیامبر اسلام، و جهادی بر علیه دشمنان مسلمین جهان، این دجال صفتان مسیحی و یهودی که دشمن پیامبران الهی و اسلام و مسلمین یکتا پرست هستند با وعده و وعید و پول و ... دارند بسیاری از جوانان مسلمان کشور عزیزمان ایران اسلامی را (بیشتر کسانی که دارای مشکلات مالی هستند و یا دچار مشکلات و بحرانهای روحی هستند) از دین مبین اسلام برمیگردانند و حس وطن پرستی و اعتقاد به خدای یگانه را هم کاملاً در کسانی که به آنها گرویده اند از بین میبرند، روش و شگردهای خاصی را، هم اکنون مسیحیان و یهودیان داخل کشور دارند بکار میبرند و تاکنون با توسل به نقاط ضعف یک فرد یا جوان مسلمان ایرانی توانسته اند جوانان بسیاری را از دین اسلام محمدی که یگانه دین یکتا پرستی است برگردانند لذا بر هر فرد مسلمان ایرانی واجب است که در برخورد با چنین

افرادی خیلی سریع به مرجع تقلید خود و یا یک روحانی و یا به نیروی  
انتظامی و یا نیروی مقاومت بسیج محل سکونت خود مراجعه نماید و موضوع  
را با آنها در میان بگذارد و مشخصات آن شخص و یا اشخاص را به مراجع  
ذکر شده اعلان دارد.

این عقاید کفر آمیز را بخوانید بیشتر با اهداف و نیات این کفار نادان آشنا میشوید  
این منکران خداوند بی شریکِ یکتا حتی در سخنرانی های خود به وضوح به پیامبر  
ما مسلمانان توهین میکنند و به حضرت مهدی صاحب الزمان لقب دجال داده اند با  
این وجود قضاوت با شماست، ولی برای من فقط کافی است ولی فقیه رهبر خردمند  
ایران زمین آقا و مولای من سید علی خامنه ای فرمان جهاد بدهد تا کوی و برزن و  
دشتهای و کوها و زمین و آسمان را از وجود این منکران کفر گوی پاک کنم .

درود بر سربازان گمنام امام زمان و **درود بر استشهدادیون مبارز** و **درود بر حافظان و**  
**پاسداران همیشه هشیار ایران عزیز اسلامی.**

# واقعیت دنیای روح و زندگی زمینی

پیام های دکتر سنگ هان لی از دنیای روح

کانون خانواده برای اتحاد و صلح جهانی

فهرست مطالب

مقدمه

پیش درآمد

فصل اول، نامه پیشکش به والدین راستین

فصل دوم، واقعیت دنیای روح و زندگی زمینی

فصل سوم، زندگی در دنیای روح از دیدگاه اصل

فصل چهارم، ملاقات افراد در دنیای روح (۱)

فصل پنجم، ملاقات افراد در دنیای روح (۲)

مقدمه

دکتر سنگ هان لی در سن ۸۴ سالگی در ۲۲ مارس ۱۹۹۷ درگذشت. او بخاطر آثارش در فلسفه، اقتصاد و تئوریهای اجتماعی شناخته شده بود. او بعنوان یک روشنفکر در واقع در تمامی زندگیش نسبت به طبیعت و ماهیت دنیای روح توجه نشان میداد و احساس میکرد که باید یک فهم واضح و آشکار از دنیای روح بر روی زمین در دسترس همگان باشد. این دلبستگی به دنیای روح، با او در تمامی مراحل انتقالی اش به دنیای روح باقی ماند و سرانجام به این کتاب تولد داد.

سنگ هان لی در سال ۱۹۱۴ در کره بدنیا آمد. مدرک خود را بعنوان پزشک از بخش داروسازی تفکیکی (دانشگاه داروسازی یان سی کنونی) در سئول، کره دریافت کرد. در نیمه دهه ۱۹۵۰، او و همسرش به کانون خانواده پیوستند. دکتر لی تحصیلات داروئی خود را کنار نهاده و خودش را برای بیان فلسفی و پژوهشگرانه تدریسات پدر مون و تألیف آن وقف کرد. او در واقع نمیخواست که دیدگاه و نظریاتش، تدریسات واضح استاد و پیشوای روحی اش را انکار کند. او در سال ۱۹۹۲ نوشت: "تعدادی از

محققان فکر میکردند که مطالب آن کتاب‌ها، اندیشه‌ها و افکار خود مؤلف بوده‌است، اگر چه مؤلف بطور واضح آن مطالب را بعنوان اندیشه‌های استاد مون معرفی کرده بود. این سوئفاهم عمیقاً قلب مؤلف را می‌آزد. "

اولین اثر دکتر لی با مارکسیسم-لنینیسم سروکار داشت. دولت کره جنوبی در رو در روئی با رفتارهای تهاجمی از جانب شمال (کره شمالی)، بحث و بررسی در ارتباط با تئوری‌های کمونیستی را ممنوع کرده بود. مردم با جهل و نادانی در برابر ایده‌های مارکسیستی دفاع واقعی نداشتند. پدر مون ضرورت وجود یک پاسخ جدی به مارکسیسم را تشخیص داده و در این مورد دکتر لی را راهنمایی میکرد. دستیابی به کتابها و متونی درباره مارکسیسم برای دکتر لی در آن دوره بسیار دشوار بود. علیرغم مشکلات بسیار، با به خطر انداختن خود مطالبی را که نیاز داشت تهیه کرد و کتاب "کمونیسم، وعده و عمل" را تألیف نمود، که از طرف دولت کره جنوبی بعنوان یک متن آموزشی برای شهروندانش مورد تأیید قرار گرفت. این اثر هسته ایده‌ای را طرح‌ریزی کرد که بعدها در دیدگاه جهانی CAUSA توسعه پیدا کرد، که تأثیر شدیدی در درگیری‌های دهه ۱۹۸۰ برای آزادی در سطح جهانی داشته است.

پس از آن، دکتر لی به جمع‌آوری و مرتب کردن مفاهیم فلسفی تدریسات پدر مون روی آورد. ارثیه محتاطانه او از تدریسات استادش، به سری کتابهای "اندیشه هماهنگ" تولد داد. دکتر لی تدریسات استاد سان میانگ مون را در جواب به سؤالهای مطرح شده از جانب فلاسفه بکار برد: هدف زندگی چیست؟ زندگی خوب چیست؟ یک جامعه خوب چگونه ترکیبی دارد؟ چگونه حقیقت را اثبات میکنیم؟ معیار ارزش چیست؟ او سهم بسزای فلاسفه بزرگ از یونانی‌ها گرفته تا عصر حاضر را ارزیابی کرده و برای مشکلات غامض آنها، راه حلی برگرفته از عقاید و الهامات پدر مون را تقدیم کرد.

دکتر لی همواره یک هدف مفید و قابل اجرا داشت: تسکین رنج و درد بشری و دستیابی به شادی برای انسانها. آثار اخیر او "اندیشه مرکزی" و "خدائیسیم" پایه‌ای برای توسعه آموزش و پرورش کانون در ارزش‌های خانواده راستین فراهم کرد. بدینسان آثار او بسان پایه‌ای در خدمت به گسترش برکات خدا به ازدواج‌ها در تمامی اجتماعات با انواع عقاید و مذاهب در سراسر دنیا بود. دکتر لی به‌مراهی تعدادی از دانشجویانش، مؤسسه اندیشه هماهنگ را در سئول، با شعباتی در توکیو و نیویورک تأسیس کرد. راستی، خانم کیم، گزارشگر پیام‌های دکتر لی از دنیای روح، از اعضای قدیمی کانون خانواده میباشد.

دکتر تیلر هندریک

پیش در آمد

اجازه دهید تا با یک داستان قدیمی از مرحوم دکتر لی، صحبت‌ها را آغاز کنم. این داستان زمانی رخ داد که همسر من و من در حال خدمت در کارهای آموزشی و اداری کانون خانواده بودیم. در میان شرکت کنندگان برنامه‌های آموزشی ما، پروفیسوران بسیاری با موهای سفید حضور داشتند. اگر چه من مدرس نبودم، اما وقتی همسر من در برابر چنین روشنفکرانی تدریس میکرد، چنان هیجان زده و عصبی میشدم که دستانم خیس عرق میشد. اوقات ما در روزهای یکشنبه بعد از تدریسات معمولاً برای مرتب کردن و انجام کارهای اداری، بیشتر در دفتر کانون صرف میشد. در یک بعد از ظهر یکشنبه، طبق معمول وقتیکه بعد از اتمام کارهای اداری راهی خانه‌ام میشدم، متوجه شدم که دکتر لی جلوی درب ورودی ساختمان منتظر من بوده است. وقتیکه از او پرسیدم چرا منتظر من بوده‌اید، از جیب کتش چیزی بیرون آورد و با خجالت به من داد. آن بسته یک قالب صابون بود که او در طی سفر اخیرش به خارج از کشور خریداری کرده بود.

هم اکنون که در حال نوشتن این پیش درآمد هستم، خاطرات قدیمی مرحوم دکتر لی به ذهنم بازگشته‌اند. با این خاطرات، قلبم از اشتیاق و احترام به او لبریز شده‌است. دکتر لی همیشه دلوایس همسر من و من بوده و ما همواره عشق عمیقی را از جانب ایشان احساس میکردیم. بعلاوه او بدنبال مرگ همسرش، هشت سال به تنهایی زندگی میکرد. یک روز مرا به خانه‌اش خواند و بسته بزرگی را به من داده و گفت: "چون من سالم و تندرست هستم، لطفاً شما از اینها استفاده کرده برای خواست خدا با استواری کار و تلاش داشته باشید." آن بسته، هدیه‌ای بود که شخصی قبلاً برای او آورده بود. وقتیکه دوباره به آن هدیه می‌اندیشم، گونه‌هایم از شرم میسوزد، زیرا آن را دریافت کرده و بدون توجه به چگونگی استفاده از آن، حتی به آن نگاه هم نکردم. هنوز نمیدانم که دریافت آن هدیه خوب بود یا نه!

من در آن زمان نمی‌توانستم بطور آزادانه احساس و نظرم را در برابر دکتر لی ابراز کنم، چرا که برای من، او شخص محترمی بود. او همیشه ما را به دفتر کارش، در مؤسسه اندیشه هم‌هنگ دعوت میکرد. هر بار که به آنجا میرفتم در برابر او احساس کوچکی میکردم. دلیلش این بود، که اگر چه دکتر لی مسن‌تر از ما بود اما با ما خیلی مؤدبانه و با نزاکت رفتار میکرد و هر وقت که به دفتر کارش میرفتیم، به گرمی به ما خوش‌آمد میگفت.

همسرش نیز خیلی مؤدب و مهربان بود. او همیشه در برابر ما مؤدبانه و با نزاکت تعظیم میکرد، و چون او هم‌سن مادرم بود، خالصانه از او خواهش میکردم که با من مثل دخترش رفتار کند. اما او میگفت: "بخاطر اینکه رفتاری اینچنینی از عادت‌های من است، در انجام آن احساس آرامش بیشتری دارم." آنها اشخاص قابل تحسینی بودند که به احترام گذاشتن به دیگران و استفاده

از اصطلاحات محترمانه در برابر دیگران عادت کرده بودند، میخواهم آنها را همواره و برای ابد بسان اشخاصی قابل تحسین و زیبا در قلبم حفظ کنم.

وقتی دکتر لی در این دنیای جسمی زندگی میکرد، میگفت که او در سمینارهای دانشگاهی توانسته بود با اصل الهی به هر سؤالی پاسخ دهد، اما در ارتباط با دنیای روح و سؤالهای مربوط به آن جواب واضحی نداشت. بهمین دلیل او می گفت که روزی بطور ضروری، اصول دنیای روح را تکمیل خواهد کرد. او تمامی متون و موضوعات مربوط به دنیای روح را مطالعه کرد، از جمله "دنیای با شکوه روح"، "هوا بو" که شهادت‌های افراد روحی بود. بعلاوه همسرش در دنیای روح بود، بهمین خاطر تعدادی سؤال به من داد تا از همسرش بپرسم. او میخواست بداند که همسرش چه چیزهایی را در دنیای روح دیده است.

دکتر لی بطور ممتد سؤالهایی را در ارتباط با دنیای روح به من میداد. اما برای من زمان زیادی میبرد تا بتوانم از طریق دعا جوابها را دریافت کنم، همچنین انرژی جسمی زیادی برای دعا لازم بود. طرح سؤال و دریافت پاسخ از طریق دعا بطور مکرر ادامه پیدا کرد، ولی بخاطر اشتغال در زندگی روزانه، مدتی من نتوانستم بطور عمیق دعا کرده و از دنیای روح جواب را دریافت کنم. یکبار بخاطر می‌آورم که چندین ماه بدون اینکه جوابی دریافت شود سپری شده بود و دکتر لی هم برای دریافت جوابها اصرار نکرده بود. در همان لحظه که داشتم فکر میکردم که مبادا دکتر لی فراموش کرده باشد، او برای من پیامی فرستاد و گفت: "اگر چه زمان دریافت پاسخ به سؤالهایم بطول انجامیده ولی موقعیت شما را درک میکنم. اگر امکان دارد، میتوانید جوابها را سر وقت و به آرامی بدهید." مایلم یکبار دیگر احترام عمیق و قلبی خودم را در برابر سخاوتمندی و سرسختی او ابراز کنم.

علیرغم تلاش سرسختانه‌اش بدون تکمیل تعالیم دنیای روح این زندگی را ترک گفت. وقتی به مراسم سانک هوا رفتیم، احساس کردم که قلبم شکسته است. در همان لحظه، مرحوم دکتر لی در برابرم ظاهر شد و گفت: "چون الان زمان رسمی و تشریفات است، نمیتوانم با شما صحبت کنم، امشب به خانه شما خواهیم آمد."

به این می‌اندیشیدم که آیا مرحوم دکتر لی که تازه درگذشته میتواند به خانها برود، که در همان لحظه خدا گفت: "سنگ هان، انسان بهشتی است."

متحیر بودم، "انسان بهشتی؟" اولین بار بود که این عبارت را می‌شنیدم. کسی که خدا او را این چنین خوانده بود، فردی بود که من هم درباره او همین فکر را میکردم. خوشحال بودم از اینکه احساسم در ارتباط با دکتر لی درست بود.

از آن شب به بعد، دکتر لی شب و روز به خانه ما می آمد. مهم نبود که در حین انجام چه کاری بودم، او ظاهر شده و تسریع میکرد تا کارش را انجام دهد. در ارتباط با این کار تقلا و کشمکش زیادی داشتم. به همین دلیل به خدا شکایت برده و گفتم: "این برای من بسیار زیاد است، و بیشتر از این نمیتوانم تحمل کنم. اگر میفرمائید که سنگ هان لی یک انسان بهشتی است، لابد من انسانی جهنمی هستم! چطور کارها اینگونه میتواند انجام شود؟ دیگر نمیتوانم ادامه دهم." خدا گفت: "دخترم! بخاطر اینکه سنگ هان پسر من است، میخواهم بگذارم تا هر کاری که میخواهد انجام دهد. هم اکنون او در دنیای روح بسیار مشغول است. زیرا در دنیای روح در پی مسائلی است که در طی زندگی اش (بر روی زمین) مشتاق کسب اطلاعات درباره آنها بوده است، برآستی نمیتوانی بیاندیشی که چقدر ذهنش مشغول است! او میخواهد درباره چیزهایی که در دنیای روح مطالعه و تجزیه و تحلیل کرده صحبت کند. او میخواهد در تمامی دنیای جسمی و همینطور دنیای روح جستجو و تحقیق داشته باشد. بنابراین موقعیت او را درک کن." با گریه دوباره به خدا گفتم: "خب چطور جسم من این کار سخت را تحمل کند؟" دکتر لی گفت: "دخترم! بیا یک برنامه کاری تهیه کنیم و مطابق با آن عمل کنیم." او قول داد فقط در ساعات تعیین شده و نه غیر از آن خواهد آمد.

او روز بعد آمد و گفت: "در کار با من رنج و درد زیادی را متحمل خواهید شد، اما موقعیت صادقانه مرا در مطلع کردن مردم نسبت به واقعیت دنیای روح درک کنید. بنظر آمد که او برخلاف رفتار معمولی اش، درست مثل یک کودک صحبت میکند. به همین دلیل شک کردم که مبادا او دکتر لی نباشد. سپس دکتر لی گفت: "احساسات مرا جریحه دار کردید." و اضافه نمود که بعد از بررسی دنیای روح بمدت ۴۰ روز، تمامی کشفیاتش را بطور مفصل به من خواهد گفت.

ما در آن زمان در آماده کردن خود برای رفتن به استرالیا بسیار مشغول بودیم. وقتی به او گفتم که کجا میرویم، گفت که او نیز خواهد آمد. سرانجام به استرالیا آمده و تلاش زیادی داشتیم تا بتوانیم خود را با شرایط محیطی تازه در اینجا وفق دهیم و تقریباً صحبت های دکتر لی را فراموش کرده بودیم. اما یک روز دکتر لی با ناراحتی آمد و گفت که چرا ۴۰ روز گذشته و سراغ او را نگرفتیم.

او گفت: "لطفاً مرا بخشیده و این هیجان زدگی مرا درک کنید. زیرا دنیای روح برای من تازگی دارد، و من در جمع آوری و مرتب کردن مطالعات و یافته هایم بسیار مشغول، بسیار هیجان زده و بسیار تحت تاثیر قرار گرفته بودم. بعلاوه میخواستم هر چه زودتر این مطالب را به ساکنین دنیای جسمی بگویم، به همین خاطر نتوانستم جلوی خودم را بگیرم. لطفاً مرا ببخشید و حال و وضعیت مرا درک کنید." سپس، او به شکل و حالت معمولی خود برگشت.

از کجا شروع کنیم؟ نگران بودم که او چگونه با من کار خواهد کرد. همینطور میترسیدم که چه مدت به این کار ادامه خواهد داد. بهر حال چون درگیر این کار شده بودم، با درخواست قدرت و گرمی از خدا شروع کردم. هر کلمه‌ای را که ایشان تا به حال به من ارائه دادند، بسیار با ارزش بوده است. در این پیش درآمد میخوامم درباره چند نکته‌ای که تأثیر بزرگی بر من داشته صحبت کنم. در دنیای ابدی، جایی که اعضای کانون در آن ساکن هستند، اگر موقعیت و برنامه خاصی نباشد، همگی با گناهان ارتكابی‌شان به شکل مرئی و قابل رؤیت، در نزدیکی به خدا بسر میبرند. این برآستی مجازاتی شدید و طاقت‌فرسا بنظر میرسد. چطور میتوانیم بگوئیم که، آنجا پادشاهی بهشت است؟ آنجا ترسناکتر از جهنم بنظر میرسد.

نکته بعدی میخوامم درباره عشق زناشوئی صحبت کنم. از آنجائیکه زوج از طریق عشق یگانه میشوند، زندگی آنها خود تجسم واقعی عشق است. زندگی آنها برای دادن لذت به خدا است. زمانیکه آنها در گلزارها، در امواج سبزه‌ها، در کوهها، جایی که پرندگان نغمه‌سرائی میکنند، و در اعماق جنگل‌ها در آغوش عشق هستند، تمامی محیط برقص درآمده و با آنها هماهنگ خواهند شد. بعلاوه نور زیبا و درخشان خدا آنها را در بر خواهد گرفت، بگونه‌ای که هرگز تصور آن را در ذهن خود نداشته‌ایم. اما زوجی که یگانه نشده‌اند، حتی در دنیای روح تنها در اطاق خوابشان همبستر خواهند شد. اگر یکی از آنها کامل نشده یا نقص و عیبی داشته باشد، طرف مقابل باید تا زمان دستیابی همسرش به کمال منتظر بماند، ولی مدت آن، دوره بی‌پایانی است که نمیتوان آن را تضمین کرد. همچنین آن مدت زمانی دوره قضاوت و دوره مجازات ترسناکی است.

انگیزه سقوط بزرگ فرشته و حوا چه بود؟ ما فکر میکردیم که آنها فقط سقوط کردند. تا زمانیکه که بحران سقوط خود را نشان داد، بزرگ فرشته، حوای جوان را با خود به اینجا و آنجا میبرد. جوانه عشق با حوا رشد کرد و سرانجام او عاشق حوا شد. آدم متوجه نبود که چه چیزی در جریان است. از آن زمان به بعد رابطه آدم و حوا خیلی جدی‌تر از آن شد که ما فکر میکردیم. اگر چه حوا اولین تجربه عشق خود را با بزرگ فرشته فراموش نمیکرد، در عین حال بخاطر سختی و ترس چاره‌ای جز تکیه کردن بر آدم نداشت. در نتیجه میتوانید تصور کنید که عشق زناشوئی آنها چگونه بود؟

نکته بعدی میخوامم درباره "کیم ایل سانگ" که او را در دنیا روح ملاقات کرده بود با شما صحبت کنم. کیم ایل سانگ تحت تأثیر عشق و تدریسات قلبی و اشکبار دکتر لی قرار گرفته بود. اگر چه وقتیکه بر روی زمین زندگی میکرد، دارای قدرت و اختیاری مطلق بود، اما در دنیای روح حتی از عمق جهنم نیز بیرون رانده شده بود. او با تیره روزی در آستانه درگاه منتظر



رستگاری است. در طی زندگی زمینی، چطور می‌باید زندگی کنیم؟ بسیار ترسناک است. چیزهای تعجب برانگیز بسیاری وجود دارد.

ما آب را بعد از تصفیه بوسیلهٔ دستگاه تطهیر کننده، مینوشیم. اما حتی اگر خودمان را بیشتر از آن پاکسازی و تطهیر کنیم، بسیار دشوار است که در دنیای ابدی در برابر خدا بایستیم. چون قانون پرداخت غرامت در دنیای روح وجود ندارد، اگر در طی زندگی خود بر روی زمین مرتکب گناه و خطائی شده باشید، مهم نیست که چند هزار سال سپری شود، شما همیشه در سطحی مشابه باقی خواهید ماند. علاوه بر این، اگر کسی مرتکب گناهی شده و در جهنم بوده باشد، راه زندگی آیندهٔ بازماندگانش مسدود خواهد شد. چه حقیقت دردناک و غم‌انگیزی است!

اینجا بود که سؤالی برای من پیش آمد. وقتیکه پدر راستین به دنیای روح بروند، اگر پسر دوستداشتنی من به جهنم سقوط کرده و در تقلا و کشمکش بوده باشد، آیا پدر میتواند او را نجات دهد؟ در غیر اینصورت، آیا بخاطر قانون دنیای روح، او باید فقط منتظر بماند؟ بنابراین، اگر کسی در دنیای جسمی مرتکب گناهی شود، این خود، ناپرهیزگاری و بی‌ایمانی دیگری برای والدین راستین خواهد بود.

اگر چه هر کلمه‌ای که دکتر لی میگفت برای من تازگی داشت و مرا شگفت‌زده کرده بود، اما بارها من در ارتباط با ماهیت واقعی او شک کردم. دلیلش این بود که او هر بار وقتی به سخن گفتن میپرداخت، با مفادی مشابه با اصل آغاز مینمود. هر وقت که به او شک کردم، خیلی ناراحت می‌شد. میگفت: "سربلندی و افتخار من جریحه‌دار شد، من سنگ هان لی هستم، کسی که کتاب "اندیشهٔ هماهنگ" را جمع‌آوری و مرتب کرده است. بخاطر اینکه به اندازهٔ کافی وقت نداریم و چیزهای زیادی برای گفتن وجود دارد، باید صبر و تحمل داشته باشیم. بیائید سریعاً شروع کنیم." با گفتن این مطلب آرام می‌گرفت و به من تسریع میکرد که آغاز کنیم. در حین ثبت گزارشات، دخترش بارها سؤالهائی خصوصی در ارتباط با مسائل خانوادگی‌شان مطرح کرد، اما دکتر لی به هیچکدام از آنها پاسخ نداد و اگر دخترش برای دریافت پاسخ با جدیت اصرار میکرد، ما را ترک میگفت. او در مدت زمان گزارش، فقط برای اهداف عمومی ظاهر میشد، و میگفت که برای صحبت کردن دربارهٔ مسائل خانوادگی‌اش فرصتی ندارد.

اگر از ثبت گزارش خسته میشدم، میگفت: "برای چند دقیقه استراحت کرده و یک فنجان قهوه بنوشید." دکتر لی خیلی به جزئیات دقت میکرد. او نگران سلامتی من بود، میگفت: "لطفاً بازویتان را نرمش داده تکانش بدهید. اگر احساس میکنید که خیلی سخت است، میتوانیم امروز زودتر تمام کنیم... میتوانیم تعطیل کنیم...". او اینگونه مرا تسلی میداد. به دنبال پایان

کارمان اگر میپرسیدم که فردا در مورد چه موضوعی سخن خواهید گفت، او بدون اینکه جوابی بدهد، مرا ترک میگفت. خونسردی نیز یکی دیگر از خصوصیات او بود. اگر چه بارها و بارها از او پرسیده بودم که قصد دارید تا برای چند روز به این کار ادامه دهید، حتی یکبار هم پاسخ نداد. وقتی که دو روز از اولین گزارش گذشته بود، فقط گفت: "لطفاً اوقات خود را مرتب کرده و مقداری بیشتر کار کنیم." و سپس بدون اینکه چیزی در باره مدت زمانی اشاره کند به دادن گزارش ادامه داد. ساعت ۱۰، آخرین روز سومین ماه (بعد از شروع کارمان)، دکتر لی در حین دادن آخرین نامه بشدت گریه میکرد.

"خانم کیم! بخاطر سخت کوشی شما تشکر میکنم. نمیدانم که آیا میتوانم برای والدین راستین مفید باشم یا نه. وقتی که به اینجا آمدم متوجه شدم که دنیای روح بسیار پهناور است و نمیدانم که چگونه میتوانم درباره آن توضیح دهم. اگر در ارتباط با این دنیا به زمینی‌ها گزارش ندهم، بنظرم میرسد که سختی و رنج بیشتری برای والدین راستین وجود خواهد داشت. به همین دلیل سعی کردم تا هر آنچه که از دستم برمی‌آید، انجام دهم. آیا نمیدانید که اعضای کانون در دنیای جسمی چقدر با سختی کار میکنند؟ با این همه اگر وقتی آنها به دنیای روح آمده و لحظات سختی داشته باشند، قلب خدا بدرد خواهد آمده و همین باعث دلواپسی والدین راستین خواهند شد. آرزومندم که به تمامی اعضای آموزش دهید تا یک زندگی متمرکز بر خوبی را بر روی زمین پیش گیرند. آنگاه آنها به حوزه میانی یا دنیای ارواح سیاه نخواهند رفت، بلکه در نزدیکی خدا خواهند بود. از شما میخواهم که با دقت این نامه را بخوانید. به روشنفکران بگوئید که علاوه بر مطالعه رشته‌های تحصیلاتی‌شان، باید در مورد چگونگی زندگی در دنیای روح نیز مطالعه کنند. دنیای روح جائی نیست که کسی بتواند با افتخار به عقل یا تخصصش به سوی خدا برود." او در حین بیان این مطالب بشدت گریه میکرد، و بدنال پایان گزارش وقتیکه ما را ترک میگفت، از پشت بسیار سنگین و غمگین بنظر میرسید.

با این گزارش میخواهم، قدردانی و احترام عمیق خودم را نسبت به دکتر لی ابراز کنم. او مرتب و خیلی مفصل صحبت میکرد. مطالب این کتاب از طرف دکتر لی که در ماه مارس سال ۱۹۹۷ در گذشت ارائه شده و هدف از تألیف آن، ضرورت و فوریت آموزش به مردم روی زمین درباره واقعیت دنیای روح و ارزش بهستی والدین راستین بوده است. به همین دلیل، این کتاب به مشیت الهی از طریق والدین راستین بر روی زمین و یا "چانگ پیانگ"، "ته مونیم" و روح‌القدس اشاره نمیکند. من منتظر مطالب باشکوهتر بیشتری هستم.

این گزارش را با این آرزوی خالصانه به پایان میرسانم که امیدوارم با توجه به عشق دکتر لی به تمامی اعضای کانون خانواده، این نامه بتواند برای شما مفید واقع شود.

یانگ سون کیم

استرالیا

فصل اول

نامهٔ پیشکش به والدین راستین

نامه به والدین راستین

والدین راستین! مايلم بهترین سلامها و درود خود را نثارتان کنم. امیدوارم که مرا بخاطر ناپرهیزگاری در طی زندگی جسمی ام مورد عفو قرار دهید. در برابر شما، نمیتوانم از ناراحتی و غم جلوگیری کنم، چون قبل از شما به اینجا آمده‌ام. تلاش بسیار سخت و ممتد والدین راستین در ارتباط با انجام موفقیت آمیز برکت بین‌المللی سه میلیون و ششصد هزار زوج برای ما بخوبی آشکار است. اعضای کانون همچنین در دنیای روح بسختی کار میکنند تا به مردم شهادت دهند. با اینکه ما برای بازسازی دنیای روح، تلاش‌های با حرارت و گرمی داریم، اما بسیاری از مشکلات بنیادی تنها زمانی حل و فصل میشوند که شما به اینجا تشریف بیاورید. متأسفم از اینکه این مسئله باعث مشکلاتی برای شما خواهد شد.

از آنجائیکه والدین راستین مراسم برکت را در دنیای روح رهبری خواهند کرد، جمعیت بسیار کثیری در انتظار شما هستند. هم اکنون ما برای گشایش درهای جهنم و رهائی ساکنان آن تدریس میکنیم. اگر چه تمامی آنچه را که از دستمان برمیآید انجام میدهیم اما این کار ما نمیتواند با تلاش‌های والدین راستین مقایسه شود. آرزو مندیم و دعا میکنیم که تلاش اندک ما بتواند از سنگینی بار مسئولیت شما بکاهد.

والدین راستین! وقتیکه من در دنیای جسمی زندگی میکردم، روشنفکران اغلب از من سؤال‌هایی دربارهٔ دنیای روح می‌پرسیدند، اما من نتوانستم پاسخ قابل درک و زیرکانه‌ای برای آنها داشته باشم. هر وقت که سمینارهای دانشگاهی داشتیم، مردم دربارهٔ دنیای روح سؤال‌هایی داشتند، اما جواب واضح و قابل فهمی در جواب آنها نداشتیم. دنیای روح مثل معمائی بود که خود بتنهائی نمیتوانستم از پس آن برآیم. از اینرو بدون طبقه بندی اصول دنیای روح به اینجا آمدم. برای این منظور، بنا به دلایل زیل، سعی میکنم تا جزئیات دنیای روح را با دقت گزارش دهم: نخست میخواهم بسیاری از مسائلی که مردم زمینی را آزار میدهد، حل و

فصل کنم. دوم، میخواهم که برای زندگی درست و صحیح اعضای کانون بر روی زمین به آنها کمک کنم. سوم، اگر چه تلاش من بسیار اندک می‌باشد، میخواهم که مشکلات و سختی‌های والدین راستین را کاهش دهم. چهارم، من بسبب وجدانی گناهکار و مقصر در عذاب هستم، چرا که زودتر از والدین راستین به دنیای روح آمده‌ام.

پدر راستین! تا به حال پسر حقیر شما، حوزه‌های مختلف دنیای روح را کشف کرده است، و تا آنجائیکه امکان داشته باشد، تمامی دنیای روح را زیر پا خواهم گذاشت و اکنون میخواهم تمامی بررسی‌ها و برآوردهایم را از دنیای روح بیان کنم. اگر پیام‌های من، حاوی اشتباهاتی است، لطفاً مرا مقصر دانسته و آنها را تصحیح بفرمائید. با آشکارسازی رمز و رازهای دنیای روح، خالصانه میخواهم تا به اعضای کانون کمک کنم. امیدوارم که ساکنان دنیای جسمی با آگاهی از دنیای روح، مرتکب گناه نشده و بدون هیچ خطا و گناهی به دنیای روح بیایند. دعا میکنم که با اقدامی اینچنین وقتی پدر راستین به دنیای روح می‌آیند، از بار مسئولیتشان کاسته شود. بعلاوه، خدا نیز زیر بار مسئولیت سنگینی بوده و در بیچارگی بسر می‌برند.

پدر راستین! عمیقاً قدردانی میکنم از اینکه مرا به این مکان پر برکت فرستاده و به من عنوان "مرد تقدیس شده" داده‌اید. بعد از تکمیل زندگی‌ام بر روی زمین بخاطر برکات و شکوه شما به اینجا آمده‌ام. بنابراین تمامی وجودم را خالصانه برای رهائی ساکنان جهنم در این دنیای ابدی وقف خواهم کرد.

پدر و مادر راستین! در مقام یک زوج برکت گرفته از شما بخشش میطلبیم، زیرا در دنیای روح در آرامش زندگی میکنیم. میخواهیم که در برابر والدین راستین با تمامی وجودمان سر سجده فرود آوریم. خدا به والدین راستین برکت طول عمر اعطاء بفرمایند.

۲۱ اوت ۱۹۹۷ سنگ هان

به اعضای دوستداشتنی کانون خانواده

مایلم که این نامه را به اعضای دوستداشتنی کانون تقدیم کنم.

عزیزان! نخست از چه چیزی سخن بگویم؟ هیچکس نمیتواند از مرگ جسمی اجتناب کرده یا از دنیای روح بگریزد. این مسیر کانون بهشتی است که هرکسی میبایست از آن طی طریق کند. چون به اینجا آمده‌ام دلم برای همه شما عزیزان تنگ شده‌است. من واقعاً نگران این هستم که چگونه به شما درباره قوانین بهشتی آموزش دهم تا آنها را زیر پا نگذاشته و بدون هیچ مشکل و مسئله‌ای به دنیای روح بیایند. اگر قوانین دنیای روح را زیر پا بگذارید، نمیتوانید به آسانی آن را جبران کرده و بهای غرامت آن را

از طریق رنج و عذاب در دنیای روح پردازید. عزیزانم، چه لحظات سختی داشته‌اید! آرزو میکنم که وقتی به این دنیای ابدی گام نهاده‌اید، بتوانید در شادی زندگی نمائید. آرزو میکنم که از سختی‌های زودگذر نگریزید. اگر ثابت قدم باقی بمانید، زندگی ابدی را خواهید یافت.

اگر شما قوانین بهشتی را نقض کنید، بازماندگان شما میبایست بجای شما غرامت پرداخت کنند. زمانیکه والدین راستین، دنیای روح را سازماندهی کنند، رفتارهای نادرست شما قلب آنها را بدرد خواهد آورد. اعضای عزیز کانون خانواده، نام من سنگ هان لی است، کسی که کتاب "اندیشه‌های هماهنگ" را تألیف کرده است. میخواهم تمامی یافته‌ها و برآوردهایم را از دنیای روح برای شما بازگو کنم. لطفاً با دقت این مطالب را خوانده و زندگی زمینی خود را با موفقیت و سر بلندی به پیش ببرید. بیائید با انجام این کار قلب دردآلود والدین راستین را تسلی داده و برای طول عمر والدین راستین دعا کنیم. شما بایستی که زندگی روزانه خود را متمرکز بر سخنان والدین راستین بررسی کنید. این پند و توصیه من بعنوان برادر بزرگتان به شما است تا کمکی برای انجام موفقیت‌آمیز مسئولیتتان بر روی زمین باشد. خدا به همه شما برکت دهد!

سنگ هان لی، ۲۱ اوت ۱۹۹۷

فصل دوم

واقعیت دنیای روح و زندگی زمینی

۱. ملاقات در مراسم "سانگ هوا"

ایدئولوژی هماهنگ، اندیشه‌های اساسی و بنیادی است که پدر راستین به ما اهداء کرده‌اند، اما مردم بسیاری سعی دارند تا آن را فقط بطور عقلی درک کنند. بهمین خاطر در تمامی زندگی‌ها در دنیای جسمی سعی داشتیم تا برای فهم آسانتر مردم از اندیشه‌های توحیدی کانون، کتابهای زیادی تألیف کنیم. اما نتوانستیم بطور کامل آن را به انجام برسانیم. به همین دلیل، میخواهم آن چیزهایی را که بر روی زمین ناتمام گذاشته بودم از دنیای روح برای شما بفرستم، تا بتوانید آنها را با تمامی مردم سهیم شوید.

خانم کیم! با توجه به زندگی زمینی‌ام میدانم که انسان سخت کوشی هستید. بنابراین میخواهم متمرکز بر خانواده آقای "هو

وونگ چانگ" در دنیای روح به شما کمک کنم. لطفاً منتظر باشید، با توجه به این نکته که خدا گفت که لازم نیست تا ۴۰ روز

بر روی زمین منتظر بمانم، من به تمامی نقاط زمین همینطور تا آنجائیکه بتوانم در دنیای روح سفر خواهم کرد، تا بتوانم

اندیشه‌هایم را مرتب و سازماندهی کرده و برای شما بازگو کنم. همسر من نیز چیزهای زیادی برای گفتگو با شما دارد. خانم

کیم! لطفاً مرا ببخشید از اینکه بخاطر من برای مدتی دچار سختی خواهید شد. بعد از مرتب کردن افکار و اندیشه‌هایم به مدت ۴۰ روز، برمیگردم. اگر چه ممکن است که به استرالیا بروید، میتوانم به آنجا بیایم، بعد دوباره شما را ملاقات خواهم کرد. متشکرم.

همچنین میخواهم قدردانی کنم، از اینکه در مراسم "سانگ هوا" همه از من به خوبی و زیبایی یاد کردند.

۲. مراسم یادبود همراه با اعضای خانواده، در خانه‌اش ۲۸ مارس ۱۹۹۷

(۱) به فرزندان دوستداشتنی ام (نامه ای از پدرتان)

مدتهاست که میخواهم با همگی شما صحبت کنم، اما بخاطر محدودیت زمانی، از طریق این نامه سلام و درود میفرستم.

فرزندان عزیز و دوستداشتنی من!

اگر بخوام این دنیای نامرئی را در یک جمله برای شما تشریح کنم:

"چه زندگی بی‌فایده‌ای است دنیای جسمی!"

براستی بی‌ارزش است،

بی‌ارزش بوده است،

اوه! خدایا!

اوه! خدای بزرگ!"

این تشریح دنیای روح است. پدر شما واقعاً نمیداند که چطور میتواند دنیای روح را تشریح کند. خدا نامرئی است. اما نور تابان و جذابی وجود دارد که با عقل و شعور و فهم بشری غیر قابل توصیف است. تمامی جزئیات زندگی ما در برابر چنین نوری بطور کامل نمایان میشود، ما احساسی انباشته از آرامش، امنیت و شادی خواهیم داشت، بسان احساسی که یک نوزاد در زمان نوشیدن شیر مادرش دارد. بنظر میرسد که در این نور هر چیزی درست مثل کوره ذوب آهن، در حال ذوب شدن است.... آیا میتوانیم آن را کوره ذوب عشق الهی بخوانیم؟ ...

اوه خدایا! چه دنیای شگفت‌انگیزی در پیش رو است! یک منظره دلپذیر، یک ملودی زیبا، چنان که هرگز آن را تجربه

نکرده‌ایم....

فرزندانم!

حتی اگر پدرتان سعی کند تا تمامی شب را برای شما از دنیای روح سخن بگوید و بنویسد، باز هم قادر نخواهد بود تا به اندازه کافی احساساتش را بیان کند. اجازه دهید تا از شما چیزی بپرسم: تا کی می‌خواهید به زندگی بر روی زمین ادامه دهید؟ هدف زندگی شما چیست؟

در مقام والدین شما، از شما می‌خواهم که اصل الهی را که پدر راستین تألیف نموده‌اند و اندیشهٔ هماهنگ را که من نوشته‌ام، بطور کامل بخوانید. بعد از مطالعه آنها، باید راه زندگی خود را مشخص کنید. اگر تعالیم با ارزش‌تری نسبت به آن کتاب‌ها وجود دارد، می‌توانید از آن تبعیت کنید. اما اگر فکر می‌کنید که چنین تعلیم باشکوهی وجود ندارد، آنگاه باید با تمامی انرژی و زندگی خود برای خواست خدا کار کنید. شما نباید به اخبار محلی دربارهٔ شایعات منفی گوناگون در ارتباط با کانون خانواده گوش فرا دهید، اما باید به اخبار ملی توجه کنید. در مراسم "سانگ هوا" بسیاری از مردم از من تعریف کردند. از شما می‌خواهم که در مقام فرزندان من، در برابر آنها و احساساتشان متواضع باشید.

در آینده‌ای نزدیک، بعد از اینکه افکارم را مرتب و سازماندهی کردم، از طریق خانم کیم دربارهٔ دنیای روح پهناور و بیکران توضیح خواهم داد. همینطور با گروه پروفیسوران در این مورد صحبت خواهم کرد، شما هم باید به خانم کیم کمک کنید و هم خودتان باید چگونه زیستن را بیاموزید. لطفاً از خاطر نبرید که دنیای جسمی را که در آن زندگی می‌کنید، بی‌ارزش و مقطعی است.

از پدرتان\_\_

(۲) به فرزندان دوستداشتنی‌ام (یک نامه از مادرتان)

عزیزان دلتنگم!

لطفاً صد در صد به آنچه را که پدرتان می‌گوید، گوش فرا دهید. در مقام مادرتان، چیزی که از شما می‌خواهم این است که روابط خودتان را با یکدیگر نزدیکتر کرده و به هم کمک کنید. همواره در پی فرصتی باشید که در آن بتوانید به دیگری کمک برسانید. چطور می‌توانید مسئلهٔ ارثیه را حل و فصل خواهید کرد؟ بعد از اینکه دربارهٔ این مسئله بین خودتان صحبت کردید، لطفاً نتیجه را با خانم کیم در میان بگذارید. پدرتان گفت که خود آن را جمع بندی خواهد کرد.

همچنین از شما می‌خواهم که والدین راستین را بخوبی بشناسید. چقدر خوشحال و شاد هستید از اینکه این اخبار با ارزش را از دنیای روح دریافت می‌کنید. در مقام مادرتان، من از آن بسیار قدردانم.

از مادرتان \_

بعد از بررسی زندگی من، لطفاً اندیشه‌ی هماهنگ را مطالعه کنید

بعد از بررسی زندگی من، لطفاً اندیشه‌ی هماهنگ را مطالعه کنید. لطفاً از من پیروی کنید. (پندهای پدری به پسرانش)

سؤال و جواب با اعضای خانواده‌اش

سؤال: درباره‌ی ناخلف بودن چه فکر میکنید؟

جواب: چون مسئولیت خودم را در برابر خدا بطور کامل به انجام نرسانده‌ام، چطور میتوانم خلف بودن فرزندانم را بطلبم؟ اگر

میخواهید که مسئولیت یک فرزند خلف را انجام دهید، لطفاً از والدین راستین پیروی نمائید.

سؤال: چرا از پنجره رفتید؟

جواب: هیچکس از پنجره نخواهد رفت، اگر نداند که پنجره است! اما من از پنجره رفتم، زیرا برای من مثل یک خروجی بنظر

میرسید. لطفاً در این مورد دیگر سؤال نکنید. من درباره‌ی زندگی گذشته‌ام غبطه نمیخورم. حتی توبه هم نمیکنم. اگر چیزی باشد

که میبایست درباره‌ی آن توبه کنم، این است که نتوانستم از لحاظ عقلانی بیشتر از این روشنفکر شوم. (گزارشگر: مرگ دکتر لی،

بسبب پرت شدن ایشان از پنجره صورت گرفت.)

سؤال: با متعلقات و دارائی‌های شما چکار کنیم؟

جواب: چیزهای باارزش آن را به دانشگاه سان مون بدهید و مابقی را بسوزانید.

دستورالعمل به پسرانش: شما باید برای خواست خدا زندگی کنید. اگر باور دارید که اصل الهی و اندیشه‌ی هماهنگ حقیقت است،

باید با تمامی روح، قلب، و زندگیتان از آن پیروی کنید. برای شما انجام چه کاری ضروری است؟ پس از اینکه متوجه شدید که

چه چیزی برای خواست خدا مفید است، به حقیقت عمل کنید. من در دنیای روح موارد آموزشی را که بتواند یک کمک اساسی

برای مردم روی زمین باشد آماده میکنم.

دستورالعمل به کارکنان مؤسسه‌ی اندیشه‌ی هماهنگ

لطفاً "مؤسسه‌ی اندیشه‌ی هماهنگ" را توسعه دهید، من در انجام این کار به شما کمک میکنم.

کلام خدا

(۱) سنگ هان لی! تبریک بخاطر ورود تو به آغوش خدا!



(۲) خدا مرا یک "مرد بهشتی" صدا میزند.

(۳) خدا گفت که سنگ هان میخواهد (برای جستجو و تحقیق) تمامی دنیای روح و دنیای جسمی را زیر پا بگذارد، او بسختی کار میکند.

مکالمه خصوصی

خانم کیم! امیدوارم که شما بعد از زندگیتان بر روی زمین، زمانی که همسن من شدید، بتوانید به اینجا بیایید. اکنون میخواهم تا از طریق شما، تا آنجائی که قادر هستم همه چیز را درباره دنیای روح فاش کنم. هم اکنون، ما به یک مراسم ازدواج دعوت شده ایم. (خانم کیم رؤیا و الهامی دید که در آن اعضای خانواده دور میز غذاخوری منزلشان که از نورهای درخشان و تابان پر شده بود، گرد هم جمع آمده بودند.)

به "چورل ها هوانگ" و "جونگ سم لی" ساعت ۱۰ شب ۲۱ ژولای ۱۹۹۷

"تشکر میکنم که در نشست امروز شرکت جستید. لطفاً این نامه را بخوبی کتابی برای گروه دانشمندان چاپ نمائید."

۳. دنیای روح و زندگی در آن ۲۳ می ۱۹۹۷

(۱) دنیای روح

اگر چه دنیای روح مثل دنیای مرئی پدیده‌ها بنظر میرسد، اما معیارهای آن را نمیتوان با معیارهای دنیای جسمی مقایسه کرد. برای مثال، در دنیای پدیده‌ها، ماده و مکان یک اتومبیل را محدود میکند، اما در دنیای روح شکل یک اتومبیل با توجه به خواست فرد میتواند عوض شود، جهت حرکت آن نیز آزاد است.....

اتومبیل با اندیشه راننده‌اش رانده میشود و حتی میتواند در یک لحظه از کوه عبور کند، درست مثل فیلمهای تخیلی که کودکان از آنها خیلی لذت میبرند. اتومبیل در حرکتش آزاد است، و اگر چه حرکت آن ممکن است بی‌نظم بنظر برسد، اما بخاطر اینکه تمامی آنها قوانین روحی را مراعات میکنند، اصلاً و ابدا تصادفی روی نمیدهد.

(۲) زندگی در دنیای روح

مردم زمینی شبها به خواب میروند و صبحها از خواب برمیخیزند، در دنیای روح نیز بهمین شکل رفتار میکنند. اما در دنیای روح روز و شب از نظم و قاعده عادی پیروی نمیکند، شب و روز با توجه به فکر و اندیشه فرد میتواند تغییر کند.

من نمیدانم که برای اولین بار چه کسی دنیای روح را بترتیب شامل جهنم، فردوس و بهشت تشریح کرد، اما آن توصیفات صحیح است. تفاوت بسیار زیادی بین این سطوح مختلف زندگی وجود دارد. جهنم خیلی نامأنوس است، و ما هرگز نمیتوانیم در دنیای جسمی تصویری قابل مقایسه با آن ببینیم.

برای مثال، یک زن را برهنه ایستاده دیدم. کنار او مردی قسمتهای پائین بدن او را لمس میکرد و کنار آنها زن دیگری با زن اولی مشاجره میکرد که قسمتهای پائین بدن مرد به او تعلق دارد. آنها علیرغم طبیعت مضحک و بی تناسبشان، احساس خجالت نمیکردند.

یکبار یک زن ژاپنی را دیدم که با کفشهای چوبی بر پایش در حال دویدن به زمین افتاد، زن دیگری آمد و کفشهای او را برداشت و آنها را انگار که از آن خودش میباشد، پنهان کرد. زنی که کفشهایش را گم کرده بود، بدنبال آنها میگشت و زنی هم که آنها را پنهان کرده بود، انکار میکرد که کفشی دیده است. آنگاه آنهائی که آن اتفاق را دیده بودند، با فریاد میگفتند که او دزد است و هجوم آورده و با دست و پا او کتک را میزدند. اینجور چیزها اغلب اتفاق می افتد.

وقتی مرد پیری به خاطر زخمی بودن انگشتش نمیتواند غذا بخورد، مرد جوانی می آید و غذای او را ربوده و با حرص و ولع در دهان خود میگذارد. اینجور چیزها اغلب در جهنم اتفاق می افتد. زن دیگری که بزور موهای سرش را تراشیده بودند، احساس خجالت میکرد. بهمین خاطر سرش را با حوله ای پوشانده بود. اما مردمی که از کنار او رد میشدند، حوله او را میگرفتند و دستها و صورت خود را با آن تمیز میکردند. وقتی که زن حوله را از آنها پس گرفته و سرش را با آن می پوشاند، مردم بزور دوباره حوله را از او گرفته و آن را با قیچی دو پاره میکردند و نیمه آن را به او بازمیگرداند. آنگاه او بخاطر شرمندگی از لختی سرش به مکانی سیاه و تاریک میگریخت.

۴. بهشت و جهنم واقعی در دنیای روح ۱ ژوئن ۱۹۹۷

(سخنان امروز نه با هیجان که در آرامش بیان شده است.)

(۱) بهشت جائی است که افکار و اعمال یکی میشود

اگر چه میدانم که کلمه و عبارت بهشت از کجا آمده است، ولی بهر حال افراد در گفتار خود از عبارتهای جنت، باغ عدن و بهشت استفاده میکنند. بهشت جائی است که گفتار و اعمال یکی میشوند.

بعنوان مثال، امروز اگر می‌اندیشم که "چه نوع گوشتی یا چه غذائی می‌خواهم بخورم؟" همزمان با آن اندیشه من، یک مجلس جشن بزرگی در برابرم ظاهر میشود. همچنین اگر به این می‌اندیشم که "امروز به کجا رفته و چه کسی را ملاقات خواهم کرد؟" در همان لحظه در همان مکان خواهم بود. حتی اگر بیانداشیم که "مبادا شخصی را که به دیدنش می‌روم برهنه باشد!" اتفاقاً یکبار همینطور شد و فردی که به دیدنش رفته بودم پاک برهنه بود، که بعد حسابی خندیدیم.

اخیراً می‌اندیشیدم که "وقتی انسان‌های نابینا به دنیای روح ببینند، آیا تفاوتی با انسان‌های بینا خواهند داشت؟" ناگهان یک پدر بزرگ و مردی کوتاه قد در برابر من ظاهر شدند. مرد کوتاه قد کور بود، اما پدر بزرگ بینائی خوبی داشته است. پرسیدم: "آیا در بهشت مردم کور وجود دارند؟" جوابشان این بود: "ما بخاطر سؤال تو به اینجا آمدیم. بر روی زمین من نابینا بودم، اما در اینجا حتی عبارت کوری وجود ندارد، نابینائی نیست. من قادرم همه چیز را ببینم." پرسیدم: پدر بزرگ، شما میتوانید ببینید، چرا به اینجا آمده‌اید؟" او گفت: "تو در مورد تفاوت بین کسانی که بر روی زمین از قدرت بینائی برخوردار بوده و آنهایی که نابینا بوده‌اند، سؤال کردی! تو میتوانی با هر دو چشم درون (قلب) و چشم بیرون ببینی. با چشمانت میتوانی یک مفعول مرئی را ببینی، اما چیزهایی را که با قلبت میتوانی ببینی، بهتر از دیدن آنها با چشمانت میباشد."

در بهشت، محیط پیرامون با نورهای جواهر گونه بسیاری احاطه شده است. شما بسبب روشنائی و درخشندگی پیرامون نمیتوانید هیچ مسئله‌ای را بین خودتان پنهان نگه دارید. همه چیز توسط قلب و چشمها دیده و شناخته خواهند شد. اگر من از نور پر شده و موهایم طلائی خیره کننده است، به خاطر نورهای طلائی درخشان بوجد آورنده اطراف است. اینجا مکانی است که قلب همواره مملو از صلح و صفا است، جائیکه سختی و ناراحتی و گرسنگی وجود ندارد. بهشت جائی است که در تشریح و توضیح چیزها مشکلی نخواهید داشت.

(۲) جهنم جائی است که در بهشت قادر به تصور آن نیستی

در جهنم گرسنگی، خستگی، حسادت و عذاب بسیاری را تحمل میکنید. جهنم غوطه خوردن در حسادت و ناراحتی است و شما بسبب چنین رنج و عذابی، نمیتوانید از جنگ و درگیری اجتناب کنید. در بهشت در تبعیت از قلب خودتان آزاد هستید، اما در جهنم نمیتوانید یک کار کوچک حتی با توجه به خواست خودتان انجام دهید. شما در جهنم بزور دارائی بعنوان مثال مواد غذائی دیگران را تصاحب کرده و آن را با حرص و ولع میخورید. مردم روی زمین نمیتوانند تصور کنند که جهنم چقدر پلید است.

(۳) "سنگ هان، پسرم!" این عشق است

(گزارشگر: تنها والدین و پدر بزرگ و مادر بزرگ می‌توانند که دکتر سنگ هان لی را اینگونه صدا کنند.)

بر روی زمین اگر پدر در بارهٔ عشق صحبت میکند، همواره از محذب و مقعر سخن می‌گوید. وقتی به عشق می‌اندیشید، به محذب و مقعر فکر میکنید، اما این کلمات برای فهم و درک بسیار دشوار و تکنیکی هستند.

فرا خواندن "سنگ هان، پسر" دارای چنان احساسی از عشق است که همه چیز را ذوب میکند. عشق دارای چنان حساسیتی است که میخواهد حتی جنایات وحشیانه را ببخشد، یا وقتیکه در کنار فردی با بوی تعفن ماهی گندیده قرار گرفته‌اید، احساس آرامش داشته باشید. حتی عشق هم دارای احساس غیرفعال آسودگی و آرامش میباشد. کلمهٔ "عشق" به اندازهٔ کافی قلب را تشریح نمیکند، چیزی دیگر نیز لازم است. قلب دارای احساسی کاملاً بدون حسادت و رشک است. حتی در معمولیترین شرایط و اوضاع، وقتی که قدم میزنید، یا وقتیکه کلمه‌ای را بیان میکنید، یا وقتیکه لباس میپوشید. استفاده کردن از کلمهٔ عشق رضایت بخش نیست. برای خدا عبارتی زیبا، یا به اندازهٔ کافی عمیق که بتواند اندیشهٔ عشق را در بر داشته یا آن را بیان و ابراز نماید، وجود ندارد. خدا ندا میدهد، "سنگ هان پسر!" این عشق است! اگر شما بدون عیب و نقص خواست عشق را در آغوش گیرید، دیگر جنگ یا رنج و عذاب بر روی زمین وجود نخواهد داشت. راه شایسته‌ای برای توضیح و تشریح کامل کلمهٔ "عشق" وجود ندارد. این عشق است.

(۴) مفهوم جهنم و بهشت

در بهشت اصلاً جائی برای نگرانی و تشویش خاطر وجود ندارد. شما بسان یک مجموعهٔ کامل و یکدست عشق زندگی خواهید کرد. جهنم جائی است که شما در آن بر لبهٔ ناراحتی، نگرانی، تشویش، درگیری و تضاد بدور خود دور میزنید، زیرا در حوزه‌ای زندگی میکنید که قادر به دانستن چیزی دربارهٔ عشق نیستید. بطور خلاصه، جهنم مکانی بیگانه از عشق، و بهشت اتحاد کامل و مقدس عشق است. و بطور ساده‌تر، بهشت جائی است که چیزی فاقد عشق در آن یافت نمی‌شود، و جهنم مکانی است که یک ذره عشق در آن یافت نمی‌شود. این امکان وجود دارد که میوهٔ عشق جوانه زده و گسترش یافته و آزادی ساکنان جهنم را به ارمغان آورد.

۵. حوزهٔ میانی دنیای روح ۱ ژوئن ۱۹۹۷

(۱) حوزهٔ میانی دنیای روح چیست؟

نحوه نگرش ما درباره حوزه میانی دنیای روح، بر روی زمین، با واقعیت آن در اینجا فرق میکند. در اجتماعات بسیاری در دنیا، مردم برای تأسیس ملت‌هایی کار میکنند که از عبادت و خدمت به خدا دور هستند. مردم بدون اینکه به مذهب توجهی کنند، سعی در بالا کشیدن خودشان دارند. آنها در مکان‌هایی با روابط فاقد ایمان گرد هم می‌آیند.

در این مکان یافتن شباهت به بهشت یا جهنم بسیار دشوار است، ولی شباهت‌های بسیاری به زمین دارد. بعنوان مثال، در وقت غذا در آشپزخانه، همه کار میکنند، فردی ظرفها را می‌شوید، شخصی غذا را آماده میکند، فردی دیگر غذا را پخش میکند، همه با هم کار میکنند. برای توصیف مردم این حوزه بهتر است اینگونه مطرح کنم: در بهشت مردم بسیار نورانی هستند، در جهنم، مردم همیشه مضطرب و بی‌قرارند، اما در اینجا مردم همیشه سرشان شلوغ بوده و بسختی کار میکنند، و هرگز استراحتی ندارند. مردم در ایام مخصوصی، با انرژی خاصی سرزنده میشوند، اما هیچگونه توجهی به خدا و مذهب وجود ندارد.

برای مردم در اینجا اندیشه هماهنگ را تدریسات کردم، اما تعدادی از آنها سؤال‌های ابلهانه‌ای می‌پرسیدند، مثلاً پرسیدند که آیا دنیائی نیست که در آن فقط مردم یکسان و همانند هم زندگی کنند؟! سؤال‌های آنها بسیار ساده و بی‌احساس و وضعیت بگونه‌ای است که احساس میشود که برای ویتنس کردن مردم، یک دوره زمانی طولانی لازم است. حوزه میانی دنیای روح، بهشت نیست، جهنم هم نیست، بلکه دارای سطوح مختلف بسیاری است. اینجا جائی است که انتقال یا رساندن چیزی از خدا یا اصل الهی و یا اندیشه هماهنگ به مردم بسیار دشوار است.

حوزه میانی دنیای روح بسیار پهناور است، به همین خاطر توضیح گوناگونی آن دشوار است. در این حوزه، مردم معمولی بسادگی در برابر اعضای کانون خانواده، کسانی که بدنال زندگی جسمی به این حوزه آمده‌اند، قابل تشخیص هستند. اعضای کانون پر از زندگی دیده می‌شوند، و نمیتوانید دشواری یا مشکلی را در بین آنان مشاهده کنید. همچنین آنها مملو از صلح و آرامش، با اشتیاق زندگی میکنند. اگر ورکشاپ و سمیناری دارند، سرگرمی، بازی، خنده و لذت فراوانی در برنامه آنها گنجانده شده است. در مقایسه با برادران و خواهران ما، دیگران بسیار متفاوت بنظر میرسند. در آنها زندگی و تپشی دیده نمیشود. فعالیت‌هایشان خیلی بیحال و کند بوده و دارای چهره‌هایی خسته و کسل کننده هستند. چرا مردم معمولی که با کانون خانواده مخالفت میکنند، دارای چنین رفتار و سلوکی غمبار هستند؟ دلیلش این است که آنها آرزوئی نداشته و ناامید هستند. مردم معمولی و اعضاء کانون در مناطق متفاوتی زندگی میکنند.

اندوهناک است که بگوییم، اعضای بسیاری نمیتوانند به حوزه کانون خانواده در دنیای روح بروند. دلایل و نمونه‌های بسیاری وجود دارد: نخست، اگر چه یک زوج برکت دریافت کرده اما یکی از آنها از مسیر اصل منحرف گشته و آنها قادر به تأسیس خانواده نبودند. دوم، آنها برکت دریافت کردند، اما هر دوی آنها بدون توجه به خواست خدا زندگی کردند. سوم، زوجی که برکت دریافت کرده اما زندگی آنها تمرکز خود را از دست داده است. موارد گوناگونی از این دست وجود دارند. آنها فقط اسم و رسم کانون خانواده را با خود دارند و چون عضو کانون خطاب میشوند، به حوزه میانی دنیای روح می‌آیند.

آنها در اینجا چه میکنند؟ این گروه از اعضاء در مکانی ساکن هستند که میتوانند برکات و الطاف مخصوص خدا و هونگ جین نیم و والدین راستین را دریافت کنند. چطور؟ آنها با گوش فرا دادن به تدریسات اصل الهی و راهنمائی‌های معنوی، با یکدیگر از لحظات لذت می‌برند، به این سبب همگی آنها امیدوارند. همچنین این منطقه توجه بسیار خدا و هونگ جین نیم را جلب میکند. مردم دنیا میتوانند به حوزه میانی دنیای روح وارد شوند، اما فقط اعضای کانون هستند که به میتوانند به کلاس‌های مخصوصی برای دریافت برنامه‌های آموزشی در ارتباط با راه پاکی و عدالت وارد شوند. این مسئله واقعاً شگفت‌انگیز است. شما در زمانیکه بر روی زمین هستید، معنای برکت را نمی‌دانید، زیرا نمی‌توانید آن را ببینید. اما در بهشت پایه عظیمی وجود دارد که دریافت برکت را امکان پذیر می‌سازد. والدین راستین بدون تعیین بهاء و بدون دریافت چیزی برکت میدهند، و دلیلش شایستگی و صلاحیت وجود والدین راستین میباشد. در حینی که والدین راستین بر روی زمین زندگی میکنند به ما برکت باشکوهی داده‌اند، بنابراین میبایست به بیرون رفته و این برکت باشکوه را به مردم بسیاری در اطراف خودمان بدهیم، این راهی است که اعضای کانون به دیگران برکت میدهند.

## ۲) فردوس

مردم بر روی زمین می‌اندیشند که فردوس جائی بین جهنم و بهشت است، اما واقعیت فردوس اینجا در دنیای روح بسیار تفاوت دارد. در فردوس، مردم گروه و دسته‌ای را تشکیل داده‌اند که بطور طبیعی به آن تعلق دارند. برای مثال، کره‌ای‌ها به شهرک کره، چینی‌ها به شهرک چین و ژاپنی‌ها به شهرک ژاپن می‌روند.

۶. زندگی زمینی از دیدگاه دنیای روح ۹ ژوئن ۱۹۹۷

(۱) چطور کارهایی را که مردم روی زمین انجام میدهند، در دنیای روح ثبت میشود؟

چگونگی زندگی مردم بر روی زمین تعیین میکند که چه چیزی در دنیای روح ثبت شود. بعنوان مثال، اینکه یک رئیس جمهور چگونه زندگی را سپری کرده دقیقاً در دنیای روح ثبت میشود. او چه برای خود زیسته باشد و چه برای ملتش، همه چیز دقیقاً در دنیای روح بطور رسمی ثبت میگردد. اگر فقط زندگی خود را برای چیزهای جزئی گذرانده باشید یا بطور نامعقولی ماده‌گرا بوده باشید، یا اگر بشکلی ساده یک فرد پلید بوده و یا یک انسان راستین، همه چیز ثبت میشود. درست مثل اینکه قرار بوده تا بیوگرافی یا زندگینامه خودتان را بنویسید، همانطور که لحظات آخر زندگی خود را مرتب میکنید، ملاحظه میکنید که مسیر و جهت زندگیتان چگونه تأسیس شده است. خدا بدون هیچ قید و شرطی ظاهر میشود. چقدر جالب خواهد بود اگر در طی زندگیتان سخت‌کوش بوده باشید. حتی رئیس جمهور کشوری بدون هیچ ادعائی به دنیای روح می‌آید. در اینجا شالوده و بنیاد زندگی شما در برابر خودتان ظاهر خواهد شد.

شما چهل روز بعد از پایان زندگی بر روی زمین، کاملاً یک موجود روحی خواهید شد. در طی این چهل روز، بین دنیای روح و دنیای جسمی در رفت و آمد خواهید بود، و در همان حال مکان سکونت شما در دنیای روح آماده میشود. خدا در طی این دوره هیچ دخالتی نخواهد داشت. اگر چه اجدادتان با شما همکاری خواهند داشت، اما نمی‌توانند که صد در صد به شما کمک کنند. شما خودتان میبایست محل سکونت خود را بنا کنید. هیچ کسی شما را قضاوت نخواهد کرد. مسند و جایگاه قضاوت هر فردی با دیگری تفاوت دارد. بعد از اینکه به خانه خود رفتید، با توجه به میل و آرزوی خودتان و به هر اندازه هم که از لحاظ جغرافیائی و نقشه برداری، دور باشد، هیچ فردی شما را تحت فشار قرار نخواهد گذاشت. راهنمای روحی شما پدیدار گشته و بطور طبیعی به شما سمت و جهت خواهد داد.

حال و هوای راهنمائی یا قضاوت با توجه به طریقه و سبک دنیای روح متفاوت است. ممکن است که شما بخاطر سپری کردن زندگی خود در مقام رئیس جمهور کشوری، منفعتی دریافت کنید، اگر چه شرطها و پایه‌هایی وجود داشت که به شما اجازه داد تا بتوانید زندگیتان را برای ملت خودتان بگذارید. در دنیای روح جائی برای عدم حفظ مقام شایسته شما وجود ندارد، اگر ارزش حیات و زندگی خود را حفظ نکنید، تا آنجائی که مستحق آن هستید و نه بیشتر از آن، مجازات خواهید شد. دنیای روح اینچنین است. چه یک رئیس جمهور بوده باشید و چه یک فرد در پائین‌ترین سطح اجتماع، اختلاف طبقاتی تأثیری بر پایه‌های روحی ندارد.

ما ارزش فرد را بر اساس سیرت او ارزیابی میکنیم، از او میپرسیم که تا چه حدی زندگی درستکارانه و پرهیزکارانه‌ای داشته است.

گزارشگر می پرسد: "آیا در دنیای روح هیچگونه آگاهی نسبت به امتیازات اجتماعی بین کارگران سطح پائین جامعه با دانشمندان وجود ندارد؟ چنین فرق و امتیازی بر روی زمین بین عالم و نادان وجود دارد."

دکتر لی پاسخ میدهد: "حوزه کار شما در دنیای روح با رشته تحصیلاتی شما بر روی زمین تفاوت دارد. اما بزرگترین شرمندگی و خجالت شما نه از آن بلکه از اشتباهات مرتکب شده و جهالت نسبت به ارزش زندگیتان خواهد بود. حالت تمایز بین سطوح مختلف تحصیلاتی در دنیای روح بگونه‌ای نیست که بر روی زمین دیده میشود."

(۲) تفاوت بین افراد مذهبی و غیر مذهبی

بین یک فرد با ایمان و یک شخص بی‌ایمان تفاوت بسیار است. همین مسئله باعث بوجود آمدن ساختار طبقاتی یا سطوح متعدد قابل توجه میشود. یک فرد مخلص در حین زندگی با ایمانش بر روی زمین، ممکن است که بتواند به سوی مرحمت و التفات الهی کشیده شود. اما اگر بر طبق ایمان زیسته و فاقد وجدان باشید، ایمان شما ارزشی نخواهد داشت. انسانهای جاهل نسبت به خدا، در دنیای روح در مکانی دور و جدا از خدا و فاقد ارتباط با او ساکن هستند. عطف به مذهبیبون و افراد بی‌ایمان، غیر مذهبیبون بعدها مورد لطف خدا قرار خواهند گرفت.

اعطاء مرحمت و برکت حتی در بهشت، باعث شکل گیری نگرانی و بیم میشود. خدا از طریق روح القدس به بشریت برکت میدهد، و دنیای روح همچنین بواسطه عشق به بشریت، منفعت دریافت میکند. زمان آن فرا رسیده است که شما در آزادی به هر جایی که مایل هستید، بروید، و این تصویری است که شایستگی روحی بدست آمده در زمان زندگی جسمی شما را منعکس میکند. شما در آن زمان براساس فرمان خدا حرکت و تلاش خواهید داشت.

(۳) تفاوت بین جایگاه اعضاء کانون با پیروان مذاهب مختلف چیست؟

تفاوت بسیار بزرگی وجود دارد، و این بیان ساده و یک جمله‌ای آن است. حوزه‌ها در دنیای روح با یکدیگر تفاوت دارند. در اینجا، با توجه به زندگی گذشته، هر کدام از آنها تا حدی نسبت به دیگری متفاوت هستند، اما تمامی حوزه‌های گوناگون در دنیای روح بطور قابل توجهی نسبت به یکدیگر تفاوت دارند. در اینجا تفاوتی که چگونگی و عظمت آن بوضوح دیده میشود، وضعیت ارتباط با خدا است.

محدودیت‌هایی وجود دارد که تعیین میکند تا مردم دیگر مذاهب تا چه اندازه میتوانند صدای خدا را شنیده، او را احساس کرده و با او صحبت کنند. اما اعضای کانون دقیقاً در جایی ساکن هستند که میتوانند با خدا هم نفس باشند. در میان اعضای کانون



طبقات مختلف، مراتب و سمت‌های قابل احترامی وجود دارد. متأسفم، اما برای خاطر اعضای کانون است که من (سنگ هان لی) این سخنان را مطرح میکنم، تا به شما در سازماندهی زندگی‌تان بر روی زمین کمک رسانده و بعد از مرگ جسمی در سفر به دنیای روح، همراه و یاورتان باشم. تفاوتها از چگونگی ملازمت ما به والدین راستین، و چگونگی گام نهادن ما در راه آنها ناشی میشود. موقعیت ۳۶ زوج، حساس و سخت‌ترین است. آنها بالاترین مقام خانوادگی را دارا هستند، اما نمیتوانم به آسانی دشواری‌ها و سختی‌های مربوط به آن را تشریح کنم. مخصوصاً اینکه اشتباهات و خطاهای ما همگی فاش و آشکار میشود. بر روی زمین بسیاری از اعضاء یا خانواده‌هایشان درگیر مسئله فحشاء یا سوءاستفاده از پول و اموال عمومی یا مسائلی اینچنین میشوند، وقتی در نهایت همه برای ادامه زندگی به خانه خدا در دنیای روح میرویم، آنجا است که همه چیزمان برملا میشود. بعنوان مثال، می‌بینیم که فردی همیشه با زنان مختلف در حال فحشاء است. بطور خیلی دقیق میتوانیم ببینیم که مثلاً فلان فرد چگونه از پول عمومی استفاده کرده به مشروب فروشی رفته و یا با زنان همبستر شده و غیره. اعضاء کانون در مکانی ساکن هستند که از جهنم ترسناکتر است. همین مسئله درباره خانواده‌های پائین مرتبه و دیگر انواع خانواده‌ها نیز صادق است. با توجه به طبیعت گناه و جنایتی که صورت گرفته، سطوح مختلفی وجود دارد. اما ما معمولاً در مکانی نزدیک به خدا ساکن هستیم. همچنین زندانی وجود دارد که افراد با گناهان بزرگ بایستی در آن بمانند. چقدر جالب خواهد بود اگر بتوانیم در میان آن جنایتکاران در مسیر پرداخت غرامت قرار گرفته و خودمان را آزاد کنیم. اما در دنیای روح جائی وجود ندارد که بتنهائی بتوانیم در آن غرامت پرداخته و مشکل گناه خودمان را حل و فصل کنیم.

#### ۴) مرحمت الهی

تنها با دعا، نیایش، پیشکش ده درصد درآمد ماهانه و دیگر کارها و خدمات عمومی از طرف بازماندگان فرد بر روی زمین است که درب‌های این زندان گشوده شده و او میتواند آن مکان را ترک گوید. وقتی چنین فردی زندان را ترک گفت، با توجه به موقعیتش راهنمائی‌های روحی معنوی دریافت خواهد کرد.

آیا بعد از پرداخت تمامی غرامت‌ها، میتوانیم در آرامش زندگی کنیم؟ بله، فقط زمانی که بازماندگان مان برای پاکسازی گناهان ما غرامت بپردازند. بنابراین وقتی که آنها برای ما دعا کرده و تمامی قلبشان را پیشکش کنند، ارواحی را که از آن غرامت سود می‌برند میتوانند از بدبختی رها و آزاد شوند. اما اگر چه رها و آزاد میشوند، ولی تمایل به بازگشت به وضعیت اولیه همچنان وجود دارد. اگر مردم روی زمین دعا نموده و قلبشان را بتمامی بگذارند، مسلماً بطور اجتناب ناپذیری دوره پرداخت غرامت فرد را

کوتاهتر میکنند. اما بر روی زمین بیشتر مردم در مورد موقعیت افراد در دنیای روح چیزی نمیدانند. بهمین خاطر بسیاری از انسان‌های روحی باید یک دوره رنج و عذاب روانی را برای دوره‌ای بسیار طولانی سپری کنند.

اگر مسیر سخت و دشوار فرد در دنیای روح طولانی شود، آنگاه چه بازماندگان او آگاه باشند و چه نباشند، او پی در پی و بطور پایان ناپذیری در طول راه بازخواهد ماند. اگر اجداد رنج ببرند، بازماندگان نیز باید وضعیت بدی را تحمل کنند. بطور ساده‌تر، به دلیل پلیدی و گناه اجداد، بازماندگان بسختی مجازات خواهند شد. راه برای نقض قوانین و راه بهشتی وجود ندارد، همگان باید در مسیر نیکوکاری قرار گیرند.

۷. زندگی انسان‌های روحی و انسان ساکن زمین ۱۶ ژوئن ۱۹۹۷

### (۱) زندگی در دنیای روح

انسان‌های روحی با توجه به چگونگی زندگی‌شان بر روی زمین موقعیت خودشان را تعیین میکنند. اگر خودخواهانه زیسته باشید، آنگاه رنج خواهید برد از اینکه هزاران سال دعا کنید و مرحمت و بخششی حاصل نشود. مردمی که در دنیای روح در صلح و آرامش زندگی میکنند، همچنین به بازماندگانشان بر روی زمین توانائی میدهند تا با آرامش زندگی کنند. اما مردمی که بر روی زمین پلید زیسته‌اند، وقتی که به دنیای روح بیایند، در جهنم خواهند بود و بازماندگانشان بر روی زمین همواره تحت فشار مشکلات خواهند بود. برای مثال اگر شخصی را که در جهنم رنج میکشد مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید که او واقعاً در درد و با درد زندگی میکند.

محیط تاریک و سیاه بوده و درست مثل زندان، آزادی وجود ندارد. چیزی برای خوردن و پوشیدن وجود ندارد. بازماندگان شما بر روی زمین، برای پاکسازی تمامی اعمال پلید شما، هیچ کاری نمیتوانند انجام دهند. آنها نمیدانند که چگونه بار مسئولیت شما را بدوش کشیده یا چگونه برایتان دعا کنند. اما اگر اعمال پلید اجداد شناخته شده، و بازماندگان با خلوص نیت خدمت کرده و دعا کنند، آنگاه انسان‌های روحی مرحمت و بخشش دریافت خواهند کرد. بدن‌بال آن به جائی بهتر نقل مکان میکنند، جائی که در آن مهمان‌نوازانه با آنها رفتار شده و آنها دستخوش تغییرات بسیاری خواهند شد. چه کسی باعث و بانی این اتفاقات است؟ این موضوع صحبت امروز من میباشد. بر روی زمین چه پول خرج کنید و چه نکنید، حمایت‌هایی از شما وجود خواهد داشت، اما در دنیای روح اینگونه نیست. بادها میوزند، گلها میشکند، و پرندگان آواز میخوانند، اما شما نمیتوانید فقط بخاطر اینکه کسی فرمان

صادر کرده، تغییر کنید. کسی وجود ندارد که فرمان محض او بتواند شما را تغییر دهد. تصمیم برای تغییر فقط در درون شما صورت میگیرد و شما میبایست به اوج خودآگاهی دست پیدا کنید.

اگر بازماندگان با خلوص نیت قلب خود را برای گناهکاران در دنیای روح، بگذارند، آنگاه آن ارواح میتوانند به شناخت خود و چگونگی تغییر خودشان آگاه شوند. خوشبختانه مردم بسیاری هستند که این قانون روحی را میدانند. بر روی زمین، وقتی که جادوگران میرقصند و به موقعیت اجداد راه پیدا میکنند، تنها میتوانند به آنها آرامش دهند. جادوگران نمیتوانند مشکلات اجدادی را حل و فصل کنند. اما اگر اجداد بخاطر دعای خالصانه و تعالی بخش بازماندگان شان، مرحمت و الطاف الهی را دریافت کنند، آنگاه قادر خواهند بود که به جستجوی پیام آوران بهشتی و فرمان خدا بروند.

## ۲) زندگی مردم زمینی

بنابراین زندگی مردم بر روی زمین بسیار مهم است. برای بهبودی و پیشرفت موقعیت شما در مقام یک انسان روحی، زمان بسیار زیادی لازم است تا قادر باشید الطاف مؤثر الهی را دریافت کنید، وقت بسیار زیادی لازم خواهد بود تا بتوانید به ورای نادانی و جهل بروید. اکنون نقطه تمرکز خود را بر دنیای ابدی تنظیم کنید و در آن مسیر زندگی کنید. بشریت با تنظیم تمرکزشان، با آگاهی بیشتری خواهند زیست. امیدوارم که کسی در زندگیش ابله نبوده و مرتکب اشتباهات ابدی نشود، چون نتیجه طبیعی آن در اینجا، شکل گیری ملتی مملو از مردم ابله خواهد بود. آنها هیچ مشکلی را نمیتوانند حل کنند. با توجه به زندگی در آن کشور، من نمیتوانم هر چیزی را توضیح دهم، اما بطور خلاصه بگویم، که زندگیتان باید متمرکز و مفید باشد، شما باید میوه و محصول زندگی خود را برداشت کنید. خلاصه تر بگویم: ارتکاب به گناه، شما را فقط به جهنم سوق میدهد. یک زندگی پاک و خوب را پیشه خود کنید. این راه بهشتی است. لطفاً برای ابدیت خوب زندگی کنید.

۸. تفاوت دیدگاه انسان زمینی و انسان روحی ۲۳ ژوئن ۱۹۹۷

## ۱) مردم زمینی

نخست، به مردم روی زمین نگاهی بیاندازیم. مردم زمینی با چشمان جسمی میبینند، با احساسات جسمی لمس میکنند و بطور جسمی عمل میکنند. انسانهای زمینی بطور جسمی در زمان و مکانی محدود زندگی میکنند. برای مثال: انسانها در طی دورههای ۱۰، ۲۰، یا ۶۰ سال زندگی میکنند. همچنین بر روی زمین، اگر من خواهان چیزی (مفعولی) باشم، بطور خود به خود توانایی دستیابی به آن دست ندارم. مردم روی زمین ممکن است که چیزهایی را بطور مصنوعی بسازند، اما نمیتوانند بطور دقیق

به چیزی که در اندیشه آنها بوده حیات و شکل دهند. مردم زمینی گرسنه میشوند، اما اگر حرکت نکنند، چیزی نمیخورند. همچنین بخاطر محدودیت در میدان عمل، اگر کسی در حوزه اندیشه و ذهنش دلش برای شما تنگ شود، این دلتنگی فقط در همان حوزه باقی خواهد ماند. همچنین اگر به دردی جسمی مبتلا شده باشید، راه علاج آن را دقیقاً نمیدانید. بعنوان مثال، وقتیکه مردم با ایمان بیمار میشوند، برای شفا یافتن به دعا و دیگر حرکاتی اینچنین روی می آورند، اما مردم بی ایمان به بیمارستان میروند.

## (۲) مردم روحی

انسانهای روحی متفاوت هستند. بخاطر عدم وجود بدن جسمی در محدود ساختن آنها، حوزه نامحدودی برای عمل دارند. بطور مثال، چه در مورد نگاه کردن یا لمس کردن و چه در مورد عمل کردن، چون بلافاصله با فکر و اندیشه شما شکل میگیرد، زمان وجود ندارد. چون انسانهای روحی میتوانند بطور همزمان با اندیشه خود چیزی را حرکت دهند، درست مثل لمس کردن با دست، زمان خلاصه شده و به شخص دیگر نیازی نیست که در حل یک مشکل به شما کمک و مساعدت کند. در همان لحظه که فردی می اندیشد، فردی دیگر آن را دریافت میکند، در اینصورت نیازی به کلمات نیست. یک انسان روحی با توسعه دقیق و صریح منطق خود، میتواند جزئیات دقیق آن را به دیگری انتقال دهد، و آنها درست در برابر چهره شخص دیگر پدیدار خواهند شد. بدینسان میتوانید بسرعت وضعیت و شرایط خود را بیان کنید چرا که طرف مقابل شما بیدرنگ احساس شما را درک خواهد کرد.

انسانهای روح میتوانند از تمامی مراحل آفرینش خدا از لحظات آغازین آن و همچنین از تمامی چیزی را که ما آن را انسان مینامیم، آگاهی حاصل کنند، در نتیجه ما هرگز نمیتوانیم باعث درد و رنج خدا شویم. اگر انسانهای روحی در محیط فعالیت خودشان سخت کار کنند، بعنوان بالاترین استاد آن حرفه رشد و نمو نموده و پاداش خود را دریافت خواهند کرد. در نتیجه حرص و طمعی وجود نداشته و آنها همواره قیافه و چهره‌ای آرام خواهند داشت. بعبارت دیگر، برای رفع مشکل غذا و لباس، آزرده‌گی و دلخوری وجود نداشته و قیافه ظاهری ما همواره متواضع و ملایم باقی خواهد ماند. اگر تفاوت‌های انسانهای روحی و انسانهای جسمی را خلاصه کنیم، مردم جسمی در یک فضای محدود عمل کرده و زندگی میکنند. آنها در حرکت و رفع مسائل دشوار مشغول باقی میمانند و بخاطر نیازهای غذائی و لباس رنج میکشند. اما انسانهای روحی میتوانند آزادانه در فضائی نامحدود حرکت کنند، و چون نگرانی برای غذا و لباس از بین رفته است، آنها بطور

نامحدودی نورانی و متواضع هستند. نتیجه‌گیری ما این است: در زندگی جسمی خود محصول و میوه خوب برداشت کنید و وقتیکه به بهشت، دنیای روح، آمدید، آنوقت از صحت این تدریسات قدردانی خواهید کرد.

### (۱) اصل دوگانگی در دنیای روح

در اصل الهی یا تدریسات اندیشه هماهنگ، اصل دوگانگی میگوید که عمل داد و دریافت زمانی صورت میگیرد که فاعل و مفعول بطور متقابل داده و دریافت کرده و به عمل منشاء، تقسیم، وحدت (عمل مُتو) تولد داده و آنها از این طریق به خوشحالی نائل خواهند شد، که این اساس اصل آفرینش خدا است. با توجه به این نکته اجازه دهید که درباره تفاوت دنیای روحی و دنیای جسمی صحبت کنیم.

در دنیای جسمی، وقتی فاعل و مفعول، از طریق عمل داد و دریافت عمل مُتو را به اجرا درآوردند، آنگاه در اتحاد و یگانگی لذت شکل میگیرد. در دنیای روح احساس لذت که از یگانگی در عمل مُتو بواسطه عمل داد و دریافت حاصل میشود، با نمونه آن بر روی زمین کمی فرق میکند. بعنوان مثال: جریان عمل دادن به دیگری و دریافت از دیگری نه در طی زمان، بلکه بلافصله بعد از اندیشه صورت میگیرد. چون عمل مُتو همراه با اندیشه صورت میگیرد، درواقع هیچ نشانی از عمل داد و گرفت مشاهده نمیشود. این یک مدرک آشکار شده صریح از اساس بهشت است، جایی که افراد کامل با توجه به اصل دوگانگی گردهم جمع آمده‌اند.

### (۲) عمل داد و دریافت در دنیای روح

مفهوم بنیادی عمل داد و دریافت، اتحاد بین فاعل و مفعول بواسطه دادن و پذیرش کامل مابین آنها از طریق یگانگی در عشق است.

در بهشت حتی با نگاه کردن و نظر دوختن به یکدیگر، عمل داد و دریافت صورت گرفته، و یگانگی و وحدت بواقعیت درمیآید. اما خارج از این حوزه یا در جهنم، تفاوت‌های بسیاری در میزان عمل داد و دریافت بر اساس موقعیت، وضعیت و سطوح طبقاتی افراد وجود دارد.

بنابراین با توجه به نقطه نظر اصل بنیادین آفرینش، بهشت، جایی است که هدف اساسی آفرینش خدا در آن تحقق خواهد یافت، و جهنم، جایی است که در آن هیچ درک و فهمی نسبت به اساس و شالوده خدا وجود ندارد. با این توصیف، اگر ما فقط با در

دست داشتن اصل داد و دریافت و با اهمیت بسیار قائل شدن نسبت به آن، به ویتنس در جهنم پردازیم، آزادی جهنم از طریق این اصل عملی خواهد شد. این موضوع در ارتباط با موقعیت انسان‌ها بر روی زمین نیز صادق است.

(۳) رابطه نزدیک زندگی بر روی زمین و زندگی در دنیای روح

چگونه تصویر زندگی من بر روی زمین میتواند در دنیای روح به خود نظم گیرد؟ چگونگی وضعیت ابدی ما در دنیای روح، با توجه به استاندارد خوبی و بدی در طی زندگی ما بر روی زمین، تعیین میشود. با توجه به اینکه زندگی زمینی من بر چه کسی متمرکز بوده است، در مورد موقعیت من در دنیای ابدی - حوزه خدا، حوزه شیطان، حوزه کفر - تصمیم‌گیری میشود. اگر چه ممکن است که تفاوت‌های چندی مبنی بر موفقیت‌های فردی، روح ملی‌گرائی و دیدگاه جهانی وجود داشته باشد، اما در بهشت شکل‌گیری شخصیت بسیار مهمتر از یک روح ملیت‌گرا و یک دیدگاه جهانی است. این اندیشه که چون من بر روی زمین در مقامی بالا کار کرده‌ام، در نتیجه در دنیای روح نیز در مقامی بالا قرار خواهم گرفت، اشتباه میباشد. بنابراین باارزشتترین و مفیدترین راه، با قلبی متمرکز بر خدا زیستن، انکار حرص و طمع شخصی و پیش گرفتن یک زندگی با احترام و تکریم میباشد. آنگاه قادر خواهیم بود تا با سری برافراشته در بهشت زندگی کنیم.

(۴) سوال و جواب

الف) سؤال از دختر دکتر لی:

سؤال: در جبران اینکه در زمان زندگی‌تان بر روی زمین نتوانستیم برای شما فرزندی خلف باشیم، اکنون چه باید انجام دهیم؟  
جواب: فقط از شما میخواهم که در مقام و موقعیت خودتان صادقانه و با ایمان زندگی کنید.

سوال: لطفاً چیزی برای راهنمایی فرزندانمان بگوئید.

جواب: نمیخواهم وارد توضیحات دشوار بشوم. اگر فکر میکنید راهی را که والدینتان پیش گرفته بودند، صحیح است، از آن پیروی کنید، اما اگر غیر از این فکر میکنید، در این مورد دیگر نمیتوانم چیزی بگویم و در این صورت فکر میکنم که زندگی پدرتان برای شما کافی نبود.

سؤال: در مورد کتابهایتان چکار کنیم؟

جواب: همه آنها را به دانشگاه سان مون (مؤسسه تحقیقات برای ایدئولوژی هماهنگ) هدیه کنید.

سؤال: در مورد مشکل مقبره و قبرستان چه کنیم؟

جواب: بهر صورت که صلاح میدانید عمل کنید. من کار خوبی برای خدا انجام نداده‌ام، اینطور نیست؟

سؤال: دارائی شما...؟

جواب: بهر صورت که میخواهید عمل کنید.

(ب) سؤالهای این سنگ (پسر خانم کیم)

سؤال: آیا در بهشت تفاوتی بین چهره ستاره زیبائی کره و یک چهره معمولی و غیر جذاب وجود دارد؟

جواب: چهره‌های زیبا و آراسته روی زمین در اینجا همچنان زیبا هستند، اما آن چهره‌های معمولی و غیرجذاب بطور پایان

ناپذیری زیبا هستند، زیرا قلبی زیبا و مملو از درخشش نور الهی، در چهره‌های آنان جلوه‌گر است.

چهره‌های قشنگ در جهنم نمیتوانند با چهره‌های معمولی در بهشت مقایسه شوند. شکل و فرم چهره ما عوض نمیشود، یعنی

اینکه یک چهره گرد، گرد باقی مانده و چهره کشیده هم کشیده و دراز باقی میماند. چون زیبائی راستین چهره مبنی بر چگونگی

زندگی ما بر روی زمین تعیین میشود، آنهایی که سعی دارند تا قلب و شخصیت خود را ترویج دهند، براستی دانا و عاقل هستند.

سؤال: آیا تفاوتی بین افراد دلیر و کسانی که ترسو بزدل هستند، وجود دارد؟

جواب: دلیری و بزدلی برای خدا آنچنان اهمیتی ندارد. بدون اینکه به دلیری و بزدلی فکر کنی، بر روی زمین برای آمدن به

دنیای روح تمامی تلاش خودت را بکار بگیر، چون میل و آرزو برای بهشت از دلیری و شجاعت نبوده و همچنین نادانی مردم

بخاطر بزدلی آنها نیست.

(ت) سؤال از خانم کیم:

سؤال: آیا از روی نوشته‌ای آماده شده میخوانید یا فقط همانطور که فکر میکنید، صحبت میکنید؟

جواب: توضیح این مطلب بسیار دشوار و پیچیده است. هر وقت که می‌اندیشم، بسان یک مطلب ثبت شده در برابرم پدیدار

میشود. میتوان گفت که افکار خود بخود ثبت میشوند.

۹. معنای اساسی عشق ۳۱ ژوئن سال ۱۹۹۷

عشق، همانطور که خود کلمه میگوید، حالت و کیفیتی است که در آن فرد با تمامی قلبش، با خلوص نیت و از خود گذشتگی در

برابر دیگران عمل میکند. در عشق سه حوزه عشق جسمی زناشویی، عشق روحی و عشق مذهبی الهی وجود دارد.

(۱) عشق جسمی

عشق جسمی، عشق زناشوئی یا عشقی است که در آن مردان و زنان بطور جسمی بهم میپیوندند. بر روی زمین زمانی ما احساس شور و هیجان میکنیم که جسم‌های ما با یکدیگر ملاقات کرده و عشق را تجربه کنند. اما درک رابطه عشقی بین مرد و زن فاقد بدن‌های جسمی، در دنیای روح، برای مردم روی زمین دشوار است. رابطه عشق زناشوئی بین ارواح والا مقام، نزدیک به خدا، بسان یک تابلوی نقاشی بسیار زیبایی است.

وجود آن دو در حین رابطه عشق بطور کامل یکی میشوند، و بدین سبب آنها میتوانند شور و هیجانی قوی از طریق وجود و قلب خود احساس کنند که وراى احساس عشقی است که آنها بر روی زمین تجربه کرده‌اند. این مثل آفرینش حیاتی والاطر در غیاب و انکار کامل نفس است. مثل این است که احساس میکنید در دنیائی سحرآمیز بسر میبرید.

همچنین میتوانید که منظره جریان عمل عشق را با چشمان خودتان ببینید. زوجها بر روی زمین بیشتر مواقع در اطاق خواب‌شان عشق زناشوئی را اجرا میکنند. اینجا در دنیای روح مطلقاً اینگونه نیست. عشقی که شما فقط در درون اطاق خواب خودتان اجراش کنید، عشق نیست.

در دنیای روح میتوانید در میان گل‌های وحشی، در کشتزارها، در سرزمین‌های زیبا، یا بر روی موج‌های اقیانوس، به رابطه زناشوئی پردازید. حتی میتوانید در کوه‌ها، جایی که پرندگان آواز میخوانند در آغوش عشق باشید و آن منظره چنان زیبا است که نظاره‌گران برآستی سرمست میشوند. شما بیشتر از آنکه احساس شرمندگی و خفت داشته باشید، آنچنانکه بر روی زمین احساس میکردید، میتوانید صحنه را با تحسین زیبایی همراه با قلبی مملو از صلح و آرامش مشاهده کنید.

جهنم درست برعکس آن است. مردم در جهنم بطور مخفیانه رابطه عشق زناشوئی را اجرا میکنند، و شاهدان آن صحنه، آنها را لعن و نفرین کرده و با اشاره انگشت به آن زوج میگویند که بسیار زشت و کریه هستند. صحنه اجرای عشق در جهنم بسیار شبیه به صحنه‌های زمینی است.

## ۲) عشق روحی

چون عشق روحی بطور جسمی از طریق اعمال بدن دیده نمیشود، برای بعضی‌ها بنظر میرسد که این عشق به آنهایی که بر روی زمین زندگی میکنند ربطی ندارد. با اینحال این عشقی است که برای ساکنان زمین بسیار لازم و ضروری است. از آنجائیکه هر کسی دارای وجود درونی است، اگر شما نتوانید آن را بخوبی پرورش دهید، برای یکی شدن در مقام زن و شوهر و تکامل عشق در دنیای روح با مشکلات بسیاری مواجه خواهید شد.



برای مثال، فرض کنیم که زوجی هستند که وجود درونی شوهر بخوبی پرورش یافته درحالیکه وجود درونی زن رشد نیافته است، آنوقت در آن خانواده عشق کامل شکل نخواهد گرفت. بعد چه اتفاقی می‌افتد؟ آنها قادر نخواهند بود که عشق زیبا و برآورنده‌ای را تجربه کنند، در عین حال چون به عشق نیاز دارند، عشق زناشویی را تنها بصورتی محدود و در مکانی محدود، مثلاً اطاق خوابشان، اجرا میکنند.

حال این زوج چگونه میتوانند که عشق کامل را تجربه کنند؟ وقتی که قلب شوهر در احترام به همسرش و قلب زن در عشق به شوهرش یکی شوند، عشق آنها میتواند توسعه یافته و در جهت کمال بالغ شود. چون برای دستیابی به این امر در دنیای روح به زمان بیشتری نیاز است، در زمان زندگی بر روی زمین، باید سعی نمائید تا با بدن جسمی خودتان، قلبتان را پرورش داده و میوه عشق کامل را برداشت کنید.

برای نتیجه، ما میبایست زندگی کوتاه زمینی خود را در انتظار عشق کامل بخوبی مورد استفاده قرار دهیم، عشقی که در بهشت در انتظار زوج بالغ و کامل خواهد بود. زوجها با پرورش و تشویق یکدیگر در دستیابی به عشق راستین، میوه عشق کامل را برداشت میکنند.

### ۳) عشق الهی

بسان عشق بدون قید و شرط والدین نسبت به فرزندان، خدا در زمان آفرینش ما انسانها، عنصری نامحدود و بیکران را به ما اعطاء نموده است. این عشق الهی است.

اما بواسطه سقوط بشر و تغییرات متعاقب آن در طی اعصار، استاندارد اصیل عشق اعطاء شده از جانب خدا، تحریف و خراب شده است. به این سبب قلب خدا مملو از دردی عظیم شد. بنابراین، با شناخت ارزش عشق بنیادی و بدون قید و شرط خدا، راه آزادی و رهائی ساکنان جهنم گشوده شده و جهنم نابود خواهد شد.

عشق جسمی و عشق روحی میبایست تنها بین زن و شوهر وجود داشته باشد. اما بسبب نابودی این نوع روابط عشق، بشریت از پایه عشق الهی جدا و دور شده‌اند. عنصر نامحدود و بیکران اعطاء شده از جانب خدا عشق است.

این عشق، خواهان فدا کردن و دهش دوباره و دوباره بوده و میزان آن بدنال فداکاری بزرگتر و عظیم‌تر میشود. اما بدلیل نابودی و فساد ریشه، امروزه راه برای بازسازی بسیار دشوار گشته است. ما میبایست با تأسیس احساس راستین زن و شوهری، به

یکدیگر اعتماد کرده و رفتار و روشی آشتی‌پذیر و دوستانه داشته باشیم. گاه موارد، میبایست یکدیگر را مورد عفو قرار داده و با هم آشتی کنیم.

بنابراین با یکی شدن با عشق اعطائی از جانب خدا، راه برای آزادی تمامی بشریت گشوده شده، و جهنم در دنیای ابدی نابود و محو خواهد شد. بر این اساس، اگر ما به یکدیگر عشق ورزیده و اعتماد کنیم، نه جهنم و نه جنگ بشریت را روبروی یکدیگر قرار خواهد داد.

ما با بفساد کشیدن ریشه، به زندگی خود سمت و جهت داده‌ایم، و به این علت دنیای روح بسیار پیچیده و درهم و برهم شده و مجازات‌های همراه با ناله و درد جهنم پا به عرصه وجود نهاده است. ما میبایست عشق فطری اعطاء شده از جانب خدا و عشق زناشویی را در خود پرورش داده، آن را حفظ نمائیم.

۱۰. فعالیت وجود روحی از طریق افراد روی زمین ۷ ژولای ۱۹۹۷

(۱) کمک وجود روحی به انسان روی زمین

ارواح در دنیای روح نمیتوانند بدون همکاری با انسان‌های روی زمین خود را اصلاح کنند، دلیلش این است که وجود روحی ما آفریده شد تا براساس پایه زندگی بر روی زمین، بطور ابدی در دنیای روح ادامه حیات دهد. بنابراین تا زمانی که وجودهای روحی نتوانند خود را از گناهانشان آزاد کنند، مقدر شده‌است که برای همیشه مجازات شوند.

برای مثال، وقتی که یک قاتل به دنیای روح می‌آید، از مجازاتی بیرحمانه و هولناک برای همیشه رنج خواهد کشید: کسی که انسانی را با چاقو بقتل رسانده‌است، با چاقویی فرو شده در وجود روحی‌اش دیده میشود. کسی که بضرر گلوله دیگری را بقتل رسانده باشد، با گلوله‌ای در قلب وجود روحی‌اش مشاهده میشود.

همچنین کسی که بضرر کتک با سنگ دیگری را کشته باشد، وجود روحی‌اش کبود و خونی و با چشمانی از حدقه بیرون آمده دیده میشود. کسی که فردی را با ضربات پایش بقتل رسانده باشد، وجود روحی‌اش پشت‌رو در حال پایمال شده توسط پاهای خودش دیده میشود.

همچنین کسی که با خوراندن زهر دیگری را کشته است، وجود روحی‌اش در حال متلاشی شدن همراه با با فوران خون به اطراف دیده میشود و کسی که با داس یا تبر دیگری را کشته، با آلت قتل فرو شده در وجود روحی‌اش دیده میشود.

در میان ارواح، تعدادی سعی دارند تا گناهان مرتکب شده در طی زندگی بر روی زمین را مخفی کنند، ولی با همه تلاششان گناهان پنهان نمیشوند.

ارواحی دیگر سعی دارند تا گناهان گذشته زمینی خود را از بین ببرند، اما چیزی بر طبق آرزوی آنها انجام نخواهد گرفت. آنها برای زندگی زمینی دلتنگ شده و حاضرند هر سوگندی خورده و دست به هر کار عجیب و غریبی بزنند تا بتوانند خود را از شر گناهانشان رها سازند. اما چیزی را که یکبار ثبت شده باشد، نمیتوان پاک کرد.

تمامی وجودهای روحی بطور عمومی میخواهند رفتارهای گناه‌آلود زندگی بر روی زمین خود را پنهان و پاک کنند، و از نمایش زندگی‌شان برای دیگران، خجالت میکشند. غم‌انگیزتر از آن این است که تلاش آنها برای پنهان و پاک کردن آن گناهان نیز بوضوح دیده میشود.

(۱) وجود روحی چگونه به انسان روی زمین کمک میرساند؟

وجودهای روحی برای رهایی از موقعیت‌شان، بدون کمک مردم روی زمین، نمیتوانند از تحمل درد و رنج اجتناب کنند. آنها همچنین نمیتوانند از شر گناهان‌شان خلاص شوند. وجودهای روحی دقیقاً به محل سکونتشان بر روی زمین بازمیگردند. آنها به خون و جسم خود یا کسی که بنوعی ارتباطی از این دست با آنان داشته باشد، مراجعه کرده و بطور مداوم برای او پیام میفرستند. اما چون آنهایی که بر روی زمین زندگی میکنند از این مطلب آگاه نیستند، مصیبت‌های غیرعادی مثل ابتلاء به بیماری، مشکلات مالی، یا تصادف با اتومبیل رخ میدهد. سرانجام وقتی که بازماندگان، علت آن اتفاقات را یافته و در نتیجه دعا کرده یا بجای آن وجود روحی هدایای مالی بپردازند، آنگاه در قدرانی از خدمات بازماندگانش، او میتواند نسبت به موقعیت عادی خود به موقعیتی بهتر ترفیع یابد. اما اگر آنها علت اتفاقات را ندانند، تصادفات و تغییرات ناگوار بسیاری بطور ممتد شکل خواهد گرفت، حتی افراد به بستر مرگ خواهند افتاد، و نتیجه آن این است که تعداد اجداد بسختی و دشواری دچار شده ما بیشتر خواهد شد. بنابراین اگر خانواده‌ای مشکلی در وضعیت ایمانی خود نیافتند، ولی تصادفات بزرگ و کوچک بطور مکرر اتفاق افتاد، میتوان نتیجه گرفت که این خانواده دارای اجدادی با مشکلات پیچیده میباشد، در آن صورت سریعترین راه برای حل آن مشکلات دعای با ایمان است. در این زمان فالگیرهایی که از لحاظ روحی تا حدی در سطح پائینی هستند، میتوانند این موضوعات را حل و فصل کنند، با اینحال این تسلی وجودهای روحی موقتی بوده، و درد و عذاب آنها نمیتواند بطور کامل از بین برود. این تفاوت فاحشی بین خداشناسان و منکران خدا است.

وجودهای روحی در جایگاهی که در آن قرار گرفته‌اند، با همه تلاش و تقلا و به این در و آن در زدنشان، هیچ راه گریزی ندارند. هر چه بیشتر زندگی آن ارواح سخت‌تر شود، زندگی بازماندگان‌شان نیز بر روی زمین پیچیده‌تر و با مشکلات بیشتری همراه خواهد بود.

وجودهای روحی در دنیای روح برای جلب همکاری ساکنین روی زمین تمامی انواع و اقسام روش‌ها را بکار میگیرند. ولی چون بازماندگان راه حل مشکلات را نمیدانند، بخت و اقبال و خوشبختی آن خانواده بر روی زمین نقصان یافته و زندگی پر درد اجداد تکرار خواهد شد.

ارواحی که با کمک مردم روی زمین به موقعیتی بهتر ترفیع یافته‌اند، زندگی آرامش بخشی خواهند داشت، و بازماندگان‌شان نیز در صلح و آرامش بیشتری خواهند زیست.

### ۳) رابطه بین وجود روحی و انسان روی زمین

حال اجازه دهید تا رابطه بین مردم روی زمین و وجود روحی در دنیای روح را بررسی کنیم. رابطه این دو را میتوان با رابطه بین نخ و سوزن مقایسه کرد. عبارتی دیگر میتوان گفت که رابطه بین وجود روحی در دنیای روح و انسان روی زمین مثل رابطه بین روح و جسم است. همچنین رابطه این دو مثل رابطه زن و شوهری است که نمیتوانند از یکدیگر جدا شده، بلکه فقط میتوانند یکی شوند. بدینسان، دیگر سخن گفتن از این مطلب ضرورتی ندارد که انسان‌های روی زمین تا زمانیکه دارای بدن جسمی هستند، باید زندگی خوبی را پیش گیرند. اما آنها تنها زمانیکه جسم‌شان را از دست داده و یک وجود روحی شدند، به این حقیقت پی میبرند که زندگی خوبی نداشته‌اند. میخواهم نتیجه‌گیری کنم که: در زمان زندگی جسمی بر روی زمین، باید هر روز را بسیار خلاصه و مفید، همراه با ایمان و خلوص نیت سپری کرده، خودتان را برای زندگی ابدی آماده کنید.

بازماندگان آن وجودهای روحی که جسمشان را از دست داده‌اند، چه کاری میتوانند انجام دهند؟ وضعیت آنها میتواند آرامش بخش باشد، اگر بازماندگان‌شان بر روی زمین برایشان دعا کنند.

امروز مقام و سمتی را که والدین راستین به ما اعطاء نموده‌اند، یعنی حق ناجی قبیله‌ای، مقام و سمتی بسیار مخصوص میباشد. اینکه من میتوانم اجدادم را از طریق دعا با نام خودم نجات دهم، موضوع بسیار باشکوهی است. بنابراین چون زندگی من بر روی زمین، با دعا برای اجدادم، در آرامش بیشتری خواهد بود، در نتیجه آنها به جایگاه‌هایی با آرامش بیشتر صعود خواهند کرد، این طبیعی است که باید اجدادم را نجات دهم. بخاطر بسپاریم که این تنها راه و مسیری است که با طی طریق کردن از آن میتوان

برای درد والدین راستین در دنیای روح مرحمی بود و به آنها کمک و یاری اندکی رساند. ما میبایست بر روی زمین تا زمانیکه هنوز دارای بدن جسمی هستیم زندگی خود را بخوبی تکمیل کنیم.

این بسیار طبیعی است که ما باید وظیفه و مأموریت خود را در مقام ناجی قبیله برای مرحمت اجدادمان به انجام برسانیم، این همچنین میتواند برای ارواحی که آن را ملاحظه میکنند، مسیری برای دریافت امتیازی مخصوص گردد.

گزارشگر (خانم کیم) میپرسد: "در رابطه بین شخص روی زمین و وجود روحی در دنیای روح، آیا ارواحی که بدون هیچ مشکلی در موقعیتهای خوبی هستند، به همکاری، مساعدت و دعای فرد روی زمین نیاز دارند؟

پاسخ: "چون انسان از ساختار دوگانه روح و جسم، شکل گرفته است، براساس اصل، آنهایی که جسمشان را از دست داده‌اند، باید در دنیای روح زیسته و آنهایی که دارای جسم هستند، قرار است که بر روی زمین زندگی کنند. اما باید دلیلی وجود داشته باشد که وجود روحی برای انسان روی زمین پیام میفرستد. بخاطر رابطه خونی است که آنها پیام میفرستند، گاه موارد برای اهدافی خوب و گاه موارد برای اهدافی بد. انسان روی زمین باید قادر باشد که براساس اصل الهی این دو را از یکدیگر تمیز داده و وجود روحی نباید ذهن انسان روی زمین را مغشوش کند. چون خدا در بسیاری از اوقات در ارتباط با مسائل نسب خونی دخالت نمیکند، برای داشتن یک زندگی صادقانه، ما انسانها خودمان باید توسط روح مقدس خدا تولد دوباره بیابیم.

۴) نقاط اختلاف و اشتراک وجود روحی و انسان روی زمین

چون مردم روی زمین دارای جسم هستند، موارد بسیاری است که آنها در انجام امیال و آرزوهای روحی خود عاجز هستند. وجودهای روحی اگر چه جسم ندارند، ولی برای حرکت در موقعیت خودشان آزاد هستند. درجه و سطح آزادی با توجه به سطح و موقعیت در دنیای روح فرق میکند. انسان روی زمین اگر چه دارای جسم است، اما یک زندگی محدود در هر جایی پیشه اوست. اگر چه وجود روحی فاقد جسم است، اما میتواند در دنیای بیکران روح یک زندگی پرتحرک داشته باشد. انسان روی زمین اگر چه دارای جسم است اما نمیتواند یک مکان ابدی را تصرف کند. وجودهای روحی جسم ندارند، در نتیجه میتوانند دارای جایگاهی ابدی باشند. اگر لیست تفاوت‌های این دو را برای شما بگویم، بی‌پایان خواهد بود.

اجازه دهید که نکات اشتراکی را که آنها با هم سهیم هستند، بررسی کنیم. هر دو زندگی بر روی زمین و زندگی در دنیای روح تنها نیمی از یک داستان بوده و در نتیجه هر کدام از آنها فقط یک نیمه را تکمیل خواهند کرد.

پس چگونه تفکیک و جدائی روح و جسم، میوه کاملی را عرضه خواهد کرد؟ قبل از اینکه بسبب مرگ جسمی، روح و جسم از هم جدا شوند، آنها باید زندگی‌شان را بر روی زمین به خوبی اتمام برسانند، که این خود آن میوه کامل می‌باشد. اما وقتیکه افراد بدون بلوغ روح به دنیای روح میروند، آنگاه مشکلات بروز خواهد کرد.

از اینرو، برای حل و فصل این مشکلات، رابطه بین اجداد و بازماندگان‌شان، پیچیده و درهم و برهم گشته است. بنابراین، ما دوباره باید اهمیت زندگی بر روی زمین را به خاطر بسپاریم. برای زندگی ابدی در خانه زیبائی که خدا برای ما آماده نموده‌است، ما نمیتوانیم "نیمه زندگی" را هدف تمامی زندگی خود قرار دهیم. امیدوارم که زندگی شما بر روی زمین، چنان باشد که بتوانید به میوه کامل روح و جسم دست یافته و فصل برداشت محصول خوب و لذت بخشی داشته باشید.

در حال ثبت پیام‌ها، گزارشگر بگونه‌ای به دکتر لی شک کرد. سپس دکتر گفت: "لطفاً در نوشتن عبارات توقف کنید، برای امروز همینجا تمام میکنیم. من سنگ هان لی، مؤلف کتاب اندیشه هماهنگ هستم."

۱۱. تصویر عشق خدا ۱۴ ژوئن ۱۹۹۷

(۱) ایدئولوژی والیدن راستین

من سنگ هان لی هستم و از زمین به دنیای روح آمده و تنها هدفم پیوند زدن ایدئولوژی والیدن راستین به دیگران است، زیرا به این نتیجه رسیده‌ام که ایدئولوژی برتری نسبت به ایدئولوژی والیدن راستین وجود ندارد.

(۲) انسان دارای عشق و انسان فاقد عشق

عشق عنصر با ارزشی است که خدا در زمان تولد به بشریت میدهد. اما اندوه‌آور آن است که همین عشق، به واقعیت زنان و مردانی منجر شد که حتی از زمان تولدشان به دو سرور خدمت کردند. این آغاز بدبختی ما است.

بشریت برآستی نمیتواند تنها با عشق جسمی بین زن و مرد به زندگی ادامه دهد. انسان در اصل در زمان تولدش با هدیه‌ای بسیار گرانبها و با ارزش پا به عرصه وجود نهاده است و آن هدیه عشق است. اما بواسطه سقوط اساس و شکل راستین عشق را از دست دادیم. عشق اصیل با عشق سقوط کرده و زشت پوشیده شد، و بدین سبب بصورت عشق مصنوعی و ساختگی جلوه کرد.

عشق در عمق وجود والای خدا جای دارد و ما نمیتوانیم بطور کامل آن را در درون خدا بوضوح دیده یا تجزیه و تحلیل کنیم. با اینحال میخواهیم در ارتباط با این عشق اساسی خدا در دنیای روح گزارش دهیم.

عشق خدا نه لمس شده یا ابراز میشود و نه میتوان صحت آن را با چشمان خود معلوم کرد. بسیار دشوار است که عشق خدا را بفهمیم. همچنین عقل و شعور بشری قادر به تجزیه و تحلیل عشق خدا نیست.

این عشق اگر چه بطور پایان ناپذیری به ما اهداء شده است، اما هرگز تقلیل نیافته از میزان آن کاسته نمیشود. مثل زمانی که شیر آب بازمانده باشد، عشق خدا بی وقفه سرازیر است و ما اگر چه عشق خدا را بطور مداوم دریافت میکنیم، هرگز از آن بیزار و دلزده نبوده و نه اینکه میتوانیم میزان زیادی از آن را دارا باشیم. برعکس هر چه بیشتر دریافت میکنیم، به همان میزان بیشتر متواضع خواهیم شد، آنچنان که برای دریافت بیشتر خواهش و تمنا میکنیم.

اگر چه نمیتوان عشق خدا را بطور وزنی یا حجمی اندازه گیری کرد، اما برای ما بینهایت ارزش دارد. اگر تمامی مردم دنیا عشق خدا را بطور همزمان دریافت کرده و همه آن را به خدا بازگرداند، میزان و گستردگی عشق خدا وسیعتر و عظیمتر خواهد شد. میزان عشق خدا به بشریت چگونه اظهار و بیان میشود؟ خدا نه دیده شده و نه لمس میشود. خدا نه ماده محدودی بوده و نه یک مجموعه سه بعدی میباشد. با این توصیف، عشق خدا چگونه تشخیص داده میشود، و انسانها چگونه میتوانند عشق خدا را به تحقق درآورند؟

میخواهم عبارت "خدا دوستدار سنگ هان لی"، را تجزیه و تحلیل کنم. خدا مرا میخواند: "سنگ هان!". من صدا را واضح با

گوشه‌های خودم میشنوم. سپس نوری تابان، درخشان و پر تشعشع در تمامی پشت، جلو و بالای سرم پدیدار میشود.

در میان آن درخشندگی، خطی از نوری ناشناخته، روح و ذهنم را تسخیر میکند. من با همه استعدادهایم، نمیتوانم کلمات و افعال درستی را برای تشریح احساساتم بیابم. این به حالت آرام و صلح آمیز کودکی میماند که در آغوش مادرش در حین شنیدن صدای ضربان قلب مادر، چشمش به چشم او می افتد. حتی این توصیف نمیتواند بطور کامل تجربه مرا ارائه دهد.

سپس همانگونه که تن صدای خدا در حین صحبت عوض میشود، تابش و درخشش نورهای زیبا هم تغییر میکند، و من به خلسه

فرو میروم. بنظر میرسد که تمامی بدنم در حال ذوب شدن است... خودم را تنها مبینم... چون ناگهان نتوانستم خدا را ببینم.

چطور چنین نور پر شور و شغف و خلسه آوری بطور آنی و مکرر بر ما وارد می آید؟ همانطور که نور لحظه به لحظه تغییر میکند،

عشق خدا آشکار میشود. نورهای تابان، بزرگ و کوچک، با اشکال دایره‌ای آنچنانکه در آتش بازی دیده میشود، با زرق و برق

متنوع بسان نورهای عشق بسوی بشر سرازیر میشوند. احساسی را که ما از نور دریافت میکنیم با توجه به شکل و فرم تابش نور فرق میکند. همچنین علاوه بر تجربه‌ای که از عشق داشته‌ام، نمایش عشق خدا را به دیگری نیز دیده‌ام. و بهر حال با همه این توصیفات، خدا اساس و بنیان عشق است.

(۴) نور و آتش، تصویر خدا

مبنی بر چه چیزی میگوئیم که نور تجسم و اندام عشق است؟ چون تصویر خدا نور و آتش است، عناصر عشق در قلب انسان، بلافاصله بعد از دریافت نور خدا، به فعل و انفعال درمی‌آید. همانگونه که وقتی با فشار کلید روشنائی، لامپ اطاعتان روشن میشود، وقتی که نور خدا را ببینید، عشق فعالیت خود را آغاز کرده و عمق قلب شما به توده عظیم عشق مبدل میشود.

(۵) دلیل گشایش دروازه برکت

خواست اصیل خدا برای بشریت این بود که آنها کیفیت اولیه خود را در زمان آفرینش حفظ کنند. اما به سبب سقوط، بازماندگان اجداد اولیه نتوانستند با عشق طبیعی پا به عرصه وجود بگذارند. خدا بسیار اندوهگین بود از اینکه میدید فرزندانش بطور نادرست شکل گرفته و با قلبی‌هائی همراه با میل به حرکت در دو جهت مختلف بدنیا می‌آیند.

بنابراین برای حل مشکل داشتن قلبی با دو جهت مختلف و همینطور مشکل جدائی از نقشه اصیل بازسازی و اختیارات خدا، همانگونه که در تاریخ بازسازی تشریح شده است، ما میبایست از مسیر تولد دوباره عبور کنیم.

وقتی که ما بدنبال تولد دوباره، تجسم اساس عشق مورد نظر خدا میشویم، در ورود به دنیای روح قادر خواهیم بود که عشق کامل خدا را تجربه کنیم.

از اینرو تمامی ابناء بشری در تمامی سطوح باید از طریق والدین راستین دوباره متولد شوند، و این معنای برکت است. این موضوع، در واقع توضیح این نکته است که چرا اخیراً والدین راستین دروازه برکت را گشوده و چنین منفعت و سود باورنکردنی را (به تمامی انسان‌ها) اعطاء نموده‌اند.

اگر چه دریافت کنندگان برکت، مفهوم آن را درک نکرده‌اند، اما یکبار که این مرحمت و لطف بزرگ را با شرکت جستن در مراسم برکت، دریافت میکنند، مردم برکت گرفته قلمداد خواهند شد. همچنین در حالی که والدین راستین بر روی زمین هستند، راه را برای میلیونها نفر در دریافت این لطف و مرحمت مخصوص گشوده‌اند، دریافت کنندگان این مرحمت و این برکت، مردم



بهشتی هستند. اکنون زمان آن فرارسیده است تا مردم روی زمین و اجدادشان در دنیای روح بتوانند بدون برپائی هیچ شرطی، برکت و بخت و اقبال بهشتی را دریافت کنند، چون آنها از مرحله تولد دوباره طی طریق کرده‌اند.

۶. عشق بزرگترین هدیه خدا

عشق عصاره تصویر خدا است که انسان‌ها بمحض تولد آن را دریافت میکنند. بشریت میبایست عشق خدا را آنچنان که هست به ارث می‌بردند، اما با توجه به قرار گرفتن در مسیر نادرست، رابطه آنها با خدا قطع شد. بشریت برای ایجاد دوباره این رابطه و تجربه شادی، باید شبیه خدا شود.

بهترین راه برای تجسم خدا شدن، بازسازی تصویر اصیل عشق بعنوان پسران و دختران خدا میباشد. عشق، عشق، عشق، قدرت اساسی و بنیادی است که ما با آن میتوانیم همه مشکلات و سختی‌ها را ذوب کنیم و بدینسان تمامی ایده‌آل‌های خدا را به انجام رسانیم.

عشق بزرگترین هدیه‌ای است که ما از خدا دریافت کرده‌ایم و مدرک مهر موم شده این حقیقت که ما فرزندان او هستیم. «عشق!» ما خودمان میبایست جد و جهد و تلاش داشته باشیم تا عشق از دست رفته را بیابیم.

فصل سوم

زندگی در دنیای روح از دیدگاه اصل

۱. فاعل و مفعول و دنیای روح ۲۱ ژولای ۱۹۹۷

(۱) فاعل

وقتی که فاعل و مفعول میل به داد و دریافت عشق و زیبایی دارند، نیروی اولیه عالمگیر اعطاء و هدایت شده توسط خدا وارد عمل شده و نیروی اساسی برای عمل متقابل میشود. فاعل از آن استفاده میکند تا به مفعول نیرو دهد، و مفعول از آن استفاده میکند تا به فاعل نیرو را بازگرداند.

بدینسان، نیروی اولیه عالمگیر در درون نیروهای فعال و مسبب روابط متقابل فاعل و مفعول وجود دارد. این نیرو بطور مستقل عمل نمیکند، بلکه اهداء شده از جانب خدائی است که زندگی‌مان از طریق او تقویت شده و تداوم میابد. حیات تنها از طریق نیروی تولید شده از عمل داد و دریافت بین فاعل و مفعول امکان‌پذیر است. بنابراین چه در دنیای روح و چه بر روی زمین، نیروهای تمامی موجودات از طریق روابط متقابل بین فاعل و مفعول آشکار میشود.

در اینجا می‌خواهیم، فعالیت‌های یک فاعل و مفعول را که در دنیای روح شاهد آن بوده‌ام، برایتان بنویسم. در دنیای روح، وقتی که خدا در مقام فاعل، نیرویش را به فردی در مقام مفعول می‌دهد، نیرویش بلافاصله در آن فرد روحی منعکس گردیده و آنها بسان یکی شدن سایه‌ها با یکدیگر متحد میشوند.

برای مثال، وقتی که خدا مرا بنام می‌خواند: "سنگ هان!" من، مفعول او، با ذات اصیلم، خود بخود بسوی فرمان او کشیده می‌شوم. من از او سؤالی نداشته و یا دیدگاهم را تشریح نخواهم کرد، مثلاً نمی‌گوییم: "خدایا چه شده‌است؟"، "من نمیدانم"، "من نمی‌فهمم"، و غیره، بلکه خود بخود بسوی او جذب می‌شوم. این تصویر میتواند با قدرت جاذبه نیروی مغناطیسی قطب شمال و قطب جنوب مقایسه شود.

بدینسان وقتی که ما در برابر خدا قرار می‌گیریم، در روابط فاعل و مفعولی، همانند سایه بسوی او جذب می‌شویم و بر طبق اصل اصیل روابط متقابل، این نیروی اساسی همه آفرینش است. سؤال این نیست که نیروئی را که فاعل به مفعول می‌دهد قویتر است یا نیروئی را که مفعول به فاعل بازمیگرداند، بلکه آن است که آنها چگونه میتوانند در سطح مشابه نیرو، با یکدیگر داد و دریافت داشته باشند. چون نیروی اولیه عالمگیر را خدا به بشریت اعطاء نموده است، قرار این است که ما براساس خواست اصیل طرح‌ریزی شده خدا در آغاز آفرینش، زندگی کنیم.

بنابراین نیروی اولیه عالمگیر بعنوان یک نیروی اساسی زمانی میتواند روابط مساعد داد و دریافت را براحتی ممکن سازد که یک فاعل و یک مفعول، استاندارد را بعنوان اساس روابط متقابل بوجود آورند.

بعنوان مثال، اگر فاعل و مفعول، چه در دنیای انسانی (شوهر و زن)، چه در دنیای حیوانات (نر و ماده)، چه در دنیای گیاهان (مادگی و پرچم) یا حوزه مواد عالی، استاندارد را برای روابط متقابل تأسیس کنند، نیروی تولید پا به عرصه وجود می‌گذارد. اما بر عکس اگر اختلاف و تضاد وجود داشته باشد، نیروی تولید شکل نمی‌گیرد.

در نتیجه چون خدا، استاندارد اصیل نیروی اساسی ضروری برای حیات ما است، اگر سعی کنیم که در ذات و قلبمان به خدا ملازمت کنیم، میتوانیم بلافاصله نیروی فاعلی خدا را دریافت کرده و در مقام مفعول همان نیرو را منعکس کنیم.

(۲) مفعول / نیروی مفعول باید مثل یک موتور ژنراتور باشد، که بمحض دریافت نیروی اساسی و اولیه، آن را بازگرداند. این مطلب به آن معنا است که وقتی یک فاعل بسان نیروی اساسی دریافت شده از جانب خدا پدیدار شد، مفعول او نیز میتواند همان نیروی مشابه را دریافت کند.

بنابراین فاعل و مفعول یا باید بطور مستقل در ارتباط با یکدیگر باشند و یا باید از بترتیب و بطور منظم، وارد رابطه با یکدیگر بشوند. آنها میبایست در یک سطح، رابطه متقابل داشته باشند. در استاندارد روابط متقابل، به اولویت جایگاه یا سطح روابط توجهی نمیشود.

بعنوان مثال درگیری شکل گرفته بین یک زن و شوهر بیگانه از هم که نمیتوانند بسان یک فاعل و مفعول یگانه شوند، نیروی اساسی اعطاء شده از جانب خدا نیست، بلکه طبیعت سقوط کرده است.

فاعل و مفعول تا به این زمان از مسیر درست خارج شده، نیروی اصیل اهدائی خدا را از دست داده و از حوزه سلطه او منحرف شده اند. از اینرو چون مفعول بازتابی از عمل نیروی اساسی فاعلش میباشد، نباید از جهت و مسیر نیروی اصیل، در مقام مفعول با سعی و تلاش در پاسخ به فاعلش، خارج شود. اگر مفعولی از دریافت نیرو از جانب فاعلش منحرف شود، میبایست تلاش داشته باشد تا نیروی خود را بعنوان جریانی متقابل تأسیس کند.

اجازه دهید مثالی بیاورم: در مورد رابطه بین زن و شوهر، شوهر در مقام فاعل است، با اینحال اگر شوهر مرتکب خطائی شده یا دچار مشکلی شود، زن در مقام فاعل قرار خواهد گرفت، یعنی اینکه مقام اصلی برعکس خواهد شد تا زمانیکه شوهر به جایگاه اصیل خودش برگردد، که بطور حتم به زمان نیاز دارد.

### ۳) یگانگی فاعل و مفعول

زمانیکه فاعل و مفعول دارای رابطه متقابل خوبی هستند، نیروی ارزش اصیل آشکار میشود. اما اگر یکی از آنها به خطا رود، و بدینسان موقعیت آنها معکوس شود، تا زمانیکه او به مقام و جایگاه اصیل خود بازگردد طرف دیگر میبایست مقام خود را حفظ نماید، در غیر اینصورت نیروی اساسی اهدائی از جانب خدا، آنها را ترک گفته و نابود خواهد شد. بنابراین برای اینکه رابطه داد و دریافت صحیحی بین فاعل و مفعول در جریان باشد، آنها میبایست به خدا، در مقام سرچشمه اصیل آن نیرو، خدمت و ملازمت کنند. چون تمامی موجودات زندگی خود را توسط نیروی شکل گرفته بین فاعل و مفعول تقویت میکنند، تا زمانیکه آن دو یکی نشوند، در مسیر نابودی و مرگ قرار خواهند گرفت. فاعل و مفعول هر دو میبایست برای اتحاد، تلاش داشته باشند، همواره اعمال خود را بررسی نمایند، که آیا به نیروی اصیل عشق میورزند یا اینکه به عادات طبیعت سقوط کرده خو گرفته اند. اگر آنها از مسیری با مشکلات و دشواری های بسیار عبور میکنند، هر قدمی که برمیدارند باید با دقت و توجه بسیار در جهت دنیای ابدی باشد، آنگاه میتوانند زندگی خردمندانه ای داشته باشند.

۴) عدم وجود استثناء و تبصره در قوانین روحی

بسیاری از مردم میدانند که نیروی اساسی اهداء شده از جانب خدا، نیروی اولیه عالمگیر است. اما هنوز به این نیاندیشیده‌اند که چگونه خودشان میتوانند آن نیرو را دارا شوند.

ما بایستی در طی زندگی زمینی خود به ارزش نیروی اصیل پی ببریم. تشعشعات نیروی اصیل زمانی میتواند انعکاس پیدا کند که در مسیر اصلی واقع شده باشید، نه زمانی که از مسیر اصلی خارج شده‌اید. حتی زمانیکه که در مسیر اصلی قرار گرفته‌اید باید مواظب باشید که از مسیر خارج نشوید. در دنیای روح هیچ استثناء و بخششی اعمال نمیشود. بر روی زمین با توجه به شرایط و روابط قلبی ممکن است که بخشوده شویم، اما در دنیای روح حتی در روابط والدین فرزندی، قابل پذیرش نیست. این نه به خاطر سخت گیری و بیداد قوانین روحی، بلکه به خاطر آن است که هر چیزی بر طبق اصل انجام میشود.

شما ممکن است در حیرت باشید که مگر خدای عشق نباید بخشنده و مهربان باشد. اما چون او خود فاعل عشق اصیل است، اگر در جائی استثناء قائل شود، نظم اساسی هستی نابود خواهد شد.

بعبارت دیگر او میبایست هر گونه استثنائی را رد کند تا نظم درستی را در دنیای ابدی حفظ نماید. بنابراین، بخاطر اینکه دوستان دارد، نمیتواند ما را ببخشد. بهمین دلیل ما باید هر لحظه زندگی خود را بطور کامل برای زندگی ابدی وقف کنیم. دلیل مطرح کردن مطالبی از این دست برای شما این است که میخواهم زمانیکه والدین راستین دنیای روح را برسمیت شناختند، مسئولیت خودم را در کمک و یاری به آنها در مقام پسرشان به انجام برسانم. اگر ما واقعاً فرزندان والدین راستین هستیم، آیا نباید بسان فرزندی خلف زیسته و به آنها در مشکلاتی که دارند یاری برسانیم؟

(چون چیزی را که در دنیای روح دیده میشود، واضح و آشکار است، بنظر میرسد که دکتر لی پس از تجزیه و تحلیل مشاهدات و تجربیاتش، دیدگاه و نظرات خودش را ارائه و تأیید میکند. گزارشگر خانم کیم)

۲. هدف "سه مفعول" و کمال شوهر و زن ۲۸ ژولای ۱۹۹۷

(۱) هدف "سه مفعول"

هدف سه مفعول هدیه و برکت با ارزش خدا است که او در زمان آفرینش بشریت به آنها اعطاء نموده‌است. این اصل برای این خاطر پا به عرصه وجود نهاده‌است که بتواند امکان تأسیس پایه برای حضور انسانها در برابر خدا را فراهم آورد. اما بسبب سقوط، اصل عشق و زیبایی که میبایست بین ما در جایگاه زن و شوهر بطور متقابل جریان یابد، پایمال شد. ما برای بازسازی خود به

حالت اصیل متمرکز بر خدا، باید خطای انجام شده در هدف سه مفعول را در زمان آدم و حوا، معکوس و واژگون کنیم. آدم و حوا متمرکز بر خدا میبایست رابطه متقابل عشق و زیبایی را تجربه میکردند. اما بخاطر اینکه رابطه آنها متمرکز بر شیطان بود، مدار گردش اصیل روابط متقابل از بین رفت.

به این دلیل خدا قصد داشت تا از طریق انسان یکبار دیگر استاندارد ارزش اصیل هدف سه مفعول را بازسازی نموده، و ایده آل پادشاهی بهشتی عشق را تأسیس نماید.

## ۲) کمال شوهر و زن

این حقیقت که خدا به انسانها در مقام فرزندان خود بی وقفه و بدون قید شرط عشق ورزیده، عشق الهی است و این برکت اعطاء شده عظیمی از جانب خدا به ما انسانها است. خدا در مقام پادشاه عشق میخواهد بینهایت و بدون توقف بسان چشمه آب زیر زمینی، فدا کرده بازهم فدا کند.

ما در مقام زن و شوهر، میبایست با عشق او، که دائماً خواستار فداکاری است، یکی شده و تجسم آن شویم. آنگاه عشق و زیبایی ما بسان پیشکشی گرانبها به او برگردانده میشود. در حال حاضر در میان ساکنین روی زمین، چند زوج هستند که در اجرای عشق خدا، با یکدیگر داد و دریافت داشته و زندگی کنند؟

پادشاهی بهشت در دنیای روح جایگاهی است که در آن شوهر و زن با بازگرداندن عشق و زیبایی به خدا و دستیابی به استاندارد هدف سه مفعول زندگی میکنند. بنابراین در عشق زناشوئی آن زوج حيله و نیرنگ و کذب و دروغ وجود نخواهد داشت. از آنجائیکه عشق زناشوئی متمرکز بر خدا داد و دریافت میشود، میبایست استاندارد والای ارزش را دارا باشد. همچنین شوهر و زن در طی زندگی زمینی شان باید بطور کامل با عشق راستین خدا یگانه زیسته و هدف سه مفعول را بواقعیت درآورند. در غیر اینصورت حتی اگر به دنیای روح برویم، نمیتوانیم مالک عشق پادشاهی بهشتی بشویم.

۳. طبیعت سقوط کرده و تولد دوباره ۲۸ ژوئای ۱۹۹۷

## ۱) طبیعت سقوط کرده

طبیعت سقوط کرده اشاره به روحیه و اندیشه‌ای است که از جاده اصیل و اولیه اصل مورد نظر خدا خارج گردیده است. حال بشریت چگونه میتواند به جاده اصیل اصل بازگشته و طبیعت سقوط کرده را پاکسازی و محو نماید؟ دلیل اینکه چرا خدا ما را بدون هیچ قید و شرطی دوست میدارد، بطور ساده این است که ما فرزندان او هستیم.

اگر بشریت یعنی کسانی که از مسیر اصلی دور شده‌اند، خواهان بازگشت به مسیر مورد نظر خدا هستند، باید بدان گذشته در پی دستیابی به مقام فرزندان خدا، مقام اصیل خود باشند. اما انجام اینکار بدون تأسیس یک شرط مطلوب امکان پذیر نیست. انسانها در مقام فرزندان خدا باید مسیر غیر اصولی طی شده در طول تاریخ را ترک نموده و همچنین تنها به یک سرور، به خدا، خدمت کنند. برای انسانی که در خدمت به دو سرور زندگی میکند، مقام خدا باید بعنوان یگانه سرور تحقق یافته و تثبیت گردد. پاکسازی موقعیت کنونی انسان در خدمت به دو سرور و بازگشت به حوزه خدا (بعنوان تنها سرور) بازسازی کامل میباشد.

(۲) تولد دوباره

بازسازی کامل ساده نیست. در رگهای انسان‌هایی که از مسیر اصلی منحرف شده و جایگاه اصیل خود را بعنوان فرزندان خدا، ترک گفته‌اند، خون سقوط کرده جریان دارد، بنابراین فعالیت‌های سقوط کرده باید متوقف شود. انسانها براستی باید تولد دوباره را تجربه کنند.

ولی ما برای تولد دوباره، باید مراحل آن را بفهمیم. با تشریح واضح موارد و مراحل تولد دوباره، نسب آلوده ما باید بطور کامل تطهیر و تقدیس شده و سپس عشق خدا را به ارث ببرد، که این خود تولد دوباره خواهد بود.

برای تولد دوباره، ضروری است که جسم ما دوباره به درون رحم بازگردد، و این نکته شاید بنظر وهم و خیالی یا شوخی بنظر برسد. اما اصل الهی به ما می‌آموزد که از طریق تأسیس یک شرط غرامت با ارزش کمتر میتوانیم بسوی خدا بازگردیم، و برای انجام این امر، میبایست یک میانجی و نجات دهنده وجود داشته باشد.

آن میانجی، والدین راستین هستند. انسان‌ها بدون والدین راستین هیچگونه پایه و شرطی برای بازگشت به سوی خدا ندارند. چرا که گناه اصیل تنها توسط والدین راستین پاک و محو میشود. بشریت سقوط کرده فقط از طریق آنها میتوانند، در جایگاه و مقام فرزندان اصیل او، با ارزشی برابر با ارزش او، بسوی او بازگردند.

چون ما گناه اصیل را همراه با طبیعت سقوط کرده از شیطان به ارث برده‌ایم، میبایست از آن جدا شویم. این اندیشه که ما خودمان میتوانیم این کار را انجام دهیم، اشتباه است. جدائی از گناه اصیل زمانی امکان دارد که ما ارزش برکت اهدائی از جانب والدین راستین را درک کنیم.

بدینسان، برکت دربرگیرنده اهداف و معانی بسیاری است. من بعد از آمدن به دنیای روح بطور عمیق‌تری ارزش شگفت‌انگیز والدین راستین و این حقیقت را درک کرده‌ام.

(۱) چهار پایه اساسی چیست؟ چهار پایه اساسی یعنی پایه و جایگاهی که در آن یک فاعل و یک مفعول متمرکز بر خدا متحد شده و صاحب فرزند شوند. بشریت که در مقام فرزندان خدا متمرکز بر هدف آفرینش او آفریده شده‌اند، کسانی که فرض شده بود تا از ایده‌آل "فاعل و مفعولی" او پیروی کنند، باید در حوزه عشق خدا رشد نموده و ایده‌آل آفرینش مورد نظر خدا را به انجام برسانند.

اما به دلیل اینکه شیطان حاکم این دنیا شد، دنیای ایده‌آل زمانی می‌تواند بنا نهاده شود که این دنیای تحت تسلط شیطان بازسازی شده و بطور کامل تحت تسلط خدا، قرار گیرد، آنچنانکه او در آغاز انتظار داشت. خدا از طریق مشیت الهی برای بازسازی، در پی مردمی برای برپائی بهشت بر روی زمین بود.

بدینترتیب، وقتی که مردم روی زمین بعنوان فرزندان خدا به آغوش او بازگردند، دنیای پادشاهی ابدی بهشت متمرکز بر خدا شکل خواهد گرفت.

## (۲) والدین راستین بهشت و زمین

دنیای ایده‌آل مورد نظر خدا بواسطه سقوط بشر به دنیای شیطانی مبدل شد و به این دلیل دوره‌های بسیار پیچیده تاریخ بازسازی در برابر ما قد علم کردند.

قرار است که مشیت الهی برای بازسازی تمامی گره‌های غم، افسردگی، خشم و کینه تاریخی را یکی یکی گشوده و از این طریق دنیا را تحت تسلط خدا قرار دهد. استاد و سرور تکمیل کننده این کار عظیم مشیت الهی برای بازسازی باید به این دنیا پای بگذارد که تنها پس از آن برپائی بهشت می‌تواند آغاز شود. آن استاد و سرور والدین راستین هستند.

تاریخ رستگاری و نجات بشریت بنیاد نهاده شده توسط والدین راستین، سهم بسزائی در توسعه و پیشرفت تاریخ بشری دارد. از طریق تأسیس خواست بنیادین الهی، ایده‌آل ابدی می‌تواند چه در دنیای روح و چه بر روی زمین بنا نهاده شود. والدین راستین که هم اکنون بر روی زمین هستند، نه تنها برای دنیای جسمی بلکه والدین راستین دنیای روح نیز بوده، سروران روز ابدی سبت و پادشاهی ایده‌آل بهشت می‌باشند.

به همین خاطر انسان‌های روحی بسیاری در تمامی سطوح دنیای روح، با امید به حضور والدین راستین در دنیای روح و تأسیس دنیای ایده‌آل توسط ایشان، در انتظار زندگی میکنند.

انسان‌های روحی در سطوح بالا از ظهور دنیای امید آگاه هستند، اما انسان‌های روحی در سطوح پائین نمیدانند که چگونه موقعیت کنونی آنها، یعنی دنیای ترس و وحشت و انتقام، تغییر خواهد کرد. برای آنها، امیدی نیست و چیزی برای انتظار کشیدن وجود ندارد. تنها درد و رنج ممتد وجود دارد.

بنابراین هر چه تعداد بیشتری از مردم به جهنم بروند، دنیای روح هر چه بیشتر پیچیده‌تر میشود و والدین راستین بعد از ورود به دنیای روح میبایست کار و تلاش بیشتری داشته باشند.

اگر چه بنظر میرسد که برکت بیرونی بطور آزاد و رایگان اهداء میشود، اما سرنوشت آنهایی که بسوی جهنم سمت و جهت داشته‌اند، بواسطه برکت عضو میشود. بنابراین بیائیم پیشگامانی شویم که دنیای ابدی را خواهند ساخت که این راهی برای انجام مسئولیت ما در مقام فرزندان خلف میباشد. در نتیجه، تکمیل چهار پایه اساسی، تکمیل پادشاهی بهشت است و تکمیل پادشاهی ایده‌آل بهشت، نشان از انجام وظیفه فرزند خلف در برابر والدین راستین میباشد.

۵. ایده‌آل بهشت ۷ اوت ۱۹۹۷

(۱) بهشت

بهشت مکان و جایگاهی است که در آن افراد برسمیت شناخته شده در مقام فرزندان خدا، گرد هم جمع می‌آیند و آنها صاحبان بهشت هستند. بهشت ایده‌آل توسط کسانی بواقعیت درمی‌آید که در فکر خود نبوده و یا برای خودشان فعالیت نمیکنند بلکه با ایده زندگی برای دیگران حرکت و تلاش دارند.

اعمال و رفتار صحیح در بهشت چگونه رفتاری است؟ در بهشت، انگیزه رفتار مردم از طرز برخورد متواضعانه خود آنها و نه دیگری، نشأت می‌گیرد.

آیا حساری در بهشت وجود دارد؟ بهشت جایی نیست که کسی از شما بخواهد که بیائید یا بروید. جایی نیست که کسی فرمان صادر کند، بلکه مکانی است که در آن مردم با شناخت و احساس وجود خدا عمل میکنند. بهشت فاقد دسته یا طبقه بندی (افراد) است. قاعده و قانونی مبنی بر بالاتر یا پائین تر یا والاتر و پست تر بودن کسی وجود ندارد. در اینجا از بالا و پائین بودن موقعیت افراد سخنی به میان نمی‌آید.

کسانی که در بالاترین مقام و یا آنهایی که در پائین‌ترین مقام بوده‌اند، از طریق عشق‌شان به یکدیگر، متحد خواهند شد. در اینجا صحنه‌های نفرت‌انگیزی از این دست که فردی در سطح پائین دستان فردی در سطح بالا را بیوسد، وجود ندارد. کسی که ایده‌آل



پادشاهی بهشت را به انجام رسانده است، همان کسی است که از ایده‌آل خدا آگاه بوده، اساس خواست او را بواقعیت درآورده و متمرکز بر آن زندگی میکند. قوانین دنیای روح قوانینی صریح و محض هستند. آزمون و محک در دنیای روح بسان برنامه‌های کامپیوتری، بسیار دقیق میباشد. بنابراین مردم روی زمین میبایست سعی کنند تا زندگی زمینی خود را برای زندگی در بهشت ایده‌آل، سمت و جهت دهند.

### ۲) اصل عمل متقابل و ایده‌آل پادشاهی بهشت

اصل عمل متقابل را میتوان از طریق عمل داد و دریافت تشریح نمود. همه‌ی خواست و هدف اساسی عمل داد و دریافت فقط داد و دریافت خوب نیست، بلکه باید بدانیم که این عمل متمرکز بر چه کسی صورت میگیرد. فاعل و مفعول نباید متمرکز بر خودشان در پی ایده‌آل‌های خودشان باشند. آنها میباید تشخیص دهند که زندگی در مسیری از طریق حوزه‌ی عمل داد و گرفت خود آنها، هادی مطمئن در جهت خدا و ایده‌آل بهشت است. در عمل متقابل، نیروی فاعلی زمانی شکل میگیرد که برای مفعولش باشد و نیروی مفعولی زمانی شکل میگیرد که برای خاطر فاعلش بوده باشد. این نیروها، نیروهای اساسی در پیروی از اصل عمل متقابل برای هدایت در جهت خدا هستند. مایلم بگویم که تحقق بهشت هدف عمده‌ی اصل عمل متقابل است.

### ۳) دروازه‌ی بهشت

قبل از ورود به بهشت دروازه‌های بسیاری وجود دارد که ما میباید از آنها عبور کنیم. بهشت انباری است که شما تمامی میوه‌ها و محصولات زندگی خودتان را در آن جمع‌آوری میکنید. اینجا سنگینی بسته‌ی شما را اندازه‌گیری کرده و خواهند دید که تا چه اندازه برسمیت شناخته خواهید شد. عبارت دیگر آنها خوبیه‌ها و بدیه‌های انجام شده در زندگی شما را مقایسه خواهند کرد. زندگی زمینی شما چگونه بوده است؟ (۱) آیا برای خدا بوده؟ (۲) آیا برای خودتان بوده؟ (۳) دیدگاه شما در ارتباط با کشورتان و دنیا چه بوده است؟ بر روی زمین چه چیزی را پشت سرتان از خود بجای گذاشته‌اید؟ نه فقط چنین آزمونهائی، بلکه آنها زندگی شما را بطور دقیق و کامل بررسی میکنند. درست مثل آبی که از رودخانه برگرفته شده و سرانجام پس از استریلیزه شدن یا از صافی‌های بسیاری گذشتن و پاکسازی شدن به سفره‌ی غذای شما خواهد آمد، مسیر ورود به بهشت نیز از دروازه‌های بسیاری شکل گرفته است.

اینطور نیست که نگهبان یا افرادی از این دست از شما سؤالهای پرسیده و بعد شما را به دروازهٔ مشخصی ببرند. من، خودم، بسان جذب شدن در برابر نیروی مغناطیسی، با به اینجا و آنجا رفتن مسیر را طی میکنم. درد حاصله از رد شدن و عدم پذیرش بخاطر گناهانتان وقتی که به دروازه‌ای میرسید، غیرقابل تشریح و بسیار خجالت آور و هولناک است. قبل از هر دروازه‌ای مراحل بسیاری وجود دارد. بجز بهشت، فردوس و جهنم که ما بر روی زمین به آن اشاره میکنیم، مکان‌های بسیار دیگری نیز وجود دارند.

ما چگونه میتوانیم از تمامی دروازه‌ها به سلامت عبور کرده و به بهشت برویم؟ اگر دروازه‌هایی هست که بخاطر گناهانتان نمیتوانید از آنها عبور نمائید، مدت مشخصی را برای پرداخت غرامت در آنجا سپری خواهید کرد، دوره‌ای که میتوانید آن را با توجه به مرحمت الهی، همراه با دعا، خدمت، پیشکش، کارهای بزرگ بازماندگانتان طی کنید. انسان‌های دنیای روح با امید منتظر ورود والدین راستین به دنیای روح و تأسیس استانداری نوین برای عبور از دروازه‌ها از جانب ایشان هستند. آیا کار و تلاش والدین راستین سخت و دشوار نیست؟ من احساس نگرانی میکنم.

۶. تشکیل چهار پایهٔ اساسی و یگانگی عشق ۴ اوت ۱۹۹۷

(۱) تشکیل چهار پایهٔ اساسی و خصوصیات دوگانه

چهار پایهٔ اساسی هسته و عصارهٔ اصل الهی است که می‌آموزد یک زوج بایستی متمرکز بر عشق‌شان با یکدیگر متحد گردیده و صاحب فرزند شوند. اما تشکیل چهار پایهٔ اساسی در دنیای روح بسیار جالب و اسرارآمیز از بیان آن در اصل الهی است. چهار پایهٔ اساسی به این معنا است که زن و شوهر متمرکز بر خدا با یکدیگر متحد و صاحب فرزند شده‌اند، بهر حال وقتی که آنها در عشق متحد هستند، وجه تمایزی بین فاعل و مفعول وجود ندارد.

بایستی بطور کامل یکی شد. بعلاوه عشق خدا، عشق آنها را تحت پوشش قرار داده آنچنان که نور درخشان و پر تلالو تنها چیزی است که برای ما قابل رؤیت میباشد. زیبایی خود عشق تنها چیزی است که دیده شود.

(۲) ایده‌آل یگانگی عشق

عشق کودکان چگونه عشقی است؟ عشق کودکانه درست مثل عشق زناشویی، نتیجهٔ اتحاد است. منظور این است که والدین و فرزندان هر کدام با تجسم یکدیگر در عشق یگانه میشوند.

بعبارت ساده‌تر، اگر چه آنها سه نوع انسان، بصورت پدر، مادر، و فرزند، متفاوت و مجزا از هم هستند، اما وقتی در عشق متحد شده‌اند، جدا از هم و در قالب سه تصویر جداگانه دیده نمی‌شوند. اتحاد آنها می‌تواند در شکل و قالب پدرانه، مادرانه و فرزند پدیدار شود، اما وقتی آنها با یکدیگر شروع به صحبت و گفتگو میکنند، دوباره بسان افراد مختلف به چشم خواهند آمد. تشکیل چهار پایه‌ی اساسی به این معنا است که اگر ما متمرکز بر خدا متحد شده باشیم، بدلیل یگانگی و وحدت وجودها، درست مثل تصویر آن بر روی زمین، چهار حیات و هستی مجزا از هم وجود نخواهد داشت. یک زوج متحد با خدا، اگر چه دو فرد کاملاً متفاوت هستند ولی بسان یک بدن و یک جسم زندگی خواهند کرد، و این تصویر انسان‌ها در سطوح بالای دنیای روح میباشد.

اما فاعل و مفعولی که بطور کامل متحد نشده‌اند، بصورت یک بدن واحد پدیدار نخواهند شد، و حتی نور درخشان خدا نیز در آنها دیده نخواهد شد. تنها مردمی که از تمامی دروازه‌ها عبور کرده و به بهشت رسیدند قادرند به چنین اتحادی نائل شوند. بنابراین سرچشمه‌ی چهار پایه‌ی اساسی، اتحاد یک زوج با ظاهر و خصوصیات دوگانه، در عشق‌شان برای خدا میباشد. چهار پایه‌ی اساسی، هدف اساسی و اولیة خدا و پایه‌ای برای حیات و فعالیت قدرت اساسی عشق او در جهان هستی است.

۷. انرژی اولیه عالمگیر ۴ اوت ۱۹۹۷

خصوصیات دوگانه (در جهان آفرینش) به معنای این است که وجود تمامی موجودات جهان آفرینش تجسم خدا هستند. این دو خصوصیت، خصوصیات اعطاء شده از جانب خدا بوده و با توجه به انرژی اولیه‌ی عالمگیر بعنوان نیروی اساسی آن، بین آنها عمل داد و دریافت صورت می‌گیرد.

با این توصیف، اصل عمل متقابل چیست؟ وقتی فاعل و مفعول وارد عمل داد و دریافت میشوند، نیروی عمل داد و دریافت با توجه به انرژی اولیه‌ی عالمگیر به آنها امکان ادامه‌ی داد و دریافت با یکدیگر را فراهم میکند. بعبارت ساده‌تر، این نیرو همانند نیروی مغناطیسی یک آهن‌ربا بوده و اصل الهی این نیرو را "خصوصیات دوگانه‌ی اساسی فاعلی"، یا "انرژی اولیه‌ی عالمگیر" یا "عمل داد و گرفت" توصیف نموده است. اما سرچشمه‌ی تمامی آنها مشابه و یکی است. با این توصیف که آن "انرژی اولیه‌ی خدا" است، ساده‌تر میتوان آن را درک نمود. نه تنها نیروی اساسی برای تغییر فصل‌ها ساخته‌ی دست بشر نیست بلکه تمامی نیروهای اصیل در حال جریان بین انسانها و تمامی موجودات جهان هستی تنها از یک نیروی اهدائی از جانب خدا سرچشمه گرفته است. ما براستی نمیتوانیم نیروی اصیل انرژی حیات ابدی تشریح شده در اصل الهی را توضیح داده و تفسیر کنیم.

آن نیرو، نیروی خدا، پدر من، آفرینندهٔ منحصر بفرد بشریت است. خدا سرور دنیای روح است، دنیائی که بطور نامحدودی پهناور است، دنیائی که عقل انسان روی زمین نمیتواند آن را بفهمد، دنیائی که با چشمان فیزیکی نمیتوانیم آن را ببینیم، و دنیائی که نمیتوانیم آن را فهمیده و تشریح کنیم.

براستی مهم نیست که شما تا چه اندازه در شناخت خدا مطالعه کرده باشید، اما هرگز قادر به تشریح او نخواهید بود. او را نمیتوان توسط هیچیک از زبان‌های حسی و شعورمان توضیح داده یا تشریح کرد.

من، سنگ هان لی، به دلایل منطقی و موضوعات تجزیه و تحلیل شده علاقه دارم، اما خدا، سرور نور ابدی، قابل تقسیم و تجزیه و تحلیل نیست. خدا کسی است که مشیت الهی را هدایت کرده و مردم را بطور عمیقی توسط نور درخشنده و پر تالواش راهنمائی نموده است.

اوه! خدای من، فکر میکردم که اگر به دنیای روح بروم میتوانم خدا را تجزیه و تحلیل کنم. اما از زمانی که به اینجا آمده‌ام، از میزان بزرگی و عظمت دنیای روح غرق در شگفتی و حیرت هستم و انتظار من در تجزیه و تحلیل آن احمقانه بنظر میرسد. "خدای من، لطفاً این پسر را ببخش. تو تنها کسی هستی که با هیچ چیزی در هیچ جائی قابل مقایسه نیستی. حیات و ارزش تو تنها حیات و ارزش غیرقابل قیاس است. بجز طلب بخشش راه دیگری برای تشریح احساساتم ندارم: اوه! خدای من، اوه! خدای من، اوه! خدای من، لطفاً مرا ببخش."

بنابراین کسی که سعی در مطالعه و تجزیه و تحلیل خدا دارد، فرد بسیار جاهلی است. شخص عاقل و فرزانه کسی است که میگوید: "پدر بهشتی من" و تشخیص میدهد که اساس تمامی انرژی‌های تشریح شده در اصل الهی، تجلی انرژی اولیهٔ پدر بهشتی است.

۸. ساختار حیات بشری در زیستن برای دیگری ۴ اوت ۱۹۹۷

(۱) ساختار بشری

با توجه به ساختار وجودی بشریت، فرد آفریده نشده است که به تنهایی زندگی نماید بلکه قرار است تا برای خاطر دیگری -فاعل یا مفعولش- زندگی کند. زمانیکه فاعل و مفعول عمل داد و دریافت را بخوبی اجرا نموده و یکی شدند، پایه‌ای تأسیس میکنند که از طریق آن نیروی خدا قادر به فعالیت بوده و آنها والاترین مفعول‌های لذت او خواهند شد. زندگی بسیاری از ما انسانها، بطور ساده مملو از مجموعه افکاری در ارتباط با زندگی شخصی خودمان است، اما زندگی شخصی با خواست اصیل و اولیهٔ خدا

سازگاری ندارد. به همین دلیل کسی که در پی زندگی شخصی است، فرزند خلف خدا محسوب نخواهد شد، اما وقتی که به دنیای روح بیاید شرمنده خواهد شد. اگر ساختار بشری برای زندگی شخصی طرح‌ریزی شده بود، آفرینش خدا، اگر چه انعکاس والاترین فراست و زیرکی اوست، اما چیزی جز یک شکست و واماندگی نبود.

## ۲) زندگی برای دیگری

از آنجائیکه انسان آفرینش غائی و نهائی خدا است، میبایست عنصر مورد نظر خدا را در خود دارا باشد. و آن قلب همراه با طبیعت زیستن برای دیگری است، و این دقیقاً (۱) ساختار دوگانه شکل بیرونی مفعول مکمل و (۲) تجسم طبیعت درونی و قلب خواستار زیستن برای دیگری است.

بعنوان مثال با نگاه به آلات تناسلی محدب و مقعر انسان به این موضوع پی میبریم. در آغاز خدا انسان را با این هدف و نیت آفرید تا در مسیر حیات برای دیگری گام برداشته و زندگی کند، و اگر ما برخلاف این خط سیر عمل کنیم، این حرکت در برابر خدا جنایت محسوب شده و ما در ورود به دنیای روح مکانی برای سکونت نخواهیم داشت و چون کسی نمیتواند برای ابد بر روی زمین زندگی کند، از دست رفته محسوب خواهیم شد.

به همین دلیل ما باید ارزش زندگی اهدائی از جانب خدا را بخوبی درک کرده و در خدمت به او و دیگران بخوبی زندگی کنیم.

۹. واسطه عشق و کمال انسان ۴ اوت ۱۹۹۷

### ۱) نقطه مرکزی عشق

همانطور که ساختار وجودی انسان ساختاری با خصوصیات دوگانه است، باید در برابر خدا بطور مطلق به نقطه و شخصیت مرکزی عشق نائل آید.

بعبارت دیگر، خدا انسان را با والاترین بینش و فراست، و متمایز از دیگر موجودات آفرینش آفریده است و به همین دلیل انسان باید در برابر دیگر موجودات هستی، موجودی با ارزشی بیشتر گردد. انسان بخاطر سقوط نتوانست این امر را بواقعیت درآورد، بهمین سبب، میبایست با پیروی از خط سیر بازگشت به جایگاه اصیل و اولیه‌اش، مسئولیت خود را در مقام فرزند راستین به انجام برساند.

موجودات جهان آفرینش همه به تمامی آفریده‌های خدا هستند، بنابراین باید از طریق زیبایی به ارزش والای خود دست یافته، همچنین با رشد خود در برابر خدا یک پیشکش ایده‌آل شود.

خدا فقط به انسان ارزش عشق را اهداء نموده است بگونه‌ای که دیگر موجودات آن را دارا نیستند. عشق توسط یک شخص بطور انفرادی شکل نمیگیرد، بلکه ارزش آن زمانی آشکار میشود که فاعل و مفعول متحد و یگانه شوند.

انسان بعنوان واسطه عشق میبایست با دستیابی به مقام و نقطه مرکزی عشق و با ملازمت به خدا در بالاترین سطح شادی، صلاحیت مقام فرزندی او را بدست آورد.

از اینرو انسان میبایست در برابر خدا به نقطه اوج عشق دست پیدا یافته بعنوان واسطه عشق در والاترین سطح شادی در خدمت به او باشد. انسان برای ملازمت به خدا در بالاترین سطح شادی، باید به استاندارد ارزشی که خدا برای او در نظر گرفته دست پیدا کند. یعنی اینکه او باید برای دادن بیشترین لذت به خدا، در بالاترین سطح خوبی زندگی کند.

برای انجام اینکار هر کدام از ما باید به یکدیگر عشق ورزیده، با یکدیگر یگانه شده، و با نیل به مقام فرزند به خدا شکوه را بازگردانیم. این تصویر یک انسان کامل است.

۱۰. درخشش عشق راستین ۷ اوت ۱۹۹۷

### ۱) عشق راستین

عشق راستین، عشق اصیل و اولیه است که در باغ عدن از دست رفت و چیزی است که ما برای زندگی با خدا در پی آن هستیم. عشق، تنها زمانی که استاندارد ارزش آن متمرکز بر خدا بوده باشد، عشق راستین خطاب میشود. بدون خدا عشق راستین وجود ندارد. به دلیل آنکه آدم و حوا در باغ عدن اولین میوه و محصول عشق را به خدا تقدیم نکردند، تا به این زمان، خدا و بشریت بسان والدین و فرزندان غمزده زیسته‌اند.

چون شیطان اولین میوه عشق را ربود، خدا در تلاش بود تا آن را بازپس گیرد. اما چون پیش از این بذره‌های بیشمار گناه بر روی زمین کاشته شده بود، خدا در تلاش است تا بعد از برداشت محصولات گناه، با الک کردن آنها نوع خوب و پاک را جمع‌آوری نماید.

در اینجا به یک استراتژی در بازگرداندن میوه اولیه عشق ربوده شده توسط شیطان نیاز است، و آن استراتژی شرط غرامت نام دارد. از آنجائیکه والدین راستین پا به عرصه وجود نهاده‌اند، کار و تلاش خدا در مسیر بازسازی به نتیجه نهائی خود دست یافته

است. چرا که هدف نهائی مشیت الهی برای بازسازی، بازیابی فرزندان از دست رفته خدا است. انسانها میبایست عشق راستین را درک نموده، آن را به خدا بازگردانند.

تنها کسانی که توسط والدین راستین برکت دریافت نموده و به استاندارد آن نائل شوند، قادر خواهند بود تا در مقام فرزندان راستین خدا قرار گیرند. کسانی که از مسیر برکت عبور نکرده‌اند (بعبارت دیگر کسانی که برکت نگرفته‌اند) صلاحیت مقام اولین محصول را نخواهند داشت.

برای اینکه بتوانیم از طریق عشق راستین اصیل بسوی خدا هدایت شویم، زوجی که توسط والدین راستین برکت دریافت کرده‌اند، باید با عشق به یکدیگر خانواده راستین را بواقعیت درآورده، صاحب فرزند شده و چهار پایه اساسی را بنا کنند. بعبارت دیگر، عشق راستین، تصویر یگانگی شوهر و زن، و یگانگی والدین و فرزندان، با عشق به یکدیگر متمرکز بر خدا است.

## ۲) درخشش عشق راستین

عشق راستین در دنیای روح بسان نوری تابناک و کامل قابل رؤیت است. در این درخشندگی نور تصویر فرزندان و همچنین تصویر شوهر و زن نیز قابل مشاهده است. تابش نور اصیل، تجسم راستین عشق راستین است که خدا به ما اهداء نموده است. اگر زن و شوهر نتوانند یگانه شوند، و اگر فرزندان نتوانند متحد شوند، نور عشق نمیتواند بطور کامل پرتو افشانی کند. ما اغلب عشق راستین را بسان عشق الهی تصور کرده‌ایم که بطور ابدی آن را داده و دریافت میکنیم. اما عشق راستین، از طریق چهار پایه اساسی کاملاً متحد شده متمرکز بر خدا تجربه میشود.

از اینرو آنهایی که برکت نگرفته و تولد دوباره را تجربه نکرده‌اند نمیتوانند در مسیر عشق راستین کامل قرار گیرند. در نتیجه، آنها فاقد بلیط ورود به پادشاهی بهشت در دنیای روح خواهند بود. برآستی هر کسی برای قرار گرفتن در مسیر گشوده شده برکت، باید تمامی تلاش خود را بکارگیرد.

۱۱. تصویر اصیل عشق و زوج ۷ اوت ۱۹۹۷

## ۱) عشق اصیل

خدا در باغ عدن، تصویر عشق ورزیدن آدم و حوا را نسبت به یکدیگر به زیباترین شکل آفرید، و این تصویر او را تا به حد از خود بی خود شدن به وجد درآورده بود. اما بواسطه سقوط، خدا از تجربه چنین عشقی بازماند.

بنابراین، مسئولیت آرامش و شادی دوباره خدا بعهده انسان است. من درحالیکه از عشق راستین صحبت می‌کردم، به عشق اصیل اشاره کردم. اکنون می‌خواهم که نمودهای عشق اصیل را دسته بندی کنم: ۱. عشق زناشوئی متمرکز بر خدا. ۲. عشق فرزند متمرکز بر خدا. ۳. عشق راستین متمرکز بر خدا

(۲) ظهور یک زوج اصیل در برابر خدا

زوجی که عشق اصیل را بواقعیت درآورده‌اند، در دنیای روح چگونه و با چه وضعیتی به ملاقات خدا می‌روند؟ آنها بسان عروس و دامادهای روی زمین، با دربر داشتن زیباترین لباس‌های شان، در حال ورود به سالن عروسی، به ملاقات خدا می‌روند. عروس عشق مورد نظر خدا، بینهایت زیبا است، و این صحنه بسان تصور نزول فرشتگان شکل گرفته در افکارمان بر روی زمین میماند.

مرد و زن شایسته در حالی که نوای موسیقی بسیار زیبایی شنیده میشود، با دریافت نور پرفروغ و پر تالوئی، به حضور خدا رفته و بطور کامل سجده نموده و سپس در آن نور پر تشعشع در آغوش یکدیگر عشق زناشوئی را تجربه میکنند. تصویر آنها در آن حالت بسان یکی شدن جهان نور بوده و بسیار درخشان و نورانی است. خدا در عمق آن نور، آنها را به آغوش گرفته و با تابش عشق در قالب چشمه نور غرق لذت میشود.

عروس که قبل از دامادش به دنیای روح آمده است بسوی خدا می‌رود و سرانجام دامادش را دریافت مینماید. این در واقع تشریح لحظاتی است که من، سنگ هان لی، به حضور خدا میرفتم، و بهمین علت می‌اندیشم که این عشق اصیلی است که خدا می‌خواست در باغ عدن بواقعیت درآورد.

۱۲. اصل عمل متقابل و زندگی یک زوج ۸ اوت ۱۹۹۷

(۱) پایه اصل عمل متقابل

عشق اصیل، با توجه به اینکه عشقی است که خدا می‌خواست تا در باغ عدن آن را بواقعیت درآورد، چه رابطه‌ای با اصل عمل متقابل دارد؟ داد و دریافت برای خاطر دیگری -مفعول- پایه اصل عمل متقابل است. چیزی که می‌خواهم در ارتباط با اصل عمل متقابل از نقطه نظر عشق اصیل بگویم، مربوط به پادشاهی بهشت شکل گرفته از مردان و زنان شایسته در دنیای روح است.

(۲) زندگی یک زوج اصیل از نقطه نظر اصل عمل متقابل



زندگی یک زوج اصیل از نقطه نظر اصل عمل متقابل چگونه است؟ برای مثال زوجی را در نظر بگیریم که با هم سر میز غذاخوری در حال صرف غذا هستند. اگر غذای خاصی هست که خانم میخواهد به شوهرش تقدیم کند، همزمان با اندیشه او آن غذا در برابر شوهرش گذاشته خواهد شد، و اگر مرد خواهان ابراز احساس خود در قدرانی از همسرش است، همان لحظه همسرش آن را احساس کرده و لبخند خواهد زد.

اما دیده‌ام که مردم در جهنم غذا میخورند بدون آنکه اندیشه و افکار یکدیگر را تشخیص بدهند. بعلاوه، جهنم مثل زندانی است که مردم در آن به خاطر گرسنگی‌شان، بر سر غذا با یکدیگر می‌جنگند.

زوج‌ها در پادشاهی بهشت بشکلی ساده با نگاه کردن به چشمان یکدیگر از افکار، کلام و اعمال یکدیگر آگاه میشوند. چون آنها همواره از قلب یکدیگر که خواهان فداکاری است، با خبر هستند، بسان قطب نما و نیروی مغناطیسی به یکدیگر پاسخ میدهند. با این توصیف، آنها همیشه در برابر یکدیگر متواضع بوده، همواره به یکدیگر احترام گذاشته و همواره با لبخندی گرم و آرامش بخش زندگی میکنند. در اینجا قلب خودخواه و متمرکز بر خود وجود ندارد.

دنیای عشق اصیل، دنیائی است که زوجها با قلبی راغب در داد و دریافت متمرکز بر خدا زندگی کرده، درست مثل تابش نور خورشید گرم بهاری، در درون نور جذاب و خلسه‌آور خدا می‌رقصند.

زوج‌ها بر روی زمین ایده‌آل عشق اصیل را بخواب می‌بینند. از شما میخواهم که بر روی زمین آن روش زندگی زناشویی را پیش بگیرید که مورد قبول خدا واقع شود.

۱۳. تسلط بر هستی و ارزش بشر (۸ اوت) ۱۹۹۷

(۱) بشر سرور جهان آفرینش

خدا، آفریننده بهشت و زمین، انسان را در مقام سرور در برابر جهان آفرینش آفرید. اما بخاطر سقوط بشر، ارزش بشر و ارزش تمامی موجودات واژگون شده است، به همین خاطر بشریت ارزش خود را بعنوان فرزندان خدا از دست داده است. قلب خدا چقدر دردآلود است از اینکه جهان آفرینشی را که او برای فرزندان‌ش ساخته بود، بدون حضور سرور بهشت و زمین، متمرکز بر خود رشد کرده و تکثیر می‌یابد. وظیفه انسان تصحیح موقعیت سقوط کرده‌اش و بازگشت به سوی خدا با قرار گرفتن در خط و جریان اصلی است.

اما تنها راهی که بشر میتواند در مقام صاحب و سرور در برابر تمامی آفرینش قرار گیرد، از طریق تولد دوباره توسط والدین راستین با قرارگیری در جایگاه استاندارد ارزش برکت میباشد. خدا در آغاز در باغ عدن با دادن آزادی در انجام هر چیزی در باغ عدن، به انسان برکت داد، به این معنی که او لیاقت و صلاحیت مدیریت و کارفرمائی تمامی جهان آفرینش را به انسان اعطاء نمود.

انسان از طریق تولد دوباره و بازسازی همه چیز میتواند مقام خود را بعنوان سرور در باغ عدن بدست آورده و به استاندارد ارزش مدیریت تمامی هستی دست پیدا کند.

این استاندارد ارزش بشری تا به چه حدی تعالی خواهد یافت؟ تعالی آن مقام فرزندان خدا و مقام صاحب و سروری تمامی جهان آفرینش است. خدا تمامی موجودات را برای انسان آفرید، و زمانیکه انسان در مشاهده جهان آفرینش بوجد درآمد خدا نیز مملو از وجد و شادی خواهد شد.

## ۲) ظهور انسان و همه آفرینش در هماهنگی

با این آگاهی که موجودات آفرینش مفعولهای لذت برای انسان هستند، آیا فکر نمیکنید که بین انسان و موجودات فیزیکی میبایست یک رابطه متقابل وجود داشته باشد؟ اجازه دهید از چگونگی هماهنگی موجودات و انسانها در مقام کارگزار اصلی هستی در دنیای روح مثالی بیاورم.

وقتی که یک زوج در آغوش عشق بسر میبرند، سبزهها، گلها، و پرندگان در محیط اطراف هر کدام خود را با آنها هماهنگ میسازند. سبزهها رنگهای زیبائی را متشعشع ساخته و با شور و هیجان اما به آرامی میرقصند. پرندگان گرد یکدیگر جمع آمده و ترانههای زیبای خودشان را میخوانند. نسیم گذرا با نوازشی حریر گونه خود را با آنها هماهنگ میسازد. هر چیزی در اطراف آنها به زیبائی پرتوافکنی میکند.

وقتی که آن زوج در چنین فضائی در آغوش عشق هستند، خدا با موجی از نور درخشان و تابان پاسخ میگوید. ممکن است که صحنه‌ای از یک فیلم سینمائی به ذهن شما خطور کند که در آن پادشاه و ملکه‌ای در درون قصر، با لباسی نرم و حریری در حالیکه نوای زیبای چنگ شنیده میشود، در آغوش عشق هستند. اما برآستی این صحنه را نمیتوان با عشق راستین در بهشت مقایسه کرد.

انسان در مقام مدیریت موجودات جهان آفرینش گنجینه‌های فراوانی را از خدا دریافت کرده است، که بواسطه سقوط نمیتواند آنها را دیده یا احساس کند. با اینحال اگر ما به استاندارد ارزش انسان کامل دست پیدا کنیم، تمامی روابط را بازسازی خواهیم کرد. بنابراین انسان باید یکبار دیگر ارزش خود را در مقام صاحب اصلی تمامی هستی بازسازی کرده و سپاس و قدردانی و شکوه را به خدا بازگرداند.

۱۴. تسلط بر هستی و عشق خدا ۸ اوت ۱۹۹۷

(۱) انسان فرزند خدا

خدا انسان‌ها را در مقام فرزندان خود آفرید، ولی آن فرزندان با عدم بازگشت به آغوش او، در جدائی و دوری از او در حال پرسه‌زنی و سرگردانی بسر می‌برند و این سبب درد و رنج قلبی اجتناب ناپذیر خدا است. به همین دلیل، ایامی هست که خدا مقام مدیریت را بشکل غیر مستقیم تعویض مینماید. در انجام این کار، اگر چه خدا در مشاهده صبورانه موجودات آفرینش تسلی یافته است، اما خدا زمانی لذت احساس خواهد کرد که فرزندان او در مقام سروران تمامی آفرینش قرار گیرند. بهمین علت، تمامی موجودات آفرینش میخواهند که انسان بر آنها تسلط داشته باشد.

(۲) عشق و شادی خدا

خدا در برابر آن مرد و زن شایسته لذت و شکوه دریافت نموده و در حینی که تمامی محیط و طبیعت نیز در هماهنگی هستند، با این بیان که تمامی آفرینش به شما تعلق دارد، به آنها برکت میدهد. نه‌ری از نورهای تابان هماهنگ شده با موجودات آفرینش، تأیید میکند که سرور تمامی جهان زیبا انسان است. خدا همچنین به آنها برکت داده تا آنچه را که میخواهند درو کرده و برداشت کنند.

وقتی آن مرد و زن شایسته برکت گرفته در میان طبیعت قدم می‌زنند، تمامی گیاهان و درختان در شادی میرقصند. آن زوج در فضائی زیبا و خلسه‌آور، جائی که پرندگان با جیک جیک‌هایشان در شادی‌اند، جائی که نوای موسیقی روی دستان نسیم در فضا به آرامی میرقصد، و جائی که عطری غیرقابل توصیف تمامی فضا را پر کرده است، عشق خدا را احساس میکنند. بنابراین چون جهان آفرینش تجلی عشق محبت آمیز خدا به ما است، ما در مقام سروران جهان آفرینش، میبایست عشقی شادی بخش را به او بازگردانیم.

۱۵. ارزش خداگونه انسان کامل ۸ اوت ۱۹۹۷

## ۱) انسان کامل جانشین خدا

زمانی که انسان با رشد در مسیر راستین، به مقام فرزند کامل خدا نائل شود، میتواند وارث همه آفرینش بشود. بدینسان انسانی که در مقام سرور تمامی جهان آفرینش برسمیت شناخته شده است، میتواند در مقام مفعول لذت ابدی خدا بایستد. چنین شخصی در زندگی و تجربه شادی همیشگی به همراه خدا، به استاندارد قلبی درک اندیشه‌های او دست یافته، دارای ارزشی خداگونه میشود.

## ۲) کسی که با خدا میزید

به همین دلیل براستی انسان میبایست به مقامی با ارزش خداگونه نائل شود که این میل و آرزوی نهائی خدا در ارتباط با انسان است. خدا میخواهد که انسان در جایگاهی تکامل یافته قرار گیرد، بطوریکه او بتواند با گفتن: "همه چیز به تو تعلق دارد"، "تو همه کارهایت را انجام داده‌ای"، به انسان برکت دهد. بدینسان، آنجا جایگاهی است که ما همواره با خدا در عمق نور الهی زندگی خواهیم کرد.

۱۶. هابیل و قابیل از نقطه نظر اصل عمل متقابل ۹ اوت ۱۹۹۷

## ۱) روابط بین هابیل و قابیل

پیش از این، چندین بار در مورد اساس اصل عمل متقابل اشاره شده است. در اینجا میخواهم در باره چگونگی سازماندهی روابط هابیل و قابیل در دنیای روح از نقطه نظر عمل متقابل صحبت کنم.

خدا قصد داشت تا بدنبال تأسیس استاندارد برای عمل متقابل با احترام و عشق قابیل نسبت به هابیل، همان میزان عشقی را که به هابیل میداد به قابیل نیز بدهد.

اما قابیل بجای عشق به هابیل، مغرور بوده و نخست زاده بودن خود را برخ دیگران میکشید. رفتار مغرورانه قابیل به تاریخی غم‌انگیز در مشیت الهی نتیجه داد.

خدا میبایست بخش به بخش تاریخ گناه را با غرامت بازسازی نماید. او با تأسیس پایه برای دریافت نجات دهنده توسط انسان، آنها را بسوی خود میکشیده است، تا جائی که بتواند اعلام کند که انسان بیگناه است.

آنگاه با توجه به اصل عمل متقابل، که بر اساس آن فاعل و مفعول با عشق نشأت گرفته از قلبی راغب برای فداکاری، یکی و متحد میشوند، رابطه اصیل هابیل و قابیل بگونه‌ای خواهد بود که انگار سقوطی صورت نگرفته است. قابیل احساسی از نفرت و

کینه نسبت به هابیل در خود نمیداشت بگونه‌ای که بخواهد او را بقتل برساند. برعکس قدرت احترام و کمک به یکدیگر نیرومندان‌تر عمل خواهد کرد.

(۲) رابطه هابیل و قابیل در بهشت

رابطه هابیل و قابیل بطور واضح و آشکار در بهشت وجود دارد. این روابط هابیل - قابیلی عبارتند از: شخص بزرگتر و کوچکتر، اشخاص در سطوح بالا و پائین، کسی که در نزدیک خدا است و از او عشقی بیشتر دریافت میکند و کسی که از خدا دور بوده و از او عشق کمتری دریافت میکند، و غیره.

بعنوان مثال، در بین افراد بزرگ و کوچک، بیشتر از آنکه شخص بزرگتر، احساس دیگری را ندیده گرفته و با فریاد فرمان صادر نماید، با قلبی گرم میپرسد: الان در چه حالی هستی؟ آنگاه شخص کوچکتر لبخند زده و میپرسد: چگونه میتوانم به تو کمک کنم؟ قلب‌های آنها در یک چنین فضائی داد و دریافت خواهند داشت.

همینطور وقتی که فرد کوچکتر سؤالی از دیگری دارد، من در مورد ... چنین و چنین مسائلی بسیار کنجکاو هستم. آیا میتوانی کمک کنی تا آنها را بفهمم؟ آنگاه شخص مسن‌تر نه با رفتاری نشأت گرفته از اختیار و قدرت و شهرت که با عشق یک برادر راستین به او پاسخ میگوید.

خدا اصل عمل متقابل بین فاعل و مفعول را فقط در میان بشریت اعمال نکرد. خدا به تمامی موجودات آفرینش این قلب عاشق خواستار فداکاری برای دیگری را اهداء نموده است. از آنجائیکه که چنین رابطه قلبی از دست رفته است، رابطه هابیل و قابیل از انواع روابط فاصله‌دار شد، و چون موقعیت بر روی زمین پیچیده و درهم و برهم شد، وضعیت در دنیای روح پیچیده‌تر از آن گردید. ایده‌آل پادشاهی بهشت نخست میباید بر روی زمین بواقعیت درآید، سپس براساس آن پایه دنیای روح بطور کامل سازماندهی خواهد شد. از شما میخواهم که با اندیشه‌ای دوباره نسبت به اصل عمل متقابل اصیل و تأسیس و سازماندهی دوباره آن، به زندگی خود بر روی زمین شکل دهید.

۱۷. پادشاهی بهشت ۹ اوت ۱۹۹۷

(۱) پادشاهی بهشت / بشکلی ساده، پادشاهی بهشت جایی است که مردم فاقد خودخواهی و خود محوری در آن گرد هم جمع آمده و خواهند زیست. بعبارت دیگر، میتوان آن را اینگونه تشریح کرد که آنجا دنیائی است که در آن مردم متمرکز بر قلبهائی راغب در زیستن و فداکاری بی‌پایان برای دیگری، در تجلیل و تکریم یکدیگر با یکدیگر خواهند زیست.

۲) جهنم / جهنم جائی است که در آن مردمی همراه با ضمیمه و پیوستهائی چون: "من"، "خودم"، "موقعیت من" و "دارائی من"، گرد هم جمع می‌آیند. مردمی با اینچنین اندیشه‌هائی به جهنم می‌روند.

۳) دنیای ابدی / مردم روی زمین بطور عمومی در پی خوشی و لذات جسمی بسان ایده‌آل زندگی‌شان هستند، و به این دلیل زندگی روی زمین، یعنی زندگی فاقد شناخت خدا، بسادگی یک دوره‌آمدگی برای جهنم می‌باشد. برآستی دنیای ابدی برای انسان‌ها اجتناب‌ناپذیر است.

بنابراین ما با توجه به دنیای ابدی، میبایست زندگی کوتاه جسمی خود را روزانه بررسی کنیم. قوانین دنیای ابدی بسان قوانین زندگی بر روی زمین بهانه‌ای نمی‌پذیرند، و توضیحات شخصی هم وجود ندارد.

این موضوعاتی است که من، سنگ هان لی، می‌خواهم ارائه دهم تا به مردم روی زمین کمک کنم، و این شاید بهترین هدیه من باشد. چیزی را که دوباره و دوباره می‌خواهم اشاره کنم این است که: "برای خاطر ابدیت، لحظات را با نادانی و جهالت سر نکنید". این راه زندگی یک فرزند خلف در برابر والدین راستین است.

۴) پادشاهی بهشت جایگاه ابدی شادی / پادشاهی بهشت، عهدی است که ما با عشق‌مان متمرکز بر خدا یگانه خواهیم شد. در این دنیا هر کسی به شخصیت دیگری احترام گذاشته، همواره متواضع، همواره گرم بوده و همواره لبخند بر لب دارد. قد، زیبایی، مقام، دارائی و تحصیلات شما اصلاً و ابدا اهمیتی ندارد. در این دنیا، دشواری و حسادت وجود نداشته، بلکه فقط شادی و خوشحالی ابدی وجود دارد.

#### فصل چهارم

#### ملاقات افراد در دنیای روح (۱)

#### ۱. عیسی مسیح دهم اوت سال ۱۹۹۷

فردوس، محل سکونت عیسی در دنیای روح، موضوع قابل توجهی است. عیسی چگونه زندگی میکند؟ او بسان تنهاترین انسان موجود در جهان هستی، برآستی تنها زندگی میکند.

مسیحیان بسیاری در پیرامون او هستند، تعدادی گردبند صلیب به خود آویخته، و تعدادی هم تسبیح به دست قدم می‌زنند. اگر چه مسیحیان بعنوان بالاترین زندگی خود، به عیسی خدمت میکنند، با اینحال عیسی احساس تنهائی خاصی دارد. دلیل این موضوع چیست؟ اگر عیسی آنگونه که مسیحیان باور دارند، نجات دهنده و الامقامی است، چرا باید در فردوس تنها باشد؟ چون او در برابر

مسیحیان بسیار در دنیای روح، در مقام فردی است که بطور کامل به هدف مأموریت خود دست نیافته است، بهمین دلیل در وضعیت تنهائی شفقت باری بسر میبرد.

فردوس چگونه جایگاهی است؟ این جایگاه اگر چه عنوان "فردوس" را با خود حمل میکند، اما بسان بهشت مکان شادی بخشی نیست. بهمین دلیل، مسیحیان بسیاری، رفتن به سوی دروازه‌های پادشاهی بهشت را از عیسی طلب میکنند. آنها میگویند: "سرور ما عیسی مسیح، باتفاق یکدیگر به آنجا برویم!" اما عیسی با قلبی مملو از درد در پاسخ به آنان میگوید: "من، نه در مقام و صلاحیت نجات دهنده بلکه در مقام پسر و فرزند خدا در این جایگاه ساکن هستم و از بودن در این مکان خوشحال و قدردان هستم.

با این وصف، مسیحیان ساکن فردوس، در چه زمانی قادر به ورود به پادشاهی بهشت هستند؟ تا چه زمانی عیسی در این مکان باقی خواهد ماند؟ او میبایست تا زمان ورود والدین راستین و رهائی دنیای روح، در آنجا بایستد. در آن زمان، ساکنین فردوس لطف و مرحمت بسیاری دریافت خواهند کرد. بنابراین آیا عیسی قادر نیست که از آن لطف و مرحمت الهی برخوردار شود؟ اینطور نیست. بارها شاهد ملاقات عیسی و خدا بوده‌ام، اما مسیحیان (ساکن فردوس) هرگز متوجه این موضوع نشدند. و این تفاوت بهشت و فردوس میباشد.

۲. مریم مقدس دهم اوت ۱۹۹۷

مریم مقدس، زن بزرگی بود که در مقام مادر عیسی مورد احترام بوده است. او با اینکه در فردوس همراه با عیسی بود، اما هرگز ندیدم که با افتخار و سربلندی گام بردارد. او با وجدانی گناهکار زندگی میکند، چون مسئولیت خود را در ارتباط با عیسی به انجام نرساند. اگر چه او راهبه نبود ولی بسان راهبه‌ها زندگی میکند. بهمین خاطر رابطه عیسی و مادرش خوب نبوده و بسیار دشوار میباشد، ولی یکدیگر را سرزنش نکرده بلکه بسیار محتاطانه زندگی میکنند.

۳. یوسف دهم اوت ۱۹۹۷

چون یوسف شوهر مریم مقدس میباشد، در سطحی مشابه با مریم اما جدای از او و براساس خواست خودش زندگی میکند. اگر چه یوسف و مریم، بر روی زمین بعنوان شوهر و زن با هم زندگی میکردند، اما در اینجا، در دنیای روح، نسبت به یکدیگر بیگانه بوده و به ملاقات یکدیگر نمیروند. برای یوسف، ملاقات عیسی بسیار دشوار بوده و مریم در ملاقاتش با عیسی همواره متأسف و متأثر است. بعلاوه، آنها نگران این هستند که مردم در موردشان چه فکری میکنند.

یوسف از نحوه زندگی خود بر روی زمین، در ارتباط با عیسی، متأسف بوده و همراه با توبه خواهان جبران آن است. ولی چون بسیاری از مردم اطراف آنها، از چگونگی رابطه یوسف و مریم بر روی زمین آگاهی دارند، زندگی آنها در دنیای روح بسان زندگی شان بر روی زمین با ناراحتی و سختی همراه است. بهمین خاطر فردوس جایگاه شادی و لذت نبوده بلکه جایگاه امید و آرزو است.

۴. بودا یازدهم اوت ۱۹۹۷

بودا مشهورترین فرد در بودیسم میباشد که از احترام بسزائی برخوردار است. میخواهم نحوه دیدار خودم را با ایشان با شما درمیان بگذارم.

او در تنهائی و با نشستن در پای کوهی سربلند، همراه با آه کشیدن های عمیقی، اوقاتش را سپری میکند. وقتی از او پرسیدم که چرا اینقدر آه میکشید و نگران هستید؟ در جوابم گفت: "شما نه برای ملاقات من، که برای موشکافی کردن در مورد من به اینجا آمده اید! چطور کسی که در حوزه عشق راستین الهی زندگی میکند، (و باید از همه اوضاع و احوال آگاه باشد) از زندگی در آه و حسرت من میپرسد؟" او پس از سکوتی چند اینگونه ادامه داد: "هر زمان که هشتم آوریل فرا میرسد، بودائی های بسیاری روزی را که سالروز تولد من میدانند جشن گرفته به پایکوبی میپردازند، اما چنین چیزی مرا خوشحال نمیکند. من به این دلیل که در زندگی ام بر روی زمین قانون خدمت به خدا را آموزش نداده ام، با احساس تأسف و خجالت، عمیقاً توبه میکنم. من همچنین در جهالت نسبت به خدا زیسته و بنظر میرسد که تعالیم من مردم بسیاری را به مسیر گناه سوق داده است. چقدر خوب بود که میشد کاری کرد!" او با حسرت بسیار این کلمات را بیان میکرد.

چهره اش بشاش و درخشان نیست و همواره به کوه پیمائی و قدم زدن در بلندیها علاقه دارد، و چون خوش ندارد که به ملاقات مردم بپردازد، به مکانهای خالی از سکنه پناه میبرد. با چنین اوضاع و احوالی، بطور ممتد و با نهایت خلوص نیت همراه با اشک در برابر خدا سجده نموده و همواره در دعاهایش توبه میکند. اگر چه تعدادی از پیروانش در پیرامون او و در پیروی از او بسر میبرند، ولی او در مکانهایی که افراد بسیاری گردهم جمع آمده اند، پدیدار نمیشود. محل سکونت بودا، بنظر میرسد که در بالاترین سطح حوزه میانی دنیای روح باشد. در این مکان بودائیهای بسیاری بسر میبرند اما صحنه ملاقات و همراهی بودا با آنها بسیار بندرت دیده میشود.



من در آینده، بایستی اصل الهی و اندیشهٔ هماهنگ را بطور ممتد به او تدریس کنم. او دارای شخصیتی افتاده و بسیار متواضع است. او نه مفتخرانه و سر به بالا بلکه همواره با سری بزیر افتاده (در حدود ۴۵ درجه) راه میرود. در حین تدریسات، در پایان هر بخش همواره عبارات "خسته نباشید"، "متشکرم"، "خسته نباشید"، "متشکرم" را تکرار میکرد. هر وقت که برای تدریس بعدی از او میخواستم که قراری بگذاریم، به آسانی پاسخ نمیداد، بلکه معمولاً بدنبال سکوتی چند میگفت: "لطفاً اگر به اندازهٔ کافی وقت داشتید، تشریف بیاورید." او از چیزهای غیر ضروری سخن نمیگوید و بسیار متواضع و خیراندیش است.

بودا چگونه به ملاقات خدا میرود؟ بودائیان ممکن است بیانداشند که چون بودا در مقام یکی از بزرگترین مؤسسين مذهبی بر روی زمین بوده است، در دنیای روح باید در سطحی بالا با او رفتار شود. اما جای تأسف بسیار دارد که او حتی نمیتواند بطور مستقیم به ملاقات خدا برود، اما دستورالعمل‌های خدا را گاه موارد، از طریق پیام رسانان دریافت میکند، و درست مثل خدمتکار در برابر پادشاه، (در زمان دریافت یک پیام کتبی) بطور کامل سجده نموده، برای دریافت پیام بر روی زمین زانو میزند. و دوباره قبل از خواندن آن پیام در جهت (پیشگاه) خدا سجده میکند.

چنین تصاویری را بودائی‌های ساکن دنیای روح می‌بینند، اما نمیدانند که چه بود و چه شد! بعلاوه ارسال پیام‌ها و دستورالعمل‌های الهی هر از گاهی بیش نیست. از مضمون پیام‌های خدا اینطور بر می‌آید که خدا میخواهد به بودا دلداری و تسلی دهد. چون دورهٔ زمانی برای قرار گرفتن بودا در حوزهٔ عشق راستین خدا، طولانی بوده و ضروری است که او در سکوت منتظر بماند.

چرا خدا که به ملاقات عیسی رفته و با او قدم میزد، در ارتباط با بودا تا حد ارسال پیام به او نزدیک میشود؟ چون عیسی در خدمت خدا بود، اما چون بودا راه دستیابی به کمال را فارغ از خدا - یا بدون ایمان به خدا - آموزش میداد، بهمین دلیل نمیتواند به خدا نزدیک شده و در برابر او قرار گیرد. اما خدا او را بخشیده و به او دلداری میدهد.

۵. کنفوسیوس یازدهم اوت سال ۱۹۹۷

کنفوسیوس پادشاه بزرگ و باشکوه کنفوسیوسیزم میباشد. او در مکانی همسطح با بودا، در بالای حوزهٔ میانی دنیای روح سکونت دارد. او حتی در سردترین روزهای زمستانی، کت و کلاه قدیمی شرقی در بر کرده و ساعتها بر روی برفها نشسته و تمرکز میکند. بهمین دلیل، اگر بدون قرار قبلی به دیدار او بروم، ملاقات و نشست با او بسیار دشوار خواهد بود.

وقتی به او گفتم: "استاد کنفوسیوس برای ملاقات شما به اینجا آمده‌ام." در جوابم گفت: "آیا این گستاخی نیست که بدون قرار قبلی به دیدار کسی بروید؟"

خود را به او معرفی کرده و گفتم: "زمانیکه بر روی زمین زندگی میکردم، به اندیشه‌ها و تدریسات شما تحت عنوان کنفوسیوسیزم، بعنوان یکی از با ارزش‌ترین اندیشه‌ها و تعالیم نگاه میکردم. من کتاب "اندیشه‌ی هماهنگ" را تألیف کرده و متمرکز بر دیدگاه و تعالیم نوین استاد مون زندگی میکنم." سپس، او با گفتن این مطلب به من آموخت: "آیا این صحیح و درست است که نام بزرگان خود را اینگونه کوچک بخوانید؟ بایستی که نام او را با احترام و با حروف "مون"، بعد "سان" و بعد "میانگ" خطاب کنید." و ادامه داد که: "چون جائی را که هم اکنون نشسته‌اید، نامساعد و ناخوشایند بنظر میرسد، لطفاً به اینجا که بهتر است بیائید." کلام و رفتار او بسیار مؤدبانه بود، بهمین خاطر برای من بسیار دشوار بود تا بخواهم براحتی دیدگاه و نظر خودم را بیان کنم.

هر بار که به دیدن کنفوسیوس میرفتم، او با لباس‌هایی بسیار ساده و با گام‌هایی بسیار آرام بسوی من می‌آمد. برای من او بسان "بودای سنگی" بنظر میرسید. چون او بسیار آرام سخن میگفت، به همین دلیل، برای گوش فرا دادن به سخنان او زمان بسیاری سپری میشد. او بسیار جدی بنظر می‌آمد و چهره‌اش همواره ثابت و بدون تغییر بود. او از تدریسات اصل الهی و اندیشه‌ی هماهنگ با خوشحالی و رضایت استقبال نموده و با ملایمت از من خواست تا دوباره به دیدن او بروم. اما چون فکر میکرد که مبادا با درخواستش مزاحم من شده باشد، به چگونگی تغییرات در چهره‌ام خیره شد. چون کنفوسیوس، انسان کم گوئی است، آگاهی از وضعیت درونی او بسیار دشوار میباشد.

من کنجکاو بودم بدانم که چگونه عشق راستین خدا به محل سکونت کنفوسیوس سرازیر شده و در آن جریان می‌یابد. در مورد بودا، خدا از طریق واسطه پیام خود را ارسال میکرد، اما در مورد کنفوسیوس تفاوت داشت، خدا او را بنام میخواند. وقتی که خدا از او خواست که باید در تعالیم خود از ایدئولوژی الهی تدریس کنی، او بطور کامل (و با خوابیدن بر روی سینه‌اش) در برابر خدا سجده نمود. برای اینکار وقت زیادی سپری شد، چون او بسیار آرام و با نزاکت عمل سجده را انجام میداد. می‌اندیشیدم که چرا رفتار خدا با بودا و همینطور رفتار خدا با کنفوسیوس بسیار متفاوت است؟

بودا فردی بود که میگفت فارغ از خدا، میتوان به کمال دست یافت، اما کنفوسیوس ضرورت استاندارد شخصیت و آداب معاشرت را آموزش میداد. دلیل نزدیکی خاص خدا به کنفوسیوس، در مقایسه با رابطه‌اش با بودا، این بود که کنفوسیوس هرگز در تدریساتش خود را در مقام و سطح خدا معرفی نکرد.

در اطراف کنفوسیوس، افراد بسیاری زندگی میکنند که بسیار مؤدب و فروتن بوده و لباس‌های سنتی مثل پالتو و کلاه (چینی) بر تن دارند. چگونگی ملاقات با کنفوسیوس آسان نبود، هر زمان که میخواستیم به دیدار او بروم، میبایست از ۱۲ دروازه عبور میکردم.

۶. محمد دوازدهم اوت، سال ۱۹۹۷

محمد در جایگاهی دور از روح مقدس خدا بسر میبرد. محل سکونت او، نه در حوزه میانی دنیای روح، و نه در فردوس که در جهنم هم نیست. اگر آن مکان روی زمین بود، میتوانستم بگویم که کجاست، اما در دنیای روح تشریح آن دشوار میباشد. عبارت ساده‌تر، محل سکونت او بهتر و برتر از جهنم اما به خوبی فردوس نبود.

دشواریه‌ها و سختیهای زیادی در مسیر ملاقات او وجود داشت، حتی جستجوی راه نیز دشوار بود. دلیلش این بود که خوش ندارد تا چهره خود را به آسانی در معرض دید همگان بگذارد. بهمین علت، محل ملاقات ما روشن نبود. من او را در مکان نسبتاً تاریکی، مثل زیر زمین خانه‌ای، ملاقات کردم.

او از من دلیل ملاقات را پرسید. من بسان تمامی دیگر ملاقات‌هایم، بدنبال معرفی خود، گفتم: "آیا کسی وجود ندارد که طالب دیدار شما باشد؟ من نیز بخاطر اینکه خواستار دیدار با شما بودم، با دلواپسی راه را یافته و سرانجام به اینجا آمده‌ام."

او بدنبال سکوتی چند، لب به سخن گشود. "بسان احساسم در حین زندگی جسمی بر روی زمین، در اینجا نیز محل سکونت ارزشی بسیار دارد و من استحقاق و لیاقت آن را ندارم. باور دارم که خدا برای تشخیص و آگاهی از چگونگی گناه و خطای زندگی زمینی‌ام، مرا به این مکان فرستاده است. با توبه‌ای عمیق، متأسفم از اینکه باعث رنج و عذاب خدا شده‌ام. بخاطر شکوه و

مرحمت الهی، در این سطح مجازاته‌های نوع جهنمی وجود ندارد، و من بسیار قدردان و سپاسگذارم از اینکه مرا به اینجا فرستاده است. او ادامه داد: "من در زمان زندگی جسمی بر روی زمین، فکر میکردم که اندیشه‌های من در ارتباط با اصول الهی نسبت به

هر اندیشه و فرضیه دیگری برتر بوده است، ولی نمیدانید که چقدر از این موضوع خجالت زده هستم، به حدی که نمیتوانم در برابر خدا سر برافرازم.

او بطور مکرر از من درخواست میکرد: "با این همه، چون به اینجا تشریف آورده‌اید، قبل از رفتن به اندازه کافی مرا از کلام خود آگاه و باخبر سازید."

من چهار بار به ملاقات او رفتم. دلیل ملاقات چندین بارم با او این بود که میخواستم اندیشه‌های او را بطور واضح درک کنم. در دومین ملاقاتمان، وقتی که بخشی از "اندیشه‌های هماهنگ" و "اصل الهی" را توضیح داده و پدر راستین، استاد مون، را به او معرفی کردم، در حیرت من او بخوبی و بدرستی همه چیز را پذیرفت. همچنین او پیش از این تا حدی در مورد پدر راستین آگاهی داشت. او گفت که مشتاقانه منتظر دیدار آن بزرگوار در دنیای روح است. وقتی علت انتظار او را پرسیدم، گفت: "تا این حد میدانم که خداوند از طریق آن بزرگوار قوانین دنیای روح را بنا نهاده و راه رهائی ساکنین دنیای روح را خواهد گشود." از او پرسیدم که چطور از این موضوع آگاه است، و او پاسخ داد که این اطلاعات را با چندین بار شرکت جستن در سمینارهای برگزار شده در دنیای روح کسب کرده است.

محمد لباسی در برداشت که سرتاسر بدن او -از سر تا پاهایش- را پوشانده بود. او دارای منش و شخصیت یک مؤسس مذهبی بوده و ظاهری باوقار دارد.

این جایگاه نسبت به محل سکونت بودا و کنفوسیوس تفاوت بسیاری دارد. بنظر میرسد که این مکان پائین‌تر از فردوس و حوزه‌ی میانی دنیای روح باشد، در اینجا خانه‌ها و لباسهای سطح پائین بسیار دیده میشود، تصویر این محیط، تصویر کشورهای عربی را بر روی زمین در ذهنم زنده میکند.

مردم ساکن این حوزه‌ی عربی، از ملاقات دیگران فراری بوده و اگر سعی میکردم که به چهره‌ی آنها نگاه کنم، روی خود را برمیگرداندند. حتی وقتی که دلیل آن را از آنها میپرسیدم، به آسانی پاسخ نمیدادند. حدس زدم که شاید آنها از چگونگی جایگاه زندگی خوب من آگاه بودند، به همین دلیل برای پنهان کردن چیزهای ژنده و خجالت‌آور خود چنان میکردند. همینطور، برآستی در چهره‌های آنها سختی و دشواری قابل مشاهده بوده و بسان ساکنین اعماق جهنم، خشم و کینه، زجه و فریاد، خستگی و بیزاری از زندگی در ظاهر آنها بوضوح نمایان است.

محمد از اینکه من برای دیدار او به آن مکان رفته بودم، در عین خوشحالی خجالت زده بنظر میرسید. او همواره چهره‌ای خجالت زده بخود داشت. در حینی که من در محل سکونت او بودم، هرگز ندیدم که خدا او را فرابخواند یا حتی ندیدم که خدا فرستاده‌ای (برای دادن پیام به او) بفرستد.

محمد در اینجا عشق بیکران و عظیم خدا را بطور عمیق درک نموده و در عین حال با عذرخواهی در برابر خدا زندگی میکند. اما ندیدم که بسان بودا و کنفوسیوس بطور کامل سجده نموده و در دعا و نیایش باشد. اما شاید او پنهانی و دور از چشم دیگران به سجده، دعا و نیایش میپردازد.

او بسان بودا تنها بنظر نمیرسد، و بسان کنفوسیوس چهره‌ای فروتن و افتاده ندارد. من با اندیشه‌ای عمیق در این مورد که چرا مؤسس و رهبر بزرگ دنیای اسلام، در چنین سطحی در دنیای روح بسر میبرد، خواست خدا را اینگونه دیدم:

انسان با شخصیتی همراه با میل جستجوگری برای عشق راستین خدا و تجسم آن آفریده شده است. اما بنظر میرسد که محمد بجای پیروی از خوبی و عشق در پی تسلط مطلق و استبدادی بود. روح و ذاتی که ما بواسطه آن به خدا خدمت میکنیم بایستی بطور طبیعی از ذات اصیل ما سرچشمه گیرد. ایمان شکل گرفته در چهار دیواری زور و فشار تنها یک ایمان قرار دادی، خشک و بیروح بوده و ذات اصیل انسان را تحت فشار میگذارد. قوانین اجباری خدمت به خدا، قوانین الگوئی تدریسات متمرکز بر زور میباید و این با روش خدا فاصله بسیاری دارد، در نتیجه آنها چاره‌ای جز سکونت در آن حوزه از دنیای روح ندارند.

محمد با اشتیاق فراوان در انتظار دیدار اعراب روی زمین با خدای راستین است. با اینهمه هر چقدر هم که تلاش میکند، دستیابی به آن هدف بسیار دشوار است. او میتواندست به سوی خدای راستین برود اگر (پیروان او) بر روی زمین در همکاری با او دعا میکردند، اما چون چنین پایه‌ای وجود ندارد انجام اینکار نیز برای او دشوار میباشد. بنابراین محمد بسیار خوشحال خواهد شد اگر اعراب ساکن روی زمین برکت ازدواج دریافت کرده و برای او دعا کنند.

(مکالمه محمد با خانم کیم)

من محمد هستم. میدانم که شما بعنوان یکی از مسئولین آسیا و خاورمیانه به این منطقه آمده‌اید و اگر چه شخص با ارزشی چون شما به این منطقه آمده‌اند، ولی متأسفم از اینکه نتوانسته‌ام با شما بخوبی همراهی کرده و از شما پذیرائی کنم.

از اشتباهاتی را که مرتکب شدم آگاه هستم. بخاطر خودخواهی و خودبینی اعراب، بازسازی آنها بسیار دشوار میباشد. ولی آرزومندم که آنها بواسطه عشق خدا و والدین راستین بازسازی شوند. دلیل اینکه به ملاقات با شما آمده‌ام، خواهشی است که از شما دارم: "اگر شما برای بازسازی خاورمیانه و آسیا یک شرط دعای ۴۰ روزه بنا نهید، من راه ملاقات شما را با اعراب خواهم گشود. چون من از طریق شرط دعا میتوانم به شما کمک کنم. در صورت انجام این کار، خانواده شما میتواند در آسایش و آرامش در این منطقه ساکن بشود. بسیار سپاسگزارم.

سوئدنبِگ کسی بود که من در حین زندگی جسمی بر روی زمین مشتاق دیدارش بودم. برای دیدار او در اینجا، منتظر فرمان خدا بودم. خدا چه احساس و چه اندیشه‌ای در این مورد دارد.....؟ خدا گفت که اگر چه قدرت و اختیار انسان محدود است، اما قدرت روح القدس نامحدود میباشد. سوئدنبِگ کسی بود که قدرت روح مقدس خدا را بیشتر و با ارزش‌تر از عقل و قوه درک خود میدانست.

او در مکان خوبی در نزدیکی فردوس ساکن است. قبل از ملاقات او نگاهی به محل سکونت او انداختم. یکی از پیروان سوئدنبِگ بیرون، بسوی من آمد و گفت: "استاد خواستار ورود شما هستند. ایشان الهام گرفته‌اند که پیام‌آوری از جانب خدا به ملاقات ایشان خواهند آمد." و این دلیل انتظار او بود. در ورود به اطاق، او با لبخند و چهره‌ای بشاش مرا پذیرفت. من برآستی احساس خوبی داشتم.

در سکوت و به آرامی نشسته میخواستم خود را معرفی کنم که گفت: "شما در ملازمت به استادی با ارزش زیسته و مرحمت مخصوص و عشق خدا را دریافت کرده‌اید، بنابراین آیا میتوانید برایم از تدریسات و تعالیم استاد خودتان بگوئید؟" بدنبال آن برخورد و آن رفتار خوب و بعد آن درخواست، احساس کردم که قلب او باز و پاک است. بهر حال بطور خلاصه در مورد اصل الهی و اندیشه هم‌هنگ توضیح دادم و او از من خواست تا پدر راستین، ارائه دهنده چنین تعالیم با ارزشی را به او معرفی کنم.

پرسیدم که آیا در مورد پدر راستین چیزی میدانید؟ و او با فروتنی بسیاری پاسخ داد: "استاد بزرگ شما بسان خورشید و ماه میدرخشد، و چون شما به چنین استادی که با افکار بشری غیرقابل سنجش است، ملازمت میکنید، من میبایست از شما بیاموزم." به او قول دادم تا در فرصتها و دیدارهای مکرر و مداوم آینده در باره این موضوعات صحبت کنیم. او افکار و اندیشه‌ای اصولی و منطقی داشت. مخصوصاً نحوه سخنوری او جالب بود. اما به این می‌اندیشیدم که چرا او با اینکه به خدا خدمت کرده و عشق او را تجربه نموده است، در فردوس سکونت دارد. او در جایگاهی است که میتواند از نزدیک خدا را دیده و در انتظار شکوه و مرحمت او باشد. همینطور بدلیل اینکه او برای مدتهای طولانی در ارتباط با خدا بر روی زمین زیسته است، بدنبال ورودش به دنیای روح، چشمان روحی‌اش بسیار درخشان است. مردمی هم که در اینجا در پیروی از او بسر میبرند، بسان خود او چهره‌های درخشان و قلبی متواضع دارند.

اگر چه آنها با تجربه عشق الهی زندگی میکنند، ولی چون از اندیشه‌ها و تعالیم و برکت والدین راستین هیچگونه اطلاع و آگاهی ندارند، فکر میکردم که قبل از ورود پدر راستین به دنیای روح، با تدریسات مکرر هر چه زودتر آنها را ویتنس نموده و آماده سازم.

۸. ساندراسینگ سیزدهم اوت ۱۹۹۷

ساندراسینگ کسی است که در حین زندگی جسمی بر روی زمین، سطوح بالای دنیای روح را دیده بود. محل سکونت ساندراسینگ بدور از فردوس و در حوزه میانی دنیای روح میباشد. قبل از دیدار او، در محل سکونت او آذین‌بندی‌های بسیاری را دیدم که در سراسر محل برپا شده بود. این آذین‌بندی‌ها بسان فضائی با قرار گرفتن وسائل مورد لزوم و آرایشی عجیب، برای رقص زنان جادوگر بنظر میرسید. خانه‌های اطراف شبیه اماکن بودائی بود و بوی مشابه با بوی اماکن و منازل بودائی نیز به مشام میرسید.

وقتیکه برای دیدار ساندراسینگ وارد خانه شدم، خدمتکاری پیشاپیش من با پاشیدن نمک در مسیر راه، مرا بسوی اطاق او راهنمائی کرد. ساندراسینگ از اطاقش بیرون نیامد، در عوض کسی درب ورودی اطاق را بروی من گشود. وقتی چشمش به من افتاد، گفت: "چطور چنین شخص محترمی به این مکان تشریف آورده‌اند؟"

خود را بطور مفصل به او معرفی کرده و به او گفتم که برای تدریس اصل الهی و اندیشه هماهنگ، و همچنین معرفی والدین راستین به اینجا آمده‌ام. او گفت: "بسیار قدردان هستم، ولی هیچ صلاحیت و هیچ ارزشی ندارم. خداوند براستی بخشنده گناهان است." وقتی که دلیل این حرف او را پرسیدم، در جواب گفت: "در حین زندگی بر روی زمین، من نه تنها از جانب روح مقدس الهی بلکه از دیگر ارواح (از دیگر سطوح دنیای روح) پیام و الهام دریافت میکردم. بهمین دلیل احساس شرم دارم از اینکه بخواهم در برابر خداوند قرار گیرم." او ادامه داد که میخواهد قبل از گوش فرا دادن به تدریس میخواهد که یک قربانی پیشکش کند.

او بسیار متواضع و آرام اما واضح و منطقی سخن میگفت. بهر حال نتوانستم به او بگویم که خدا از نحوه آذین بندی اطراف خانه خوشش نمی‌آید. فکر میکنم، وقتیکه در آینده تدریسات و تعالیم اصل الهی را دریافت کند، عقایدش تغییر خواهند کرد. همچنین روند تشخیص نوع جنسیت بطور قابل توجهی بغرنج و پیچیده بود.

اگر چه دنیای روح با توجه به سطوح مختلف آن بسیار متفاوت میباشد، ولی مردمی که به خدا نزدیکتر هستند، در آرامش بیشتر بوده و مردمی که به خدا ایمان ندارند در اضطراب و نگرانی در مشاگره با یکدیگر بسر میبرند. با اینکه میخواهم این حوزه را

بازسازی کنم، ولی بنظر میرسد که حتی با دهها بار تدریس اصل الهی چنین چیزی انجام نخواهد گرفت. من در برابر والدین راستین احساس تأسف میکنم.

۹. سقراط سیزدهم اوت ۱۹۹۷

بسیاری از مردم، وقتی که دچار مشغله فکری شده، یا در رودروئی با موقعیتی پیچیده و دشوار، ممکن است که به سقراط بیاندیشند. بطور کلی، انسان بدنبال تولدش بر روی زمین، در پی تلاش برای شناخت خدا است. چون قبل از درک و تشخیص عقلانی این مطلب که آنها توسط خدا آفریده شده‌اند، در رابطه قلبی - پدر، فرزندی - با او هستند. به همین سبب، ذات اصیل بشر بطور ضروری در جستجوی خدا میباشد. با این همه، اگر شما بیش از اندازه غرق و اسیر اندیشه‌های خود شده باشید، خدا را از دست خواهید داد. فکر میکنم که سقراط یک چنین شخصی است.

تلاش زیادی داشتم تا بتوانم با سقراط دیداری داشته باشم، اما ملاقات با او آسان نبود. اگر بخواهم از چگونگی و سطح جایگاه سکونت او بگویم، میتوانم تشریح کنم که او در جایگاهی بسیار پائین‌تر از حوزه میانی دنیای روح سکونت دارد. دلیل دشواری در ملاقات این بود که او خواهان هیچگونه ملاقاتی با من نبود.

بار اول رفتم و نتیجه‌ای نداد، بار دوم هم همینطور، سرانجام بار سوم، با روئی بسیار گرفته موافقت کرد. دلیل این نکته که او خوش نداشت تا با من دیداری داشته باشد این بود که او خواهان بحث و گفتگو با افرادی با افکار و اندیشه‌های متفاوت، نسبت به خودش، نیست. او میخواست که نتیجه افکار و اندیشه‌های خود را بطور مداوم حفظ کرده و در نتیجه ضرورت نمیدید که به دیگر افکار و اندیشه‌ها گوش فرا دهد. او بسیار مغرور بود و حتی حاضر نبود چیزی بگوید، و نمیخواست که به سخنان من گوش داده و توجه کند.

بهرحال، سعی کردم تا آرام و قدم به قدم در باره اندیشه هماهنگ صحبت کنم. چیز زیادی نگفته بودم که به میان صحبت‌هایم پرید و گفت: "بینانگذار این ایده چه کسی است؟ آیا این افکار خود شما است؟ اگر افکار خود شما است، میبایست در مورد آن بسیار اندیشیده باشید."

به همین علت، به معرفی پدر راستین پرداختم، و در حین صحبت‌ها متوجه شدم که در مورد پدر راستین چیزی نمیداند. بدنبال صحبت نسبتاً طولانی، بنظرم رسید که کمی قلبش را گشود، همینطور از طریق او فهمیدم که اندیشه‌ها و افکار فیلسوفان میتواند



مانع و سدی در برابر خدا در انجام خواستش باشد. چون او از افکار و منطق ساخته خودش لبریز شده است، بنظر میرسد که تغییر افکارش به زمان زیادی نیاز دارد.

دفعه بعد، زمانیکه به دیدار او او رفتم، پرسیدم که آیا مایل هستید تا به تدریسات من گوش فرا دهید، و او در جواب گفت: "اگر چه برای گوش دادن به صحبت‌های شما تمایلی ندارم، ولی اگر با این نیت و انگیزه به اینجا آمده‌اید تا در من و عقاید من تغییری بوجود آورید، به سختی میتوانم از شما استقبال کنم.

سقراط در زمان رودروئی با مشکلات نمیخواهد تا با دیگران دیدار داشته باشد. بهمین دلیل محیط پیرامون او، در محل سکونتش، دور از اجتماع افراد و بسیار دلگیر بود. او به رشد و نمو گلها در هماهنگی در درون طبیعت و در عشق خدا و این حقیقت که زندگی و مرگ انسانها نیز در این حوزه و بواسطه وجود او است، توجهی نشان نمیداد. به همین علت، برای از بین بردن خودستائی و خودبینی‌اش به زمان زیادی نیاز است. اما من امیدم را در ارتباط با او از دست ندادم. چون اندیشه هماهنگ نسبت به دیگر اندیشه‌ها و عقاید در سطح بسیار بالاتری قرار دارد.

گزارشگر پرسید: "اگر او هیچ شناختی از پدر راستین ندارد، آیا از خدا هم چیزی نمیداند؟"

دکتر لی در پاسخ گفت: "اگر چه از وجود خدا آگاهی دارد اما بخاطر عقاید خود، نمیخواهد که هیچ شناخت عمیقی از پدر راستین کسب کند."

۱۰. آدم چهاردهم اوت ۱۹۹۷

آدم، اولین اجداد بشری، پدر بزرگ ما، مرد خوشتیب و گرمی است، و دیدارم با او همواره دیداری آرامش بخش بود. برای من جالب بود که بدانم او در چه سطحی از دنیای روح سکونت دارد. اگر بخواهم همه چیز را بطور مفصل تشریح کنم، وقت زیادی گرفته خواهد شد و من در این مورد در برابر خانم کیم متأسف خواهم بود.

آدم بدنبال سقوط، در مکانی دور از خدا ساکن بود و توانائی ظاهر شدن در برابر او را نداشت. اما چون دوره غرامت او به پایان رسیده است، هم اکنون در جایگاه خوبی در نزدیکی خدا بسر میبرد. او همواره از رفتن به حضور خدا ترس داشته و در این مورد بسیار محتاط است. آدم گفت که محل سکونت کنونی او در دنیای روح بهتر از "باغ عدن" محل سکونت او بر روی زمین

میباشد، چون اینجا فراوانی و وفور بوده و او میتواند با افراد بسیاری دیدار داشته باشد. همچنین گفت که در زمان زندگیش در باغ

عدن همواره تنها بود و لحظات ملاقات او با خدا همواره با ترس و وحشت همراه بود و همینطور نمیدانست که میبایست به حوا خوشحالی دهد.

او فقط فکر میکرد که قرار است که همراه با حوا در درون باغ زیسته و پیر شوند. بعبارتی دیگر، او آنقدر بالغ نبود که بتواند در مقام یک مرد با حوا ارتباط برقرار کند. به اندازه کافی بالغ نبود تا بداند که قرار است حوا همسر و زوج او بشود. و بدنبال سقوط حوا او سرانجام متوجه امر شد اما بسیار دیر شده بود تا بتواند کاری انجام بدهد.

آدم اقرار کرد که در مقام اولین اجداد بشری، در انجام مسئولیت خود شکست خورد، به همین منظور برای هزاران سال به سختی کار کرده و رنج بسیار تحمل کرده است و بعنوان یک گناهکار در برابر خدا یارای سخن گفتن ندارد. با اینکه هم اکنون در نزدیکی به خدا بسر میبرد، اما هنوز محتاطانه رفتار مینماید.

۱۱. حوا نوزدهم اوت ۱۹۹۷

شاید بسیار نامالایم و زننده باشد که بگوئیم: حوا بزرگترین گناهکار در تاریخ بشری است، اما جز اینکه او سردسته بدنمان و فاسدان است چیز دیگری از او باقی نمانده است. اکنون، حوا همراه با آدم در نزدیکی خدا بسر میبرد. نه اینکه او بسیار زیباروی بوده باشد اما ظاهرش خیلی خوب بنظر میرسد، همواره چهره‌ای گرم و اندیشمند داشته و در عین حال تا حدودی هم سمج و سرسخت میباشد.

هر وقت که میخواستیم برای صحبت کردن به او نزدیک شوم، رویش را برگردانده به جهتی دیگر نظر میدوخت، و اگر دوباره سعی میکردم در برابرش قرار بگیرم مثل قبل باز هم رویش را برگردانده یا سرش را به زیر میانداخت. چرا که از تلاقی نگاه یا چشم به چشم دوختن نفرت داشت. بهمین خاطر زمان زیادی صرف شد تا بتوانم با او مکالمه‌ای داشته باشم و وقتی او در طی مکالمه متوجه شد که من بسیار به خدا نزدیک هستم، سعی کرد تا سر سخن را گشوده و خالصانه با من درد دل کند. او با این مطلب آغاز کرد: "اگر چه ضرورتی ندارد که در مورد گناهم در گذشته سخن بگویم، اما میخواهم با شما صادق باشم. آدم و من همواره با هم بودیم، با هم غذا میخوردیم، با هم میخوابیدیم، و غیره.

ما در آن زمان، بسیار جوان بوده و نمیدانستیم که میبایست در آینده زن و شوهر بشویم. آدم همواره اینجا و آنجا به بازی مشغول بود و لذت میبرد. من هم از بازی و تفریح خوشم میآمد، اما بیشتر ترجیح میدادم تا در جایی آرام و در ارتباط با تک تک موجودات آفرینش وقت سر کنم. اگر چه آدم و من اوقاتی چند را با یکدیگر میگذرانیدیم، اما چون آدم بر اساس خواست خودش و من نیز بر

اساس خواست خودم اوقات بسیاری را جداگانه سر کردیم، فرصت کافی نداشتیم تا در مورد جنس مخالف (در مقام زن و شوهر) احساسات خود را در ارتباط با یکدیگر ابراز کنیم.

کسی که در واقع در آن زمان، چشم مرا بر روی جنس مخالف گشود، بزرگ فرشته بود. بزرگ فرشته هرگز از کنارم دور نمیشد، و در قدم زدن با من، مهربانانه آماده بود تا به من در مورد هر چیزی آموزش دهد. همچنین گاه موارد، از خوراکیهای دلخواهم برایم میآورد.

در همین احوال، از طریق بزرگ فرشته، احساسات من به جنس مخالف رشد کرد و او نیز عاشق من شد. آدم زمانی متوجه این موضوع شد که رابطه من و بزرگ فرشته به میوه نشسته بود، با اینحال در روابط ما دخالتی نکرد و حتی عشقش را به من ابراز نکرد، فقط مرا به حال خودم وا گذاشت.

پس از آن، عشق و احساس من نسبت به بزرگ فرشته آتشین تر گشت و او نیز مرا در این مسیر بخوبی هدایت میکرد، بحدیکه دیگر (بطور فیزیولوژیکی یا جسمی) نمیتوانستم از او جدا شوم. این رابطه مدتی ادامه داشت. من نیز مثل بزرگ فرشته (از این وضعیت) میترسیدم. در این احوال هر وقت که آدم چشمش به من میافتاد، از من میگریخت. کم کم پس از مدتی، فهمیدم که رفتار من اشتباه بود، و یک روز خدا با صدائی بسیار بلند و عیبجویانه به ما گفت که دیگر صلاحیت بودن با او را نداریم. آنگاه، من برای اولین بار، خالصانه بسراغ آدم رفته و از او عاجزانه التماس کردم که به من کمک کند. پس از آن، درست همانطور که از بزرگ فرشته آموخته بودم، با آدم نیز همبستر شدم. اما در رابطه جنسی ام با آدم، هرگز نتوانستم احساس گرم و آتشینی را که نسبت به بزرگ فرشته داشتم نسبت به او هم داشته باشم. بهمین خاطر، نسبت به بزرگ فرشته بیشتر و بیشتر احساس دلتنگی میکردم.

در شرایطی که آدم و من بطور عجیبی، با احساس دوری هر چه بیشتری نسبت به یکدیگر، اوقات را سر میکردیم، بزرگ فرشته با نگاهی مرا بطور مقاومت ناپذیری وسوسه میکرد، بحدیکه سرانجام به آغوش او کشیده شده و میل سوزان جسمی خودم را از طریق او برآورده میکردم. همانطور که زمان میگذشت، نمیتوانستم از نگاه خدا اجتناب و دوری کنم، از خشم و غضب خدا میترسیدم، و چاره‌ای جز تحمل آن احساس ترس نداشتیم.

پس از آن بود که بسوی آدم میرفتم. بطور عجیبی، در کنار او، حتی بدون داشتن هر گونه رابطه جنسی، صلح و آرامش خاصی را احساس میکردم، در عین حال، از آن زمان به بعد، هر وقت که به دیدار بزرگ فرشته میرفتم، ترس و وحشت غیرقابل تحملی

تمامی وجودم را فرا میگرفت، بدون آنکه دلیلش را بدانم. همانطور که زمان سپری میشد، احساس کرده و فهمیدم که رفتار و کردار من با بزرگ فرشته خطا بود و بهمین خاطر در برابر آدم هر چه بیشتر احساس گناه میکردم. آدم به من دلداری میداد، ولی قلب من همواره در رنج و عذاب بود. من در برابر آدم احساس تأسف کرده و بعنوان یک گناهکار بسیار بد و سهمناک حتی نمیتوانم در پیشگاه خدا بخش و رستگاری طلب کنم. حال که دوره پرداخت غرامت به پایان رسیده خداوند اجازه داده‌اند تا به این حوزه از دنیای بیایم، اما من از بدترین گناهکاران هستم." حوا با گفتن این کلمات به سخنانش پایان داد.

به این میاندیشیدم که چرا خدا به چنین فرد گناهکاری اجازه داده است تا به این زودی در مکانی در نزدیکی با او باشد. وقتیکه به آدم و حوا، اولین اجداد بشری، بعنوان گناهکارانی غیرقابل بخشش که باعث درد عظیمی در قلب خدا شدند، برایم جالب بود که بدانم چرا آنها در این سطح از دنیای روح بسر میبرند.

بدنبال گذشت زمان و تاریخ بشر، بزودی روز شادی رهایی سازی همه چیز، حتی جهنم، باید فرا برسد. در غیر اینصورت، انسانهای دنیای جسمی نمیتوانند از درد و رنج بر روی زمین رها و آزاد شوند. هم اکنون که به نمایندگی از جانب خانواده آدم، شرطهای غرامت تأسیس شده است، سرانجام آن خانواده آزاد میشود. از طریق آزادی این خانواده، پایه و شرطی هم برای بخشش تمامی گناهان و جنایات تأسیس شده است. روزی، دروازه های جهنم گشوده خواهد شد، و آن روز ابدی رهایی فرا خواهد رسید.

۱۲. نوح نوزدهم اوت ۱۹۹۷

پدر بزرگ ایمان، کسی را که برای ساختن کشتی بر روی قله کوه ۱۲۰ سال وقت صرف کرد، ملاقات کردم. او در مکانی در سطح بالائی حوزه میانی دنیای روح سکونت دارد. او با تمامی قلب، روح و ذاتش همواره در حال دعا، سجده و تقدیم پیشکش و قربانی مخصوص به خدا بسر میبرد. همواره او را با در بر داشتن لباسهایی شبیه کشاورزان و شالی کاران در حال کار سخت دیدم. او در تمامی کارهایش بسیار جدی دیده میشود.

برای پیشکش قربانی، محراب ساخته و با استفاده از استعداد و نعمت خدادادیش، که در ساختن کشتی از آن استفاده کرده بود، به اینجا و آنجا سر میکشد تا همه چیز بخوبی به پیش برود. او در تمامی اوقات تمامی تلاش خود را بکار میگیرد و به هر جا که می رود نه تنها برای خودش که برای دیگران هم اینچنین عمل میکند. او همواره از دیگران میخواهد که دعا کرده و شرطهای مخصوص برپا کنند. نوح دارای ظاهری مهربان، خوش قلب، پاک و فاقد هرگونه فکر و اندیشه خودخواهانه است.

از او پرسیدم که در طی ۱۲۰ بیست سالی که بر روی کوه گذرانیدید، آیا لحظاتی وجود داشت که تغییر نظر داده باشید؟ او در جوابم گفت: "من بر اساس دستورالعمل و فرمان خدا در حال بنای کشتی بودم و نمیتوانستم که در میانه راه تغییر نظر بدهم. اگر تغییر نظر میدادم، به این معنا بود که میبایست در فرمان خدا شک کرده باشم.

من چگونگی گذشت ۱۲۰ سال را بخاطر نمی‌آورم، چون در طی آن دوره با خلوص نیت کامل کار میکرده و لذت میبردم. .... همسر و فرزندانم هم به من کمک می‌رساندند، البته کمک آنها صد در صد نبود. مردم اغلب، در پی چیزهای مرئی بوده و از خدا نامرئی رویگردانند.

بهمین خاطر، در حین کار، زمانی که بر ساخت کشتی تمرکز کرده بودیم، بارها و بارها با مطرح کردن سؤالهائی، قلبم را به لرزش درآوردند. آنها می‌گفتند، چطور میتوانیم بتنهائی زندگی کنیم زمانی که تمامی دیگر افراد همه مرده و از بین رفته‌اند؟ ... چرا خدا باید فقط به ما اجازه ادامه زندگی بدهد؟ ... بیائیم تا وقتی که باران شروع به بارش کرد، از خدا در این مورد بپرسیم و وقتی که او پاسخی روشن و واضح داد، به کار (ساخت کشتی) ادامه دهیم. ... اگر خدا تمامی انسانها را از بین ببرد، آنگاه بازمانده‌ای باقی نخواهد ماند، خدا آنقدر بیرحم و ظالم نیست که دست به چنین کاری بزند، ... و غیره. ... تمامی انواع وسوسه‌ها بسوی من هجوم آوردند، اما من به هیچکدام از آنها توجهی نکرده بلکه فقط به ساخت و بنای کشتی تمرکز کرده بودم. من هنوز از همسر و فرزندانم قدردانی میکنم بخاطر اینکه به من پشت نکردند. بزرگترین و با شکوهترین لذت در طی زندگی ما بر روی زمین، ملازمت به خدا با تمامی وجود و قلبمان، همچنین اطاعت از کلام او بود. بهمین خاطر، در اینجا در این مکان خوب، من به دیگر مردم چگونگی ملازمت به خدا را آموزش میدهم، و این لذت بخش‌ترین لحظات برای من هستند. شاید گستاخی باشد ولی ممکن است بپرسم که استاد، چطور به شما چنین شکوه و عظمت عشق اعطاء شده است؟ در زندگی بر روی زمین تا چه اندازه در خدمت به خدا بوده‌اید؟

این مرد بزرگ از والدین راستین هیچ چیزی نمیدانست. بدنبال توضیحاتی چند درباره والدین راستین، او برای چند لحظه به فکر فرو رفت و بعد از روی رشک گفت: "بنظر میرسد که شما در وقت و زمان مناسب دنیا آمدید!"

وقتی که که به او گفتم که همه میتوانند تا این اندازه به خدا نزدیک شوند، او گفت: "من از بودن در این مکان خوشحال و قدردان

هستم، آیا بودن در این مکان با توجه به نحوه زندگی من بر روی زمین نیست؟" و با گفتن این مطلب نیاز خود را به کسب

اطلاعات و آگاهی در مورد والدین راستین ابراز کرد.

موضوع دیگری که به آن می‌اندیشیدم، "قضاوت طوفان" بود. به او گفتم که میخواهم در مورد احساس و قلب شما در ارتباط با آن قضاوت بدانم. نوح پاسخ داد:

"روزی دستورالعمل فوری از جانب خدا نازل شد: نوح، عجله کن، عجله کن، زود باش و همراه با دیگران به درون کشتی برو! ... سه روز بعد از آن فرمان بود که بارش باران شروع شد، و پس از آن بود که تمامی اعضای خانواده به پدرشان ایمان آوردند. در طی سه روز حبس در درون کشتی، تمامی حیوانات و اعضای خانواده‌ام با آشوب و اضطرابی خاص خواهان خروج از کشتی بودند. من در آن زمان فقط به خدا توکل کرده و مرتب دعا میکردم. موضوع اصلی دعاهای من این بود: خدایا لطفاً از طریق این قضاوت طوفان سهمگین کشور و ملت الهی را تأسیس نمائید."

بارش سخت و مداوم باران در طی آن چهل شبانه روز، برآستی یک طوفان سهمناک بود. بسبب بارش سنگین باران تمامی دنیا در تاریکی بود. بدنبال جریان یافتن سیلاب در وادی‌ها و دره‌ها، درختان بسیاری شکسته و تپه‌ها و کوهها فروریخته و به زیر آب فرو رفتند. غرش رعد و برق هم بی وقفه بود. با این فهم که این برآستی قضاوت و مجازات الهی است، تنها به دعایم ادامه میدادم.

اعضای خانواده‌ام بدنبال بارش باران سکوت اختیار کرده و به تمامی اعمال و رفتار از جمله به دعاهای در حال سجده من توجه کرده بودند. تنها چیزی که می‌اندیشیدیم این بود که "کی خشم و قضاوت خدا پایان خواهد گرفت." چهل روز بعد، خدا گفت که ایمان من خشم او را فرو کشانده و آرام ساخته است. بدنبال آن، بارش سنگین باران فروکش کرده و طلوع نور خورشید از پنجره کشتی دیده شد.

از آن زمان به بعد، خانواده‌ام به هر آنچه که انجام میدادم ایمان داشته و از گفته‌هایم پیروی میکردند. آن روزها، روزهای بسیار شادی بخشی بودند، و در اتحادی که بین اعضای خانواده‌ام شکل گرفته بود راه زندگی به روی ما گشوده شده بود. از او در مورد اشتباه و خطای "هام" پرسیدم و او در پاسخ گفت: "در آن سال، تمامی اعضای خانواده بسختی کار کرده بودند، مخصوصاً محصول و برداشت انگور بسیار موفقیت آمیز بود. چون همه ما تلاش خود را انجام داده بودیم و وفور و فراوانی هم که بود، بهمین خاطر قلبهایمان در آرامش بسر میبرد. ما برآستی خوشحالی بسیاری را احساس میکردیم.

اما روزی بدنبال کار سخت و خستگی حاصل از آن، یک لیوان شراب انگور نوشیده و انگار بعد از آن بخواب رفتم. و در آن حین حتماً بخاطر بالا رفتن دمای بدنم لباس‌هایم را درآورده و لخت شده بودم. دومین پسر، بطور معمول از من اطاعت میکرد، برای

اینکه از چگونگی حال من باخبر شود، به چادر استراحت من وارد شده و با دیدن وضعیت من بسیار متعجب شده بود. بدنبال اجتماع اعضای خانواده سر و صدائی برپا شد، مخصوصاً همسر من از دست من عصبانی شده بود و میگفت: "چرا فردی که به خدا ملازمت میکند قادر نیست که از خودش مواظبت کند؟" و او درست میگفت، من با گناه مواظبت نکردن از جسم خودم در برابر خدا به چگونه انسانی مبدل شده بودم!

اگر چه من در تمامی عمرم، همه چیز را فدا کرده و در ملازمت به خدا بودم، اما بدنبال سیلاب بجای اینکه بیشتر فروتن و متواضع بشوم، مغرور شده بودم، بهمین خاطر خدا به خانواده من تذکر میداد. برای خدا فروتنی و تواضع در مقام نخست است. و ادامه داد که هر وقت که به خطایم می‌اندیشم بدون اینکه بتوانم در برابر خدا سر بلند کنم به توبه می‌نشینم.

نوح تمامی عمرش را در ملازمت به خدا سپری کرد. او انتظار داشت تا خدا هام را برای گناه و خطایش مورد عفو قرار دهد. اما خدا نمیتوانست او را عفو نماید. چون به دلیل سقوط بشر، اگر خدا گناهی را ببخشد، این خود شرط و پایه‌ای برای شیطان خواهد شد تا همه چیز را تحت کنترل خود گیرد. این قانون محض و بدون تبصره دنیای روح میباشد. بنابراین اگر میخواهید تا در برابر خدا با شما سخاوتمندانه رفتار شود، باید بر روی زمین زندگی را پیش گیرید که به شما توانائی عبور از مسیر قوانین بهشتی را بدهد. آنگاه خدا با توجه به زندگی شما با شما رفتار خواهد نمود. عمیقاً امیدوارم که تمامی انسانهای ساکن زمین بتوانند با بخوبی گذشتن از قوانین دنیای روح به سوی خدا بازگردند.

۱۳. ابراهیم و اسحق بیست اوت ۱۹۹۷

قبل از اینکه به دیدار ابراهیم و اسحق بروم، به آنها معرفی شده بودم. چون ابراهیم شنیده بود که من بعنوان فردی در نزدیکی به خدا، در حال انجام دیدارهایی با اشخاص مرکزی مشیت الهی هستم. این عزیزان محترم خود جستجو نموده و برای دیدار به محل سکونت من آمدند.

ابراهیم، ظاهری با وقار، خوشتیب و بشاش دارد. به او گفتم که میخواهم از محل سکونت شما دیدن کرده و از حال و احوال آنجا باخبر بشوم، در جوابم گفت که در محل سکونت ما تمامی مردم متمرکز بر قوانین بهشتی، شبانه روز در پیشگاه خدا سجده کرده، به خدا خدمت و ملازمت میکنند.

به او گفتم که مایل هستم تا در مورد "اسحق" بدانم و او با درک احساس من اینگونه پاسخ داد: "چون من برای مدتهای طولانی فرزند نداشته و در انتظار آن بودم، در ملازمت به خدا تلاشی خاص داشتم. در فرمان و کلام خدا چیزی وجود نداشت

که من یارای انکار آن را داشته باشم. بعلاوه آرزوی من این بود که در هر چیزی به او توصل جسته و برای او زندگی کنم و این ایمان من به خدا بود. بدنال تلاشهای روزانه بسیار، خدا در سن صد سالگی به من فرزندی اعطاء نمود. براستی ارج و بهای این پسر وصف ناپذیر بود، و من با خواندن مکرر نام پسر اسحق، آنقدر در لذت فرو شده بودم که تقدیم پیشکش به خدا از خاطرم گریخت. عبارتی دیگر عشق من به این پسر نسبت به ایمانم به خدا قویتر شده بود، اگر چه این خدا بود که اسحق را به من اهداء کرده بود.

همانطور که این پسر رشد میکرد، به هر آنچه را که من انجام میدادم جلب توجه نشان میداد. او براستی از من پیروی میکرد، و با قلبی خالص و بی‌ریا میگفت: "پدر، چرا امروز در محراب آب نیست؟ ممکن است که خدا ناراحت و عصبانی شود، من برای او مقداری آب خواهم آورد." او در یک چنین راهی در سلامتی و معرفت رشد میکرد.

روزی خدا مرا بنام صدا زد و گفت که مایل است تا از من پیشکشی دریافت نماید و اضافه کرد که ممکن است که ارائه این پیشکش کمی مشکل باشد. با این همه آیا حاضر به انجام آن هستم و من در پاسخ گفتم که حاضر به انجام هر آنچه را امر بفرمائید هستم. سپس خدا گفت: "ابراهیم میخواهم که تو پسر با ارزش خود، اسحق، را قربانی کنی." فکر کردم که کلام او را خوب شنیده و نفهمیده‌ام، بهمین دلیل دوباره پرسیدم که چه فرمودید؟ و او با تأکید پاسخ داد: "گفتم که میخواهم پسرت را قربانی کنی."

من توان تحمل آن را نداشتم. فارغ از موقعیت زمانی، اینکه چه روز بود و یا چه شب، همه چیز در برابرم تیره و تار شده بود. چند روزی بود که در عذاب و اندیشه بسیار بسر میبردم که اسحق سراغم آمد و با پافشاری بسیار و بطور مکرر از من پرسید: "پدر چه شده است که اینچنین در فکر هستید؟" در جواب گفتم که خدا از من خواسته است تا هدیه‌ای پیشکش کنم. اسحق با تعجب و نگرانی پرسید: "پدر چرا خواست خدا را انجام نداده و همینطوری نشسته‌اید؟" و با پافشاری ادامه داد: "لطفاً تند باش." به او گفتم که نه در اینجا، بلکه بسیار دور از اینجا، مکانی در دل کوهها، این پیشکش باید هدیه شود. اسحق گفت: "پدر، اگر محل انجام مراسم دور است، پس باید سریعتر حرکت کنیم."

بخاطر پافشاریهای او دیگر نتوانستم مقاومت کنم. چند روز پس از حرکتمان، وقتی که به کوه مورد نظر رسیدیم، از من پرسید: "پیشکشی که امروز باید تقدیم شود چیست؟" من نمیتوانستم که در پاسخ به سؤال او چیزی بگویم. فقط وقتی که هیزمها برای برپا شدن آتش روی هم انباشته شد، او را صدا زده و بعد به آغوش گرفتم. سپس اسحق گفت: "پدر، خدا از شما خواسته تا مرا



قربانی کنید، اینطور نیست؟ من این موضوع را میدانستم. وقتی که آن روز چهره گرفته و افسرده شما را دیدم متوجه شدم. " او سپس ادامه داد: "من بسیار قدردانم از اینکه خدا مرا بعنوان یک مفعول برای پیشکش انتخاب نموده است. پدر نگران چه هستید؟ پیشکش شدن برای خدا بسیار خوب و با ارزش، و خود یک برکت محسوب میشود. سپس بدون هیچ تأملی بر روی هیزمها دراز کشید.

با صداقت و با نگاهی دوخته شده به آسمان، و همراه با قلبی مملو از احساسات بهم درآمیخته از ترس از خدا و اندوه فرزند به دعا نشستیم: "پدر، فرزندم را به شما تقدیم میکنم." همراه با این دعا، همانطور که با شمشیر در حال ضربه زدن به او بودم، صدای رعد آسائی از آسمان بگوשמ رسید.

"ابراهیم، اکنون میدانم که به من احترام میگذاری، دست نگه دار! سپس اسحق که بر روی هیزمها دراز کشیده بود برخاسته و با اصرار تمام پرسید: "چرا از انجام قربانی دست برداشتید؟ لطفاً پیشکش را تقدیم کن." به او گفتم که خدا خواسته است تا از پیشکش تو دست نگه دارم، برخیز، از روی هیزمها بلند شو! اسحق با پافشاری و با صدائی آمیخته به گریه گفت: "اگر به دروغ به خدا قول داده باشید، دیگر نمیتوانم به چهره شما نگاه کنم."

آنگاه خدا صدا زد: "اسحق، اسحق!" و اسحق هم با شنیدن صدای خدا نسبت به حرفهایم اطمینان حاصل کرد. اینگونه خدا از طریق این مراسم، ما، پدر و پسر، را عفو نموده و بخشید. اسحق در آن زمان به شوخی گفت: "چون من آنقدر کوچک بودم که ارزش پیشکش شدن را نداشتم، خدا از پذیرش من خودداری نمود!"

اسحق مردی ریز نقش ولی شبیه پدرش خوشتیب بوده، و قلبی متواضع دارد. ابراهیم و اسحق بسیار بهمديگر نزدیک بودند و اینگونه یک رابطه خوب پدر-فرزندی را بتصویر کشیدند. پیشکش اسحق توسط ابراهیم درسهایی بسیاری برای ما به همراه دارد.

۱۴. یهودا اسخریوطی بیستم اوت ۱۹۹۷

هر وقت که میخواستم به دیدار یهودا اسخریوطی بروم، از من میگریخت. چندین بار به ملاقات او رفتم، اما او هر بار امتناع کرد.

بهمین دلیل یک روز بر روی یک تکه کاغذ برایش پیام گذاشتم: "گذشته تو نباید پوشیده بماند بلکه برای بخشوده شدن

میبایست که آن را آشکار کنی." چند روز پس از آن دوباره به دیدارش رفتم که اینبار با سری افکنده بسان گناهکاران بناچار

پذیرفت تا با من دیداری داشته باشد. در همان برخورد اول گفت: "چرا در پی دیدار با فرد گناهکاری چون من هستید؟ پاسخ

ندادم، اما او پس از لحظاتی چند اینچنین ادامه داد: "یک جنایتکار تاریخی چون من، نمیتواند به حضور خدا رفته و یا با نجات

دهنده دیدار داشته باشد. من با توبه بخاطر گناهانم، در این مکان اینچنین زندگی میکنم، خواهشمندم که دیگر به دیدار من نیائید."

به او گفتم: "قلب تو چقدر پر از درد و رنج است. اگر چه نه بصورت تمام و کمال ولی فکر میکردم در دیدارمان میتوانم مرحمی بر قلب دردمند تو باشم. بهمین خاطر به اینجا آمدم." او در پاسخ گفت: "تا به حال هیچ فردی نه حتی یک نفر وجود نداشته که بتواند به گناهکاری چون من آرامش دهد، و هیچکس و هیچ چیزی هم وجود نخواهد داشت تا بتواند برای من مرحمی بوده و یا به من آرامش دهد، بنابراین یکبار دیگر از شما میخواهم که دیگر به اینجا و به دیدار من نیائید."

من نتوانستم که اصل الهی و یا اندیشه هماهنگ را برای او تدریس کنم. محیط زندگی او خشک و تهی بسان زندان بود و من بسختی میتوانستم کسی را در پیرامون او ببینم. اینجا کجاست؟ ساکنین روی زمین، بطور معمول می‌اندیشند که جهنم مکانی است که مردم بسیاری در آن همواره در حال زجه و ناله و فریاد بوده و بوی تعفن آوری تمامی محیط را در برگرفته است، اما در واقع جهنم مکان و حوزه تنهائی است. با این فکر که مدتی دیگر در آینده، برای آرامش قلبی او، دوباره به دیدار او خواهم آمد، به خانه خود بازگشتم.

۱۵. یحیی تعمید دهنده بیستم اوت ۱۹۹۷

یحیی تعمیددهنده با قد و بالائی کوتاه، بسیار زیرک و باهوش بنظر میرسد. در دیدارم با عیسی وقتی که از او درباره یحیی پرسیدم، عیسی به من گفت که از دیدارمان به او چیزی نگویم!

او همچنین اضافه کرد که چون یحیی خواستار دیدار با من نیست، در نتیجه من هم قادر به ملاقات او نیستم. محل سکونت یحیی بسیار دور از محل سکونت عیسی است. وقتیکه به دیدار او رفتم، سرباز غول پیکر شمشیر بدستی مرا متوقف کرد و گفت که هرکسی نمیتواند به دیدار استاد برود. سپس از من خواست تا در دفتر ملاقات امضاء کنم. بدنبال ورود به خانه و اعلام نام من، یحیی تعمیددهنده با سجده در برابر من، مرا به دیدار پذیرفت و گفت: "چطور پیامبر خدا به چنین مکان حقیری قدم رنجه فرموده‌اند . . . . . و با گفتن مطالبی اینچنین دو زانو در برابرم بر روی زمین نشست. قبل از اینکه چیزی بپرسم و یا چیزی بگویم، خودش سر صحبت را باز کرد: "من بر روی زمین مورد احترام بوده و پیروان بسیاری داشته‌ام، اما اکنون در محل حقیری ساکن بوده و حتی نمیتوانم به ملاقات نجات دهنده بروم. بعلاوه، اگر بخواهم که به ناجی خدمت کرده و ملازمت کنم، او به این مکان نخواهد آمد. در زندگی‌ام بر روی زمین، به اینکه به من خدمت کرده و ملازمت کنند، عادت کرده بودم، و از توجه به

عیسی و زندگی او غافل ماندم. چون من با عیسی نه از دید خدا که با دیدگاه انسانی ارتباط برقرار کرده و به او می‌اندیشیدم ... من نمیدانستم که این طرز تلقی گناه بزرگی قلمداد خواهد شد، و چون میدانم که چطور میتوانم مورد عفو قرار گیرم، احساس خفگی میکنم. آیا شما که در مقام پیامبر خدا به اینجا آمده‌اید، میتوانید به من در این مورد کمک نمائید؟

وقتی از او پرسیدم که چرا مردی شمشیر بدست از درب ورودی نگهبانی میکند؟ پاسخ داد: "چون همواره احساس عدم اطمینان و امنیت میکنم و میترسم از اینکه کسی برای آسیب رساندن به اینجا بیاید، بهمین دلیل با افراد از قبل انتخاب شده ملاقات میکنم. والدین راستین را به او معرفی کرده و گفتم که اگر گناهانت را جبران کنی، روز گشایش دروازه‌های جهنم فرا خواهد رسید، و او گفت که آن روز رهائی چه زمانی فرا خواهد رسید؟

در مسیر بازگشت، قلبی مملو از درد داشتم. چون میدانم بر روی زمین و در برابر والدین راستین، افراد بسیاری بسان یحیی تعمید دهنده زندگی میکنند که بعدها در دنیای روح همین وضعیت او را خواهند داشت.

۱۶. کیم ایل سانگ بیست و یکم اوت ۱۹۹۷

برای ملاقات کیم ایل سانگ، به هر جایی پا گذاشتم. از خدا در مورد محل سکونت او پرسیدم، اما او فقط سرش را تکان داد. از دیگران در اطرافم پرسیدم، اما همه اظهار بی‌اطلاعی کردند. بهمین دلیل سرانجام مصمم شدم تا برای یافتن او به پائین‌ترین سطوح دنیای روح بروم.

در ورود به آن سطوح ترسناک بودن جهنم را احساس کردم. ناگهان اتفاقی افتاد. یک نفر را که با گلوله و چاقو زخمی شده بود و بر روی زمین در جلو درب خانه‌ای افتاده بود، در برابر دیدگانم قرار گرفت. او نمیتوانست به داخل آن خانه وارد شود و همانجا با آن وضعیت هولناک نشسته بود. به او گفتم که آیا شما کیم ایل سانگ نیستید؟ او زجه و ناله میکرد و حتی قادر نبود که سرش را بالا نگه دارد، در همین حال پرسید که چه کسی هستم. خودم را معرفی کردم و نام بزرگوار والدین راستین را هم به میان آوردم. از تمامی وجودش خون سرازیر بود، با اینحال موقعیت خود را تغییر داد و در برابر من زانو زد و گفت: "من خواست آن بزرگوار را درک نکرده و آن را دریافت نکردم، و بخاطر اینکه اشتباه بسیاری مرتکب شده‌ام، اینگونه در این مکان بهای آنها را میپردازم. از او پرسیدم که چرا به داخل نیروی و با چنین وضعیتی بیرون ایستاده‌ای؟ او در پاسخ گفت: "اگر که بتوانم به داخل بروم خیلی خوب است، اما به محض اینکه به داخل خانه پا میگذارم، مردمی که در آنجا هستند به روی من سنگ، چاقو، و چیزهای دیگر

پرتاب میکنند، یا با اسلحه شلیک میکنند، و با بیان کلمات رکیک از من میخواهند که بیرون بروم، و این فشارها به حدی است که نمیتوانم در آنجا بمانم."

او ادامه داد: "استاد شما چرا به سراغ من آمده‌اید؟ آیا فکر میکنید که پسر، جانگ ایل، در مورد بدبختی و بیچارگی من مطلع است؟ کره شمالی نابود خواهد شد. من از این موضوع آگاهی داشتم اما نمیتوانستم در این مورد کاری انجام دهم. امیدوار بودم که جانگ ایل به آن بزرگوار ملازمت کرده و در هدایت کشور به راهنمائی‌های او گوش فرا دهد. قبل از این نمیدانستم که صدای فریاد مردم کره شمالی اینقدر هولناک است، و واقعاً نمیدانستم که میزان گناهم اینقدر عظیم بوده است. هیچکسی در هیچ جا و مکانی از من استقبال نمیکند. آیا میتوانید مرا از این وضعیت نجات دهید؟"

من میبایست برای او اصل الهی و اندیشه هماهنگ را تدریس کنم. برآستی نمیتوانستم دیدن آن صحنه مخوف و ترسناک را تحمل کنم. از درب ورودی به داخل رفته و وارد حیاط و محیطی مثل زندان شدم. تمامی مردمی که در آنجا نشسته بودند، برخاسته و از من پرسیدند: "تو کی هستی؟ به چه عنوانی اینچنین با هیبت به این مکان پا گذاشته‌ای؟ به آنها گفتم که من در مقام پیامبر خدا به اینجا آمده‌ام و از آنها خواستم که به من فرصتی دهند تا کمی صحبت کنم.

از اینجا و آنجا صداهای طعنه آمیزی بلند شد که "باشه، برامون صحبت کن، ما به اندازه کافی وقت داریم..." برای آنها توضیح دادم که خدا سرور و مالک عشق است و بعد از آن در باره خصوصیات دوگانه خدا، متمرکز بر اصل آفرینش، صحبت کردم. در طی صحبت‌هایم که چهل تا پنجاه دقیقه طول کشید با اشک برای آنها توضیح دادم که ما میبایست برای همدیگر زندگی کنیم. شما بعنوان افرادی سختی دیده باید با عشق به یکدیگر رفتار کرده و خطاها و اشتباهات همدیگر را ببخشید، همچنین باید با تحمل شرایط منتظر فرارسیدن روز آزادی جهنم باشید.

پس از آن از کیم ایل سانگ خواستم که بر روی زمین دراز کشیده و به او گفتم که زخم‌های بسیاری بر بدن داری، و در همان حین با لمس زخم‌هایش به مداوای او پرداختم. مردم اطراف ما کم کم نزدیک شده و در تمیز کردن زخم‌های او کمک کردند. بدنبال کمک آنها محیط عوض شد و همه چیز آرام گرفت. به آنها گفتم که آیا میتوانم در فرصتی دیگر دوباره برای تدریس به اینجا بیایم؟ که تعدادی از آنها در پاسخ گفتند که "باشه بیا"، تعدادی دیگر گفتند که "نه لازم نیست مزاحمت ایجاد کنی". کیم ایل سانگ، با بی صبری نشسته بود و همچنان نمیتوانست سرش را بالا نگه دارد، بهمین خاطر رفتن مرا ندید.

در مسیر بازگشت می‌اندیشیدم که در این زندگی بسیار کوتاه زمینی، چه کسی میتواند از چنین حقایقی آگاهی کسب کند؟ مردم روی زمین قادر به دیدن دنیای روح نیستند به همین خاطر در طی زندگی فقط به چیزهای قابل روئیت چسبیده‌اند. مجازاتی اینچنین در جهنم، تصاویر و صحنه‌هایی اینچنین هولناک، و این زندگی غیرقابل تحمل، برآستی چه زندگی مملو از بدبختی و بیچارگی است!

امیدوارم که این پیامها برای اعضای نهضت هماهنگ یک انرژی نوین بوده تا همه بدون هیچ رنج و عذابی بطور مستقیم به آغوش عشق الهی بروند.

۱۷. حوزه نهضت هماهنگ در دنیای روح بیست و یکم اوت ۱۹۹۷

برای تشریح حوزه نهضت هماهنگ در دنیای روح، تنها میتوانم بگویم که: "اینجا برآستی بهشت است. اینجا برآستی باغ عدن است. اینجا برآستی صلح آمیز است. اینجا خوشحالی واقعی است. اینجا برآستی مملو از امید است. اینجا باغ راستین عشق است. مستی واقعی در اینجا است. اینجا مکانی است که غنچه عشق به گل مینشیند. اینجا برآستی مکان مقدسی است که زیباییش را نمیتوان بهیچ شکلی توصیف کرد."

در این مکان، هونگ جین نیم، همواره اولین کسی است که در سکوت، با تواضع و بطور مفصل دست بکار میزند. او همینطور، همواره از خدا در مورد کارهایی که انجام میدهد، نظرخواهی میکند. او به دیگر سطوح در دنیای روح رفته به درد و دل افراد در آن سطوح گوش فرا داده و به آنها دلداری و آرامش میدهد... اینجا "پاک جونگ گو" همواره با او به اینجا و آنجا رفته و مخصوصاً در موقعیت‌های سخت و دشوار مانع او شده و خود بجای او رشته کار را بدست میگیرد.

همینطور، "دمونیم" هم همواره برای حمایت از هونگ جین نیم با خلوص و نیت بسیار در حال دعا و نیایش بسر میبرد. او همواره برای طول عمر والدین راستین دعا میکند. "چونگ مونیم" با پیروی از دمونیم او را مادر بزرگ صدا زده و در همه احوال در تلاش برای آموختن هر چیزی از او میباشد.

یکبار شاهد یک صحنه جالب بودم: دمونیم و همسرش، بهمراهی چونگ مونیم و همسرش گرد هم جمع آمده و صحبت میکردند، همسر دمونیم گفت: "بیائیم تا کمی خوش بگذرانیم، احساس میکنم که ما از همدیگر فاصله گرفته و دور شده‌ایم، چون بسیار جدی و قانونی با یکدیگر رفتار میکنیم." دمونیم در جواب گفت: "اعضای یک خانواده چطور میتوانند با هم خوش بگذرانند! آیا گذران سخت زندگی طبیعی تر نیست؟" چونگ مونیم همواره در سختیها برای آموختن تلاش و کوشش بسیار دارد.

پرزیدنت "هیو ون یو" حتی در حال نشسته به تدریس اصل الهی مشغول می‌باشد. حتی زمانیکه با یکی از اعضاء آرام نشسته و بطور معمولی صحبت می‌کنند، خیلی سریع وضعیت را به حالت تدریس بازمیگرداند. تدریس اصل الهی زندگی او است. حتی در یک چنین فضای شادی بخش، اوقات بد هم وجود دارد. همچنین اعضای بسیاری در این مکان بسر می‌برند، اما تمامی آنها شاد و خوشحال نیستند. گناهان آنها بر روی پلاک‌هایی ثبت شده و آن اعضاء با آن پلاک‌های آویخته به خود به اینجا و آنجا می‌روند، و اینگونه کار و گناه آنها بطور واضح بر همگان آشکار می‌شود. این وضعیت، غرامتی برای گناهان آنها است که بطور غیر قابل توصیفی دردناک می‌باشد. فکر نکنید که در بهشت همه در یک سطح هستند، بلکه در اینجا نیز سطوح مختلفی وجود دارد. اما فعلاً نمی‌خواهم در این مورد سخن بگویم.

بطور ساده تر، زندگی بهشتی توسعه زندگی بر روی زمین می‌باشد. زندگی شما در دنیای روح مثل رفتن به فروشگاه میوه از محصولات زندگی خود شما است. اما با ارزشتر از محصولات بجا مانده طرز تلقی خدمت به دیگران و زیستن برای دیگران می‌باشد. براساس اصل داد و دریافت در آموزه‌های اصل الهی، بجای تلاش و کوشش برای خود باید برای دیگران زیست.

## فصل پنجم

### ملاقات افراد در دنیای روح (۲)

کارل مارکس نوزدهم ماه مه ۱۹۹۸

کارل مارکس کسی است که بر روی زمین اساس ایده کمونیست را بنا نهاد و جهان با اندیشه‌های او به فساد کشیده شد. چرا مارکس به یک چنین فرد پلید و ستمگری مبدل شد؟

او با اینکه باور دارد که ایده‌اش باشکوه و والا بوده ولی آن را بطور خالصانه با کسی در میان نمی‌گذارد چون فکر می‌کند که کسی آن را درک نخواهد کرد. او بخاطر غرور و تکبر حاصل از اندیشه‌هایش، راه ایجاد ارتباط با دیگران را باز نمی‌کند. بدینسان او بر علیه سیستم اجتماعی قیام کرده و اندیشه‌های او توده خشمگین همراه با پایه برای انقلاب مورد نظر آنها را گرد هم آورد. به این می‌اندیشیدم که چنین شخص ستمگری که در طی زندگیش بر روی زمین، تحت تأثیر و نفوذ ایده‌های خودش بود، اکنون در کدام سطح در دنیای روح زندگی می‌کند.

در آغاز جستجوی او آسان نبود، اما بعد متوجه شدم که بطور معمول افراد هم سطح با یکدیگر بسر می‌برند. به همین منظور، برای یافتن او، اینجا و آنجا به سراغ انقلابیون رفتم. مردمی که بر روی زمین برای ایجاد انقلاب کار و تلاش داشته‌اند در دنیای روح

نیز همچنان از اندیشه‌ها و اعمال خود سرمست هستند. در حول و حوش محل زندگی مارکس، خانه‌های کهنه و نیمه ویرانی دیده می‌شد که بسان مراکز بازداشت و نگهداری زندانیان جنگی بنظر میرسید. در آن خانه‌ها افراد بسیاری بسان باقی مانده لشکری شکست خورده بسر میبردند. آنها چون ناقص بوده و کاری برای انجام دادن نداشتند، با واماندگی بر روی زمین دراز کشیده یا با تکیه بر عصای خود به این ور آن ور می‌رفتند. چهره آنها بیروح بوده و واقعیت جنگ را منعکس میکرد. با اینحال به هر جا که می‌رفتند همواره بدنبال یک راهنما طی طریق میکردند.

آنگاه صدای فردی را شنیدم که از نقطه‌ای بلند با فریاد میگفت: "همشهریان و شهروندان عزیز، بیائید تا دوباره کار خود را از سر گیریم. نمیبایست که در اینجا شکست خورده و متوقف شویم. بیائید برای همدیگر گرمی بخش بوده و تلاش و کوشش دوباره خود را آغاز کنیم. پیروزی از آن ما است!" آن مرد وحشیانه فریاد میزد، و او همان فردی بود که من در پی او بودم: کارل مارکس.

من در نزدیکی جمعیت در انتظار ایستادم. او بدون توجه به وضعیت دشوار مردم، بطور مکرر تأکید میکرد که ایده و اندیشه‌های او پیروزی را به ارمان خواهد آورد. بعد از سخنرانی اش، از او خواستم تا اگر چه وقتش پر و بسیار مشغول است، برای لحظاتی با من دیدار و گفتگو داشته باشد. از من پرسید: "نماینده چه ایده و عقیده‌ای هستی؟" در پاسخ به او، خود را معرفی کرده و گفتم که سنگ هان لی هستم و مقاله انتقادی ضد کمونیست ( کتاب: کمونیزم، وعده و عمل) را طرح ریزی و تألیف کرده‌ام. او گفت: "من کاری با آن کتاب ندارم و هیچ فرصتی هم برای صحبت کردن با تو ندارم، چون بسیار مشغول هستم." به او گفتم که مهم نیست که چقدر مشغول هستید و وقت ندارید، اما نباید با من چنین رفتاری داشته باشید، چرا که من تا پایان سخنرانی منتظر شما بودم." سپس او سرش را پائین انداخته و به آرامی از من خواست تا با او بنشینم. او اجازه نمیداد که حتی یک کلمه چیزی بگویم، ولی خوشبختانه من میخواستم به تشریح ایده‌هایش گوش فرا دهم.

او یک تئوریست بزرگ بود، و بدون توقف در باره عقاید و ایده‌هایش سخن گفت، و چون با قدرت بسیار بر نقطه نظر خود تأکید میکرد، نتوانستم سخنی بگویم. بطور مداوم منتظر بوده و زمانیکه بنظر میرسید که صحبت‌هایش به پایان رسیده است، بپا خاسته و گفتم که اکنون نوبت من است. به او گفتم: "من، سنگ هان لی، فردی هستم که همواره خواهان گوش فرا دادن به سخنان و خواسته‌های دیگران هستم، اما چون اکنون شما سخنان خود را به پایان رسانده‌اید، مایل هستم که نقطه نظر خود را مطرح

کنم. "سپس به تشریح موضوعات اصلی از کتاب "کمونیزم، وعده و عمل" پرداختم، و توضیح دادم که چرا تئوری کمونیزم بطور ضروری شکست خورده است.

برای او نتیجه گیری کرده و گفتم: "اگر چه تئوری شما بزرگ و باشکوه است، اما چون از خدا، بعنوان یک واقعیت در زندگی مردم بر روی زمین و در دنیای روح، سخن نمیگویند، محکوم به نابودی است. آیا خدا را میشناسید؟ بدون شناخت خدا، نمیتوانید دربارهٔ اساس و بنیان زندگی سخن بگوئید. بدون شناخت خدا، صلح و زندگی ابدی برای انسان وجود نداشته بلکه فقط جنگ خواهد بود و بس. آیا اینها، تمامی آن افرادی نیستند که تحت تأثیر سخنان و ایده‌های شما قرار گرفته‌اند؟ به آنها نگاه کنید، چرا تمامی آنها مثل شکست خورده‌ها بنظر میرسند؟"

لطفاً با من بیائید، تا به محل سکونت برویم و در آنجا نگاهی به آن اطراف بیاندازید، و در طی راه میتوانیم به صحبت‌هایمان ادامه دهیم. من میخواهم که امروز شما را به خانام دعوت کنم، خواهش میکنم که برویم."

بنظرم رسید که با بیانی اینچنین غرور او را جریحه‌دار کرده بودم. بهمین خاطر سعی کردم تا مؤدبانه‌تر با او سخن بگویم: "من میخواهم تا شما را بعنوان یک میهمان به خانام دعوت کرده و با احترامی خاص از شما پذیرائی کنم." بدنبال سخنانم، بنظر میرسید که او احساس وظیفه میکرد تا بدنبال من بیاید.

در طی راه، از من پرسید: "چرا به اینجا آمدید؟ چرا به سراغ من آمده و با حرارت و گرمی برایم تدریس کردید؟" به او گفتم که وقتی که به خانام برسیم، خودت همه چیز را خواهی دانست.

به آن مکان که رسیدیم، به محیط طبیعی زیبا و جالب توجه آنجا خیره شد. متوجه غم و افسردگی او شدم، بهمین خاطر او را به نقاط مختلف راهنمایی کرده و جایگاه مخصوصی را به او نشان دادم. در آنجا نظر او را بسوی چشم‌اندازی از رابطهٔ عشقی یک زوج جوان جلب کردم. مارکس از آن صحنه تعجب نکرد، خجالت زده هم نشد، که برعکس مجذوب آن صحنه شده بود. بنظر میرسید که او بسان جذب شدن به یک نیروی مغناطیسی، بسوی آنها کشیده شده است. بعلاوه، مردم در خیابان، با ظاهری بشاش و صلح آمیز باعث تغییر افکار او شده بودند.

از من پرسید آیا مکانهای دیگری مثل اینجا وجود دارد که بتوانم به او نشان بدهم. به او گفتم: "چطور میتوانید همه چیز را در طی یک روز ببینید؟ دفعه دیگر، جایگاههای دیگری را به شما نشان خواهم داد. دوباره پرسید که آیا میتواند در این مکان ساکن بشود. بعد از دیدن مناظر و محیط اینجا، طرز تلقی او بسیار تغییر کرده بود. به همین خاطر اندیشیدم که فرصت خوبی است تا با



او از خدا صحبت کنم. وقتی به او گفتم که تنها مردم عاشق معتقد به خدا میتوانند در این مکان ساکن شده و زندگی کنند، گفت: "به حضور خدا برویم." و وقتی به او گفتم که خدا در اینجا نیست، گفت: "پس در جای دیگر به دیدار او رفته تا سؤالهایم را مطرح کنم. برای ستایش خدا چه کاری باید انجام دهم؟ اگر خدا مرا در این مورد راهنمایی کند، بطور دقیق از هر آنچه که او بگوید تبعیت خواهم کرد." چون قلب کارل مارکس کمی باز شده بود، به تدریس اصل الهی پرداخته و به خطاها و اشتباهات تئوری او اشاره کردم. در حین تدریس متوجه شدم که از تفاوت ایده‌های او و چیزی را که به او آموزش میدادم، غمگین و افسرده بنظر میرسید. به هر حال، بدون توقف به تدریس ادامه دادم.

بدین شکل، چندین بار برای او تدریس کردم. یک روز در حین تدریس گفتم که پیشنهاد میکنم تا تدریس را در خانه و محل سکونت شما ادامه دهیم. او در پاسخ گفت که برای دعوت کردن من به خانه‌اش به وقت بیشتری نیاز دارد. به هر صورت، وقتیکه تدریس آن روز را به اتمام رساندم، او گفت که چون تدریس امروز بسیار جالبتر از تدریس دیروز بود و تدریس فردا هم جالبتر از امروز خواهد بود و تدریس پس فردا هم جالبتر از فردا خواهد بود، پیشنهاد میکنم که در پایان در تمامی تدریسات شما را به خانه‌ام دعوت کنم.

در پاسخ به او گفتم: "چون برای ختم تمامی بخش‌ها زمان بسیاری لازم و ضروری است، بهتر است که همینجا توقف کرده و زمانی که ذهن شما واقعاً آمادگی تدریس را دارد، دوباره شروع کرده و ادامه دهیم. منظورم این بود که بتوانم در خانه او تدریس کنم. وقتیکه پیشنهاد کردم، چون خانه شما بسیار کوچک است، بهتر است که تدریس در حیاط بزرگ خانه شما برگزار شود. چهره‌اش به سردی گراییده و گفت: "میدانم که چرا میخواهید تدریس پر شور و حرارت خود را در آنجا به انجام برسانید، اشکالی ندارد، برای تدریس به آنجا برویم."

یک روز در حین تدریس، چند جوان غریبه وارد اطاق شده و از مارکس پرسیدند: "چرا خودت تنهایی به تدریس گوش میدی؟" آنها گفتند که میخواهند در تدریس شرکت کنند. من آن را فرصت خوبی دانسته و از آنها دعوت کردم که بنشینند. از اینجا و آنجا افراد بسیار دیگری گرد هم آمدند، بعد یک اتفاق عجیب رخ داد. چهره مارکس مثل لبو قرمز شده بود. او با سری به زیر افکنده در برابر تمامی جمعیت به گریه افتاده و گفت: "دوستان عزیز من، عزیزی که در اینجا گرد هم آمده‌اید، به تدریسات این استاد گوش فرا دهید." سپس او مردم را به محیطی باز و گشاده راهنمایی کرد، من اینگونه در حیاط و محوطه‌ای باز بارها برای مردم

بسیاری درباره اصل الهی و وعده‌های پوچ کمونیزم تدریس کردم. در طی تدریسات، ۷۰ تا ۸۰ درصد از پیروان مارکس موافقت خود را ابراز کردند، ولی او در این مورد ناراضی بود.

مارکس در حال حاضر، به من نزدیکی خاصی دارد، اما هنوز به حدی نرسیده است که بتواند والدین راستین را بپذیرد. با اینحال چون او با دقت و با نظری مثبت به تدریسات من گوش میدهد، امید دارم که بزودی والدین راستین را خواهد پذیرفت. به او خواهم گفت که اندیشه مسیحایی والدین راستین، کمال تمامی عقاید و اندیشه‌ها میباشد.

لنین بیستم ماه مه ۱۹۹۸

لنین بعنوان رهبر انقلاب کمونیستی (شوروی)، در کشورهای کمونیستی سهم بسزایی داشته از احترامی خاصی برخوردار است، اما در برابر خدا در پائین‌ترین سطح قرار دارد. او در کدام سطح از دنیای روح سکونت دارد؟ من قبل از این به خانه‌اش رفته بودم، و دلیل دیدار من مطرح کردن بحث وعده و عملکرد کمونیزم بود.

وقتی که به خانه او وارد شدم، نگهبانان زیادی را در آنجا مشاهده کردم که همه چیز را واری می‌کردند. بهمین خاطر ورود به خانه او با دشواری همراه بود. من با افتخار، خود را بعنوان نماینده خدا معرفی کردم. مراحل تعیین قرار ملاقات بسیار پیچیده بود، و چون هدف ملاقات برای آنها هدفی ناآشنا و نامأنوس بود، گرفتن اجازه ورود آسان نبود. چون من بیشتر از این نمیتوانستم منتظر بمانم، گفتم که من بعنوان مأموری از جانب خدا با در دست داشتن یک دعوت نامه برای استاد شما به دیدار ایشان آمده‌ام. به آنها گفتم که "من بخوبی در ملازمت و خدمت به استاد شما خواهم بود، بنابراین اجازه ورود بدهید." سرانجام اجازه ورود را دریافت کردم.

لنین قد بلند و درشت هیکل نبود، اما بسیار خوش تیپ بود و تأثیر قوی از خود بجای می‌گذاشت. از من پرسید: "در ملاقات با من به چه هدفی می‌خواهی نائل شوی؟" پاسخ دادم: "در اصل، به اندیشه‌ها و تعالیم شما علاقه‌ای خاص دارم، و به این دلیل به دیدار شما آمده‌ام تا بطور مستقیم عقایدتان را از خود شما بیاموزم." لنین به آسانی قلب و افکارش را آشکار نمی‌کرد. او گفت:

"من آنقدر هم خیراندیش نیستم که با افراد ناشناس بی احتیاطانه درباره ایده‌هایم سخن بگویم." او سعی میکرد تا از ماهیت من باخبر شود. وقتی خودم را پزشک معرفی کردم، لنین گفت: "چرا پزشکی چون شما، به مسائل مربوط به انقلاب توجه نشان میدهد؟" قلب و فکر او آنچنان باز نبود تا اجازه دهد که درباره افکارمان با یکدیگر صحبت کنیم. به همین خاطر در ادامه گفتم:

"چون شما فرد بسیار با ارزش و مهمی هستید، از دیدار شما بسیار خوشوقت و قدردان هستیم، و میخواهم تا شما را به خانه خود

دعوت کنم." او مؤدبانه مراتب سپاس و قدردانی خود را ابراز نمود، و من به او گفتم که فردا بازگشته تا او را به خانه خود همراهی کنم.

روز بعد، وقتیکه به محل سکونت لنین آمدم، وارد خانه‌اش نشده بلکه از یک نفر خواستم تا به داخل رفته و او را فرا بخواند. ولی اتفاقی افتاد، لنین اگر چه به طور واضح قول داده بود تا با من دیدار داشته باشد، اما ناپدید شده بود. من از کسانی که در آن محل به او خدمت میکردند پرسیدم که چه زمانی باز خواهد گشت؟ ولی کسی چیزی نمیدانست، و نقشه من بهم ریخته بود. تمامی خانه‌های اطراف نزدیک به یکدیگر و بسیار گرفته و کهنه بنظر میرسیدند. از خود پرسیدم که چرا لنین نمیخواست با من دیدار داشته باشد؟ برای خود دلایل زیادی آوردم، و در طی دو روز بعد تمامی منطقه را برای یافتن او زیر پا گذاشتم و در عین حال سعی داشتم تا الهام و حکمتی کسب کنم.

چند روز بعد، یک خانه تازه در همسایگی لنین، که به اندازه خانه او بود، توجه مرا جلب کرد. لنین به‌مراهی یک گروه از آن خانه بیرون آمدند. به‌رحال با توجه به حال و احوال آنها متوجه شدم که موقعیت برای آنها عجیب و ناراحت کننده بود. در چهره لنین نشانی از قدرت و بی پروایی نبود، و بنظر میرسید که از چیزی ترس و وحشت داشت. این موضوع چه دلیلی میتواند داشته باشد؟ سعی کردم تا دلیل آن را پیدا کنم. به‌رحال، آن گروه از خانه بیرون آمد ولی نه در جهت خانه لنین بلکه در جهت دیگری به حرکت درآمد، به همین خاطر به دنبال آنها، گاه از نزدیک و گاه دورادور براه افتادم. در حین تعقیب آنها متوجه وضعیت دیگری شدم، ظاهر لنین حاکی از احساس فشار از جانب فردی خاص بود، به همین سبب، گروه همراه او پراکنده شده و جداگانه به مسیر خود ادامه دادند. ولی من نمیخواستم تا آنها را گم کنم، در نتیجه با دقت بسیار به دنباله روی از آنها ادامه دادم. پس از مدتی راهپیمایی، آنها به تقاطعی رسیده و دوباره با هم به مسیر خود ادامه دادند، و من نگران آن بودم که مقصد نهائی آنها کجاست؟ که بعد متوجه شدم که آن مکان یک آبشار کوچک بود.

آنها در آن محل کنار همدیگر نشستند، و چون میخواستم تا به سخنان آنها گوش فرا دهم، در نزدیکی آنها به کنار رودخانه، پای آبشار، رفته و سعی کردم نشان دهم که در حال شستشوی پاهایم هستم. میتوانستم صدای آنها را بشنوم، و شنیدم که لنین گفت: "دوستان من! ما میبایست که دوباره دست به جنگ زده و پیروز شویم. در غیر اینصورت بیرون رانده خواهیم شد، موقعیتی خطرناک در پیش روی ماست." صدای مرد جوانی را شنیدم که گفت: "حتی اگر هم با یکدیگر متحد بشویم، ولی چون تعداد ما بسیار اندک میباشد، فکر میکنم که نیل به پیروزی برای ما دشوار خواهد بود." پس از آن، برای لحظاتی چند در آن گروه سکوت

حاکم شد. پس از مدتی صدای لنین را شنیدم که میگفت: "اگر ماهیت ما برای دیگران آشکار شود، در خطر خواهیم بود. بنابراین بهتر است که تغییر مکان داده و به جای دیگری برویم، اگر به خانه کوچکتی برویم، در امنیت خواهیم بود." من به این میاندیشیدم که چرا آنها به اینجا آمده بودند، و چرا میبایست با یکدیگر اینگونه مخفیانه صحبت کنند. و بزودی جواب سؤال خود را یافتم.

اگر آنها میخواستند که در محل سکونت خود با یکدیگر دیدار و گفتگو داشته باشند، دشوار میبود چرا که در آن محل آنها زیر نظر نگهبانان هستند. از صحبت‌های آنها متوجه این نکته شدم که در محل سکونتشان چون همه مواظب یکدیگر هستند، نمیتوانند مخفیانه با یکدیگر صحبت کنند و به این ترتیب راز آنها برملا میشود.

اگر چه لنین رهبر بزرگ یک ملت بود، اما نتیجه زندگی او بخاطر تبعیت او از یک تئوری نادرست چیزی جز بدبختی نبود. به همین دلیل، او نمیتوانست با اقتدار سخن بگوید و همینطور جا و مکانی آرامش بخش برای زندگی نداشت. اگر او قادر بود تا در دنیای روح زندگی با شکوهی داشته باشد، آنگاه میتوانست با اقتدار و با سری برافراشته راه برود. زندگی او واقعیت زندگی مردم روی زمین را بتصویر میکشید، در آمادگی برای زندگی ابدی، زندگی بر روی زمین ما چگونه میبایست باشد؟

با دعا به خانه بازگشتم با این امید که در آینده‌ای نزدیک دوباره برای ملاقات او به آن مکان بروم.

سؤال (یانگ سون کیم): شما بر روی زمین (برای جابجائی و نقل مکان) از اتومبیل استفاده کرده و رانندگی میکنید. در دنیای روح چطور، آیا برای ملاقات مردم و صحبت با آنها پیاده روی میکنید؟

پاسخ (سنگ هان لی): چون فهم زندگی در دنیای روح دشوار است، با تشریح آن حتی ممکن است که شما بخوبی متوجه آن

نشوید. اما بهر حال سعی خود را خواهم کرد. بر روی زمین، اگر قرار است که فردی به جایی برود، بایستی که بطور مداوم به راهروی خود ادامه دهد، ولی در دنیای روح، چون مقصد با توجه به فکر فرد تغییر میکند، راه رفتن معنای دیگری دارد. فرد در هر زمان و هر مکانی که مایل باشد، میتواند اتومبیل براند، ولی تشریح آن دشوار است. اگر چه در این مورد، توضیح بیشتری را مطالبید، اما میخواهم به همین اکتفا کرده و به مطلب دیگر در کار خود پردازم.

استالین بیستم ماه مه ۱۹۹۸

خداوند در زمان آفرینش انسان، برای مغز، عقل و شعور او محدودیت خاصی در نظر گرفت. اما استالین در زمان حیاتش بر روی زمین، از قدرت و اختیاراتش بگونه‌ای استفاده میکرد که انگاری خداست. او بعنوان یکی از موجودات آفرینش خدا میخواست به ورای محدودیت خود برود.

یافتن استالین دشوار نبود. فکر کردم که او میبایست در حول و حوش کارل مارکس سکونت داشته باشد. در مکانی دور از خانه استالین، اغلب، مردم بسیاری گرد هم جمع آمده و استالین در آن گردهمائی شرکت جسته و مفتخرانه سعی میکرد که قدرت خود را به معرض دید دیگران بگذارد، آنچنان که بر روی زمین چنین میکرد. خانه‌های آن محل، اماکن کوچک گلی احاطه شده با پرچین، بسان خانه‌های کره شمالی، بودند. ساکنین تمامی آن خانه‌ها، همه زندگی فقیرانه‌ای داشتند، و تمامی آنها کسانی هستند که بر روی زمین به استالین بسان خدا ملازمت کرده بودند. محیط اطراف به تمامی متروکه و بسیار تنها بنظر میرسید. فضا و حال و هوای آن جا چنان ترسناک است که فکر میکنید هر لحظه، کسی در برابر شما سبز شده و مزاحمت ایجاد خواهد کرد. احساس میکنید که در تمامی اوقات تحت نظر هستید. با استالین چگونه رفتار میشود؟ چون در زمان حیاتش بر روی زمین، با او بسان شاه رفتار کرده‌اند، آیا مردم در اینجا نیز به او همین گونه خدمت میکنند؟

بمدت چند روز تمامی منطقه را واری کردم، و در همان احوال متوجه شدم که کسی درب اطاقش را گشود و فرد دیگری را به درون فرا خواند. او استالین را صدا میزد. برای من عجیب بود اینکه چرا استالین باید پنهان شده و در خفا به آن خانه وارد بشود. سپس دیدم که مرد و زنی که با نگرانی به اطراف نگاه میکردند، وارد آن خانه شدند. مدتی منتظر ماندم، ولی کسی نه وارد و نه خارج شد. سپس به شکل یک گدا تغییر قیافه دادم و به آن خانه نزدیک شدم. انتظار داشتم که آنها از من پرس و جو کنند که در نظر داشتم در جواب به آنها بگویم که برای گدایی به آنجا رفته‌ام. به نزدیکی درب خانه رفته و صدای آنها را شنیدم. صدائی میگفت: "من بیش از این، دیگر نمیتوانم ببینم که برادرانم خون میریزند، بگذار ما به خانواده‌های خود بازگشته و در آرامش زندگی کنیم." من منتظر مانده تا ادامه گفتگو را بشنوم.

سپس صدای استالین را شنیدم که میگفت: "من قبل از آمدن به اینجا بارها و بارها برای ملت و برادرانم جنگیده‌ام. با توجه به این چطور میتوانیم شکست را بپذیریم. تو موقعیت ما را درک نمیکنی، اگر همه با هم متحد و یکی شویم، پیروزی از آن ما است." بعد صدای زنی با فریاد گفت: "استالین، شاه عزیز، شما بجز عذاب و اشک، چیز دیگری به ما نداده اید. ما دیگر نمیتوانیم به شما خدمت کرده و از شما تبعیت کنیم." و پس از آن صدای گریه و زاری او بلند شد.

چرا آنها باید در آن مکان گرد هم جمع آمده باشند؟ چون بسیاری از مردم در این مکان، از جمله کسانی هستند که به حکومت مطلق استالین اعتراض کرده‌اند، اگر پیروان استالین آنها را ببینند، خانواده‌های آنها راهی برای نجات نخواهند داشت. به همین خاطر آنها بطور پنهانی و دور از چشم دیگران به دیدار یکدیگر میروند. به هر حال، استالین چه میکرد؟ چرا او در خفا کار میکند؟ برای من دشوار بود تا فقط با مشاهدهٔ او افکار و ماهیت درونی‌اش را تشخیص دهم.

روزی با پنهان شدن در پس نقابی به خانهٔ او وارد شدم. وقتی اعلام کردم که من برای ملاقات استاد بزرگ به اینجا آمده‌ام، جوانی از درب ورودی خارج شده و پرسید: "تو که هستی و از کجا آمده‌ای؟" در پاسخ به او گفتم که من شنیده‌ام که استادی که خواهان دیدار او هستم، در این خانه سکونت دارد، به همین سبب به اینجا آمدم تا از تدریسات ایشان فیض ببرم. مدتی منتظر ماندم ولی استالین بیرون نیامد و برعکس جوان دیگری خارج شده و گفت: "استاد ما به جایی نخواهد رفت که به او بسان شاه احترام نمیگذارند." ناگهان در یک لحظه اتفاقی روی داد. من روبروی درب ورودی ایستاده بودم که ناگهان استالین پشت سر من پدیدار شد. همانطور که سعی کردم تا روی خود را بسوی او برگردانم، چند مرد پدیدار شده و مرا محکم گرفته و فریاد زدند: "چطور جرأت کردی که به اینجا بیایی؟" من سریعاً به آنها پاسخ دادم که برای ملاقات استاد محترم خود به اینجا آمده‌ام. آیا خطا و اشتباهی در این کار من وجود داشته است؟ سپس آنها از من کارت شناسایی خواستند.

من با اعتمادی قوی و استوار به خدا فریاد زدم که من سنگ هان لی، ماموری از جانب خداوند بوده و ایشان از من خواسته‌اند تا به دیدار شما بیایم. استالین گفت: "خدا کجاست؟ اگر خدا را به اینجا بیاوری با او ملاقات خواهیم کرد." وقتی به او گفتم که خداوند وقت اضافه ندارند که به ملاقات خصوصی افراد بپردازند، او گفت: "من هم همینطور وقت اضافه ندارم، بسیار مشغول هستم." با اینحال آن مردان جوان حاضر به رها کردن من نبودند. به همین علت، مؤدبانه به آنها گفتم چه فکر خواهید کرد که اگر من بخواهم در همین مکان تئوریهای استاد را بیاموزم؟ و آنها بزودی مرا آزاد کردند.

استالین از من پرسید: "چه میخواهی بدانی؟" چون به هر حال دانستن ایده‌های او برایم جالب بود به او گفتم که میخواهم از افکار و اندیشه‌های شما بیاموزم. او گفت: "در اینصورت میتوانیم فردا به این کار بپردازیم." من با او مخالفت کرده و گفتم چون الان من اینجا هستم، میخواهم امروز از شما چیزی بیاموزم. او پیشنهاد داد تا در مکانی دیگر در این مورد به گفتگو بپردازیم، چون آنجا، برای تدریس و بحث ایدئولوژیکی مناسب نبود. سرانجام با گرفتن قول ملاقات در روز بعد از او جدا شدم. ولی در حین خروج از خانه مرد جوانی که مرا محکم گرفته بود گفت که اگر برگردم با خطر بزرگی روبرو خواهم شد.

روز بعد، استالین را در یک مکان گرفته و بسیار تاریک و دور از مکان روز قبل ملاقات کردم. در آن محل، او تنها بود. وقتی از او پرسیدم که چرا با اینکه مرد بزرگ و باشکوهی هستید، اما تنها بسر میبرید؟ او به سؤالم پاسخ نداد ولی مرا به اطاق کوچک و آرامی راهنمایی کرد. این اطاق مخفیانه‌ای بود که استالین از آن استفاده میکرد. او از من پرسید: "آیا واقعاً میخواهی تئوریهای مرا بیاموزی؟" به او جواب مثبت دادم، اما او گفت که احساس خوبی ندارد و به همین خاطر نمیتواند که با شور و حرارت تمام از اندیشه‌هایش سخن بگوید. او اینچنین ادامه داد: "چون من در انزوا زندگی میکنم اگر بطور عمومی از تئوریهای خودم سخن بگویم، مرا از اینجا بیرون خواهند کرد. در اینجا تعداد افرادی که مرا میشناسند زیاد نیستند، شما چطور مرا میشناسید؟" به او گفتم که من بعنوان نماینده و ماموری از جانب خداوند کار میکنم، به همین سبب توانائی کسب آگاهی در این جور موارد را دارا هستم. سپس او گفت که اگر بتوانم جائی برای مخفی شدن به او نشان بدهم، بدنبال من خواهد آمد.

احساس کردم که این فرصت خوبی برای گشایش قلب او است، بنابراین پیشنهاد کردم که به خانه من رفته و در آنجا از تئوریهای خود برایم بگوئید. به محض گفتن این مطلب، چهره‌اش از ترس و وحشت لبریز شد، چشمها و تمامی حالت او حاکی از ترس از این بود که مبادا او را شکنجه کنم. با این همه، از من خواست تا راه نجات را به او نشان دهم. وقتی که در پاسخ گفتم که ترجیح میدهم که شما مرا نجات دهید، او گفت: "بسیار خوب، از شما پیروی خواهم کرد."

همان روز استالین را به محل سکونت خود برده و تمامی محیط اطراف را به او نشان دادم. او زندگی صلح آمیز و آرامش بخش، تمامی انواع رقص و آواز زیبا، زیبایی تمامی آفرینش و شکوه و عظمت خدا را مشاهده کرد. سپس از من پرسید که چه نوع مردمی اینجا در این مکان زندگی میکنند؟ در جواب به سؤال او گفتم، تنها مردمی که در ملازمت و خدمت به خدا هستند میتوانند در اینجا زندگی کنند. او نیز درست مثل کارل مارکس، پرسید: "خدا کجاست؟ مرا به نزد او ببر، میخواهم به او خدمت کرده و ملازمت کنم." گفتم که شما تنها پس از آموزش کامل اندیشه همهانگ و اصل الهی، میتوانید اجازه ملاقات با خدا را دریافت کنید و او بلافاصله از من خواست که برنامه آموزش او را آغاز کنیم. من درباره اندیشه همهانگ، وعده و عمل کمونیسم، و ایده‌های والدین راستین توضیح دادم و مخصوصاً به اشتباهات اساسی کمونیسم بطور مفصل اشاره کردم. پس از اتمام صحبت‌هایم، استالین پرسید: "از کجا چنین چیزهایی را آموخته‌اید؟" به او گفتم که در زمان حیاتم بر روی زمین از والدین راستین آموخته‌ام. و او پاسخ داد: "والدین شما اشخاص بزرگ و انقلابیون بزرگی هستند." گفتم که آنها انقلابی هستند، اما انقلابی عشق راستین و نجات دهنده تمامی اینها بشری میباشد. استالین گفت: "وقتی که در دنیای جسمی بودم، با من هم مثل یک نجات

دهنده رفتار میکردند. "پرسیدم که پس چرا هم اکنون در انزوا زندگی میکنید؟ و او پاسخ داد: "زیرا در اینجا مردم با من رفتار خوبی ندارند".

او هنوز تشخیص نداده بود که تئوریهایش اشتباه میباشد. بنظر میرسید که من برای متقاعد ساختن او باید مدت زمان بیشتری صرف کنم. همچنین بنظر میرسد که او برای پذیرش والدین راستین به زمان بیشتری نیاز دارد. بهرحال تا آنجائیکه به سخنان من گوش فرا میدهد، امید هم وجود دارد.

پدر و مادر راستین، خواهش میکنم که منتظر روز پیروزی باشید، من به دشمنان شما راه خواهم یافت.

سؤال (یانگ سون کیم): استالین بیشتر از هیتلر قتل عام کرد، با این همه فقط در انزوا زندگی میکند. چرا؟

پاسخ (سنگ هان لی): خانم کیم، اگر کسی مرتکب گناه شد و در خفا و پنهانی زندگی کند، آیا شما زندگی او را زندگی شادی بخشی میخوانید؟ این برعکس یک زندگی با رنج و عذاب عظیم تر میباشد. کسی که در خفا زندگی میکند، زندگی اش مملو از ترس و وحشت است.

هیتلر بیستم ماه مه ۱۹۹۸

هیتلر یهودیان بسیاری را بیرحمانه به قتل رساند، بهمین سبب در میان تمامی قاتلان تاریخی خونخوارترین و بیرحمترین آنان محسوب میشود. فکر کردم که او میبایست در میان گروهی از مردم پلید سکونت داشته باشد. در حین گشت و گذارم برای یافتن افرادی که در پی آنها بودم، صدای گروهی از مردم یهودی را شنیدم که فریاد میزدند: "او را بکشید." وقتیکه سرم را بسوی آنها برگرداندم، جمعیت عظیمی را مشاهده کردم که همگی در بند و زنجیر بوده و یک صدا فریاد میزدند: "او را بکشید! او را بکشید!"

جمعیت آنقدر گسترده بود که انتهای را نمیدیدم. بعلاوه نمیتوانستم کسی را که جمعیت مرگ او را فریاد میزد، ببینم. فریاد جمعیت همچنان ادامه داشت. در میان آنان، افراد بسیاری بودند که تمامی وجودشان با لایه‌ای از خون پوشیده شده بود، تعدادی دیگر بر روی زمین افتاده بودند و توسط تعدادی دیگر بر روی زمین کشیده میشدند. این برآستی یک منظره غم انگیز یادآور صحنه‌های جنگ و جبهه‌های نبرد بود. اما هنوز نفهمیده بودم که موضوع غضب مرگبار آنها چه کسی بود. من با جستجو در این گوشه و آن گوشه، سعی کردم تا آن فرد بدبخت و بیچاره را بیابم. این جستجو برایم بسان کشف و جمع‌آوری مین‌ها در یک میدان پر از مین بنظر میرسید.



خدای من! چه شده است؟ ناگهان در برابر دیدگانم تصویر مردی با بدن لخت که به درختی بسته شده بود ظاهر شد، و چون او میان آن جمعیت عظیم قرار گرفته بود، به آسانی نمیتوانستم چهره او را بینم. بنظر میرسید که هیچ کسی او را بعنوان انسان در نظر نمیگرفت. آنها فریاد میزدند، "تو بایستی بیشتر از آنکه ما را به رنج و عذاب واداشتی، رنج بکشی. آیا از خودت خجالت نمیکشی؟ آهای زنها، آلت تناسلی این مرد را در دستتان بگیرید، بیضه‌هایش چه جذاب هستند، اینطور نیست؟ او میلیونها انسان را بسان حیوان قتل عام کرد. به حروف و کلمات نقش بسته بر روی سینه‌اش دست بکشید، آن حروف چه میگویند؟ آیا تو پادشاه نازیها هستی؟ چون تو با قدرت پادشاهی بر ما حکم راندی، ما نیز بسان مردمی که پادشاه پلید خود را قضاوت میکنند، با تو رفتار خواهیم کرد." آنها با صدای بلند او را نفرین کرده و با کلمات و جملات رکیکی به او فحش و ناسزا میگفتند. "چشمهایش را درآورید، مویش را از ریشه درآورید، موهایش را به آتش بکشید." و بسیاری از جملات ناروای دیگر. برآستی تصویری اینچنین مهیب و دردآور هرگز بر روی زمین وجود نداشته است.

اگر سعی میکردم تا به آن مرد فلک زده کمک کنم، عذاب دهندگان او، کسانی که او را احاطه کرده بودند، بطور حتم مرا نیز می کشتند.

آن روز با دیدن آن صحنه‌های غمبار که برایم بسیار سخت و دشوار بود، بدون انجام کاری آنها را ترک گفتم. بعد از بازگشت به خانه، نمیتوانستم درد تجمع شده در قلبم را تحمل کنم. نخست در برابر چه کسی میبایست طلب بخشش میکردم؟ چه کسی را میبایست به آغوش میگرفتم؟ به چه کسی میبایست درباره خدا تدریس کرده و از والدین راستین سخن میگفتم؟ من قادر به حل این مسئله نبوده به همین خاطر به دعا نشستم.

با خلوص نیت و صادقانه و با صدائی گریه آلود گفتم: "پدر بهشتی، برای این مردمی که در رنج و عذابی اینچنین هستند چه کاری از دست من برمیآید؟ پس از لحظاتی چند صدای خدا را شنیدم که گفت: "سنگ هان" میفهمم که چه حالی داری. اما چون آن دسته از مردم از رنجش (هان) عظیمی درد میکشند، تو باید تا زمانیکه آنها از آن درد آزاد بشوند، صبر کنی. اگر از آنها بخواهی که هیتلر را ببخشند تو را خواهند کشت. لطفا صبر کن، هیتلر باید بخاطر تمامی پلیدیها و جنایاتی که در طی زندگی زمینی‌اش مرتکب شده است غرامت پردازد. هر بار که از آن مکان عبور کنی، قلبت به درد خواهد آمد، اما برای او دعا نموده و به او تسلی بده. آیا میتوانی میزان رنجش آن دسته از مردم را درک کنی؟ آنها در طی گذشت زمان آرام خواهند گرفت." این کلام خدا بود.

خودم را برای تدریس دربارهٔ موضوعات مختلف برای هیتلر و گفتگو با او آماده کردم. هر بار که به آنجا میرفتم با همان صحنه‌های مهیب روبرو شدم. وقتیکه گروهی آنقدر فریاد میزدند که خسته و وامانده میشدند، گروهی دیگر از مردم میآمدند و به فریاد زدن ادامه میدادند. یک روز، من به میان جمعیت رفته و زن جوانی را ملاقات کردم. او باریک و بسیار زیبا بود. وقتی از او چگونگی مرگ او را پرسیدم، از من روی برگرداند و خواست تا آن مسئله را برای او تازه نکنم. بنابراین سعی کردم به همان شکلی که خداوند مطرح کرده بودند و همان تصویر قلبی که خداوند ارائه داده بودند، وارد شده و گفتم: "چقدر ناجوانمردانه با شما رفتار شده است، قلب شما چه درد عظیمی را تحمل میکند، من میتوانم قلب دردمند شما را درک کنم." این جملات قلب او را تحت تأثیر قرار داده و او را به سخن گفتن واداشت. او گفت که بهمین شکلی که هم اکنون در مورد آن مرد میبینید، مرا بقتل رساندند. منظورش این بود که او در هنگام مرگ لخت بود. او را لخت در اطاق گاز قرار داده بودند، و هر بار که میخواستند با گشودن درب آن اطاق، آنقدر به او نگاه میکردند که او بطور غیرقابل بیانی احساس بدبختی و بیچارگی میکرد. سرانجام، با رها کردن گاز سمی در آن اطاق او را بقتل رساندند.

هیتلر با بدن لختش موضوع تمامی این رنجش، کینه و خشم بود. اگر چه او در نتیجهٔ فریادهای کینه جویانه کاملاً وامانده شده بود، با اینحال میبایست تمامی آن وضعیت را بطور مداوم تحمل کند. شما در دنیای جسمی نمیتوانید چگونگی اسفبار بودن وضعیت هیتلر را تصور کنید.

شخص دیگری را ملاقات کردم که دست و پایش با زنجیر بسته بود. سعی کردم تا به تسلی دهم، به او گفتم شما چه درد و رنج عظیمی را تحمل میکنید، چه درد عمیقی را در وجود خود احساس میکنید؟ او اینچنین خشم و رنجش درونی خود را اینگونه مطرح کرد: "آن مرد ما را به بند کشیده و وادارمان میکرد تا بر اساس خواست او زندگی کنیم. بهمین خاطر ما همواره در اسارت زندگی میکردیم، و چون او ما و قبیلهٔ ما را دشمن خود میپنداشت، ادامهٔ حیات برای قبیلهٔ ما امکان نداشت، بیرحمی او را نمیتوان تصور کرد، و اکنون قبیلهٔ ما میخواهد انتقام بگیرد. اگر تمامی بندها و زنجیرهایی که او به دستها و پاهایمان بسته بود جمع آوری کرده و بر روی او بریزم، قبر عظیمی برای او خواهد شد. من باور دارم که یک روزی تمامی آمال و آرزوهایمان بطور مطلق به واقعیت در خواهد آمد. ما میخواهیم که او را سوزانده و خاکسترش را با آب مخلوط کرده آن را بنوشیم. حتی اگر چنین چیزی را هم انجام دهیم باز هم خشم و کینهٔ ما فروکش نخواهد کرد."

چگونه میتوانم آن منظره غم‌انگیز و اسفبار را در غالب کلمات برای شما تشریح کنم. آن تصویری از تکرار بی پایان رنج و عذاب مداوم در سطوح مختلف میباشد. با این همه، من میبایست که آن دسته از مردم بیچاره و فقیر را دوست بدارم. به همین خاطر کمی بیشتر منتظر مانده و دوباره در فرصتی دیگر به دیدار آنها خواهم آمد، برای ملاقات هیتلر میبایست تا زمان آرام گیری اوضاع و احوال دور و بر او صبر کرده و منتظر بمانم و من در دعا و تمرکز بر کلام خدا در حال انتظار هستم. امیدوارم که بتوانم بزودی با او دیدار داشته باشم.

موسولینی بیستم ماه مه ۱۹۹۸

چیزهای بسیاری است که مردم برای ادامه حیات خود بر روی زمین به آنها نیاز دارند، و غذا، و لباس و سرپناه از جمله مهمترین آنها هستند. اما موسولینی بر این عقیده بود که مهمترین چیز برای فرد در زندگی اش اسلحه میباشد. او متقاعد شده بود که انسان با داشتن یک انبار اسلحه میتواند تمامی کشورهای اطراف خود را بلعیده و بر هر وضعیت و موقعیت دشوار پیروز شود. پست‌ترین و شریرانه‌ترین جنبه از افکار و ایده‌های او این بود که عمل قتل و کشتن دیگران گناه نیست. او باور داشت که مردم حق دارند تا ترتیب دیگر افراد سبز شده بر سر راهشان را بدهند، و این چیزی جز روش زندگی در جنگل و دنیای حیوانات نبود. من میخواستم تا در مورد زندگی او، اندیشه‌هایش و چگونگی وضعیت او در دنیای روح بدانم.

اگر استالین را فردی با زندگی انزوا گرائی ممتد بدانیم، موسولینی را میتوان بعنوان هادی زندگی انزوا گرائی معرفی کرد. عبارت ساده‌تر، ممکن است که او امروز در یک مکان و فرداً کاملاً در مکانی دیگر ظاهر شود. او دارای محل سکونت ثابت و متعلق بخود نیست و میبایست بسان کولپها از جایی به جای دیگر سرگردان باشد. ممکن است چگونگی ملاقات من با موسولینی برای شما عجیب باشد. او جایگاه خاصی ندارد و همواره سربار دیگران است، بهمین خاطر در حین ملاقات فردی دیگر بطور تصادفی او را دیدم.

مردم آن محله فردی را به من نشان داده و گفتند که او خانه ندارد، و همواره از اینجا به آنجا در سرگردانی است. اگر بخواهد میتواند با ما زندگی کند، اما بعد از مدتی ما را ترک گفته به جای دیگر می‌رود. کنجکاو شدم تا بدانم او کیست و اینکه چرا اینچنین زندگی میکند.

یک روز به تعقیب او پرداختم، با این امید که از ماهیت او آگاه بشوم، در عین حال، تلاش بسیار داشتم تا متوجه نشود که کسی در تعقیب او است. او در طی مسیرش، در سه چهار نقطه توقف کرد اما بطور جدی با کسی وارد گفتگو نشد، برعکس فقط با رد و

بدل کردن چند کلمه براه خود ادامه میداد. من یک روز او را بسختی گرفتم و گفتم که برادر اجازه بده تا کمی با هم صحبت کنیم. او با تعجب بسیار از من خواست تا خود را معرفی کنم. به او گفتم که اگر جایی برای زندگی ندارید میتوانیم که به منزل من برویم، در آنجا کسی یا چیزی مزاحمت ایجاد نخواهد کرد. در آنجا فقط نوای مستی آور موسیقی خواهد بود و مکانهای بسیاری که میتوانیم برای دید و بازدید به آنها سر بزنییم و در همان حال با یکدیگر گفتگوی جالب و لذت بخشی داشته باشیم. او در پاسخ به من گفت که اگر چه سرگردان است، ولی با توجه به خصوصیتی که دارد این وضعیت برای او کافی و بسنده است و نمیخواهد که در یک جا و مکان ثابت بماند. گفتم پس لااقل میتوانیم که با یکدیگر دوست و همراه باشیم. او میخواست بداند که چه کسی هستیم، به همین خاطر به او گفتم: "من هم مثل شما خانه ثابتی ندارم. البته یک خانه دارم که میتوانم در آن بطور ثابت ساکن شوم ولی در آنجا آرامش نداشتم به همین علت به اینجا و آنجا میروم. پیشنهاد میکنم که مثل دو تا دوست با هم سفر کنیم، بطور حتم داشتن همراه بهتر از تنهایی است." او با سردرگمی سرش را تکان داد. و من مصمم بودم که آنقدر به همراهی با او ادامه میدهم تا از ماهیت او بدرستی آگاهی کسب کنم.

مطمئن نیستم که چند روز با آن وضعیت سپری شد. او پرسید که در دنیای جسمی به چه کاری مشغول بوده‌ام، و من در پاسخ گفتم که در اصل کارم پزشکی و داروسازی بود، و در ادامه کار و پیشه او را جویا شدم. و اینجا بود که به باز کردن خود پرداخت. موسولینی گفت: "من رهبر مهمم کشوری بوده و همواره برای مسائل بین‌المللی اهمیت بسزائی قائل میشدم، ولی در نقاط و مسائلی چند، احساس جاه‌طلبی در من رشد کرد. به مرور میخواستم تا رهبری با اهمیت جهانی بشوم، به همین خاطر به تقویت زرادخانه و قوای نظامی پرداختم. چیزی را که امروز در من میبینی نتیجه تشنگی من به قدرت، در طی زندگی‌ام بر روی زمین میباشد. اسم من موسولینی است و من یک هیولای جنایتکار هستم، به همین خاطر به هر جا که پا میگذازم فکر میکنم ممکن است که کسی ماهیت مرا کشف کند. در نتیجه همواره خود را پنهان میکنم. اکنون قلبم کمی آرامش یافته است چرا که توانستم در برابر شما خود را باز کنم. چرا شما بدنبال من راه افتاده‌اید؟"

در پاسخ به او گفتم: "من فقط امیدوار بودم که بتوانم شما را پیدا کنم. در مورد سوآلی که پرسیدید بزودی جواب آن را خواهید یافت، اما آیا اشکالی ندارد که به تدریس من گوش فرا دهید؟" او گفت که خواستار آن میباشد، اما وحشت دارد از اینکه مبادا توقف بیش از حد او در یک مکان مشخص برای او مشکل آفرین باشد، چون در آن صورت مردم به ماهیت او پی خواهند برد. در اینصورت نه تنها مرا بیرون خواهند راند بلکه مورد لعن و نفرین قرار خواهم گرفت.

به او گفتم که اگر کسی مرتکب جنایتی شده باشد، طبیعی است که مجازات شود. همینطور معتقدم که فرد باید به عمق جنایت خود پی برده و دیگر هرگز آن را تکرار نکند. اگر شما جنایتی مرتکب شده‌اید، البته که باید مجازات آن را تحمل کنید. تا چه زمانی می‌خواهید به فرار و گریز ادامه دهید؟" سعی کردم تا بگونه‌ای مسئله را توضیح دهم که او را متوجه امر ساخته باشم.

نکته خوب در شخصیت موسولینی مهمتر از حالت و وضعیت دزدی منشانه او برایم جلوه کرد و این بیشتر از انتظارم نسبت به او بود. وقتی که به نکات غلط در راه و مسیر زندگی او اشاره کردم، او با قدردانی آن را پذیرفت، همچنین مؤدبانه خواست تا برای او تدریس کنم. چون او خانه ای نداشت، کجا میتوانستیم برویم؟ از او پرسیدم که میخواهید تا در چه مکانی برایتان تدریس کنم؟ او گفت که از فرمان استاد پیروی خواهد کرد. به همین سبب، درب خانه خود را بر روی او گشودم.

بنظر میرسید که او روابط پیچیده و درهم و برهمی -منظورم رابطه‌اش با زنان- در اطاق خوابش در جریان بوده است. چون وقتی چشمش به اطاق خواب من افتاد گفت: "چطور شده که دارای یک چنین اطاق خوب و زیبایی هستی ولی فقط یک زن داری؟" به این فکر بودم که با یک چنین فردی از کجا و چگونه سخن گفتن را آغاز کنم. به هر حال، در خانه‌ام جا خوش کردیم. نخست، برای او از انگیزه و علت سقوط صحبت کردم، که او نیز سؤالهای بسیاری در این مورد داشت. او میخواست بداند که از کجا و از چه کسی چنین چیزهایی را آموخته‌ام و چه پایه‌ای برای ایمان به آنها دارم و غیره. من او را پله به پله و بطور اصولی به تمامی بخشهای اصل الهی، وعده و عمل کمونیسم، اندیشه هم‌هنگ کشانده و همه چیز را بطور مفصل برای او تشریح کردم. او عمیقاً تحت تأثیر تمامی مطالب واقع شده بود و میپرسید: "چه کسی چنین چیزی را به شما آموخته است؟ چه کسی به چنین حقایقی دست یافته است؟ چه کسی به تمامی این ریزه کاریها توجه کرده است؟ اما فاصله ما بیشتر از اینها بود تا من بتوانم بطور مفصل به سؤالات او پاسخ بگویم، فقط بشکلی ساده به او گفتم که من این مسائل و مطالب را در طی زندگی جسمی‌ام بر روی زمین، از آقای سان میانگ مون آموخته‌ام. بعد موسولینی اظهار کرد که تئوری های آقای مون، بسیار منظم میباشد اما بسیار دشوار خواهد بود برای کسی که بخواهد بر اساس آن زندگی کند.

بعنوان آخرین موضوع، موسولینی به محل سکونت احتیاج داشت. از او پرسیدم که تا کی میخواهید به سرگردانی ادامه دهید و او گفت که هنوز جا و مکان خاصی را در نظر نگرفته است و اگر جای مناسبی به چشمش خورد بطور حتم در این مورد تصمیم خواهد گرفت. این خواست خدا است، اما همانطور که او شرط غرامت یا ریشه گناه را درک نکرده است، مسلم است که او به

زمان بیشتری نیاز دارد. من تنها از والدین راستین تحسین بعمل آورده و دعا میکنم که خداوند در همه احوال به آنان کمک نمایند.

سؤال: دکتر لی، با استفاده از چه زبانی با افراد مورد نظرتان در دنیای روح صحبت میکنید؟ بعنوان مثال، کنفوسیوس به چینی سخن میگوید، بودا به زبان هندی، عیسی به زبان آرامی، کارل مارکس و هیتلر به زبان آلمانی، و موسولینی به زبان ایتالیایی سخن میگویند.

پاسخ: من در دنیای روح، وقتی به ملاقات کسی میروم، نکته مورد نظر خود را به او منتقل میکنم، و سپس افکار او نیز به من منتقل میشود، در نتیجه نیازی به زبان نیست. بعبارت دیگر، من با نگاه به آن فرد افکار و موضوع مورد نظرم را به او میرسانم و او نیز با نگاه به من، افکارش را به من انتقال میدهد.

توجو

بیست و یکم ماه مه ۱۹۹۸

در ژاپن، بیشتر مردم با هر عقیده و مرامی در جائیکه قصد دارند تا در هر چیزی به معبود و خدائی تکیه کنند، نشان مخصوص ملی را با یکدیگر سهیم میشوند. به همین دلیل تمامی خانواده‌ها به نوعی از ایمان و عقیده پای بند هستند. اما این فرد، توجو، در تمامی زندگی خود اصرار و پافشاری داشت که معبود و خدای وجود خودش برتر از دیگران است. میزان دبدبه و کبکبه و غرور و جاه طلبی‌اش بیشتر از هر چیز دیگری بود. بعبارت ساده‌تر ایمان او اینگونه بود: "خدا وجود ندارد، او مرده است، پس بجای او از من پیروی کن!"

به همین سبب، طبیعی بود که میخواستم تا از چگونگی زندگی و وضعیت او در دنیای روح با خبر شوم. من در آغاز موفق نشدم که او را بیابم. کمی بعد، با توجه به دستورالعمل از جانب والدین راستین، به جستجوی او پرداختم. در واقع، اندیشه و حس کنجکاو و والدین راستین انگیزه من در جستجوی او بود.

من برای انجام اینکار مجبور بودم که به منطقه‌ای بدون کوه یا رودخانه بروم. همانطور که جستجوی خود را در این منطقه آغاز کردم، به این می‌اندیشیدم که آیا امکان این هست که کسی بتواند در این منطقه زندگی کند؟ آنگاه، در یک مکان خاصی، صدای عجیبی را شنیدم، انگاری کسی با غم و اندوهی بسیار ناله میکرد. از نحوه ناله اینگونه بر میآمد که او به دردی عظیم دچار شده بود. صدا از بنائی بلند میشد که به سختی میتوان نام آن را خانه گذاشت، بیشتر شبیه آلونک کوچ نشینان و ایلات و عشایر

بود که بطور معمول در فصل گرما آن را بنا کرده و در زمان کوچ به مناطق دیگر آن را خراب میکنند. با نگاه از نزدیک، کم کم متوجه نشانه‌های زندگی بشری در آن بنا شدم. تعداد بنای دیگری بطور مشابه در گوشه و کنار آن محل دیده میشدند. با گشودن درب آن بنا که چیزی بیش از پوست درخت نبود، وارد شدم. چند مرد از آنجا برای زندگی و سکونت استفاده میکردند، و یکی از آنها بیمار بود. من از آنها در مورد شخص بیمار پرسیدم و اینکه آیا او دچار سر درد شده است، ولی آنها اظهار بی اطلاعی کردند. من، سنگ هان لی، با دعا برای تمامی آنها، دستم را بر روی سر شخص بیمار نهاده برای شفای او به دعا ادامه دادم.

در دعایم اینچنین گفتم: "به نام پیام آور خدا دعا میکنم، و فروکشی دردی که این مرد از رنج میکشد، را طلب میکنم." آن مرد سریع از جای خود برخاسته و نشست. سپس از من پرسید: "شما چه کسی هستید که توانستید مرا از این درد و رنج نجات دهید؟" از او خواستم تا نخست خودش را معرفی کند. او با سرش تعظیم کرده و گفت که چون او را از درد رها ساختم، مرا بعنوان استاد و خدای خود قلمداد میکند. برای همین منظور هر آنچه که بخواهم او پاسخ خواهد داد، و اینچنین خود را معرفی کرد: "من توجو هستم. من در طی زندگی‌ام بر روی زمین، وجود خدا را انکار کرده، برعکس اعلام میکردم که من خودم خدا هستم. اما وقتی که زندگی جسمی‌ام به پایان رسید و به اینجا آمدم، دریافتم که در اینجا جایگاهی برای زندگی ندارم. سعی کردم تا برای زندگی به جنگل، به زیر دریا و نقاط بسیار دیگر بروم، ولی کسی را ندیدم که از دیدن من خوشنود باشد. سرانجام در اینجا، در این دشت خشک و بی ثمر ساکن شدم، که مردمی وحشت زده در آن ساکن بوده و حتی از درد زجه و ناله کنم نخواهند دانست که بر من چه میگذرد. آقا، شما خدای من هستید، لطفاً مرا نجات دهید."

به او گفتم که من پادوئی از جانب خداوند بوده و هدفم در آمدن به آن مکان نجات و رستگاری او بوده است. بمحض شنیدن این جملات تمامی بدنش به ارتعاش درآمد. او سپس برخاست و بارها و بارها همراه با سجده تشکر کرد. در ادامه به او گفتم: "دلیل آمدنم به اینجا و جستجو برای یافتن شما، این بود که آقای سان میانگ مون، والدین راستین بشریت که هم اکنون بر روی زمین هستند، از من خواستند تا از چگونگی زندگی شما در اینجا اطلاع کسب نموده و آن را به مردم روی زمین گزارش دهم. من بدنبال آن به محض دریافت اجازه از جانب خداوند، سریعاً به اینجا آمدم."

توجو گفت: "والدین راستین، والدین شما هستند چطور شده است که ایشان در پی من هستند؟" به او گفتم که والدین راستین تنها والدین من نبوده بلکه ظهور دوباره نجات دهنده در مقام پدر برای تمامی انسانها میباشند. توجو گفت که اگر ایشان والدین

تمامی انسانها هستند آیا میتوانند والدین فردی چون من هم باشند؟ این فرصتی بود که در انتظار آن بوده‌ام. در جواب به او گفتم البته ایشان والدین شما هم هستند، و اگر به ایده و عقاید آنها گوش فرا داده آن را بپذیرید آنگاه شما هم از فرزندان آنها بشمار خواهید آمد. سپس او بطور مکرر به تشکر و سپاس خود را اعلام کرد.

پرسیدم که آیا میخواهد تا برایتان تدریس داشته باشم و او با قدردانی گفت که از نجات دهنده‌اش هرچه و هر چقدر که باشد دریافت خواهد کرد، و من گفتم که امروز مایل هستم تا تدریس کوتاهی تقدیم کنم و بدنبال آن مجموعه مطالب یک ورکشاپ سه روزه را در آن واحد بر روی او ریختم. نخست، در مورد نجات دهنده، ظهور او، و هدف از ظهور دوباره را توضیح دادم. سپس اندیشه هماهنگ و اندیشه پیروزی بر کمونیسم را تشریح کردم. بنظر میرسید که بطور کامل تحت تأثیر کلام قرار گرفته بود آنچنانکه سرانجام گریست.

آنگاه گفتم: "من، توجو، باید در برابر تمامی انسانها و دنیا مجازات شوم، چون آنقدر مغرور بودم که خود را در مقام خدای خودم قرار داده بودم." او سپس با اعتراف به اینکه از بزرگترین گناهکاران میباشد، چگونگی راه رهایی را طلب کرده و از من خواست تا او را نجات دهم. به او گفتم که روزی در آینده، نجات دهنده به دنیای روح هم خواهند آمد، و تا به آن زمان بیا تا با هم برای ترویج کلام و خواست خدا کار کنیم. او با تعجب گفت: "اگر شما با من کار کنید، من چیزی جز زحمت و رنج برای شما نخواهم داشت. اگر من با شما باشم، آنگاه مردم به شما هم حمله خواهند کرد." و در ادامه خواست تا اگر راه دیگری برای نجات او وجود دارد به او نشان دهم. به او گفتم که این تنها راه ممکن است، بنابراین بیا تا با هم همراه با قلبی توبه کار منتظر نجات دهنده باشیم. از او خواستم تا با دعا سرسپردگی خود را پیشکش کرده و با من در کارهایم همکاری کند. پس از آن به خانه‌ام بازگشتم.

هوال لن کیم بیست و دوم ماه مه ۱۹۹۸

هوال لن کیم یکی از زنان مشهور روی زمین بود که به فارغ‌التحصیل شدن از با اعتبارترین مؤسسه آکادمی افتخار میکرد. او یک زندگی با ایمان متمرکز بر اعتقادی قوی به خدا را پیش گرفته بود و در دیدگان بسیاری از مردم بعنوان یکی از نخبگان بزرگ جای گرفته بود. ولی سؤال این است که آیا یک نخبه روی زمین میتواند در دنیای روح نیز در چنین مقامی باشد؟

یک روز، مدت کمی بعد از ورودم به دنیای روح به یک کلپ مسیحی رفتم. مردم چنان با شور و حرارت منتظر ظهور ناجی بودند، که تمثالی از ناجی ساخته و از روی ابرها آویزان کرده بودند. آنها همواره در دعا و نیایش انتظار خود را برای ظهور ناجی



ابراز می‌کردند. همچنین یک تصویر نقاشی شده از عیسی در آنجا به چشمم خورد اما خود عیسی را در آن کلوپ ندیدم. در دنیای روح کلوپ‌های بسیاری از گردهمائی مسیحیان به این شکل دیده میشود.

من به دیدار این کلوپ‌های مسیحی رفتم چرا که در پی فرد خاصی بودم. حتی بیشتر از درد و رنجی که او برای خانواده‌های ۳۶ زوج بوجود آورده بود، می‌خواستم نتایج قضاوت‌های غلط و نادرست او را در مورد خدا بدانم. یک روز او را در حین گذر از کنار یک زن در یک کلوپ غیرعادی مسیحی زنان سطح بالا پیدا کردم. آن زن با انرژی و گرمی خاصی موعظه میکرد و من به داخل رفته و به چیزهاییکه میگفت گوش دادم.

او بطور کلی میگفت که چون سرور هنوز ظهور نکرده‌اند، مسئولیت زنان است تا با در دست داشتن شمع به دعا و شب زنده‌داری بپردازند. او ادامه داد که ما نمیایست در ابراز سر سپردگی عروس در انتظارش برای داماد کوتاهی کنیم. او از تمامی حضار خواست تا روز ظهور سرور، همراه با او به دعا بنشینند. من، سنگ هان لی، برخاسته و با صدای بلند برای او دست زدم، چرا که می‌خواستم توجه او را به خود جلب کرده و فرصتی برای دیدار با او دست و پا کنم. بجای آن، نه تنها او بلکه تمامی جمعیت بسوی من برگشته و به من چشم دوختند. ناگهان هوال لن کیم در برابر من ظاهر شد و بسیار مؤدبانه با من احوال‌پرسی کرد. من خود را پیام‌آوری از جانب خداوند معرفی کردم.

او گفت: "شما شخص محترمی بنظر میرسید اما چرا با ما شوخی میکنید؟ یک پیام‌آور از جانب خداوند؟"

توجه مردم بسیاری به من جلب شده بود و من سعی کردم تا گفتگو را در جهت‌ی ادامه دهم که بتوانم ظهور نجات‌دهنده را اعلام کنم.

"خانم کیم، نجات‌دهنده مدتها پیش از این ظهور نموده‌اند. آموزش شما در مورد زنان و مقام عروس نادرست میباشد، و من مطمئن هستم که عیسی نیز از این مسئله آگاه هستند. ناجی آمده است. ناجی مدتها قبل آمده و هم اکنون برای تأسیس پادشاهی بهشتی و دنیای صلح آمیز برای رستگاری بشری در کار و تلاش سخت میباشد."

او گفت: "و این چیزی است که بدعت‌گذاران میگویند."

سپس من با ملایمت و خالصانه گفتم: "آیا کمی فرصت میدهید تا من در این مورد سخن بگویم؟ اگر شما توانستید در سخنانم اشتباهی یافته و آنها را به من نشان دهید، من با قدردانی بسیار تحت آموزشهای شما قرار خواهم گرفت."

زنان اکثریت جمعیت را تشکیل داده بودند، و تمامی آنها با شنیدن سخنان من موافقت کردند، و من میدانستم که این فرصتی است که میخواستم. در مورد نجات دهنده ظهور او و هدف از ظهور دوباره را تشریح کردم. من برای تدریس از نمودار تاریخی مفصلی برای تشریح دوره‌های تمدید مشیت الهی برای ظهور نجات دهنده و مقایسه آن با عصر حاضر استفاده کردم، بشکلی که آنها خود متوجه بشوند که این زمان، عهد ظهور ناجی است. همچنین در باره موضوع مصلوب شدن عیسی و چگونگی ظهور دوباره و ادامه کار و تلاش آغاز شده در زمان عیسی را تشریح کردم. سپس از تمامی جمعیت و مخصوصاً از هوال لن کیم پرسیدم: "آیا من یک پیامبر حيله‌گر و متقلب هستم؟ آیا مسائلی را که اینجا برای شما مطرح کردم نادرست میباشد؟ آیا این مسائل مطرح شده با اصل و قواعد عمومی مطابقت ندارد؟ مطالب بسیاری است که بایستی آنها را بطور مفصل تشریح کرد، که در صورت توافق شما در فرصتی دیگر تمامی آنها را برایتان توضیح خواهم داد."

هوال لن کیم دستش را بلند کرد و سپس پرسید: "برای چه منظوری به اینجا آمده‌ای و خواهان ملاقات چه کسی هستی؟" به او گفتم که برای ملاقات هوال لن کیم به اینجا آمده‌ام و در ادامه به سخن گفتن از والدین راستین پرداختم.

از او پرسیدم که آیا کسی را با نام سان میانگ مون بخاطر می‌آورد و او جواب منفی داد. دوباره از او پرسیدم، و او دوباره گفت که فردی را با چنین اسمی بخاطر نمی‌آورد. گفتم: "در اینصورت آیا نهضت هماهنگ را بیاد می‌آورید؟" او پس از اندکی تعمق گفت که بله چیزهائی بخاطر دارد. و بعد گفتم که آیا میدانید مؤسس نهضت هماهنگ چه کسی است؟ و سرانجام او توانست سان میانگ مون را بخاطر آورد.

گفتم: "مرد بزرگی که نهضت هماهنگ را تأسیس نموده است، ظهور دوباره نجات دهنده و والدین راستین میباشدند. ایشان هم اکنون بر روی زمین برای رستگاری و نجات بشریت اشک و عرق و خون می افشانند." گونه‌های او به سرخی گرائیده بود. هوال لن کیم به سخن درآمد و گفت: "پس من یک گناهکار مهیب هستم؟ آیا شما برای دستگیری من بعنوان یک جنایتکار به اینجا آمده‌اید؟"

به او گفتم که این مسئولیت من نیست که جنایتکار بودن شما را تعیین کنم یا نه، این چیزی است که تنها خدا و خود شما، خانم کیم، میتوانید در مورد آن قضاوت کنید. دیگر افراد در آن جمع بسیار کنجکاو و مشتاق شده بودند. خانم کیم و من در مورد ظهور ناجی صحبت میکردیم و آنها نمیدانستند که صحبتها در مورد چه کسی است. هوال لن کیم پیشنهاد کرد که بهتر است تا هر دوی ما بطور خصوصی دیدار و گفتگو داشته باشیم، و من گفتم که میخواهم تدریس امروز خود را به اتمام برسانم، و ادامه دادم

که اگر بخواهد روز آینده به آنجا آمده و اصل الهی را برای او تدریس خواهیم کرد. بنظر میرسید که او از این پیشنهاد من بسیار ناراضی و رنجیده خاطر شده بود، سپس در جوابم گفت که گروه او برای تعیین زمان مناسب برای رفتن من به آنجا، با نشست و گفتگو تصمیم خواهند گرفت. یک زن از میان جمعیت برخاسته و گفت: "من میخواهم در تدریسات شما شرکت کنم"، و با تأکید از دیگران نیز خواست تا همگی در تدریس شرکت کنند. دیگران نیز به او پیوسته و همصدا با او گفتند که خواهان شرکت در تدریس هستند.

بمدت سه روز در آنجا تدریس کردم، و تمامی جمعیت با دعا و سرود خواندن میگریستند. ما شروع به خواندن سرود شماره ۱۶۲ کتاب سرودهای مقدس کره‌ای - "وقتی داماد می‌آید" - کردیم که شامل بندی است با مضمون "آماده شو، آماده شو"، که تکرار آن هیاهوی بسیاری در جمعیت بوجود آورده بود.

اعضای بسیاری بر روی زمین، مخصوصاً کسانی که مجبور به ترک تحصیل و خروج از دانشکده زنان ایوا شدند مایلند تا بدانند که چه بر سر هوال لن کیم آمده است. او با کوبیدن مشت بر سینه‌اش فریاد میزد: "خدایا، خدایا، با این گناهکار چه کار باید کرد؟ خدایا، لطفاً مرا نجات دهید چرا که من یک گناهکار هستم؟"

هوال لن کیم، در فرصتی دیگر در دیدارش با من، بخاطر تمامی کارهایی که بر روی زمین انجام داده بود، خالصانه عذرخواهی کرده و پرسید برای آنهایی که به خاطر اعمال او رنج و درد کشیدند چه کاری باید انجام دهد؟ به او گفتم که باید برای خاطر ظهور دوباره نجات دهنده تلاش داشته باشد و خود برای رفتن به تمامی گروههای زنان و شهادت به سان میانگ مون بعنوان ظهور دوباره ناجی و والدین راستین تمامی ابناء بشری، مسئولیت بعهده گیرد. او با لبخند گفت که با قلبی توبه کار تمامی تلاش خود را در انجام این امر بکار خواهد گرفت.

غلبه بر این افراد برای من جای خوشحالی بسیاری داشت، در عین حال تلخی خاصی نیز در قلب داشتم از این بابت که در مسیر تاریخ مشیت شده الهی، چگونه این افراد نشانه‌ای تلخ از خود بجای گذاشتند.

سؤال: چطور فردی که با خواست خدا و مشیت الهی مخالفت میکرده، هم اکنون در چنین وضعیت آرامش بخشی زندگی میکند؟  
جواب: کسی که بر روی زمین بعنوان یک عالم والا مقام قلمداد میشود، و در خدمت به خدا تلاش‌های بسیاری در طی زندگی‌اش بر روی زمین داشته است، هم اکنون به زندگی در پائین‌ترین حوزه دنیای روح، جائیکه عیسی به آن حتی پای نمیگذارد، محکوم شده است، آیا این درست است که زندگی او را زندگی در آسایش و آرامش بخوانیم؟

خدای حاکم تمامی موجودات آفرینش فرمودند: "سنگ هان، برای تو اینگونه بنظر میرسد که مردم براساس خواست خودشان زندگی میکنند، اما تنها زمانیکه جهت خواست آنها با جهت خواست خدا سازگاری داشت میتوان گفت که آنها مسیر و جهت راستین را پیش گرفته‌اند." کنجکاوی میکردم که چرا خدا چنین چیزی را برای من مطرح کردند، و منتظر ماندم تا توضیح بدهند. پس از آن، روز خداوند فرمودند: "یک مکان خاصی وجود دارد که امروز باید به آنجا بروی." بعد زن پیام آور ریز نقشی را به محل سکونت من فرستاد و از من خواست تا با او در این سفر همراه شوم. ما براساس فرمان خدا به جائی میرفتیم و من کنجکاو بودم که به چه جا و مکانی میرویم.

آن زن گفت که جا و مکان مورد نظر خدا برای بازدید امروز ما جای خوش آیندی نیست. بدنبال سفر در طی مسافتی چند، او از من خواست تا متوقف شده و منتظر بمانم. آنگاه مردی را فراخواند و از او دعوت کرد تا در این سفر با ما همراهی کند. من احساس عجیبی در درون خود داشتم، با اینحال به سفر ادامه دادم.

آنجا چه جور جائی است؟ در برابرم دروازه‌ای بزرگ را میدیدم، که شبیه درب زندان بر روی زمین بود. آن دروازه بسیار بلند بود، و بنظر میرسید که بسیار محکم هم بسته شده بود. ولی خب این چه بود؟ پس از انتظاری نسبتاً طولانی، مردی که همراه ما آمده بود چیزی گفت و ناگهان آن دروازه کاملاً باز شد و ما به داخل رفتیم. چیزی را که میدیدم به سختی میتوانستم باور کنم. تمامی افراد ساکن آنجا انسان بودند اما شکل طبیعی انسانی نداشتند. در میان آنها "مردم گریه"، "مردم جنگ"، "مردمی با شمشیرهای فرو شده در وجودشان"، "مردم چشم چپ"، "مردمی که با ترکه کتک میخوردند"، "مردمی با دستهای در پشت بدن‌هایشان"، "مردمی با پاهای در آسمان مانده"، مردمی با تراوش خون از زیر شکم‌هایشان"، "مردمی با تراوش خون از گوش‌هایشان"، "مردمی با دستها، پاها و گوش‌های ناقص" ... دیده میشدند. آن مکان مملو از مردمی بود که بسختی میتوان وضعیت ظاهری آنها را در قالب کلمات تشریح کرد. هر فرد گروه در حین حرکت، حالت خاص خود را تکرار میکرد و بدینترتیب تمامی گروه دارای ظاهری با رنج و عذاب و نقص جسمی مشاهده میشد.

این مناظر واقعاً بسیار عجیب بودند و من میخواستم بدانم که چرا خدا مرا به یک چنین مکانی فرستاد. همانطور که آنجا ایستاده و با مشاهدهٔ آن صحنه‌های غم‌انگیز قلبم پر از درد شده بود، آن زن پیام آور مرا صدا زد و با اشاره به نقطهٔ خاصی ادامه داد که "او آنجا است، شخصی که خدا میخواهد تا او را در اینجا ملاقات کنی آنجا است!"

من با دقت به آن جهتی که او اشاره کرده بود نظر دوختم و زنی را دیدم که با دستش لبهای خود را گرفته بود. در واقع دست آن زن به لبش جسیده بود و جدا نمیشد. وقتی که آن زن سعی میکرد غذا بخورد، بیشتر غذا بیرون ریخته شده و از دست میرفت چرا که دست آن زن سر راه بود و مانع ورود غذا به دهانش میشد. من در برابر او ایستاده و گفتم: "شما ماریا پارک هستی، اینطور نیست؟" او با اشاره سر خود حرف مرا تأیید کرد. چیزهای بسیاری بود که میخواستم از او بپرسم، اما امکان آن وجود نداشت، چرا که او نمیتوانست لب از لب بگشاید. این صدا در قلبم طنین افکند: "خدایا برای این فرد چه میتوانم انجام دهم؟"

ناگهان زن پیام آور مرا به سمت دیگری هدایت کرد و مردی را به من نشان داد. آن مرد اتفاقاً "کی بونگ لی" بود. ما بیکدیگر چشم دوخته و من بسختی میتوانستم چیزی را که میدیدم باور کنم. او ایستاده بود و خون از قفسه سینه‌اش بیرون میزد. ما به اندازه کافی بهم نزدیک بودیم که بتوانیم از ماهیت یکدیگر با خبر بشویم. بعد به اطراف نگاه کردم چون میخواستم پسر او "کینگ سوک لی" را پیدا کنم. چطور امکان داشت که عاقبت تمامی اعضای خانواده به یک چنین جایی ختم شده باشد؟ او را یافتم. کینگ سوک لی با چاقویی در دستش که در آسمان بسمت پدرش نشانه گرفته بود، در حالتی ثابت پشت سر پدر خود ایستاده بود.

زن پیام آور با نگاه به من پیشنهاد کرد که به جایگاه خداوند برگردیم. من در آن محل دعا کرده و گفتم: "خدایا لطفاً این مردم را نجات بده، خواهش مندم این مردم را آزاد و رها کن، قبل از اینکه والدین راستین به اینجا آمده و شاهد این مناظر بشوند." کسی به دعای من پاسخ نگفت. همانطور که از آن مکان و دروازه بزرگ آن خارج میشدم، به این می‌اندیشیدم که در ارتباط با این مناظر وحشت‌آور و ترسناک چه میتوان کرد؟ چطور میتوانم چنین چیزهایی را به والدین راستین نشان دهم؟

به خدا روی آوردم و ایشان پاسخ دادند: "سنگ هان، در درون قلبت دردی داری؟" و من بدنبال شنیدن این جمله، در برابر خدا نتوانستم جلو خود را گرفته و به گریه افتادم. خداوند فرمودند: "سنگ هان، این چیزی نیست که برایش گریه کنی. من میخواستم تا تو این مناظر را ببینی، چون چیزی است که باید در مورد آن مسئولیت قبول کنی. تو باید به فرزندانم بر روی زمین بگوئی که زندگی خوبی را پیشه خود کنند. برای مردمی که در آن مکان دیدی راه نجات و رستگاری آسان نخواهد بود. به فرزندانم آموزش بده و بگو که قبل از آمدن به اینجا، بر روی زمین بخوبی و راستی زندگی کنند. آیا منظور مرا متوجه شدی؟ از تو میخواهم که این امر را به انجام برسانی." پس از آن خدا سکوت کرد.

ته سان پارک بزرگ و دیگر روحانیان بیست و یکم ماه مه ۱۹۹۸

به ته سان پارک بزرگ در طی زندگیش بر روی زمین چنان احترام گذاشته میشد، که بنظر میرسید میزان اختیاراتش درست مثل خدا است. اینجا میخواهم تا در مورد زندگی و وضعیت ظاهری این مرد در دنیای روح برای شما صحبت کنم.

او را در یک گروه معمولی مسیحی یافتیم، که استاندارد ایمانشان بسان مردمی با یک زندگی همراه با خدمت و ملازمت به خدا نبود. بلکه آنها، مسیحیانی بودند که فقط تلاشی اندک در زندگی با ایمان آنها دیده میشد. مثلاً وقتی که سرود مقدس خوانده یا دعا میکردند، اشعار و کلمات را بخوبی نمیدانستند و در واقع آنها مثل مسیحیان مبتدی بودند، و ته سان پارک بزرگ در میان آنها بود. من هرگز با او گفتگوئی نداشته‌ام، و دلیل اینکه در ایجاد ارتباط و صحبت با او عجله بخرج نمیدادم این بود که او عمداً خود را در مکانی که درخور او نبود، پنهان کرده بود. با توجه به چیزی که دیدم میتوانم بگویم که ایمان او بر پایه قلبی خودمحور بود و اینکه او فقط از مأموریت خود سرمست شده بود. او در اینجا در مکانی بسر میبرد که بطور قابل توجهی از خدا بسیار دور میباشد. او هنوز مقام خود را درک نکرده و در میان افراد مبتدی زیسته و فقط دو دستی به مقام و پست خود چسبیده است. من میخواهم پس از گذشت یک دوره زمانی به ملاقات او بروم.

در مورد زندگی روحانیون میخواهم بگویم که در حوزه‌های مسیحی که از آنها بازدید کردم، هرگز چیز قابل توجهی در احترام به آنها و رعایت حال و احوال آنها ندیدم. هرگز ندیدم که یک روحانی محترم روی زمین، در اینجا از مقام و موقعیتی مخصوص برخوردار باشد. چیزی که در اینجا توجه مرا جلب کرده این است که اگر کسی بر روی زمین در مقام یک روحانی بوده، اینجا، در دنیای روح، فاقد چنین مقامی است. من هنوز محل سکونت روحانیون مخالف نهضت هماهنگ را ندیده‌ام، یعنی اینکه چه در جهنم و چه در بهشت، نشانه‌ای از حضور و وجود آنها نبود. و این چیزی است که میخواهم در آینده‌ای نزدیک در مورد آن بیشتر تحقیق کنم.

سینگ من لی بیست و یک ماه مه ۱۹۹۸

کنجکاو بودم تا اینجا در دنیای روح در مورد چگونگی زندگی رئیس جمهورهای کشورهای روی زمین بدانم. در اینجا به یک فرد فقط به این دلیل که او مثلاً رئیس جمهور بوده بنا و ساختمانی بزرگ داده نمیشود، به همین خاطر یافتن چنین افرادی بسیار دشوار است مگر اینکه واقعاً به جستجوی آنها بروید. برای یافتن جناب رئیس جمهور، سینگ من لی، یک روش غیر عادی را پیش گرفتم. تمرکز کرده و به دعا نشستیم: "خدایا لطفاً قلب مرا به محل سکونت سینگ من لی هدایت بفرما." در یک محله خاصی صدای بسیار زیبایی آوازی را شنیدم. زیبایی صدای او چنان مرا جلب کرد که در جهت صدا به حرکت درآمدم.

پس از مدتی صدای آواز قطع گردید و من نگران آن بودم که جستجویم را چگونه ادامه دهم. سرانجام تصمیم گرفتم که متمرکز بر احساسم به پیش بروم. دور تا دور آن محل با رشته کوهی احاطه شده بود، اگر چه همین باعث شده بود تا محل و امکانات موجود در آن بخوبی دیده نشود.

سعی کردم به جهتی را که تا به آنجا طی کرده بود اعتماد کرده و به جستجو در درون آن محل پرداختم. هر از گاهی، افرادی از جنگل بیرون آمده و به اینجا و آنجا میرفتند. مطمئن نبودم که از چه کسی میتوانم بپرسم، در نتیجه فقط به جستجو ادامه دادم. خیلی زود مردی را دیدم که سر پیچ جاده‌ای کنار خیابان نشسته و عمیقاً بفکر فرو رفته بود. بسوی او رفتم تا دقیقتر او را ببینم، اما او سینگ من لی نبود. از او پرسیدم که آیا کسی را با عنوان رئیس جمهور، سینگ من لی میشناسد، ولی نحوه پاسخ او بگونه‌ای بود که من احساس کوچکی کردم. او گفت: "کسی در خانه آن طرف جاده زندگی میکند، اما من نمیدانم که آیا رئیس جمهور است یا چیزی دیگر."

با این فکر که این فرصتی است که سرانجام میتوانم جناب رئیس جمهور را پیدا کنم، به آن طرف جاده و به آن خانه رفتم. آن خانه کمی بهتر از خانه‌های اطراف بود، و بطور غریبانه‌ای سکوت در آنجا حکمفرما بود و من نشانه‌ای از کسی که در آن زندگی کند، ندیدم. در درون خانه می‌گشتم که سرانجام صدای کسی را شنیدم و اتفاقاً او سینگ من لی بود. از نحوه لباس پوشیدن او بسیار تعجب کردم، لباس او کهنه و ظاهرش نامرتب و کسی هم را همراه با خود نداشت.

من به آرامی سلام گفتم و اضافه کردم که "آیا شما جناب رئیس جمهور، سینگ من لی هستید؟ من سنگ هان لی هستم." او میخواست بداند که چگونه از محل زندگی او باخبر شدم و من در پاسخ گفتم که خداوند مرا به اینجا به دیدن او فرستاده است، و او از من پرسید که آیا تا بحال خدا را دیده‌ام.

به او گفتم: "بله، البته که او را ملاقات کرده‌ام." او پرسید: "پس چرا اینچنین شخص محترمی به اینجا تشریف آورده‌اند؟ از او پرسیدم که چرا رئیس جمهور اسبق ما در یک چنین مکانی در تنهائی زندگی میکنند و او گفت که دلیل آن را نمیداند. او گفت که خانه بزرگتری هم در جای دیگر دارد اما اینجا آرامش بیشتری دارد، چون در جای دیگر، آنچنان که میخواهد با او رفتار نمیکند، بهتر دید که در جائی زندگی کند که مجبور نباشد تا با دیگران روبرو شود.

به او گفتم: "بله این درست است، اما اینجا جائی است که خدا و عیسی نیز در آن حضور ندارند، آیا حتماً باید در اینجا زندگی کنید؟"

او پاسخ داد: "خدا و عیسی مرا کنار گذاشته‌اند." اما در ادامه گفت که میخواهد تا با خدا و عیسی دیدار داشته باشد. این مرد بعنوان مسئول یک کشور در انجام مسئولیتش شکست خورد، و مردمش خروج او را از دفتر ریاست جمهوری طلب کردند، و او اینگونه از دفتر کارش بیرون رانده شد. با توجه به دیدگاه زندگی ابدی، زندگی سینگ من لی چیزی بیشتر از نتیجه شکست او در انجام مسئولیتش، چه در زمان ریاست جمهوری و چه خارج از پست و مقامش نبود. اگر چه هنوز تصمیم نگرفته‌ام، ولی میخواهم روزی او را به خانه خود دعوت کرده و برایش از والدین راستین صحبت کنم.

• تمامی افرادی را که در اینجا در مقام و جایگاهی پائین‌تر از مقام و جایگاهشان بر روی زمین زندگی میکنند، مردمی هستند که در ارتباط با مشیت الهی خیانت کرده‌اند، و من فکر میکنم که جایگاه سکونت کنونی آنها چیزی جز جهنم نیست.

موسی یازدهم ژوئن ۱۹۹۸

محل سکونت کنونی موسی، جائی در عمق بیابانی وسیع است. او در این بیابان آلونک بزرگی ساخته و با خلوص نیت محرابی برپا نموده و هر روز در برابر خدا در حال سجده است. در محیط اطراف محل سکونت او، مردم بسیاری گرد هم جمع آمده و آن محیط واقع شده در بیابان را تا آبشاری که در آن نزدیکیها است تمیز و پاکیزه کرده و همچنین بر روی محراب قربانیهای پیشکشی آماده میکنند.

مردم ساکن آنجا، بطور قابل توجهی از خدا ترس و وحشت دارند. موسی بطور معمول لباس بلندی بر تن داشته، محرابی از بوتی برپا کرده، قربانی پیشکش میکند. لباس او در زمان پیشکش و در حالت عادی قابل تشخیص بوده و فرق میکرد.

اما اگر چه این محیط بسیار جالب و فوق طبیعی است، همواره زنی سایه به سایه موسی دیده میشود. او در حین پیشکش قربانی از جانب موسی به آرامی نشسته و وقتی که مراسم پیشکش به اتمام میرسد برخاسته و درست در کنار موسی میایستد.

من با دیدن آن منظره با تعجب پرسیدم که آن زن کیست؟ موسی پاسخ داد که او زن خانه‌داری است که به او کمک میکند، آن زن هم همینطور، گفت که ارتباط او در سطح خانه‌داری است. گفتم که پس شما باید زن و شوهر باشید، اینطور نیست؟ موسی در پاسخ انکار کرد و گفت که اینطور نیست. اما رابطه آنها بیش از اندازه نزدیک بنظر میرسید، برای همین بعد از انجام مراسم دوباره پرسیدم: "آیا شما زن و شوهر نیستید؟" اما آنها به همدیگر نظر دوخته و سپس با لبخندی برلبه‌اشان گفتند که چنین رابطه‌ای ندارند.



چون این وضعیت برای من جای تعجب بسیاری داشت، پرسیدم که پس چرا همواره با هم زندگی میکنید؟ هر دویشان پاسخ دادند که خواهان ازدواج با یکدیگر هستند. گفتم که خب چرا ازدواج نمیکنید؟ و آنها در پاسخ گفتند که خدا از آنها خواسته است تا منتظر بمانند، و برای همین در انتظار فرارسیدن آن روز هستند. موسی گفت که تمامی زندگی او تنها در خدمت همراه با ترس از خدا سپری شده است. اما همسر او به آن سطح نیامده است.

نیکسون یازدهم ژوئن ۱۹۹۸

احساس من در ملاقات با نیکسون بسیار خوب بود. وقتیکه اولین بار به ملاقات او رفتم، او با روی خوش از اینکه به دیدارش رفتم بسیار تشکر کرد. نیکسون، قبل از آمدن من به اینجا، در سمینارهایی که داشتیم شرکت کرده بود و با طرز تلقی مثبت و خوبی که در چند سمینار مختلف ما داشت گفت که با ما همکاری خواهد کرد.

او همینطور با اشاره به ایده والدین راستین گفت: "ایدئولوژی والدین راستین با دادن قدرت و غنی سازی کشور، همینطور برای آینده کشور یک ایده صلح آمیز مسئولیت پذیر است. با اینحال، آمریکای امروز، در برابر آقای سان میانگ مون اشتباه بزرگی مرتکب شده است. اما تحقق ایده آل صلح جهانی، و پادشاهی بهشتی خانواده با توافق و همکاری تمامی افراد و انسانها صورت خواهد گرفت." و با بیان این نکته که ایدئولوژی والدین راستین بسیار با ارزش میباشد اعلام که مایل به همکاری با تلاش سودمند اعضای نهضت هماهنگ است.

دولت فعلی آمریکا و گروباچف تا چه اندازه به مشیت الهی متمرکز بر پدر راستین کمک کرده اند؟ این دو با توجه به تأثیر بسیاری که در سطح جهانی داشته اند، نتوانستند بطور صد در صد کاری انجام دهند. اگر گروباچف خواست پدر راستین را درک میکرد، بهتر و با شور و حرارت بیشتری میتوانست در انجام مفید و مثبت خواست پدر راستین تلاش داشته باشد. اما او هنوز در حول و حوش و محیط اطرافش با مشکلات بسیاری رو به رو بوده و به همین سبب همکاری با ما را دشوار میداند.

از طرف دیگر، ما بطور ممتد با نگرانی بسیاری نسبت به "کلینگتن" در کار و تلاش هستیم. به سبب اینکه راه زندگی مردم آمریکا بسیار گشاده و باز میباشد، تفاوت های بسیاری نیز بین گفتار و کردار آنها بوجود آمده و شکل گرفته است. نیکسون گفت که برای نزدیکی سیاست کلینگتن و خواست پدر راستین تلاش خود را انجام خواهد داد.

هیتلر (مسئله برکت) یازدهم ژوئن ۱۹۹۸

من در ارتباط با مسئلهٔ برکت هیتلر، او و زوج رنج کشیدهٔ او را ملاقات کردم. هیتلر گفت: "آیا با همه گناهان بزرگی که بر روی زمین مرتکب شده‌ام، چنین چیزی (دریافت برکت) امکان دارد؟" و با گفتن این مطلب ذوق و شادی خود را ابراز کرد. و آن خانم گفت: "روبرو شدن با کارها و آثار بجا مانده از این مرد، انسان را از ترس و وحشت پس میاندازد، من چطور با یک چنین هیولائی ازدواج کنم؟" و ادامه داد که واقعاً از چنین کاری نفرت دارد.

اما خداوند فرمودند: "در طول تاریخ اتفاقات بسیاری روی داده است که اگر برای حل و فصل بدی‌ها با بدی پاسخ دهیم، مشکلات و بندهای تاریخ هرگز باز و حل و فصل نخواهند شد. پیش از اینکه بدی را با بدی پاسخ دهیم، بهتر آن است که با داشتن طرز تلقی تسلیم‌پذیری یک گام پائین‌تر نهیم. آنگاه برای اولین بار در تاریخ، بندها و مشکلات باز شده و حل و فصل خواهند شد."

جانگ هی پاک یازدهم ژوئن ۱۹۹۸

جناب رئیس جمهور، جانگ هی پاک همراه با همسر دوستداشتنی‌اش در یک زندگی همراه با کار کشاورزی زیسته و گاه موارد هم به اتفاق به شکار میروند.

یک روز، من برای دیدار با جانگ هی پاک به جستجوی محل سکونت او رفتم. برای معرفی خودم گفتم که اگر چه کار من در اصل و قبل از آشنائی با استاد سان میانگ مون پزشکی بود، اما بعد از آشنائی با ایشان، راه زندگی من بطور کلی تغییر کرد. من با مطالعهٔ عقاید استاد سان میانگ مون، اندیشهٔ اتحاد، و با کار و تلاش همراه با این اندیشهٔ افتخارآمیز و پر منفعت به اینجا آمده‌ام.

سپس پرسیدم: "آیا شما استاد سان میانگ مون را که هم اکنون بر روی زمین بسر میبرند بخاطر می‌آورید؟" خانم یانگ سو یوک که در کنار او ایستاده بود پاسخ داد: "در طی زندگی ما بر روی زمین، من در صحبت‌های همسر هر بار که از مسائل مذهبی حرفی به میان می‌آمد، مشکلات زیادی را احساس می‌کردم. در آن روزها ما بخاطر عدم بکارگیری روش مذهبی نتوانستیم بطور کامل پیروزی بدست آورده که این خود برای ما دردآور بود.

ما میدانستیم که استاد سان میانگ مون برای کشور، دنیا و بازسازی و نجات بشریت کار تلاش داشته‌اند، اما بطور کامل از این حقیقت آگاه نبودیم که ایشان نجات دهنده هستند.

بدنبال ورود ما به اینجا، افراد بسیاری به دیدن ما آمده و با تدریس ما را از این حقیقت آگاه ساختند. ما بخاطر اشتباهات و شسکتهایمان در طی زندگی بر روی زمین، عذرخواهی میکنیم. ما در آینده مایل هستیم که در مقام زوج برای نجات بشریت خدمت کرده نهایت تلاش خود را انجام دهیم.

همینطور، جانگ هی پارک گفت که در برابر استاد سان میانگ مون زمانیکه ایشان به دنیای روح بیایند بخاطر همه چیز، و همه اشتباهات و گناهان خود عذرخواهی خواهد کرد."

نامه ای از طرف عیسی به والدین راستین بیست و دوم ماه مه ۱۹۹۸

پدر، من عیسی هستم. اگر چه ارزش آن را ندارم، ولی شما عشق عمیقی را نثار من نموده و در مورد من نگرانی بسیاری داشته و اغلب برای من دعا مینمائید. اگر چه تمامی اینها برکت بزرگی برای من بشمار میآید، ولی باز هم شما خانهای در اختیار همسرم گذاشتهاید که ورای لیاقت اوست، براستی این همه مهربانی شما را چگونه پاسخ گویم؟

پدر! همسر من زنی است که ورای لیاقت و حق من است. براستی وجودم از ترس و وحشت مملو گشته است. از این به بعد، همسرم و من از خواست شما حمایت کرده و تلاش خواهیم داشت تا بسان یک خانواده زیبا زندگی خود را به شما پیشکش کنیم. من در ملازمت به هونگ جین نیم خواهم بود، بسختی دعا کرده و برای خاطر مشیت الهی متمرکز بر والدین راستین بسختی کار و تلاش خواهم داشت.

پدر، همچنین مسیحیان بسیاری اینجا در دنیای روح بسر میبرند که قلبهایشان بسته است. هوگ جین نیم بسان زندگی اش بر روی زمین، در اینجا نیز میتواند روابط یاری بخشی را بجریان اندازد. شما براستی فاصله بین او و مرا کم نمودهاید. ما براساس این پایه و حمایت روحی بسختی کار خواهیم کرد.

مسیحیان نام "عیسی" را بر روی زمین، همواره برجسته نگه داشتهاند، و کلمه و عبارتی نیست که میزان شرمندگی مرا در برابر والدین راستین بخاطر این مسئله تشریح کند.

پدر، لطفاً من گناهکار را ببخش. یک روزی رنجش و آزردهی شما از بین خواهد رفت، و مسیحیان روی زمین چهره بیچاره و بدبخت عیسی را در دنیای روح، در خواب و رؤیای خود خواهند دید.

پدر، من براستی از شما سپاسگزارم، و همسرم را دوست میدارم. تشکر میکنم. برای طول عمر و سلامتی والدین راستین دعا میکنم.

عیسی، متولد شهر ناصره جودا، این نامه را از دنیای روح ارسال داشته است.

•(خانم کیم، بسیار متأسفم از اینکه اغلب اوقات برای شما مزاحمت ایجاد کرده ام.)

نامه از چونگ مو نیم به والدین راستین بیست و دوم ماه مه، ۱۹۹۸

پدر، من مادر شما هستم.

پدر، در طی این سالها، با چه سختیها و مشکلاتی روبرو شده‌اید. شما در نتیجه بی کفایتی من، قادر نبودید که در دوره و مسیری

هموار گام برداشته، و تنها امکان موجود این بود که زندگی را پیش گیرید که در آن بین روز و شب فرقی نیست. این برای من

بسیار دردناک است که بینم بخاطر فقدان پایه سرسپردگی مادر، شما مجبور به تحمل رنج و عذاب شده‌اید.

پدر، همراه با دمنیم چیزهای بسیاری آموخته و چیزهای بسیاری هم آموزش میدهم. هر وقت که ضرورت بدانید، برای همکاری

آماده هستم. آیا بیش از اندازه مغرور بوده‌ام؟ آیا برای من هنوز زود است؟

پدر، من مادر وفادار، یا "چونگ مو" لقبی که به من اعطاء نموده‌اید، خواهم شد. پدر تصویر من با بسر داشتن یک حوله بسیار

غیر جذاب است، اینطور نیست؟ شما را خجالت زده میسازد، اینطور نیست؟ من از این خانم خواسته‌ام تا حوله را از سرم بردارد تا

باعث خجالت و شرم شما نشوم.

پدر، لطفاً منتظر باش و ببین، من یک مادر وفادار خواهم شد. پدر و مادر من برای طول عمر و سلامت شما دعا می‌کنم.

• همانطور که این نامه را مینویسد، دوباره گریه میکند. او هر دفعه که ظاهر شد، گریه میکرد.

سخنان پایانی دکتر سنگ هان لی

برای قوانین دنیای روح بر خلاف قوانین زمینی نمیتوان تخفیف یا تبصره قائل شد. کیفیت زندگی شما بر روی زمین اهمیت

بسزائی دارد، و بنابراین، برای نیل به استاندارد زندگی روی زمین، باید هر لحظه زندگی جسمی خود را در آمادگی برای زندگی در

دنیای روح سر کنید. بعبارت دیگر، من باید با داشتن قلبی متمرکز شده بر نحوه و چگونگی زندگی در دنیای روح، بر روی زمین

زندگی کنم. (یعنی اینکه هر عمل و رفتار خود را مورد بررسی قرار دهیم، مبنی بر اینکه ما را در کدام بخش از دنیای روح قرار

خواهد داد.) اگر ما در اجرای این قوانین در طی زندگی جسمی منحرف شویم، روح ما در همان وضعیت (روی زمین) در دنیای

روح بدام خواهد افتاد، بگونه‌ای که هرگز قادر به فرار نخواهد بود. در نتیجه، بر روی زمین باید بخوبی زندگی کرد.

هفده نکته از سخنان پدر مون در روز خدای راستین،

یکم ژانویه دو هزار

شعار سال دوهزار: گسترش جهان شمول عشق راستین همانا تکمیل پادشاهی بهشتی هزاره نوین است.

۱. مشیت الهی برای رستگاری و شش هزار سال غرامت به پایان رسیده است، و عهد "آدم چهارم" آغاز گردیده است. تا سال گذشته، از طریق گسترش جهان شمول برکت راستین، نسب خونی شیطان بطور کامل ریشه کن شد. بنابراین، ما میبایست متمرکز بر این پیروزی و بواسطه عشق راستین، در این هزاره و عهد نوین بطور کامل پادشاهی بهشتی را بر روی زمین و در دنیای روح، از پائین ترین سطح، سطح میکرب، تا سطح فرد، خانواده، قبیله، ملت، دنیا و هستی تأسیس کنیم. گشایش دروازه ها بسوی بهشت نوین بر روی زمین و در دنیای روح بشکل واقعی آغاز شده است. ما اکنون میتوانیم به استقبال عهد گشایش دروازه ها بسوی پادشاهی بهشتی بر روی زمین رفته و برای شهروند بهشتی شدن تمامی ابناء بشری، دعا کنیم.
۲. تکمیل پادشاهی بهشتی، از اتحاد روح و جسم، متمرکز بر عشق راستین آغاز میشود. بهمین دلیل بدون غلبه بر جسم، بهشت وجود ندارد. هیچکسی نمیتواند بدون اتحاد بین روح و جسمش وارد بهشت شود. شما این موضوع را در زندگی روزانه خود تا چه اندازه احساس میکنید؟ اتحاد شوهر و زن در خانواده اساس و بنیان پایه برای بهشت است. بهمین سبب، بدون اتحاد زن و شوهر، ورود ابدی بعنوان خانواده به بهشت وجود ندارد.
۳. تنها راه اتحاد روح و جسم راه عشق راستین است. ما نمیتوانیم با توصل به زور بر جسم خود غلبه کنیم. اتحاد زن و شوهر نیز تنها از طریق عشق راستین صورت میپذیرد.
۴. در حوزه "آدم چهارم" به ایمان نیازی نیست. شما تنها میتوانید با اجرای ایمان مطلق، عشق مطلق و اطاعت مطلق متمرکز بر والدین راستین عمل کنید.
۵. در طی دوره زمانی هفت ساله بین ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۳، میبایست نهضت عشق پاک، نامزدی و برکت مقدس برای تمامی ابناء بشری در سراسر جهان به اجرا درآید.
۶. وقتی که روح و جسم متحد شدند، ما میتوانیم در سطح فردی به خدا نائل شویم و وقتی که زن و شوهر یکی شدند، در سطح خانوادگی به خدا نائل میشویم. بنابراین، اگر ما برای اتحاد روح و جسم خود صادقانه کاری انجام ندهیم، نمیتوانیم به سطح خانواده، طایفه و ملت قدم بگذاریم.

۷. خانه عشق برای مرد "زن" است و خانه عشق زن "مرد" میباشد. خانه عشق والدین "فرزندانشان" هستند. خانه عشق خدا "انسان" و خانه عشق انسان "خدا" است. هر کسی خواهان زیستن در خانه عشق است. هستی خانه عشق است. خانه عشق تو زوج توست، در نتیجه او را نادیده نگیر. کسی که تو را مالک عشق راستین میسازد، خود تو نیستی بلکه زوج توست. بنابراین، ما میبایست برای خاطر زوج خود زندگی کنیم. هسته و بنیان هستی، خانواده عشق راستین است. خانه عشق راستین در دنیای انسانی جایگاه سکونت والدین، زن و شوهر، و فرزندان است. و خانه عشق راستین در جهان آفرینش هر جا و مکانی است که بتوانید برای خاطر دیگران، در بالا و پائین، جلو و عقب، راست و چپ زندگی کنید.
۸. کشور عشق راستین جایگاه آرامش هستی است. بالا و پائین عطف به والدین راستین (وفاداری)، راست و چپ عطف به شوهر، و جلو و عقب عطف به روابط بین فرزندان است.
۹. پیشکش هونگ جین نیم، فرمانده ارشد دنیای روح، راه و دروازه برکت در دنیای روح را گشود. او جلودار برکت (در دنیای) روح میباشد. این تنها بخاطر فداکاری "دمونیم" نبود. کار و تلاش در "چانگ پیانگ" اولین در نوع خود نیست. مهمتر از آن، سنتی است که "هونگ جین نیم" در پیروی از والدین راستین ارائه داد. در حال حاضر در دنیای روح درست مثل آغاز کار نهضت در کره، دعا، خواندن سرودهای مقدس و ویتنسینگ وجود دارد، این درواقع ادامه کار روح القدس است. دنیای روح و دنیای جسمی میبایست با یکدیگر روحیه پیشگامی را تجربه کنند. لطفاً همواره دعا نموده و خالصانه تلاش و کار کنید.
۱۰. از این به بعد، تمامی مردان دنیا بجای مقام بزرگ فرشته، در مقام برادر کوچک پدر راستین قرار دارند. بنابراین، زنان بعنوان نماینده مادر راستین، میتوانند مردان را در مقام برادران کوچک پدر راستین درآغوش بگیرند.
۱۱. از این به بعد، گزارش میبایست گزارش نتاج کار (شما) باشد. شما میبایست لااقل یک نتیجه داشته باشید که بتوانید آن را گزارش دهید. سنت والدین راستین را در کجا میتوان از خود بجای گذاشت؟ در دنیای روح؟ بر روی زمین؟ میبایست که آن را در نسب خونی خود از خود بجای بگذاریم. (در نسب خونی زنده ما، در نسب خونی پاک.) برای اینکه نسب خونی پاک از خود بجای بگذاریم به یک صافی نیاز داریم. تا چه اندازه پاک و ناب شده ام؟ سلول های من تا چه اندازه شبیه سلول های والدین راستین شده اند؟ ما میبایست سنت والدین راستین را نه در تاریخ و نه در کتابها که در نسب خونی در قید حیات، در میان بازماندگانمان برای همیشه از خود بجای بگذاریم. مسئله این است که تا چه اندازه خون انسان راستین را در خود دارا هستیم؟ موضوع جدی این است که چطور میتوانید نسب خونی خود را بطور واقعی تغییر دهید.

۱۲. اعلام میکنم که دیگر عبارت "رورند مون" را مورد استفاده قرار ندهید. بجای آن از عبارت والدین راستین استفاده نمائید.

۱۳. به هر چیزی که ایمان داشته باشید، بسان ایمان شما وجود خواهد داشت. شما باید به یک چیز با این نقطه نظر که انجام گرفته است ایمان داشته باشید، نه به این عنوان که شکل خواهد گرفت. بنابراین، اگر ۵۰ درصد ایمان داشته باشید، نتیجه ۵۰ درصد خواهد بود. اگر صد در صد ایمان داشته باشید، نتیجه حاصل شده صد در صد خواهد بود. خدا نه خدای فردی دیگر که باید خدای من باشد.

۱۴. پس از ورود به سال ۲۰۰۰ چه چیزی عوض شده است؟ سطح و محتویات آن عوض شده است. وقتیکه به تاریخ فرهنگی نظر میاندازیم میبینیم که تاریخ شش هزار ساله به انتها رسیده است. و وقتیکه از نقطه نظر تاریخ مشیت شده نگاه میکنیم متوجه میشویم که چهار سال تاریخ مردم برگزیده، مشیت الهی برای رستگاری، پایان رسیده است. ما در تاریخ کانون خانواده (نهضت هماهنگ) دیگر به لغت "گرامت" نیاز نداریم. بهمین دلیل، اکنون زمان بازسازی کشور میباشد. اگر میتوانستیم در پی حتی یک کشور کوچک بوده و آن را بازسازی کنیم، تمامی دنیا، کشور خدا میشد.

۱۵. دلیل یادگیری زبان کره ای نه به خاطر ضرورت که بخاطر تقدیر است.

۱۶. وقوع مشکل هاییل و قابیل در خانواده آدم بسبب مشکل مادر آنها، حوا، بود. اکنون زمان آن فرا رسیده است که مادر به آموزش هاییل و قابیل برخاسته و در پیشاپیش پدر قرار گیرد. این نقطه اساسی اتحاد هستی است. دلیل شکلگیری سقوط این بود که مادر نتوانست در پیشگاه خدا، پدر، ایمان مطلق، عشق مطلق و اطاعت مطلق را به اجرا درآورده و آن را حفظ نماید. از حالا به بعد، تمامی زنان باید بسیج شده و به فرزندانشان (هاییل و قابیل) آموزش دهند. چون مادر مرتکب خطا شد، در این زمان، مادران باید در کمک به زندگی فرزندان، زندگی خود را بخطر بیاندازند. وظیفه مادر این است که با بخطر انداختن زندگی خود فرزندان را تغذیه کند. اعضای ژاپنی نباید با بیفکری بیایند و بروند. در عهد "آدم چهارم"، تمامی زنان باید بطور کامل با پدر راستین متحد شوند. زمانیکه به این اتحاد با پدر دست یافتیم، کمال بهشت میتواند بانجام برسد. ما میبایست متمرکز بر زنان، کشور را بازسازی کنیم.

۱۷. "حزب زنان برای بنای عهد و دنیای نوین" میبایست آغاز شود. این حزب نه یک حزب دولتی که بمعنای "خانه یا آشیانه" است. این یک فرمان مخصوص از جانب خدا است تا بنا شود. ما میبایست متمرکز بر زنان، کشور را بازسازی کنیم.

کمال "گروه رستگاری نوین برای کشور" با "حزب زنان برای بنای عهد و دنیای نوین" آغاز میشود. میبایست خانه ای برای آموزش فرزندان راستین، زنان راستین و کمال راستین مادران بنا کنیم. این مهمترین موضوعی است که ما میبایست در "عهد آدم چهارم" بواقعیت درآوریم. اکنون جهان (نوین) از این نقطه میبایست طلوع نماید.

## خدا و نقشه اش برای بشریت

### به قلم اولد فرانک

حیات جاودانی اینست که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند. "یوحنا ۱۷: ۳

خدای آسمان و زمین ، همان خدایی که بود و هست و می آید، چنین مقدر فرمود که جهانیان نتوانند با حکمت خود او را بشناسند. چرا که حکمت انسان در نزد خدا جهالت است .

کلیسای حقیقی خدا از زمان پنطیکاست تا به امروز همواره سعی کرده است تا به خاطر میراث ایمانی که یک بار به مقدسین تعلیم داده شده است ، در کلام حقیقی خدا استوار بماند. ولی متأسفانه باید گفت که آنچه امروزه شاهد آن هستیم ، اینست که کلام زنده خدا، نه آن گونه که سپرده شده است ، بلکه آن گونه که سلیقه ها و گرایشات فکری و عقیدتی بسیاری از به ظاهر حکیمان این جهان ایجاب می کند، تعلیم داده می شود. و بدین ترتیب جانهای بی شماری را که ارزان نیز خریداری نشده اند، بلکه به بهایی گران ، به خون بره بی عیب خدا! به سوی هلاکت رهنمون می کنند. ای کاش خادمی که امروزه در مقام پیشوایی قرار گرفته اند، می دانستند که روزی بر حسب اعمال و گفته های خود داوری خواهند شد. پس خوشبحال آنانی که نیکو پیشوایی کرده اند، چرا که کلام خدا می گوید: مستحق حرمت مضاعف خواهد بود، علی الخصوص آنانی که در کلام و تعلیم محنت می کشند.

نوشته ای که تحت عنوان : "خدا و نقشه اش برای بشریت" پیش روی شماست ، می تواند به شما کمک کند تا قدم نخست را برای بازگشت به کلام اصیل و ناب خداوند بردارید. فراموش نکنید که عیسی خداوند فرموده است : "اینک به زودی می آیم و اجرت من با من است تا هر کسی را بر حسب اعمالش جزا دهم ... " و خوشباه حال آنانی که می توانند بگویند: آمین ای خداوند  
بیا!

کلیسای ایران



بنده در این کتابچه سعی کرده ام تا شرح کوتاهی در باره خدا و نقشه اش برای بشریت را که بر پایه عهد عتیق و عهد جدید استوار باشد ارائه دهم . لذا لازم دیدم که توجه خاصی به موضوع الوهیت معطوف کنم . متأسفانه ما فقط می توانیم مواردی چند از کتاب مقدس را که مستقیماً به موضوع مورد بحث ما ربط دارند مد نظر قرار دهیم . ولی خواننده می تواند شخص به صورت عمیقتری کتب مقدسه را تفحص کند تا هنگامی که حقیقت بطور کامل برای او روشن شود.

باید گفت همان گونه که اغلب یهودیان رای خدا را که به واسطه کلام انبیاء برقرار شده بود درک نکردند، مسیحیت نیز به طور کلی شناخت خود را از خدا از دست داده است . زمانی که مسیحیت به دین رسمی مملکت تبدیل شد، شکافی بین یهودیان و مسیحیان ایجاد گردید. درحالی که مسیحیان ، یهودیان را به کشتن منجی شان متهم می کردند، یهودیان نیز با تحمیل مسیحیت و اشاعه آن به شدت مخالفت می نمودند. مسیحیان ضمن دوری از یهودیان ، از عهد عتیق نیز فاصله گرفتند و با این حرکت ، اساس حقیقی ایمان را از دست دادند. آنان از این حقیقت غافل شدند که بدون عهد عتیق نه قادر به طبقه بندی عهد جدید خواهند بود و نه قادر به فهم مطالب آن . بدین ترتیب الهیاتی شکل گرفت که جدا از کلام خدا بود و بدین دلیل بی اساس ، که ما نیز امروز وارث همان الهیات هستیم .

ولی بیش از این نمی توان این وضع را تحمل کرد. این حق هر جوینده و مشتاق حقیقت است که آنچه را که خدا در کلامش گفته است بداند.

خداوند عیسی در هر صحبت یا عملی ، موضوع را به عهد عتیق ربط می دهد و ذهن شاگردان را می گشاید تا کتب را بفهمند. به همین ترتیب شاگردان نیز تنها به عهد عتیق استناد کرده اند. برای تحصیل معرفت خداوند و درک نقشه او باید از پلی که عهد عتیق را به عهد جدید مرتبط می کند، یعنی نبوت ، عبور کرد.

کسی که راجع به الوهیت شروع به نوشتن می کند به شخصی می ماند که تکه آهن داغی را به دست گرفته است ، چون برداشتها و تصاویری مختلفی از این موضوع وجود دارد. دسته ای بر این باورند که خدا یک شخص واحد است ، گروهی او را صاحب دو شخصیت می دانند، و عده ای نیز عقیده دارند که خدا از سه شخصیت مستقل تشکیل شده است . ما در این مبحث به سایر تصاویری که در رابطه با موضوع الوهیت وجود دارد نخواهیم پرداخت . تصاویری که در صفحات بعدی آمده است ، دیدگاه بشری را به خوبی نشان می دهد. تا زمانی که رسولان و انبیاء حضور داشتند، هیچ بحثی در باره الوهیت وجود نداشت .

فقط در زمانی که اساس کتاب مقدسی کنار گذاشته شد و اندیشه های بشری در الویت قرار گرفت ، هدایت روح القدس از دست رفت و مسیح سنگ لغزش شد، چنان که امروزه نیز مشهود است . از یک سو یگانه انگاران به پاخاستند، آنها اگرچه به خدایی واحد ایمان داشتند، اما مشکلشان این بود که الوهیت عیسی مسیح را مردود می دانستند. و در مقابل این دسته گروهی شکل گرفتند که خدا را در سه شخصیت می دیدند (تثلیث).

متأسفانه بعد از دوره اصلاحات ، شخصیت‌های برجسته ، این موضوع را موشکافی نکرده ، و نتیجه این شد که تا زمان ما نیز این تصاویر به عنوان اصول پذیرفته شده ، ارائه می شوند. با مشاهده مبارزات سختی که گروه های مختلف انجام داده اند، می توان فهمید که هر کدام از آنها تا چه حد به شناختی که از خدا به دست آورده بودند ، بها می دادند.

ما در این مبحث برای درک بهتر موضوع ، از واژه های عبری الوهیم ، یهوه و ישوع استفاده کرده ایم . چون به این طریق بهتر و بیشتر می توان به معانی شان نزدیک شد. اما باید گفت که شناخت نهایی ، از عبری یا یونانی نیز حاصل نمی شود، بلکه از روح القدس که به انبیاء و رسولان الهام بخشید به دست می آید. فقط در این کیفیت است که آنچه دیده اند را خواهیم دید، آنچه شنیده اند را خواهیم شنید و آنچه فهمیده اند را خواهیم فهمید . هر کس می تواند با لحنی اخطار آمیز بگوید: "روحها را بیازمائید"، در حالی که منظورش فقط متوجه دیگران باشد. ولی ما در این مبحث می خواهیم به هر کسی این امکان را بدهیم که به واسطه کلام ، دگمهای کهنی را که برای قرون متمادی حکمفرما بوده اند، آزمایش کند. چه بسیار آنانی که صحبت می کنند و آنانی که می شنوند، به طور نادانسته به جای موعظه کلام اصلی خدا، تفاسیر آن را مطرح می کنند.

در اینجا لازم است بدین نکته توجه شود که کسانی که کلام خدا را برای ما آوردند، افرادی بودند که از جانب خداماموریت داشتند، در حالی که تفاسیر کلام را الهیدانان برای ما به ارمغان آورده اند. ما به هیچ وجه مایل نیستیم که با این توضیحات کسی را غمگین کنیم یا وارد مجادله شویم ، بلکه هدف ما این است که خدمتی به کل کلیسای زنده خدا کرده باشیم .

همچنین مایلیم به یهودیان که چشم امید به خدای اسرائیل دوخته اند و منتظر مسیحشان هستند که این مسیح چه کسی است ، خاطر نشان کنم که کلام از اورشلیم صادر شد و همان کلام مجدد به آنجا باز خواهد گشت . برکات فراوانی را برای خوانندگان این کتابچه می طلبم .

کرفلد، مه ۱۹۸۵-مؤلف

الوهیت

یهودیت ، مسیحیت و اسلام ادیان یکتاپرست خوانده می شوند، بدین معنی که پیروانشان اعتقاد دارند که خدایکیست . با این وجود اسلام کاملاً متفاوت از یهودیت ، مسیحیت است، تعالیم و امیدهای آنان تفاوت فاحش و آشکاری با یکدیگر دارند. چطور امکان دارد که هر کدام از این ادیان روشهایی متفاوت با یکدیگر داشته باشند، درحالی که نقطه حرکت آنها ظاهر یکی بوده است ؟ آیا این خدا است که به وضوح صحبت نکرده است ؟ آیا یهودیت در نقش حامل شهادت خدا، مکاشفه خدا را شناخت؟ آیا این امکان هست که مسیحیان آن را به درستی درک نکرده باشند، درحالی که مسلمانان آن را به کلی رد کرده اند؟ خدا یک شهادت همگانی از خود ارائه داده است . ولی باید میان شهادت کتب که متفق توسط انبیاء ارائه شده است و تحریفهایی که کاتبان و حکیمان این جهان انجام داده اند فرق زیادی قائل شد. برای ایماندار واقعی ، تنها آن چیزی که خدا در کلامش گفته است اهمیت دارد. آنچه که انسانها درباره او و کلامش می گویند تنهابعث پیدایش مذاهب مختلف شده است . درحالی که خداوند مایل است خود را همانطوری که هست به ما معرفی کند.

در اشعیا ۴۳:۱۰-۱۱ آمده است: "یهوه می گوید که شما و بنده من که او را برگزیده ام شهود من می باشید. تا دانسته ، به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی مصور نشده و بعد از من هم نخواهد شد. من ، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده ای نیست . " یک شاهد واقعی باید چیزی دیده یا شنیده باشد. همچنین حضور وی در زمان وقوع حادثه ای که در رابطه با آن باید شهادت دهد الزامی است . کلام خدا نیز به انبیاء نازل شد، و به همین علت خدا از آنها استفاده می کرد. آنها می بایست به آنچه دیده یا شنیده و یا تجربه کرده بودند شهادت دهند. اسرائیل خوانده شد تا به عنوان یک جماعت ، خادم و شاهد باشد. اسرائیل به واسطه دعوت ابراهیم ، اسحق و یعقوب برگزیده شد تا حامل شهادتی که خدا درباره خویش می داد باشد، این شهادت با ارزشترین عنصر ایمان است . امروز این وظیفه بردوش کلیساست که در باره مکاشفه خدا و روند تجلی بزرگترین اسرار گواهی دهد.

کلام خدا در یوحنا ۱:۶-۸ در باره یحیی تعمید دهنده چنین می گوید: "شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛ او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند. او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد." یحیی درباره خداوند که امین ترین شاهد است با جرات گفت: "او که از بالا می آید، بالای همه است و آنکه از زمین است زمینی است و از زمین تکلم می کند؛ اما او که از آسمان می آید، بالای همه است . و آنچه را که دید و شنید، به آن شهادت می دهد و هیچ

کس شهادت او را قبول نمی کند. و کسی که شهادت او را قبول کرد، مهر کرده است بر اینکه خدا راست است ... "(یوحنا ۳:۳۱-۳۵).

همان سخنانی که در اشعیا باب ۴۳ آمده ، کمابیش درباره رسولان که وقایع در آن زمان را دیده و شنیده بودند تکرار شد: "... و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان." (اعمال ۸:۱). رسولان شخص این واقعیت را تایید کرده اند. یوحنا رسول در اول یوحنا ۱:۱ و ۳ چنین نوشته است: "آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده ایم و به چشم خود دیده ، آنچه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرد، درباره کلمه حیات ... از آنچه دیده و شنیده ایم شما را اعلام می نمایم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و اما شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است." پطرس رسول در دوم پطرس ۱:۱۶ می گوید: "... بلکه کبریایی او را دیده بودیم."

آن هماهنگی که بین عهد جدید و عهد عتیق وجود دارد و همین طور اتفاق نظر کاملی که بین انبیاء و رسولان دیده می شود، نباید کسی را بی تفاوت بگذارد. این خدای واقعی و یگانه است که همواره صحبت ، فعالیت و عمل می کند. یوحنا در مکاشفه ۲:۱ می گوید: "که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود." در زمان انبیاء و رسولان اصطلاحاتی نظیر: "تصور می کنم ... فکر می کنم ... حدس می زنم که ... استنباط من اینست که ... امکان دارد که " و مانند اینها در کلامشان دیده نمی شود. در سخنان و شهادتهای آنها همیشه یقین و اطمینان کاملی وجود دارد، چرا که آنها دیده ، شنیده و خود در این امور شریک بوده اند.

در این نوشته ها، نوشته ها و تفاسیر دانشمندان الهیات نخواهیم پرداخت ، بلکه توجه ما تنها به کتب مقدسه که یگانه اساس معتبر هستند خواهد بود. این تفکر که هیچ کس نمی تواند کتاب مقدس را درک کند کاملاً غلط است. بلکه این گفته صحیح است که در اول قرنیتیان ۱۴:۲ آمده و می گوید: "اما انسان نفسانی امور روح خدا را نمی پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می شود." ایمانداران راستین توسط روح به جمیع راستین کلام [خدا] هدایت می شوند. و این امر با یوحنا ۱۳:۱۶ منطبق است که می گوید: "و لیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد..." آنچه در رومیان ۱۴:۸ آمده است هنوز از اعتبار کامل برخوردار است که می گوید: "زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می شوند، ایشان پسران خداوند." روح بشری هنوز به این بعد روحانی دسترسی ندارد. پولس در اول قرنیتیان ۱۰:۲

چنین می نویسد: "اما خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است، زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص می کند." حکمت سری و مخفی خدا از طریق کلامش به ما ارائه می شود. (اول قرنتیان ۲:۷)

خدا که در ذات خویش روح است (یوحنا ۴:۲۳)، در کل ابدیت در پری و کاملیت اصلی خود نهان ماند. در اول تیموتائوس ۶:۱۶ آمده است: "که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی تواند دید..." ابدیت آغازی نداشت و انجामी نیز ندارد. خروج خدا از ابدیت آغاز زمان بود، کتاب مقدس این لحظه را "در ابتدا" می نامد. خدا، در آغاز از کاملیت و پری اصلی نادیدنی خویش خارج شد و شکلی دیدنی در بدنی روحانی گرفت. در پیدایش ۱:۱ آمده است: در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید، خدا نخست آسمان و هر آنچه که در آن است را آفرید و در وهله بعدی زمین و دریا و هر آنچه را که در آنها است خلق کرد. در آغاز این سیاره تهی و بایر بود، روشنایی نبود، زندگی نبود، تاریکی آنها را پوشانیده بود. آنگاه خداوند آن کلمه پرتوان را جاری نمود: "روشنایی بشود، و روشنایی شد" همه چیز از طریق کلمه گفته شده وجود یافت، زیرا کلمه او از قدرت آفرینندگی برخوردار است. (عبرانیان ۳:۱۱). شکوه کیهان، گواهی بس گویا و قدرتمند از بزرگی آفریننده آن است. هیچ کس نباید بکوشد خدا را با هوش انسانی خویش تفحص کند و یا او را با عباراتی انسانی که از دریافتی بشری حاصل می شود توصیف کند. خدا بالاتر از هر شناخت و فهمی است. در اول پادشاهان ۸:۲۷ چنین آمده است: "... اینک فلک و فلک الافلاک تورا گنجایش ندارد..." در اشعیا ۶۶:۱ چنین می خوانیم: "... آسمان ها کرسی من و زمین پای انداز من است ... " قادر مطلق، کیهان بی پایان را پر می کند، او همه جا حضور دارد، او خدایی نیست که نهان و ناشناخته و بی نام باشد، بلکه از آغاز خود رابه طرق گوناگون به انسانها شناسانیده است.

در عهد عتیق نخست با واژه عبری الوهیم |ELOHIM| برخورد می کنیم که برگردان فارسی آن در کتاب مقدسهای ما واژه خدا است. واژه الوهیم همه صفاتی را که خدا از طریق آنها خود را آشکار نموده است در بر می گیرد، مثل آفریدگار، حافظ، رهاننده و غیره. واژه های ال، اله یا الوهیم برای اشاره به پروردگار به کار می روند. در پیدایش ۱۴:۱۸ خدا خود را به عنوان (اسم) ال ایون EL-ELYON، که برگردانش حضرت اعلی [خدای تعالی] می باشد معرفی می کند. خداوند خود را به عنوان ال شادایی EL-shaddai به ابراهیم معرفی کرد (پیدایش ۱۷:۱). این اسم خدا را به عنوان آنکه پرستاری می کند، توان می بخشد و دارای همه چیز است معرفی می کند، این عبارت تنها در کتاب ایوب ۳۲ بار تکرار شده است. در پیدایش ۲۱:۳۲ به عبارت عبری ال عولام EL-OLAM یعنی خدای سرمدی برمی خوریم. در اشعیا عبارت ال گیبور EL-GIBBOR یعنی خدای

قدیر به چشم می خورد. عبارت اخیر از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است ، چرا که یکی از عناصر وعده منجی بود و به صورت انکارناپذیری الوهیت وی رامی رساند:" زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر[در زبان عبری الگبیور] و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد." (اشعیاء ۹:۶). همانطور که در ادامه ملاحظه خواهیم کرد، خدا و انبیایش در این خصوص اتفاق نظر دارند که قرار بود بیاید و عمانوئیل "خدا با ماست" بشود (اشعیاء ۷:۱۴ و متی ۱:۲۲ و ۲۳).

واژه یهوه (در عبری YHWH) نیز در رابطه بالوهیم به کار می رود. معنی یهوه یعنی "آنکه ابدی است" "آنکه از خودمی آید". در کتاب مقدسهای ما به جای آن از واژه خداوند استفاده می شود. در باب اول پیدایش تنها واژه الوهیم بکاررفته است . در این باب آمده است که خدا انسان را به صورت خود آفرید، یا به عبارت دیگر او را با بدنی روحانی خلق کرد. در پیدایش ۲:۴ برای اولین بار با عبارت یهوه خدا روبرو می شویم . این عبارت در رابطه با سرشته شدن انسانها از خاک به صورت بشر(در بدنی جسمانی ) به کار رفته است .

ولی تنها در زمان موسی ، زمانی که خدا عملا به عنوان یک منجی وارد عمل می شود، نام خود را مکشوف می سازد. و بدین ترتیب معنی آن را بازگویی کند:" و خدا موسی را خطاب کرده وی را گفت : من یهوه هستم ، به ابراهیم و اسحق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق (ال شادایی ) ظاهر شدم ، لکن به نام خود یعنی یهوه نزد ایشان معروف نگشتم " (الوهیم -یهوه ) (خروج ۶:۳و۳). موسی می دانست که الوهیم خویشتن را به شکل مرئی به نام یهوه مکشوف کرده است ، لذا در زمانی که تورات یعنی پنج کتاب اول کتاب مقدس را به نگارش درآورد، همیشه واژه درستی را برای معرفی خدا به کار می برد.

طبق وعده خدا به ابراهیم در پیدایش ۱۵:۱۳-۱۶ بود که قوم اسرائیل نجات داده شد (خروج ۳:۱۲). بدین خاطر نام یهوه با رهایی اسرائیل مرتبط است . یهوه نام خداوند در عهد عتیق است . در این نام بود که اسرائیل باید برکت داده می شد.(اعداد ۶:۲۲-۲۷) همان گونه که الوهیم بیانگر تنوع خدا با توجه به رابطه های متنوعی که ایجاد می کند می باشد، این امر در باره یهوه نیز صدق می کند. یهوه یری "یهوه مهیا می کند"(پیدایش ۲۲:۷-۱۴)، یهوه رافا"یهوه شفاء می دهد"(خروج ۱۵:۲۶)،یهوه نسی "یهوه پرچم من است" (خروج ۱۷:۸-۱۵)، یهوه شالوم "یهوه سلامتی ما"(داوران ۶:۲۴)، یهوه صدقینو "یهوه عدالت ما"(ارمیا ۲۳:۶)، یهوه شمه "یهوه اینجاست"(حزقیال ۴۸:۳۵)، یهوه صباوت "یهوه لشکرها"(اول سموئیل ۱:۳). در صورتی که این هفت

اصطلاح را که خدا به واسطه آنها صفت‌های خود را بیان کرده است در کنار هم قرار دهیم ، می توانیم تصویر کاملی از آنچه که هست را به دست آوریم .

قوم اسرائیل تا به امروز در دعاها فقط از اصطلاحات آدونای و الوهیم استفاده می کنند. آنان در این امر به خوبی از عاموس ۱۰:۶ پیروی می کنند که می گوید: "و چون خویشاوندان و دفن کنندگان کسی را بردارند تا استخوانها را از خانه بیرون برند آنگاه به کسی که در اندرون خانه باشد خواهدگفت : آیا دیگری نزد تو هست ؟ او جواب خواهدداد که نیست . پس خواهد گفت : ساکت باش زیرا نام یهوه نباید ذکر شود". آدونای به معنی خداوند، ارباب و صاحب است ، که این اصطلاح بارها در عهد جدید در رابطه با مسیح به کار رفته است ، به عنوان مثال در یوحنا ۱۳:۱۳، لوقا ۴:۴۶ و غیره . آنچه شایان توجه است ، اینست که هیچ ترکیبی به آدونای اضافه نمی شود، بر خلاف آن چیزی که در مورد الوهیم و یهوه گفته شد.

در متن اصلی چنین آمده است : "موسی به یهوه گفت : ای خداوند (آدونای ) من مردی فصیح نیستم ..."(خروج ۴:۱۰). حضرت موسی به این نکته واقف بود که خداوند، وی را برای خدمت خود تعیین کرده است ، به همین خاطر خطاب به خداوند، آدونای می گوید. این اصطلاح بیان کننده رابطه ای است که بین خداوندی خدا، حاکمیت او، و کسانی که احکام و دستورات وی را اجرایی کنند، وجود دارد.

این یهوه نیست که خود را به عنوان الوهیم معرفی کرده ، بلکه این الوهیم است که خود را به عنوان یهوه معرفی کرده است . به این صورت بود که خدا در تمام طول عهد عتیق عمل ، حرکت ، صحبت و کار می کرد. خدای قادرمطلق به عنوان خداوند با ما ملاقات می کند. این مساله برای مکاشفه خود او در عهد جدید اهمیت زیادی دارد. پسر، خود را به عنوان پدر مکشوف نمی کند، بلکه این پدر است که خود را به عنوان پسر مکشوف می سازد. این مکاشفه خداست .

هیچ یک از انبیاء یا رسولان به وجود چندگانگی اشخاص در الوهیت معتقد نبودند. بلکه بر این واقعیت تاکید داشته اند که فقط یک خدا هست . اوست که به واسطه موسی نوشت : "ای اسرائیل بشنو، یهوه ، خدای ما، یهوه واحد است . پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما." (تثنیه ۴:۵). سخنانی که در تثنیه ۳۵:۴-۳۹ آمده اند: "این بر تو

ظاهر شد تا بدانی که یهوه خداست و غیر از او دیگری نیست . از آسمان آواز خود را به تو شنواید تا تو را تادیب نماید، و بر زمین آتش عظیم خود را به تو نشان داد و کلام او را از میان آتش شنیدی ... لهذا امروز بدان و در دل خودنگاه دار که یهوه خداست ، بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری نیست . " شهادت واضحی هستند بر اینکه تنها یک خدا وجود دارد، با این وجود او

می تواند خود را بر روی زمین مکشوف سازد و درعین حال در آسمان باشد. اومی تواند صدای خود را از آسمان بشنوند و درعین حال خود روی کوه سینا باشد. در نحمیا ۹:۱۳ می خوانیم: "و بر کوه سینا نازل شده با ایشان از آسمان تکلم نموده و ...". این بخش از کلام به آن چیزهایی که در زمان عطای شریعت برای آنها رخ داده بود اشاره دارد، خداوند در آتش بر کوه سینا نازل شد و ترس آنها را فراگرفت: "و جمیع قوم رعدها و زبانه های آتش و صدای کرنا و کوه را که پر از دود بود دیدند، چون قوم این را دیدند لرزیدند، و از دور بایستادند. و به موسی گفتند: توبه ما سخن بگو و خواهیم شنید. اما خدا به ما نگوید، مبادا بمیریم". (خروج ۲۰:۱۸-۱۹).

خداوند به شکل فرشته

درباره موسی خوانده ایم که فرشته خداوند مانند شعله آتش بر وی ظاهر شد و صدای فرشته در بوته ای خاردارطنین افکن گشت (خروج ۳:۲). در آیه ۴ می خوانیم: "چون خداوند (یهوه) ... خدا (الوهیم) از میان بوته به وی ندا درداد و گفت: ای موسی، ای موسی! گفت: لیبیک".

در این داستان، هم از خدا سخن می رود، هم از یهوه و هم از فرشته یهوه. ولی در اینجا از سه شخص صحبت نمی شود، بلکه سه لقب در رابطه با یک شخص واحد به کار رفته است. فرشته یهوه (خداوند) مکاشفه مرئی خدا به صورت فرشته است، در همین حالت بود که در باغ عدن راه می رفت و با آدم و حوا سخن می گفت. و در همین حالت بود که در پیدایش باب ۱۸ به هنگامی که دو فرشته همراه او بودند با ابراهیم صحبت کرد. به این خاطر کلام به وضوح می گوید: "خداوند [یهوه] در بلوستان ممری بر وی ظاهر شد و او (ابراهیم) در گرمای روز به در خیمه نشسته بود". ابراهیم حتی پایهای خداوند را شست و غذایی نیز برای این میهمانان بلندمرتبه خود آماده کرد. آن دو فرشته دیگر که ظاهری انسانی داشتند، رهسپار سدوم شدند (پیدایش ۱۹:۱). ولی خداوند پیش ابراهیم ماند و گفتگویی طولانی با وی داشت.

در خروج ۳۳:۹ و ۱۱ چنین آمده است: "و چون موسی به خیمه داخل می شد، ستون ابر نازل شده، به در خیمه می ایستاد، و خدا با موسی سخن می گفت ... و خداوند با موسی روبرو سخن می گفت. مثل شخصی که با دوست خود سخن می گوید..." حضرت موسی تقاضاهای مخصوص خود را به این شکل عنوان نمود: "الان اگر فی الحقیقه منظور نظر توشده ام، طریق خود را به من بیاموز تا تو را بشناسم. و در حضور تو فیض یابم، و ملاحظه بفرما که این طایفه قوم تو می باشند. گفت: روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید. به وی عرض کرد: هرگاه روی تو نیاید ما را از اینجا مبر." (خروج ۳۳:۱۳-۱۵)



خداوند در خروج ۲۳:۲۰ و ۲۱ می گوید: "اینک من فرشته ای پیش روی تو می فرستم تا تو را در راه محافظت نموده ، بدان مکانی که مهیا کرده ام برساند. از او باحذر باش و آواز او را بشنو و از او تمرد منما زیرا گناهان شما را نخواهد آمرزید، چون که نام من در اوست (من شخصا در او هستم)." مردم در ظاهر شکل یک فرشته را می دیدند، ولی واقعیت این است که خود خداوند خدا، شخصا در این قالب قرار گرفته بود، درست همان طوری که گفته بود.

در کلام انبیاء، وقتی که خداوند به شکل دیدنی ظاهر می شود، او را فرشته حضور وی "فرشته روی وی" می گویند. در اشعیا ۹:۶۳ آمده است: "او در همه تنگی های ایشان به تنگ آورده شد و فرشته حضور وی ایشان را نجات داد. در محبت و حلم خود ایشان را فدیة داد و در جمیع ایام قدیم ، متحمل ایشان شده ، ایشان را برداشت ."

در آخرین کتاب عهد عتیق ، یعنی در ملاکی ۱:۳ نوشته شده است: "...یعنی آن رسول (فرشته) عهدهی که شما از اومسرور می باشید. هان او می آید! قول یهوه صباوت این است ."

این حقیقت که خداوند در عهد عتیق در قالب دیدنی یک فرشته ظاهر می شد، اهمیت زیادی برای مکاشفه اوبه صورت بشری دارد. آنچه که برای یعقوب ، پدر اسباط دوازده گانه اسرائیل اتفاق افتاد، باید برای ما شهادتی باشد. درباره او چنین آمده است: "...در حین قوتش با خدا مجاهده نمود. با فرشته مجاهده نموده ، غالب آمد. گریان شده ، نزد وی تضرع نمود. در بیت ئیل او را یافت و در آنجا با ما تکلم نمود. اما خداوند خدای لشکرهاست و یادگاری او یهوه است ." (هوشع ۱۲:۳-۵).

در این متن مجددا از فرشته ، یهوه و خدا سخن می رود، ولی با این حال این اصطلاحات تنها به آن یگانه اطلاق شده است . او به صورت های گوناگون خود را آشکار می کند ولی باز همان است . ما شرح مفصل این رویداد را در پیدایش باب ۳۲ از آیه ۲۴ به بعد می یابیم . این فرشته به صورت مردی که با یعقوب مبارزه کرد و محکم به کف ران او زد ظاهر می شود: "و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت . و چون او دید که بر وی غلبه نمی یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد، و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت :مرا رهاکن زیرا که فجر می شکافد. گفت : تامرا برکت ندهی تو را رها نکنم . به وی گفت : نام تو چیست ؟ گفت : یعقوب . گفت : از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل (کسی که با خدا می جنگد)، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی . و یعقوب از او سوال کرده ، گفت : مرا از نام خود آگاه ساز. گفت : چرا اسم مرا می پرسی ؟ و او را در آنجا برکت داد. و یعقوب آن مکان را فنیئیل (روی خدا) نامیده ، گفت : زیرا خدا را روبرو

دیدم و جانم رستگار شد." (پیدایش ۳۲:۲۴-۳۰).

این واقعه ، به ظاهر خیلی انسانی به نظر می رسد. ولی با این حال باید گفت عظمت و تعالی قادر مطلق در این است که با وجود اینکه حی و حاضر است ، اراده نموده که خود را به شکلی که برای خاکیان قابل درک باشد به آنها آشکار سازد. یعقوب پیش از مرگ دست خود را صلیب وار گذاشته پسران یوسف را برکت داده ، گفت : "... خدایی که در حضور وی پدرانم ، ابراهیم و اسحاق سالک بودند . خدایی که مرا از روز بودنم تا امروز رعایت کرده است ، آن فرشته ای که مرا از هر بدی خلاصی داده ، این دو پسر را برکت دهد..." (پیدایش ۴۸:۱۵-۱۶).

ما در خروج ۹:۲۴-۱۱ چنین می خوانیم : "و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت . و خدای اسرائیل را دیدند، و زیر پایهایش مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا. و بر سروران بنی اسرائیل دست خود را نگذارد، پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند."

هیچ کس نمی توانست خدا را در پری و کمال اصلی اش ، یعنی به عنوان روح ببیند. ولی پس از این که در بدن روحانی داخل شد، این مساله امکان پذیر گردید. آن هفتاد شیخ و بقیه او را در جلالش دیدند. حزقیال نبی در اولین باب کتابش در آیه ۲۶ چنین آورده است : "و بالای فلکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل صورت یاقوت کبود بود و بر آن شباهت تخت ، شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود."

در کتاب مقدس نمی توان جایی را سراغ داشت که سه شخص روی تخت نشسته باشند. اصطلاحاتی نظیر یک خدادار سه یا تثلیث نیز یافت نمی شود. همچنین هیچ نبی یا رسولی را نیز نمی بینیم که آیه ای را به گونه ای تفسیر کرده باشد که بتوان این تصور را کرد که یک خدا از چندین شخصیت تشکیل شده باشد.

یک توضیح

با توجه به آنچه که گفته شد، می توانیم بفهمیم که خدا در زمان آفرینش ، وقتی که گفت : "آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم ... " (پیدایش ۱:۲۶) با چه کسی صحبت می کرد.

کتب مقدسه در این باره پاسخی واضح و قاطع دارند. در ایوب ۴:۳۸-۷ خداوند از خادم خود می پرسد: "وقتی که زمین را بنیاد نهادم (نه نهادیم) کجا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری . کیست که آن را پیمایش نمود؟ اگر می دانی! و کیست که ریسمانکار را بر آن کشید؟ پایه هایش بر چه چیز گذاشته شد؟ و کیست که سنگ زاویه اش را نهاد، هنگامی که ستارگان صبح باهم ترنم نمودند، و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند؟" واضح تر از این نمی توان مساله را بیان نمود، وقتی که خدا زمین را آفرید،

لشکرهای آسمانی با هم ترنم می نمودند و فرشتگان آواز شادمانی سر می دادند. پس ملاحظه می شود که خداتنها نبود، پس با خود یا با خدای دیگری صحبت نکرد، چون غیر از او خدایی نبود. بلکه با فرشتگانی که در اطراف او بودند صحبت کرد. خداوند در پیدایش ۷:۱۱ می گوید: "اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند." در صورتی که قبل از آن در آیه ۵ آمده است: "و خداوند نزول نمود..." همواره در اطراف خداوند لشکریان آسمانی دیده می شوند. میکایای نبی چنین شهادت می دهد: "او گفت: پس کلام یهوه را بشنوید: من یهوه را بر کرسی خود نشسته دیدم، و تمامی لشکر آسمان را که به طرف راست و چپ وی ایستاده بودند. و خداوند گفت: کیست که اخاب پادشاه اسرائیل را اغوانماید تا برود و در راموت جلعاد بیفتد؟ یکی جواب داده به این طور سخن راند و دیگری به آن طور تکلم نمود." (دوم تواریخ ۱۸:۱۸-۱۹). اینجا نیز خداوند با فرشتگانی که او را احاطه کرده بودند صحبت می کند.

اشعیا نیز از چنین رخدادی گزارش می دهد: "در سالی که عزیزی پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود، و هیكل از دامن های وی پر بود. و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت، و با دو از آنها روی خود را می پوشانید و با دو پای های خود را می پوشانید و با دو پرواز می نمود. و یکی دیگری را صدازده، می گفت: قدوس قدوس قدوس یهوه صبايوت، تمامی زمین از جلال او مملو است. و اساس آستانه از آواز او که صدا می زد می لرزید و خانه از دود پر شد." (اشعیا ۴-۶:۱). میان فرشتگان که ظاهری انسانی به خود می گیرند و کروبیان و سرافین تفاوتی وجود دارد. آنجا کروبیان و سرافین در بالای تخت خداوند پرواز می کردند، درحالی که فرشتگان در حضور وی می ایستادند. در آیه ۸ چنین می خوانیم: "آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می گفت: که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟ گفتم: لیبیک مرا بفرست." در اینجا نیز خداوند با لشکرهای آسمانی حاضر صحبت می کند.

خدا خویشان را به آن کسانی که بدو ایمان داشتند آشکار نمود. آنها وعده های او را دریافت می کردند و درباره او ابهام نداشتند. نه انبیاء عهد عتیق و نه رسولان عهد جدید، هیچ کدامشان هرگز وارد مباحثی پیرامون الوهیت نشده اند. تنها در سده سوم، یعنی زمانی که فلسفه های یونان و عقاید رومیان درباره تعدد خدایان وارد مسیحیت شد و علما این مسائل را برپایه اسطوره های سنتی و افکار خود تعلیم دادند، آموزه تثلیث سر برآورد. و در واقع که الهیات امروزی در کلیساهای رسمی یا مستقل بر همین پایه بنا شده است، نه بر شهادت اصلی انبیا و رسولان، چنان که اکثر به اشتباه چنین تصور می نمایند. عمدتاً شناخت کاذب خدا به عنوان حقیقت پنداشته می شود، و معرفت حقیقی خدا به عنوان دروغ رد می شود. خدا آن نیست که ما تصور می کنیم بلکه

هست آن که هست . انسان ها خدایان بسیاری را می سازند، لیکن فقط خداوند است که خدا می ماند. "دیروز و امروز و تا ابد همان است" (مزمور ۱۰۲: ۲۶-۲۸ و اشعیا ۴۸: ۱۲ و عبرانیان ۱۳: ۸).

خدا نه تنها تکثیر نشد بلکه عوض هم نشد. برای یک یهودی حتی تصور تثلیث هم غیر ممکن است . این مساله برای وی پذیرفتنی نیست . زیرا در سرتاسر کتاب مقدس هرگز نمی توان چنین شهادتی را یافت . خدا خویشتن را در جلوه های مختلف به ما می شناساند. و در هر دفعه به گونه ای آشکار می شود که با تحقق نقشه وی ارتباط داشته باشد.

## انتقال

درک مساله الوهیت در عهد جدید، برای انسانها بسیار مشکلتر از درک آن در عهد عتیق است . و علت این امر وجود این واقعیت است که ما وارث یک اندیشه الهیاتی هستیم که از بنیاد با کتاب مقدس در تضاد است . حتی در شورای نیقیه که در سال ۳۲۵ میلادی تشکیل شد، هنوز بحثی درباره تثلیث وجود نداشت . هر مورخ کلیسا می داند که در این شورا، موضوع بحث ، الوهیت عیسی مسیح بود. اتاناسیوس آشکارا از این تعلیم دفاع کرده و باموضع آریوس در این خصوص مخالفت می کرد. اشکال مختلف تثلیث بر پایه یک سوء تفاهم بنیادین بنا شده است . نه تنها مردم در این مورد به سخنان انبیاء و رسولان توجه نکرده اند، بلکه گفته های افرادی هم که بعد از عصر رسولان آمده اند نادیده گرفته شده است . منشا عقیده تثلیث به عصر تسلط اندیشه های فلسفی و الهیاتی (در کلیسا) برمی گردد، که به عقل خود فتواداده می گفتند: "باید سه شخصیت را به عنوان یک خدای واحد تلقی کنی !" با این وجود یک خدا نمی دیدند بلکه سه خدا، بدین ترتیب یکتاپرستی جای خود را به سه گانه پرستی داد.

درک تاریخ نجات ، از خدایی می گوید که خود را فروتن ساخت و به عنوان LOGOS عمل کرده خود را در یک قالب بشری آشکار ساخت ، به دست فراموشی سپرده شد (یوحنا ۱: ۱ و ۱۴).

خدا از طریق انبیاء سخن گفته بود، با این وجود وقتی که در پسر متکلم شد، نه به این جهت بود که وعده دیگری بدهد، بلکه پاسخ و نتیجه را در میان گذاشت . یک معرفت ظاهری که ناشی از گمان حدس باشد به درد چه کسی می تواند بخورد؟ توجه داشته باشید که در اینجا صحبت از بزرگترین و مقدسترین مکاشفه است . آن کس که مافوق زمان و هر چه از زمان است ، وارد تاریخ گشت ، و بدین ترتیب کلمه ای که در ابتدا بود، جسم گرفت و در میان ما ساکن شد ( یوحنا ۱: ۱ و ۱۴).

روشنایی آمد و روز جدید آغاز شد، روز نجات (اشعیا ۴۹: ۸ و دوم قرنتیان ۶: ۲). آفتاب عدالت برخاست و یک زندگی تازه که عمل روح بود، حاصل شد. این یک مداخله الهی در تاریخ بشریت بود. ما در واقع با مکاشفه خدا ویگانگی وجود او سروکار داریم . این

مساله که خود خدا ما را با خود آشتی داد فقط زمانی واقعیت پیدامی کند که بودن خودخدا در مسیح واقعیت داشته باشد (دوم قرنتیان ۵:۱۹).

مورخی درباره آتاناسیوس معلم کلیسا که به نقل از ایرنیوس صحبت می کرد چنین می گوید: "فکر ایرنیوس ، وقتی می گوید که در عیسی ، خود خدا بر مظاهر گشت و خدا بر ما آشکار گردید و ما را فدیة داد و در او خود پدر را داریم گاه واضح و روشن است ."  
این گفته لوتر را نیز اضافه می کنم: "لازم است منجی خود خدا باشد، چرا که برای رهایی از آن سقوط دهشتناک در گناه و هلاکت ابدی ، امکان نداشت که راه دیگری برای امداد ما وجود داشته باشد، مگر آنکه از طریق یک شخص ابدی که برگناه و مرگ تسلط داشته و قادر به فدیة ما بوده باشد اقدام گردد تا در عوض ، عدالت خداحیات را برای ما به ارمغان آورد. هیچیک از فرشتگان یا دیگر مخلوقات خدا چنین قدرتی نداشتند، پس واجب بود تاخود خدا باشد."

آموزه ضد کتاب مقدسی تثلیث ، به مانع بزرگی برای ایمان آوردن یهودیان و مسلمانان تبدیل شده است . به جای این که مکاشفه پدر، پسر و روح القدس را به صورت پی درپی در نظر بگیرند، آنها را در کنار یکدیگر قرار دادند. این واقعیت که عهد عتیق و عهد جدید هماهنگی کاملی دارند، و ممکن نیست که همدیگر را نقض کنند، باید باعث هدایت هر خدا ترسی بشود. لازم است که نبوت و تحقق آن با یکدیگر هماهنگی کامل داشته باشند و چنین هم هست . چه عهد عتیق و چه عهد جدید، متفق بر این واقعیت شهادت می دهند که آنکس که در صورت خدا بود با پری خود وارد یک موجود بشری گردید.

در پیدایش ۱:۲۶-۲۸ آمده است که آدم به صورت خدا آفریده شد، یعنی در بدنی روحانی و بعد از آن در باب ۲:۷ است که خداوند خدا برای او بدنی جسمانی و خاکی بسرشت ، و سپس حوا را از آدم گرفت . از آنجا که انسان در این بدن جسمانی سقوط کرد، لازم بود که خدا نیز در بدنی جسمانی بیاید. مسیح ، آدم آخر است (اول قرنتیان ۱۵:۴۵). در جلجتا پهلوی او باز شد و به واسطه عمل فدیة ، عروس او از او گرفته شد. عروس گوشتی از گوشت وی بود... (افسیان ۵:۳۰). انسان باید الهی می شد، به همین دلیل خدا از نظر جسم انسان شد، ولی از نظر روح خدا ماند. فقط او بود که قدرت داشت تا انسانها را به موضع الهی خود برگرداند. در این مورد که فقط یک خدا هست ، می توان به شهادت عهد جدید نیز مانند عهد عتیق استناد کرد: "عیسی او را جواب داد که اول همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل ، خداوند خدای ما خداوند واحد است . و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول از احکام این است ." (مرقس ۱۲:۲۹ و ۳۰).

در رومیان ۳:۳۰ به این عبارت برمی‌خوریم: " زیرا واحد است آن خدایی که اهل ختنه را از ایمان ، و نامختونان را به ایمان عادل خواهد شمرد." در رساله یهودا در آیه ۲۵ نوشته شده است: " یعنی بر خدای یکتا که به وسیله عیسی مسیح خداوند ما، ما را نجات داده است جلال و عظمت ، قوت و قدرت باد. از ازل تا به امروز و از امروز تا به ابد، آمین . " [ترجمه شریف] . قبل از آن که به صورت مفصل ، به ابعاد مختلفی که در آن خداوند ما، خدمت خود را به صورتهای متنوع به انجام رسانید، بپردازیم ، لازم است که مجدد بر الوهیت او همانطور که عهد جدید به ما می گوید تاکید کنیم . رومیان ۹:۴-۵ شهادت می دهد که مسیح خداست: " که ایشان اسرائیلی اند و پسرخواندگی و جلال و عهدها و امانت شریعت و عبادت و وعده ها از آن ایشان است ؛ که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح بحسب جسم شد که فوق از همه است ، خدای متبارک تا ابدالابد، آمین . " یوحنا ی رسول این مطلب را بدین گونه مطرح می کند: " اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق را بشناسیم و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم . اوست خدای حق و حیات جاودانی . " (اول یوحنا ۵:۲۰).

وقتی که پولس در اول تیموتاوس ۳:۱۶ می گوید: " و بالا جماع سر دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح ، تصدیق کرده شد و به فرشتگان مشهود گردید و به امتها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد. " شهادت قانع کننده ای می دهد. شهادتی را که انبیاء و رسولان متفق داده اند نه می توان نادیده گرفت و نه می توان آنرا کنار گذاشت . پولس رسول به کولسیان چنین می نویسد: " تا دلهای ایشان تسلی یابد و ایشان در محبت پیوند شده ، به دولت یقین فهم تمام و به معرفت سر خدا برسند ؛ یعنی سر مسیح که در وی تمامی خزاین حکمت و علم مخفی است . " (کولسیان ۲:۲-۳). الوهیت مسیح بنیاد ایمان و شرط اساسی برای نجات ماست .

## خالق

همان القابی که در عهد عتیق در رابطه با خدا به کار می روند، در عهد جدید در رابطه با خداوند بکار رفته اند، مثل: فدیه دهنده ، پادشاه ، شبان و غیره . حتی عیسی خداوند را به عمل آفرینش ربط می دهند. در یوحنا ۱:۱۰ چنین می خوانیم: " او در جهان بود و جهان بواسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت . " در کولسیان ۱:۱۶-۱۷ نوشته شده است: " زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوات ، همه به وسیله او و برای او آفریده شد و او قبل همه است و در وی همه چیز قیام دارد. " از بافت این آیات چنین بر می آید که در اینجا واقع صحبت از عیسی مسیح است .

در اول قرن‌تین ۸:۶ به این عبارت برمی‌خوریم: "لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم." در این آیه پسر لقب درستی می‌گیرد، یعنی خداوند. همه چیز به دست خدای پدر به هستی در آمده است و همچنین توسط عیسی مسیح. پس سوال در اینجاست: که همه چیز توسط چه کسی به هستی در آمده است؟ آیا دو آفریننده داریم؟ حاشا، فقط یک آفریننده است. او خداست و به عنوان پدر، خود را در پسر آشکار ساخت و پسر، خداوند است، و بدین ترتیب همان خداست.

در کتاب نبوتی عهد جدید، او دوباره خداوند خداست: "ای خداوند و خدای ما، تو تنها شایسته‌ای که صاحب جلال و حرمت و قدرت باشی، زیرا تو همه چیز را آفریدی و به اراده تو آنها هستی و حیات یافتند." (مکاشفه ۴:۱) [ترجمه شریف].

"هستم"

در یوحنا ۸:۲۸ نوشته شده است: "عیسی بدیشان گفت: وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد تکلم می‌کنم." لقب هشتم از زمان موسی مفهوم خاص دارد، "موسی به خدا گفت: اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم، و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است، و از من بپرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟ خدایه موسی گفت: هشتم آنکه هستم. و گفت: به بنی اسرائیل چنین بگو: اهیبه (هستم) مرا نزد شما فرستاد." (خروج ۳:۱۳-۱۴). و خداوند این سخنان عهد عتیق را در عهد جدید در رابطه با خود تکرار می‌کند، او می‌گوید: "من راه و راستی و حیات هستم. من نان حیات هستم. من نور جهان هستم." و غیره. ما مرتب به همان اصطلاحاتی برمی‌خوریم که در یوحنا ۸:۵۷-۵۸ نوشته شده است: "...هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟ عیسی بدیشان گفت: آمین آمین به شما می‌گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم." پس این هشتم بود که به عنوان یهوه با ابراهیم صحبت کرد.

در اشعیا ۴۴:۶ خداوند می‌گوید: "من اول هستم و من آخر هستم و غیر از من خدایی نیست" شبیه همین سخن در اشعیا ۴۸:۱۲ نیز آمده است: "من او هستم! من اول هستم و آخر هستم." در عهد جدید نیز به همین اصطلاح برمی‌خوریم:

"...ترسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده؛ و مرده شدم و اینک تا ابدالابد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است." (مکاشفه ۱:۱۷ و ۱۸). کاملاً واضح است که شخص مورد نظر چه کسی است. یهوه در عهد عتیق می‌گوید: "من اول و آخر هستم..." عیسی در عهد جدید می‌گوید: "من اول و آخر هستم..." در مکاشفه ۱:۸ او دوباره خداوند خداست: "من

هستم الف و یاء اول و آخر، می گوید آن خداوند خدا که هست و بود و می آید، قادر علی الاطلاق. "دقت بر روند اثبات کلام خدا واقع دل انگیز است. یهوه عهد عتیق، عیسای عهد جدید است، او همواره همان است. شهادتی که درباره خود در مکاشفه ۸:۱ می دهد ارزش فوق العاده ای دارد. همانطوری که کتاب مقدس می گوید خوشابه حال کسی که ایمان داشته باشد. خدا به هیچ وجه به فکر نوشتن کتاب مقدس جدیدی نیست. او امروز همان چیزی را می گوید که همیشه گفته است. چون نیازی نمی بیند که چیزی را تصحیح کند.

پادشاه

به یقین هیچ خواننده کتاب مقدس نمی تواند انکار کند که در عهد عتیق خداوند خدا پادشاه خوانده می شود. در مزمور ۲:۵ داود فریاد برمی آورد و می گوید: "ای پادشاه و خدای من ... "ارمیا نبی می گوید: "اما یهوه خدای حق است و او خدای حی و پادشاه سرمدی می باشد... " (ارمیا ۱۰:۱۰). اشعیاء نیز همین مطلب را به این صورت عنوان می کند: "خداوند پادشاه اسرائیل و یهوه صباوت که ولی ایشان است ... " (اشعیاء ۴۴:۶). در زکریا ۹:۹ می خوانیم: "ای دختر صیهون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تو نزد تو می آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می باشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است" این وعده نبوتی به عینه در عهد جدید محقق شد. در این مورد در متی ۲۱:۵-۵ چنین می خوانیم: "و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیت فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دونفر از شاگردان خود را فرستاده، بدیشان گفت: "در این قریه ای که پیش روی شما است بروید و در حال، الاغی با کره اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید. و هر گاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید خداوند بدینها احتیاج دارد که فی الفور آنها را خواهد فرستاد. و اینها واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود. "جمعیت وجد می کردند، لباسهای خود را پهن کردند و شاخه ها را کردند تا راه را مزین کنند، این کارها را کردند چون پادشاه وارد اورشلیم می شد. آنها فریاد سردادند: "... هوشیاعانا پسر داودا، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می آید! هوشیاعانا در اعلی علیین. " (متی ۲۱:۹).

پس از اینکه خداوند دنیا آمد، دانشمندانی چند از خاورزمین به اورشلیم آمده سوال کردند: "کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم؟" (متی ۲:۲). پس از اینکه خداوند مادستگیر شد از وی پرسیدند: "آیا تو پادشاه یهود هستی؟" پس از بازجویی پیلاتس به نتیجه رسید: "پس پیلاتس باز داخل دیوان خانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی به او جواب داد: آیا تو این را از خود می گویی یا دیگران درباره



من به تو گفتند؟ پیلاتس جواب داد: مگر من یهود هستم؟ امت تو و روسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده ای؟ عیسی جواب داد که پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می بود، خدام من جنگ می کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست. پیلاتس به او گفت: مگر تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد: تو می گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا می شنود." (یوحنا ۱۸: ۳۳-۳۸).

در عهد عتیق، پادشاه از القاب خداوند خداست، در عهد جدید نیز عیسی مسیح به عنوان پادشاه معرفی می شود. پولس این مطلب را به این شکل عنوان می کند: "باری پادشاه سرمدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم وحید را اکرام و جلال تا ابدالابد. آمین." (اول تیموتاوس ۱: ۱۷). چقدر عمیق است حکمت و معرفت خدا! فقط از طریق مکاشفه است که می توانیم تنوع مکاشفه خدا را ببینیم. فقط کسی که بر طبق کتاب مقدس، ایمان دارد که خدا خود را در مسیح آشکار ساخت، می تواند آیات را به شکل درست بفهمد.

برقراری پادشاهی همچنان به آینده مربوط می شود. این رویداد در کلام انبیاء از پیش اخبار شده است: "تسبیح بخوانید، خدا را تسبیح بخوانید، تسبیح بخوانید، پادشاه ما را تسبیح بخوانید. زیرا خدا پادشاه تمامی جهان است. به خردمندی تسبیح بخوانید." (مزمور ۴۷: ۶-۸). در مزمور ۹۶: ۹ و بعد از آن نیز با این عبارت روبرو می شویم: "خداوند را درزینت قدوسیت بپرستید! ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید. در میان امتهای گویند خداوند سلطنت گرفته است... "مکاشفه ۱۷: ۱۱ نیز به همین بافت تعلق دارد: "و گفتند: تو را شکر می کنیم ای خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوت عظیم خود را به دست گرفته، به سلطنت پرداختی." در متی ۳۱: ۲۵-۳۲ آمده است: "اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست، و جمیع امتهای در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدایی کند به قسمی که شبان همیشه را از بزها جدا می کند." در زکریا ۹: ۱۴ آمده است: "و یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز یهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد." در همین بافت مکاشفه ۳: ۱۵ رامی یابیم: "سرود موسی بنده خدا و سرود بره را می خوانند و می گویند: عظیم و عجیب است اعمال تو ای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حق است راههای تو ای پادشاه امتهای." این آیات کافی هستند تا به ما ثابت شود که این و آن، یعنی خداوند خدا و خداوند عیسی، مانند هم به عنوان آن پادشاه معرفی می شوند. در غیر این صورت، یعنی اگر یهوه و یسوع همان نباشند، ما با دو پادشاه متفاوت و متمایز سروکار خواهیم داشت.

بسیاری از آیات شهادت می دهند که خدا داور نیز هست . مزمور ۱۱:۷ می گوید: "خدا داور عادل است ... " مزمور ۶:۵۰ می

گوید: "... زیرا خدا خود داور است . " مزمور ۱۱:۵۸ می گوید: "... هر آینه خدایی هست که در جهان داوری می کند. "

گفته اشعیا ۲۲:۳۳ بسیار قابل تامل است : " زیرا یهوه داور ماست ، یهوه شریعت دهنده ماست ، یهوه پادشاه ماست پس ما را نجات خواهد داد. " همان که شریعت را داد، موافق با شریعت خود داوری خواهد کرد. یعقوب همین مطلب را در عهد جدید به شکل

زیر عنوان می کند: " صاحب شریعت و داور یکی است که بر رهانیدن و هلاکت کردن قادر می باشد. پس تو کیستی که بر همسایه خود داوری می کنی . " (یعقوب ۱۲:۴). ارمیا نبی خداوند را به عنوان داور معرفی می کند: " اما یهوه صباوت که داور عادل ... هستی ... " (ارمیا ۲۰:۱۱). و پولس در انتهای ماموریتش می توانست چنین بگوید: " بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند داور عادل در آن روز به من خواهد داد. " (دوم تیموتاوس ۴:۸).

در یوحنا ۲۱:۵ نوشته شده است : " زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است . " در باب ۱۰ اعمال رسولان ، پطرس به صورت مختصر نقشه نجات خدا را برای کرنیلیوس و اهل خانه اش مطرح می کند. در این موعظه ، این مساله مطرح می شود که خدا عیسی را مقرر فرمود تا داور زندگان و مردگان باشد (اعمال ۱۰:۴۲). در عبرانیان ۲۲-۲۳ نوشته شده است : " بلکه تقرب جسته اید به ... کلیسای نخست زادگانی که در آسمان مکتوبند و به خدای داور جمیع ... " در اینجا نیز جا دارد از خود سوال کنیم : چه کسی داور خواهد بود؟ خدا یا خداوند عیسی ؟ البته که یکی داوری خواهد کرد، یعنی عطاکننده شریعت . چه او را خدا بخوانیم یا پدر و خداوند بخوانیم یا پسر، فرقی نمی کند، او همواره آن یگانه است . این مقایسه ها را در صورت نیاز می توان در ابعاد وسیعتری ادامه داد.

#### توقف

متأسفانه بشریت به صورت کلی اراده خدا و روش او را در انجام اراده اش درک نکرد. خدا نقشه دارد که برای ابدیت پسران و دخترانی داشته باشد که در مشارکت با او به سربرند. و به خاطر این دعوت (هدف) عالی است که انسان به شباهت او خلق شد. او تاج خلقت بود، مسولیت حکومت بر سرتاسر زمین به او محول می شد.

انسان ساخته نشد تا روایات باشد، بلکه به او اختیار داده شد و به همراه آن قدرت محبت کردن ، حس کردن ، تصمیم گیری کردن و غیره . با این وجود اصل اطاعت می بایست اعمال می شد، به عبارتی انسان باید این اختیارات را در اطاعت از خدای قادر

مطلق به کار می بست . انسان در آزمایش قرار گرفت ، لازم بود که آزادانه تصمیم بگیرد. خداوند به وی دستوری داده بود که رعایتش آسان بود (پیدایش ۱۵:۲-۱۷). این مساله هنگامی برای ما قابل درک تر می شود که بدانیم که رعایت این دستور حفظ آبرو بود. ولی انسان نپذیرفت و خودش شده از تسلط خدا خارج شد. بدین ترتیب آن هماهنگی کامل که میان وی و خالقش بود از بین رفت و انسان از خدا جدا شد.

به ما گفته نشده است که این مشارکت خالص با خدا چقدر طول کشید. هر چه باشد، پیش از سقوط در گناه، زحمت و اشک و درد و بیماری و مرگ وجود نداشت . ما برای زندگی کردن بدون این پدیده ها مقدر شده بودیم و بدین خاطر اشتیاق داریم که به وضعیت اصلی خود بازگردیم .

بر طبق اشعیا ۱۴:۱۲-۱۵ جریان به این شکل شروع شد که یکی از روسای ملائکه بر خدا شورید و بدین خاطر از حضور باری تعالی رانده شد. در حزقیال ۱۳:۲۸ آمده است که این موجود در عدن یعنی در باغ خدا بود. پس از اینکه از خدا جدا شد، سعی کرد که انسانها را بر خدا بشوراند.

چون شیطان روح بود نمی توانست انسانهایی را که در جسم زندگی می کنند اغواء کند، پس مار را در قید خود گرفت . اسم مار در اغلب زبانها مذکر است و آن موقع مار می توانست راست راه برود. فقط بعد از لعنت بود که مار به یک خزنده تبدیل شد (پیدایش ۱۴:۳).

از باب سوم پیدایش اینطور برمی آید که مار، حوا را به یک مکالمه کشاند و با گفتن این عبارت که : "آیا خدا حقیقت گفته است ... حوا را نسبت به کلام خدا مشکوک کرد. گذشته از این بحث از "طمع چشم" ، "معرفت" ، "دانش افزایی" و "مثل خدا" سخن می راند.

خدا به آدم هشدار داده به وی گفته بود "...روزی که از آن خوردی هرآینه خواهی مرد." (پیدایش ۱۷:۲). شیطان به واسطه مار چیز خلافی را گفت و تنها یک پیشوند منفی جلوی فعل گذاشت : "...هرآینه نخواهید مرد." (پیدایش ۴:۳). و بدین ترتیب بود که توانست با ظاهر جذاب خود، حوا را بفریبد. حوا نیز آدم را در ناطاعتی خود سهیم کرد (نتیجه شک به کلام خدا) و مشارکت میان خدا و بشریت از بین رفت .

از آن زمان به بعد دنیا در شرارت به سر می برد و زیر نفوذ شریر قرار دارد. و برای هر انسانی که چشم به دنیای گشاید مرگ مقدر شده است .

لازم بود که انسان بعد از ارتکاب گناه ، از خوردن (میوه ) درخت حیات منع شود. به همین خاطر وی را از باغ عدن اخراج نمود. اما انسان نمی بایست برای همیشه در گناه خود باقی بماند. لازم بود که ابتدا کفاره انجام شود تا آشتی امکان پذیر گردد. وقتی که این اتفاق افتاد، خداوند به مجرم (مردی که در کنار مسیح بر بالای صلیب بود) گفت : "... هرآینه به تومی گویم امروز با من در فردوس خواهی بود." (لوقا ۲۳:۴۳).

هر انسانی که به دنیا می آید از خدا جداست . هر کدام از ما، مانند آدم و حوا عمل می کنیم و واکنش نشان می دهیم . ما نزد خدا مجرم هستیم و نیاز به رستگاری داریم . آیین های مذهبی ای که ما به دلیل ترس از خدا برپای می کنیم بیشتر از برگ های انجیری که آدم و حوا گذاشته بودند، نمی توانند ما را بپوشانند. لذا انسان در نظر خدا، هنوز هم در همان حالتی قرار دارد که اولین انسان ها بعد از تخطی از کلام در آن قرار داشتند.

در دوهزاره اول ، خدا شخصا خود را به انسان هایی چون خنوخ ، نوح و ابراهیم مکشوف ساخت ، بشریت به راه خود می رفت و خدایان زیادی را حرمت می کرد. در زمان موسی خدا قوم اسرائیل را برگزید. خدا شریعت را داد و انواع قربانی معمول گردید. این فرمان ها و دستورات نمی توانستند یک آشتی قطعی و نهایی به وجود آورند بلکه فقط گناهان را می پوشانیدند. این روش حاکی از آن بود که بره خدا باید ظهور کند و برای گناهان جهان بمیرد و دیوار جدایی بین خدا و انسان ها را بردارد. آمدن شریعت لازم بود، چون به واسطه آن بود که می شد گناه را شناخت (رومیان ۳:۲۰). روح خدا ما را با توجه به دستورات و ممنوعیتهایی که باید رعایت کنیم ولی از آنها تخطی می کنیم به گناه ملزم می سازد. تنها به این صورت است که به مجرم بودن خود نزد خدا و نیاز به رستگاری پی می بریم .

پل

توقف های زمانی ای که ناشی از کوتاهی ها و عصیان های آدمیان می باشد، نمی توانند باعث شوند که نقشه ابدی خدا برای نوع بشر بلااثر شود. انسان به واسطه گناه ، خوشتن را از خدا جدا ساخت و "بی خدا" شد. ولی خدا گفت : "...خداوند یهوه می فرماید: به حیات خودم قسم که من از مردن مرد شریر خوش نیستم . بلکه (خوش هستم ) که شریر از طریق خودبازگشت نموده ، زنده ماند... "(حزقیال ۳۳:۱۱). به خاطر این که انسان برای حیات و مشارکت با خدا آفریده شده بود، خداوند راهی مهیا ساخت تا ما را از هلاکت نجات داده و مجدداً به زندگی جاوید سوق بدهد. ما به تنهایی قادر نبودیم به نزد خدا برگردیم . پس لازم بود که خود او بیاید و ما را متحمل شود. به همین خاطر در اشعیا ۴۰:۳ چنین می خوانیم : "صدای نداکننده ای در بیابان ، راه خداوند را

مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید." و در آیه ۹ نیز می خوانیم: "ای صهیون که بشارت می دهی به کوه بلند برآی! و ای اورشلیم که بشارت می دهی آوازت را با قوت بلند کن! آن را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که "هان خدای شماست!"

در اشعیا ۱۰:۵۲ نوشته شده است: "خداوند ساعد قدوس خود را در نظر تمامی امت ها بالازده است و جمیع کرانه های زمین نجات خدای ما را دیده اند." و در اشعیا ۴:۳۵ گفته شده است: "به دل های خائف بگوید: قوی شوید و مترسید اینک خدای شما با انتقام می آید. او با عقوبت الهی می آید و شما را نجات خواهد داد."

خدا به عنوان روح نمی توانست بمیرد، بدین خاطر لازم بود که در بدنی جسمانی بیاید. فقط بدین صورت بود که می توانست این بدن های ما را از هلاکت نجات بدهد و ما را به موضع الهی و اولیه خود برگرداند. این هدف برای ایمانداران حقیقی در قیامت تحقق خواهد یافت .

#### خلقت الهی

خدا با زایش (روحانی) خلقت تازه ای را شروع کرد. نوع بشر به واسطه خلقت، هستی یافت. اما نژاد الهی از طریق زایش (روحانی) آغاز شد. لازم بود که رابطه پدر و پسر بین خدا و انسان ها ایجاد شود. خدا نمی توانست از طریق ابراهیم، موسی و یا یکی از انبیاء که از طریق خلقت طبیعی به دنیا آمده بودند این کار را بکند. چرا که آنها عضوی از آفرینش سقوط کرده بودند. خدا از راه زایش (روحانی) خلقت تازه را شروع کرد و این امر به واسطه پسر یگانه اش محقق شد. خدا نطفه حیات را در مریم باکره به وجود آورد. مریم، صرفاً حامل این کودک بود، وی گفت: "... اینک کنیز خداوندم. مرا بر حسب سخن تو واقع شود..." (لوقا ۱:۳۸). چه خدا، چه انبیاء و چه رسولان، هیچ کدام ذکری از مادر خدانکردند. خود عیسی نیز هیچ وقت او را "مادر" صدانکرد، بلکه "زن".

عیسی نخست زاده برادران زیادی شد (رومیان ۸:۲۹). آدم آفریده شده بود، درحالی که مسیح، پسر تولیدشده خداست. فقط از طریق اوست که می توانیم از نظر روحانی تولیدشده، تولد تازه بیابیم و عضوی از نژاد الهی بشویم. نوشته شده است: "... از نسل او می باشیم. پس چون از نسل خدا می باشیم..." (اعمال ۱۷:۲۸-۲۹)، در مکاشفه ۳:۱۴ نوشته شده است: "... این را می گوید آمین و شاهد امین و صدیق که ابتدای خلقت خداست." موضوع مورد نظر در آیه فوق آفرینش جهان نیست، بلکه مسیح است که به واسطه زایش (روحانی) سرآغاز خلقت تازه شد. همه پسران و دختران نیز باید از کلمه و روح مولود شوند. خداوند با

قاطعیت می گوید: "... اگر کسی از سر نو مولود نشود ملکوت خدا رانمی تواند دید." (یوحنا ۳:۳). آیینهای مذهبی نمی توانند منجر به تولد از روح القدس شوند. ابتدا لازم است که بذر الهی در جان ما کاشته شود. بدون بذر، حیات به وجود نمی آید، چه حیات روحانی و چه جسمانی. در یوحنا ۱۰:۳۳ یهودیان خداوند را به کفرورزی متهم می کردند. "من گفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلیٰ." (مزمور ۸۲:۶) در عهد عتیق کلام بر انبیاء نازل می شد و چون این عنصر الهی، یعنی کلام از طریق آنها دریافت می شد، خدایان خوانده شدند. از خدا فقط عناصر الهی صادر می شود. به همین دلیل کلامی که از خدا صادر می شود بذر الهی است (لوقا ۹:۴). و به واسطه آن فرزندان خدا می شویم: "او محض اراده خود ما را بوسیله کلمه حق تولید نمود تا ما چون نوبر مخلوقات او باشیم." (یعقوب ۱:۱۸).

در طول چهارهزار سال عهد عتیق، هیچ پیغمبری خطاب به خدا "ای پدر آسمانی" نگفت. به همین ترتیب در هیچ جایی اشاره نشده است که یکی از آنها یک "پسر خدا" را مخاطب قرار داده باشد. و هیچ جا هم نمی بینیم که پدر و پسر در آسمان با هم صحبت کرده باشند (در عهد عتیق).

دانستن این نکته بسیار اهمیت دارد! گذر از عهد عتیق به عهد جدید برای نجات ضروری بود. "همان" که در عهد عتیق یهوه خوانده می شد در عهد جدید پسر (خداوند عیسی) خوانده می شود. الوهیم، آن خدای نادیدنی به عنوان یهوه، به شکل دیدنی خویشتن را آشکار نمود. همان خدا به عنوان پدر، خود را در قالب دیدنی یعنی پسر، مکشوف نمود. اسم عیسی (یشوع در زبان عبری) به معنی "یهوه نجات دهنده" می باشد.

هر عنوان و هر مکاشفه خدا باید در بافت خاص خودش مورد بررسی قرار گیرد. آنها باید در همانجا گذاشته شوند، چون سر جای واقعی خود هستند. در جایی که صحبت از پدر است نمی توان "پسر" را قرار داد، و در جایی که صحبت از پسر است نمی توان عنوان پدر را به جای آن به کار برد. فقط یک خداست که خود را در آسمان مکشوف کرد و در زمین به عنوان پسر خود را آشکار ساخت. به عنوان پدر هیچ گاه زاده نشد و هیچ وقت هم نمرد. او به عنوان پسر تولید شد، به دنیا آمد، رنج کشید، مرد و رستاخیز فرمود.

این اتفاقات به خاطر ما رخ داد. ما داخل نقشه الهی شده ایم: "و خدا خداوند را برخیزانید و ما را نیز به قوت

خود خواهد برخیزانید." (اول قرنیتان ۱۴:۶). "زیرا اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هر آینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم

شد." (رومیان ۵:۶). به همان اندازه که مکاشفه خدا در مسیح حقیقت دارد، مکاشفه مسیح در ایمانداران نیز حقیقت دارد.

این نکته که در هیچ جای کتاب مقدس با اصطلاحاتی نظیر "پسر ابدی" و "پسر آسمانی" برخورد نمی‌کنیم، بلکه همواره صحبت از "خدای ابدی و پدر آسمانی است" بسی جای تفکر و تعمق دارد. این مساله نیز قابل تامل است که کسی که الهیم را دیده است نمی‌تواند بگوید که یهوه را دیده است، ولی کسی که خداوند را دیده است می‌تواند بگوید: "خدا را دیده‌ام". پدر نیز نمی‌توانست بگوید که "هر که مرا دید، پسر را دید" ولی پسر می‌توانست بگوید: "هر که مرا دید پدر را دیده است". (یوحنا ۱۴:۹). در لوقا ۲۲:۱۰ چنین می‌خوانیم: "و به سوی شاگردان خود توجه نموده گفت: همه چیز را پدر به من سپرده است. و هیچ کس نمی‌شناسد که پسر کیست، جز پدر و نه که پدر کیست، غیر از پسر و هر که پسر بخواد برای او مکشوف سازد."

حتی پیش از بنیاد عالم، جلال خدا که پسر باید از آن برخوردار می‌شد آماده بود (یوحنا ۵:۱۷). به همین طریق کسانی که به او تعلق دارند، پیش از بنیاد عالم در او برگزیده شده بودند (افسیان ۱:۴ و ۵)، و قبل از بنیاد عالم اسمشان در دفتر حیات بره نوشته شده بود (مکاشفه ۸:۱۳). یک برگزیدگی وجود دارد که به مسیح و به کلیسا که عروس اومی باشد مربوط می‌شود. خدا به علت علم سابق خود همه چیز را در نقشه خود گنجانیده است تا به ما فیض بدهد. او این کار را قبل از ازل کرد (دوم تیموتاوس ۱:۹). ما در نقشه خدا گنجانیده شده ایم.

در هیچ جای کتاب مقدس اصطلاحاتی نظیر: "خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس شما را مبارک سازد" که امروزه در مسیحیت رایج شده است، وجود ندارد. در عهد جدید خدا "پدر ما" خوانده می‌شود، ولی در هیچ جا اصطلاح "خدای پسر" نوشته نشده است، بلکه همواره به اصطلاحاتی نظیر "پسر خدا" یا "پسر حضرت اعلی" برمی‌خوریم. این مساله درباره روح القدس هم صدق می‌کند. نوشته نشد که "خدای روح القدس سطح آنها را فروگرفت" بلکه "روح خدا..." (پیدایش ۱:۲)، این خدای روح القدس نیست که در لحظه تمیید مسیح نزول فرمود، بلکه روح خدا. (متی ۳:۱۶)، این خدای روح القدس نیست که بر مریم سایه افکند، بلکه نوشته شده است: "...روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد." (لوقا ۱:۳۵). اگر روح القدس شخصیت مستقلی بود، آن کودک باید "پسر روح القدس" خوانده می‌شد، چون توسط روح القدس است که کودک آورده شد. اما روح القدس خداست.

خدا در یوئیل ۲:۲۸ می‌گوید: "و بعد از آن روح خود را بر همه بشر خواهیم ریخت... و تحقق این وعده را در اعمال باب ۲ می‌بینیم. خدا شخص دیگری را نفرستاده بلکه روح خود را ریخته است. عیسی وعده پدر را به خاصان خود داد (اعمال ۱:۴-۸).

عیسی این دو چیز را عنوان کرد: او در یوحنا ۱۶:۷ می گوید که روح القدس را خواهد فرستاد، ولی در یوحنا ۱۴:۱۸ می گوید که خود نزد آنها خواهد آمد. او در پنطیکاست به روح آمد و در ایمانداران ساکن شد. به این شکل است که مسیح در ما امید پر جلال است (کولسیان ۱:۲۷).

پطرس در اولین موعظه اش مساله را به این شکل عنوان نمود: "پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، روح القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می بینید و می شنوید ریخته است." (اعمال ۲:۳۲). یحیی تعمید دهنده از پیش اخبار کرده بود: "... او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد." (متی ۳:۱۱). و این به راستی یکی از آموزه های رسولان بود. در مسیح خدا با ما بود و به واسطه روح القدس در ما ساکن می شود. خداوند در یوحنا ۴:۲۴ می گوید: "خدا روح است ... پولس در دوم قرنتیان ۳:۱۷ می نویسد: "اما خداوند روح است ... چه نوشته باشد "روح خدا" چه "روح خداوند" یا "روح القدس"، منظور همیشه همان روح است.

نه پسر و نه روح القدس، هیچ کدام مستقل نیستند، در پسر، خدا با ما رابطه برقرار کرد، در حالی که به واسطه روح، ما با وی رابطه داریم. پسر می گوید: "از نزد پدر بیرون آمدم ..." (یوحنا ۱۶:۲۸)، و درباره روح القدس گفته می شود: "... روح راستی که از پدر صادر می گردد ..." (یوحنا ۱۵:۲۶).

مقام پسر

در مزمور ۷:۲ چنین می خوانیم: "... خداوند به من گفته است: تو پسر من هستی "امروز" تو را تولید کردم. "واژه "امروز" هیچ ربطی به ابدیت ندارد. چرا که ابدیت نه امروز دارد، نه فردا. مساله به زمان مربوط می شود. رای خدا در عهد عتیق برای آینده است. این یک طرح نبوتی است که قرار داده شد تا تحقق آن در عهد جدید صورت بگیرد.

در آیه بعدی، یعنی آیه ۸ همین مزمور چنین می خوانیم: "از من درخواست کن و امت ها را به میراث تو خواهم داد. واقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید." در این دو آیه درباره تولید آن پسری که قرار است همه اقوام زمین به ارث به اوداده شوند، صحبت می شود. هیچ انسانی به صرف ایمان به این که خدا یکی است، نجات پیدا نمی کند. شیطان هم ایمان دارد که خدا یکیست (یعقوب ۲:۱۹). ایمان زمانی باعث رستگاری ما می شود که ایمان داشته باشیم که یگانه خدای واقعی ما را به واسطه پسر خود نجات داد. به همین علت نوشته شده است: "... به خداوند عیسی ایمان آور که توو اهل خانه ات نجات خواهید یافت." (اعمال ۱۶:۳۱). خدا این حقیقت را در مزمور ۱۲:۲ باز می کند: "پسر را ببوسید مبادا غضبناک شود، و از طریق هلاک شوید، زیرا



غضب او به اندکی افروخته می شود. خوشابه حال همه آنانی که بر او توکل دارند. "نباید از کنار این آیه بی تفاوت گذشت. عده زیادی از خدا و پدر عزیز آسمانی صحبت می کنند، ولی آنها نمی دانند که پدر در روی زمین خود را در پسر و به عنوان نجات دهنده آشکار نموده است. تنها ایمان معتبر و نجات دهنده، عبارتست از ایمان به عیسی مسیح. چرا که خدا فقط در او با بشریت ملاقات کرده است. فقط در اوست که می توانیم با خدا ملاقات کرده و رستگار شویم. ما باید به این شکل به او ایمان داشته باشیم، چرا که به این شکل بود که به انسانها ظاهر شد، تا رستگاری و سعادت را برای آنها به ارمغان آورد (تیتوس ۱: ۱۱-۱۴). به خاطر ماست که خدا رابطه پدر-پسر را برقرار کرده است، تا بتوانیم پسران و دختران خدا شویم.

در دوم سموئیل ۱۴:۷ این کلام نبوتی را می بینیم، "من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود..." پس از آن از طریق پسر رابطه ای با فرزندان برقرار می شود. در هوشع ۱:۲ چنین می خوانیم: "به برادران خود عمی بگوئید و به خواهران خویش روحامه". پولس این گفتار را در دوم قرنتیان ۱۷:۶-۱۸ این طور خلاصه می کند: "... از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید و چیز ناپاک را لمس نکنید تا من شما را مقبول بدارم، و شما را پدر خواهم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود؛ خداوند قادر مطلق می گوید." پولس در افسسیان ۵:۱ هدف و جهت این حرکت را روشن می کند: "که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم به وساطت عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده خود." بر روی این کره خاکی هستند افرادی که اجازه می دهند خدا آنها را در برنامه و اراده خود بگنجانند، آنها در مسیح هستند و خدا از آنها سرور می باشد.

در مزمور ۸۹:۲۶-۲۷ درباره پسر خدا گفته شده است: "او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی، خدای من و صخره نجات من. من نیز او را نخست زاده خود خواهم ساخت، بلندتر از پادشاهان جهان." پسر خدا، در بدن جسمانی خود رنج کشید و به جای همه پسران و دختران خدا مرد. به واسطه قیام، بدنش از مرگ به بی مرگی بازگردانیده شد. ایمان مسیحی در باره رستاخیز و تبدیل بر این پایه استوار می باشد.

در اینجا آموزه یا معرفتی نیست که نتوان در باره آن به بحث پرداخت. بلکه مساله، بیشتر تحقق نقشه های نجات الهی است که ما را از مقام فرزندان انسان به فرزندان خدا ارتقاء می دهد. در مزمور ۱۹:۶۸-۲۰ آمده است: "متبارک باد خداوندی که هر روزه متحمل بارهای ما می شود و خدایی که نجات ماست، خدا برای ما، خدای نجات است و مفرهای موت از آن خداوند یهوه است." هیچ انسانی تاکنون نتوانسته است بر مرگ مسلط شود. بلکه این مرگ است که همواره بر او پیروز شده است.

قبرستانهایی که می بینیم شاهدان این مدعا هستند. با این حال خداوند می گوید: "من ایشان را از دست هاویه فدیة خواهم داد و

ایشان را از موت نجات خواهیم بخشید. ای موت ضربات تو کجاست و ای هاویه هلاکت تو کجاست؟ پشیمانی از چشمان من مستور شده است." (هوشع ۱۳:۱۴). در زکریا ۱۱:۹ اخبار شده است که رهایی و نجات مقدسین عهد عتیق باید صورت می گرفت:

"و اما من اسیران تو را نیز به واسطه خون عهد تو از چاهی که در آن آب نیست رها کردم."

وعده عهد عتیق در عهد جدید داده شده است. به عنوان مثال ارمیاء در باب ۳۱:۳۱-۳۴ می نویسد: "خداوند می گوید: اینک ایامی می آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه ای خواهیم بست. نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم زیرا که ایشان عهد مرا شکستند، با آنکه خداوند می گوید من شوهر ایشان بودم. اما خداوند می گوید: اینست عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهیم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهیم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهیم نوشت و من خدای ایشان خواهیم بود و ایشان قوم من خواهند بود. و بار دیگر کسی به همسایه اش و شخصی به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس، زیرا خداوند می گوید: جمیع ایشان از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت، چونکه عصیان ایشان را دیگر خواهیم آمرزید و گناه ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد." این وعده نبوتی در زمانی که خداوند ما جان سپرد و عهد جدید، آن پیمان نو را برقرار نمود، انجام شد. این رخداد عظیم با این کلام در متی ۲۸:۲۶ انجام شد: "زیرا که این است خون من در عهد جدید..." و به موازات آن در متی ۲۷:۴۵-۵۴ و سایر اناجیل، شرح داده شده است. خداوند ما با قیام خود بر هاویه و شیطان غلبه یافت و پیروزمندانه از عالم اموات خارج شد. پطرس عمل نجات را با این عبارت خلاصه می کند: "زیرا که مسیح نیز برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادلانه برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد؛ در حالی که به حسب جسم مرد، لکن بحسب روح زنده گشت." (اول پطرس ۳:۱۸). اوفراد محکوم به فنا را آزاد کرده و آنهایی را که در هاویه فرورفته اند فدیة داده است، چنانکه در عبرانیان ۱۴:۲-۱۵ نوشته شده است: "پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا به وساطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد، و آنانی را که از ترس موت تمام عمر خود را گرفتار بندگی می بودند، آزادگرداند."

عیسی بعد از به انجام رسانیدن عمل فدیة، روز سوم رستاخیز فرمود و چهل روز بعد به آسمان صعود نمود. مردم اکثر آیات مربوط به این وقایع را در عهد جدید می دانند. ولی این واقعه یعنی تاریخ رهایی، در عهد عتیق نیز اخبار شده بود. به عنوان مثال در مزمو ۱۸:۶۸ آمده است: "براعلی علیین صعود کرده، و اسیران را به اسیری برده ای. از آدمیان بخششها گرفته ای. بلکه از فتنه انگیزان نیز تا یهوه خدا در ایشان مسکن گیرد." در مزمو ۵:۴۷ به این عبارت برمی خوریم: "خدا به آواز بلند صعود

نموده است . خداوند به آواز کرنا. " افسسیان ۴:۱۰ در این باره اطلاعاتی به مامی دهد و می گوید که آن کس که مرده بود، دفن شد، تا قلمرومردگان پایین رفت و با پیروزی رستاخیز نمود و به آسمان صعود کرد:" آنکه نزول نموده ، همان است که صعود نیز کرد بالاتر از جمیع افلاک تا همه چیزها را پر کند." و این گفتار را باشهادت پولس رسول به پایان می رسانم ، "زیرا که اول به شما سپردم ، آنچه نیز یافتم که مسیح بر حسب کتب در راه گناهان ما مرد، و اینکه مدفون شد و در روز سوم بر حسب کتب برخاست ؛ و اینکه به کیفا ظاهر شد و بعد از آن به آن دوازده ، و پس از آن به زیاده از پانصد برادر یکبار ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امروز باقی هستند اما بعضی خوابیده اند. از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد به جمیع رسولان . و آخر از همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر گردید." (اول قرن تیان ۱۵:۳-۸).

عیسی به صورت انسان

حال به ابعادی که در آن عیسی مسیح به صورت انسان و به عنوان پسر خدا و پسر انسان و پسر داوود، بره خدا و واسطه و شفیع و نبی در کنار خدا به ما نشان داده می شود، می پردازیم . درباره او نوشته شده است : "لیکن خود را خالی کرده ، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد، و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید." پادشاه پادشاهان در جهان متولد شد، در قنذاق پیچیده شد و در آخور گذاشته شد (لوقا ۲:۷)، و در آیه ۲۱ چنین می خوانیم : " و چون روز هشتم ، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم ، او را نامیده بود." در متی ۱:۲۱ چنین نوشته شده است : "... و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید." آن نوزاد به خداوند تقدیم شد: " و چون ایام تطهیر ایشان بر حسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذرانند." (لوقا ۲:۲۳).

باب ۲ انجیل لوقا برای کسانی که می کوشند تا رازهای خدا را با هوش انسانی خود تفتیش کنند، معمایی حل ناپذیر ارائه می دهد. از یک طرف نوشته شده است ، "که امروز برای شما در شهر داوود، نجات دهنده ای که مسیح خداوند باشد متولد شد." (لوقا ۲:۱۱)، و از طرف دیگر گفته شده است که آن مولود، یعنی مسیح و خداوند باید در اورشلیم به عنوان نخستزاده ، به خداوند تقدیم شود. ما قبلا به این نکته اشاره کردیم که یهوه ، تجلی خداوند در بدن روحانی خود است و یسوع که در جسم آشکار شد، خداوند است . بدین ترتیب یسوع به خداوند خدا تقدیم شد. لازم بود منجی صد درصد انسان باشد تا بتواند درد بکشد و بمیرد و لازم بود که صد درصد الهی باشد تا بتواند بر شیطان و مرگ غلبه کند. او چون انسان بود خورد، نوشید، خسته شد، خوابید، دعا کرد، و

خلاصه در همه چیز مثل ما شد. "از این جهت می بایست در هر امری مشابه به برادران خود شود..." (عبرانیان ۲:۱۷). هر بار که با جنبه انسانی او روبرو می شویم او را در رابطه با (نجات خود) نزد پروردگار می بینیم .

خدا، عیسی مسیح پسر خدا را به واسطه روح القدس تولید نمود. به همین دلیل خون و فکر و سرتاسر زندگی اش کاملاً مقدس و عاری از گناه بود. مرگ ، هاویه و شیطان بر او حقی نداشتند. مسیح از زمان تولد تا موقع صعود، در جنبه انسانی اش به چهار صورت در آنجیل چهارگانه برای ما روایت شده است . در لوقا ۳:۲۱-۲۲ چنین می خوانیم: "اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا می کرد، آسمان شکافته شد و روح القدس به هیات جسمانی ،مانند کبوتری بر او نازل شد. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خشنودم. " هدف از بیان این روایت ، صرف شرح یک واقعه نیست ، بلکه تا بدانیم که به عنوان پسران و دختران خدا، همین تجربه را خواهیم داشت .هر کس که به طریق کتاب مقدس ایمان می آورد، اجازه خواهد داد در اطاعت از کلام خدا تعمیدش بدهند. در زمان تعمید عیسی ، آسمان بر پسر خدا باز شد. و به همین ترتیب همه پسران و دختران خدا زیر آسمان گشاده قرار می گیرند و روح القدس مانند زمان آغاز بر آنها قرار می گیرد. این تجربه را هر کس بایستی شخص بچشد، تا شهادت مقبول شدن در نزد خدا را دریافت کند. لازم است که این تأیید مافوق الطبیعه باشد، تا یقین حاصل کنیم که به عنوان پسر یا دختر خدا محبوب خدا هستیم .

#### خادم

چون مسیح خوار شد، خادم خدا نیز خوانده شد. او آمد تا اراده کامل خدا را محقق سازد. در اشعیا ۴۲:۱ چنین می خوانیم:

"اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنوداست ، من روح خود را بر او می نهم تا انصاف را برای امتهای صادر سازد." روح خدا بر مسیح نازل شد، زیرا که خدا از او خشنود شده بود، بعد از این واقعه مسیح ماموریت خود را شروع کرد. خداوند عیسی در لوقا ۴، بخشی از اشعیا ۶۱:۲ و ۱ را قرائت می کند: "روح خداوند بر من است زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد، تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را بینایی ، موعظه کنم و تا کوبیدگان را، آزاد سازم و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم ." (لوقا ۴:۱۸-۱۹)، و در اشعیا ۴۲:۶-۷ چنین گفته شد: "من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده ام و دست تو را گرفته ، و تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امتهای خواهم گردانید. تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری ." هر کس می تواند تحقق کلام وعده را در متی ۱۲:۱۵-۲۱ ببیند. آنچه که در آن روزگار گفته است ، هنوز هم دارای اعتبار است: "نی خوردشده را

نخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادر گرداند. او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره ها منتظر شریعت او باشند." (اشعیاء ۴۲:۳-۴).

در کتاب اشعیاء، از باب ۱۳:۵۲ تا ۱۲:۵۳ مسیح به شکل خادم ترسیم شده است. درباره حوادثی که قرار بود در راه بین جتسیمانی تا جلجتا اتفاق بیافتد از پیش اخبار شد: "زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد روئید. او را نه صورتی و

نه جمالی می باشد. و چون او را می نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم. خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده و مثل کسی که رویها را از او بپوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم." (اشعیاء ۵۳:۲-۳) و در آیات بعدی قلب

عمل نجات را مطرح می کند: "لکن او غمهای ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم. و حال آنکه به سبب تقصیرهای مامجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و

تادیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم." (اشعیاء ۵۳:۴-۵). در مزمور ۳:۱۲۹ نیز به یک اشاره نبوتی در باره رنج او برمی خوریم: "شیارکنندگان بر پشت من شیار کردند و شیارهای خود را دراز کردند." در اشعیاء ۶:۵۰ هم این آیات را می

خوانیم: "پشت خود را به زندگان و رخسار خود را به موکنان دادم و روی خود را از رسوایی و آب دهان پنهان نکردم."

مسیح چون به شکل یک خادم بود، به صورتی که برای ما قابل هضم نیست تحقیر و با او مانند یک جنایتکار رفتار شد. در

مرقس ۶۵:۱۴ بخشی از صحنه برای ما تشریح می شود: "و بعضی شروع نمودند به آب دهان بر وی انداختن و روی او را پوشانیده، او را می زدند و می گفتند نبوت کن. ملازمان او را می زدند." در مرقس باب ۱۵ صحبت از شلاق خوردن اوست و

می بینیم که چگونه بر سر وی تاج خاری گذاشتند، و چطور او را مسخره کردند. در آیه ۲۸ این توضیح به ماداده می شود: "پس تمام گشت آن نوشته ای که ... و در اشعیاء ۱۲:۵۳ "از خطا کاران محسوب شد..."

در باب ۵۳ علت زحمت منجی مان توضیح داده می شود، در آیه ۱۱ چنین می خوانیم: "ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد. و بنده عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید زیرا که او گناهان ایشان را بر خویش حمل

خواهد نمود." ما مجرم بودیم و مرگ سزای ما بود، با این وجود او جای ما را گرفت. ما از دید خدا رها شده بودیم، و عیسی در زمانی که بر صلیب قرار گرفت، به جای ما ندا در داد و گفت: "الهی الهی چرا مرا واگذاری." در مزمور ۲۲ داود نبی در روح

نبوت می کند و می گوید: "ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده ای ..." (مزمور ۲۲:۱)، و در آیه ۷ می گوید: "هر که مرا ببندد به من استهزاء می کند. لبهای خود را باز می کنند و سرهای خود را می جنبانند."، در آیات ۱۶-۱۸ نیز چنین آمده است

"زیرا سگان دور مرا گرفته اند، جماعت اشرا را احاطه کرده ، دستها و پاهای مرا سفته اند. همه استخوانهای خود را می شمارم ، ایشان به من چشم دوخته ، می نگرند. رخت مرا در میان خود تقسیم کردند. و بر لباس من قرعه انداختند." بدین ترتیب ملاحظه می کنیم که بیش از صد نبوتی که درباره مسیح در عهد عتیق داده شده ، موبه مو تحقق یافته اند. او ما را توسط زحمات (مصائب و رنجها) و مرگ خویش نجات داد و رابطه دشمنی ای را که میان ما و خدا بود از میان برداشت . بدین ترتیب بود که انسانیت تازه ای یافته و از صلح کنندگان شده ایم (افسیان ۲: ۱۳-۱۷).

عیسی به عنوان خادم ، قبول نکرد که استاد نیکو خوانده شود. او به آن رئیس می گوید: "و یکی از روسا از وی سوال نموده ، گفت : ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم ؟ عیسی وی را گفت : از بهر چه مرا نیکو می گویی و حال آنکه هیچکس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد." (لوقا ۱۸: ۱۸ و ۱۹). عیسی به صراحت می گوید: "جلال را از مردم نمی پذیرم ... شما چگونه می توانید ایمان آرید و حال آنکه جلال از یکدیگر می طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب

نیستید؟" (یوحنا ۵: ۴۰ و ۴۳). او آمد تا اراده خدا را تمام کند، و بدین خاطر می گوید: "او که مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذارده است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را به جا می آورم ." (یوحنا ۸: ۲۹). عیسی به عنوان خادم آمد تا خدمت کند و بدین خاطر چنین می گوید: "چنانکه پسر انسان نیامد تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد." (متی ۲۰: ۲۸). کلیسای اولیه در رابطه با مسیح از لقب "خادم" استفاده می کرد، حتی در دعاهایشان: "زیرا که فی الواقع بر بنده قدوس تو عیسی که او را مسح کردی ، هیرودیس و پنطیوس پیلطس با امت ها و قوم های اسرائیل با هم جمع شدند، تا آنچه را که دست و رای تو از قبل مقدر فرموده بود، به جا آورند." (اعمال ۴: ۲۷-۲۸).

وقتی که انسانها از روح القدس هدایت می شدند، همواره از عبارت صحیح در دعاها، نوشته ها و اعمال خود استفاده می کردند. اگر چه ممکن است این امر به دور از عقل و منطق باشد ولی هر گفتار خدا باید گزارش می شد. این مساله باید هر کسی را به شگفتی واداشته و اشتیاق برای پیوستن به جماعت حقیقی کتاب مقدس را که در تفکرات ، سخنان و اعمال خدا بر زمین اعمال می شوند، در ذهنش به وجود آورد. همان گونه که همه پیشگویی های کتاب مقدس که مربوط به مسیح بود تحقق یافتند، به همین صورت همه وعده هایی که به کلیسا داده شده است باید در آن و از طریق آن محقق شوند.

دعای کلیسای اولیه به این شکل ختم می شود: "و الان ای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرما تا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند، و به دراز کردن دست خود، به جهت شفا دادن و جاری کردن آیات و معجزات به نام بنده

قدوس خود عیسی . و چون ایشان دعا کرده بودند، مکانی که در آن جمع بودند به حرکت آمد و همه به روح القدس پر شده ، کلام خدا را به دلیری می گفتند." (اعمال ۲۹:۴-۳۱).

نبی (پیغمبر)

عیسی به عنوان نبی می بایست وظیفه خود را مو به مو مثل سایر موارد انجام می داد. پطرس رسول در اعمال ۲۲:۳-۲۳ به گفتار تثنیه ۱۸:۱۸ استناد می کند و در باره عیسی می گوید: "زیرا موسی به اجداد گفت که خداوند خدای شمانبی مثل من ، از میان برادران شما برای شما برخواهدانگیخت . کلام او را در هر چه به شما تکلم کند بشنوید، و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد." و عیسی به عنوان پسر انسان ، آن نبی بود. در این آیه به یک هشدار جدی برمی خوریم ، چنانکه نوشته شده است : "و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد." در صورتی که به "قول خداوند" گوش دهیم و به آن ایمان داشته باشیم ، حیات از آن ما می شود.

آن آواز قدرتمندی که از ابر مافوق الطبیعه بیرون می آمد، در کوه تبدیل هیات طنین انداز شد و گفت : "و هنوز سخن برزبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من که از وی خشنودم . او رابشنوید. و چون شاگردان این را شنیدند، به روی درافتاده ، بی نهایت ترسان شدند." (متی ۱۷:۶-۵).

آنها خداوند خود را در جلال اصلی خود دیدند. وقتی که یوحنا رسول دوباره خداوند را در جزیره پطمس دید، او به همین شکل بود، یعنی در هیات جلال یافته اش (مکاشفه ۱: ۱۲-۱۷). هر کسی که امروز عیسای تبدیل هیات یافته را می بیند، همین آواز را می شنود: "او را بشنو". در اینجا آن هماهنگی کامل بین تثنیه ۱۸:۱۸ و اعمال ۲۰:۳-۲۱ رامی بینیم .

عیسی به عنوان خدای -پیغمبر کلام و اراده خدا را اعلام و محقق کرد. از یحیی تعمید دهنده پرسیده شد: "...آیا تو الیاس هستی ؟ گفت : نیستم . آیا تو آن نبی هستی ؟ جواب داد که نی . "(یوحنا ۱: ۲۱)، یحیی بزرگتر از یک پیغمبر بود. او عهدعتیق و عهد جدید را به هم متصل کرد و مسیح ، این بره خدا را معرفی نمود. ولی او آن نبی نبود که موسی درباره وی اخبار کرده بود. آن نبی مسیح بود که عنصر نبوتی تاریخ نجات را آشکار کرد و خدمت نبوتی خود را به انجام رساند: "و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند که این البته همان نبی است که باید در جهان بیاید!" (یوحنا ۶: ۱۴). در یوحنا ۵: ۱۹ نوشته شده است : "زیرا که پدر پسر را دوست می دارد و هر آنچه خود می کند بدومی نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهدداد تا شما تعجب نمائید."

او به این شکل جنبه انسانی خود را به صورت کامل و تام آشکار نمود. ما در اینجا خدایی ضعیف نمی بینیم که با خدایی قویتر از خود صحبت می کند. بلکه پسر انسان را می بینیم، یعنی عیسی مسیح که خدا را مخاطب می ساخت. انبیایی که خداوند فرستاده بود، رایبی بودند، و به واسطه الهام روح، اراده خدا بر آنها مکشوف می شد. خدا در رویاهایی که به آنها می داد، آنچه را که لازم بود بر آنها آشکار می نمود. پسر انسان "آن نبی" موعود بود و آنچه را که باید انجام می داد، به همین صورت می دید و می شنید. عیسی نیز می گوید: "اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست دیگری هست که بر من شهادت می دهد و می دانم که شهادتی که او بر من می دهد راست است." (یوحنا ۵: ۳۰-۳۱).

آیه ای هم که در عهد عتیق، در مزمور ۷: ۴۰ نوشته شده است، به او مربوط می شود: "...اینک می آیم! در طومار کتاب درباره من نوشته شده است." این گفتار در عبرانیان ۷: ۱۰-۹ نیز آورده شده است. در آیه ۱۰ چنین توضیح می دهد: "و به این اراده، مقدس شده ایم، به قربانی جسد عیسی مسیح، یک مرتبه فقط." آدم نتوانست اراده خدا را به عمل آورد. با این وجود پسر خدا که توسط روح تولید شد، با اطاعت خود ناطاعتی آدم نخست را برداشت. او اراده کامل خدا را به عمل آورد. لعنت ما را بر خود گرفت تا برکت الهی بر ما قرار گیرد. خدا لعنت ما را بر او گذاشت تا بتوانیم صاحب برکت الهی بشویم: "و شما را که در خطایا و نامختونی جسم خود مرده بودید، با او زنده گردانید چونکه همه خطایای شما را آمرزید." (کولسیان ۲: ۱۳).

بره خدا

در عهد عتیق بره بی گناه قربانی می شد، و این تصویری بود از آن بره کامل قربانی که قرار بود به جای انسان گناهکار بمیرد. یحیی تعمیددهنده عیسی را نشان داد و گفت: "...اینک بره خدا که گناه جهان را برمی دارد." (یوحنا ۱: ۲۹). پطرس مساله را به این شکل عنوان می کند: "زیرا می دانید که خریده شده اید از سیرت باطلی که از پدران خود یافته اید نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا، بلکه به خون گرانها چون خون بره بی عیب و بی داغ یعنی خون مسیح." (اول پطرس ۱: ۱۸-۱۹). کلیسا با خون خدایی او خریده شد (اعمال ۲۰: ۲۸).

"که خدا او را از قبل معین کرد تا کفاره باشد و به واسطه ایمان به وسیله خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به سبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمل خدا." (رومیان ۳: ۲۵-۲۶). چه حقیقت شگرف و پر جلالی! این حقیقت، قلب اناجیل است. هنگامی که همه آیات کتاب مقدس مکمل یکدیگر می شوند، هماهنگی بین آنها ما را به یک پاسخ الهی هدایت می کند.

کاهن



چنین مقدر بود که مسیح کاهن هم باشد. در عبرانیان ۱۱:۹-۱۴ این طور می خوانیم: "لیکن مسیح چون ظاهر شد تارئیس کهنه نعمتهای آینده باشد، به خیمه بزرگتر و کاملتر و ناساخته شده به دست یعنی که از این خلقت نیست، و نه به خون بزها و گوساله ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیة ابدی را یافت. زیرا هر گاه خون بزها و گاووان و خاکستر گوساله چون بر آلودگان پاشیده می شود، تا به طهارت جسمی مقدس می سازد، پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشان را بی عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده طاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نمایید؟" در عبرانیان ۷:۵-۱۰ چنین می خوانیم: "و او در ایام بشریت خود، چون که با فریاد شدید و اشکها نزد او که به رهنیدنش از موت قادر بود، تضرع و دعای بسیار کرد و به سبب تقوای خویش مستجاب گردید، هر چند پسر بود، به مصیبت‌هایی که کشید، اطاعت را آموخت و کامل شده، جمیع مطیعان خود را سبب نجات جاودانی گشت. و خدا او را به رئیس کهنه مخاطب ساخت و به رتبه ملک‌یصدق. " در پیدایش ۱۴:۱۸-۲۰ آورده شده است: "و ملک‌یصدق، ملک سالیم، نان و شراب بیرون آورد. و او کاهن خدای تعالی بود، و او را مبارک خوانده، گفت: مبارک باد ابرام از جانب خدای تعالی، مالک آسمان و زمین. و متبارک باد خدای تعالی، که دشمنانت را به دستت تسلیم کرد. و او را از هر چیز، ده یک داد."

کسی که مطالعات خود را تنها به آیه فوق بسنده کند، تصور خواهد کرد که در اورشلیم، پادشاهی حکومت می کرد که به کار کهنات می پرداخت. عبرانیان باب ۷ این کاهن و پادشاه را دقیقتر معرفی می کند: "و ابراهیم نیز از همه چیزها ده یک بدو داد؛ که او اول ترجمه شده پادشاه عدالت است و بعد ملک سالیم نیز یعنی "پادشاه سلامتی". "(عبرانیان ۲:۷).

تنها یک شخص است که شایسته لقب پادشاه عدالت و پادشاه سلامتی می باشد، او پادشاه پادشاهان است، که در زمان ابراهیم هنوز در جسم نیامده بود. در آیه ۳ ملک‌یصدق به این صورت معرفی شده است: "بی پدر و بی مادر و بی نسب نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات بلکه به شبیه پسر خدا شده، کاهن دایمی می ماند." هر پادشاه و هر کاهن زمینی دارای پدر، مادر و نسب نامه می باشد، ولی این قاعده در مورد ملک‌یصدق مصداق نداشت. این امر دلیلی متین و محکم بر این مدعا است که خداوند هنوز به عنوان پسر در این دنیا زاده نشده بود. در زمانی که به عنوان کاهن به ملاقات ابراهیم آمد، با نان و شراب از ابراهیم استقبال کرد، که این نشانه ای بود از شام خداوند.

در عهد عتیق، کاهن اعظم، تنها یک بار در سال آن هم در روز کفاره و پس از پاشیدن خون قربانی ها می توانست داخل مکان قدس الاقدس شود (عبرانیان ۷:۹)، و عیسی به عنوان کاهن بزرگ (رئیس کهنه) یک بار و برای همیشه باخون خودش که بر

زمین گم نشده بود (چون مسیح بعد از صعود آنرا در تخت رحمت تقدیم کرد) داخل مکان قدس الاقدس شد. این خون امروز نیز برای هر کسی که به گفته کتاب مقدس ایمان داشته باشد، همان قدرت عادل شمردگی را دارد. این همان خون عهد جدید است که در دوره فیض، برای هر کسی که به آن ایمان آورد، عمل می کند.

در اشعیا ۵۳:۱۰ نوشته شده است: "اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد. چون جان او را قربانی گناه ساخت. آنگاه ذریت خود را خواهددید و عمر او دراز خواهدشد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهدبود."

#### متوسط و شفیع

مفهوم کفاره، خواننده را به مساله شفاعت و وساطت هدایت می کند. ایوب این فکر را با عبارت زیر به روشنی بیان نمود: "اگر برای وی یکی به منزله هزار فرشته یا متوسطی باشد، تا آنچه را که برای انسان راست است به وی اعلان نماید، آنگاه بر او ترحم نموده، خواهدگفت: او را از فرورفتن به هاویه برهان، من کفاره ای پیدانموده ام... پس درمیان مردم سرود خوانده، خواهدگفت: گناه کردم و راستی را منحرف ساختم، و مکافات آن به من نرسید. نفس مرا از فرورفتن به هاویه فدیة داد، و جان من نور را مشاهده می کند." (ایوب ۳۳:۲۳ و ۲۴ و ۲۷ و ۲۸)، در اینجا صحبت از متوسط، کفاره و نجات است. ایوب در ۱۹:۲۵ چنین شهادت می دهد: "و من می دانم که ولی من زنده است، و در ایام آخر، بر زمین خواهدبرخاست." ما در این مقام های متفاوت پسر انسان را می بینیم که نزد خداست.

در اول تیموتائوس ۲:۵ نوشته شده است: "زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد." در عبرانیان ۱۲:۲۴ آمده است: "و به عیسی متوسط عهد جدید و به خون پاشیده شده که متکلم است به معنی نیکوتر از خون هابیل." مفهوم شفیع در عهد عتیق با عمل موسی روشن می شود. در این باره از اعمال ۷:۳۸ چنین می خوانیم: "همین است آنکه در جماعت در صحرا با آن فرشته ای که در کوه سینا بدو سخن می گفت و با پدران ما بود و کلمات زنده را یافت تا به ما رساند."

لازم بود که متوسط، شفیع هم باشد. یوحنا رسول ایمانداران آن زمان را با این عبارات تشویق نمود: "ای فرزندان من، این را به شما می نویسم تا گناه نکنید؛ و اگر کسی گناهی کند، شفיעی داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل. و اوست کفاره به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه به جهت تمام جهان نیز." (اول یوحنا ۲:۱-۲). او به عنوان شفیع در سمت راست خدا قرار دارد، چنان که در مزور ۱۱۰:۱ آمده است: "یهوه به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو

سازم . " نه تنها در زندگی زمینی ، بلکه اکنون نیز عیسی مسیح در سمت راست خدا به ما نشان داده می شود. هنگامی که استیفان آسمان را باز شده دید چنین شهادت داد: "اینک آسمان را گشاده ، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می بینم . "(اعمال ۷:۵۶). در هیچ جای کلام نمی بینیم که خدایی در کنار خدای دیگر باشد. خداوند خودش در مقابل سنهدرین (شورای عالی یهود) چنین گفت : "...تو گفتی ! و نیز شما را می گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته ، بر ابرهای آسمان می آید!" (متی ۲۶:۶۴).

هر بار که خداوند عزیز خود را مشغول انجام امری می بینیم که به نجات ما مربوط می شود، نزد خدا به مان نشان داده می شود. نویسنده عبرانیان با این عبارات ایمانداران را تشویق می کند و می گوید: "و به سوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که به جهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی حرمتی را ناچیز شمرده ، متحمل صلیب گردید و به دست راست تخت خدا نشسته است ."(عبرانیان ۱۲:۲).

همانطوری که استیفان ، مسیح را در آسمان به عنوان پسر انسان در سمت راست خدا دید، به همانطور نیز یوحناوی را در کلیسا در میان هفت چراغدان طلایی دید (مکاشفه ۱:۱۲-۲۰). او به صورت نوری بسیار درخشان در راه دمشق بر سائول ظاهر شد: "و در اثنای راه ، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید و به زمین افتاده ، آوازی شنید که بدو گفت : ای سائول ، سائول ، برای چه بر من جفامی کنی ؟ گفت : خداوندا تو کیستی ؟ خداوند گفت : من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می کنی . لیکن برخاسته ، به شهر برو که آنجا به تو گفته می شود چه باید کرد." (اعمال ۹:۳-۶). خداوند قادر است به شکل مورد نظر خود، در جای مورد نظر و به فرد مورد نظر، خود را مکشوف سازد. مادر آن واحد می توانیم او را در جلوه های مختلف ببینیم و درعین حال او همان می ماند. عیسی در یوحنا ۳:۱۳ می گوید: "و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد، یعنی پسرانسان که در آسمان است . " وقتی که عیسی این سخن را گفت ، هر دو پایش بر روی زمین بود و داشت با نیکو دیموس صحبت می کرد. هر چه بیشتر جلومی رویم آشکارتر می شود که در قلمرو مکاشفه الهی قرار داریم .

فرزندان خدا

رابطه میان خدا و انسانها به واسطه پسر انسان در عبرانیان ۲:۶-۹ برای ما شرح داده می شود: "لکن کسی که در موضعی شهادت داده ، گفت : چیست انسان که او را به خاطر آوری یا پسر انسان که او را تفقد نمایی ؟ او را از فرشتگان اندکی پست تر قرار دادی و تاج جلال و اکرام را بر سر او نهادی و او را بر اعمال دستهای خود گماشتی . همه چیز را زیر پایهای او نهادی . پس

چون همه چیز را مطیع او گردانید، هیچ چیز را نگذاشت که مطیع او نباشد. لکن الان هنوز نمی بینیم که همه چیزمطیع وی شده باشد. اما او را که اندکی از فرشتگان کمتر شد می بینیم ، یعنی عیسی را که به زحمت موت تاج جلال و اکرام برسر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه ذائقه موت را بچشد." همه این وقایع به خاطر ما رخ داده اند. در عبرانیان ۲:۱۰-۱۱ آورده شده است: "زیرا او را که به خاطر وی همه و از وی همه چیز می باشد، چون فرزندان بسیار را وارد جلال می گرداند، شایسته بود که رئیس نجات ایشان را به دردها کامل گرداند. زانرو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک می باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند." (عبرانیان ۲:۱۰-۱۱). همه آنچه که در عهد عتیق به عنوان وعده آورده شده ، در عهد جدید مو به مو محقق می شود. خداوند پس از قیامش ، خطاب به زنانی که به مقبره او آمده بودند گفت: "...مترسید! رفته ، برادرانم را بگوئید که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید." (متی ۲۸:۱۰). این قضیه که تقدیس کننده و تقدیس شدگان یک پدر دارند، در یوحنا ۱۷:۲۰ نیز تایید می شود: "عیسی بدو گفت: مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته ام . ولیکن نزد برادران من رفته ، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می روم ." در زمان پایانی معلوم خواهد شد که به صورت پسر خدا متبدل شده ایم ، یوحنا می نویسد: "ای حبیبان ، الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛ لکن می دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود، زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید." (اول یوحنا ۳:۲). همانطوری که این مساله با یقین عنوان شد، با یقین نیز تحقق خواهد یافت ، نقشه ازلی خدا برای کسانی که به او ایمان دارند به تحقق نهایی خود نزدیک است .

در مزمو ۲۲:۲۲ چنین می خوانیم: "نام تو را به برادران خود اعلام خواهم کرد. در میان جماعت تو راتسبیح خواهم خواند." این نام به همگان اعلام نمی شود. بلکه چنان که نوشته شده است ، او آنرا به برادران خود، یعنی کسانی که می توانند در حقیقت خدا را پدر آسمانی خود خطاب کنند، آشکار می کند. در پسر خدا همه چیز به ماداده شده است: "که در وی از جهت جسم ، تمامی پری الوهیت ساکن است . و شما در وی تکمیل شده اید که سر تمامی ریاست و قدرت است ." (کولسیان ۲:۹-۱۰). چنان که ملاحظه می شود، وقتی که خداوند ما انسان شد، می بایست وظایف گوناگونی را که به وی محول شده بود، تشخیص می داد. عیسی در آن زمان گفت: "کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می دهند." (یوحنا ۵:۳۸). ضمن مطالعه کلام خدا، باید به شهادت آن ایمان کاملی داشته باشیم . عیسی می فرماید: "و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند." (یوحنا ۱۷:۳)، او همچنین گفت

"و اراده فرستنده من این است که هر که پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید." (یوحنا ۶:۴۰). اهمیت ایمان به مکاشفه خدا در پسر، در آیه زیر به این صورت بیان شده است: "آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می ماند." (یوحنا ۳:۳۶). با وجود اینکه خداوند مابه صورتهای گوناگون خویشتن را آشکار ساخته است، ما به فراسوی قالب بشری نگریسته، با توما همصدا شده و در اعتراف خود می گوئیم: "...ای خداوند من و ای خدای من." (یوحنا ۲۰:۲۸). همانطوری که پولس رسول شهادت داد، فقط کسانی که در حقیقت روح القدس را یافته اند، می توانند شهادت بدهند که عیسی مسیح خداوند است (اول قرنتیان ۳:۱۲).

عیسی، به عنوان شبان نیکو زندگی خود را فدا کرد تا از ما، بره هایی برای مرتع خود، و گله ای که توسط دست او هدایت شود، بسازد. او پادشاه و کاهن است و ما را نیز پادشاهان و کهنه ساخت (اول پطرس ۲:۴-۱۰). عیسی به عنوان پسر، ما را به پسران و دختران خدا مبدل کرد (افسیان ۵:۱).

کسی که عیسی را به شکل انسان نزد خدا می بیند، باید به یاد داشته باشد که همه این امور واقع شد تا نقشه ازلی خدا برای نوع بشر تحقق پیدا کند. عیسی به عنوان پسر خدا نقش منجی را دارد، به عنوان پسر انسان، نبی است و به عنوان پسر داوود پادشاه است. او بر تخت خود جلوس خواهد فرمود و ما هزار سال با وی سلطنت خواهیم کرد (مکاشفه ۳:۲۰-۲۱). او این وعده عالی را به خاصان خود داده است (مکاشفه ۳:۲۰-۲۱)، و پس از آن است که زمان در ابدیت حل می شود و خدا کل در کل خواهد بود. آن که شایسته جلال و اکرام است

در دانیال ۹:۷-۱۰ واقعه ای شگرف برای ما شرح داده شده است: "و نظر می کردم تا کرسیها برقرار شد و قدیم الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله های آتش و چرخهای آن آتش ملتهب بود. نهری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت می کردند و کرورها کرور به حضور وی ایستاده بودند. دیوان برپا شد و دفترها گشوده گردید." بی شک خدا نه پیرمرد است و نه پدربزرگ. او پدر است و همیشه همان است، خدا عوض نمی شود. مساله به سن و سال او مربوط نمی شود. دانیال در این رویا او را به عنوان داور و بلندترین مقام در کبریایی خود دید. دانیال در ۱۳:۷ چنین شهادت می دهد: "و در رویای شب نگریستم و اینک مثل پسرانسان با ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم الایام رسید و او را به حضور وی آوردند."

جای تعجب است وقتی که در عهد جدید پسر انسان را به شکل این پیر عالی مقام می بینیم . رویای یوحنا در مکاشفه ۱:۱۳-۱۴ از این قرار است: "و در میان هفت چراغدان شبیه پسر انسان را که ردای بلند دربرداشت و بر سینه وی کمربندی طلا بسته بود، و سر و موی او سفید چون پشم ، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش ." دانیال نبی خدا را با موهای سفید بر سر به ما نشان می دهد، و در عهد جدید نیز پسر انسان ، عیسی مسیح ، به همین شکل ، یعنی با سری پوشیده از موهای سفید برای ما ترسیم می شود. این مساله تایید جدیدی است بر این مدعا، که مکاشفه پسر در خداحل می شود (اول قرن تیان ۱۵:۲۸). در مکاشفه ۱:۷-۸ چنین آمده است: "اینک با ابرها می آید و هر چشمی او را خواهد دید و آنانی که او را نیزه زدند و تمامی امت های جهان برای وی خواهند نالید. بلی ! آمین . من هستم الف و یاء، اول و آخر، می گوید آن خداوند خدا که هست و بود و می آید، قادر علی الاطلاق ."

در مکاشفه ۱۱:۲۰ داوری نهایی برای ما تشریح شده است ، یوحنا چنین شهادت می دهد: "و دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد." تا آخرین باب کتاب مقدس ، به عنصرهای زمانی ای برمی خوریم که به ابدیت مربوط نمی شوند. به عنوان مثال ، در مکاشفه ۲۲ صحبت از درخت حیات که هر ماه ثمر می دهد، می باشد. این واقعه در هزاره روی خواهد داد (حزقیال ۴۷:۱۲). همچنین صحبت از تخت خدا و بره است ، ولی به صورت مفرد و نه به صورت جمع ، از او صحبت شده است: "و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و بندگانش (نه بندگان شان ) او را (نه ایشان را) عبادت خواهند نمود و چهره او را (نه ایشان را) خواهند دید و اسم وی (نه اسم ایشان ) بر پیشانی ایشان خواهد بود." (مکاشفه ۳:۲۲-۴). و در انتها آن یگانه ای که در آغاز صحبت کرده بود، باز به سخن می آید و می گوید: "و اینک به زودی می آیم و اجرت من با من است تاهر کسی را به حسب اعمالش جزا دهم . من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم ." (مکاشفه ۲۲:۱۲-۱۳).

ما به خاطر میراث ایمانی که یک بار به مقدسین تعلیم داده شد، می خواهیم در کلام خدا استوار بمانیم . آنچه که هنوز تحقق نیافته است در زمان معین تحقق خواهد یافت (حقوق ۳-۲:۲). در زمان تحقق معلوم خواهد شد که خداوند، نقشه های بزرگ خود را جامه عمل پوشانده ، و رای ازلی خود را محقق ساخته است . هنگامی که زمان در ابدیت حل شود، دیگر نیازی به پسر انسان ، متوسط ، شفیع و غیره نخواهد بود. خداوند خدا در مکان بلند خود خواهد بود و ما نیز با وی خواهیم بود. مکاشفه ۲۱:۳-۷ به بهترین نحو وضعیت نهایی را تشریح می کند: "و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می گفت : اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان

ساکن خواهدبود و ایشان قوم های او خواهندبود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهدبود. و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهدکرد. و بعد از آن موت نخواهدبود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهدنمود زیرا که چیزهای اول درگذشت . و آن تخت نشین گفت : الحال همه چیز را نو می سازم . و گفت :بنویس ، زیرا که این کلام امین و راست است . باز مرا گفت : تمام شد! من الف و یاء و ابتدا و انتها هستم . من به هر که تشنه باشد از چشمه آب حیات مفت خواهم داد. و هر که غالب آید وارث همه چیز خواهدشد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسرخواهدبود. " آمین ! آمین !

ما به خاطر میراث ایمانی که یک بار به مقدسین تعلیم داده شد، می خواهیم در کلام خدا استوار بمانیم . آنچه که هنوز تحقق نیافته است در زمان معین تحقق خواهدیافت (حقوق ۲:۲-۳). در زمان تحقق معلوم خواهدشد که خداوند،نقشه های بزرگ خود را جامه عمل پوشانده ، و رای ازلی خود را محقق ساخته است . هنگامی که زمان در ابدیت حل شود، دیگر نیازی به پسر انسان ، متوسط، شفیع و غیره نخواهدبود. خداوند خدا در مکان بلند خود خواهدبود و ما نیز با وی خواهیم بود. مکاشفه ۲۱:۳-۷ به بهترین نحو وضعیت نهایی را تشریح می کند:" و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می گفت : اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهدبود و ایشان قوم های او خواهندبود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهدبود. و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهدکرد. و بعد از آن موت نخواهدبود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهدنمود زیرا که چیزهای اول درگذشت . و آن تخت نشین گفت : الحال همه چیز را نو می سازم . و گفت :بنویس ، زیرا که این کلام امین و راست است . باز مرا گفت : تمام شد! من الف و یاء و ابتدا و انتها هستم . من به هر که تشنه باشد از چشمه آب حیات مفت خواهم داد. و هر که غالب آید وارث همه چیز خواهدشد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسرخواهدبود. " آمین ! آمین !

**در بالای سر هر دو بال گسترده است ، نشان می دهد.**

**تصویر زیر ظاهرا یک خدا را نشان می دهد**



تصویر ذیل ، تصویری از تثلیث هندوهاست ؛ براهمای خالق است و ویشنو نگاهدارنده ، و شیوا ویران کننده .



تصویر فوق، تصویری از تثلیث هندوهاست؛ براهمای خالق است و ویشنو نگاهدارنده و شیوا ویران کننده.

## وقتی خدا انسان شد

یک راز بزرگ ! روزی در یک شهر کوچک و محقر، در مکانی تاریک و دور افتاده ، نوزادی چشم به جهان گشود. تولد او به جهان اعلام نشد، مادرش یک زن معروف نبود، و مسافر خانه ها هم جایی برای آنها نداشتند، لذا خانواده او در آغل پناه گرفتند و آنجا بود که در ساعات تاریک شب ، زمانی که شهر به خواب فرو رفته بود، آن غریبه کوچک به دنیا آمد.

اگر چه کسی متوجه حادثه خارق العاده ای نشد، ولی با به دنیا آمدن این طفل همه ناقوسهای آسمان به صدا درآمدند. یک ستاره جدید در آسمان شروع به درخشش کرد. فرشته ای شتابان پرواز کرده و این مژده مسرت بخش را که توام با شادی عظیمی بود به گوش دسته ای از شبانان رسانید، آنگاه نوری گرداگرد آنها را در بر گرفته و تاریکی شب رایبرون راند. سپس موجودات آسمانی



بی شماری به فرشته ملحق شده و تسبیح کنان این سرود شادمانی را سردادند: "خدا را در اعلیٰ علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد!" (لوقا ۱۴:۲).

پس از رفتن فرشتگان ، شبانان شتابان به بیت لحم رفتند تا نوزاد را ببینند. چند مجوسی نیز از مشرق زمین به آنجا آمده و هدایای نفیسی به وی تقدیم کردند. آنگاه در زمانی کوتاه اضطرابی عظیم تمامی اورشلیم را فرا گرفت ، حتی پادشاه نیز آشفته شد. تولد این کودک فقیر آسمان و زمین را تکان داده بود.

این یک راز است ! یک راز بزرگ ! این نوزاد کسی غیر از خدای قادر مطلق ، خداوند و آفریننده آسمان و زمین نبود. او از یک باکره به دنیا آمد، او در شکل انسان آمد تا در میان ما ساکن شود: "که اینک باکره آبستن شده پسری خواهد زاییدو نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است : خدا با ما." (متی ۱:۲۳). فرشته آشکارا اعلام کرد که نوزاد چه کسی است ، وی گفت : "که امروز برای شما در شهر داود، نجات دهنده ای که مسیح خداوند باشد متولد شد." (لوقا ۱۱:۲).

در عهد عتیق عبارات خداوند خدا، خداوند یهوه ، خداوند خدای تو و غیره به کرات در رابطه با خدا به کاررفته اند. و حال فرشته ای اعلام می کند که این مولود بیت لحم ، مسیح خداوند است . با توجه به اینکه عهد عتیق و عهدجدید به اتفاق می گویند که تنها یک خداوند وجود دارد، شکی نیست که خداوند عیسی و خداوند خدای عهد عتیق یک خداوند هستند. آیات زیر با قاطعیت ثابت می کنند که خداوند خدای عهد عتیق همان خداوند عیسی مسیح عهد جدید است :

"خداوند یهوه که آسمانها را آفرید...و زمین و نتایج آن را گسترانید..."(اشعیاء ۴۲:۵).

خداوند عیسی آسمان را آفرید.(کولسیان ۱:۱۲-۱۶ و یوحنا ۱:۱-۱۰).

"من ، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده ای نیست ."(اشعیاء ۴۳:۱۱).

عیسی مسیح منجی ماست (تیطس ۱:۳).

"من هستم الف و یا، اول و آخر، می گوید آن خداوند خدا..."(مکاشفه ۱:۸).

یهوه اول و آخر است (اشعیاء ۴۴:۶).

"...اگر باور نکنید که من هستم ..."(یوحنا ۸:۲۴).

"خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابدالابد..."(مزمور ۱۰۴:۱۰).

"من خداوند قدوس شما هستم ...پادشاه شما."(اشعیاء ۴۳:۱۵).

"عیسی ، پادشاه یهود." (متی ۲۷:۳۷).

"تو به تنهایی یهوه هستی . تو فلک و فلک الافلاک و تمامی جنود آنها را و زمین را و هر چه بر آن است و دریاها را و هر چه در آنهاست ، ساخته ای و تو همه اینها را حیات می بخشی و جنود آسمان تو را سجده می کنند. تو ای یهوه آن خدا هستی که ابرام را برگزیدی و او را از اور کلدانیان بیرون آوردی و اسم او را به ابراهیم تبدیل نمودی ." (نحمیا ۹:۶-۷).

"...خداوندا تو کیستی ...من عیسی هستم ... (اعمال ۵:۹).

"من هستم خدای قادر مطلق ... (پیدایش ۱۷:۱).

خداوند عیسی قادر مطلق است (مکاشفه ۸:۱).

و آیات ذیل ثابت می کنند که آن مولود بیت لحم بدون هیچ تردیدی خداوند قادر مطلق است :

"زیرا برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد." (اشعیا ۹:۶).

طلوع فردی که در بیت لحم مولود شد به ایام ابدیت مربوط می شود (میکاه ۵:۱-۳).

عیسی قبل از ابراهیم بود: "...عیسی بدیشان گفت : آمین آمین به شما می گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم ." (یوحنا ۸:۵۶-۵۸).

توما اعتراف کرد که عیسی خداست (یوحنا ۲۰:۲۸).

رابطه پدر و پسر از چه زمانی شروع می شود؟

- آیا عیسی در ابدیت با خدا یعنی قبل از تولدش در بیت لحم ، پسر بود؟

- عیسی چه موقعی پسر شد؟

- آیا هم سن پدر است ؟

- مادرش کیست ؟

- زمانی که در بیت لحم به دنیا آمد بر سر بدن او چه آمد؟

- آیا دو پدر و مادر داشت ؟

خدا در ابدیت یک روح نامرئی و بدون جسم و استخوان است که آسمان و زمین را بوجود آورد (اشعیاء ۳۷:۱۶ و ۴۴:۳۴ و ایوب ۸:۹). او خود اعلام کرد که کسی با وی نبود و به تنهایی زمین را آفریده است (اشعیاء ۴۵:۵ و ۴۴:۲۴). "من ، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده ای نیست ." (اشعیاء ۴۳:۱۱). او تنها خداوند خدا و یگانه منجی بود. او به شکل انسان آمد تا به نجات تبدیل شود. نام او عیسی بود، معنی این نام "خدای نجات دهنده" است . در آن زمان بود که رابطه فرزندگی آغاز شد یعنی در زمانی که خدا انسان شد. وقتی که او مولود بیت لحم و بره قربانی برای گناه شد، خدای مجسم شده بود که برای گناهان جهان مرد (اعمال ۲۸:۲۰). پیش از تولد عیسی در بیت لحم پسری وجود نداشت ، اگرچه آن کس که پسر شد به عنوان روحی نامرئی در ابدیت وجود داشت .

عیسی هم خدا بود و هم انسان

عیسی یک انسان بود، یک انسان کامل . او به عنوان انسان می خوابید، می خورد و احساس خستگی می کرد، اما همه آن اعمال عظیمی که به ظهور می رساند ثابت می کند که عیسی بیش از یک انسان بود. چه کسی غیر از اومی توانست مردگان را زنده کند، بر آبها راه برود، چشمان کوران را باز کند، نان را تکثیر کند و غیره ؟ او خدا و انسانی بود که در یک صورت (تصویر) جمع شده بود. به همین خاطر او به فیلیپس گفت : "...کسی که مرا دید پدر را دیده است ... " (یوحنا ۹:۱۴). مگر او نگفته است : "من و پدر یک مگر او نگفته است : "...اگر باور نکنید که من هستم (درباره پدر صحبت می کرد) در گناهان خود خواهید مرد... " (یوحنا ۸:۲۴ و ۲۷). این به راستی یک راز شگفت است ،عیسی انسان -خدا بود. او مانند یک انسان عادی به دنیا نیامد، او پدری زمینی نداشت ، پدر او روح القدس بود که در رحم مریم قرار گرفت . و به همین خاطر است که هم انسان بود و هم خدا.

او به عنوان انسان می خورد، اما به عنوان خدا نانه و ماهی ها را تکثیر می کرد. به عنوان انسان در قایق خوابیده بود، ولی به عنوان خدا بلند شد و موجهای خروشان را آرام ساخت . او به عنوان انسان در جلوی قبر ایلعازردعا کرد، ولی به عنوان خدا او را زنده گردانید. به عنوان انسان مرد، ولی در مقام خدا خود را زنده کرد (یوحنا ۲:۱۹). او خدا و انسان بود، پدر، پسر، روح القدس و جسم ، همه در یک صورت (تصویر).

بنابراین زمانی که خدا می گوید: "...آدم را به صورت (نه صورتها) ما...بسازیم ... " (پیدایش ۱:۲۶-۲۷) به دو جنبه مربوط به رابطه پدر و پسر "در یک صورت" و نه "صورتها" اشاره دارد. صورت خدا کدام است ؟ عیسی صورت خدای نادیده است (کولسیان ۱:۱۵).

بنی اسرائیل هرگز خدای خویش را ندیده بودند، او برای آنها نامرئی بود، ولی با آمدن عیسی خدای نادیدنی مرئی شد. در حالی که خدا در جسم، خود را بر روی زمین نشان می داد، در آسمان همچنان در حالت روح بود. به همین خاطر است که مسیح می توانست از "پدري که در او زندگی می کند" و همچنین از "پدري که در آسمان است" صحبت کند.

دست راست

عبارت "عیسی در دست راست خداست" به هیچ وجه بدین مفهوم نیست که خدا و عیسی دو شخص هستند که در کنار یکدیگر و بر یک تخت برای قرنها جلوس فرموده اند. این تصور از خدا هم مسخره است و هم ضد کتاب مقدس. روزی یک واعظ گفت که عیسی تنها یک بار پس از صعود خود به آسمان در سمت راست خدا ایستاد و آن زمانی بود که از استیفاان استقبال کرد، چون استیفاان او را "ایستاده" به دست راست خدا دید. باید گفت که این درک درستی از "دست راست خدا" نیست. "دست راست" یک اصطلاح نمادین است که قدرت و اقتدار را می رساند. عیسی گفت: "که تمامی قدرت در آسمان و زمین به من داده شده است." وقتی که خدا بر زمین تن گرفته و انسان شد، همه اعمال مقتدرانه خود را به واسطه قدرت و اقتداری که در این انسان بود به ظهور می رسانید. و هم اکنون که عیسی به آسمان صعود کرده است، صاحب تمامی قدرت در آنجا می باشد (متی ۱۸:۲۸). بنابراین اصطلاح "عیسی در دست راست خدا" بدین مفهوم است که او صاحب تمامی قدرت و اختیار می باشد و به عبارتی بدین معناست که عیسی قوت خداست (اول قرنتیان ۱:۲۴). ضمن این نکته را نیز باید به خاطر داشت که عیسی مسیح بیش از یک انسان بود. او هم خدا بود و هم انسان، او خدای ظاهر شده در جسم بود (اول تیموتاوس ۳:۱۶). در اینجا به چند نمونه از کاربردهای نمادین "دست راست" و رابطه آن با قدرت توجه کنید:

"به تحقیق دست من بنیاد زمین را نهاد و دست راست من آسمانها را گسترانید. وقتی آنها را می خوانم با هم برقرار می باشند." (اشعیا ۴۸:۱۳).

"زیرا که به دست راست مسکین خواهد ایستاد تا او را از آنانی که بر جان او فتوا می دهند برهاند." (مزمور ۱۰۹:۳۱).

"که بازوی جلیل خود را به دست راست موسی خرامان ساخت و آنها را پیش روی ایشان منشق گردانید تا اسم جاودانی برای خویش پیدا کند." (اشعیا ۶۳:۱۲).

"خداوند را همیشه پیش روی خود میدارم. چونکه به دست راست من است، جنبش نخواهم خورد." (مزمور ۸:۱۶) و بسیاری آیات دیگر.

## روح القدس

روح القدس یک شخص سوم که متمایز و جدا از پدر و پسر باشد، نیست. روح القدس خدا است. ما در یوحنا ۴:۲۴ می خوانیم:

"خدا روح است ... " و خدا قدوس است. برای اثبات این مساله که روح القدس خداست هیچ نیازی به دلایل غیر کتاب مقدسی نداریم. کتب به ما می گویند که روح القدس پدر عیسی است (متی ۱۸:۱-۲۰). البته لازم است این مساله را یادآور شویم که عیسی خدای مجسم شده است.

### عیسی روح القدس است

روزی عیسی شاگردان خود را جمع کرده و به آنها گفت که قرار است به زودی بروم، ولی وعده داد که تسلی دهنده دیگری را خواهد فرستاد تا برای همیشه با آنها بماند. این تسلی دهنده دیگر چه کسی است؟ نام او چیست؟ آیا صحبت از شخصی غیر از عیسی است؟ پس در صورتی که چنین باشد، عیسی دیگر حاضر نیست و در درون ما ساکن نمی باشد. اما عیسی گفت:

"...اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم." (متی ۲۸:۲۰).

عیسی شاگردان خود را در ابهام رها نکرد. او به وضوح از هویت آن تسلی دهنده دیگر برای آنها صحبت کرد، وی چنین گفت:

"شما را یتیم نمی گذارم نزد شما می آیم." (یوحنا ۱۴:۱۸). او به آنها گفت که تسلی دهنده دیگری که می بایست بیاید همان کسی است که بین آنها بسر برده است. عیسی قول داد که همان تسلی دهنده در زمان رجعت او در درون آنها ساکن خواهد شد. او در جسم در میان آنها بود و با جسم به آسمان بالا رفت، ولی در پنطیکاست نزول فرمود تا در آنها ساکن شود. به همین دلیل است که می توانیم با جرات بخوانیم: "وقتی که عیسی وارد قلب من شد..." بنابراین نام تسلی دهنده (روح القدس) عیسی است (یوحنا ۱۴:۲۶). نام دیگری وجود ندارد.

### تئوری تثلیث

در طول سده های جهالت بشری، انسانها با حکمفرما کردن سنتهای خود باعث شدند تا عظمت، جلال و کبریایی خداوند عیسی مسیح پوشیده بماند. آن کس که گفته بود من اول و آخر هستم، به مقام دوم تنزل داده شد. انسانها پس از سده ها بحث و جدل درباره الوهیت، درباره آموزه ای موسوم به تثلیث به توافق رسیده اند. طبق برداشت فوق خدا از سه شخص متمایز و جدا از هم تشکیل شده است. آنان با ارائه چنین برداشتی، عیسی مسیح را که خداوند همه چیز خوانده شده است به مقام دوم تنزل داده اند.

خدا بی شک با مشاهده نادانی کسانی که با شوقی مذهبی سرودهایی را در ستایش "تثلیث مبارک خدا در سه شخص" می خوانند خشمگین شد. ولی هم اکنون ابرهای تاریک کنار می روند و آموزه رسولان دوباره می درخشد. این آموزه می گوید: عیسی مسیح، خدا و روح ظاهر شده در جسم است، ما با سه شخصیت سروکار نداریم بلکه با یک شخص واحد. آموزه تثلیث در واقع ثمره تلاش نافرجام بشر برای توضیح و توجیه راز بزرگ تجسم خدا در جسم است. ولی بشر با ارائه چنین تعریفی این راز را به یک نظریه پوچ مبدل کرده است. اگر پدر، پسر و روح القدس سه شخص متمایز باشند، در این صورت باید گفت که در هر مسیحی سه شخص ساکن است (دوم قرن ۱۶:۶؛ دوم قرن ۱۳:۵؛ اول قرن ۱۹:۶) و اگر سه شخص ساکن باشد پس باید گفت که هر کدام از آنها (جداگانه) مسیح را زنده کرده است (اعمال ۱۳:۳۰؛ رومیان ۸:۱۱؛ یوحنا ۲:۱۹). در صورتی که مسیح و خدا دو شخص مجزا باشند پس دو کلیسای جدا از هم وجود دارد چون هم صحبت از کلیسای خداست و هم صحبت از کلیسای مسیح. و در صورتی که خدا و روح القدس دو شخص مجزا باشند، پس عیسی دو پدر دارد. خدا پدرش است و روح القدس نیز همینطور (متی ۱۶:۱۸؛ ۱۶:۱). به علاوه شایان ذکر است که خود عیسی نیز پدر سرمدی خوانده می شود (اشعیاء ۶:۹).

در صورتی که بپذیریم عبارت خدا به هر کدام از این اشخاص به طور مجزا اطلاق می شود، نتیجه می گیریم که سه خدای مجزا داریم، یا بهتر است بگوییم که هر کدام از آنها یک سوم از خدا هستند. حال آنکه اگر این سه شخص مساوی باشند پس اشعیای نبی یک رویای دروغین دیده است، زیرا می گوید: "پس مرا به که تشبیه می کنید تا با وی مساوی باشم؟..." (اشعیاء ۴۰:۲۵). اگر خدا از سه شخص جدا از هم تشکیل شده باشد، هر کدام باید یک اسم جداگانه داشته باشند، در حالی که تنها با یک اسم سروکار داریم. پدر یک اسم خاص نیست. پسر یک اسم خاص نیست. و روح القدس یک اسم خاص نیست. واقعیت این است که پطرس بر خلاف تصور برخی، اشتباه نکرد وقتی که در روز پنطیکاست تحت الهام روح گفت: "...توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت." (اعمال ۲:۳۸).

هوش انسانی تا ابد از درک راز عیسی مسیح ناتوان خواهد بود. برای شناخت او نیاز داریم که خدا با نور خود کتب را برای ما باز کند تا او را همانطور که هست بشناسیم. کسی که دید جسمانی دارد نمی تواند با مطالعه کتاب مقدس به شناخت این راز نائل شود، ولی روح القدس با نور منکشف کننده خود هاله ای به دور کبریایی می کشد و او را به عنوان بزرگ هستم، پدر سرمدی،

یگانه فرزانه ، نجات دهنده ما، آفریننده آسمان و زمین و غیره معرفی می کند (یوحنا:۸:۵۸؛ اشعیا ۹:۶؛ تیطس ۲:۱۳؛ اول تیموتاوس ۱:۱۷؛ کولسیان ۱:۱۶).

زمانی که عیسی مسیح در جسم بود، دنیا را دچار بالاتکلیفی کرد. امروز هم دنیا نمی داند که درباره او چه بگوید. یهودیان او را رد کرده اند چون که او که یک انسان بود خود را خدا ساخته بود (یوحنا ۱۰:۳۳). آنها مرتب از اومی پرسیدند کی هستی ؟ این چه نوع انسانی است ؟ این همه حکمت از کجا آمده است ؟ آیا پسر خدا هستی ؟ آیا پادشاه هستی ؟ از کجا آمده ای ؟ چگونه ممکن است این مرد که درس نخوانده کتب را بشناسد؟ این چه کسی است که جرات می کند گناهان را ببخشد؟ و دنیا امروز نیز نمی داند که در مقابل این شخصیت چه کار کند یا چه بگوید. جای تعجب نیست ، چون که وی بزرگ و عجیب است . نام عیسی بر هر اسمی برتری دارد و هیچ زبان بشری قادر به وصف عظمت این نام نخواهد بود.

ضدمسیح

شریر شمشیر پهن و پیروانش برای مخفی نگهداشتن هویت عیسی مسیح از چشمان اهالی دنیا بسیار کوشیده است . و این کوشش او نیز تاحدی توام با موفقیت بوده و خواهد بود، در پایان این دوره همه دنیا عیسی مسیح را رد کرده و ضدمسیح را به جای خدا خواهند پرستید-به جز آنانی که نامشان در دفتر حیات بره ضبط شده است - یوحنا به ما هشدار داده گفت : "و هرروحنی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند، از خدا نیست . و این است روح دجال که شنیده اید که او می آید و الان هم در جهان است ." (اول یوحنا ۴:۳). در اول تیموتاوس ۱۶:۳ آمده است که خدا در جسم ظاهر شد و اول یوحنا ۲:۴ می گوید عیسی مسیح در جسم آمده است . هنگامی که این دو قسمت را کنار هم قرار می دهیم درمی یابیم که عیسی مسیح همان خدا بود که در جسم نازل شد. و در صورتی که ما بخواهیم مقامی غیر از خدای قادر مطلق و خداوندگارزمین به او بدهیم به صفوف ضدمسیح می پیوندیم . در عیسی مسیح تمامی پری الوهیت ساکن است (کولسیان ۲:۹ و ۱۶:۱۲-۱۹ و ۳۸:۱۰ و ۸:۲ و کولسیان ۳:۱۷).

**نگاهی به مکاشفه**

**نویسنده: اوالد فرانک**

خادم خدا اوالد فرانک، در سال ۱۹۳۳ در منطقه پروس چشم به جهان گشود. شجرنامه‌ی او به آگوست هرمان فرانک، کسی که در زمان اصلاحات نقش برجسته‌ای ایفا کرد، می‌رسد. وی در سال ۱۹۴۹ در آلمان با خدمت فول گوسپل (انجیل تام) آشنا شد و در همانجا نخستین تجربه‌ی خویش از نجات را کسب کرد. از آن زمان به بعد، به گفته‌ی خود او، شوق خدمت به خدایی را پیدا کرد که به نحو فوق‌العاده‌ای او را دوست داشت.

اوالد فرانک دارای دو مدرک دکترای در رشته‌ی الهیات و تاریخ کلیسا است. وی در دوران بیداری کلیسا در دهه‌ی پنجاه، با رهبران برجسته‌ی کلیسا نظیر: ویلیام برانهام، تامی اوزبورن، دموس شاکاریان، گوردون لیندسی و اورال رابرتس آشنا شد. سال ۱۹۵۵ سالی بسیار ویژه در زندگی او محسوب می‌شود. او در آن زمان افتخار شرکت در جلسات کشیش ویلیام برانهام را که به مدت ده روز در آلمان بر پا شده بود، داشت. بدین ترتیب وی از معدود خادمانی است که می‌تواند درباره‌ی شخصیت‌های برجسته‌ی کلیسا در آن دوره شهادت معتبری داشته باشد.

اوالد فرانک در روز دوشنبه، دوم آوریل ۱۹۶۲، پیش از طلوع آفتاب، در حالی که کنار پنجره‌ی اتاقش ایستاده بود، صدای رعب‌انگیز خداوند را شنید که کلماتی را به زبان آلمانی و به طور واضح خطاب به او ایراد کرد:

«ای خادم من به زودی زمان تو در این شهر به پایان رسیده و تو را برای اعلام کلام به شهرهای دیگر می‌فرستم.» اوالد فرانک خطاب به خداوند می‌گوید: «آنها به حرفهای من گوش نخواهند کرد. آنها همه چیز را به وفور دارند و برای گوش کردن آماده نیستند.» خداوند برای بار دوم با او چنین صحبت می‌کند: «ای خادم من زمانی خواهد رسید که به تو گوش دهند. قحطی بزرگی در راه است و باید خوراک را ذخیره کنی، سپس در میان ملت‌ها ایستاده و خوراک را تقسیم خواهی کرد.»

از آن زمان، خادم خدا اوالد فرانک مأموریت الهی خود را آغاز کرد. او به بیش از ۱۵۰ کشور مسافرت کرده و پیغام خدا را که عبارت از: «آماده سازی کلیسای عروس برای ربوده شدن» است ایراد کرده است و هم اکنون با بیش از هفتاد سال سن، به طور خستگی‌ناپذیری در تانگستان خداوند مشغول به خدمت است.

کتاب حاضر که تحت عنوان «نگاهی به مکاشفه» به رشته تحریر در آمده است، به صورت فشرده به معمای کتاب مکاشفه پاسخ می‌دهد. امید است که مطالعه این کتاب تکاتک خوانندگان را متوجه مفهوم رخداده‌ها و تحولات اخیر که ادامه‌ی تکمیلی روند تاریخ نجات است بنماید و ما را چون عروسی بی‌عیب و بی‌لکه آماده‌ی استقبال داماد آسمانی بسازد.

کلیسای ایران



توجه عمده‌ی ما در این شرح، بیشتر به دوره‌ی کلیسای عهد جدید خواهد بود، همچنین در این راستا از قسمت‌هایی از کتاب مقدس که اطلاعات لازم درباره جریان زمان را به ما می‌دهد استفاده خواهیم کرد. اطلاعات عمده و اساسی در این مورد، در آخرین کتاب کتاب مقدس یعنی کتاب مکاشفه پیدا می‌شوند. در کلام نبوتی، نمادهایی یافت می‌شوند که درک آنها دشوار است. لذا بسیاری از افرادی که کتاب مقدس را تفحص می‌کنند و تعلیم می‌دهند، یا به این کلام نبوتی توجه نداشته‌اند و یا اینکه بیشتر به طرح خیالات خود پرداخته‌اند. همچنین تا به حال ادبیات روزآمد شده و صحیحی نیز در این باره منتشر نشده است. به بیان دیگر کتاب مکاشفه در پرتو آخرین تحولات یعنی تحولاتی که با شتاب فزاینده‌ای رو به جلو می‌روند، مورد توجه قرار نگرفته است. در گذشته امکان ارائه تفسیر درستی از کتاب مقدس وجود نداشت، زیرا نبوتها را تنها زمانی می‌توانیم در چهارچوب خود قرار دهیم که تحولات اخبار شده تحقق یافته باشند. چون در زمان تحقق این نبوتها است که می‌توان آنها را درک کرد و در متن صحیح خود قرار داد. در زمان سنج مسیحیت، نبوتها بیشترین توجه خود را به اولین و واپسین نسلها معطوف می‌کنند. این نشان‌دهنده توانایی خدا است که در مقام دانای مطلق آخرین تحولات زمان را از پیش اخبار می‌کند. برای اینکه نگاه اجمالی بهتری به این روند داشته باشیم، همه‌ی باب‌های مکاشفه را به صورت پی در پی بررسی می‌کنیم و همه‌ی آیات مربوطه‌ی کتاب مقدس را نیز مورد توجه قرار می‌دهیم. البته این مقدمات، کوتاه و مختصر، اما مفید خواهند بود. تا حدی که خواننده‌ی حق جو از طریق مطالعه آنها به درک مفیدی از نقشه خدا نائل شود. دعای ما این است که خداوند خدای ما، توسط روح القدس، مکاشفه‌ی لازم برای درک صحیح متن کتاب مکاشفه را عطا کند. خوشابه حال کسانی که می‌توانند کلام الهام شده را در روح بخوانند و به مدد روح درک کنند، زیرا روح همه چیز را تفحص می‌کند (اول قرنتیان ۲: ۱۰-۱۶).

مقدمه

فصل اول

روز خداوند

منشأ و اهمیت کلام نبوت

یوحنا رسول به خاطر «کلام خدا و شهادت عیسی مسیح» به جزیره پطمس تبعید شد. در آنجا روح خدا او را فرو گرفت. او مهمترین حوادث زمانه را از پیش دید و حتی به روز خداوند منتقل شد. درباره روز خداوند مطالب زیادی در عهد عتیق و جدید عنوان شده است. این فرضیه که این روز ممکن است شنبه یا یکشنبه باشد، نادرست و ناشی از یک سوء تفاهم است [شنبه یعنی روز سبت یهودیان و یکشنبه روز پرستش اکثر مسیحیان - مترجم]. روز خداوند به دوره‌ای اطلاق می‌شود که به دنبال روز فیض و نجات (اشعیا ۴۹: ۸، دوم قرن‌تیان ۶: ۲، عبرانیان ۴: ۷) آید، به عبارت دیگر روز هفتم در گاه‌شمار خدا. یک روز در نزد خدا، مثل هزار نزد ما است: «... این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز» (دوم پطرس ۳: ۸ و رجوع به مزمور ۹۰: ۴).

خدا از پیدایش زمان، هفت دوره و روز نبوتی را برای بشریت تعیین کرد. اگر بخواهیم به صورت کلی نگاه کنیم، دو روز اول یعنی دو هزار سال که از آدم تا ابراهیم سپری شد، دو روز دوم یعنی دو هزار سال از ابراهیم تا عیسی، و ما هم اکنون در پایان دو روز سوم هستیم که این دو روز به واپسین روزها نیز معروف است. در طول این دو روز آخر که دوره فیض است، روح القدس عمل کرد (اعمال ۲: ۱۷). روز هفتم به دوره حکومت هزار ساله مسیح بر زمین اطلاق می‌شود (مکاشفه ۲۰).

ولی قبل از وقوع روز خداوند، خدا عزم کرد ایلیای نبی را بفرستد (ملاکی ۴: ۵). روز خداوند، یعنی آخرین هزار سال، پیش از رجعت به ابدیت با داوری آغاز می‌شود و نقطه عطف این داوری نبرد هارمگدون است (مکاشفه ۱۶: ۱۲-۱۶، ۱۹: ۱۱-۲۱، حزقیال ۳۸: ۲۰-۲۳، یوئیل ۳: ۹-۱۷ و ...) این روز برای عاصیان و نافرمانان به عنوان یک روز وحشتناک و یک روز غضب معرفی شده است. در آن روز این نبوت باید محقق شود: «آفتاب به تاریکی و ماه به خون مبدل خواهند شد، پیش از ظهور یوم عظیم و مهیب خداوند.» (یوئیل ۲: ۳۱) و (رجوع به اشعیا ۱۳، حزقیال ۳: ۳۰، یوئیل ۲: ۱-۲، ۳: ۱۴، صفیا ۱: ۱۴-۱۵، اعمال ۲: ۲۰، دوم پطرس ۳: ۱۰، مکاشفه ۱۷: ۱۲ و ...). روز هفتم زمان برقراری صلح در یک سلطنت هزار ساله و روز استراحت خدا است. در پایان این روز، شیطان مجدداً آزاد شده و همه قدرتها و نیروهای مخالف خدا را خواهد شورانید و آنها را تحت هدایت و فرمان گوک و ماگوگ برای آخرین نبرد متحد خواهد کرد. آنها در این نبرد نابود خواهند شد (مکاشفه ۲۰: ۷-۱۰). سپس داوری نهایی انجام خواهد شد و آسمان جدید و زمین جدید ظاهر می‌شود و جریان زمان به ابدیت منتهی می‌گردد.

پیش از روز نجات، خداوند خدا رسول خود یعنی یوحنا تعمید دهنده را فرستاد تا راه را مهیا کند (ملاکی ۳: ۱، متی ۱۱: ۱۰ و ...). او با روح و توان ایلیا آمد تا دل‌های کسانی را که در ایمان پدران عهد عتیق بودند به یک آغاز جدید یعنی به سوی فرزندان عهد

جدید سوق دهد (ملاکی ۴: ۶، لوقا ۱۷: ۱)، «او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله ی او ایمان آورند.» (یوحنا ۷: ۱). هدف رسالت یوحنا تعمید دهنده برقراری پل بین عهد عتیق و عهد جدید بود (لوقا ۱۶: ۱۶). او راهی را برای خداوند باز کرد و جاده‌ای را برای خدای ما هموار ساخت (اشعیا ۴۰: ۳، مرقس ۱: ۱-۴ و...).

آن نبی که پیش از روز خداوند آمد، در واقع پیش از پایان روز نجات ظاهر شد که همانا آخرین دوره‌ی کلیسا است. هدف رسالت او این بود که فرزندان عهد جدید را به ایمان پدران که همانا ایمان رسولان است برگرداند (ملاکی ۴: ۶). اساس پیغام او کتاب مقدس و هدف آن بازگشت کلیسا به وضعیت اولیه، است تا کلیسا کاملاً با کلام هماهنگ باشد و از تمام داشته‌های کلیسای اولیه برخوردار شود. کلیسا به واسطه‌ی یک لمس پر قدرت روح که در کتاب مقدس باران آخرین خواننده شده است به جایگاه اولیه خود در نظر خدا برگردانده می‌شود (یعقوب ۵: ۷-۸). عیسی در متی ۱۷: ۱۱ این مأموریت را که توسط ایلیای نبی اخبار شده بود به آینده ربط می‌دهد: «...البته ایلیا می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود.» او همچنین مأموریت یوحنا تعمید دهنده را تأیید می‌کند. زمانی که یوحنا تعمید دهنده خدمت خود را آغاز کرد، از او سه سؤال کردند، پرسش اول از این قرار بود: «آیا تو ایلیا هستی؟ گفت نیستیم.» (یوحنا ۱: ۲۱). و در آیه ۲۳ به آن قسمتی که به خدمتش مربوط می‌شد اشاره می‌کند.

همان طور که ایلیا دوازده سنگ را که نماینده دوازده قبیله اسرائیل بودند، برداشت تا مذبح خدا را بازسازی کند و قوم اسرائیل را به بازگشت به خدا فرا خواند (اول پادشاهان ۱۸)، به همین ترتیب به واسطه آخرین پیغام به کلیسا، آموزه دوازده رسول دوباره برقرار می‌شود و قوم خدا به بازگشت به خداوند و کلام فراخوانی می‌شود. ما اینک به واقع در آخرین برهه از تاریخ نجات به سر می‌بریم. پطرس رسول در موعظه‌ی دوم خود که پس از پنطیکاست ایراد کرد با هدایت روح، مسأله‌ی اصلاح کلیسا را مطرح می‌کند: «پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد و عیسی مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد، که می‌باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود.» (اعمال ۳: ۱۹-۲۱). از آغاز کلیسای عهد جدید، روح القدس از طریق یک دهان تقدیس شده وقایع زمان آخر را اخبار کرد. به بیان دیگر چنین مقدر بود که قبل از بازگشت مسیح کلیسا به وضعیت اولیه‌ی خود بازگردانده شود.

مکاشفه عیسی مسیح همان طوری که به یوحنا داده شد

در باب اول کتاب مکاشفه، با مکاشفه‌ی کامل عیسی مسیح آشنا می‌شویم. در این کتاب همه‌ی گنج‌های حکمت و شناخت خدا نهفته شده‌اند (کولسیان ۳:۲). خداوند خودش این رازها را مکشوف می‌کند. در آغاز این باب، با این عبارت مواجه می‌شویم: «مکاشفه کامل عیسی مسیح» «مکاشفه عیسی مسیح که خدا به او داد تا اموری شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود. خوشابه‌حال کسی که می‌خواند و آنانی که می‌شنوند کلام این نبوت را، و آنچه در این مکتوب است نگاه می‌دارند، را که می‌باید زود واقع شود، بر غلامان خود ظاهر سازد و به‌وسیله فرشته خود فرستاده، آن را ظاهر نمود بر غلام خود یوحنا، که گواهی داد به کلام خدا و چون که وقت نزدیک است.» (مکاشفه ۱:۱-۳). یوحنا این مکاشفه‌ی خدا را به شکلی خارق‌العاده یعنی توسط فرشته‌ی خدا دریافت کرد. فرشتگان، روح‌های خدمتگزار هستند (عبرانیان ۱:۱۴) که در بعضی مناسبت‌ها خود را با ظاهری بشری نمایان می‌سازند. یوحنا در مکاشفه ۸:۲۲-۹ از تأثیر عمیق این حادثه فوق‌العاده سخن می‌گوید. او به خاک افتاد تا این فرشته را پرستش کند ولی فرشته او را از این کار برحذر داشت و گفت: «...زنده‌ار نکنی، زیرا که هم خدمت با تو هستم و با انبیا یعنی برادرانت و با آنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا را سجده کن» (مکاشفه ۹:۲۲).

طبق گزارش انجیل لوقا از تولد یوحنای تعمید دهنده، این جبرائیل فرشته بود که مژده‌ی تولد یوحنای تعمید دهنده را به زکریا داد (لوقا ۱:۱۱-۲۰). همان طور که در آیات ۲۶-۳۸ همین باب گزارش شده است این همان فرشته‌ای بود که مدتی بعد خبر تولد عیسی را به مریم داد. در لوقا باب ۲ می‌بینیم که شبانان چگونه در مزارع بیت‌لحم، مژده پرشکوه تولد عیسی را از فرشته‌ای می‌شنوند و همچنین مشاهده می‌کنند که فرشتگان آسمانی دیگری این سرود را سر می‌دهند: «خدا را در اعلی‌علیین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.» (لوقا ۲:۱۴).

ظهور فرشتگان، بارها چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید گزارش شده است. این ظهورها در جهت یک هدف خاص و در ارتباط با یک پیغام خاص گزارش شده‌اند. در جزیره پطمس هدف از ظهور فرشته این بود که: «... به بندگان خود آنچه را که زود می‌باید واقع شود، نشان دهد.» (مکاشفه ۶:۲۲). کلمه یونانی «apokalupsis» (A P O K A L U Y I S) به معنی باز کردن یا پرده‌برداری کردن است.

در این کتاب که آخرین کتاب کتاب مقدس است، از حوادثی که در آینده به صورت خاصی در زمان آخر تأثیرگذار خواهند بود پرده برداشته می‌شود. از کسانی که کلام نبوتی منظور شده در این کتاب را می‌خوانند، می‌شنوند و در آن امین می‌مانند، با عنوان سعادت‌مند یاد می‌شود. این مطلب در اولین باب کتاب در آیه ۳ و در آخرین باب کتاب در آیه ۷ عنوان شده است. خدا همه

نقشه‌های خود را تا سرانجام آنها در این کتاب مکشوف کرده است. کتاب مکاشفه ختم شهادت الهی برای بشریت است. خدا همه چیز را مد نظر داشت و چیزی را از قلم نیانداخت. به همین دلیل بر هیچ کس روا نیست که مطالبی را به این کتاب اضافه یا کم کند و یا اینکه مکاشفه جدیدی بر آن بیافزاید. افرادی که خود را با عنوان پیامبر یا نبی معرفی می‌کنند و عامل مکاشفات جدیدی هستند از دیدگاه کتاب مقدس مردود می‌باشند، زیرا از جانب خدا سخن نمی‌گویند.

هر مکاشفه‌ای که از خدا نشأت می‌گیرد طبیعتاً باید در هماهنگی کامل با شهادت کل کتاب مقدس باشد، چون در غیر این صورت نتیجه می‌گیریم که خدا حرف خود را عوض کرده است. به این ترتیب ما که انسان‌های خطاپذیری هستیم به کلام الهی که مبرا از هر خطایی است دسترسی پیدا می‌کنیم. روح القدس که این کلام را الهام بخشید و نویسندگان کتاب مقدس را از هدایت خود برخوردار کرد، ما را به جمیع حقایق کلام رهنمون می‌سازد.

تقدیم به هفت کلیسا

یوحنا به هفت کلیسای آسیا درود می‌فرستد. این هفت کلیسا به دلیل برخورداری از ویژگی‌های منطبق با هفت نامه، انتخاب شدند. یوحنا از عیسی مسیح به عنوان شاهد امین، نخست زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان یاد می‌کند: «یوحنا، به هفت کلیسایی که در آسیا هستند. فیض و سلامتی بر شما باد از او که هست و بود و می‌آید و از هفت روح که پیش تخت وی هستند، و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست‌زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است. مر او را که ما را محبت می‌نماید و ما را از گناهان ما به خون خود شست، و ما را نزد خدا و پدر خود پادشاهان و کهنه ساخت، او را جلال و توانایی باد تا ابدالابد. آمین.» (مکاشفه ۱: ۴-۶).

پس از آن یوحنا رأی از ظهور خداوند برای همگان در زمان حاکمیت خویش خبر می‌دهد: «اینک با ابرها می‌آید و هر چشمی او را خواهد دید و آنانی که او را نیزه زدند و تمامی امت‌های جهان برای وی خواهند نالید. بلی! آمین.» (مکاشفه ۱: ۷).

در این آیه از آمدن خداوند به عنوان داماد سخن نمی‌رود (متی ۱: ۲۵-۱۳)، زیرا می‌دانیم که او پیشاپیش به عنوان داماد آمده و خاصان خود را قبل از روز بزرگ و مهیب خداوند به آسمان برده است (اول تسالونیکیان ۴: ۱۳-۱۸). ولی در مکاشفه ۱: ۷ در وهله اول به ظهور خداوند بر تخت جلال خود به جهت داوری (متی ۲۵: ۳۱) و سپس برای برقراری ملکوت هزار ساله (مکاشفه ۲۰: ۶) اشاره شده است. کسی که سخن می‌گوید خود را با این عبارت معرفی کرده است: «من هشتم الف و یا، اول و آخر، می‌گویم آن خداوند خدا که هست و بود و می‌آید، قادر علی‌الاطلاق.» (مکاشفه ۱: ۸). این شهادت عیسی است.

یوحنا‌ی رای‌ی، محبوب‌ترین شاگرد عیسی محسوب می‌شد. او خود را شریک جفاها و ملکوت آینده و صبر عیسی می‌داند. او بود که این صدای پر هیبت خداوند قیام کرده را شنید که به او فرمان داد: «...آنچه می‌بینی در کتابی بنویس و آن را به هفت کلیسایی که در آسیا هستند... بفرست» (مکاشفه ۱: ۱۱).

رخدای فراموش نشدنی

سپس یوحنا خداوند قیام کرده و جلال یافته را به عنوان پسر انسان که با هیبت الهی خود در میان چراغدان طلا می‌خرامید، دید: «پس رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلم می‌نمود بنگرم؛ و چون رو گردانیدم، هفت چراغدان طلا دیدم، و در میان هفت چراغدان، شبیه پسر انسان را که ردای بلند دربر داشت و بر سینه وی کمربندی طلا بسته بود، و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش، و پایهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار؛» (مکاشفه ۱: ۱۲-۱۵). تصویر هفت چراغدان طلا به ما نشان می‌دهد که کلیسای عهد جدید که واحد است از هفت دوره‌ی متفاوت خواهد گذشت.

خداوند به موسی دستور داد تا یک چراغدان طلا بسازد. او توضیحات دقیقی درباره شکل و نحوه ساخت چراغدان به موسی داده بود (خروج ۲۵: ۳۱-۴۰). زکریای نبی چنین شهادت می‌دهد: «... نظر کردم و اینک شمعدانی که تمامش طلاست و روغندانش بر سرش و هفت چراغش بر آن است و هر چراغ که بر سرش می‌باشد هفت لوله دارد.» (زکریا ۴: ۲). روغندان با هفت لوله و هفت چراغ تصویری نمادین از کلیسای عهد جدید در طول هفت دوره را نشان می‌دهد. این تصویر همچنین نشان می‌دهد که کلیسا به صورت بی‌وقفه از روح القدس برخوردار خواهد بود.

«و در دست راست خود هفت ستاره داشت...» (آیه ۱۶). خداوند این هفت ستاره را که همانا هفت فرشته کلیسا هستند در دست خود محکم نگه داشته است. منظور از فرشتگان، هفت فرستاده خدا برای کلیسا هستند. [کلماتی که فرشته ترجمه می‌شوند چه در زبان عبری و چه در زبان یونانی قبل از آنکه به طبیعت فرشته اشاره کنند، خدمت آنها را مد نظر دارند، به بیان دیگر واژه عبری «مَلِک» و واژه یونانی «آنْگِلُس» می‌توانند به انسان نیز اطلاق شوند. به عنوان مثال در ملاکی ۳: ۱ چنین آمده است: «اینک رسول خود را...» که در زبان عبری از کلمه ملک استفاده شده است - مترجم. [این پیغام آوران خدا رسالت آسمانی خود را در هماهنگی کامل با خدا انجام می‌دهند، زیرا آنها یک رابطه مستقیم با خدا دارند. اختیار این افراد در دست خدا است و هیچ شورایی بر آنها نظارت نمی‌کند. آنها حامل قول خداوند برای کلیسا هستند. و این قول خداوند چیزی نیست جز آنچه که در

کتاب مقدس آمده است: «... و از دهانش شمشیری دودمه تیز بیرون می‌آمد و چهره‌اش چون آفتاب بود که در قوتش می‌تابد.» (مکاشفه ۱: ۱۶). شمشیر دودم نشانه‌ی کلام خدا است که از دهان خداوند صادر می‌شود. هر کس که تشریح پسر انسان را به دقت مطالعه کند، متوجه می‌شود که چرا یوحنا‌ی رای‌با دیدن این رویا می‌خکوب شد. او گفت: «و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهایش افتادم و دست راست خود را بر من نهاده، گفت: «ترسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده؛ و مرده شدم و اینک تا ابدالابد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است.» (آیه ۱۷ و ۱۸). عنوان پسر انسان که به خداوند اطلاق می‌شود، اشاره مستقیم به رسالت نبوتی او دارد. او به عنوان پسر خدا منجی است و به عنوان پسر داود، پادشاه.

## فصل دوم

هفت نامه‌ی خداوند قیام کرده

نامه‌ی اول:

محبت نخستین خود را به یاد آور

پرداختن به جزئیات هفت نامه چندان ضروری نیست. چون درباره این هفت نامه به اندازه کافی بحث شده و اغلب ایمانداران با جزئیات مربوط به آنها کمابیش آشنا هستند. باید توجه کرد که پیغام ابتدا به فرشته کلیسا داده می‌شود و او این پیغام را به جمع کلیسا منتقل می‌کند. سپس نکات مثبت مورد ستایش قرار می‌گیرند و چیزهای منفی مورد نکوهش واقع می‌شوند و... در پایان هر نامه به کلیسا، برای کسانی که غالب می‌شوند وعده‌های خاصی منظور شده است. مخاطبین، تنها اعضای این هفت کلیسای محلی نیستند بلکه همه‌ی ایمانداران هفت دوره عهد جدید.

تاریخ دانان کلیسا مطالب جامعی درباره این هفت دوره نوشته‌اند، که از معروف‌ترین آنها می‌توان از دکتر کلارنس لارکین نام برد. او در صفحات ۱۳۰-۱۳۲ کتاب «spensational truth» به تقسیم‌بندی زمانی هفت دوره می‌پردازد. مرد خدا ویلیام برانهام در موعظت خود درباره هفت دوره کلیسا از تقسیم بندی کلارنس لارکین استفاده کرده است. ما نیز از همان تقسیم‌بندی استفاده می‌کنیم.

نامه‌های هفتگانه جنبه نبوتی و نمادین دارند و دارای اهمیت خاصی برای تاریخ نجات می‌باشند. این خداوند قیام کرده است که همواره سخن می‌گوید و عمل می‌کند و خویشتن را در هر کدام از نامه‌ها با شکل و عنوان متفاوتی نمایان می‌کند. هر کدام از این عناوین رابطه خاصی با کلیسا پیدا می‌کنند. کلیسا باید بداند چه کسی او را مخاطب ساخته است تا از سخنان او پیروی کند.

وعده‌هایی که به پیروزمندان داده می‌شود نیز در هر دوره‌ای متفاوت است. در زمان بازگشت خداوند، عادلان همه دوره‌های کلیسا که به کمال رسیده‌اند در قیامت اول شرکت کرده و با همدیگر وارث وعده‌ها خواهند شد.

ما در نامه‌ی نخست چنین می‌خوانیم: «به فرشته کلیسای در افسس بنویس که این را می‌گوید او که هفت ستاره را به دست (راست) خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا می‌خرامد. می‌دانم اعمال تو را و مشقت و صبر تو را و اینکه متحمل اشرار نمی‌توانی شد و آنانی را که خود را رسول می‌خوانند و نیستند آزمودی و ایشان را دروغگو یافتی؛ و صبر داری و به خاطر اسم من تحمل کردی و خسته نگشتی. لکن بحثی بر تو دارم که محبت نخستین خود را ترک کرده‌ای. پس به خاطر آر که از کجا افتاده‌ای و توبه کن و اعمال نخست را به عمل آور و آلا به زودی نزد تو می‌آیم و چراغدانان را از مکانش نقل می‌کنم اگر توبه نکنی. لکن این را داری که اعمال نقولویان را دشمن داری، چنانکه من نیز از آنها نفرت دارم.» (مکاشفه ۲: ۱-۶). در این آیات از خدمات در ملکوت خدا، مشقت ایمانداران و صبر آنها صحبت می‌شود. طبق شهادت این بخش از کلام، آنها عمل‌های شریر و متقلب را آزمودند و سپس رد کردند. این افراد که ادعای رسالت داشتند، توسط ایمانداران دوره‌ی اول سنجیده شدند و بدین ترتیب فریب آنها آشکار گردید. زیرا نقطه‌ی اتکای این ایمانداران کلام خدا بود. پولس در اعمال ۲۰: ۲۸-۳۲ و جاهای دیگر از تلاش این عمل‌های شریر که در صدد نفوذ به کلیساها بودند اخبار کرده بود. او گفته بود که این افراد مانند گرگ‌های درنده به جان گله افتاده و حقیقت را وارونه جلوه خواهند کرد تا شاگردان را به پیروی از خود وا دارند. پولس در این رابطه مشایخ کلیسا را به هوشیاری فرا خوانده است.

در آن زمان ایمانداران، آموزه و روش رسولان واقعی کلیسای اولیه را به یاد داشتند. و خاطره رسولان هنوز در میان آنها زنده بود. آنها یک چیز می‌دانستند و آن این بود که کسانی که طبق آموزه، روش و سنت رسولان رفتار نمی‌کردند، افرادی متقلب محسوب می‌شدند و ادعای آنها بی‌اساس بود. حتی در میان ایمانداران دوره اول عده‌ای پیدا شدند که از حقیقت منحرف شده و بدعت‌های تازه‌ای را بنیان نهادند. با این وجود لازم است اصل ایمان مسیحی را در آموزه، روش و سنت مسیحیت اولیه (هم چنانکه در کتاب مقدس آمده است) جستجو کرد. کلیسای دوره اول، تنها الگو و معیار معتبر برای ایمانداران راستین همه دوره‌ها است. در آیات بعدی، صبر و وفاداری ایمانداران به خاطر اسم خداوند ستوده می‌شود. ولی در ادامه ایراداتی نیز مطرح می‌گردد، زیرا آنها دیگر محبت و اشتیاق اولیه خود را نداشتند. خداوند آنها را به توجه و بازگشت به اعمال اولیه خود فرا می‌خواند. چون در غیر این صورت خود خداوند چراغدان آنها را از میان کلیسا برمی‌دارد. زیرا اگر چراغی نورافشانی نکند به چه دردی می‌خورد؟ تنها



خاطره‌ای از نور باقی می‌ماند و آیین‌ها و پرستش‌های کلیسا بی‌روح می‌شوند. ولی باز خداوند آنها را به خاطر بیزاری از اعمال نقولوویان می‌ستاید. نقولوویان کسانی بودند که بین به اصطلاح برادران در خدمت و اعضای کلیسا تمایز قائل می‌شدند. این دیدگاه از نظر خداوند ناپسند و منفور بود. (نقولوویان یعنی: کسانی که بر مردم قالب‌باند)، [ این افراد سایر اعضای کلیسا را اعضای عادی می‌دانستند و برای خود امتیازات خاصی را قائل بودند. امروزه نیز بسیاری از خادمان کلیسا با الگو قرار دادن خدمت یوشع به موسی، چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که اعضا می‌بایست خادمان خود را این چنین خدمت کنند و یا با آنها بحث نکنند. تجلی دیگری از حاکم شدن تفکر نقولوویان! – مترجم. ]

وعده به کسانی که گوش شنوا به ندای روح القدس به کلیسا دارند چنین است: «آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید: هر که غالب آید، به او این را خواهیم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط فردوس خداست بخورد.» (مکاشفه ۲:۷). انسان‌های نخستین حقوق خود را نسبت به برخوردارگی از درخت حیات از دست دادند و به بیرون از باغ عدن رانده شدند. پس از تحقق کامل فدی‌ی آشتی، ایمانداران راستین دوباره از این حقوق برخوردار شده‌اند و به درخت حیات و فردوس دسترسی دارند (لوقا ۲۳:۴۳).

دوره کلیسای افسس از اوایل کلیسا شروع می‌شود و تا حدود ۱۷۰ میلادی ادامه می‌یابد.

نامه‌ی دوم:

تا مرگ امین باش

درنامه‌ی دوم، آن قیام کرده خود را چنین معرفی می‌کند: «و به فرشته کلیسای در اسمیرنا بنویس که این را می‌گوید آن اول و آخر که مرده شد و زنده گشت. اعمال و تنگی و مفلسی تو را می‌دانم، لکن دولت‌مند هستی و کفر آنانی را که خود را یهود می‌گویند و نیستند بلکه از کنیسه شیطانند. از آن زحماتی که خواهی کشید مترس. اینک ابلیس بعضی از شما را در زندان خواهد انداخت تا تجربه کرده شوید و مدت ده روز زحمت خواهید کشید. لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.» (مکاشفه ۲:۸-۱۰).

ایمانداران راستین این دوره با سختی‌ها و دردهای فراوانی روبرو شدند. آنها از دیدگاه انسانی، تنگدست بودند و مورد بی‌حرمتی قرار می‌گرفتند. عاملان این وضعیت افرادی بودند که خود را یهود واقعی یعنی ایمانداران راستین می‌خواندند. در حالی که آنها در حقیقت کنیسه شیطان را تشکیل می‌دادند. خداوند خاصان خود را این چنین تشویق می‌کند: «از آن زحماتی که خواهی کشید

مترس...» کسانی دست به جفا و آزار دیگران می‌زنند که گمان می‌کنند در حقیقت هستند، حال آنکه در اشتباه به سر می‌برند. فرزندان راستین پدر نه تنها برای دیگران مشکل درست نمی‌کنند و جفا نمی‌رسانند بلکه این خود آنها هستند که مورد جفا قرار می‌گیرند(غلاطیان ۴:۲۸-۲۹).

دشمن در کمین بود و کاری می‌کرد که ایمانداران به زندان بیافتند و دچار مصیبت بزرگ شوند. از نظر تاریخی ده روز «زحمت»، به ده سال جفای مسیحیان در زمان دیوکلتین که از سال ۳۰۰-۳۱۰ میلادی به طول انجامید، اشاره دارد. این سخت‌ترین جفایی بود که کلیسا با آن روبرو شده بود. به کسی که در این شرایط دشوار دوام می‌آورد وعده‌ی تاج حیات داده شده بود. وعده‌ی این دوره از این قرار است: «... هر که غالب آید از موت ثانی ضرر نخواهد یافت.»(مکاشفه ۲:۱۱) مرگ اول زمانی صورت می‌گیرد که جان بدن را ترک کند، و در مرگ دوم یا به اصطلاح «موت ثانی» که پس از داوری نهایی رخ می‌دهد روح از جان جدا می‌شود. دوره اسمیرنا تا حدود سال ۳۱۲ میلادی ادامه یافت.

نامه‌ی سوم:

هشدار نسبت به ظهور روش بلعام و نقولوی گری

در نامه‌ی سوم، خداوند خویشتن را بدین گونه معرفی می‌کند: «و به فرشته کلیسای در پَرغامُس بنویس این را می‌گوید او که شمشیر دودمه تیز را دارد. اعمال و مسکن تو را می‌دانم که تخت شیطان در آنجاست و اسم مرا محکم داری و ایمان مرا انکار نمودی، نه هم در ایامی که انطیپاس شهید امین من در میان شما در جایی که شیطان ساکن است کشته شد. لکن بحث کمی بر تو دارم که در آنجا اشخاصی را داری که متمسکند به تعلیم بلعام که بالاق را آموخت که در راه بنی‌اسرائیل سنگی مصادم بیندازد تا قربانی‌های بتها را بخورند و زنا کنند. و همچنین کسانی را داری که تعلیم نقولویان را پذیرفته‌اند. پس توبه کن و الا به زودی نزد تو می‌آیم و به شمشیر زبان خود با ایشان جنگ خواهم کرد.»(مکاشفه ۲:۱۲-۱۶). او خاصان خود را می‌شناسد، اعمال آنها را می‌داند و نسبت به کردار و محیط زندگی آنها آگاه است. در آن زمان شیطان تخت خود را در بخشی از مسیحیتی که به ارتداد گراییده بود مستقر کرده بود. در سال ۳۲۵ میلادی شورای نیقیه با شرکت هزار و پانصد نماینده برگزار شد. در قالب این شورا، تفوق روحانیت نسبت به، به اصطلاح اعضای عادی مورد تأکید قرار گرفت. سخن‌گویان اصلی این شورا عبارت بودند از: آتاناسیوس و آریوس.

خداوند این ایراد را مطرح می‌کند که: بسیاری از ایمانداران با آموزه‌ی بلعام سازش کرده و تعلیم نقولاًویان را نیز پذیرفته اند. با وجود اینکه بلعام به قوم اسرائیل تعلق نداشت، او بود که در عهد عتیق موفق شد اسرائیلیان را به طرف پرستش بت‌ها بکشد و آنها را با اقوام دیگر مخلوط کند. افرادی که به نقولاًویسم گرایش داشتند، گروهی مختلط بودند. آنها نفوذ زیادی پیدا کرده بودند و بدین شکل تمایزی بین دست اندرکاران کلیسای ارتدادی و شنوندگان حاصل شد که این تمایز در این دوره آشکار گردید. آنچه که در دوره اول فقط به عنوان اعمال نقولاًویان مطرح بود در دوره سوم به یک آموزه محکم تبدیل شد. خداوند از این آموزه نفرت داشت. او خاصان خود را به توبه فرا می‌خواند. زیرا در غیر این صورت با شمشیر دودم یعنی کلام، به جنگ کسانی که از کلام حقیقت منحرف شده‌اند خواهد آمد.

وعده از این قرار است: «آنکه گوش دارد، بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید: و آنکه غالب آید، از من مخفی به وی خواهم داد و سنگی سفید به او خواهم بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید مرقوم است که احدی آن را نمی‌داند جز آنکه آن را یافته باشد.» (مکاشفه ۲: ۱۷). خداوند خاصان خود را از من مخفی کلام مکشوف شده تغذیه می‌کند. او به پیروزمندان وعده می‌دهد که به آنان یک نام جدید خواهد داد.

کلیسای پرغامس تا حدود سال ۶۰۶ میلادی ادامه پیدا کرد.

نامه‌ی چهارم:

هشدار درباره‌ی قدرت اغواء کننده‌ی الهام دروغین

درنامه‌ی چهارم، خداوند این گونه خود را توصیف می‌کند: «و به فرشته کلیسای در طیاتیرا بنویس این را می‌گویم پسر خدا که چشمان او چون شعله آتش و پایهای او چون برنج صیقلی است. اعمال و محبت و خدمت و ایمان و صبر تو را می‌دانم و اینکه اعمال آخر تو بیشتر از اول است. لکن بحثی بر تو دارم که آن زن ایزابل نامی را راه می‌دهی که خود را نبیه می‌گوید و بندگان مرا تعلیم داده، اغوا می‌کند که مرتکب زنا و خوردن قربانی‌های بت‌ها بشوند. و به او مهلت دادم تا توبه کند، اما نمی‌خواهد از زنا خود توبه کند. اینک او را بر بستری می‌اندازم و آنانی را که با او زنا می‌کنند، به مصیبتی سخت مبتلا می‌گردانم اگر از اعمال خود توبه نکنند، و اولادش را به قتل خواهم رسانید. آنگاه همه کلیساها خواهند دانست که منم امتحان کننده جگرها و قلوب و هر یکی از شما را بر حسب اعمالش خواهم داد. لکن باقی ماندگان شما را که در طیاتیرا هستید و این تعلیم را

پذیرفته‌اید و عمقهای شیطان را چنانکه می‌گوید نفهمیده‌اید، بار دیگری بر شما نمی‌گذارم، جز آنکه به آنچه دارید تا هنگام

آمدن من تمسک جوئید. «(مکاشفه ۲: ۱۸-۲۵). در ابتدا، کلیسای طیاتیرا و دوره‌ای از کلیسا که طیاتیرا نماینده آن است به خاطر اعمال، محبت، وفاداری، خدمت نیکو و بردباری که دارد ستوده می‌شود. خداوند درباره رشد روحانی این کلیسا شهادت می‌دهد و سپس به جنبه‌های ناپسند آن کلیسا اشاره می‌کند. کلیسا به خاطر زنی که از وی با لقب ایزابل یاد می‌شود و خود را نبیه معرفی می‌کند نکوهش می‌شود. معمولاً بدترین نوع فریب روحانی که ظاهر درستی دارد از طریق کسانی مطرح می‌شود که عطای نبوت دارند. مردم به سخنان آنها اعتماد دارند و بدون توجه به انگیزه‌های پشت پرده آنها، از آنان پیروی می‌کنند.

در کلیسای عهد جدید، خدا پنج خدمت مربوط به ارائه کلام را به برادران سپرده است. در واقع خدا افرادی را با عنوان رسوله، معلمه و نبیه در کلیسا قرار نداده است. [البته باید توجه داشت که در اینجا منظور از نبیه شخصی نیست که نبوت می‌کند، یک زن می‌تواند نبوت کند و نبوت او باید در هماهنگی با جماعت و مشایخ کلیسا باشد. در اینجا به نبیه بودن به عنوان یک خدمت خاص از پنج خدمت فوق اشاره شده است - مترجم.] در صورتی که یک زن ادعای رسالت، نبوت یا معلمی کند ما می‌توانیم با قیاس این ادعاها با کلام خدا بفهمیم که شیطان وی را فریب داده است تا کلیسای محلی را آزمایش کند. دیر یا زود، پس از یک دوره بیداری، آزمایشی می‌آید، همان طوری که برای حوا رخ داد. پولس با اصرار زیادی بر رعایت نظم مورد نظر خدا تأکید می‌کند: «زن با سکوت، به کمال اطاعت تعلیم گیرد. و زن را اجازت نمی‌دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا. و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده، و در تقصیر گرفتار شد.» (اول تیموتاؤس ۲: ۱۱-۱۴). هر زنی که خود را روحانی می‌پندارد و از اطاعت شوهر همان طوری که در پیدایش ۳: ۱۶ مقرر شده است سر باز می‌زند، زیر سلطه شریر قرار می‌گیرد. به عبارتی وی به وسیله‌ای در دست شیطان تبدیل می‌شود. در باغ عدن گناه به دنبال یک بحث سیاسی یا در پی مباحثه‌ای درباره منافع مادی رخ نداد، بلکه کلام خدا مورد بحث قرار گرفت و حوا منحرف شد.

هر جایی که زن پا را از چارچوب کلام فراتر می‌گذارد و شروع به تعلیم کتاب مقدس می‌کند، در واقع خود را از کتاب مقدس و شوهرش بالاتر قرار داده است، که این وضعیت نشان از آن دارد که این زن زیر تسلط مذهبی شریر قرار گرفته است. به همین دلیل پولس رسول می‌گوید: «و زنان شما در کلیساها خاموش باشند زیرا که ایشان را حرف زدن جایز نیست بلکه اطاعت نمودن، چنانکه تورات نیز می‌گوید. اما اگر می‌خواهند چیزی بیاموزند، در خانه از شوهران خود بپرسند، چون زنان را در کلیسا حرف زدن قبیح است.» (اول قرنتیان ۱۴: ۳۴-۳۵). با توجه به اینکه انجیل عیسی مسیح جاویدان است، خطی مشی هم که از ابتدا برای

کلیسا تعیین شده است همواره معتبر است. پولس رسول بنا به دستور خدا، خواننده را به واقعه باغ عدن ارجاع می‌دهد و جایگاه زن را تعیین می‌کند.

در عهد عتیق، نبی هشدارهای مشابهی به قوم اسرائیل می‌دهد: «و تو ای پسر انسان نظر خود را بر دختران قوم خویش که از افکار خود نبوت می‌نمایند بدار و بر ایشان نبوت نما، و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: وای بر آنانی که بالشها برای مفصل هر بازویی می‌دوزند و مندیلها برای سر هر قامتی می‌سازند تا جانها را صید کنند! آیا جانهای قوم مرا صید خواهید کرد و جانهای خود را زنده نگاه خواهید داشت؟» (حزقیال ۱۳: ۱۷-۱۸). ما به همه توصیه می‌کنیم که این باب را تا به آخر بخوانند و نتیجه‌گیری کنند. جالب است که وضعیت عوض نشده است. این زنان هستند که وقتی خود را روحانی می‌پندارند، وسوسه می‌شوند که به دیگران تعلیم بدهند و نتیجه آن می‌شود که از یک هدایت کاذب برخوردار می‌شوند. نبوت‌های آنها مانند جادو است و کسانی که به آنها گوش می‌دهند از نظر روحانی اسیر می‌شوند. آنها احتیاج دارند که در اقتدار نام عیسی مسیح آزاد شوند. خادمان خدا به عنوان اعلام‌کنندگان کلام باید هوشیار می‌بودند تا نیت و اعمال آنها را افشا کنند. با این وجود همان‌طور که حوا در گذشته به شیطان گوش کرد و آدم را با خود همراه کرد، به همان ترتیب این خادمان نیز با ایزابل همراه شده سقوط کردند: «لکن بحثی بر تو دارم که آن زن ایزابل نامی را راه می‌دهی که خود را نبیه می‌گوید و بندگان مرا تعلیم داده، اغوا می‌کند که مرتکب زنا و خوردن قربانی‌های بتها بشوند.» (مکاشفه ۲: ۲۰). از بافت چنین برمی‌آید که سخن از یک فحشا و زناي جسمانی نیست بلکه سخن از یک زناي روحانی است. زناي که خود را نبیه معرفی می‌کنند، به طور حتم نخواهند گذاشت که کار به یک زناي جسمانی با خادمان خدا بیانجامد زیرا در این صورت اقتدار و تسلط روحانی خود بر آنها را از دست خواهند داد. این ایزابل که در مقام نبیه و معلمه عمل می‌کرد به توبه فرا خوانده شد. این دعوت به توبه شامل افرادی هم که با وی زنا کرده‌اند می‌شود. بچه‌های حاصل از این آمیزش دچار مرگ روحانی می‌شوند.

ولی کسانی که اجازه ندادند یک به اصطلاح نبیه آنها را فریب بدهد و از آموزه‌های چنین شخصی پیروی نکردند، این وعده را داشتند که: «و هر که غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد، او را بر امته قدرت خواهم بخشید تا ایشان را به عصای آهنین حکمرانی کند و مثل کوزه‌های کوزه‌گر خرد خواهند شد، چنانکه من نیز از پدر خود یافته‌ام. و به او ستاره صبح را خواهم بخشید.» (مکاشفه ۲: ۲۶-۲۸). این وعده هنوز برای آنها اعتبار دارد. فدیهدگان در میراث فدیهدهنده شریک شده و با وی به مدت هزار سال بر اقوام گیتی سلطنت خواهند کرد.

دوره کلیسای طیاتیرا تا حدود ۱۵۰۰ بعد از میلاد ادامه یافت.

فصل سوم

نامه‌ی پنجم:

دوره‌ی اصلاحات

تحکیم ضعیفان در ایمان

نامه‌ی پنجم به کلیسای ساردس با این عبارت آغاز می‌شود: «و به فرشته کلیسای در ساردس بنویس این را می‌گویند او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را می‌دانم که نام داری که زنده ای ولی مرده هستی. بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است، استوار نما زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتیم. پس به یاد آور چگونه یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نما زیرا هر گاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهیم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد.» (مکاشفه ۳:۱-۳).

این دوره از کلیسا مصادف با آغاز روند اصلاحات است. عبارتی که خداوند برای توبیخ کلیسا به کار می‌برد بسی جای تأمل دارد.

زیرا این امکان وجود دارد که کلیسایی از دید مردم زنده باشد اما در عین حال از نظر روحانی مرده. این امکان هست که

کلیسایی به ظاهر زندگی روحانی داشته باشد و صاحب عطایا باشد، اما تنها حضور روح خدا در کلیسا است که می‌تواند حیات

الهی را در رگ‌های این پیکره روحانی جاری کند. مسح روح القدس روح ما را در برمی‌گیرد، در حالی که تولد از روح در جان ما

شکل می‌گیرد.

از کلیسا خواسته می‌شود آن چیزهایی را که باقی مانده و نزدیک به از بین رفتن است تقویت کند زیرا هیچ یک از کارهایی که

پسندیده خدا است در کلیسا یافت نشد: «پس به یاد آور چگونه یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نما زیرا هر گاه بیدار

نباشی، مانند دزد بر تو خواهیم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد.» (مکاشفه ۳:۳). ولی با این وجود اقلیتی وجود

داشت که از توده‌های بزرگ به اصطلاح ایماندار متمایز بود: «لکن در ساردس اسم‌های چند داری که لباس خود را نجس

نساخته‌اند و در لباس سفید با من خواهند خرامید زیرا که مستحق هستند.» (آیه ۴).

وعده دوباره تأیید می‌شود: «هر که غالب آید به جامه سفید ملبس خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت

بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود.» (آیه ۵). پس این امکان وجود دارد اسمی که در کتاب حیات

آمده است حذف شود، ولی اسمی که در «کتاب حیات بره» نوشته شده باشد هرگز پاک نمی‌شود. کتاب اول مربوط به دعوت شدگان است و کتاب دوم اسامی برگزیدگان را دربر دارد.

پس از گناهی که اسرائیل در رابطه با پرستش گوساله طلایی مرتکب شد، خداوند خواست نام اسرائیل را از کتاب حیات پاک کند ولی موسی خطر را به جان خریده، خود را جلو انداخت و برای قوم شفاعت کرد. آنها اظهار کرده بودند که گوساله طلایی خدا است و موسی می‌خواست گناه افرادی که گرداگرد گوساله طلایی به پای کوبی پرداخته بودند بخشیده شود. او گفت: «الان هر گاه گناه ایشان را می‌آمیزی و اگر نه مرا از دفترت که نوشته‌ای محو ساز. خداوند به موسی گفت: هر که گناه کرده است، او را از دفتر خود محو سازم.» (خروج ۳۲:۳۲-۳۳). آنچه که برای ایمانداران حائز اهمیت است، ابتدای راه نیست بلکه سرانجام داستان است، زمانی که آنها باید تاج را دریافت کنند.

دوره ساردس تا حدود سال ۱۷۵۰ میلادی ادامه یافت.

نامه‌ی ششم:

دوره‌ی کلیسای فیلادلفیا

زمان محبت برادرانه

درنامه‌ی ششم‌چنین می‌خوانیم: «و به فرشته کلیسای در فیلادلفیه بنویس که این را می‌گوید آن قدوس و حق که کلید داود را دارد که می‌گشاید و هیچ کس نخواهد بست و می‌بندد و هیچ کس نخواهد گشود. اعمال تو را می‌دانم. اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار ننمودی. اینک می‌دهم آنانی را از کنیسه شیطان که خود را یهود می‌نامند و نیستند بلکه دروغ می‌گویند. اینک ایشان را مجبور خواهم نمود که بیایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبت نموده‌ام. چونکه کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را محفوظ خواهم داشت، از ساعت امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید. به زودی می‌آیم، پس آنچه داری حفظ کن مبادا کسی تاج تو را بگیرد.» (مکاشفه ۳: ۷-۱۱).

دوره فیلادلفیا از نظر تقسیم‌بندی زمانی پس از عصر اصلاح‌گران شروع می‌شود. این دوره به زمان محبت برادرانه و در گشوده معروف است. دروازه‌های زندان بابل شکسته و درها برای اعلام انجیل به جهانیان باز شده بود. اگر چه این ایمانداران در ابتدای

راه ضعیف بودند اما در کلام امین ماندند و نام خداوند را انکار نکردند. این امر باعث شد مردم زیادی از کلیساهای شیطان خارج شوند و به واسطه اعلام مقتدرانه انجیل در کلیسا، در پیشگاه خدا فروتن شوند.

همان طور که خداوند اشاره می‌کند این دوره از لحاظ زمانی، درست قبل از آزمایش سختی که قرار است در زمین رخ دهد، واقع شده است. خداوند مژده می‌دهد که آمدنش نزدیک است، و با این عبارات خاصان خود را تشویق می‌کند: «به زودی می‌آیم، پس آنچه داری حفظ کن مبدا کسی تاج تو را بگیرد.» (مکاشفه ۳: ۱۱). وعده از این قرار است: «هر که غالب آید، او را در هیكل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت و نام خدای خود را و نام شهر خدای خود یعنی اورشلیم جدید را که از آسمان از جانب خدای من نازل می‌شود و نام جدید خود را بر وی خواهم نوشت.» (آیه ۱۲).

دوره‌ی کلیسای فیلادلفیا تا حدود سال ۱۹۰۰ ادامه یافت.

نامه‌ی هفتم:

هشدار به خاطر ولرمی و بی‌قیدی

آخرین نامه به کلیساهای یعنی نامه‌ی هفتم، بدون مقدمه با یک ملامت شروع می‌شود: «و به فرشته‌ی کلیسای در لائودکیه بنویس که این را می‌گوید امین و شاهد امین و صدیق که ابتدای خلقت خداست. اعمال تو را می‌دانم که نه سرد و نه گرم هستی. کاش که سرد بودی یا گرم. لہذا چون فاتر هستی یعنی نه گرم و نه سرد، تو را از دهان خود قی خواهم کرد. زیرا می‌گویی دولتمند هستم و دولت اندوخته‌ام و به هیچ چیز محتاج نیستم و نمی‌دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان.» (مکاشفه ۳: ۱۴-۱۷).

در دوره آخر، کلیسا نه گرم است و نه سرد. به بیان دیگر کلیسا ولرم و بی‌قید است. خدا افرادی را که ایمان نمی‌آورند تهدید می‌کند که از دهانش قی خواهد کرد. این بدین مفهوم است که آنها آواز خداوند برای قیام اول و ربوده شدن را نخواهند شنید. خداوند کلیسا را به خاطر آن خیال‌واهی که همه چیز را به فراوانی در اختیار دارد و نیازمند به چیزی نیست با این کلمات مورد نکوهش قرار می‌دهد: «... نمی‌دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان.» (آیه ۱۷). در زندگی روزمره، تنگدستی، کوری و عریانی، وضعیت بسیار نامطلوبی است. ولی اگر خود شخص متوجه این وضعیت نباشد، بدین مفهوم است که او دچار اختلال ادراکی شده است. این مسئله درباره وضعیت روحانی کلیسای لائودکیه نیز صادق است.



در این دوره‌ی پر فریب، ناراحت کننده‌ترین مسئله این است که مردم اعتراف به وجود چیزی در زندگی خود می‌کنند که وجود خارجی ندارد. خداوند بدین خاطر از ایمانداران پایان دوره عصر فیض ایراد می‌گیرد که آنها فاقد قوه‌ی درک و بصیرت روحانی واقعی هستند. آنها در حالی که در دنیایی پر از هوس و خیال زندگی می‌کنند، هیچ‌گونه توجیهی برای ملامت خداوند نمی‌یابند. با این وجود، او خاصان خود را رها نمی‌کند، بر در ایستاده می‌کوبد و آنان را چنین پند می‌دهد: «تو را نصیحت می‌کنم که زر مصفای به آتش را از من بخری تا دولت‌مند شوی، و رخت سفید را تا پوشانیده شوی و ننگ عریانی تو ظاهر نشود و سرمه را تا به چشمان خود کشیده بینایی یابی. هر که را من دوست می‌دارم، تویخ و تأدیب می‌نمایم. پس غیور شو و توبه نما.» (مکاشفه ۳: ۱۸-۱۹).

کسی که می‌تواند به وضعیت خود واقف شود و به نزد خداوند بیاید، آنچه را که خداوند در نظر گرفته است دریافت می‌کند. به او مسحی داده می‌شود که همان سرمه است تا بدین شکل قادر باشد امور الهی و ملکوتی را به واسطه مکاشفه روح ببیند. خداوند خود به این امر شهادت می‌دهد که بیرون است. او از بیرون به در می‌کوبد. اگر چه سخن از حضور او (در کلیسا) است و اگر چه برای او سرود می‌خوانند و از عمل مقتدرانه روح و عطای روح القدس بسیار می‌گویند و شهادت می‌دهند، اما او از بیرون به در می‌کوبد. آیین پرستشی ادامه می‌یابد اما به او مجالی داده نمی‌شود که خویشتن را به واسطه‌ی کلام خود در میان کلیساها مکشوف سازد. ولی کاسه صبر خداوند به زودی لبریز خواهد شد.

به همین خاطر او با اصرار در می‌زند و ایمانداران را فرد به فرد چنین خطاب می‌کند: «اینک بر در ایستاده می‌کوبم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او در خواهیم آمد و با وی شام خواهیم خورد و او نیز با من» (آیه ۲۰). با شکل‌گیری مسیح در رحم مریم، خداوند آفرینش جدید را شروع کرده است. به همین خاطر در مقدمه پیغام به دوره لائودکیه، او خویشتن را به عنوان ابتدای خلقت خدا معرفی می‌کند. همه کسانی که از روح او متولد شده و از نو مولود شده‌اند (یوحنا ۳: ۳-۷، یعقوب ۱: ۱۸، اول پطرس ۱: ۲۳، اول یوحنا ۵: ۱-۴)، نوبران دوره‌های هفت‌گانه کلیسا را تشکیل می‌دهند (عبرانیان ۱۲: ۲۳). آنها در عین حال خلقت تازه‌ای در مسیح محسوب می‌شوند (دوم قرن‌تیان ۵: ۱۷-۱۹). آنها در کنار آن که غالب شد خواهند بود، بر تخت وی خواهند نشست و در سلطنت برادر نخست زاده خود شریک خواهند شد.

نکته جالب توجه آن است که در ابتدای هر نامه سخن از قول خداوند است و در پایان هر پیغام نیز بر این عبارت تأکید می‌شود: «هر که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.» درک این مطلب بسیار مهم است. ما باید به آنچه که روح به واسطه

کلام موعود و مکشوف شده برای هر دوره می‌گوید، گوش بسپاریم. در اینجا سخن از پیغامی است که روح به هر دوره می‌دهد. این عبارت در سه نامه اول، قبل از وعده می‌آید در حالیکه در چهار نامه آخر این عبارت بعد از وعده آمده است. خداوند در متی باب ۱۳ با عنوان کردن مطالب جزئی بر لزوم گوش دادن و دیدن تأکید می‌کند. او می‌گوید: «خوشابه حال چشمانی که می‌بینند و گوشه‌هایی که می‌شنوند». گروه پیروزمندان در همه دوره‌های کلیسا از افرادی تشکیل شده است که گوش دادند، ایمان آوردند و از پیغام خدا برای زمان خود پیروی کردند. آنها بدین ترتیب وارد نقشه خدا برای زمان خود شدند. پس بر ما است که به آنچه روح از طریق پیغام این دوره می‌گوید گوش بسپاریم تا در وعده و کار خدا در این دوره شریک بشویم. برای فرزندان راستین صرف گوش دادن به یک پیغام دهنده کافی نیست، اگر چه وی خود را حامل پیغام الهی معرفی کند، بلکه نکته مهم تشخیص کلام خدا یا به بیان دیگر «قول خداوند» است. آنها با ایمان به شهادت کلام، پیروزمند می‌شوند و بدین ترتیب وعده‌ها را تصاحب می‌کنند.

#### فصل چهارم

#### نگاهی در آسمان

در باب چهارم، یوحنا دری را می‌بیند که در آسمان باز شده است. او آواز مقتدری را می‌شنود. این آواز مانند صدای کرنا بود. او چنین شنید: «بعد از این دیدم که ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شده است و آن آواز اول را که شنیده بودم که چون کرنا با من سخن می‌گفت، دیگر باره می‌گوید: به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم.» (مکاشفه ۴:۱). او پیش‌تر، آینده زمینی کلیسا را دیده بود. و حال به او اجازه داده شده است که بر امور آینده نیز واقف شود. یعنی همه آن چیزهایی که قرار بود تا حکومت هزار ساله، داوری نهایی، و پیدایش آسمان و زمین جدید روی دهد. یوحنا این امور را از آسمان دید.

یوحنا رأی در این مورد چنین گواهی می‌دهد: «فی الفور در روح شدم و دیدم که تختی در آسمان قائم است و بر آن تخت نشیننده ای.» (آیه ۲). او در روح شد و به آسمان رفت. و به این ترتیب بود که وی توانست آن تخت نشین را که توسط رنگین‌کمانی احاطه شده بود به صورت دقیق توصیف کند (آیات ۳ و ۴). او بیست و چهار پیر نشسته بر بیست و چهار تخت را دید. آنها جامه‌ای سفید بر تن و تاجی زرین بر سر داشتند. او برقها و صداها و رعدها را که از تخت بر می‌آمدند ملاحظه کرد و شنید: «و از تخت، برقها و صداها و رعدها بر می‌آید؛ و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می‌باشند.» (آیه ۵).

خدا یک است. او تنها یک روح القدس دارد، ولی این روح در هفت دوره فعالیت می کند. این مسئله درباره نماد بره که با هفت شاخ و هفت چشم توصیف شده است نیز صدق می کند. اشعیاء نبی از تجلیات هفت گانه خداوند در روح سخن گفته است: «و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند. و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوشه‌های خویش تنبیه نخواهد نمود. «(اشعیاء ۱۱: ۲-۳). در اینجا سخن از عمل روح خدا در هفت دوره‌ی کلیسای عهد جدید است. در مکاشفه عدد هفت، بارها به کار رفته است. این مسئله رابطه‌ی نزدیکی با نبوت‌های کتاب مقدس دارد؛ هفت کلیسا، هفت فرشته یا پیغام دهنده، هفت وعده برای پیروزمندان، هفت مهر، هفت کرنا، هفت رعد، هفت جام خشم خدا و... عدد هفت از یک روند تکمیلی حکایت دارد، سخن از اتمام است. در زمان خلقت، پروردگار در روز هفتم آرامی گرفت. در هزاره هفتم فرمانروایی خدا بر زمین برقرار می شود و با برقراری سلطنت الهی، صلح بر زمین حکم فرما خواهد شد (اشعیاء ۱۱، اشعیاء ۶۵، مکاشفه ۲۰ و...). همان طور که پس از روز هفتم، روز اول هفته شروع می شود، به همین ترتیب پس از هزاره هفتم، ممکن نیست هزاره هشتمی در کار باشد، بلکه باید به وضعیت اولیه برگشت. بدین مفهوم که زمان در ابدیت حل می شود.

یوحنا در ادامه چنین می گوید: «و در پیش تخت، دریایی از شیشه مانند بلور و در میان تخت و گرداگرد تخت چهار حیوان که از پیش و پس به چشمان پر هستند. و حیوان اول مانند شیر بود؛ و حیوان دوم مانند گوساله؛ و حیوان سوم صورتی مانند انسان داشت؛ و حیوان چهارم مانند عقاب پرنده. «(آیه ۶ و ۷).

حزقیال نبی که خداوند را نشسته بر تخت و احاطه شده در رنگین کمانی دید، در باب اول کتاب خود جزئیات بیشتری را درباره این چهار جاندار ارائه می دهد.

«... و شبانه روز باز نمی ایستند از گفتن قدوس قدوس قدوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می آید. «(آیه ۸). این بیست و چهار پیر تاج به سر که بر تخت نشسته دیدیم، با احترام فراوانی به پا خاستند و در پیشگاه آن تنها شایسته تاج و تخت سجده کردند و پرستش کنان گفتند: «ای خداوند، مستحقی که جلال و اکرام و قوت را بیابی، زیرا که همه موجودات را آفریده ای و محض اراده تو بودند و آفریده شدند. «(آیه ۱۱).

فصل پنجم

کتابی اسرار آمیز و مختوم به هفت مهر

در باب پنجم، از کتاب اسرار آمیزی صحبت می‌شود که در دست راست تخت‌نشین و مختوم به هفت مهر است: «و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند که کیست مستحق اینک کتاب را بگشاید و مهرهایش را بردارد؟ و هیچ کس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن کتاب را باز کند یا بر آن نظر کند.» (مکاشفه ۵: ۲-۳).

این رخداد به صورت یک درام ارائه شده است. ما باید از طریق نقش‌های متفاوتی که مطرح می‌شوند به آنچه که باید واقع شود پی ببریم. یوحنا گریست! زیرا چه در آسمان، چه در زمین و چه در زیر زمین، کسی نبود که شایسته آن باشد که طومار کتاب را بگیرد و باز کند. ولی بعد باخبر شد که یک نفر چنین شایستگی را دارد: «...اینک آن شیری که از سبط یهودا و ریشه داود است، غالب آمده است تا کتاب و هفت مهرش را بگشاید. و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، بره ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند. پس آمد و کتاب را از دست راست تخت نشین گرفته است.» (آیات ۵-۷).

نکته جالب توجه آن است که بره کتاب را برمی‌دارد، نه شیر. این بدین مفهوم است که ما هنوز در دوره فیض کلیسای عهد جدید به سر می‌بریم. از طرفی از پسر خدا با عنوان «شیر سبط یهودا» یاد می‌شود که اشاره به مقام پادشاهی او دارد. از طرف دیگر یوحنا او را به صورت یک بره می‌بیند. این نماد به رابطه او به عنوان فدیهدهنده، با فدیهدگان اشاره دارد. تنها، بره خدا، یعنی فدیهدهنده ما شایسته آن است که کتاب را بردارد، مهرهایش را بگشاید و رازهای درون کتاب را بر مقدسین باز کند.

«و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر به حضور بره افتادند و هر یکی از ایشان بربطی و کاسه‌های زرین پر از بخور دارند که دعاهای مقدسین است. و سرودی جدید می‌سرایند و می‌گویند: مستحق گرفتن کتاب و گشودن مهرهایش هستی زیرا که ذبح شدی و مردمان را برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و امت خریدی و ایشان را برای خدای ما پادشاهان و کهنه ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد.» (آیات ۸-۱۰).

بدین ترتیب بر خلاف روش کلیساهای رسمی (سنتی)، دعوت کهنات منحصر به افرادی محدود نیست، بلکه سخن از آن است که همه فدیهدگان برای کهنات تقدیس شده‌اند. در واقع کلام چنین می‌گوید: «و ما را نزد خدا و پدر خود پادشاهان و کهنه ساخت، او را جلال و توانایی باد تا ابدالابد. آمین.» (مکاشفه ۱: ۶)، «لکن شما قبیله برگزیده و کهنات ملوکانه و امت مقدس و قومی که ملک خاص خدا باشد هستید تا فضایل او را که شما را از ظلمت، به نور عجیب خود خوانده است، اعلام نمایید.» (اول پطرس ۲: ۹).

این چهار جاندار در حضور باری تعالی وظایف خاصی در رابطه با کلیسای فدییه شدگان دارند [ در عبارت مورد نظر کتاب مقدس از کلمه یونانی « Z W O N » استفاده شده است که ترجمه متن مرجع NESTLE - ALAND برای آن معادل Living Creature را پیشنهاد کرده است. ما به پیروی از ترجمه فوق به جای حیوان از کلمه جاندار استفاده کرده‌ایم. اگر چه از لحاظ معنی تحت‌اللفظی کلمه حیوان به واسطه رابطه آن با حیات، به واژه مورد نظر یونانی نزدیکتر است ولی به نظر ما واژه جاندار برای خواننده فارسی زبان رساتر است - مترجم ] به همین دلیل همان طور که در صفحات بعد خواهیم دید، تنها در زمان باز شدن چهار مهر اول به آنها اشاره می‌شود. در حالی که این موضوع در باره سه مهر آخر صدق نمی‌کند. این مطلب درباره چهار اسب سوار نیز صادق است. همان طور که ملاحظه خواهیم کرد در سه مهر واپسین هیچ ذکری از آنها نیست. همه‌ی معلمین کتاب مقدس در این مورد اتفاق نظر دارند که منظور از بیست و چهار پیر، دوازده پطریارخ است که نماینده عهد عتیق و دوازده رسول که نماینده عهد جدید هستند. با این توضیحات متوجه می‌شویم که این بخش از مکاشفه به انتهای روند تکمیل و کامل شدن ایمانداران یهودی و غیر یهودی اشاره دارد. در اینجا صحبت از برقراری ملکوت خدا است. به همین خاطر است که ما در این بافت چیزی درباره ربوده شدن و جشن عروسی در آسمان نمی‌خوانیم. بلکه از برقراری ملکوت بر زمین سخن رفته است. کرور کرور از لشکریان آسمانی با یکدیگر هم آواز می‌شوند و با شکوهی که نظیر آن در تاریخ خلقت یافت نمی‌شود چنین سر می‌دهند: « که به آواز بلند می‌گویند: مستحق است برّه ذبح شده که قوت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بیابد. و هر مخلوقی که در آسمان و بر زمین و زیر زمین و در دریاست و آنچه در آنها می‌باشد، شنیدم که می‌گویند: تخت‌نشین و بره را برکت و تکریم و جلال و توانایی باد تا ابدالابد. » (آیات ۱۲-۱۳).

روشن است که در سرانجام نقشه نجات الهی، همه خلقت با یکدیگر هماهنگ شده، خدا را جلال خواهند داد. در این لحظه، خلقتی که تسلیم بطالت شده است، رهایی می‌یابد (رومیان ۸: ۱۹-۲۵). ما به زحمت می‌توانیم تصور کنیم که کیهان چطور آزادی را مزه مزه می‌کند، زمانی که نظم اصلی در گیتی برقرار می‌شود و مجموعه خلقت در ستایش آفریدگار یک صدا و هماهنگ می‌شوند.

فصل ششم

باز شدن مهرها

باب ششم کتاب مکاشفه با استفاده از زبان نمادین، باز شدن و محتوای شش مهر اول را تشریح می کند. با توجه به اینکه موضوع هفت مهر در گذشته به صورت مفصل مورد کاوش قرار گرفته است، ما به اشاره به چند نکته بسنده می کنیم.

هنگامی که چهار مهر اول باز می شوند، در هر کدام از آنها اسب سواری با رنگی متفاوت می بینیم. از متن چنین برمی آید که آن چهار جاندار از خدا طرفداری می کنند، در حالی که این چهار اسب سوار در خدمت دشمن هستند. حضور اسب در زبان نمادین کتاب مقدس تحرکات جنگی را تداعی می کند. در این جا کسی به ما نشان داده می شود که مخالف مسیح است. او به موازات حرکات پیروزمندانه مسیح بر زمین، تحرکات مذهبی خصمانه ای را به انجام می رساند.

در کتاب زکریای نبی، این چهار اسب دقیقاً با همان رنگ هایی که در کتاب مکاشفه توصیف شده اند، دیده می شوند. در مرحله بعد این اسب ها به ارابه ها بسته خواهند شد (زکریا ۱ و ۶). در کتاب زکریا از پراکنده شدن اسرائیل و ظلم به آن صحبت می شود. در حالی که در کتاب مکاشفه از جفا و تحرک برای نابودی کلیسا سخن رفته است. همین نیروهای اهریمنی که از امپراطوری روم برای سرکوبی اسرائیل استفاده کردند، از ابتدا به کلیسا آزار و اذیت رسانده اند. کسی را که می کوشد جای مسیح را بگیرد، سوار بر چهار اسب متفاوت می بینیم. هر رنگ تداعی کننده یک مرحله از تحرکات این نیرو است.

در کتاب یوئیل نبی، این قدرت ویرانگر ضد مسیح در چهار مرحله تکمیلی خود نشان داده شده است (یوئیل ۱:۴ و ۲:۲۵). کلیسای عهد جدید، بدن کامل عیسی مسیح را تشکیل می دهد. او درخت حیات است که میوه را به ثمر می رساند و ما در وی هستیم. او تاک است و ما شاخه ها. تلاش چهار مرحله ای این اسب سوار این است که این درخت پر ثمر را از بین ببرد. اما خدا از زبان یوئیل نبی وعده می دهد که تمام آنچه را که در طی سالها از بین رفته است باز خواهد گرداند.

باز شدن سه مهر اول به وقایعی مربوط می شود که در گذشته رخ داده اند. به بیان دیگر این نبوت به رخدادهایی اشاره دارد که در تاریخ به وقوع پیوسته اند. ولی مهر چهارم تا سرانجام دوره ی کلیسای عهد جدید در زمین ادامه خواهد داشت. مهر پنجم به یهودیان مربوط می شود و مهر ششم تا پایان نزول داوری ها به طول خواهد انجامید. مهر هفتم نیز دوره ی داوری را شامل می شود که مصادف با نواخته شدن هفت کرنا است.

## مرحله‌ی اول ضد مسیح

### ورودی کم سر و صدا

وقتی که بره مهر نخست را گشود، یکی از این چهار جاندار باصدایی رعدآسا چنین سر داد: «...بیبا! و ببین» (مکاشفه ۶:۱). سپس یوحنا کیفیت رویای خویش را با این عبارت بیان می‌کند: «و دیدم که ناگاه اسبی سفید که سوارش کمانی دارد و تاجی بدو داده شد و بیرون آمد، غلبه کننده و تا غلبه نماید.» (مکاشفه ۶:۲).

در نگاه اول، سوار کارِ نخست هیچ عنصر بدی را از خود بروز نمی‌دهد. برای پی بردن به هویت سوار کار اول به مکاشفه‌ی روح القدس نیازمندیم. قدرت ضد مسیح در مرحله نخست خود با ظاهری روحانی مطرح می‌شود که رنگ سفید اشاره به همین واقعیت دارد. در صورتی که به مکاشفه‌ی روح القدس مجهز نباشیم، از تجلی قدرت ضد مسیح در مرحله اول کارش، احساس خطر نخواهیم کرد. از طرف دیگر رنگ سفید گویای آن است که آن سوار کار هنوز دست خود را به خون مردم آلوده نکرده است. علت این امر ساده است! این قدرت به ظاهر روحانی هنوز پنجه بر حاکمیت این جهان نیانداخته است. او در این مرحله هنوز ماهیت غیر روحانی خود را بروز نداده و از مذهب و به اصطلاح مسیحیت دم می‌زند. ما با دقت در تصویری که از این شخصیت ارائه شده است، می‌توانیم به دروغگو بودن او پی ببریم. ما ملاحظه می‌کنیم که سوار کار کمانی در دست دارد ولی هیچ خبری از تیر نیست. این تصویر نشان می‌دهد که تظاهری در کار است. ولی مسیح که کلمه خدا نام دارد (مکاشفه ۱۹:۱۳) با کیفیتی متفاوت معرفی شده است. از نام او سخن می‌رود، در حالی که درباره دشمن او تنها به عناوینی اکتفا شده است.

پولس درباره ظهور ضد مسیح اخبار کرده است. او نبوت کرده بود که افرادی با تعالیم بیگانه به پا خاسته و از جماعت ایمانداران جدا خواهند شد. آنها خواهند کوشید شاگردان را به پیروی خود ترغیب کنند (اعمال ۲۰:۲۹-۳۱ دیری نپایید که عیسای دیگر و انجیل دیگری مطرح شد. آنها افراد منحرفی بودند که تحت تأثیر روحی غیر از روح القدس قرار داشتند) (دوم قرنتیان ۱۱:۳-۴). آنها پا را فراتر از کلام و مژده عیسی مسیح گذاشته، زیر لعنت قرار گرفتند (غلاطیان ۱:۶-۹). بدین ترتیب بی فایده خواهد بود اگر کسی سعی کند خود را رسول یا جانشین مسیح معرفی کند (دوم قرنتیان ۱۲:۱۳-۱۵). کلیسایی که بر اساس کلام بنیان گذاری شده بود، با استفاده از پیغام و روش رسولان، ادعاهای این به اصطلاح رسولان را سنجید و به دروغ آنها پی برد (مکاشفه ۲:۲ و...).

با گذر زمان، آموزه‌ها و روشهای غیر کتاب مقدسی نقولوویان جایگاه خاصی را در کلیسا پیدا کردند و به روش غالب تبدیل شدند.

بدین ترتیب بود که مذهب مسیحیت شکل گرفت، یک نفر به عنوان رئیس کلیسا انتخاب شد و تاجی بر سرش نهادند. توجه داشته باشید که بر یک آموزه یا یک روش، تاج گذاشته نمی شود بلکه تاج را بر سر یک انسان می گذارند. او بیرون آمد تا با ایمانداران راستین جنگ کند و بر آنها چیره شود.

این روند در سده‌های اول مسیحیت تکمیل شد. جریان نقولایوی که از کلام منحرف شده بود، امتیازات زیادی را دریافت کرد و در زمان کنستانتین بر دستگاه دولتی استیلا پیدا کرد. از آن زمان بود که جریان نقولایوی با در آمیختن مذهب و سیاست در طی روندی بر دنیای آن روزگار مسلط شد. کلیسا در خدمت حکومت و حکومت در خدمت کلیسا قرار گرفت. زمان مهر اول تا دوره سوم کلیسا ادامه داشت.

این جریان که به موازات کلیسای راستین عیسی مسیح رشد کرد، در رأس هرم قدرت قرار گرفت. این روند، آغازی کم سر و صدا داشت. در واقع باید گفت که همه چیز با طرح آموزه‌های نقولایویان شروع شد. یوحنا زمانی که از تفرقه حاصل از روح ضد مسیح صحبت کرد به این مسئله اشاره داشت. او می گوید: «از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می بودند با ما می ماندند؛ لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همه‌ی ایشان از ما نیستند.» (اول یوحنا ۲: ۱۹). زمانی که این ایمانداران دروغین از کلیسای کتاب مقدسی جدا می شوند دچار سردرگمی شده، در دام شیطان گرفتار می شوند. آنها آموزه‌های بلعام را نیز اشاعه دادند (مکاشفه ۲: ۱۴). این آموزه ایمانداران را به سوی مرگ روحانی سوق داد و سرانجام ایزابل، نبیه دروغین (مکاشفه ۲: ۲۰)، به مرجع روحانی آنها تبدیل شد.

مهر دوم

مرحله‌ی دوم تجلی روح ضد مسیح

اعمال حاکمیت و خون ریزی

در زمان باز شدن مهر دوم، جاندار دیگری چنین ندا سر داد: «...بیا (و ببین) و اسبی دیگر، آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد و تا یکدیگر را بکشند؛ و به وی شمشیری بزرگ داده شد.» (مکاشفه ۶: ۳-۴). در این روایا دیگر از اسب سفید خبری نیست. بلکه از اسبی صحبت می شود که سرخ و آتشگون است. این بدین معنی است که زمان آرامش برای مردم بسر رسیده است. رهبران کلیسا با برخورداری از قدرت دنیوی به آزار و اذیت سایر ایمانداران پرداختند. نماد شمشیر از همین امر حکایت دارد. همان طور که تاریخ به ما آموخته است، تعصب کور کورانه بر تشکیلات مذهبی حاکم شد



که این مقدمه ریخته شدن خون‌های بسیاری بود. آن اسب‌سوار شمشیر کلام خدا را در دست نداشت بلکه شمشیر دنیوی را به دست گرفته بود. صلح و آرامش از دنیا رخت بر بست و ملت‌ها و اقوام به خاطر اختلافات مذهبی بر علیه یکدیگر شمشیر کشیدند. در مرحله دوم قدرت مذهبی ضد مسیح، دگراندیشی به شدت سرکوب شد و انسان‌های زیادی به خاطر عقاید خویش در آزار و اذیت و تنگناهای شدید قرار گرفتند. رنگ سرخ و آتشگون اسب، نماد خون شهیدان است. مهر دوم، زمان تحمیل مسیحیت و به عبارتی کاتولیسم بر مردم است. این دوره در برگزیده سده‌های میانی یا قرون وسطی است.

مهر سوم

ضد مسیح در مرحله‌ی سوم

دوره‌ی تاریکی

در زمان گشوده شدن مهر سوم، جاندار سوم چنین ندا سر می‌دهد: «...بیا و ببین! و دیدم اینک اسبی سیاه که سوارش ترازویی به دست خود دارد. و از میان چهار حیوان، آوازی را شنیدم که می‌گوید: یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و شراب ضرر مرسان» (مکاشفه ۶:۵-۶).  
پس از دوره سرکوب، برای افرادی که ایمان متفاوتی داشتند، دوره وحشتناکتری شروع شد. نیروی مرگ تشنه خون بیشتری بود. اسب سیاه نماد تاریکی حاکم بر دوره قرون وسطی است. اسب سوار یا به عبارتی کسی که قدرت را تصاحب کرده بود، ترازویی در دست داشت. او آنگونه که خود دوست داشت با انسان‌ها رفتار می‌کرد. او تعیین می‌کرد که هر کس چه چیزی را به چه مقدار باید داشته باشد. کسانی که از او فرمان نمی‌بردند به شدت مجازات می‌شدند، و با توجه به اینکه تعداد این افراد کم نبود، نیروی مرگ غنایم زیادی به دست آورد. اصطلاح «یک هشت گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار» نشان می‌دهد که در آن زمان قحطی بیداد می‌کرد. نباید به روغن و شراب ضرر می‌رسید. اگر ما از این عبارت یک نتیجه روحانی بگیریم، باید گفت که روغن نشانه روح‌القدس است که واسطه نزول مکاشفه الهی است و شراب گویای انگیزش و پیروزی است که مکاشفه راستین در انسان ایجاد می‌کند. اما در هر صورت ایمانداران راستین با محدودیت‌های فراوانی روبرو شدند. دوره مهر سوم، زمان اصلاحات را دربر می‌گیرد و تا سده هیجدهم ادامه داشت. در این قرن که به عصر روشنگری معروف است، کلیسا از حکومت جدا شد. و به این ترتیب دایره نفوذ و عملکرد قدرت مذهبی محدودتر شد.

مهر چهارم

ضد مسیح در مرحله‌ی چهارم

آمیزشی که مرگ را به دنبال دارد

در زمان گشوده شدن مهر چهارم، آخرین جاندار با صدایی قدرتمند چنین ندا سر می‌دهد: «...بیا و ببین! و دیدم که اینک اسبی زرد و کسی بر آن سوار شده که اسم او موت است و عالم اموات از عقب او می‌آید؛ و به آن دو اختیار بر یک ربع زمین داده شد تا به شمشیر و قحط و موت و با وحوش زمین بکشند.» (مکاشفه ۶: ۷-۸).

مرحله چهارم اگر چه ظاهری مسیحی دارد اما در حقیقت ما با یک ابرقدرت جهانی روبرو هستیم. این وضعیت تا واپسین عصر کلیسا ادامه خواهد داشت.

در مرحله آخر این روند که عصر ما را شامل می‌شود، تجلیات سه‌گانه روح ضد مسیح به طور هم‌زمان در کار خواهند بود. اگر سه رنگ اول آمیخته شوند، رنگ چهارم به دست می‌آید. ویژگی‌های اسب سفید که شروعی بی‌صدا داشت و تحرکات خونین و چشمگیر اسب آتشگون و خصوصیات اسب سیاه دیگر دیده نمی‌شوند. چون در پایان کار، همه این رنگ‌ها با هم در می‌آمیزند و رنگ زرد اسب چهارم به دست می‌آید. نام اسب چهارم، مرگ است. به همین دلیل تعجب آور نخواهد بود که: «عالم اموات از عقب او می‌آید.» همان‌طور که مسیح حیات الهی را به ارمغان می‌آورد، به همین ترتیب ضد مسیح نیز به همراه سیستم مذهبی خود مرگ را به ارمغان می‌آورد. با دقت به اسب سوار چهارم به کیفیت زمان آخر پی می‌بریم. ما هم‌اکنون این تحولات را پیش روی خود داریم. مردم متوجه نمی‌شوند که مهرهای کتاب مکاشفه یک نهاد را تشریح می‌کنند. در این نهاد جهانی، دینداری بره و قدرتی که دگراندیشی را سرکوب می‌کند، تسلط بر توده‌ها و تفوق مطلق، با یکدیگر سرشته شده‌اند. فقط ظاهری مذهبی باقی مانده است، بدون آنکه اثری از حیات در آن دیده شود. هدف واقعی این نهاد این است که با استفاده از ابزاری از دیانت، بر سرتاسر دنیا مسلط شود. این اسب سوار متکبر این وضعیت را به روشنی تداعی می‌کند. مهرهای چهارگانه، دوره رشد ضد مسیح، از آغاز تا پایان عهد جدید را در بر می‌گیرند. یوئیل نبی پیش‌تر، چهار مرحله‌ی ضد مسیح را پیش‌گویی کرده بود. وی از تصویر رشد ملخ که خواهان نابودی درخت خدا است استفاده کرده است (یوئیل ۱: ۴، ۲: ۲۵). زکریا نیز از چهار اسب (زکریا ۱: ۸، ۲: ۶-۵) و چهار شاخ صحبت می‌کند. ضد مسیح، یعنی کسی که در رأس این نهاد جهانی است به صورت اسب سواری که افسار را در دست دارد و در قلمرو مذهبی و سیاسی نقش تعیین‌کننده‌ای دارد به تصویر کشیده شده است.

مهر پنجم

## شهیدان یهودی در گذشته و آینده

در زمان گشوده شدن مهر پنجم، صدای هیچ یک از آن چهار جاندار شنیده نمی شود. این بدین مفهوم است که مهر پنجم ربطی به کلیسای عهد جدید ندارد. نصف دوره پنجم با عصر کلیسای عهد جدید مصادف است، زیرا بسیاری از یهودیان در گذشته به شهادت رسیده‌اند. و بخش دوم آن به زمان بعد از ربوده شدن کلیسا مربوط می‌شود، یعنی زمانی که بواسطه مصیبت بزرگ شمار شهیدان یهودی تکمیل می‌شود. ایمانداران عهد جدید با ترک این کره خاکی به آسمان می‌روند. در حالی که شهیدان یهودی زیر مذبح قرار می‌گیرند. زیرا آشتی مسیح را نپذیرفتند: «و چون مهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛ که به آواز بلند صدا کرده، می‌گفتند: ای خداوند قدوس و حق، تا به کی انصاف نمی‌نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشی؟ و به هر یکی از ایشان جامه‌ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد هم قطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.» (مکاشفه ۶: ۹-۱۱).

یهودیانی که در گذشته کشته شده‌اند - منظور یهودیانی که در طول پانزده سده گذشته جان باخته‌اند و همین طور شش میلیون قربانی هولوکوست - شهادت مسیح را نداشتند. آنها به عنوان حاملان کلام خدا به همان شکلی که به اسرائیل داده شده بود کشته شدند. به همین خاطر داد انتقام سر می‌دهند و می‌گویند: «ای خداوند قدوس و حق، تا به کی انصاف نمی‌نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشی؟» (آیه ۱۰)، در حالی که کسانی که به راستی به مسیح ایمان آورده و از طریق مسیح با خدا آشتی کرده‌اند داد انتقام سر نمی‌دهند بلکه به تقلید از رهاننده خود، چنین دعا می‌کنند: «ای پدر این‌ها را بیامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند...» (لوقا ۲۳: ۳۴). آنها ندایی را سر می‌دهند که استیفان به هنگام سنگسار شدن سرداد: «... خداوند این گناه را به حساب ایشان نگذار.» (ترجمه شریف - اعمال ۷: ۶۰). جان‌هایی که زیر مذبح هستند، به خاطر کلام خدا و شهادتی که به عنوان یک یهودی دارند کشته شده‌اند. آنها منتظر مسیح بودند ولی همان طوری که عنوان شد هنوز مکاشفه‌ی عیسی ناصری را که همان مسیح آنان بود دریافت نکرده بودند. به همین خاطر آنها جزء فدیه شدگان کلیسای عهد جدید نیستند. خدا راه ویژه‌ای را برای اسرائیل مهیا کرده است که با نقشه نجات که پیش از بنیاد عالم ریخته شد تطابق دارد. قوم اسرائیل به خاطر عهدی که بسته است مأموریت دارد به یگانه‌سازی خدای راستین و کلام حق شهادت دهد.

بسیاری از معلمان برجسته کلیسا عقیده داشتند که خدا اسرائیل را رد کرده و کلیسا را جایگزین آن کرده است. این تفکر پایه‌ی کتاب مقدسی ندارد. خدا برای مدتی قلب اسرائیل را سخت کرد و به آنها چشم نابینا داد تا چشمان ما باز شود و در نجات او

شریک شویم. عطایای خدا، دعوت او و برگزیدگی اسرائیل بازگشت ناپذیر است(رومیان باب ۱۱). شهیدان یهودی که به مسیح ایمان نیاورده‌اند، نجات پیدا می‌کنند. زیرا آنها به آمدن مسیح ایمان کامل دارند و انتظار او را می‌کشند. در نخستین متن مربوط به مهر پنجم به صورت روشن گفته شده است که این شهیدان جامه ای سفید را دریافت می‌کنند. با این وجود آنها باید صبر کنند تا شمار هم قطاران و برادران آنها که باید به شهادت برسند کامل شود. ایمانداران وابسته به کلیسای عهد جدید همیشه پسران و دختران خوانده می‌شوند، در حالی که ایمانداران یهودی، خادمان و کنیزان خطاب می‌شوند. به همین دلیل در اعمال ۱۷:۲-۱۸ زمانی که از نزول روح القدس صحبت می‌شود، سخن از دو گروه است: در وهله اول پسران و دختران و در وهله بعدی خادمان و کنیزان.

مهر ششم

نگاهی به آغاز روز خداوند

فجایع طبیعی در سرتاسر دنیا

مهر ششم، آخرین مرحله از مصیبت عظیم را در بر دارد و دنیا را به سمت روز خداوند سوق می‌دهد. برای درک بهتر مسائل، لازم است به تحولات پیش‌گویی شده توجه کنیم. ابتدا کلیسا - عروس ربوده شده و وارد جلال می‌شود. تقریباً در همین زمان واتیکان، اسرائیل، سران فلسطینی و کشورهای عربی همجوار، پیمانی را منعقد می‌کنند، آن دو نبی موعود نیز خدمت خود را در اورشلیم شروع می‌کنند که این خدمت سه سال و نیم به طول می‌انجامد (مکاشفه ۱۱). پس از پایان مأموریت آنها، همه ۱۴۴۰۰۰ یهودی که به واسطه خدمت این دو نبی ایمان آورده‌اند بر کوه صهیون ظاهر می‌شوند (مکاشفه ۱۴). پیمان منعقد شده زیر پا گذاشته می‌شود و این دو نبی کشته می‌شوند. پس از آن، سه سال و نیم مصیبت بزرگ برای یهودیان (دانیال ۲۵:۷) آغاز می‌شود و در این مدت ضد مسیح حاکمیت خود را بر همه اقوام و ملل دنیا اعمال می‌کند (مکاشفه ۱۳:۵-۷). «و فوراً بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوت‌های افلاک متزلزل گردد.» (متی ۲۴:۲۹). در این مدت کوتاه، فجایع طبیعی و تغییرات شگرفی در سرتاسر دنیا رخ خواهد داد. در این زمان کرناها به صدا در آمده و جام‌های خشم خدا ریخته می‌شوند. در دوره‌ی مهر ششم آسمان و زمین متزلزل شده و در روند داوری و پاک‌سازی قرار می‌گیرند. واقعه‌ای که امروز مردم از آن بیمناک هستند در آن زمان به وقوع خواهد پیوست. سنگ‌های آسمانی خواهند بارید و دنیا تیره و تار خواهد شد.

« و چون مهر ششم را گشود، دیدم که زلزله ای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت؛ و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت به حرکت آمده، میوه‌های نارس خود را می‌افشاند. و آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد و هر کوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت. » (مکاشفه ۱۲:۶-۱۴).

آسفتگی، سردرگمی و ناامیدی بر زمین حکمفرما خواهد شد و آن چیزی که دنیا تصورش را هم نمی‌کرد دامنگیر ساکنان زمین خواهد شد. زیرا زمان امت‌هایی که اورشلیم را پایمال کردند به سر خواهد رسید (لوقا ۲۱:۲۴). «و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امتها روی خواهد نمود و به سبب شوریدن دریا و امواجش. و دل‌های مردم ضعف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می‌شود، زیرا قوات آسمان متزلزل خواهد شد.» (لوقا ۲۵:۲۱-۲۶).

در آیات کتاب مقدسی زیر، ناامیدی مردم به روشنی بیان شده است: «و پادشاهان زمین و بزرگان و سپه سالاران و دولت‌مندان و جباران و هر غلام و آزاد خود را در مغاره‌ها و صخره‌های کوهها پنهان کردند. و به کوهها و صخره‌ها می‌گویند که بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید از روی آن تخت‌نشین و از غضب بره؛ زیرا روز عظیم‌مغضب اورسیده است و کیست که می‌تواند ایستاد؟» (مکاشفه ۱۵:۶-۱۷).

این آموزه که ربوده شدن، پس از دوره مصیبت عظیم انجام خواهد شد، هیچ پایه کتاب مقدسی ندارد. زیرا به ما گفته شده است که عیسی «ما را از خشم آینده» می‌رهاند (اول تسالونیکیان ۱:۱۰)، «زیرا خدا ما را تعیین نکرد برای غضب بلکه به جهت تحصیل نجات، بوسیله خداوند ما عیسی مسیح،» (اول تسالونیکیان ۵:۹ و...).

در آن زمان فیض خدا که بواسطه‌ی آشتی محقق شده توسط بره‌ی خدا به بشریت عطا شده است به سر خواهد رسید و تخت داوری جایگزین تخت فیض و رحمت خواهد شد. آنگاه بره‌ی آرام و صلح جو به داور و شیر تبدیل خواهد شد. در گذر از روز فیض به روز خداوند، خشم الهی بر زمین نازل خواهد شد و به عبارتی روند پاک‌سازی و داوری در زمین شروع می‌شود. پس از این جریان، حکومت هزار ساله بر زمین برقرار می‌گردد. در مکاشفه ۱۷:۶ چنین آمده است: «زیرا روز عظیم غضب او رسیده است و کیست که می‌تواند ایستاد؟». بسیاری از گزاره‌های کتاب مقدسی توضیحاتی درباره کیفیت این روز به ما می‌دهند. همان‌طوری که اشعیا نبی از پیش اخبار کرده است، زمین مانند یک سایبان به چپ و راست متحرک است: «زمین بالکل

منکسر شده. زمین تماماً از هم پاشیده و زمین به شدت متحرک گشته است. زمین مثل مستان افتان و خیزان است و مثل سایه بان به چپ و راست متحرک و گناهِش بر آن سنگین است. پس افتاده است که بار دیگر نخواهد برخاست. «(اشعیاء ۲۴:۱۹-۲۰).

در این متن به سرانجام زمین واقف می‌شویم. زمین سرانجام هولناکی خواهد داشت. اما در عین حال گزاره های دیگر کتاب مقدس به روشنی بشارت می دهند که سر تا سر هستی از نعمات سلطنت هزار ساله برخوردار خواهد شد و نظام پایدار الهی جایگزین نظام ناپایدار و ناپاک این دنیا خواهد شد.

## فصل هفتم

### یهودیان مهر شده

باب هفتم مکاشفه را به راحتی می توان درک کرد. در قسمت اول، کیفیت مهر شدن ۱۴۴۰۰۰ نفر برگزیده‌ی اسباط دوازده‌گانه اسرائیل تشریح می‌شود و در قسمت دوم سخن از جمعیت بی شماری است که از هر قوم و ملت و نژاد باید از مصیبت بزرگ عبور کنند. در آیه‌ی اول صحبت از چهار فرشته‌ی داوری است که مانع از وزش بادهای چهارگانه می‌شدند. این بادهای نواخته شدن کرنا‌ی ششم آزاد خواهند شد (مکاشفه ۹:۱۴-۱۵).

«و بعد از آن دیدم چهار فرشته، بر چهار گوشه‌ی زمین ایستاده، چهار باد زمین را باز می دارند تا باد بر زمین و بر دریا و بر هیچ درخت نوزد. «(مکاشفه ۷:۱).

بادهای و طوفان‌ها، ارمغانی جز نابودی و ویرانی را در ذهن تداعی نمی‌کنند. این مسأله در صحف انبیا نیز تأیید می‌شود (زکریا ۵:۶).

ابتدا سخن از مهر شدن ۱۴۴۰۰۰ نفر است که متعلق به قبایل دوازده‌گانه‌ی اسرائیل هستند. مهر خدا بر پیشانی آنها می‌خورد. کسانی که به کلیسا تعلق دارند، مهر روح را که همانا مهر خدا است دارا هستند. از آیاتی چون افسسیان ۱:۱۳ و ۴:۳۰ می‌توان نتیجه گرفت که مهر خدا همان روح القدس است. همان‌گونه که روح القدس در رود اردن به هنگام تعمید بر پسر خدا نازل شد: «... زیرا خدای پدر بر او مهر زده است. «(یوحنا ۶:۲۷)، به همین ترتیب، روح بر تمامی پسران و دختران که مورد پسند وی قرار گرفته‌اند نازل می‌شود (اعمال ۲:۳۸-۳۹ و دوم قرنتیان ۱:۲۱-۲۲).

نماد این واقعه که به ۱۴۴۰۰۰ برگزیده‌ی اسرائیل مربوط می‌شود، فرشته‌ای است که با مهر خدا از خورشید به هنگام طلوع فرستاده می‌شود. حزقیال نبی در رویا دید که آن دسته از ساکنان اورشلیم که به خاطر اعمال زشتی که در آن شهر انجام می‌شد می‌نالیدند، مهری بر پیشانی خود دریافت کردند (حزقیال ۱:۹-۶). از مطالعه حزقیال و مکاشفه چنین برمی‌آید که ابتدا عمل مهر شدن انجام می‌شود و سپس فرشتگان داوری می‌توانند حکم را جاری کنند.

«و فرشته دیگری دیدم که از مطلع آفتاب بالا می‌آید و مهر خدای زنده را دارد. و به آن چهار فرشته‌ای که بدیشان داده شد که زمین و دریا را ضرر رسانند، به آواز بلند ندا کرده، می‌گوید: هیچ ضرری به زمین و دریا و درختان مرسانید تا بندگان خدای خود را بر پیشانی ایشان مهر زنیم» (مکاشفه ۲:۷-۳).

در کلام نبوتی، از یک طرف سخن از نشان وحش است که بر پیشانی و دست مردم قرار می‌گیرد و از طرف دیگر خادمان خدامهر الهی را بر پیشانی خود خواهند داشت. نشان وحش و مهر خدا علائمی نیستند که با چشمان طبیعی قابل رؤیت باشند. این مسأله درباره اعداد قابل شمارش ۶۶۶ (مکاشفه ۱۳:۱۸) و زنی که جامی پر از نجاست در دست و نوشته‌ای بر پیشانی دارد (بابل بزرگ) و وحش را در بیابان می‌راند نیز صدق می‌کند. ما در اینجا وارد قلمرو مکاشفه می‌شویم. لازم است تا حد امکان مظلوف روحانی را به درک و بیانی روحانی ربط داد (اول قرن‌تیان ۲:۱۳-۱۵)، اما خداوند خاصان خود را می‌شناسد (دوم تیموتاؤس ۲:۱۹) و خاصان خداوند نیز وی را می‌شناسند (یوحنا ۱۰:۱۴).

این تصور که ۱۴۴۰۰۰ نفر را زبندگان کلیسای امت‌ها یا انجمنی مذهبی تشکیل می‌دهند، نادرست است. ما نباید پا را فراتر از آنچه که در کتاب مقدس آمده است بگذاریم: «و عدد مهر شدگان را شنیدم که از جمیع اسباط بنی اسرائیل، صد و چهل و چهار هزار مهر شدند. و از سبط یهودا دوازده هزار مهر شدند؛ و از سبط رؤبین دوازده هزار؛ و از سبط جاد دوازده هزار؛ و از سبط اشیر دوازده هزار؛ و از سبط نفتالیم دوازده هزار؛ و از سبط منسی دوازده هزار؛ و از سبط شمعون دوازده هزار؛ و از سبط لاوی دوازده هزار؛ و از سبط یساکار دوازده هزار؛ و از سبط زبولون دوازده هزار؛ و از سبط یوسف دوازده هزار؛ و از سبط بنیامین دوازده هزار مهر شدند.» (مکاشفه ۴:۷-۸).

در متن مورد نظر از دوازده قبیله اسم برده شده است. این مسأله که از دوازده قبیله نام به نام یاد شده است، امکان هر تعبیر غلطی را منتفی می‌کند، چرا که روشن‌تر از این نمی‌توان مسأله را عنوان کرد. آموزه معروف «بریتیش اسرائیل» که بر اساس آن

ده قبیله شمالی در میان امتهای گم شده اند، بر خلاف نص صریح کتاب مقدس است. زیرا در کلام آمده است که در زمان مهر شدن، قبایل دوازده گانه در اسرائیل یعنی در سرزمین اصلی خود خواهند بود.

جمعیت بی شماری که از مصیبت بزرگ بیرون آمده اند

یوحنا در باب ۷ جمعیت بزرگی را می بیند که از همه اقوام و زبانها تشکیل شده است: «و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ کس ایشان را نتواند شمرد، از هر امت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره به جامه های سفید آراسته و شاخه های نخل به دست گرفته، ایستاده اند و به آواز بلند ندا کرده، می گویند: نجات، خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره را است. و جمیع فرشتگان در گرد تخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند. و در پیش تخت به روی در افتاده، خدا را سجده کردند و گفتند: آمین! برکت و جلال و حکمت و سپاس و اکرام و قوت و توانایی، خدای ما را باد تا ابدالابد. آمین.» (مکاشفه ۷:۹-۱۲).

گروه پیروزمندان ربوده شده اند و طبق وعده ای که داشتند با او بر یک تخت به سر می برند. دقت کنید که جماعت مورد بحث در آیات فوق در مقابل تخت قرار گرفته اند، در حالی که خداوند به پیروزمندان چنین وعده داده بود: «آنکه غالب آید، این را به وی خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنانکه من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم.» (مکاشفه ۳:۲۱). کسانی که در دوره مصیبت بزرگ امین می ماندند، در زمان برقراری سلطنت هزار ساله در مقابل تخت قرار خواهند گرفت. این جماعت بی شمار، خداوند خدا را در هیكل خویش خدمت خواهند کرد، اما با وی سلطنت نخواهند کرد. «و یکی از پیران متوجه شده، به من گفت: این سفید پوشان کیانند و از کجا آمده اند؟ من او را گفتم: خداوند تو می دانی! مرا گفت: ایشان کسانی می باشند که از عذاب سخت بیرون می آیند و لباس خود را به خون بره شست و شو کرده، سفید نموده اند. از این جهت پیش روی تخت خدایند و شبانه روز در هیكل او وی را خدمت می کنند و آن تخت نشین، خیمه ی خود را بر ایشان بر پا خواهد داشت. و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرما بر ایشان نخواهد رسید. زیرا بره ای که در میان تخت است، شبان ایشان خواهد بود و به چشمه های آب حیات، ایشان را راهنمایی خواهد نمود؛ و خدا هراشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد.» (مکاشفه ۷:۱۳-۱۷).

کاربرد اصطلاح روز و شب، نشان می دهد که حوادث فوق به سلطنت هزار ساله مربوط می شوند و نه به ابدیت. زیرا در ابدیت از روز و شب و دیروز و فردا خبری نیست. این جمعیت بزرگ که خدا را در هیكل خود خدمت می کنند از فدیة شدگانی تشکیل شده



است که در مصیبت بزرگ برای ایمان خود پایداری کرده‌اند. در حالی که کلیسای عروس در اورشلیم آسمانی ساکن خواهد شد، همان اورشلیمی که کلیسای عروس با آن برابر دانسته شده است (مکاشفه ۹:۲۱ و آیات بعدی). اورشلیم آسمانی به عنوان شهر خدا، هیكلی ندارد: «و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره قدس آن است. و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور می‌سازد و چراغش بره است.» (مکاشفه ۲۱:۲۲-۲۳).

این جمعیت بزرگ و غیر قابل شمارش، از ایماندارانی تشکیل شده است که به واسطه ریخته شدن خون بره نجات یافته و به واسطه فیض خدا جامه سفیدی را دریافت کرده‌اند. ولی این ایمانداران در شمار نوبرهایی که می‌باید ربوده می‌شدند قرار نگرفته‌اند. آنها در مصیبت بزرگ پاک نشده و نجات پیدا نکرده‌اند، بلکه واقعیت آن است که این ایمانداران قبلاً نجات پیدا کرده بودند ولی آمادگی ربوده شدن را نداشتند. همه کسانی که با خدا آشتی کرده‌اند نجات پیدا می‌کنند. این مسأله به فرقه و گروه آنها ربطی ندارد. بلکه نجات فقط به واسطه خون عیسی مسیح میسر می‌شود. کارهای خیر و مصیبت‌ها هرگز باعث نجات کسی نشده و کسی را به حیات جاودانی رهنمون نکرده‌اند. هر کس که به این حقیقت ایمان داشته باشد، شخصاً با خدا آشتی خواهد کرد و صاحب حیات ابدی خواهد شد.

فصل هشتم

مهر هفتم

سکوت در آسمان

تخت فیض و رحمت به تخت داوری تبدیل می‌شود

مقدمه‌ای بر داوری هفت کرنا

چهار کرنای اول

«و چون مهر هفتم را گشود، خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد.» (مکاشفه ۸:۱).

شش آیه اول این باب اطلاعات دقیقی را درباره‌ی محتوای مهر هفتم و رخدادهای مربوط به باز شدن آن به ما می‌دهند. در آیه اول از سکوتی ناگهانی در آسمان صحبت می‌شود. این سکوت بیانگر رخدادی باشکوه و بی‌سابقه است. تحولی که در این رابطه به وقوع می‌پیوندد، همه‌ی ناظران را به سکوت وا می‌دارد.

اشعیای نبی شهادت می‌دهد که لشکریان آسمانی بی‌وقفه فریاد می‌کنند: «...قدوس، قدوس، قدوس یهوه صبایوت...» (اشعیاء ۳:۶). یوحنا نیز گزارش می‌دهد که چهار جاندار هم‌روز و شب به صورتی بی‌وقفه فریاد می‌کنند: «...قدوس قدوس قدوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می‌آید.» (مکاشفه ۸:۴). ولی در زمان باز شدن مهر هفتم آسمان در سکوتی ناگهانی فرو می‌رود. این شگفت‌انگیزترین لحظه است. تمام لشکریان آسمانی به مدت نیم ساعت در سکوت و حیرت فرو می‌روند. تخت فیض و رحمت به تخت داوری تبدیل، و خشم الهی جاری می‌شود. تحقق و اتمام نقشه ابدی نجات خدا بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین واقعه برای آسمانیان است.

ما در مطالعه این مهر نیز باید کل متن مربوطه را بخوانیم و در آنها تأمل کنیم. با مهر هفتم باید همانند مهر ششم برخورد کرد. محتوای مهر هفتم از آیه ۲ به بعد تشریح شده است: «و دیدم هفت فرشته را که در حضور خدا ایستاده‌اند که به ایشان هفت کرنا داده شد. و فرشته دیگر آمده، نزد مذبح بایستاد با مجمری طلا و بخور بسیار بدو داده شد تا آن را به دعاهای جمیع مقدسین، بر مذبح طلا که پیش تخت است بدهد، و دود بخور، از دست فرشته با دعاهای مقدسین در حضور خدا بالا رفت. پس آن فرشته مجمر را گرفته، از آتش مذبح آن را پر کرد و بسوی زمین انداخت و صداها و رعدها و برقها و زلزله حادث گردید» (مکاشفه ۸:۲-۵).

از شرح مطلب چنین برمی‌آید که از زمان اسرائیل صحبت می‌شود. در زمان کلیسای عهد جدید عیسی مسیح به عنوان شفیع و میانجی در مقابل تخت ایستاده است. وی به عنوان کاهن اعظم، خون خود را تقدیم کرده است (عبرانیان ۹:۱۱-۱۴). ولی در زمان ربوده شدن مقدسین، خدمت کهناتی خداوند ما به پایان می‌رسد. زیرا در آن زمان فیض یافتگان را با خود به آسمان برده است. پس نقش شفاعتی مسیح هم که تنها برای فیض یافتگان است به پایان می‌رسد. مسیح به عنوان کاهن اعظم و میانجی، دعاهای دوازده قبیله اسرائیل را که ایمان می‌آورند به سوی تخت فیض و رحمت بلند نمی‌کند. او در آن زمان ضیافت عروسی را به اتفاق عروس محبوب خود بر پا می‌کند. [ بعد از اتمام دوره فیض، مسیح از تخت فیض و رحمت خارج می‌شود. در اینجا نقش کهناتی او پایان یافته و تنها کاری که می‌کند برپایی ضیافت عروسی بره است. در رابطه با دوازده قبیله اسرائیل نیز او تنها به رهانیدن آنان از دست دشمن و تحقق وعده‌ها خواهد پرداخت - مترجم]. دعاهای مهر شدگان جمع می‌شوند و به عنوان بخورهای خوشبو بر مذبح طلایی به حضور خدا بلند می‌شوند.

پس از آنکه هفت فرشته‌ای که در حضور خدا می‌ایستند کرناهای خود را دریافت کردند، آخرین دعاها را یهودیانی که به مسیح ایمان آورده‌اند به عنوان عطر خوشبو بر تخت طلایی به حضور خدا بلند می‌شوند. بعد از آن تخت فیض و رحمت به تخت داوری تبدیل و خشم خدا جاری می‌شود، که ریخته شدن اخگرهای آتشین بر زمین از این تحول حکایت می‌کند. خدا در آن دوره از پرستش مخلوقاتش صرف نظر می‌کند. زیرا نمی‌تواند در عین حال که خشم نهایی خود را جاری می‌کند، پرستش را بپذیرد. به همین خاطر است که آسمان در سکوت فرو می‌رود.

پس از آنکه مجرم به جهت پرستش مورد استفاده قرار گرفت، از زغال‌های آتشین پر شده، بر زمین ریخته می‌شود. این تصویر نشان از جاری شدن خشم الهی بر زمین است: «و هفت فرشته که کرناها را داشتند خود را مستعد نواختن نمودند.» (آیه ۶). در اینجا روند فیض برای امت‌ها و اسرائیل به سر رسیده است.

محتوای مهر هفتم، از سایر مهرها واضح‌تر است. بر خلاف مهرهای قبلی، هیچ نماد رازآمیزی در آن بکار نرفته است. به همین خاطر برای درک آن، به مکاشفه خاصی نیاز نیست. بافت مورد نظر به اندازه کافی روشن است. پس از آنکه تخت رحمت به تخت داوری تبدیل شد، فرشتگان کرناها را به صدا درمی‌آورند. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید هیچ نکته مبهمی در آن دیده نمی‌شود. به یاد داشته باشیم که داوری کرناها فقط پس از مهر شدن ۱۴۴۰۰۰ نفر آغاز می‌شود (مکاشفه ۷).

«و چون اولی بنواخت تگرگ و آتش با خون آمیخته شده، واقع گردید و به سوی زمین ریخته شد و ثلث درختان سوخته و هر گیاه سبز سوخته شد.» (مکاشفه ۷:۸).

و فرشته دوم بنواخت که ناگاه مثال کوهی بزرگ به آتش افروخته شده، به دریا افکنده شد و ثلث دریا خون گردید، و ثلث مخلوقات دریایی که جان داشتند بمردند و ثلث کشتیها تباہ گردید.» (مکاشفه ۸:۸).

«و چون فرشته سوم نواخت، ناگاه ستاره‌ای عظیم چون چراغی افروخته شده از آسمان فرود آمد و بر ثلث نهرها و چشمه‌های آب افتاد و اسم آن ستاره را افسنتین می‌خوانند، و ثلث آب‌ها به افسنتین مبدل گشت و مردمان بسیار از آب‌هایی که تلخ‌شده بود مردند.» (مکاشفه ۸:۱۰-۱۱).

«و فرشته چهارم بنواخت و به ثلث آفتاب و ثلث ماه و ثلث ستارگان صدمه رسید تا ثلث آنها تاریک گردید و ثلث روز و ثلث شب همچنین بی نور شد.» (مکاشفه ۸:۱۲).

داوری چهار کرنای اول دامنگیر طبیعت می‌شود. وقایع مورد نظر با دقت تشریح شده‌اند. پس از آنکه این چهار فرشته کرنای خود را به صدا در آوردند، یوحنا چنین می‌نویسد: «و عقابی را دیدم و شنیدم که در وسط آسمان می‌پرد و به آواز بلند می‌گوید: وای وای بر ساکنان زمین، به سبب صداهای دیگر کرنای آن سه فرشته‌ای که می‌باید بنوازند.» (مکاشفه ۸:۱۳).

فصل نهم

عذاب وحشتناک

کرنای پنجم - بلای اول

«و چون فرشته پنجم نواخت، ستاره‌ای را دیدم که بر زمین افتاده بود و کلید چاه هاویه بدو داده شد. و چاه هاویه را گشاد و دودی چون دود تنوری عظیم از چاه بالا آمد و آفتاب و هوا از دود چاه تاریک گشت و از میان دود، ملخ‌ها به زمین بر آمدند و به آنها قوتی چون قوت عقرب‌های زمین داده شد.» (مکاشفه ۹:۱-۳).

اخباری که در باب هشتم مطرح شده‌اند، در اینجا تأیید می‌شوند. زیرا در زمان نواخته شدن کرنای پنجم، کسانی که مهر خدا را بر پیشانی خود ندارند، گرفتار سخت‌ترین بلا می‌شوند. همان طور که قبلاً اشاره شد، ۱۴۴۰۰۰ نفری که مهر خدا را بر پیشانی دارند، از داوری کرناها در امان می‌مانند. کتاب مقدس شهادت می‌دهد که داوری کرناها، تنها پس از خدمت سه سال و نیم دو نبی واقع خواهد شد. و شهادت کتاب مقدس قابل اطمینان است. گذشته از این باید یاد آور شد که مهر شدگان در زمان نواخته شدن کرنای پنجم در اسرائیل به سر می‌برند. به عبارت روشن‌تر آنها در طول این پنج ماه عذاب آور در امان خواهند بود.

«ای قوم من بیاید به حجره‌های خویش داخل شوید و درهای خود را در عقب خویش ببندید. خویشتن را اندک لحظه‌ای پنهان کنید تا غضب بگذرد.» (اشعیا ۲۶:۲۰). «و بدیشان گفته شد که ضرر نرسانند نه به گیاه زمین و نه به هیچ سبزی و نه به درختی بلکه به آن مردمانی که مهر خدا را بر پیشانی خود ندارند.» (مکاشفه ۹:۴). (ر.ک به مکاشفه ۷:۱-۸) این موجودات غیر عادی، قدرتی مانند عقرب دارند. آنها از جهنم بیرون آمده و مردم دنیا را به عذاب وحشتناکی مبتلا می‌سازند. این عذاب‌ها پنج ماه به طول خواهند انجامید.

«و به آنها داده شد که ایشان را نکشند بلکه تا مدت پنج ماه معذب بدارند و اذیت آنها مثل اذیت عقرب بود، وقتی که کسی را نیش زند. و در آن ایام مردم طلب موت خواهند کرد و آن را نخواهند یافت و تمنای موت خواهند داشت، اما موت از ایشان خواهد گریخت.» (مکاشفه ۹:۵-۶). این موجودات بی رحم که از چاه هاویه بیرون آمده‌اند، در آیات زیر به این شکل توصیف

شده‌اند: «و صورت ملخ‌ها چون اسب‌های آراسته شده برای جنگ بود و بر سر ایشان مثل تاج‌های شبیه طلا، و چهره‌های ایشان شبیه صورت انسان بود. و مویی داشتند چون موی زنان، و دندان‌هایشان مانند دندان‌های شیران بود و جوشن‌ها داشتند، چون جوشن‌های آهنین و صدای باله‌های ایشان، مثل صدای ارابه‌های اسب‌های بسیار که به جنگ همی می‌تازند. و دُم‌ها چون عقرب‌ها با نیشها داشتند: و در دُم آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند» (آیات ۷-۱۰).

«و بر خود، پادشاهی داشتند که ملک الهاویه است که در عبرانی به اَبْدُون مسمی است و در یونانی او را اَپلیون خوانند.» (۱۱:۹). از این مصیبت سخت که دامنگیر بشریت جدا شده از خدا می‌گردد. به عنوان بلای اول یاد شده است. همان طور که با نزدیک شدن زمان خروج بنی‌اسرائیل از مصر، این سرزمین به بلاهای فراوانی دچار شد، به همین ترتیب، داوری‌های چهار کرنای اول نشان می‌دهد که در این برهه از زمان، چه بلایایی دامن‌گیر طبیعت خواهد شد.

در آیات مربوط به نواخته شدن کرنای پنجم و ششم، سختی‌ها و رنج‌های انسان‌های دور از خدا توصیف شده‌اند. در زمان نواخته شدن کرنای پنجم، انسان‌ها آرزوی مرگ دارند ولی مرگ به سراغ آنها نمی‌آید. آنها ناگزیرند این سختی‌ها را تحمل کنند. در زمان نواخته شدن کرنای ششم، مرگی خوفناک بر زمین سایه می‌گستراند.

از نظر تاریخی، داوری‌های شش کرنای اول در دوره مهر ششم، به ترتیب یکی پس از دیگری نازل می‌شوند.

کرنای هفتم از این قاعده مستثنی است. نواخته شدن این کرنا به داوری ربطی ندارد، بلکه در اینجا سخن از اعلام ملکوت است. کرنای ششم - بلای دوم

«و فرشته ششم بنواخت که ناگاه آوازی از میان چهار شاخ مذبح طلایی که در حضور خداست شنیدم که به آن فرشته‌ی ششم که صاحب کرنا بود می‌گوید آن چهار فرشته را که بر نهر عظیم فرات بسته‌اند، خلاص کن. پس آن چهار فرشته که برای ساعت و روز و ماه و سال معین مهیا شده‌اند تا اینکه ثلث مردم را بکشند خلاصی یافتند.» (مکاشفه ۹: ۱۳-۱۵).

رود فرات که چهار فرشته تا زمان معین در آن به بند کشیده شده‌اند، در عراق کنونی واقع است، سرزمینی که خاستگاه بشریت است. باغ عدن و بسیاری از شهرهای معروف زمان باستان مانند: بابل، اورکلده، هاران، نینوا، و شهرهایی از این قبیل در این سرزمین واقع شده‌اند. بزرگ‌ترین ارتش غیر زمینی که منشأ آنها از چاه هاویه است از این سرزمین به حرکت در آمده و یک سوم بشریت را به کام مرگ خواهند فرستاد. در اینجا سخن از یک وضعیت عالم‌گیر است. ما در باب هفت، این چهار فرشته را در چهار گوشه زمین می‌بینیم. از نظر جغرافیایی محل دقیق شروع این بلای دامنگیر به ما نشان داده شده است. در روز بزرگ خدا،

ارتش زمینی نیز از این سرزمین به حرکت در خواهند آمد (مکاشفه ۱۶:۱۲-۱۶ و...). در باب هفت به این چهار فرشته دستور داده شد که تا قبل از اتمام عمل مهر شدن به زمین حمله نکنند. آنها در زمان نواخته شدن کرنای ششم، آزاد می‌شوند و یک سوم بشریت را به کام مرگ می‌فرستند. همان طور که از متن کتاب مقدس بر می‌آید، خدا سال، ماه، روز و ساعت این واقعه را تعیین کرده است: «و عددِ جنودِ سواران، دویست هزار هزار بود که عدد ایشان را شنیدم. و به این طور اسبان و سواران ایشان را در رویا دیدم که جوشن‌های آتشین و آسمان‌جوی و کبریتی دارند و سرهای اسبان چون سر شیران است و از دهانشان آتش و دود و کبریت بیرون می‌آید. از این سه بلا یعنی آتش و دود و کبریت که از دهانشان بر می‌آید، ثلث مردم هلاک شدند. زیرا قدرت اسبان در دهان و دم ایشان است، زیرا که دمه‌های آنها چون مارهاست که سرها دارند و به آنها اذیت می‌کنند.» (مکاشفه ۹:۱۶-۱۹).

این موجودات جهنمی مأموریت دارند یک سوم بشریت را که مورد عذاب قرار گرفته‌اند بکشند. از آنجا که زمان فیض سپری شده است، انسان‌ها دیگر نمی‌توانند به خدا روی بیاورند. آنها در سرنوشتی که خود رقم زده‌اند رها می‌شوند و باید تالخطه مرگ متحمل عواقب انتخاب خود بشوند.

«و سایر مردم که به این بلایا کشته نگشتند، از اعمال دستهای خود توبه نکردند تا آنکه عبادت دیوها و بت‌های طلا و نقره و برنج و سنگ و چوب را که طاقت دیدن و شنیدن و خرامیدن ندارند، ترک کنند؛ و از قتل‌ها و جادوگری‌ها و زنا و دزدی‌های خود توبه نکرده‌اند.» (مکاشفه ۹:۲۰).

همان طور که در چهار داوری اول دیدیم، بلا همواره دامنگیر یک سوم شده است: یک سوم زمین، یک سوم درختان و گیاهان، یک سوم دریاها و موجودات دریایی، یک سوم رودخانه‌ها و منابع آبی، یک سوم آفتاب و مهتاب و ستارگان. این کیفیت حاکم بر روی زمین در زمان نواخته شدن کرنای ششم است.

از این آیه نمی‌توان اینطور استنباط کرد که بحث از آزار و اذیت یهودیان است. باید توجه داشت که یهودیان مهر شده‌اند و همان طور که در آیات مربوط به نواخته شدن کرنای پنجم ذکر شده، غیر ممکن است که آسیبی به آنها برسد. لازم است هر گفته خدا را چنان که آمده است باور و از تفسیرهای اضافی خودداری کنیم. در بافت مربوطه از یک سوم جمعیت کره خاکی صحبت شده است. به بیان دیگر در صورتی که این اتفاق الان رخ بدهد دو میلیارد نفر، یعنی یک سوم شش میلیارد جمعیت کنونی کره

زمین کشته خواهند شد. چنانکه پیش‌تر اشاره شد داوری هفت کرنا در واقع آخرین داوری‌هایی هستند که پس از ربوده شدن عروس و مهر شدن ۱۴۴۰۰۰ نفر از بنی‌اسرائیل دامنگیر زمین می‌شوند. این شهادت روشن کلام خدا است.

## فصل دهم

رویای انتقالی، کتابچه‌ای گشوده

خداوند در مقام فرشته‌ی عهد

باب دهم مابین کرنای ششم و هفتم قرار دارد. به یاد دارید که این موضوع درباره باب هفت نیز صدق می‌کند. این باب بین مهر ششم و هفتم قرار دارد. ما در اینجا باب ده را به طور خاص مورد بررسی قرار می‌دهیم. ترتیب بندی زمانی حوادث نبوتی بسیار مهم است. ما باید یک درک صحیح از واژه کلیدی این قسمت داشته باشیم، زیرا ما را به درک محتوای این بخش، یعنی آنچه اخبار شده، رهنمون می‌سازد.

« و دیدم فرشته زور آور دیگری را که از آسمان نازل می‌شود که ابری در بر دارد، و قوس قزحی بر سرش و چهره‌اش مثل آفتاب و پایهایش مثل ستونهای آتش. » (مکاشفه ۱۰:۱).

در متن اصلی، یک واژه‌ی واحد برای فرشته و فرستاده یا پیغام‌آور به کار رفته است (A G G E L O S). زمانی که خداوند به عنوان فرشته ظاهر می‌شود، سخن از یک پیغام است. خادمانی که حامل یک پیغام خاص هستند، از آنها با عنوان فرشته یاد می‌شود (حجی ۱:۱۳، ملاکی ۱:۳، لوقا ۲۷:۷، عبرانیان ۲:۱۳، مکاشفه ۲-۳،...). در بخش دوم ملاکی ۳:۱ ظهور یهوه صباوت به عنوان فرشته عهد [ در متن عبری اصلی از کلمه ملک استفاده شده است که به معنی فرشته، فرستاده و رسول است - مترجم ] که ناگهان به هیکل خود می‌آید اخبار شده است. به همین ترتیب از کسی هم که قرار است راه خداوند را مهیاء کند با عنوان «فرشته او» یاد می‌شود. زمانی که گرداگرد فرشته با رنگین کمان پوشیده می‌شود، گویای مأموریت او در رابطه با عهد است. رنگین کمان نشانه عهد خدا با انسان است (پیدایش ۹:۸-۱۷).

در طول تاریخ، خداوند خدا به دفعات به صورت تئوفانی ظاهر شده است، که نمونه آن در باغ عدن نیز مشاهده می‌شود. او در کوه سینا هم با همین کیفیت ظاهر شد تا با قوم پیمان ببندد. از آن زمان به بعد از وی به عنوان «فرشته‌ی عهد» یا «فرشته‌ی حضور وی» یاد می‌شود (اشعیاء ۹:۶۳). این واقعه چنین گزارش شده است:

« و چون چهل سال گذشت، در بیابان کوه سینا، فرشته‌ی خداوند در شعله آتش از بوته به وی ظاهر شد. موسی چون این را دید از آن رویا در عجب شد و چون نزدیک می‌آمد تا نظر کند، خطاب از خداوند به وی رسید که " منم خدای پدران، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب. " آنگاه موسی به لرزه در آمده، جسارت نکرد که نظر کند. » (اعمال ۷: ۳۰-۳۲).

« همین است آنکه در جماعت در صحرا با آن فرشته‌ای که در کوه سینا بدو سخن می‌گفت و با پدران ما بود و کلمات زنده را یافت تا به ما رساند » (اعمال ۷: ۳۸).

در آخرین کتاب عهد عتیق، یعنی در ملاکی ۱: ۳ چنین نوشته شده است: « اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت و خداوندی که شما طالب او می‌باشید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشید. هان او می‌آید! قول یهوه صباوت این است. » (ملاکی ۱: ۳). بخش اول این آیه‌ی نبوتی در خدمت یوحنا‌ی تعمید دهنده محقق شد که عهد جدید هم این مطلب را تأیید می‌کند (متی ۱۰: ۱۱، مرقس ۲: ۱، لوقا ۷: ۲۷) و بخش دوم این نبوت در رابطه با اسرائیل است. این مسأله از مطالعه متن آشکار می‌شود.

جالب آن است که در هیچ کدام از آیاتی که به عهد جدید مربوط می‌شوند از خداوند به عنوان فرشته‌یا رسول عهد یاد نمی‌شود. نتیجه این که این عنوان به کار او در رابطه با اسرائیل مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، با قومی که در سینا عهد بسته است. برقراری عهد جدید به ظهور خداوند خدا در ظاهر یک فرشته مربوط نمی‌شود، بلکه سخن از ظهور خدای انسان شده در قالب پسر است. زمانی که او عهد جدید را به واسطه خون خود با قوم می‌بست (متی ۲۶: ۲۶-۲۸ و...) چهره وی مانند آفتاب نمی‌درخشید. زمانی که گناه جهان را حمل می‌کرد، یک مرد دردمند بود. وی چهره و جمالی نداشت که مشتاق او باشیم (اشعیاء ۵۳: ۲-۳). در جلجتا نه یک رنگین کمان، بلکه تاجی از خار بر سر داشت، تاجی که انسان بر سرش نهاده بود.

برای درک بهتر باب ده، لازم است توجه بیشتری به جزئیات بکنیم. در آن زمان خداوند نه پسر انسان است، نه پسر خدا و نه پسر داود. او ابری در بر و رنگین کمانی بر سر دارد. رنگین کمان به عهد مربوط می‌شود. چهره وی مانند آفتاب می‌درخشد (متی ۱۷: ۲، مکاشفه ۱: ۱۶). خداوند به همراه فدیهدگان یا فرشتگان آسمانی نمی‌آید. او تنها می‌آید و فریادی بلند مانند غرش شیر دارد. همان طور که یوسف در ملاقات دوم، هویت خود را به برادرانش آشکار کرد (پیدایش ۴۵، اعمال ۷: ۱۳)، به همین ترتیب

خداوند پس از بزم نگاه، عروس خود را در آسمان گذاشته و به تنهایی نازل می‌شود تا خود را به برادرانش، یعنی یهودیان بشناساند. این کیفیت ظهور دوم خداوند است. در آن لحظه کتابچه اسرارآمیز که قرار بود تا زمان آخر بسته و مختوم باشد (دانیال



۴:۱۲، مکاشفه ۵)، باز شده و در دست‌های او است. این بدین مفهوم است که این رخداد تنها پس از باز شدن مهرها و کتاب اسرارآمیز محقق خواهد شد.

«و در دست خود کتابچه‌ای گشوده دارد و پای راست خود را بر دریا و پای چپ خود را بر زمین نهاد؛ و به آواز بلند، چون غرش شیر صدا کرد؛ و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن گفتند.» (مکاشفه ۱۰:۲). خداوند صاحب اصلی آفرینش خود است. از او به عنوان وارث جمیع ملل یاد شده است (مزمور ۸۲:۸). او پیش از برقراری ملکوت نازل می‌شود تا ادعای مالکیت خود را مطرح کند. ما می‌توانیم مفهوم نمادین پایهایی را که بر زمین و دریا نهاد می‌شوند با این پیغام خدا به یوشع درک کنیم: «هر جایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده‌ام، چنانکه به موسی گفتیم.» (یوشع ۱:۳).

خواست اصلی پروردگار این بود که سلطنت زمینی را به انسان واگذار کند، ولی شیطان از طریق مار، انسان‌های نخستین را فریب داد و این مقام عالی را از آن‌ها گرفت. بدین ترتیب انسان‌ها و تمامی زمین زیر یوغ شیطان رفتند. زمانی که مسیح تن گرفت و بر زمین آمد، شیطان پیشنهاد کرد که همه ممالک دنیا را به او بدهد، اما عیسی نپذیرفت. زیرا ابتدا لازم بود که انسان و خلقت از طریق عمل فدییه از تسلط شیطان آزاد بشوند. پس برای تحقق فدییه انسان‌ها و آشتی آنها با خدا خون عیسی بر زمین ریخته شد. ولی نقشه اصلی خدا برای بشریت محقق خواهد شد و ما دوباره وارثان خدا و هم ارث با مسیح خواهیم بود. خداوند به عنوان مالک زمین و دریا بر آنها قدم می‌گذارد تا نشان دهد که ملکوت خود را بدست گرفته است.

«و به آواز بلند، چون غرش شیر صدا کرد؛ و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن گفتند.» (مکاشفه ۱۰:۳).

بر خلاف اعتقاد دسته‌ای از افراد، هفت رعد هنوز فریاد بر نیاورده‌اند. آنها در صورت تحقق شرایط فوق‌الذکر فریاد خود را بر خواهند آورد. مکاشفه‌ی هفت رعد و تحقق آنها به کلیسا - عروس مربوط نیست. آنچه که هفت رعد گفتند مکشوف نخواهد شد بلکه خدا گفته‌های خود را محقق خواهد کرد. آنچه هفت رعد گفتند ممکن نیست که به ظهورهای عیسی مسیح و بازگشت او مربوط باشد. هیچ کس از زمان دقیق آمدن او آگاه نخواهد بود بلکه کسانی که به کلیسا - عروس تعلق دارند خود را برای استقبال داماد آسمانی آماده خواهند کرد. هیچ کدام از بحث‌ها و موعظه‌هایی که درباره هفت رعد ایراد می‌شوند منشأ الهی ندارند. لقب شیر برای خداوند، در رابطه با کلیسای عهد جدید هرگز به کار نرفت. تنها در زمان باز شدن کتاب اسرارآمیز مکاشفه ۵:۵ است که خداوند به عنوان شیر پیروزمند سبط یهوذا وارد صحنه می‌شود. با مراجعه به آیات نبوتی دیگر که در آنها اصطلاح کلیدی «غرش» به کار رفته است اطلاعات روشنی در رابطه با تحولات آینده‌ی اسرائیل در اختیار ما گذاشته می‌شود:

« پس تو به تمامی این سخنان بر ایشان نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند از اعلیٰ علیین غرش می‌نماید و از مکان قدس خویش آواز خود را می‌دهد و به ضد مرتع خویش به شدت غرش می‌نماید و مثل آنانی که انگور را می‌افشردند، بر تمامی ساکنان جهان نعره می‌زند. » (ارمیا ۳۰:۲۵).

« ایشان خداوند را پیروی خواهند نمود. او مثل شیر غرش خواهد نمود و چون غرش نماید فرزندان از مغرب به لرزه خواهند آمد. » (هوشع ۱۰:۱۱).

« و خداوند از صهیون نعره می‌زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می‌کند و آسمان و زمین متزلزل می‌شود، اما خداوند ملجای قوم خود و ملاذ بنی‌اسرائیل خواهد بود. » (یوئیل ۱۶:۳).

« پس گفت: خداوند از صهیون نعره می‌زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می‌کند و مرتع‌های شبانان ماتم می‌گیرند و قله کرمَلْ خشک می‌گردد. » (عاموس ۲:۱).

طبق مکاشفه ۱:۱۴، ۱۴۴۰۰۰ مهر شده در کوه صهیون جمع خواهند شد. این واقعه پس از پایان خدمت دو نبی به وقوع می‌پیوندد که در آن زمان پایهای خود را روی زمین و دریا گذاشته و آواز خود را چون صدای غرش شیر بلند می‌کند.

هفت رعد - نه هفت واعظ - تنها زمانی فریاد بر می‌آورند که خداوند فریادی غرش آسا سر می‌دهد.

« و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه آوازی از آسمان شنیدم که می‌گوید: آنچه هفت رعد گفتند مهر کن و آنها را منویس. » (مکاشفه ۴:۱۰).

گفته‌های هفت رعد در کتاب نبوت مکتوب نشده‌اند. پس می‌توان گفت که این گفته‌ها جزیی از کتاب مقدس نیستند. به دیگر

سخن اینکه این گفته‌ها برای ما جزیی از کلام محسوب نمی‌شوند. در نتیجه گفته‌های هفت رعد نمی‌توانند جزیی از کلامی

باشند که موعظه می‌شود، مطالعه می‌شود و مردم به آن گوش سپرده، ایمان می‌آورند (مکاشفه ۳:۱) آمین. واعظان تنها وظیفه

دارند کلام مکتوب خدا را اعلام کنند (دوم تیموتاؤس ۴:۱-۵). درباره مکاشفه اسرار باید گفت که عمل مکاشفه تنها به کلام

مکتوب مربوط می‌شود. آنچه که مکتوب نیست و به بیانی، برای ما نوشته نشده است، رازی است که تنها به خدا مربوط می‌شود.

او در زمان مناسب، رأی و گفته خود را محقق می‌کند (تثنیه ۲۹:۲۹). زمانی که خداوند در خروج باب ۲۰ شریعت را نازل کرد و در

کتاب ایوب، مزامیر، یوحنا باب ۱۲ و کتاب مکاشفه سخن می‌گوید، صدای خدا به رعد تشبیه شده است.

خدا گفته است کسانی که به شهادت کامل کتب مقدسه، از جمله مکاشفه چیزی بیفزایند از مصیبت بزرگ عبور خواهند کرد و بلایای این دوره را خواهند چشید. این یک هشدار الهی است (مکاشفه ۱۸:۲۲-۱۹). باید گفت هر گونه تصور و برداشت شخصی از کتاب مقدس به ویژه هفت رعد، فرضیه‌ای بیش نیستند. از این رو هر چه درباره هفت رعد اعلام می‌شود بی اساس است و توهمی بیش نیست. حقیقت آن است که کسی از محتوای هفت رعد آگاه نیست، چون خدا چنین مقدر کرده است. او که به همه چیز وقوف دارد، تصمیم گرفته است زمان ظهور آن واقعه را فاش نکند. در این مورد نیز باید گفت که خدا خود مفسر خویش است و او همه چیز را طبق رأی و نقشه خود به پیش می‌برد.

واژه کلیدی دیگری که درباره این رویداد باشکوه به کار رفته است، کلمه « سوگند » است.

« و آن فرشته ای که بر دریا و زمین ایستاده دیدم، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده، قسم خورد به او که تا ابدالابد زنده است که آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچه را که در آن است و دریا و آنچه را که در آن است آفرید که بعد از این زمانی نخواهد بود، بلکه در ایام صدای فرشته‌ی هفتم، چون کرنا را می‌باید بنوازد، سر خدا به اتمام خواهد رسید، چنانکه بندگان خود انبیا را بشارت داد. » (مکاشفه ۱۰:۵-۷).

همان‌طور که در بابهای ۸ و ۹ خواندیم، شش فرشته کرنا نواختند. در حالیکه از نواخته شدن کرنا ی هفتم هنوز هیچ صحبتی نشده است. نواخته شدن کرنا ی هفتم با عبارت خاصی اعلام می‌شود. زیرا قرار است در آن موقع حادثه عجیبی رخ دهد. کاربرد اصطلاح عهد عتیقی «بندگان خود انبیا» نشان می‌دهد که منظور اسرائیل است، نه کلیسای عهد جدید. چون در غیر این صورت عبارت «رسولان و انبیای او» به کار می‌رفت (افسسیان ۳:۵ و...).

دانیال نبی اجازه یافت به فرجام روزهای واپسین نگاه بیندازد. او همچنین آن فرشته‌ای را که قسم می‌خورد با چشمان خود دید. دانیال پرسید: « و یکی از ایشان به آن مرد ملبس به کتان که بالای آبهای نهر ایستاده بود گفت: انتهای این عجایب تا به کی خواهد بود؟ و آن مرد ملبس به کتان را که بالای آبهای نهر ایستاده بود شنیدم که دست راست و دست چپ خود را به سوی آسمان برافراشته، به حی ابدی قسم خورد که برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوت قوم مقدس به انجام رسد، آنگاه همه این امور به اتمام خواهد رسید. » (دانیال ۱۲:۶-۷).

اگر چه درک کامل علت تشابه این دو آیه مقدور نیست، اما مشابهت‌های موجود بین دو آیه را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. در زمان دانیال نبی، فرشته هر دو دست خود را بلند کرد، زیرا آن کتابچه‌ی گشوده، هنوز در دستهایش قرار نداشت. او در آن زمان

به او که تا ابدالاباد زنده است قسم خورد. در حالیکه در مکاشفه می‌بینیم که فرشته تنها دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده است چون در دست دیگرش آن کتابچه اسرارآمیز قرار دارد. او به آنکه تا ابدالاباد زنده است قسم می‌خورد. برای دانیال نبی چنین باز شد که زمان ادای این قسم تا سرانجام کار، یعنی موقعی که آن قدرت ویرانگر که بر علیه مقدسین برانگیخته شد، منقضی می‌شود، سه سال و نیم وقت خواهد بود. در مکاشفه ۶:۱۰ نیز چنین می‌خوانیم: «... که بعد از این زمانی نخواهد بود.» هر دو عبارت صحیح هستند. زیرا از آن زمان است که شمارش معکوس تمدن بشری آغاز می‌شود.

خداوند به عنوان فرشته عهد حاضر می‌شود و فریادی غرش آسا چون شیر سر می‌دهد. او سپس خویشتن را به عنوان بره به ۱۴۴۰۰۰ نفر می‌شناساند. این مسأله گویای آن است که آنها نیز فدیة شده‌اند. توجه داشته باشید که از زمان باز شدن کتابچه‌ی اسرارآمیز، او هم به عنوان شیر و هم به عنوان بره معرفی شده است (مکاشفه ۵: ۵-۶). سپس برگزیدگان اسرائیل به آن کسی که نیزه زده‌اند نگاه خواهند کرد (زکریا ۱۲: ۱۰). پس از پایان خدمت دو نبی، همه برگزیدگان بنی اسرائیل یعنی ۱۴۴۰۰۰ نفر بر کوه صهیون حاضر می‌شوند. در همان حال اسرائیل مسیح را می‌شناسد و از دسیسه‌های ضد مسیح آگاه می‌شوند. بدین ترتیب پیمان بین ضد مسیح و اسرائیل شکسته می‌شود (دانیال ۹: ۲۷).

بعد از آن یک مدت سه سال و نیم هست که به دوره مصیبت بزرگ مربوط می‌شود. با پایان این دوره بخشی از تاریخ بشریت سرانجام می‌یابد. از مطالعه مکاشفه ۱۱: ۱۵ چنین بر می‌آید که نواخته شدن کرنای فرشته هفتم به مفهوم اعلام برقراری ملکوت خدا بر زمین نیز است. به همین خاطر است که در باب ده موضوع روز برقراری ملکوت مطرح می‌شود که این مسأله به «آواز» فرشته هفتم مربوط می‌شود. نواخته شدن شش کرنای اول به نزول داوری‌های الهی مربوط می‌شود بدون آنکه چیزی اعلام یا آوازی شنیده شود.

همان طور که از طریق آواز فرستاده هفتم دوره‌های کلیسا، همه رازها مکشوف شده‌اند و کلیسا از طریق آن تا فریاد نیمه شب یعنی: «اینک داماد می‌آید به استقبال وی بشتابید» به کاملیت می‌رسد. به همین ترتیب زمانی که کرنای هفتم طنین می‌اندازد [برقراری] ملکوت خدا اعلام می‌شود. همان طور که در مکاشفه ۳: ۱۱-۲۲ آمده است، فرشته هفتم کلیسا پیغام اصلاح و بازگشت به وضعیت اول را با خود می‌آورد، از طریق خدمت فرشته‌ی هفتم همه رازهای عهد عتیق و عهد جدید، از سفر پیدایش تا کتاب مکاشفه، [برای کلیسا] باز شدند.

ولی نکته مهم این است که در مکاشفه باب ده از «رازهای» کلام صحبت نشده است بلکه سخن از یک راز است که باید به اتمام برسد و مسیح راز خدا است (کولسیان ۳:۲). پس اشتباه نکنیم! خدمت فرشته‌ی هفتم کلیسا و رازهایی که به واسطه پیغام او باز خواهند شد به: «روزهایی که فرشته هفتم شیپور خود را به صدا در می‌آورد» مربوط نمی‌شود. تحقق کامل نقشه‌های نجات خدا در این راز نهفته است. این نویدی است که خداوند به خادمان خود یعنی به انبیای عهد قدیم و همین‌طور رسولان و خدمتگزاران عهد جدید داده است.

کلیسا از ابتدای پیدایش همواره راز خدا را اعلام کرده است. پولس در این راستا چنین نوشته است: «و بالا جماع سر دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد...» (اول تیموتاؤس ۳:۱۶). مشکل آنجا بود که اسرائیل نمی‌توانست این راز را بفهمد، ولی روزی خواهد رسید که آنها در مقابل راز فوق ادراک [تجلی] خدا در مسیح یعنی ماشیح، سر تسلیم فرود بیاورند. فقط در این زمان است که مسیح برای آنها باز خواهد شد و نقابی که بر دل ایشان قرار دارد برداشته خواهد شد (دوم قرنتیان ۳:۱۵-۱۶). همان‌طور که در باب ده مکاشفه آمده است این واقعه زمانی محقق خواهد شد که فرشته هفتم کرنا را بنوازد. آنگاه ملکوت عیسی اعلام و راز خدا به اتمام خواهد رسید.

یوحنا، کتابچه‌ی شیرین - تلخ را می‌خورد

«و آن آوازی که از آسمان شنیده بودم، بار دیگر شنیدم که مرا خطاب کرده، می‌گوید: برو و کتابچه گشاده را از دست فرشته‌ای که بر دریا و زمین ایستاده است بگیر. پس به نزد فرشته رفته، به وی گفتم که کتابچه را به من بدهد. او مرا گفت: بگیر و بخور که اندرون‌ت را تلخ خواهد نمود، لکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود. پس کتابچه را از دست فرشته گرفته، خوردم که در دهانم مثل عسل شیرین بود، ولی چون خورده بودم، درونم تلخ گردید. و مرا گفت که می‌باید تو اقوام و امتهای و زبانها و پادشاهان بسیار را نبوت کنی.» (مکاشفه ۸:۱۰-۱۱). از مطالعه‌ی بافت مذکور به راحتی می‌توان فهمید که منظور «خوردن کتابچه»

چیست. حزقیال نبی تجربه‌ی مشابهی را برای ما نقل کرده است (حزقیال ۸:۲ و ۳:۳). در هر دو مورد می‌بینیم که مردان خدا طومار مکتوبی را می‌خورند. این بدین مفهوم است که آنها ابتدا باید کلام را در خود جذب کنند و سپس به سایرین منتقل کنند. پس از این تجربه، رای‌ی از جانب خدا برای اقوام و حاکمان جهان نبوت می‌کند. به این نکته توجه کنید! در اینجا سخن از اعلام انجیل نیست بلکه صحبت از نبوت درباره اقوام است. بین بشارت به اقوام و نبوت درباره آنها تفاوت زیادی وجود دارد. دو نبی مکاشفه باب یازده، کلام را نه برای اقوام و امتهای بلکه برای فرزندان اسرائیل اعلام خواهند نمود. آنها درباره اقوام جهان، تنها

نبوت خواهند کرد. در حال حاضر انجیل جاویدان به عنوان شهادت به امت‌ها اعلام می‌شود (متی باب ۲۴: ۱۴). در حالی که آن دو نبی در خدمت خود، قول خداوند را درباره اقوام گیتی که به شدت مبتلا خواهند شد اعلام می‌کنند.

## فصل یازدهم

### دومین رویای انتقالی

#### اندازه‌گیری هیکل و خدمت دو شاهد

در فصل یازدهم اطلاعات بسیار مهمی درباره آنچه که قرار است در سه سال و نیم دوم، یعنی پس از بازسازی هیکل رخ دهد به ما داده شده است. حقوق بین‌المللی از خانه‌هایی که به خدا تقدیم شده‌اند حمایت می‌کند، ولی دامنه‌ی این حمایت تنها به ساختمان مربوط می‌شود نه محوطه اطراف آن. به همین خاطر در مدت سه سال و نیم مصیبت بزرگ محوطه به غیر یهودیان واگذار خواهد شد:

«و نی‌ای مثل عصا به من داده شد و مرا گفت: برخیز و قدس خدا و مذبح و آنانی را که در آن عبادت می‌کنند پیمایش نما. و صحن خارج قدس را بیرون انداز و آن را مپیما زیرا که به امتها داده شده است و شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود.» (مکاشفه ۱: ۱۱-۲).

در اینجا از مصیبت بزرگ و جفایی که قرار است پس از سه سال و نیم خدمت دو نبی و بازسازی هیکل رخ دهد صحبت شده است. کیفیت این دوره به صورت دقیق تشریح گردیده است. این مسأله تقسیم بندی زمانی را نیز در بر می‌گیرد. شرحی که کتاب مکاشفه از این دوره می‌دهد ما را بی اختیار به یاد دانیال ۹: ۲۷ می‌اندازد که در آن آمده است در وسط هفته قربانی وهدیه موقوف می‌شود.

در بابهای ۴۰ تا ۴۷ کتاب حزقیال نبی، هیکل و جزئیات درونی آن به ما نشان داده می‌شود. شرح و توصیف این هیکل نشان می‌دهد که پرستشگاه آینده بر اساس طرح هیکل سلیمان بازسازی خواهد شد. هیکل سوم یعنی خانه خدا در اورشلیم، در مکان اولیه خود بازسازی خواهد شد و در طی دوره‌ی حکومت هزار ساله بر پا خواهد بود. بسیاری از گزاره‌های کتاب مقدس در این مورد شهادت می‌دهند (اشعیاء ۲: ۳-۲، ۷: ۵۶، حزقیال باب ۴۷، حجی ۲: ۹، زکریا ۱۴: ۲۰-۲۱، مکاشفه ۷: ۱۵ و...). کوه هیکل یا به قولی جبل‌الهیکل، بخشی از صهیون است. به همین خاطر ۱۴۴۰۰۰ نفر در کوه صهیون نشان داده می‌شوند.

تقسیم بندی زمانی و تشریح کیفیت حوادث مربوط به آن به قدری آشکار هستند که جای هیچ ابهامی باقی نمی ماند. در مورد خدمت دو شاهد باید گفت که رسالت آنها سه سال و نیم طول خواهد کشید. کتاب مقدس چنین می گوید: «و به دو شاهد خود خواهیم داد که پلاس در بر کرده، مدت هزار و دویست و شصت روز نبوت نمایند.» (مکاشفه ۱۱:۳).

زمانی که در کتاب مقدس در رابطه با زمانها از عباراتی چون چهل و دو ماه، هزار و دویست شصت روز، یک زمان و دو زمان و نصف زمان یا یک سال، دو سال یا نیم سال استفاده شده است، همواره سخن از هفتادمین هفت سال کتاب دانیال است. کافی است به حوادث مربوطه توجه کنیم تا بفهمیم که سخن از کدام نیمه هفت سال است (نیمه اول یا دوم). دو نبی به عنوان مسح شدگان روح به دو درخت زیتون تشبیه شده اند. در کتاب زکریا ۴:۱۱-۱۴ یکی از آنها را در سمت راست و دیگری را در سمت چپ چراغدان می بینیم. این مسأله که آنها در کنار چراغدان هستند نشان می دهد که خدمت آنها مربوط به دوره کلیسای عهد جدید نیست. آنها پس از کامل شدن کلیسا - عروس عهد جدید و ربوده شدن آن، خدمت خود را شروع می کنند. زیرا اسرائیل فقط پس از تکمیل شدن افرادی که از میان امتها انتخاب شده اند، نجات پیدا می کنند (رومیان ۱۱:۲۵، اعمال ۱۵:۱۴-۱۶).

کسی که به خدمت این دو نبی نگاه می کند، بی اختیار به یاد موسی و ایلیا می افتد. کلام مقتدر خدا در آنها عمل می کرد و بدین ترتیب مصر گرفتار بلایای سختی شد (خروج بابهای ۷ تا ۱۲). موسی آب را به خون تبدیل کرد و به واسطه خدمت ایلیا آسمان به مدت سه سال و نیم بسته شد و آتش از آسمان نزول کرد (دوم پادشاه باب ۱). این آیات در خدمت دو شاهد مکاشفه نیز تکرار می شوند. در زندگی خنوخ نکته قابل ذکری که نشان دهد او می تواند یکی از این دو شاهد باشد وجود ندارد. خنوخ به عنوان هفتم از آدم (پیدایش ۵:۱۹-۲۴، یهودا ۱۴، عبرانیان ۵:۱۱-۶) یک تصویر کامل از ایماندارانی است که در دوره هفتم کلیسا زندگی می کنند. ایمانداران راستین دوره هفتم مثل خنوخ مرگ را نخواهند چشید بلکه تبدیل شده و به آسمان رفته خواهند شد [ اشاره به ایماندارانی است که در زمان بازگشت عیسی مسیح زنده خواهند بود - مترجم ]، (اول قرنتیان ۱۵:۵۱-۵۷، اول تسالونیکیان ۴:۱۳-۱۷).

در کوه تبدیل هیأت، موسی و ایلیا هستند که نزول می کنند و با خداوند صحبت می کنند (متی باب ۱۷ و...). در سه آیه ی واپسین کتاب ملاکی، آخرین کتاب نبوتی عهد عتیق نیز سخن از موسی و ایلیا است. موسی که اسفار پنج گانه تورات را به تحریر درآورده از دیدگاه یهودیان بزرگترین نبی است. در حالیکه ایلیا مهمترین پیغمبر بنی اسرائیل به شمار می آید، زیرا بر اساس ایمان یهودی، وی باید پیش از آمدن مسیح ظهور کند.

اشعیای نبی آنها را به عنوان قهرمانان و رسولان صلح معرفی می کند، و بلافاصله در آیه بعدی از شکستن عهد صحبت می کند: «اینک شجاعان ایشان در بیرون فریاد می کنند و رسولان سلامتی زار زار گریه می نمایند. شاهرهاها ویران می شود و راه گذریان تلف می گردند. عهد را شکسته است و شهرها را خوار نموده، به مردمان اعتنا نکرده است.» (اشعیاء ۷:۳۳-۸).  
« خداوند می گوید که الان بر می خیزم و حال خود را بر می افرازم و اکنون متعال خواهم گردید. » (اشعیاء ۱۰:۳۳).  
« گناهکارانی که در صهیون اند می ترسند و لرزه منافقان را فرو گرفته است، (و می گوید): کیست از ما که در آتش سوزنده ساکن خواهد شد و کیست از ما که در نارهای جاودانی ساکن خواهد گردید؟ » (اشعیاء ۱۴:۳۳).

« اینک من مادیان را بر ایشان خواهم برانگیخت که نقره را به حساب نمی آورند و طلا را دوست نمی دارند » (اشعیاء ۱۳:۱۷).  
« و بر خاندان داود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت و بر من که نیزه زده اند خواهند نگریست و برای من مثل نوحه گری برای پسر یگانه خود، نوحه گری خواهند نمود و مانند کسی که برای نخست زاده خویش ماتم گیرد، برای من ماتم تلخ خواهند گرفت. » (زکریا ۱۲:۱۰).

این دو مسح شده خدا به عنوان شیرهای خدا معرفی شده اند. [ کلمه ای که در ترجمه قدیم «شجاع» ترجمه شده در زبان عبری «شیر خدا» است - مترجم ]. آنها از قدرت مطلق برخوردارند و آنچه را که به نام خداوند بر زبان می آورند، محقق می شود. وظیفه آنها تنها به فراخوانی ۱۴۴۰۰۰ نفر محدود نیست، بلکه باید حکم های خدا درباره امتها را بر زبان آورده و همان طور که در پایان باب ده مکاشفه آمده است درباره اقوام و ملل به جهان نبوت کنند.

آنها در پایان شهادت خویش کشته خواهند شد: « و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی می کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد، از آنرو که این دو نبی ساکنان زمین را معذب ساختند. » (مکاشفه ۱۰:۱۱).

ساکنان زمین، از همه زبانها، اقوام و ملل بدن های بی جان آنها را مشاهده خواهند کرد. تا این اواخر، بسیاری از منتقدین کتاب مقدس از این آیه به عنوان ابزاری در جهت تمسخر و بی اعتبار کردن کتاب مقدس استفاده می کردند. آنها سوال می کردند که چگونه ممکن است مردم سرتاسر دنیا بدن های بی جان آنها را ببینند؟ ولی امروزه می دانیم که تلویزیون به همه مردم دنیا این امکان را می دهد که بدن بی جان آنها را ببینند. بدین ترتیب یک بار دیگر ثابت می شود که همیشه حق با کتاب مقدس است.

گفته کتاب مقدس تا ابد اعتبار دارد: « و بعد از سه روز و نیم، روح حیات از خدا بدیشان در آمد که بر پایهای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت. و آوازی بلند از آسمان شنیدند که بدیشان می گوید: به اینجا صعود نمایید. پس در ابر،



به آسمان بالا شدند و دشمنانشان ایشان را دیدند. و در همان ساعت، زلزله‌ای عظیم حادث گشت که ده یک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند و باقی ماندگان ترسان گشته، خدای آسمان را تمجید کردند. «مکاشفه ۱۱:۱۱-۱۳».

کرنای هفتم - سرود پیروزی در آسمان

اعلام برقراری ملکوت بر زمین

پس از آنکه حوادث مربوط به خدمت دو شاهد به یوحنا نشان داده شد، وی پایان این عصر را می‌بیند و آنچه را که قرار است در زمان نواخته شدن کرنای هفتم روی دهد، چنین گزارش می‌کند:

« و فرشته‌ای [منظور فرشته هفتم است - مترجم] بنواخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می‌گفتند: سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابدالآباد حکمرانی خواهد کرد. و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تخت‌های خود نشسته‌اند، به روی در افتاده، خدا را سجده کردند و گفتند: تو را شکر می‌کنیم ای خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوت عظیم خود را به دست گرفته، به سلطنت پرداختی. «مکاشفه ۱۱:۱۵-۱۷».

همان‌طور که در باب هفت مکاشفه اخبار شد، راز پروردگار در مسیح به اتمام می‌رسد و پسر داود سلطنت خویش را آغاز می‌کند. سپس دو کار صورت می‌گیرد: داوری امتها و داوری کسانی که پیش از سلطنت هزار ساله زنده شده‌اند. او به خادمان خود انبیا و همه مقدسینی که در ترس نام او تا به حد مرگ مقاومت کرده و امین مانده‌اند پاداش می‌دهد.

« و امتها خشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود و تا بندگان خود یعنی انبیا و مقدسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مفسدان زمین را فاسد گردانی. «مکاشفه ۱۱:۱۸».

داوری‌های مختلفی که بر برقراری ملکوت مقدم هستند، می‌توان به آیات زیر مراجعه کرد: (اشعیا ۲:۲-۴، میکا ۴:۱-۵، متی ۲۵:۳۱-۴۶، دانیال ۷:۹-۱۴، مکاشفه ۲۰:۴-۶).

داوری‌هایی که قرار است قبل و بعد از برقراری ملکوت خدا صورت بگیرند، به صورت دقیق توصیف شده‌اند. در وهله اول کسانی که ربوده می‌شوند در پیش مسند مسیح حاضر می‌شوند. آنها باید داوری شوند، اگر چه برای شرکت در ضیافت بره معین شده‌اند. سپس باید جهان را داوری کنند و با خداوند سلطنت نمایند. آنها در مقابل مسند خدا حاضر خواهند شد: «...ما پیش کرسی

قضاوت خدا خواهیم ایستاد. «پس همه ما فرداً فرد باید حساب خود را به خدا پس بدهیم.» (رومیان ۱۰:۱۴ و ۱۲ - ترجمه شریف).

پولس در دوم قرنتیان ۵:۱۰ چنین می‌نویسد: «زیرا لازم است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هر کس اعمال بدنی خود را بیابد، به حسب آنچه کرده باشد، چه نیک چه بد.»

«و هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست بلکه همه چیز در چشمان او که کار ما با وی است، برهنه و منکشف می‌باشد.» (عبرانیان ۱۳:۴).

پولس از موضع خویش در قبال خدا مطمئن بود. ولی با این وجود وی خداوند را در مقام داور خویش می‌دید که باید داوری عادلانه خود را بر همه مقدسین جاری سازد. پولس پیش از آنکه به خانه پدر فرا خوانده شود چنین شهادت می‌دهد: «بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند داور عادل در آن روز به من خواهد داد؛ و نه به من فقط بلکه نیز به همه کسانی که ظهور او را دوست می‌دارند.» (دوم تیموتاؤس ۴:۸).

پادشاه پیش از آنکه بر تخت بنشیند باید تاج‌گذاری شود. زمانی که خداوند پس از شرکت در ضیافت شام بر زمین نزول می‌کند تا سرنوشت واپسین نبرد تاریخ را رقم بزند و سلطنت خود را از سر بگیرد، چندین افسر بر سر دارد (مکاشفه ۱۲:۱۹). همه کسانی هم که مقرر شده‌اند با وی سلطنت کنند و در حکمرانی جهان با او شریک باشند، تاج‌گذاری خواهند شد تا در کنار او بر تخت بنشینند.

در صورتی که همه ایمانداران از این واقعه آگاه بودند که باید در مقابل مسند مسیح حاضر شوند، تغییرات شگرفی در میان اعضای کلیسای عروس به وجود می‌آمد. ترس خدا بر زندگی آنها حاکم می‌شد و در صحبت‌های روزمره و رفتارهای آنان تقدس خاصی حاکم می‌شد: «لیکن به شما می‌گویم که هر سخن باطل که مردم گویند، حساب آن را در روز داوری خواهند داد. زیرا که از سخنان خود عادل شمرده خواهی شد و از سخن‌های تو بر تو حکم خواهد شد.» (متی ۳۶:۱۲-۳۷). «...خداوند قوم خود را داوری خواهد کرد.» (عبرانیان ۱۰:۳۰). آیات فوق برای ما آشکار می‌کنند که این ایمانداران چه کسانی هستند و چگونه رفتار کرده‌اند.

هیچ چیز مخفی نخواهد ماند و هیچ معما و پرسشی بی پاسخ نمی ماند: «لهذا پیش از وقت به چیزی حکم مکنید تا خداوند بیاید که خفایای ظلمت را روشن خواهد کرد و نیت‌های دل‌ها را به ظهور خواهد آورد؛ آنگاه هر کس را مدح از خدا خواهد بود.» (اول قرنتیان ۵:۴).

رسول، این داوری دوگانه را به شکل درستی طبقه بندی کرده است. او آنها را از یکدیگر متمایز می کند و فاصله زمانی بین آنها را نشان می دهد. رسول امتها به همکار خویش تیموتاؤس چنین می نویسد: «تو را در حضور خدا و مسیح عیسی که بر زندگان و مردگان داوری خواهد کرد قسم می دهم و به ظهور و ملکوت او» (دوم تیموتاؤس ۱:۴).

زمانی که او می گوید تاج پیروزی را از داور عادل دریافت خواهد کرد، به ظهور مسیح اشاره می کند. او اشاره می کند که این تاج به همه کسانی که چشم به راه آمدن داماد آسمانی هستند داده خواهد شد. یعنی به همه کسانی که کلیسا - عروس را تشکیل می دهند. وی به داوری زندگان و مردگان در زمان برقراری ملکوت عیسی، یعنی به آغاز برقراری ملکوت هزار ساله اشاره می کند.

در آن زمان عمل هر ایماندار و کاری که در ملکوت خدا انجام داده است از بوته آزمایش خواهد گذشت: «کار هر کس آشکار خواهد شد، زیرا که آن روز آن را ظاهر خواهد نمود، چونکه آن به آتش به ظهور خواهد رسید و خود آتش، عمل هر کس را خواهد آزمود که چگونه است.» (اول قرنتیان ۱۳:۳).

در رابطه با زمانی که خداوند می آید (یعنی قبل از آغاز ملکوت ولی پس از ضیافت عروسی) تا دو نبوت، دوم تسالونیکیان ۱:۷-۱۰ را برای ایمانداران و بی ایمانان محقق کند چنین می خوانیم: «و شما را که عذاب می کشید، با ما راحت بخشد در هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان قوت خود ظهور خواهد نمود در آتش مشتعل و انتقام خواهد کشید از آنانی که خدا را نمی شناسند و انجیل خداوند ما عیسی مسیح را اطاعت نمی کنند، که ایشان به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوت او هنگامی که آید تا در مقدسان خود جلال یابد و در همه ایمانداران از او تعجب کنند در آن روز، زیرا که شما شهادت ما را تصدیق کردید.» (دوم تسالونیکیان ۱:۷-۱۰).

به خاطر یک آموزه‌ی غلط که بر اساس یوحنا ۵:۲۴ و دیگر آیات مشابه تدوین شده است بسیاری از ایمانداران معتقدند که داوری نخواهند شد، لذا ترس خدا نیز در زندگی آنان دیده نمی شود. ولی باید توجه داشت که گفته‌ی خداوند در یوحنا ۵:۲۴ به طور حتم به داوری نهایی مربوط می شود. پر واضح است کسانی که در قیامت اول شرکت کرده اند در داوری نهایی محاکمه

نخواهند شد. آیه ۲۴ را باید در رابطه با آیه ۲۹ درک کرد: «آمین آمین به شما می گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.» (یوحنا ۵: ۲۴). داوری مورد بحث، محاکمه نهایی است. یعنی محاکمه‌ای که در پیش تخت سفید صورت می‌گیرد.

«از این تعجب مکنید زیرا ساعتی می آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می باشند، آواز او را خواهند شنید، و بیرون خواهند آمد؛ هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد، به جهت قیامت داوری.» (یوحنا ۵: ۲۸-۲۹). خداوند ما قیامت اول را قیامت حیات می‌نامد و قیامت دوم را قیامت داوری. بالطبع گروه نوبران در داوری نهایی حیات احضار نمی‌شوند.

اشعیاء نبی آنچه را که قرار بود پیش از برقراری ملکوت خدا بر سر لشکریان آسمانی که با شیطان همراه شدند بیاید، در رویا دید. آنها به همراه شیطان از آسمان به زمین اخراج خواهند شد: «و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند گروه شریفان را بر مکان بلند ایشان و پادشاهان زمین را بر زمین سزا خواهد داد. و ایشان مثل اسیران در چاه جمع خواهند شد و در زندان بسته خواهند گردید و بعد از روزهای بسیار، ایشان طلبیده خواهند شد. و ماه خجل و آفتاب رسوا خواهد گشت زیرا که یهوه صباوت در کوه صهیون و در اورشلیم و به حضور مشایخ خویش، با جلال سلطنت خواهند نمود.» (اشعیاء ۲۴: ۲۱-۲۳).

فرشتگان و مردانی که علیه خدا عصیان ورزیده و با وی به شدت مخالفت کرده‌اند در این داوری مقدماتی محاکمه شده و با هم به سیاه‌چال افکنده خواهند شد. ولی همان طوری که نوشته شده است: «آنها بعد از روزهای بسیار طلبیده خواهند شد.» یعنی بعد از پایان حکومت هزار ساله در داوری نهایی. شیطان نیز در این دوره در بند بوده و در چاهی بی انتها انداخته می‌شود (مکاشفه ۲۰: ۱-۲).

نبی، درباره شهیدانی که در قیامت اول شرکت خواهند کرد چنین گفته است: «مردگان تو زنده خواهند شد و جسدهای من خواهند برخاست...» (اشعیاء ۲۶: ۱۹). «...ای شما که در خاک ساکنید بیدار شده، ترنم نمایید! زیرا که شبنم تو شبنم نباتات است. و زمین

مردگان خود را بیرون خواهد افکند... زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون می‌آید تا سزای گناهان ساکنان زمین را به ایشان برساند. پس زمین خونهای خود را مکشوف خواهد ساخت و کشتگان خویش را دیگر پنهان نخواهد نمود.» (اشعیاء ۲۶: ۱۹ و ۲۱).

اینجا کلمه کلیدی کشته آمده است. کلمه ای که برای مسیح یعنی بره ی خدا استفاده می‌شد کسی که کشته شده بود (اعمال

۲: ۲۳؛ مکاشفه ۵: ۹؛ مکاشفه ۸: ۱۳) در اینجا به کسانی اشاره شده است که چه در گذشته و چه در آینده به خاطر ایمان خویش

جفا دیده و به شهادت رسیده‌اند. (مکاشفه ۶: ۹-۱۱ و ۱۳ و ۱۵ و ۲۴: ۱۸ و ۲۰: ۴).

در اینجا از افرادی صحبت نشده است که به مرگ طبیعی مرده و دفن شده‌اند، هیچ قبری باز نمی‌شود و بحث بر سر قیامت عمومی مردگان هم نیست، بلکه همان طوری که از بافت بر می‌آید، کتاب مقدس از شهیدانی که به خاطر ایمان خود جان خویش را از دست داده و در گورهای دسته جمعی دفن شده‌اند صحبت می‌کند. هر کس که دستش به خون این شهیدان آلوده شده باشد توسط خود خداوند به دادگاه الهی احضار خواهد شد. عبارت: «مردگان تو زنده خواهند شد و جسد‌های من خواهند برخاست...» نشان می‌دهد که این شهیدان از خاصان خدا هستند. از جاهایی که زیر مذبح مهر پنجم هستند خواسته شد در انتظار باشند تا شمار برادران و هم قطارانشان که قرار است همانند آنان شهید شوند کامل شود.

حزقیال نبی در باب سی و هفت کتاب خویش در آیات ۱-۱۰ در این باره نبوت کرده است: «...و در شما روح خواهم نهاد تا زنده شوید. پس خواهید دانست من یهوه هستم... ای روح از بادهای اربع بیا و به این کشتگان بدم تا ایشان زنده شوند...» این مسأله به آینده نیز مربوط می‌شود، به کسانی که در طول مصیبت بزرگ در دره کشته خواهند شد. (آیه ۲).

بخش دوم حزقیال باب ۳۷ و به طور خاص آیات ۱۱-۱۴ به گذشته مربوط می‌شود. به همین دلیل حزقیال چندین بار به باز شدن قبرها اشاره می‌کند: «لهذا نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من قبرهای شما را می‌گشایم. و شما را ای قوم من از قبرهای شما درآورده، به زمین اسرائیل خواهم آورده... و روح خود را در شما خواهم نهاد تا زنده شوید و شما را در زمین خودتان مقیم خواهم ساخت. پس خواهید دانست که من یهوه تکلم نموده و به عمل آورده‌ام. قول خداوند این است.» (حزقیال ۱۲:۳۷ و ۱۴).

همان طوری که در متی ۵۲:۲۷-۵۳ آمده است، در زمان زنده شدن خداوند ما عیسی مسیح این وعده محقق شد و برگزیدگان مقدس اهل قدیم قیام کردند: «وقبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدسین که آرمیده بودند برخاستند، و بعد از برخاستن وی، از قبور برآمده، به شهر مقدس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند.» (متی ۵۲:۲۷-۵۳).

همان طوری که در مکاشفه ۴:۲۰ وعده داده شده است، شهیدان مصیبت بزرگ، کشتگانی هستند که از قبرها بیرون آورده نمی‌شوند، چون کتاب مقدس فقط به زنده شدن آنها اشاره می‌کند، نه به بیرون آمدن آنها از قبر. در پایان باب سی و هفت حزقیال، مشاهده می‌کنیم که اسرائیل به واسطه عمل قدرتمند خدا دوباره تأیید خواهد شد و در باب ده مکاشفه نیز این فرشته عهد است که شخصاً از آسمان به زمین نازل می‌شود.

در مکاشفه ۱۹:۱۱ صندوقچه پیمان (تابوت عهد) در آسمان ظاهر می‌شود.

« و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهدنامه‌ی او در قدس او ظاهر شد و برقها و صداها و رعدها و زلزله و تگرگ عظیم حادث شد.»

فصل دوازدهم

زنی که آفتاب در بر دارد

مسیح و مقدسین اش

شیطان - اژدهای آتشگون و دنباله روانش

معلمان کتاب مقدس تفسیر ناهمگونی از باب دوازده مکاشفه ارائه داده‌اند. دسته‌ای معتقدند منظور از زن، اسرائیل است. دسته‌ای دیگر بر این باورند که زن اشاره‌ای است به مریم. جمع دیگری از معلمان کتاب مقدس معتقدند زن، نمادی از کلیسا است و... در اینجا نیز شایسته است نگاهی موشکافانه به جزئیات داشته باشیم. در صورتی که یکی از حلقه‌ها با حلقه‌های دیگر به راحتی هماهنگ نشود و تصویر مبهمی ارائه گردد، بدین مفهوم است که یک جای کار می‌لنگد. باید گفت همه تفاسیری که تا به حال ارائه شده‌اند رضایت بخش نبوده‌اند. در مقدمه این باب چنین آمده است: «و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد: زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه زیر پایهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است، و آبستن بوده، و از درد زه و عذاب زاییدن فریاد بر می‌آورد» (مکاشفه ۱۲:۱-۲).

به کسانی که معتقدند این گزاره در رابطه با مریم و عیسی آمده است، باید یادآور شد که یوحنا در جزیره پطمس، رویدادهای آینده را دید، نه وقایع گذشته را. این بدین مفهوم است که رویدادهای ذکر شده به رابطه مریم و عیسی مربوط نمی‌شود. شایان ذکر است که مریم به بیابان نگرینخت و عیسی در زمان تولد خود به آسمان برده نشد بلکه به عکس، او تنها پس از تحقق فدی‌ی تام و قیامت از مردگان به آسمان صعود کرد. برخلاف خون و ایلیا، هیچ گاه از منتقل شدن یا ربوده شدن عیسی صحبت نشده است؛ بلکه گفته شده است که وی بالا برده شد. اصطلاح «صعود مسیح» نیز از این عبارت گرفته شده است. اسرائیل به عنوان قوم عهد در عهد قدیم، بارها با عنوان زن منکوحه خطاب شده است (ارمیا ۳:۶-۱۱ و هوشع ۲:۴...). خدا برای انتقال پیغام خود از مثالهای طبیعی و قابل درک استفاده می‌کند. او از نامزدی و امانت (هوشع ۲:۲۰) و از عروس و آقایش (اشعیا ۴:۶۲) صحبت می‌کند [واژه بعوله که در ترجمه تفسیری به عروس برگردانده شده است و فعل آخر آیه، حضور بعل یعنی آقا و شوهر را تداعی می‌کند - مترجم]. در اشعیا ۵۴:۵-۱۰ خداوند درباره اسرائیل چنین می‌گوید: «زیرا که آفریننده تو که اسمش یهوه

صباوت است شوهر تو است. و قدوس اسرائیل که به خدای تمام جهان مسمی است ولی تو می‌باشی. زیرا خداوند تو را مثل زن مهجور و رنجیده دل خوانده است و مانند زوجه جوانی که ترک شده باشد. خدای تو این را می‌گوید. زیرا تو را به اندک لحظه‌ای ترک کردم اما به رحمت‌های عظیم تو را جمع خواهم نمود. و خداوند ولی تو می‌گوید: به جوشش غضبی خود را از تو برای لحظه‌ای پوشانیدم اما به احسان جاودانی بر تو رحمت خواهم فرمود. زیرا که این برای من مثل آبهای نوح می‌باشد. چنانکه قسم خوردم که آبهای نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد همچنان قسم خوردم که بر تو غضب نکنم و تو را عتاب ننمایم. هر آینه کوه‌ها زایل خواهد شد و تلها متحرک خواهد گردید، لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد و عهد سلامتی من متحرک نخواهد گردید. خداوند که بر تو رحمت می‌کند این را می‌گوید. «.

در عهد جدید از عروس و داماد (یوحنا ۳: ۲۹...) و جشن عروسی (متی ۱: ۲۵-۱۳...) صحبت شده است. با این اوصاف باید گفت، زنی که یوحنا در رویای خود می‌بیند، تنها می‌تواند نماد کلیسای عهد جدید باشد. البته این کلیسا در اسرائیل و در اورشلیم، یعنی در سرزمین یهودیان متولد شد. به بیان دیگر، اولین اعضای کلیسای عهد جدید از بنی اسرائیل بودند. خدا، کیفیت رابطه خود با قومش را به رابطه زن و شوهر تشبیه می‌کند. کاربرد این تشبیه نشان دهنده محبت الهی و اتحاد حق با کلیسا است (افسیسیان ۵: ۲۹-۳۲). عیسی بذر کلام را در بطن کلیسای خود قرار می‌دهد تا دختران و پسران خدا از نو و از بالا زاده شوند.

آفتابی که کلیسا در بر دارد نمادی است از خود فدیة دهنده که آفتاب عدالت است (ملاکی ۲: ۴). او در دوره عهد جدید کلیسا را با روشنایی و گرمای خویش در بر می‌گیرد.

ماه که زیر پای کلیسا قرار دارد، نشان از بنیادی است که کلیسا بر آن بنا شده است، که همانا کلام الهی عهد قدیم است. همان طور که ماه نور خورشید را باز می‌تاباند، به همین طور نیز عهد قدیم نور خورشید عهد جدید را منعکس می‌کند. به این ترتیب که در عهد جدید همه نبوت‌هایی که اساس کلیسا را تشکیل می‌دهند، جامه عمل پوشیدند (افسیسیان ۲: ۲۰-۲۲).

تاجی که دوازده ستاره دارد نشان دهنده آن است که کلیسا آموزه دوازده رسول را چون تاجی درخشان بر سر نهاده است هفت ستاره در دست‌های خداوند قیام کرده هفت فرشته پیغام آور هفت کلیسا بودند. (مکاشفه ۱: ۲۰) ستاره در تاج زن نشان دهنده کلیسای عروس است که شایسته ی آن است که فرمان پادشاهی و الهی را مطابق با آموزه ی دوازده رسول جاری سازد. (اعمال ۲: ۴۲). طبق شهادت کتاب مقدس کلیسای مسیح در پایان دوره فیض به آموزه و روش اصلی رسولان بازگردانده می‌شود. به دیگر سخن، در زمان بازگشت خداوند، کلیسا در موضع اصلی خود قرار خواهد داشت.

در مکاشفه باب دوازده گفته شده است که زن حامله است و درد زه دارد. در عالم طبیعت زن زمانی آبستن می‌شود که ذریتی را دریافت کرده باشد، به همین ترتیب درد زه نشان دهنده آن است که یک زندگی جدید در شرف وقوع است. این تشبیه را باید به عالم روحانی ربط داد. بذر یا ذریت و همین طور حیات جدید، در کتاب مقدس معانی خاصی دارند. مریم باکره برگزیده شد تا ذریت الهی را دریافت کند و کلمه تن گرفته، یعنی پسر خدا را به دنیا بیاورد. به همین خاطر است که در پیدایش ۱۶:۳ و یوحنا ۴:۲ وی (زن) خوانده می‌شود.

به همین ترتیب کلیسا به عنوان باکره‌ی عقیقه (دوم قرن‌تیاں ۲:۱۱)، چون بذر کلام الهی را دریافت کرده است به زن تشبیه می‌شود و پسر نرینه یعنی دسته‌ی پیروزمندان از وی متولد می‌شود. اصطلاح پسر نرینه بدین مفهوم است که وی از لحاظ روحانی رشد کرده و به بلوغ رسیده است. نقشه الهی در خصوص کلیسا رو به اتمام است و در آخرین مرحله، هم‌زمان با اسرائیل متحول می‌شود. در زمان خروج از مصر، خدا اسرائیل را پسر نخست زاده خود می‌خواند: «و به فرعون بگو خداوند چنین می‌گوید: اسرائیل، پسر من و نخست زاده من است، و به تو می‌گویم پسر من را رها کن تا مرا عبادت نماید، و اگر از رها کردنش ابا نمایی، همانا پسر تو، یعنی نخست زاده تو را می‌کشم.» (خروج ۴:۲۲-۲۳).

در اشعیا ۷:۶۶-۹ حادثه دوگانه‌ای رخ می‌دهد: «قبل از آنکه درد زه بکشد، زایید. پیش از آنکه درد او را فرو گیرد اولاد نرینه‌ای آورد. کیست که مثل این را شنیده و کیست که مثل این را دیده باشد؟ آیا ولایتی در یک روز مولود گردد و قومی یکدفعه زاییده شود؟ زیرا صهیون به مجرد درد زه کشیدن پسران خود را زایید. خداوند می‌گوید: آیا من بقم رحم برسانم و نزیانم؟ و خدای تو می‌گوید: آیا من که زایاننده هستم، رحم را ببندم؟».

در آیه فوق سخن از یک پسر نرینه است، در حالیکه در آیه بعدی صحبت از تولد روحانی اسرائیل است: «کیست که مثل این را شنیده و کیست که مثل این را دیده باشد؟ آیا ولایتی در یک روز مولود گردد و قومی یکدفعه زاییده شود؟ زیرا صهیون به مجرد درد زه کشیدن پسران خود را زایید.» (اشعیا ۸:۶۶).

این دو رویداد در متن ذکر شده‌اند، یعنی پیدایش پسر نرینه و ظهور قومی که یکدفعه زاییده می‌شود. جمع شدن یهودیان چندین دهه به طول انجامید. چند سال طول خواهد کشید تا همه ۱۴۴۰۰۰ نفر به فرا خواندگی خود پاسخ بدهند. ولی مکاشفه مسیح یک روز بیشتر طول نخواهد کشید. آنها هم‌زمان به آنکه نیزه زده‌اند نگاه کرده و حیات را از خدا دریافت خواهند کرد (هوشع ۱:۳-۶).



قبل از ربوده شدن به مجرد اینکه پسر نرینه به اندازه قامت پری مسیح می‌رسد (افسیسیان ۴:۱۳)، ازدهای هفت سر در مقابل زن می‌ایستد تا به مجرد تولد پسر نرینه، او را ببلعد (مکاشفه ۴:۱۲). شیطان آن مار قدیمی از آسمان به زیر افکنده شد (یوحنا ۱۲:۳۱، لوقا ۱۰:۱۸). وی تخت و مقر فرماندهی خود را در زمین مستقر می‌کند (مکاشفه ۱۳:۱-۲). در اینجا سخن از تخت دشمن خدا است، آن که تشنه به خون اسرائیل و کلیسای عیسی مسیح است.

درباره زن چنین آمده است: «پس پسر نرینه‌ای را زاید که همه امتهای زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد؛ و فرزندش به نزد خدا و تخت او ربوده شد.» (مکاشفه ۵:۱۲). اسرائیل ربوده نخواهد شد، زیرا این قوم پس از ربوده شدن [ مقدسین ] به مسیح یعنی ماشیح ایمان می‌آورد.

دقت کتاب مقدس در تشریح وقایع و مسائل شگفت‌انگیز است و این نتیجه کار روح القدس است. پسر نرینه مقرر شده است تا بر ملتها حکمرانی کند. اما قبل از آن باید به آسمان منتقل شود. ترتیب رویدادها چنین است: در وهله نخست ربوده شدن مقدسین، سپس بزم نکاح در آسمان و برقراری ملکوت ماشیح بر زمین. باید توجه داشت که وعده حکمرانی بر ملتها به پیرومندان داده شده است. این وعده به فدیة دهنده محدود نمی‌شود، بلکه شامل کسانی نیز می‌شود که فدیة یافته و مقرر شده‌اند تا با وی سلطنت کنند: «و هر که غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد، او را بر امته قدرت خواهم بخشید تا ایشان را به عصای آهنین حکمرانی کند و مثل کوزه‌های کوزه‌گر خرد خواهند شد، چنانکه من نیز از پدر خود یافته‌ام.» (مکاشفه ۲:۲۶-۲۷).

کلید درک وعده باب دوازده در آخرین عبارت آیات فوق نهفته است. پس از ربوده شدن پسر نرینه، زن (کلیسا) به بیابان می‌گریزد و دقیقاً سه سال و نیم در آنجا می‌ماند: «و زن به بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی برای وی از خدا مهیا شده است تا او را مدت هزار و دویست و شصت روز بپرورند.» (مکاشفه ۶:۱۲).

همان گونه که خداوند در اناجیل به عنوان پسر انسان خدمت نبوتی خود را انجام می‌دهد، به همان شکل، خداوند در سرتاسر کتاب مکاشفه در قالب مثالها سخن می‌گوید. معنی، که همان مفهوم نهفته در پس تصاویر است برای همگان مکشوف نخواهد شد. بلکه خواست سرور آسمانی ما این است که حقایق مخفی تنها برای خاصان او باز شوند. خداوند خطاب به رسولان چنین فرمود:

«در جواب ایشان گفت: دانستن اسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده است، لیکن بدیشان عطا نشده.» (متی ۱۳:۱۱).

« همه این معانی را عیسی به آن گروه به مثلها گفت و بدون مثل بدیشان هیچ نگفت، تا تمام گردد کلامی که به زبان نبی گفته شد: دهان خود را به مثلها باز می‌کنم و به چیزهای مخفی شده از بنای عالم تنطق خواهم کرد. » (متی ۱۳: ۳۴-۳۵).

سقوط نهایی اژدها از آسمان

پیکار نافرجام او با میکائیل

در زمان ربوده شدن گروه نوبران، مسیح به عنوان فدیهدهنده، فدیهدگان خویش را برمی‌دارد. او آنها را وارد جلال می‌کند زیرا آنها کامل شده‌اند. تا آن زمان شیطان، آن مدعی برادران، همچنان به مکانهای آسمانی دسترسی دارد، ولی از آن پس به زمین افکنده می‌شود: «و در آسمان جنگ شد: میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند، ولی غلبه نیافتند بلکه جای ایشان دیگر در آسمان یافت نشد. و اژدهای بزرگ انداخته شد، یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را می‌فریبد. او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند. » (مکاشفه ۱۲: ۷-۹). دقت کنید که در اینجا این میکائیل رئیس فرشتگان است که به همراه ملائک دیگر خدا با شیطان و دنبال‌رو آن او پیکار می‌کند. خداوند ما عیسی مسیح، شیطان را در جلجتا مغلوب ساخته است، پس دیگر نیازی نیست تا با وی پیکار کند (کولسیان ۲: ۱۵). او می‌آید تا فقط نوبرانی را که به شباهت او تبدیل شده‌اند با خود بردارد. این ملاقات با شکوه در ابرها صورت می‌گیرد. خداوند کلیسا را به آسمان منتقل می‌کند و جشن عروسی بر پا می‌شود. در زمان این صعود، شیطان یعنی آن مدعی برادران، برای آخرین بار سر به شورش بلند می‌کند. آنگاه میکائیل رئیس فرشتگان، دشمن مغلوب شده را بر می‌دارد و وی را به همراه پیروانش به زمین می‌افکند.

در هیچ جای دیگر کتاب مقدس، متن، اینقدر روشن، کامل و مرتب نیست. با وجود اینکه سلطنت پادشاه، هنوز شروع نشده است - چون سلطنت پس از جشن عروسی بر پا می‌شود - شاهد اعلام این نوید مسرت بخش در این متن هستیم: «و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می‌گوید: اکنون نجات و قوت و سلطنتِ خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه روز در حضور خدای ما بر ایشان دعوی می‌کند، به زیر افکنده شد. » (مکاشفه ۱۲: ۱۰).

در وهله اول از گروه پیرومندان با صفت مفرد «پسر نرینه» یاد شده است. اما بعد از آن از صفت جمع استفاده می‌شود: «و ایشان به وساطت خون بره و کلام شهادت خود بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند.» (مکاشفه ۱۲: ۱۱). ایمان زنده‌ای که در مسیح ریشه دوانیده است به تنهایی یک پیروزی تام برای ایمانداران است. این ایمان بر مرگ نیز پیروز می‌شود (اول یوحنا

باب ۵). در زمین کسانی هستند که کلام خداوندگار ما مسیح را درک و تجربه کرده‌اند. ایمانداران راستین با مسیح مرده‌اند و زندگی آنها با مسیح در خدا پنهان است (کولسیان ۳:۳). هر کسی که بخواهد جان خود را حفظ کند آن را از دست خواهد داد، ولی هر کسی که به خاطر مسیح جان خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت. به همین خاطر به پیروزمندان چنین وعده داده شد: «...تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.» (منکاشفه ۲:۱۰).

تا زمانی که خیل پیروزمندان صعود می‌کنند تا خانه‌ی آسمانی خود را تصاحب کنند، روح القدس در پسر نرینه فعال است و مانع از ظاهر شدن مرد شریر می‌شود. از آن پس مانع برداشته می‌شود و وی ظهور می‌کند. به عبارت دیگر پس از رفتن روح و عروس، پسر هلاکت می‌تواند آشکارا ظاهر شود (دوم تسالونیکیان باب ۲). «از این جهت ای آسمان‌ها و ساکنان آنها شاد باشید؛ وای بر زمین و دریازیرا که ابلیس به نزد شما فرود شده است با خشم عظیم، چون می‌داند که زمانی قلیل دارد.» (مکاشفه ۱۲:۱۲). در این مدت کوتاه، اوج خشم شیطان از طریق نهاد جهانی ضد مسیح متوجه زن می‌شود. این حادثه زمانی صورت می‌گیرد که پسر نرینه متولد شده و: «به سوی خدا و تخت او رבוده شد.» (آیه ۵ - ترجمه شریف). کاربرد صفت نرینه این مفهوم را نیز در بر دارد که این گروه: «به انسان کامل، به اندازه قامت پری مسیح» رسیده است (افسیسیان ۴:۱۳). گروه پیروزمندان به عنوان عروس، از کسانی تشکیل شده است که در چهار چوب کلیسا به معنی گسترده آن متولد شده، برای جشن عروسی به آسمان منتقل می‌شوند. رבוده شدن عادلان که به کمال رسیده‌اند، فقط یک بار صورت می‌گیرد. آنها به عنوان عروس با داماد ملاقات و در جشن عروسی شرکت می‌کنند. باید توجه داشت که پسر نرینه همانند عروس از یک نفر تشکیل نشده است بلکه از همه برگزیدگان. آنها بدن خداوند را تشکیل می‌دهند، بدنی که اعضای بسیار دارد (اول قرنتیان ۱۲:۱۲-۳۰).

زمانی که شیطان از مکانهای آسمانی اخراج می‌شود، خشم او به اوج خود می‌رسد. زیرا: «می‌داند که زمانی قلیل دارد» (آیه ۱۲). این زمان قلیل به فاصله میان زمان رבוده شدن عروس و موقع برقراری ملکوت هزار ساله اشاره دارد. اژدها، نخست به پسر نرینه هجوم می‌آورد، ولی پس از رבוده شدن پسر نرینه به آسمان، او حملات خود را متوجه زن می‌کند: «و چون اژدها دید که بر زمین افکنده شد، بر آن زن که فرزند نرینه را زاییده بود، جفا کرد. و دو بال عقاب بزرگ به زن داده شد تا به بیابان به مکان خود پرواز کند، جایی که او را از نظر آن مار، زمانی و دو زمان و نصف زمان پرورش می‌کنند.» (مکاشفه ۱۲:۱۳-۱۴). تصویر کلی این وقایع روشن است. بدین ترتیب که در طول سه سال و نیم پس از رבוده شدن عروس، کلیسا که عروس از بطن آن بیرون آمده است، محافظت و تغذیه می‌شود.

برای خوانندگان کتاب مقدس، مفاهیمی چون بیابان و تغذیه در بیابان آشنا هستند. این تصاویر، روزهای موسی و خروج بنی اسرائیل از مصر را تداعی می‌کنند. ما در این مورد در نحما ۲۱:۹ چنین می‌خوانیم: «و ایشان را در بیابان چهل سال پرورش دادی که به هیچ چیز محتاج نشدند. لباس ایشان مندرس نگردید و پایهای ایشان ورم نکرد.»

خداوند درباره اسرائیل نیز چنین گفت: «اسرائیل را مثل انگورها در بیابان یافتیم، پدران شما را مثل نوبرانجیردر ابتدای موسمش دیدم...» (هوشع ۹:۱۰) و (ارمیا ۲:۱-۳). «پس ازدرخت انجیر مثلش را فرا گیرید...» (متی ۲۴:۳۲). خدا در رابطه با اسرائیل نیز صحبت می‌کند و می‌گوید که آنها در بیابان فرا خوانده خواهند شد: «بنابراین اینک او را فریفته، به بیابان خواهیم آورد و سخنان دلاویز به او خواهیم گفت.» (هوشع ۲:۱۴).

از دید خدا همه چیز امکان‌پذیر است. قومی متشکل از ششصد هزار مرد - بدون احتساب زنان و بچه‌ها - را از سرزمین مصر خارج کرد و آنها را به مدت چهل سال در بیابان تغذیه کرد. او همان خدا است. پس کلیسای مانده در زمین را نیز به مدت سه سال و نیم تغذیه خواهد کرد. بالهای عقاب بزرگ نمادی از خود خدا هستند که خاصان خود را حمل می‌کند. در تشریح کیفیت رابطه او با اسرائیل چنین آمده است: «مثل عقابی که آشیانه خود را حرکت دهد. و بچه‌های خود را فرو گیرد. و بالهای خود را پهن کرده، آنها را بردارد. و آنها را بر پرهای خود ببرد. همچنین خداوند تنها او را رهبری نمود. و هیچ خدای بیگانه با وی نبود. او را بر بلندی‌های زمین سوار کرد تا از محصولات زمین بخورد. و شاهد را از صخره به او داد تا مکید. و روغن را از سنگ خارا. کره گاوان و شیر گوسفندان را با پیه بزها و قوچها را از جنس باشان و بزها. و پیه گرده‌های گندم را. و شراب از عصیر انگور نوشیدی.» (تثنیه ۳۲:۱۱-۱۴).

سراینده مزمور هم از بالها سخن می‌راند: «ای خدا بر من رحم فرما، بر من رحم فرما! زیرا جانم در تو پناه می‌برد، و در سایه بالهای تو پناه می‌برم تا این بلایا بگذرد.» (مزمور ۵۷:۱). «به پرهای خود تو را خواهد پوشانید و زیر بالهایش پناه خواهی گرفت. راستی او تو را مَجَن و سپر خواهد بود.» (مزمور ۹۱:۴). خداوند به خاصان خویش چنین نوید می‌دهد: «اما برای شما که از اسم من می‌ترسید آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بالهای وی شفا خواهد بود و شما بیرون آمده، مانند گوساله‌های پروراری جست و خیز خواهید کرد.» (ملاکی ۲:۴).

بالطبع خشم شیطان متوجه زن و بقیه ذریت او می‌شود: «و مار از دهان خود در عقب زن، آبی چون رودی ریخت تا سیل او را فرو گیرد. و زمین زن را حمایت کرد و زمین دهان خود را گشاده، آن رود را که ازدها از دهان خود ریخت فرو برد.» (مکاشفه

۱۲:۱۵-۱۶). طبق گفته کتاب مقدس، دولتمردان این دنیا کوشش خواهند کرد تا مانع از آزار و اذیت قدرت مذهبی نسبت به کلیسا بشوند.

سپس اژدهای قدیمی و خشمگین به آن دسته از اسرائیلیانی که به واسطه خدمت دو نبی به مسیح ایمان آورده و مهر شده‌اند هجوم خواهد آورد. آنها به همین ذریت الهی تعلق دارند و به عیسی شهادت می‌دهند: «و اژدها بر زن غضب نموده، رفت تا با باقی ماندگان ذریت او که احکام خدا را حفظ می‌کنند و شهادت عیسی را نگاه می‌دارند، جنگ کند.» (مکاشفه ۱۲:۱۷). این واقعیت که این گروه سوم یعنی بقیه ذریت زن جزء امت‌ها نیست در اینجا آشکار می‌شود: «...باقی ماندگان ذریت او که احکام خدا را حفظ می‌کنند و شهادت عیسی را نگاه می‌دارند...» (مکاشفه ۱۲:۱۷).

در رابطه با احکام و شریعت خدا، تنها قوم اسرائیل مطرح می‌شود. کلیسای امت‌ها که در مسیح است، به واسطه ایمان عادل شمرده می‌شود (رومیان ۱۰:۴). کسی که شریعت را داد، نیامد تا آن را منسوخ کند بلکه بر عکس آمد تا آن را تمام کند. او تمام تخطی‌های مربوط به شریعت را بر خود گرفت و متحمل مرگ شد، زیرا مزد گناه مرگ است (رومیان ۶:۲۳). همان طور که خاطر نشان شد، در برنامه نجات خدا تنها سه گروه مطرح هستند که یکی پس از دیگری مورد حمله شیطان قرار می‌گیرند: پسر نرینه، زن و اسرائیل.

فصل سیزدهم

مروری بر رویاهای دانیال و رابطه آنها با مکاشفه

در کتاب مکاشفه از باب سیزده تا نوزده، با نمادهایی روبرو می‌شویم که پیش‌تر در کتاب دانیال بکار رفته‌اند. این نمادها مربوط به جریان زمان از دیدگاه نبوتی هستند. برای درک بهتر این مطلب لازم است تا به اختصار مروری بر رویاهای دانیال داشته باشیم. دانیال در رویاهای خود چهار امپراطوری را دید که یکی پس از دیگری به حکومت می‌رسند. نماد این چهار امپراطوری، چهار نوع فلز است که در ترکیب این پیکره بزرگ به کار رفته‌اند (دانیال باب ۲). تفسیر این رویاها نیز به دانیال داده شد. امروز هم خدا به همه چیز واقف است و رازهای خود را به خادمان و انبیای خویش مکشوف می‌کند: «...رازی را که پادشاه می‌طلبد، نه حکیمان و نه جادوگران و نه مجوسیان و نه منجمان می‌توانند آن را برای پادشاه حل کنند. لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار می‌باشد...» (دانیال ۲: ۲۷-۲۸).

دانیال در رویای باب هفت، تحولاتی را می‌بیند که امپراطوری‌ها تا پایان تمدن کنونی دستخوش آنها خواهند بود. در رویای او حیواناتی ظاهر می‌شوند که هر کدام نماد تحولی در تاریخ بشریت می‌باشند. دانیال دید که بادهای چهارگانه آسمان، چگونه دریای بزرگ این جهان را متلاطم می‌کردند. او همچنین دید که از این دریای متلاطم چهار جانور بیرون آمدند. بسیاری از کشورهای جهان از تصاویر حیوانات به عنوان نشان ملی خود استفاده می‌کنند. در کتاب دانیال نبی نیز حیوانات به عنوان نمادی از امپراطوری این جهان به کار رفته‌اند: «که این وحوش عظیمی که (عدد) ایشان چهار است چهار پادشاه می‌باشند که از زمین خواهند برخاست... پس او چنین گفت: وحش چهارم سلطنت چهارمین بر زمین خواهد بود و مخالف همه سلطنت‌ها خواهد بود و تمامی جهان را خواهد خورد و آن را پایمال نموده، پاره پاره خواهد کرد.» (دانیال ۷:۱۷ و ۲۳).

در کتاب دانیال در بابهای ۲-۷، تحولات تاریخی جهان در قالب نبوتی به روشنی اخبار شده‌اند. باید به این مسئله توجه داشت که امپراطوری‌های مذکور در دانیال ۲:۳۱-۴۳ و ۷:۱-۷ یکی هستند. اولین امپراطوری به صورت شیری با بالهای عقاب نشان داده شده است. کاربرد این نماد نشان دهنده قدرت این امپراطوری و برتری آن بر سایر ممالک جهان است. بدین مفهوم که امپراطوری مذکور با استفاده از قدرتی که در اختیار دارد، خود را بالاتر از سایر ممالک زمین قرار می‌دهد و بر آنها پیروز می‌شود. این دو باب نشان دهنده وحدت دو پادشاهی بابل و آشور است. هر پادشاهی از طریق تصویر رهبر خود نشان داده می‌شود، به همین خاطر است که این حیوان مانند یک انسان روی دو پا می‌ایستد. این امپراطوری وحش که در دانیال ۴:۷ ذکر شده همان سر طلایی ۲:۳۸ است.

امپراطوری دوم به صورت یک خرس که گوشت بسیاری می‌خورد نشان داده می‌شود (دانیال ۵:۷). این نماد امپراطوری مادها و پارس‌ها است. حاکم این امپراطوری در میان دندانهایش سه دنده دارد. این بدین معنی است که وی بر سه مملکت مهم آن زمان یعنی بابل، لیدیه، و مصر مسلط می‌شود. این امپراطوری همان سینه و بازوهای نقره‌ای مجسمه‌ی دانیال ۲:۳۲ و ۳۹ است. وحش سوم یک پلنگ چهار بال و چهار سر است که نماد امپراطوری اسکندر کبیر است. وی امپراطوری مادها و پارس‌ها را از بین برد و قلمرو خویش را در چهار جهت توسعه داد. این چهار سر حکایت از آن دارند که چهار پادشاهی از امپراطوری یونان بیرون خواهند آمد. امپراطوری سوم مذکور در آیه شش، همان برنج مجسمه (دانیال ۲:۳۹) است. ما به امپراطوری چهارم توجه بیشتری خواهیم کرد، زیرا چنین مقدر شده است که این امپراطوری تا انقضای عالم پابر جا بماند.

« بعد از آن در رویاهای شب نظر کردم و اینک وحش چهارم که هولناک و مهیب و بسیار زور آور بود و دندانهای بزرگ آهنین داشت و باقی مانده را می خورد و پاره پاره می کرد و به پایهای خویش پامال می نمود و مخالف همه وحوشی که قبل از او بودند بود و ده شاخ داشت.» (دانیال ۷:۷).

این امپراطوری، همان آهن و گل دانیال ۲:۴۰-۴۳ است. در آیه هشت، نشانی که در ابتدا ناچیز به نظر می رسید بلند می شود و سه شاخ دیگر را از جا می کند. این شاخ چشمانی چون چشمان انسان دارد و سخنان تکبرآمیز می گوید. این شاخ به خدا کفر خواهد ورزید و با مقدسین مکانهای اولی<sup>۱</sup> بدرفتاری می کند تا زمانی که خداوند مسند داوری را بر پا دارد (دانیال ۷:۲۰-۲۵). امپراطوریها در این مجسمه به صورت طلا، نقره، برنج و آهن نشان داده شده اند. دو پای این مجسمه به کلیه بدن تعلق دارند که وضعیت غرب و شرق را در مرحله نهایی نشان می دهند. ده انگشت پا نیز جزئی از این دو پا هستند، به این معنی که در مرحله نهایی تاریخ، اروپای شرقی و غربی، اروپای واحدی را تشکیل خواهند داد. همان طور که آهن و گل که نماد پایها و انگشتها هستند، دارای ترکیب نامتجانسی هستند، هم اکنون نیز مشاهده می کنیم که مجموعه هایی که دارای تفاوت ساختاری هستند به هم پیوند می خورند.

آهن نشانه‌ی استحکام کشورهای صنعتی غربی است. در حالی که گل نماد سستی و ناپایداری کشورهای اروپای شرقی است. با وجود این تفاوت‌های اساسی، رویای زمان آخر نشان می دهد که آنها بدون اینکه با هم ترکیب شوند متحد خواهند شد. این همان اتحادی است که در کتاب مقدس اخبار شده است. بدین ترتیب سرنوشت این دو مجموعه به هم گره خواهد خورد. ولی نباید از یاد برد که اتحاد این کشورها به دلیل تفاوت‌های بنیادینی که دارند تنها جنبه توافقی خواهد داشت.

ولی همان طوری که خدا مقدر کرده است، این مجموعه‌ی نامتجانس به صورت غیر منتظره و ناگهانی فرو خواهد پاشید. زیرا در جنگ بزرگ علیه اسرائیل شرکت کرده است. دانیال این وضعیت را چنین توصیف می کند: « و مشاهده می نمودی تا سنگی بدون دستها جدا شده، پایهای آهنین و گلین آن تمثال را زد و آنها را خرد ساخت. آنگاه آهن و گل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شده و مثل کاه خرمن تابستانی گردیده، باد آنها را چنان برد که جایی به جهت آنها یافت نشد. و آن سنگ که تمثال را زده بود کوه عظیمی گردید و تمامی جهان را پر ساخت.» (دانیال ۲:۳۴-۳۵).

از مطالعه این گزاره‌ی کتاب مقدسی چنین برمی آید که مسیح همان سنگی است که از کوه جدا می شود (اشعیا ۸:۱۴، زکریا ۳:۹، مزمور ۲۲:۱۱۸، متی ۲۱:۴۲، اول پطرس ۴:۲ و...).

« بنابراین، در کتاب مکتوب است که اینک می‌نهم در صهیون سنگی سر زاویه‌ی برگزیده و مکرم و هر که به وی ایمان آورد خجل نخواهد شد. » (اول پطرس ۲:۶).

« و هر که بر آن سنگ افتد خرد شود، اما اگر آن بر کسی بیفتد او را نرم خواهد ساخت؟ » (لوقا ۱۸:۲۰).

در زکریا ۳:۹ آمده است که این سنگ زنده هفت چشم دارد. عدد هفت نشانه الوهیت کامل مسیح است. در کتاب دانیال، مسیح به عنوان سنگ زاویه‌ی کلیسا معرفی نشده است بلکه به عنوان سنگی که از کوه جدا می‌شود تا آخرین امپراطوری و همین طور دشمنان اسرائیل را در هم بشکند.

کوه که سنگ از آن جدا می‌شود، نماد الوهیتی است که خارج از دسترس انسان است، پسر از آن صادر می‌شود و پس از اتمام نقشه نجات به آن باز می‌گردد. بدین ترتیب جلال خداوند زمین را در بر می‌گیرد و خدا کل در کل می‌شود. مزمور سرا چنین فریاد بر می‌آورد: «چشمان خود را به سوی کوه‌ها بر می‌افرازم، که از آنجا اعانت من می‌آید.» (مزمور ۱۲۱:۱). او آن پیروزمند است که برای واپسین پیکار بیرون می‌آید تا با کسانی که به اسرائیل حمله کرده و با خدا دشمنی می‌ورزند مقابله کند.

چنانکه در کلام نبوتی اخبار شده است، ملکوت خدا بر زمین از آن زمان برقرار خواهد شد. «و در ایام این پادشاهان خدای آسمانها سلطنتی را که تا ابدالآباد زایل نشود، برپا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنتها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابدالآباد استوار خواهد ماند.» (دانیال ۲:۴۴).

وحش هفت سر که از دریای اقوام بیرون می‌آید

در باب سیزده مکاشفه از سه امپراطوری که دانیال دیده بود، ذکری در میان نیست. چون این امپراطوری‌ها به گذشته تعلق دارند.

اما در واپسین روزها امپراطوری روم یعنی وحشی که هفت سر و ده شاخ دارد مطرح می‌شود. جالب آن است که این وحش با شیطان، آن اژدهای آتشیگون که هفت سر و ده شاخ دارد دارای شباهت زیادی است (مکاشفه ۱۲:۳). رئیس این جهان از طریق شخص ضد مسیح که در رأس یک ابرقدرت است بر زمین فرمان می‌راند. «... و اژدها قوت خویش و تخت خود و قوت عظیمی

به وی داد.» (مکاشفه ۱۳:۲)، پس سخن از یک قدرت جهانی است که از یک تخت یا کرسی بر می‌خیزد. بسیاری از معلمان

کتاب مقدس معتقدند که هفت سر و ده شاخ نشان دهنده هفت یا ده کشور خاص هستند. آنها به این مسأله توجه نمی‌کنند که یک جانور تنها از سرها و شاخها تشکیل نشده است. پس فرقی نمی‌کند که هفت، ده، دوازده یا سی و پنج کشور عضو مجموعه



باشند، آنچه اهمیت دارد این است که در ایالات متحده اروپا هفت سر هدایت مجموعه را به عهده خواهند داشت و ده شاخ برجسته خواهند شد.

جالب توجه آن است که به هنگام زخمی شدن یکی از آن سرها، از شش سر دیگر که تحت حاکمیت آن مقر یا کرسی هستند صحبتی نمی‌شود. پس نتیجه می‌گیریم که این سر یکی از کشورهای جهت دهنده و برجسته این امپراطوری رومی است. همان طور که در کلام آمده است ضربه‌ای مرگبار بر این سر وارد می‌شود: «و یکی از سرهایش را دیدم که تا به موت کشته شد و از آن زخم مهلک شفا یافت و تمامی جهان در پی این وحش در حیرت افتادند.» (مکاشفه ۱۳:۳). پس تنها یک سر مضروب می‌شود که آن نیز رو به شفا است. در صورتی که به تاریخ مراجعه کنیم، متوجه می‌شویم که تنها یک کشور عنوان پرافتخار امپراطوری مقدس رومی - ژرمنی را حمل کرده است. اسناد تاریخی مؤید این واقعیت هستند که بسیاری از امپراطوری‌ها و پاپ‌های رومی - ژرمنی فرمانروایی کرده‌اند. به همین خاطر مقدر شده است که آلمان همان سر جهت دهنده اروپای متحد باشد. آلمان از نظر اقتصادی و جمعیتی قدرتمندترین کشور اروپای متحد است.

بر همین اساس است که پس از یکپارچگی آلمان تحقق پیمان روم تابع وضعیت مرکز اروپا شده است. زیرا چنین مقدر شده است که آلمان، نقش کلیدی را در این روند ایفا کند. آلمان از پشتیبانی ایالات متحده برخوردار است که این مسأله در تطابق با نبوت انجام شده است. آلمان بیشترین تعداد همسایگان را دارد و دارای مرزهای مشترکی با ممالک اروپای شرقی نیز می‌باشد. با این اوصاف روشن است که چرا باید این کشور نقطه اتصال جغرافیایی و سیاسی اروپای غربی و شرقی باشد.

توجه به این نکته ضروری است که مفهوم «... زخم شمشیر» (مکاشفه ۱۳:۱۴). ارتباط زیادی با زخمی که شمشیر روح یعنی کلام خدا (افسسیان ۶:۱۷) که از یک شمشیر دودم برنده‌تر است (عبرانیان ۴:۱۲) ایجاد کرده است دارد. به ما گفته می‌شود که جهان از دیدن التیام ضربه‌ی مرگبار (آیه ۳) شگفت زده خواهد شد. در زمان اصلاحات، شمشیر روح یعنی کلام اعلام شده‌ی خدا بر این سر کوبیده شد. در نتیجه کلیسای حکومتی که بر این کشور جهت دهنده اروپا حاکم بود، تا حد مرگ مضروب شد. اصلاحات، تقسیم بندی مذهبی جدیدی را ایجاد کرده است. ولی پس از جنگ جهانی دوم، آلمان از نظر سیاسی تقسیم بندی شد و بدین ترتیب اروپا به شرق و غرب منقسم شد، همان طور که در گذشته بر اساس گرایشات کاتولیک و پروتستان تقسیم شده بود.

چه کسی باور می‌کرد که خواسته رونالد ریگان در زمان دیدارش از برلین که در ژوئن ۱۹۸۷ انجام شد جامه عمل بپوشد. او در مقابل دروازه‌ی براندنبورگ (Brandebourg) که نماد تقسیم آلمان به دو قسمت شرق و غرب بود چنین فریاد کرد: «Mister Gorbatchev, open this gate, tear down this wall.» «آقای گرباچف، این دروازه را باز کنید، این دیوار را فرو بریزید.» دو سال بعد دیوار برلین فرو ریخت و دروازه براندنبورگ باز شد. آنچه که «ویلی براند» گفته بود: «آنهایی که هم اکنون با هم رشد می‌کنند به یکدیگر تعلق دارند.» این پیشگویی نه تنها به آلمان مربوط می‌شود بلکه اروپا را نیز در بر می‌گرفت.

یک پارچگی آلمان و در پی آن اتحاد مجدد اروپا، در واقع تحقق نبوت‌های کتاب مقدسی درباره‌ی زمان آخر است. پرده‌ی آهنین برداشته شد و زخم مرگبار التیام یافت. تحولات سیاسی، همگام و همراه با تحولات مذهبی صورت می‌گیرد. امپراطوری روم، رفته رفته احیا می‌شود و بدین ترتیب قدرت جدیدی به نام اروپای متحده می‌رود تا در عرصه جهانی به عنوان قدرت برتر یکه تازی کند. و جهانیان این تحول ناگهانی را با دیدهی تحسین می‌نگرند. همه چیز ناگهان تغییر یافت و روند یکپارچگی مذهبی و سیاسی با آهنگی پر شتاب همچنان به پیش می‌رود. با پیروزی کاتولیسیزم جهانی بر کمونیست جهانی در سال ۱۹۸۹ بسیاری از نبوت‌های کتاب مقدس در مقابل دیدگان ما جامه عمل پوشیدند. این واقعه به قدرت مذهبی - جهانی روم امکان می‌دهد تا به راحتی به سلطه‌طلبی‌های خود ادامه داده و بر واپسین ابر قدرت سیاسی - جهانی مسلط شود.

هر گاه از قدرتی که وحش نماد آن است صحبت می‌شود، باید فراتر از بحث قدرت، به شخصیتی هم که تجلی کننده قدرت وحش است توجه داشت (دانیال ۱۷:۷ و...). اختیارات رئیس جمهور فعلی ایالات متحده در حد محدودی است. این مسأله درباره سایر رؤسای جمهور، صدر اعظم‌ها، نخست وزیران و رؤسای مملکتی نیز صدق می‌کند. برای رئیس جمهور فعلی امریکا این امکان وجود دارد که در دوره بعدی رأی نیاورد، اگر هم بیاورد نهایتاً به دو دوره محدود خواهد بود. [ در ایالات متحده، رئیس جمهور بر اساس قانون می‌تواند بیش از دو دوره انتخاب شود. اما معمولاً عرف حاکم این اجازه را به او نمی‌دهد. تنها استثناء در مورد روزولت می‌باشد که بنا به مصالح آن زمان چهار دوره پیاپی به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد - مترجم ]. در حالی که پاپ ریاست سیاسی و مذهبی را به طور هم زمان بر عهده دارد. پاپ را نمی‌توان برکنار کرد و انتصاب او تابع رأی مردم نیست. پاپ صاحب قدرت و نفوذی عالمگیر است. ما با مطالعه نبوت‌های کتاب مقدسی در می‌یابیم که مذهب و سیاست با یکدیگر عجین خواهند شد و قدرت مذهبی تبدیل به عنصر غالب خواهد شد (مکاشفه باب ۱۷). در میان کلیساهای متشکل تنها کلیسای

کاتولیک است که جنبه حکومتی هم دارد. واتیکان با کشورهای دیگر جهان سفیر مبادله می‌کند، دقیقاً مثل سایر حکومت‌ها. واتیکان کشوری مستقل در داخل یک کشور دیگر است. به همین خاطر این کشور جزو یکی از سرهای هفت‌گانه است. اما در عین حال بر اساس مکاشفه ۱۷:۱۱ از سر هشتمی هم صحبت می‌شود که آن نیز اشاره به حکومت واتیکان دارد.

اروپای سیاسی زیر سیطره کامل رهبر مذهبی خود قرار خواهد گرفت. این موضوع درباره سایر گروه‌های مسیحی نیز صدق خواهد کرد. آنها به واسطه جنبش اکومینیک (جنبش تقریب و اتحاد مذاهب مسیحی) تحت رهبری پاپ قرار می‌گیرند و از طرف سایر ادیان جهان به رسمیت شناخته می‌شوند. برخلاف تصور بسیاری از مردم نظم نوین جهانی رفته رفته جای خود را پیدا می‌کند. به عنوان مثال اگر در سطح اروپا میان قانون ملی یک کشور و قانون اتحادیه اروپا تضادی دیده شود. قانون اتحادیه اروپا لازم الاجرا خواهد بود. بسیاری از کشورهای پروتستان نسبت به عضویت در اتحادیه اروپا دید مثبتی ندارند. زیرا آنها نمی‌دانند که انتهای روند به کجا ختم می‌شود و سیاست‌گذار اصلی کیست. ولی همانطور که در کتاب مقدس آمده است آنها ناگزیر خواهند شد با وضعیت حاکم سازش کنند. هر کشور یا گروهی که نخواهد سازش کند، با دشواری بی‌شماری روبرو خواهد شد، زیرا:» و آن اژدها را که قدرت به وحش داده بود، پرستش کردند و وحش را سجده کرده، گفتند که کیست مثل وحش و کیست که با وی می‌تواند جنگ کند؟ و به وی دهانی داده شد که به کبر و کفر تکلم می‌کند؛ و قدرتی به او عطا شد که مدت چهل و دو ماه عمل کند.» (مکاشفه ۱۳:۴-۵).

منظور از «وی» چه کسی است؟ به چه کسی اختیار تام داده شد؟ و چه کسی به عنوان وحش معرفی می‌شود که دهان او به کبر و کفر تکلم می‌کند:» پس دهان خود را به کفرهای بر خدا گشود تا بر اسم او و خیمه او و سکنه آسمان کفر گوید» (مکاشفه ۱۳:۶). این متن هر گونه ابهامی را درباره این قضیه بر طرف می‌کند. در مکاشفه باب چهارده، خداوند عیسی وعده داده است که می‌رود تا مکانی را برای خاصان خود مهیا کند و سپس برای بردن آنها باز گردد. از زمان ربوده شدن مقدسین تا زمان برقراری حکومت هزار ساله، پیروزمندان در مکانهای آسمانی به سر خواهند برد.

کسی که دیکتاتور واقعی این دنیا است و قدرت سیاسی مذهبی را در اختیار دارد، به کبر و غرور بی‌حدی دچار می‌شود. مردم همانند یک خدا به او نگاه خواهند کرد و همه نیروهای مذهبی و سیاسی، تابع خاص او خواهند بود. دانیال نبی درباره این مرد چنین می‌نویسد:» و سخنان به ضد حضرت اعلی خواهد گفت و مقدسان حضرت اعلی را ذلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل نمودن زمان‌ها و شرایع خواهد نمود و ایشان تا زمانی و دو زمان و نصف زمان به دست او تسلیم خواهند شد.» (دانیال ۷:۲۵).

یوحنا رسول و دانیال نبی هر دو، مدت دقیق مصیبت بزرگ را مشخص کرده‌اند. از نبوت‌های آنها چنین برمی‌آید که دوره مصیبت بزرگ، دقیقاً سه سال و نیم به طول خواهد انجامید. با این وجود مشخص نشده است که ایمانداران کتاب مقدسی چه مدت جفا خواهند دید.

زمانی که سخن از این جفا می‌شود، بسیاری از هم عصران ما حاضر به قبول آن نیستند. حتی بسیاری از مردم نمی‌توانند باور کنند که در طول هزار سال حکومت مطلقه کلیسای کاتولیک، میلیونها نفر به شهادت رسیده‌اند. [کلمه شهادت از واژه یونانی Maptupla گرفته شده است که به معنی گواهی و شهادت است. Maptus Maptupos به کسی اطلاق می‌شود که به خاطر شهادت ایمان مسیحی خود، مظلومانه کشته می‌شود. استیفان (اعمال باب ۷) و آنتیپاس شهید (مکاشفه ۱۳:۲) از نمونه‌های شهادت مسیحی هستند. - مترجم]. در این رابطه کافی است دادگاهی متهمان به جادوگری و چوبه‌های مرگ (که مردم را به آنها بسته و به آتش می‌کشیدند)، انگیزاسیون یا دادگاههای تفتیش عقاید و کشتار پروتستان‌های فرانسه در روز سن بارتلمی را به یاد داشته باشیم. بسیاری از مردم هنوز نمی‌توانند باور کنند که در سده بیستم شش میلیون یهودی و صدها هزار نفر دیگر مظلومانه و در نهایت سنگدلی و قساوت به کام مرگ فرستاده شدند. باور این واقعیت دشوار است که کلیسای کاتولیک از این جنایات آگاه و تا حدی نیز در مرگ آنها سهیم بود.

«و به‌وی‌داده شد که با مقدسین جنگ کند و بر ایشان غلبه‌یابد؛ و تسلط بر هر قبیله و قوم و زبان و امت، بدو عطا شد. (مکاشفه ۷:۱۳). هشدار جدی آیه ده با توجه به مطلب فوق‌الذکر قابل درک می‌شود: «اگر کسی اسیر نماید به اسیری رود، و اگر کسی به شمشیر قتل کند، می‌باید او به شمشیر کشته گردد. در اینجاست صبر و ایمان مقدسین.» (مکاشفه ۱۳:۱۰). در این شرایط است که: «...بردباری و ایمان مقدس لازم است.»

ریاست مذهبی زمان واپسین، مورد تکریم و احترام جهانیان خواهد بود. و اگر چه انسانی بیش نیست، چون خدا ستایش خواهد شد: «و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی که نامهای ایشان در دفتر حیات بره‌ای که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است، او را خواهند پرستید.» (مکاشفه ۸:۱۳).

نشان دیگر منحصر به وحش، تجرد است. دانیال در این مورد چنین می‌نویسد: «و به خدای پدران خود و به فضیلت زنان اعتنا نخواهد نمود، بلکه به هیچ خدا اعتنا نخواهد نمود زیرا خویشتن را از همه بلندتر خواهد شمرد.» (دانیال ۱۱:۳۷). جنگهای صلیبی و نبردهای دیگری که به رهبری پاپ انجام شدند، تأیید این نبوت هستند. تجرد اجباری بر خلاف دستور ثابت و تغییرناپذیر خدا

است. پولس در اول تیموتاؤس این آموزه را شیطانی توصیف می‌کند (اول تیموتاؤس ۴:۱-۴). همه فرزندان راستین خدا چه آنان که ربوده خواهند شد و چه آنانی که از دوره مصیبت عظیم خواهند گذشت، با این فریبکار و فریب مذهبی اش مقابله خواهند کرد. همه جهانیان، از سیاستمداران برجسته گرفته تا شخصیت‌های روحانی و پیروان همه ادیان به او نگاه خواهند کرد و مطیع اراده‌اش خواهند شد. در کتاب مقدس آمده است که همه ساکنان زمین زیر یوغ او خواهند رفت. تنها افرادی که نامشان در کتاب حیات بره‌ی ذبح شده آمده است از این امر مستثنی خواهند بود. باید یادآور شد که از زمان اصلاحات به بعد همه معلمان کتاب مقدس از جمله دکتر مارتین لوتر تأکید کرده‌اند که این شخص کسی جز پاپ نیست (ر-ک بر مقدمه‌ای بر کتاب دانیال).

در جریان ضد اصلاحات، یسوعین کوشیدند این تفکر را مردود جلوه دهند و برداشت خود را بر سایرین تحمیل کنند. این برداشت گمراه کننده از این قرار است که ضد مسیح یک یهودی است. حتی دوستداران اسرائیل در جمع پروتستانها نیز این برداشت غلط را پذیرفته‌اند. آنها تحت تأثیر مبشران رادیویی و دیگر واعظان قرار گرفته‌اند. دسته دیگری ضد مسیح را در اسلام جستجو می‌کنند. اینها فریبهای وحشتناکی هستند که روح گمراه کننده در میان کسانی که خویشان را دانا و فرزانه می‌پندارند، شایع کرده است. باید پرسید: با توجه به کدام آیات کتاب مقدسی می‌توان این آموزه را ثابت کرد؟ همان طور که در دوم تسالونیکیان باب ۲ آمده است، خدا این افراد را به یک نیروی گمراه کننده تسلیم کرده است. زیرا آنان هیچ عشقی به حقیقت نداشتند. آنها ناگزیرند به دروغ ایمان بیاورند و بدین ترتیب زیر محکومیت خدا قرار بگیرند.

همان طوری که برای بیان حوزه‌های مختلف عملکرد مسیح، القاب گوناگون به کار رفته‌است، به همین ترتیب برای تشریح جنبه‌های گوناگون عملکرد ضد مسیح نیز القاب و عناوین ناهمگونی به کار رفته‌اند. مسیح فرزند خدا خوانده می‌شود، در حالی که از ضد مسیح با عنوان فرزند هلاکت یاد می‌شود. مسیح آن نبی راستین موعود است، و ضد مسیح نبی کاذب و غیره. پولس رسول در توصیف این مرد شیرمی‌گوید: «که او مخالفت می‌کند و خود را بلندتر می‌سازد از هر چه به خدا یا به معبود مسمی شود، به حدی که مثل خدا در هیكل خدا نشسته، خود را می‌نماید که خداست.» (دوم تسالونیکیان ۲:۴). [ واژه یونانی کلمه‌ای که در ترجمه قدیم «شیر» آمده است، «قانون شکن» است - مترجم ] . وی خود را مقدس می‌خواند، در حالی که این لقب تنها شایسته پروردگار است. خداوند خود گفته است: «هیچ کس را بر زمین، پدر خود مخوانید...» (متی ۹:۲۳ الف). همانطور که خدا خطاناپذیر است او نیز در حالی که بر کرسی خویش نشسته، ادعای خطاناپذیری می‌کند. او خویشان را جانشین یا نماینده مسیح معرفی می‌کند، و حال آن که در حقیقت مسیح، خود، نماینده خاصان خود است و جانشین یا نماینده دیگری ندارد.

یوحنا رسول، بارها از این شخصیت مرموز به عنوان ضد مسیح یاد کرده است. این بدین مفهوم است که این مرد که خود را از خدا و از مسیح می‌داند، در واقع ضد خدا و ضد مسیح است. وی با قدرت دنیوی خود به موازات کلیسای عیسی مسیح، کلیسای دیگری را بنا می‌کند. شخص قانون شکن در نجات تام خدا که به واسطه مسیح محقق شد هیچ سهمی ندارد. او به خود این حق را می‌دهد که گناهان مردم را ببخشد. او آموزه‌ها و روشها، اصول جزمی و سنتهایی ابداع کرد که در کنار کلام مسیح به عنوان مرجع مطرح هستند ولی در اصل مخالف با کلام مسیحایی. در مکاشفه، از این مردی که در خلاف جهت انبیای راستین حرکت می‌کند به عنوان نبی کاذب یاد می‌شود (مکاشفه ۱۹: ۲۰).

وحشی که از زمین بالا می‌آید

بخش دوم باب سیزده مکاشفه، از بخش اول ملموس‌تر است: «و دیدم وحش دیگری را که از زمین بالا می‌آید و دو شاخ مثل شاخهای بره داشت و مانند اژدها تکلم می‌نمود؛ و با تمام قدرتِ وحشِ نخست، در حضور وی عمل می‌کند و زمین و سکنه آن را بر این وامی دارد که وحشِ نخست را که از زخم مهلک شفا یافت، پیرستند.» (مکاشفه ۱۳: ۱۱-۱۲).

باید به این نکته توجه داشت که این قدرت دوم از زمین بالا می‌آید و نه از دریای اقوام. در نبوت کتاب مقدسی، قومهای بی شمار اروپا به آبهای دریا تشبیه شده‌اند (مکاشفه ۱۷: ۱۵). ولی وحش دوم از قالبی بیرون می‌آید که در گذشته اقوام و زبانها در آن کم بودند. بره نماد یک کشور مسیحی است که در آن آزادی کامل مذهب وجود دارد. چنین وضعیتی در جهان امروز یک استثنا است. و دو شاخ نشان دهنده دو قدرت دنیوی و مذهبی هستند. با این توضیحات در می‌یابیم که در این جا صحبت از قدرت دوم دنیا، یعنی ایالات متحده آمریکا است، و ایالات متحده اروپا نیز قدرت اول محسوب می‌شود. همانطوری که به ما گفته شد، زمانی فرا می‌رسد که وحش دوم که پروتستان است از زبان اژدهای رومی استفاده کرده، نیروی خود را در جهت منافع وحش اول به کار خواهد برد.

نیروی وحش دوم باعث می‌شود، وحش اول که از زخم مرگبار جان سالم بدر برده است مورد حرمت جهانیان قرار بگیرد. پیشرفت فنی و توسعه از ویژگی‌های وحش دوم است: «و معجزاتِ عظیمه بعمل می‌آورد تا آتش را نیز از آسمان در حضور مردم به زمین فرود آورد. و ساکنان زمین را گمراه می‌کند، به آن معجزاتی که به وی داده شد که آنها را در حضور وحش بنماید. و به ساکنان زمین می‌گوید که صورتی را از آن وحش که بعد از خوردن زخم شمشیر زیست نمود، بسازند.» (مکاشفه ۱۳: ۱۳-۱۴).

پولس درباره تحولات مذهبی توصیفی از قدرت شرارت، ارائه داده است - قدرت شرارت معجزات و آیات گمراه کننده را از خود بروز می‌دهد. این معجزات با معجزات و آیاتی که خداوند و رسولان ظاهر کرده‌اند و هم اکنون نیز در تأیید کلام خدا ظاهر می‌شود متفاوت است - پولس یاد آور می‌شود که این نیروی شرارت با آیات و معجزات گمراه کننده ظاهر می‌شود: «که ظهور او به عمل شیطان است با هر نوع قوت و آیات و عجایب دروغ و به هر قسم فریب ناراستی برای هالکین، از آنجا که محبت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند.» (دوم تسالونیکیان ۲: ۹-۱۰).

قدرت دوم جهان ماهیت پروتستان دارد. مردمی که از ظلم و جفای مذهبی در اروپا گریخته‌اند، با رفتن به آمریکا کشوری برای خود بنا کرده‌اند. باید گفت گردهمایی پروتستانها در قالب شورای جهانی کلیساها، تلاشی است که در جهت دستیابی به تشکیلی مشابه کلیسای کاتولیک صورت گرفته است. زمانی که از داده شدن روح به صورت وحش صحبت می‌شود. باید این طور استنباط کرد که وحش دوم اجازه پیدا کرده است تا در گفتگوهای بین المللی شرکت کند. و هم اکنون سالها است که شورای جهانی کلیساها نظر خود را درباره مسائل جهانی بیان می‌کند. در کنگره این مجمع در فوریه ۱۹۹۱ دیده شد که شورا نظر خود را درباره جنگ خلیج ابراز کرد. این مجمع در شهر کانبرا (Canberra) استرالیا تشکیل شده بود. همه انتظار داشتند که در درجه اول پاپ و اسقف‌ها به شکلی نظر خود را ابراز کنند. ولی چنان که پیدا است شورای جهانی کلیساها نیز نظر می‌دهد و این نظر کم اهمیت نیست: «و به وی داده شد که آن صورت وحش را روح بخشد تا که صورت وحش سخن گوید و چنان کند که هر که صورت وحش را پرستش نکند، کشته گردد.» (مکاشفه ۱۳: ۱۵). با توجه به مطالب عنوان شده می‌توان نتیجه‌گیری کرد که جریان جفا متوجه گروه‌هایی خواهد شد که به خاطر اعتقادات خویش، جدا از کلیسای کاتولیک رومی یا شورای جهانی کلیساهای پروتستان خواهند بود. عدم عضویت این گروه‌ها در یکی از این دو تشکل باعث بروز مشکلات فراوانی برای آنها خواهد شد. در کتاب دانیال نکات روشن‌گرانه‌ای درباره پرستش صورت وحش، به شکلی که در مکاشفه باب ۱۳ تشریح شده است به ما داده می‌شود. در زمان دانیال این پیکره مطابق صورت یک انسان ساخته شده بود (دانیال ۲: ۳۲-۳۳). پیکره‌ای که دانیال دیده و تشریح کرده بود، شصت ذراع ارتفاع داشت. این پیکره در استان بابل برپا شد (دانیال ۳: ۱). آن زمان سخن از بابل بین النهرین بود، بابلی که در کنار رودخانه فرات در عراق کنونی ساخته شده بود. ولی بابل امروزی را باید در کنار رودخانه تیسر در مرکز دنیا جستجو کرد. این مسأله بصورتی واضح در نبوت مطرح شده است.

در گذشته یک پیکره‌ی واقعی را که تجلی کننده قدرت وحش بود بر پا کرده بودند و مقامات آن زمان همه اقوام، قبایل و زبانها را مجبور کرده بودند تا به پرستش آن مجسمه بپردازند. آنها مجبور بودند پیکره را تکریم کنند: «و منادی به آواز بلند ندا کرده، می‌گفت: ای قومها و امته‌ها و زبانها برای شما حکم است؛ که چون آواز کَرْنَا و سُرْنَا و عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید، آنگاه به رو افتاده، تمثال طلا را که نَبُوْكَدَنْصَرَّ پادشاه نصب کرده است سجده نمایید. و هر که به رو نیفتد و سجده ننماید در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب افکنده خواهد شد.» (دانیال ۳: ۴-۶)

داستان سه مردی را که در تون آتش افکنده شده بودند، همه می‌دانند. این ایمانداران حاضر نبودند در مقابل این پیکره سجده کنند و بدین ترتیب، کسانی که پرستش را تنها در خور خدای واحد حقیقی می‌دانستند و حاضر نبودند در مقابل این مجسمه زانو بزنند مورد آزار و اذیت قرار گرفتند.

این ایماندارانی که خدای حی را می‌پرستیدند، جرأت یافته، در مقابل حاکم ایستاده و گفتند: «اگر چنین است، خدای ما که او را می‌پرستیم قادر است که ما را از تون آتش ملتهب برهاند و او ما را از دست تو ای پادشاه خواهد رها کند. و اگر نه، ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجده نخواهیم نمود.» (دانیال ۳: ۱۷-۱۸) این داستان بطور خاص برای آن دسته از ایماندارانی نوشته شده است که در زمان آخر با وضعیتی مشابه روبرو خواهند شد. خداوند خدا، همواره در کنار خاصان خود بوده، آنها را به حال خود رها نخواهد کرد و آنها نیز برای ایمان خویش تا پای مرگ خواهند ایستاد.

با توجه به شش مورد زیر می‌توان به راز عدد ۶۶۶ پی برد. درباره افرادی که ادعا می‌کنند منظور از این تصویر صفحه تلویزیون است که قدرت تکلم دارد، باید گفت که تنها ناآگاهی خود را نشان می‌دهند. تلویزیون یک شی بی‌جان است که خود نمی‌تواند سخن بگوید بلکه فقط می‌تواند تصاویر و صوتهای تزریق شده را به نمایش بگذارد:

۱- باید به این نکته توجه کرد که در اینجا تنها سخن از یک صورت یا تصویر نیست، [در ترجمه‌های اروپایی از واژه image که به معنی تصویر است استفاده شده است - مترجم]. بلکه سخن از صورت وحش است (مکاشفه ۱۳: ۱۵).

۲- بر خلاف برداشت بی‌اساسی که عده‌ای مطرح می‌کنند سخن از یک کد نیست که باعث شود تا یک ابر رایانه بر همه امور نظاره کند، بلکه صحبت از عدد وحش است (مکاشفه ۱۳: ۱۸).

۳- سخن از یک اسم معمولی نیست بلکه از نام وحش صحبت شده است (مکاشفه ۱۳: ۱۷).



۴- از هر عددی صحبت نشده است بلکه از عدد اسم او، (مکاشفه ۲:۱۵).

۵- به همین ترتیب ما با یک علامت معمولی سر و کار نداریم بلکه صحبت از علامت وحش است (مکاشفه ۲:۱۶).

۶- از نشان اسم وحش نیز صحبت شده است (مکاشفه ۱۱:۱۴).

با توضیحات فوق متوجه می‌شویم که موضوع اساسی بحث، وحش است. این مسأله هم به مفهوم گسترده کلمه‌ی وحش و هم به مفهوم محدود آن اشاره دارد. زمانی که از مفهوم «محدود» صحبت می‌شود، وحش به عنوان یک شخصیت تلقی شده است. اگر ما این موضوع محوری را درک کرده باشیم به راحتی می‌توانیم تفاسیری را که تنها بر بخشی از کتاب مقدس بنا شده‌اند مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

ما از باب نخست کتاب مقدس با مفهوم صورت مواجه می‌شویم. البته کلمه صورت در کتاب مقدس معانی گوناگونی دارد. به عنوان مثال در کتاب پیدایش چنین می‌خوانیم: «خدا آدم را به صورت خود آفرید...» (پیدایش ۱:۲۷ الف). صورت خدا همان قالبی است که خدای نادیدنی در آن تجلی می‌یابد تا در بُعدی دیده شود. مسیح صورت و مظهر کامل باری تعالی است (دوم قرنتیان ۴:۴ و عبرانیان ۳:۱). ضد مسیح نیز به عنوان پسر هلاکت (دوم تسالونیکیان ۳:۲) مظهر و صورت زمینی پسر سحر است، (اشعیا ۱۲:۱۴) [کلمه‌ای که در ترجمه قدیم فارسی «دختر صبح» ترجمه شده است، در متن عبری «بن شَخَر» آمده است که به معنی «پسر سحر» می‌باشد، ضمناً تمام ترجمه‌های معاصر اروپایی نیز از این ترجمه یعنی «پسر سحر» تبعیت می‌کند - مترجم].

لوسیفر که همان دشمن است به عنوان پسر سحر، خواست تا جایگاه بالاتری را در آسمان پیدا کند. وی آرزو داشت با خدا برابر شود و مرد شریر نیز در جهت تحقق این آرزوی شیطان در زمین عمل خواهد کرد. صورت وحش یک تصویر معمولی نیست بلکه چیزی است که جان دارد و می‌تواند دیده شود.

### راز علامت وحش

در این قسمت توجه خود را به راز علامت وحش معطوف می‌کنیم: «و همه را از کبیر و صغیر و دولتمند و فقیر و غلام و آزاد بر این وا می‌دارد که بر دست راست یا بر پیشانی خود نشانی گذارند.» (مکاشفه ۱۳:۱۶).

جای شکی نیست که علامت وحش به علامتهای ظاهری که یهودیان در گذشته داشتند شبیه نخواهد بود و به هیچ وجه یک علامت ظاهری در کار نخواهد بود. به عنوان مثال، مهر خدا که بر پیشانی خاصان وی قرار می‌گیرد یک علامت ظاهری نیست که قابل رؤیت باشد. مهر خدا بر پیشانی ۱۴۴۰۰۰ نفر برگزیده‌ی اسرائیل دیده نخواهد شد. بر خلاف تعلیم برخی از معلمان، مهر

خدا رعایت یک روز خاص نیست. خدا از اسرائیل خواست سبت را نگاه دارد. این علامت عهد بین خدا و اسرائیل بود و هیچ وقت در کتاب مقدس از سبت به عنوان مهر خدا یاد نشده است (خروج ۱۲:۳۱-۱۷). کسانی که به کلیسا تعلق دارند، به ایمان عادل شمرده می‌شوند و همانند ابراهیم مهر الهی را دریافت می‌کنند (رومیان ۱۱:۴، دوم قرنتیان ۱:۲۲). روح القدس آنها را برای فدی‌ه‌ی بدنهایشان مهر می‌کند (افسسیان ۳:۴). پس در اینجا نتیجه می‌گیریم که سخن از رعایت یک روز هفته نیست.

در زمان مصیبت بزرگ مردم ناگزیر خواهند شد سیستم مذهبی حاکم را بپذیرند و زیر سیطره‌ی آن قرار بگیرند. در غیر این صورت برای آنها امکان خرید و فروش نخواهد بود. پیشانی نشانه آن است که انسان در سر خود تصمیمی گرفته است. وی پس از تفکر و تعقل تصمیمی گرفته است. «دست» نشانه آن است که تصمیمات به مرحله اجرا در آمده‌اند. شخص مورد نظر با امضا خود عضویت یک مجمع را می‌پذیرد. در آن زمان، ایمانداران کتاب مقدسی با دشواری فراوانی مواجه خواهند شد و مورد آزار و اذیت قرار خواهند گرفت. مردم مذهبی خواهند کوشید تا با اقدامات و تصمیمات خود ایمانداران را محدود و سرکوب کنند. به عنوان مثال در صورتی که کسی جویای کار باشد از وی خواسته خواهد شد مذهب خود را مشخص کند و تنها پس از این اعتراف، تصمیم گرفته می‌شود که به او کار داده شود یا نه.

علامت وحش جنبه روحانی دارد و به آموزه‌ای که مردم از آن پیروی می‌کنند اشاره دارد. همان طور که خاصان خدا آموزه‌ی الهی را می‌پذیرند و به کار می‌بندند، به همین ترتیب پیروان آموزه‌ی دشمن خدا نیز آموزه‌ی مرجع خود را به کار می‌بندند. آنچه مسلم است، این است که آموزه، ایمان و اعتقاد شخصی، بر پیشانی یا دست مردم نوشته‌یا از آن پاک نخواهد شد، بلکه مسأله، تصمیم قلبی و اجرای آن در عمل است. ایماندار پس از پذیرفتن کلام حق توسط روح مهر می‌شود (افسسیان ۱:۱۳). به همین ترتیب زمانی هم که بی ایمان کلام دروغ را پذیرا می‌شود علامت وحش را دریافت می‌کند.

متن زیر توضیحات واضحی را ارائه می‌دهد. به عبارتی سخن از یک علامت ظاهری نیست. ما با مطالعه گزاره‌ی زیر در می‌یابیم که این علامت، اسم وحش و عدد نام‌او را در بر می‌گیرد: «و اینکه هیچ کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی اسم یا عدد اسم وحش را داشته باشد. در اینجا حکمت است. پس هر که فهم دارد، عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عدد ششصد و شصت و شش است.» (مکاشفه ۱۷:۱۳-۱۸). با دقت بر این ترکیب سه گانه که به هویت وحش اشاره دارد، راز علامت را می‌توان گشود. ما باید این راز را در عدد ۶۶۶ جستجو بکنیم، این عدد به عنوان مرد شریر اشاره دارد.

علامت می‌تواند نشانه یک هویت زمینی یا روحانی باشد. نباید توقع داشت که کسی نام و عدد وحش را به عنوان یک علامت ظاهری بر خود داشته باشد. پولس می‌نویسد: «بعد از این هیچ کس مرا زحمت نرساند زیرا که من در بدن خود داغهای خداوند عیسی را دارم.» (غلاطیان ۱۷:۶). باید توجه داشت که پولس علائم ظاهری صلیب را به مردم نشان نداد، چرا که در این صورت مسأله جنبه تمسخرآمیزی پیدا می‌کرد. پولس علائم نشانه‌های روحانی را بر بدن خود حمل می‌کرد. پس این سوال پیش می‌آید که چه علامتی مشخص کننده هویت این نهاد مذهبی است؟ برای شناسایی علامت مورد بحث باید به ابتدا، یعنی به زمان شکل‌گیری این نهاد مذهبی رجوع کرد. اگر ما بدانیم چگونه پس از تولد کلیسای رومی در قرن چهارم آزار مذهبی شروع شد، به راحتی متوجه می‌شویم که آزار روحانی بعدی با چه انگیزه‌ای شروع خواهد شد. علامت این کلیسای مادر، آموزه‌ای است که خود اختراع کرده است، یعنی ایمان به تثلیث. بر اساس این آموزه، خدا از ازل از سه شخصیت مستقل ازلی، دانای کل و قادر مطلق تشکیل شده است. ایمان تثلیثی توسط حکومت تحمیل شد. این ایمان به عنوان یک اهرم فشار در جهت آزار یهودیان، مسیحیان و مسلمانانی که باورهای متفاوتی داشتند به کار رفت. این وضعیت هزار سال به طول انجامید.

نقل قولهای زیر به اندازه کافی گویا هستند:

روم شرقی تاریخ ۳۸۰/۲/۲۶، ایمان تثلیثی به عنوان مذهبی حکومتی. تئودوسیوس اول و کبیر که به موجب فرمان گراتیانوس، امپراتور روم غربی پس از مرگ فالانس در سال ۳۷۹ میلادی بر تخت امپراطوری شرقی نشست، همه اقوام امپراطوری خود را به پذیرش ایمان تثلیثی مسیحی فرا خواند. به موجب رأی امپراتور، تثلیث باید به شکلی که مورد تأیید شورای نیقیه در سال ۳۲۵ قرار گرفت، پذیرفته شود.

قسطنطنیه تاریخ ۳۸۱/۵/۱، پذیرش ایمان تثلیثی برای مسیحیان اجباری می‌شود. اسقف‌ها در چارچوب شورای اکومینیک دوم، حکم تئودوسیوس اول را مورد تأیید قرار دادند. وی در این حکم از همه تابعین رومی خواسته بود ایمان تثلیثی مسیحی را همانطوری که در سال ۳۲۵ در شورای نیقیه تعریف شده بود بپذیرند. بر اساس این تعریف از تثلیث، خدا در سه شخص تجلی می‌یابد. یعنی پدر، پسر و روح القدس. تصمیم شورای نیقیه به عنوان اعتراف معتبر همه مسیحیان شناخته شده است. این اعتراف اساس دین حکومتی را تشکیل می‌داد.

علامت وحش چیزی جز آموزه تثلیث نیست. این آموزه را کلیساهای سنتی پروتستان پذیرفتند و این آموزه‌ای است که از نکات دیگر مندرج در اعترافات ایمانی بیشتر مورد تأکید قرار خواهد گرفت. در کلیسای کاتولیک و هم اکنون در کلیسای پروتستان از مردم خواسته می‌شود که از دست راست خود برای علامت صلیب استفاده کنند. زیرا امپراتور کنستانتین مدعی شده بود که صلیبی را در آسمان دیده است و جالب آن است این به اصطلاح رویا نتوانست کنستانتین را که یک آدم‌کش بود از آدمکشی باز دارد. کلیسای حکومتی که کنستانتین بانی آن بود علامت صلیب را مرسوم و اجباری کرد. با علامت تثلیثی صلیب که با ادای عبارت: به نام پدر و پسر و روح القدس، صورت می‌گرفت، بدترین کشتارهای تاریخ اروپا صورت گرفتند. کلیسای روم به نام پدر و پسر و روح القدس یهودیان را قتل‌عام کرد و جنگ‌های صلیبی را به راه انداخت [ اصطلاح جنگ صلیبی برای سرکوب بعضی از فرقه‌های مذهبی اروپا نیز به کار رفته است - مترجم ]. یهودیان و سایر اقلیتهای مذهبی وادار به بوسیدن صلیب می‌شدند و چنانچه از این کار امتناع می‌کردند فوراً کشته می‌شدند. تاریخ کلیسا نشان می‌دهد که قبل از کنستانتین، آموزه تثلیث مطرح نبود، بلکه بحث‌ها و جدلها بیشتر به مسیح شناختی معطوف می‌شدند. قبل از کنستانتین از علامت صلیب هم اثری وجود نداشت. ایمانداران کتاب مقدسی نه صلیب را حمل می‌کنند و نه علامت آن را می‌کشند، آنها به عمل نجات‌بخش الهی که به واسطه مسیح بر صلیب، جلجتا محقق شد ایمان دارند. آنها ایمان دارند که خدا در مسیح بود و به واسطه فدیه تام صلیب، جهان را با خویشتن آشتی داد. آنها به پیروی از پولس و مسیحیان عهد رسولان، چنین اعتراف می‌کنند: «با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند و زندگانی که الحال در جسم می‌کنم، به ایمان بر پسر خدا می‌کنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد.» (غلاطیان ۲:۲۰).

ما با مطالعه تاریخ کلیسا در می‌یابیم که در سده‌های نخستین پس از میلاد، از کلیسای کاتولیک رومی یا کلیسای ارتدکس یونانی و یا کلیسای قبطی مصر و غیره خبری نبود. آنها هنوز به صورت شکل‌های مسیحی وجود نداشتند، بلکه فقط جنبشهای مختلف مسیحی وجود داشت که در زمان کنستانتین برای تشکیل یک کلیسای واحد متحد شدند. جالب توجه آن است که در شورای نیقیه از پاپ یا کاردینال هم اثری نبود. این مسأله درباره شورای قسطنطنیه در سال (۳۸۱ م) و شورای افسس (۴۳۱ م) نیز صدق می‌کند. تاریخ پاپها در سال ۴۳۱ با لئون اول شروع می‌شود. در نیقیه نمایندگان گرایش‌های مختلف مسیحیت گرد هم آمدند و جدلی سخت در گرفت. ولی به دنبال تلاش‌های حاکمان رومی در سده‌های چهارم و پنجم، مسیحیت به دین و کلیسای

حکومتی تبدیل شد. مسلم است که مسیح بانی این کلیسای حکومتی نبود، پس عجیب نیست که این کلیسا هیچ وجه اشتراکی با مسیح ندارد و از آموزه و روش‌های غیر کتاب مقدسی پیروی می‌کند.

علامت این نهاد جهانی که ابتکار جفا را در دست دارد سر آن است. سر، به این مفهوم است که شخصیت مورد نظر در ارائه‌ی آموزه، به عنوان مرجع مطلق شناخته شده است. زمانی که یک نفر با اصول جزمی کلیسای رومی یعنی تثلیث، مخالفت می‌کند. پاپ این مخالفت را به عنوان بدترین توهین تلقی کرده و شخص مورد نظر را به عنوان مرتد می‌شناسد. ما در ادامه، عبارتی را نقل می‌کنیم که مربوط به عصر حاضر است، اما به نوعی به آینده هم ربط پیدا می‌کند: «با توجه به اینکه شورای واتیکان دوم در حکمی که درباره اکومینیسیم صادر کرده است (شماره ۲۰) تنها مسیحیان معتقد به تثلیث در خدا را مد نظر قرار داده است. جا دارد بررسی شود که تا چه حدی می‌توان یک جماعت جدا شده را که تثلیث را رد کرده است به عنوان یک گروه مسیحی تلقی کرد» ( Herder - Verlag, Lexikon der sekten P. (۱۵) با توجه به مطلب فوق الذکر جایی.») برای گفتگو باقی نمی‌ماند. و می‌توان گفت که این رأی شورای واتیکان دوم بازگشت ناپذیر است.

در زمان تولد کلیسای کاتولیک، اصل جزمی تثلیث، نقش محوری داشت. این مسأله درباره روند اتحاد کلیساهای کاتولیک و پروتستان نیز صدق می‌کند. پذیرش تثلیث که ابداعی بیش نیست، به عنوان اصل اساسی ایمان مسیحیان اعلام خواهد شد. به همین خاطر اتحادیه پروتستان‌ها قدرتمندتر شده و از تمام گروه‌های انجیلی خواهد خواست این علامت را بپذیرند و در این راستا، حکومت نیز از کلیسا پشتیبانی خواهد کرد: «و همه را از کبیر و صغیر و دولتمند و فقیر و غلام و آزاد بر این وا می‌دارد که بر دست راست یا بر پیشانی خود نشانی گذارند. و اینکه هیچ کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی اسم یا عدد اسم وحش را داشته باشد.» (مکاشفه ۱۳:۱۶-۱۷).

شورای جهانی کلیساها از اینکه برخی از جماعت‌های پروتستان از پذیرش عضویت در اتحادیه‌ی بزرگ سر باز خواهند زد ناخرسند خواهد بود. این جا سخن از گروه‌هایی است که به یک خدای واحد حقیقی که برای نجات ما در مسیح مکشوف شده است ایمان دارند. این گروه‌ها که مسیح را یگانه سر کلیسا می‌دانند از پذیرش ضد مسیح دوری خواهند کرد. این اصل جزمی نشان‌دهنده یک تصور غلط از خدا و مسیح است. این گروه‌ها در این مورد به علم کاذبی دست پیدا کرده‌اند، به همین خاطر این نهاد بیش از هر گروه دیگری در گذشته خونریزی کرده است. کلیسای کاتولیک، ایمانداران و دگر اندیشان را آزار و اذیت کرد و به کام مرگ فرستاد. به همین ترتیب کسانی هم که علامت کلیسای مادر را نپذیرند آزار و اذیت خواهند شد.

گذشته از این کسی که به آموزه تثلیث ایمان می‌آورد و تعمیم تثلیثی می‌گیرد، علامت وحش را دریافت می‌کند. با توجه به این مطلب کلیسای کاتولیک روی ادعای خود پافشاری می‌کند. این کلیسا مدعی است که به تنهایی قادر به نجات افراد است و مردم از طریق کلیسای کاتولیک و آیین‌های آن می‌توانند رهایی یابند. مأموران این کلیسای اداری مردم را از تولد تا به مرگ هدایت می‌کنند. آنها آیین‌های مذهبی را پیش روی مردم قرار می‌دهند و به همین خاطر است که افرادی که در این آیین‌ها شرکت می‌کنند، پس از مرگ گویی به آتش برزخ وارد می‌شوند. برزخی که تنها زاییده تراوش‌های فکری روحانیان است. ولی جا دارد پرسیم که آیا منظور از نجات همان آتش برزخ است؟ کتاب مقدس نجات را با کیفیت دیگری مطرح می‌کند (اعمال ۴: ۱۰-۱۲). کلیسای پاپ در مقابل تنها قربانی معتبر خدا یعنی قربانی شدن مسیح، آیین قربانی برقرار می‌کند. از قرار معلوم یک‌تکه نان مقدس به یک تکه مسیح واقعی تبدیل و پس از تقسیم خورده می‌شود. همه کسانی که حاضر نشدند این آموزه ضد مسیح را بپذیرند در شوراها کلیسای کاتولیک نفرین شدند. خداوند در کلام خویش درباره منجی و نجات تامی که محقق شد چنین می‌گوید: «و به این اراده مقدس شده‌ایم، به قربانی جسد عیسی مسیح، یک مرتبه فقط... لکن او چون یک قربانی برای گناهان گذرانید، به دست راست خدا بنشست تا ابدالابد... از آن رو که به یک قربانی مقدسان را کامل گردانیده است تا ابدالابد.» (عبرانیان ۱۰: ۱۰ و ۱۲ و ۱۴).

در تاریخ نجات، خدا تنها کسی است که از طریق خداوندگار ما عیسی مسیح عمل می‌کند. روح القدس در چارچوب اعلام نجات و کلمه حق عمل می‌کند. ولی این کلیسا با استفاده از عبارت: «به نام پدر و پسر و روح القدس» به نام خود عمل می‌کند. حال آنکه کلیسای مسیح از حکم خدا پیروی کرده و به نام خداوند عیسی مسیح که نام خدا در عهد جدید است عمل می‌کند. همان طور که در کتاب مقدس آمده است، نجات خدا برای بشریت تنها در نام عیسی مسیح محقق شده است.

در باب هفده مکاشفه درباره‌ی همه کلیساهای و جماعت‌های مستقلی که به کلیسای مادر ملحق می‌شوند، این عبارت بکار رفته است: «بابل عظیم و مادر فواحش». در این متن باز صحبت از علامتی است که بر پیشانی نوشته می‌شود: «و بر پیشانی اش این اسم مرقوم بود: سر و بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا. و آن زن را دیدم، مست از خون مقدسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی‌نهایت تعجب نمودم.» (مکاشفه ۱۷: ۵-۶).

کلیساهای دختر، یعنی بسیاری از کلیساهای پروتستان که همان علامت آموزه‌ی تثلیثی را بر پیشانی خود دریافت کرده‌اند، به آغوش مادر خود باز می‌گردند. وی دوباره همان بابل بزرگ می‌شود که از خون شهیدان مست شده است. یوحنا این واقعه را در

رویا دید و متعجب شد. همه کسانی که به آموزه تثلیث ایمان دارند و عضو اعترافات تثلیثی هستند، هم اکنون علامت وحش را بر پیشانی خود دارند. در عوض کسانی که به خاطر اعتقادات کتاب مقدسی خویش این اصل جزمی را نمی‌پذیرند، مورد آزار و اذیت قرار خواهند گرفت. به یاد داشته باشید همان طوری که کلیسای کاتولیک با استفاده از این علامت موفق شد در گذشته، اولین موج جفا را بر ایمانداران وارد کند، به همین ترتیب در زمان آخر با استفاده از علامت تثلیث قادر خواهد شد ایمانداران را در تنگنا قرار دهد.

آنچه باعث اندوه می‌شود این است که دروغ به عنوان حقیقت جلوه داده خواهد شد، بطوری که اگر امکان داشت برگزیدگان نیز فریب می‌خوردند(متی ۲۴:۲۴). خداوند در متی ۲۱:۷ درباره کسانی که آیات و معجزات را صادر کردند صحبت می‌کند. آیا ممکن است منظور از این آیات و معجزات بزرگ همان عمل روح القدس باشد که در میان مبشران تلویزیونی تثلیثی و گردهمایی‌های کاریزماتیک وجود دارد. با وجود اینکه این افراد می‌کوشند خود را توجیه کنند، خداوند به آنها نشان خواهد داد که بدکارند (قانون شکن هستند) و آنها را هرگز نشناخته است. عمل راستین روح همواره در هماهنگی با آموزه کلام خدا است.

در اینجا جا دارد این پرسش‌ها مطرح شوند:

- چرا خدا خود هیچ‌گاه از تثلیث یا وحدت در تثلیث صحبت نکرده است؟

- چرا هیچ‌نبی‌ای از خدای سه‌گانه صحبت نکرده است؟

- چرا هیچ‌رسولی از وجود سه شخص در الوهیت سخن نگفته است؟ چرا استراحت خدای پسر و خدای روح القدس در کتاب مقدس یافت نمی‌شود؟

- چرا در یهودیت و در زمان رسولان هرگز درباره الوهیت بحث و جدل در نگرفته است؟

- چرا در زمان رسولان و پس از آنها، کسی به نام پدر و پسر و روح القدس تعمیم نگرفته است؟

- چرا رسولان که از وجود متی ۱۹:۲۸ آگاه بودند، همواره به نام خداوند عیسی مسیح مردم را تعمیم می‌دادند؟(تعمیم از طریق فرو بردن آنها در آب)،(اعمال ۲:۳۸، ۸:۱۶، ۱۰:۴۸، ۱۹:۵ و رومیان ۶:۳). علت آن است که آنها را آن قیام کرده تعلیم داده بود. آنها از مکاشفه روح برخوردار بودند و پذیرفته بودند که عیسی مسیح همان عمانوییل «خدا با ما» است. آنها می‌دانستند که نام عهد در عهد جدید «یشوعا» است که به معنی «خدا نجات می‌دهد» به کار می‌رود، همان طور که عمانوییل «خدا باما» است. آنها

این را نیز می‌دانستند که خدا خویشتن را به عنوان پدر و پسر و روح القدس مکشوف ساخته است. این همه واقع شد تا ما در نام پیمان خدا در عهد جدید نجات پیدا کنیم. همه پسران و دختران خدا در دوره‌ی عهد جدید باید به این نام تعمید بگیرند. در کلیسا هر چه در قول و فعل صورت می‌گیرد و منشأ الهی دارد باید به نام عیسی مسیح خداوند انجام بشود. در کلیسای خدا هیچ آیین شفاهی و عملی بدون ذکر اسم صورت نمی‌گیرد که در غیر این صورت مراسم بیشتر به آیین جادوگری شبیه خواهد بود. عناوین نیز تکرار نمی‌شوند، بلکه فقط اسم عیسی مسیح خداوند است که در زمان برگزاری آیین‌ها باید به کار برده شود (کولسیان ۳:۱۷). مردم در برابر عناوین یا فرمول خاصی زانو نخواهند زد، بلکه در مقابل نام عهد خدا در عهد جدید یعنی عیسی مسیح خداوند به زانو در خواهند آمد (فیلیپیان ۲:۹-۱۱).

خدا در عهد قدیم درباره نام خود در کوه سینا چنین وعده داده بود: «مذبحی از خاک برای من بساز، و قربانی‌های سوختنی خود و هدایای سلامتی خود را از گله و رمه خویش بر آن بگذران، در هر جایی که یادگاری برای نام خود سازم، نزد تو خواهم آمد، و تو را برکت خواهم داد.» (خروج ۲۰:۲۴).

در زمان اعلام تولد فدیه دهنده، فرشته به وضوح به یوسف گفت: «و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رها کند. و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد که اینک باکره آبستن شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است: خدا با ما.» (متی ۱:۲۱-۲۳).

همه خادمانی که خدا در کلیسای عیسی مسیح در عهد جدید مقرر کرده است، از جانب روح القدس هدایت می‌شوند. این کار با هماهنگی کلام خدا و به نام خداوند عیسی مسیح صورت می‌گیرد. بر عکس همه کارمندان کلیسا با استفاده از عبارت: «به نام پدر و پسر و روح القدس» آیین‌ها را بر پا می‌دارند و حاضر به ذکر نام نیستند. رسولان و انبیا حتی یک بار هم فرمول تثلیثی تعمید را به صورت کورکورانه ذکر نکردند. لذا جای تعجب نیست که در محافل و جلسات احضار ارواح، در غرب به اصطلاح مسیحی، آیین‌ها به نام پدر و پسر و روح القدس صورت بگیرند.

ای شما که جزیی از قوم خدا هستید ولی در کلیساهای تثلیثی رسمی یا مستقل به سر می‌برید، این را بشنوید: ساعت حقیقت فرا رسیده است، ساعت تصمیم و مکاشفه مسیح. ساعتی رسیده است که نقاب از چهره ضد مسیح برداشته می‌شود و نور از تاریکی جدا می‌گردد. پیغام خداوند به قوم پراکنده خویش، یعنی آخرین فرا خوانی وی از این قرار است: «پس خداوند می‌گوید: از میان



ایشان بیرون آید و جدا شوید و چیز ناپاک را لمس نکنید تا من شما را مقبول بدارم، و شما را پدر خواهیم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود؛ خداوند قادر مطلق می‌گوید. «دوم قرنیتان ۱۷:۶-۱۸) و (مکاشفه ۴:۱۸).

قول خداوند تنها یک معنی می‌تواند داشته باشد. تنها کسی که به راستی از تثلیث بابلی خارج می‌شود، می‌تواند تعمید یابد و توسط روح القدس در بدن مسیح مهر شود (اول قرنیتان باب ۱۲). مسیح و ضد مسیح هیچ سازگاری با هم ندارند. اردوی مسیح نمی‌تواند با اردوی ضد مسیح در آمیزد. کسی نمی‌تواند بی طرف بماند. عده‌ای به دست روح القدس مهر می‌شوند و عده‌ای دیگر علامت نظام کاذب را دریافت می‌کنند.

هر کسی که شیپور انجیل جاویدان را می‌شنود باید به فرا خوانی خدا پاسخ دهد. اکنون زمان تصمیم است. باید تصمیم بگیریم که به مسیح تعلق داشته باشیم یا به ضد مسیح. در راستی کلام باشیم و مهر روح القدس را دریافت کنیم و یا علامت وحش را بپذیریم و در گمراهی پیش برویم. به یاد داشته باشید که انبیا آموزه‌ی خدای سه گانه را نمی‌شناختند و رسولان نیز با تعمید کاذبی که با ذکر سه عنوان داده می‌شود، کاملاً بیگانه بودند. خدا نظام کاذب مذهبی را رد خواهد کرد.

سرتاسر این نظام کاذب مذهبی در یک مرد تجلی می‌یابد. ویژگی‌ها و عدد این مرد در کتاب مقدس برای ما تشریح و حساب شده است. از زمان اصلاحات همه معلمان برجسته‌ی کتاب مقدس مسائل را به این شکل عنوان کردند و در صورتی که کسی بخواهد خوانش دیگری از کتاب مقدس را ارائه دهد، قادر نخواهد بود در همه جزئیات با کلام خدا هماهنگ شود.

#### فصل چهاردهم

بره و ۱۴۴۰۰۰ مهر شده

« و دیدم که اینک بره، بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم می‌دارند. «(مکاشفه ۱۴:۱).

در این متن باز هم از نماد پیشانی استفاده شده است. از اسمی هم که بر پیشانی حک می‌شود، سخن رفته است. در باب هفت به ما گفته شده بود که ۱۴۴۰۰۰ نفر که نماینده دوازده قبیله بنی اسرائیل هستند باید بر پیشانی خود مهر بخورند. در باب چهارده، مهر شدگان را ایستاده بر کوه صهیون می‌بینیم که در کنار بره به ما نشان داده می‌شوند. این تصویر بدین مفهوم است که آنها فدیة شده‌اند. این گروه، فدیة‌ی تامی را که بره‌ی خدا بر صلیب جلجتا برای آنان مهیا کرد، پذیرفته‌اند. یهودیان اسم عمانوییل - یسوعا را بر خود خواهند گذاشت. عمانوییل = خدا با ما (اشعیا ۷:۱۴) و یسوعا = یهوه نجات می‌دهد. بشارت اشعیا ۹:۲۵ به این

شکل محقق خواهد شد: «و در آن روز خواهند گفت: اینک این خدای ما است که منتظر او بوده‌ایم و ما را نجات خواهد داد. این خداوند است که منتظر او بوده‌ایم پس از نجات او مسرور و شادمان خواهیم شد.». در آن زمان کوه صهیون دوباره اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند (اشعیا ۲ و ۴).

«و آوازی از آسمان شنیدم، مثل آواز آبهای بسیار و مانند آواز رعد عظیم؛ و آن آوازی که شنیدم، مانند آواز بریطنوازان بود که بریطهای خود را بنوازند. و در حضور تخت و چهار حیوان و پیران، سرودی جدید می‌سرایند و هیچ کس نتوانست آن سرود را بیاموزد، جز آن صد و چهل و چهار هزار که از جهان خریده شده بودند.» (مکاشفه ۱۴: ۲-۳).

پیش از آنکه اورشلیم زمینی و اورشلیم آسمانی متحد شوند، برگزیدگان یهودی سرود تازه‌ای را یاد می‌گیرند و سپس همه کسانی نیز که در قیام اول شرکت کرده‌اند این سرود را خواهند سرایید. گروه نوبران امته‌ها، عروس را تشکیل می‌دهند. این گروه در جشن عروسی آسمانی سرودی سر می‌دهند که صدای آن تا به زمین هم می‌رسد. این سرود را تنها ۱۴۴۰۰۰ نفر برگزیده که نوبران بنی‌اسرائیل را تشکیل می‌دهند می‌توانند یاد بگیرند. عروس از همه اقوام، ملل و زبانها تشکیل شده است. ۱۴۴۰۰۰ نفر مهر شده نیز از نوبران بنی‌اسرائیل هستند.

درباره این ۱۴۴۰۰۰ نفر چنین آمده است: «اینانند آنانی که با زنان آلوده نشدند، زیرا که باکره هستند؛ و آنانند که برّه را هر کجا می‌رود متابعت می‌کنند و از میان مردم خریده شده‌اند تا نوبر برای خدا و بره باشند. و در دهان ایشان دروغی یافت نشد، زیرا که بی عیب هستند.» (مکاشفه ۱۴: ۴-۵).

همان‌طور که پیش‌تر در فصل دوازده عنوان شد، زن نماد کلیسا است. این ۱۴۴۰۰۰ نفر باکره هستند. بدین مفهوم که آنها با هیچ کلیسایی زنای روحانی نکرده‌اند و به هیچ کلیسایی تعلق ندارند. آنها کاتولیک، انجیلی، باپتیست، متودیست یا غیره نیستند. با توجه به اینکه این افراد از طریق خدمت دو شاهد، مسیح را پذیرفته‌اند، ممکن نیست عضو کلیسایی باشند. آنها بر پیشانی خود مهر خواهند خورد. آنها در حالت بکارت، برّه را دریافت می‌کنند. او آنها را فدیّه داده و از این پس پیرو او می‌شوند.

خداوند در عهد قدیم درباره این گروه از اسرائیلیان چنین می‌گوید: «اما در میان تو قومی ذلیل و مسکین باقی خواهم گذاشت و ایشان بر اسم خداوند توکل خواهند نمود. و بقیه اسرائیل بی‌انصافی نخواهند نمود و دروغ نخواهند گفت و در دهان ایشان زبان فریبنده یافت نخواهد شد زیرا که ایشان چرا کرده، به آرامی خواهند خوابید و ترساننده‌ای نخواهد بود. ای دختر صهیون ترنم نما!

ای اسرائیل آواز شادمانی بده! ای دختر اورشلیم به تمامی دل شادمان شو و وجد نما! خداوند عقوبت‌های تو را برداشته و دشمنانت را دور کرده است. یهوه پادشاه اسرائیل در میان تو است پس بار دیگر بلا را نخواهی دید. «صفنیا ۳: ۱۲-۱۵».

انجیل جاویدان و فراخوانی‌های سه‌گانه‌ی فرشتگان

در مکاشفه ۱۴: ۶-۱۱ سه مطلب با تأکید خاصی در قالب یک پیغام مستقیم آسمانی مطرح می‌شوند. اولین مطلب این است که انجیل جاویدان باید با امانت به همه ملل و زبانها اعلام شود. فراخوانی مربوط به این اعلام از این قرار است:

«و به آواز بلند می‌گوید: از خدا بترسید و او را تمجید نمایید، زیرا که زمان داوری او رسیده است. پس او را که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌های آب را آفرید، پرستش کنید.» (آیه ۷).

دومین مطلب عبارت است از اعلام سقوط بابل بزرگ: «و فرشته‌ای دیگر از عقب او آمده، گفت: منهدم شد بابل عظیم که از خمر غضب زنای خود، جمیع امتها را نوشانید.» (آیه ۸).

و سومین مطلب، مهمترین هشداری است که به بشریت داده می‌شود. در این هشدار از همه خواسته می‌شود که از پرستش وحش خودداری کنند و از قبول علامت آن بر دست یا پیشانی خویش سر باز زنند: «و فرشته سوم از عقب این دو آمده، به آواز بلند می‌گوید: اگر کسی وحش و صورت او را پرستش کند و نشان او را بر پیشانی یا دست خود پذیرد، او نیز از خمر غضب خدا که در پیاله خشم وی بیغش آمیخته شده است، خواهد نوشید، و در نزد فرشتگان مقدس و در حضور بره، به آتش و کبریت، معذب خواهد شد.» (آیات ۹-۱۰). در هیچ جای دیگر نمی‌بینیم که خدا با چنین خشمی برخورد کند. خدا نمی‌تواند پذیرش نظام ضد مسیح را تحمل کند. کسی که در آن زمان عضو این سیستم و یا عضو کلیسای تثلیثی که به اکومینیسیم یا شورای جهانی کلیساها پیوسته است، باشد، جایی برای بخشش نخواهد داشت. خشم خدا و آتش گوگرد در انتظار چنین شخصی خواهد بود. این مطلب نشان دهنده اهمیتی است که شناخت درست نماد، صورت و علامت وحش برای ما دارد. ای کاش همه ما این هشدار بی‌سابقه را جدی بگیریم. زیرا کسی که فریب مذهبی بخورد، حتی اگر این فریب ظاهری مسیحی داشته باشد، علامت وحش را دریافت کرده و عواقب آن را متحمل خواهد شد.

خدا، بخشنده و بسیار نیکو است. وی گناهان مردمی را که طالب آمرزش می‌باشند، می‌بخشد. وی همه گناهان را می‌بخشد. با این وجود کسی که در این ساعت سرنوشت ساز تاریخ بشریت در کنار ضد مسیح قرار می‌گیرد، در واقع خون مسیح را پایمال و به فیض مسیحایی پشت می‌کند. خدا کسی را که به ضد مسیح نگاه می‌کند نخواهد بخشید، زیرا اگر چه ضد مسیح از صلح و

بخشش صحبت می‌کند ولی قادر نیست آن را به بشریت هدیه کند. توجه به ضد مسیح به معنی پشت کردن به نجات دهنده‌ای است که به تنهایی قادر است بشریت را از سلامتی و بخشش برخوردار کند. هدف این است که هویت مذهبی که ظاهری زیبا و آراسته دارد در پرتو کلام بر ملا شود، تا کسانی که گرفتار مذهب هستند بدانند به راهی می‌روند که سرانجام آن منتهی به جایی است که بازگشت از آن امکان‌پذیر نیست.

دستیابی به مفهوم نبوت‌ها و باز شدن راز نمادهای مکاشفه تنها در روزگار ما امکان‌پذیر بود. زیرا در این عصر است که مردم به مکاشفه‌ای در این مورد نیازمندند. این رازها باید به واسطه‌ی رسالت یک نبی حقیقی باز می‌شدند. تا کنون به هیچ مبشر یا معلم کتاب مقدسی داده نشده بود که به درک جنبه نبوتی کتاب مقدس نائل شود. خدا همه چیز را به روش خود انجام می‌دهد و هر خادمی را با توجه به خدمتی که به آن خوانده شده است به کار می‌گیرد. به عبارت دیگر یک مبشر باید بشارت بدهد، یک معلم تعلیم بدهد و یک شبان به خدمت شبانی خود بپردازد. این بدین مفهوم است که درک جنبه نبوتی کتاب مقدسی را تنها یک نبی می‌تواند بدست آورد. در کلام چنین می‌خوانیم: «زیرا خداوند یهوه کاری نمی‌کند جز اینکه سر خویش را به بندگان خود انبیا مکشوف می‌سازد.» (عاموس ۷:۳). کلام مکشوف شده همواره به انبیا و دیگر خادمان خدا مانند رسولان نازل می‌شد، نه بر کاتبان و الهیدانان که به جای انبیا و رسولان نشسته و کتاب مقدس را تفسیر می‌کنند. خدا در کلیسای عهد جدید خدمت‌های مختلفی را قرار داده است، عده‌ای معلم هستند، دسته‌ای خدمت رسولی دارند و گروهی دیگر رسالت نبوتی دارند (اول قرن‌تین ۱۲:۲۸، افسسیان ۴:۱۱ و غیره).

عاقبت وحشتناک گمراه شدگان با این کیفیت توصیف شده است: «و دود عذاب ایشان تا ابدالابد بالا می‌رود. پس آنانی که وحش و صورت او را پرستش می‌کنند و هر که نشان اسم او را پذیرد، شبانه روز آرامی ندارند.» (مکاشفه ۱۴:۱۱). اما در آیه بعد درباره کسانی که در زمان آزمایش به خداوند وفادار مانده‌اند، چنین آمده است: «در اینجاست صبر مقدسین که احکام خدا و ایمان عیسی را حفظ می‌نمایند. و آوازی را از آسمان شنیدم که می‌گوید: بنویس که از کنون خوشحالتند مردگانی که در خداوند می‌میرند. و روح می‌گوید: بلی، تا از زحمات خود آرامی یابند و اعمال ایشان از عقب ایشان می‌رسد.» (مکاشفه ۱۴:۱۲-۱۳). بدین ترتیب آنچه که در قسمت دوم مهر پنجم اخبار شده بود (مکاشفه ۶:۱۱) به تحقق می‌رسد.

دروِی محصول زمین در پایان دوره‌ی فیض

در قسمت دوم باب چهارده از دو نوع درو صحبت شده است. نوع اول که در آیات ۱۴-۱۶ به آن اشاره شده است به سعادت‌مندان در مسیح مربوط می‌شود: «و دیدم که اینک ابری سفید پدید آمد و بر ابر، کسی مثل پسر انسان نشسته که تاجی از طلا دارد و در دستش داسی تیز است. و فرشته‌ای دیگر از قدس بیرون آمده، به آواز بلند آن ابر نشین را ندا می‌کند که داس خود را پیش آور و درو کن، زیرا هنگام حصاد رسیده و حاصل زمین خشک شده است. و ابر نشین داس خود را بر زمین آورد و زمین درویده شد. ما خداوند عیسی مسیح را می‌بینیم که به عنوان پسر انسان بر ابری سوار است. یوحنا ی تعمید دهنده درباره‌ی درو چنین می‌گوید: «او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، ولی گاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید.» (متی ۳: ۱۲) و (لوقا ۳: ۱۷). در پایان دنیا خداوند گندم خود را انبار می‌کند. در یک مثال، پسر انسان خود را به دانه گندمی تشبیه می‌کند که باید بر زمین بیافتد و بمیرد تا بتواند دانه‌های بی‌شماری را به بار بیاورد: «آمین آمین به شما می‌گویم اگر دانه گندم که در زمین می‌افتد نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد.» (یوحنا ۱۲: ۲۴).

بذر الهی رشد می‌کند و پس از رسیدن به مرحله تکمیلی خود به بار می‌نشیند: «زیرا که زمین به ذات خود ثمر می‌آورد، اول علف، بعد خوشه، پس از آن دانه کامل در خوشه. و چون ثمر رسید، فوراً داس را بکار می‌برد زیرا که وقت حصاد رسیده است. (مرقس ۴: ۲۸-۲۹).

پسر انسان بذر نیکو می‌کارد: «در جواب ایشان گفت: آنکه بذر نیکو می‌کارد پسر انسان است، و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو ابنای ملکوت و کرکاسها، پسران شیرینند.» (متی ۱۳: ۳۷-۳۸).

او با فرشتگان خود، داس بر دست به درو می‌پردازد و خاصان خود را بر می‌دارد. فرشته‌ای او را مخاطب می‌سازد و چنین فریاد می‌کند: «و فرشته‌ای دیگر از قدس بیرون آمده، به آواز بلند آن ابر نشین را ندا می‌کند که داس خود را پیش بیاور و درو کن، زیرا هنگام حصاد رسیده است و حاصل زمین خشک شده است.» (مکاشفه ۱۴: ۱۵). به هنگام قیامت اول، برگزیدگان که گروه نوبران را تشکیل می‌دهند مبدل شده، به شباهت پسر خدا در آمده و ذات او را به ارث می‌برند (اول یوحنا ۳: ۲). این امر برای همه آشکار خواهد شد.

انگور چینی در تاکستان زمین و

نزول خشم الهی

در آیات ۱۷-۲۰ باب ۱۴ مکاشفه از نوع برداشت صحبت می‌شود. این برداشت به تاکستان زمین مربوط می‌شود: «و فرشته‌ای دیگر از قدسی که در آسمان است، بیرون آمد و او نیز داسی تیز داشت. و فرشته‌ای دیگر که بر آتش مسلط است، از مذبح بیرون شده، به آواز بلند ندا در داده، صاحب داس تیز را گفت: داس تیز خود را پیش آور و خوشه‌های مو زمین را بچین، زیرا انگورهایش رسیده است. پس آن فرشته داس خود را بر زمین آورد و موهای زمین را چیده، آن را در چرخش عظیم غضب خدا ریخت. و چرخش را بیرون شهر به پایفشردند و خون از چرخش تا به دهن اسبان به مسافت هزار و ششصد تیر پرتاب جاری شد.» (مکاشفه ۱۴:۱۷-۲۰).

کسی که به آیات موازی توجه می‌کند، در می‌یابد که رخدادی که در این آیات نقل می‌شود چیزی جز نزول خشم خدا نیست. زمانی که دشمنان اسراییل حمله‌ور می‌شوند و واپسین نبرد در می‌گیرد، کاسه خشم خدا لبریز می‌شود. انبیای عهد قدیم و رسولان عهد جدید این امر را اخبار کرده‌اند. واژه‌های کلیدی‌ای که به درک این مقوله کمک می‌کنند عبارتند از «چرخش» و «انتقام».

خداوند از نوع دوم برداشت خرسند نیست. در اینجا صحبت از بشریت هبوط کرده و عاصی علیه خدا است. با قیاس آیات فوق با گزاره‌های دیگر کتاب مقدس در می‌یابیم که خدا باید با انسانهایی که بر وی شوریده‌اند تسویه حساب بکند. این امر قبل از برقراری سلطنت هزار ساله انجام خواهد شد. همان طوری که خوشه‌ها در چرخش ریخته می‌شوند تا له شوند، به همین ترتیب مردم در چرخش خشم خدا افکنده می‌شوند. خدای محبت و فیض و نجات، به خدای خشم و داوری تبدیل خواهد شد. زیرا که نوشته شده است: «انتقام و جزا از آن من است...» (تثنیه ۳۲:۳۵ الف و عبرانیان ۱۰:۳۰).

در اشعیا ۲:۶۳ این پرسش مطرح می‌شود که: «چرا لباس تو سرخ است و جامه تو مثل کسی که چرخش را پایمال کند؟ من چرخش را تنها پایمال نمودم و احدی از قومها با من نبود و ایشان را به غضب خود پایمال کردم و به حدت خشم خویش لگدکوب نمودم و خون ایشان به لباس من پاشیده شده، تمامی جامه خود را آلوده ساختم. زیرا که یوم انتقام در دل من بود و سال فدیة شدگانم رسیده بود. و نگریستم و اعانت کننده‌ای نبود و تعجب نمودم زیرا دستگیری نبود. لہذا بازوی من مرا نجات داد و حدت خشم من مرا دستگیری نمود. و قومها را به غضب خود پایمال نموده، ایشان را از حدت خشم خویش مست ساختم. و خون ایشان را بر زمین ریختم.» (اشعیا ۲:۶۳-۶۴).

« پس تو به تمامی این سخنان بر ایشان نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند از اعلیٰ علین غرش می‌نماید و از مکان قدس خویش آواز خود را می‌دهد و به ضد مرتع خویش به شدت غرش می‌نماید و مثل آنانی که انگور را می‌افشند، بر تمامی ساکنان جهان نعره می‌زند، و صدا به کرانهای زمین خواهد رسید زیرا خداوند را با امتها دعوی است و او بر هر ذی جسد داوری خواهد نمود و شیران را به شمشیر تسلیم خواهد کرد. قول خداوند این است. «(ارمیا ۲۵: ۳۰-۳۱).

ما در کتاب یوئیل نبی با صحنه‌ای از روز خداوند که در آن خداوند بشریت نافرمان را جزا خواهد داد، روبرو می‌شویم: «امت‌ها برانگیخته شوند و به وادی یهوشافاط برآیند زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همه امتهایی که به اطراف آن هستند داوری نمایم. داس را پیش آورید زیرا که حاصل رسیده است. بیابید پایمال کنید زیرا که معصره‌ها پر شده و چرخستها لبریز گردیده است چونکه شرارت شما عظیم است.» (یوئیل ۳: ۱۲-۱۳).

در کتاب مقدس گزاره‌های زیادی به موضوع روز خشم خدا اختصاص یافته‌اند. نبی در اشعیا ۲: ۶۱ در یک عبارت، هم از روز فیض و پسندیده خداوند صحبت می‌کند و هم از روز خشم خدای ما. خداوند عزم داشت بشریت را در نقشه‌ی خود جای دهد. با توجه به اینکه خدا بی‌آغاز و بی‌انجام است، نقشه‌های او فراتر از زمان رفته و ابدیت را در بر می‌گیرند. کسی که به عمد در درون خویش بر خدای جان آفرین و خداوند نجات‌دهنده بشر می‌شورد، در واقع علیه خدا موضع می‌گیرد. چنین کسی در برکات انتهای تاریخ شریک نخواهد شد. زیرا قرار است بشریت دوباره با پروردگار خویش هماهنگ شود. به همین خاطر ضروری است انسان به واسطه مسیح با خدا آشتی کند. وی باید با خدا ملاقات شخصی داشته باشد. در غیر این صورت هرگز نخواهد توانست قدم در ابدیت بگذارد.

فصل پانزدهم

هفت جام خشم و گروهی بر دریای بلورین

« و علامتِ دیگرِ عظیم و عجیبی در آسمان دیدم، یعنی هفت فرشته‌ای که هفت بلایی دارند که آخرین هستند، زیرا که به آنها غضب الهی به انجام رسیده است. «(مکاشفه ۱: ۱۵). از این عبارت چنین بر می‌آید که غضب الهی «به انجام رسیده است». این پیش آمد در پایان دوره‌ی مصیبت بزرگ رخ می‌دهد.

در آیه دو، موضوع ناگهان عوض می‌شود و ما با افرادی که دوره‌ی مصیبت بزرگ را با سربلندی پشت سر گذاشته‌اند روبرو می‌شویم: « و دیدم مثال دریایی از شیشه مخلوط به آتش و کسانی را که بر وحش و صورت او و عدد اسم او غلبه می‌یابند، بر

دریای شیشه ایستاده و بریطهای خدا را به دست گرفته، سرود موسی بنده خدا و سرود بره را می خوانند و می گویند: عظیم و عجیب است اعمال تو ای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حق است راههای تو ای پادشاه امتهای! «مکاشفه ۱۵: ۲-۳».

همان طور که در فصل چهار عنوان شد، دریای بلورین در پیش روی تخت خدا قرار دارد و عروس بر تخت نشسته است (مکاشفه ۳: ۲۱)، در حالی که افرادی که مصیبت بزرگ را پشت سر گذاشته اند در پیش تخت خدا ایستاده اند (مکاشفه ۷: ۹). در آن لحظه باکره های نادان و یهودیانی که ایماندار شده اند با هم به حضور تخت الهی شرفیاب می شوند. تخت خدا تنها در آسمان نیست، بلکه بر زمین نیز هست (متی ۲۵: ۳۱). متن این گزاره نشان می دهد، گروهی را که ایستاده بر دریایی بلورین می بینیم پیش تر بر وحش، صورت وحش و عدد اسم او چیره شده اند. آیه ی فوق نشان می دهد که این جمع از دو گروه متفاوت تشکیل شده است. همان دشواری هایی که ایمانداران پیش از ربوده شدن با آنها مواجه می شوند، دامنگیر این ایمانداران نیز خواهد شد. در آخرین جفاها که کلیسا پیش از ربوده شدن تجربه خواهد کرد، هیچ ایمانداری به شهادت نخواهد رسید. ولی زمانی که شیطان بر زمین افکنده می شود، جفا شدیدتر می گردد و بسیاری از باکره های نادان و اسرائیلیان در راه ایمان خود به شهادت خواهند رسید. در اینجا همه کسانی که برای ایمان خود پایداری کرده اند با هم نشان داده می شوند. در حالی که در مکاشفه باب ۲۰ به طور خاص به شهدا اشاره شده است.

سرودی که این گروه می سرایند لشکریان آسمانی قبلاً در باب ۵ سروده اند. در این گزاره از ایمانداران یهودی و غیر یهودی که مصیبت بزرگ را پشت سر گذاشته اند صحبت می شود. به همین خاطر آنان دو سرود را سر می دهند: سرود موسی بنده خدا و سرود بره. البته متن کتاب مقدس بیشتر به وجوه اشتراک این دو سرود توجه دارد. زیرا خدا همان است، ولی در کنار اسرائیل است و امتهای را وارد نقشه نجات خویش کرده است. خداوند به عنوان خدای قادر مطلق معرفی می شود و از اعمال او با صفات عظیم و عجیب یاد می شود. بدین ترتیب ثابت می شود که راههای خدا «عدل و حق» است. خدا پادشاه امتهای است.

با توجه به این که صحنه مکاشفه باب ۱۵ نشان می دهد که واپسین داوری های آسمانی نازل شده اند و ما در آستانه ی برقراری سلطنت هزار ساله هستیم، درباره اقوام چنین آمده است: «کیست که از تو نترسد، خداوند و کیست که نام تو را تمجید نماید؟ زیرا که تو تنها قدوس هستی و جمیع امتهای آمده، در حضور تو پرستش خواهند کرد، زیرا که احکام تو ظاهر گردیده است. «مکاشفه ۱۵: ۴».



انبیای عهد قدیم پیش‌تر درباره ملکوت اخبار کرده بودند: «و خداوند می‌گوید که از غره ماه تا غره دیگر و از سبت تا سبت دیگر تمامی بشر خواهند آمد تا به حضور من سجده نمایند.» (اشعیا ۶۶:۲۳).

درباره داوری بر اقوامی که به اورشلیم هجوم خواهند آورد به انبیا اخبار شده است. این اقوام به کام نیستی فرستاده خواهند شد. البته از این اقوام عده‌ای جان سالم به در خواهند برد: «و این بلایی خواهد بود که خداوند بر همه قومهایی که با اورشلیم جنگ کنند وارد خواهد آورد. گوشت ایشان در حالتی که بر پایهای خود ایستاده باشند کاهیده خواهد شد و چشمانشان در حدقه گذاشته خواهد گردید و زبان ایشان در دهانشان کاهیده خواهد گشت... و واقع خواهد شد که همه‌ی باقی ماندگان از جمیع امتهایی که به ضد اورشلیم آیند، هر سال بر خواهند آمد تا یهوه صبايوت پادشاه را عبادت نمایند و عید خیمه‌ها را نگاه دارند.» (زکریا ۱۴:۱۲ و ۱۶).

به این ترتیب متوجه می‌شویم این تعلیم که همه مردمان زمین در روند داوری و پالایش زمین نابود خواهند شد فاقد اساس کتاب مقدسی است: «و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه خداوند بر قله کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلها برافراشته خواهد گردید و جمیع امتها به سوی آن روان خواهند شد. و قومهای بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: بیایید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برآییم تا طریق‌های خویش را به ما تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم.» (اشعیا ۲:۲-۳).

«یهوه صبايوت چنین می‌گوید: بار دیگر واقع خواهد شد که قومها و ساکنان شهرهای بسیار خواهند آمد. وساکنان یک شهر به شهر دیگر رفته، خواهند گفت: بیایید برویم تا از خداوند مسألت نماییم و یهوه صبايوت را بطلبیم و من نیز خواهم آمد. و قومهای بسیار و امتهای عظیم خواهند آمد تا یهوه صبايوت را در اورشلیم بطلبند و از خداوند مسألت نمایند. یهوه صبايوت چنین می‌گوید در آن روزها ده نفر از همه زبانهای امتها به دامن شخص یهودی چنگ زده، متمسک خواهند شد و خواهند گفت همراه شما می‌آییم زیرا شنیده‌ایم که خدا با شما است.» (زکریا ۸:۲۰-۲۳).

ولی پیش از این رویداد آنچه که یوحنا یاری در آیات ذیل نقل می‌کند باید واقع شود: «و بعد از این دیدم که قدس خیمه شهادت در آسمان گشوده شد، و هفت فرشته‌ای که هفت بلا داشتند، کتانی پاک و روشن در بر کرده و کمر ایشان به کمر بند زرین بسته، بیرون آمدند. و یکی از آن چهار حیوان، به آن هفت فرشته، هفت پیاله زرین داده، پر از غضب خدا که تا ابدالابد زنده است. و قدس از جلال خدا و قوت او پر دود گردید.» (مکاشفه ۱۵:۵-۸).

## هفت جام خشم و آخرین داوری‌های خدا

داوری‌های مربوط به ریختن جام‌های خشم که در باب پانزده اخبار شده بودند در این باب جامه عمل می‌پوشند: «و آوازی بلند شنیدم که از میان قدس به آن هفت فرشته می‌گوید که بروید، هفت پیاله غضب خدا را بر زمین بریزید.» (مکاشفه ۱۶:۱). در پایان زمان فیض، اعلام انجیل آخرین فرصت را به بشریت می‌دهد تا با بخشش محبت‌آمیز خدا، آمرزش کامل از همه خطایا و گناهان و نجات تامی که باعث می‌شود پسران و دختران خدا در قیامت اول به جلال وارد گردند، آشنا شود. کسی که عطیه‌ی فیض‌آمیز خدا را نپذیرد عواقب آن را نیز خواهد دید. وی گرفتار خشم عادلانه‌ی خدا خواهد شد.

با ریخته شدن اولین جام خشم، همه کسانی که علامت وحش را دریافت کرده و صورت او را پرستیده‌اند دچار درد و عذاب زیادی می‌شوند: «و اولی‌رفته، پیاله خود را بر زمین ریخت و دمل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارند و صورت او را می‌پرستند، بیرون آمد.»

«و دومین پیاله خود را به دریا ریخت که آن به خون مثل خون مرده مبدل گشت و هر نفس زنده از چیزهایی که در دریا بود بمرد.»

«و سومین پیاله خود را در نهرها و چشمه‌های آب ریخت و خون شد. و فرشته آنها را شنیدم که می‌گوید: عادل تو که هستی و بودی ای قدوس، زیرا که چنین حکم کردی، چونکه خون مقدسین و انبیا را ریختند و بدیشان خون دادی که بنوشند زیرا که مستحقند. و شنیدم که مذبح می‌گوید: ای خداوند، خدای قادر مطلق، داوری‌های تو حق و عدل است.»

«و چهارمین، پیاله خود را بر آفتاب ریخت؛ و به آن داده شد که مردم را به آتش بسوزاند. و مردم به حرارت شدید سوخته شدند و به اسم آن خدا که بر این بلایا قدرت دارد، کفر گفتند و توبه نکردند تا او را تمجید نمایند.»

«و پنجمین، پیاله خود را بر تخت وحش ریخت و مملکت او تاریک گشت و زبانهای خود را از درد می‌گزیدند، و به خدای آسمان به سبب دردها و دُلمه‌های خود کفر می‌گفتند و از اعمال خود توبه نکردند.» (مکاشفه ۱۶:۲-۱۱).

ریخته شدن پنج جام اول خشم خدا اتفاقات وحشتناکی را بر روی زمین به دنبال دارد. صفحه تازه‌ای از تاریخ بشریت رقم می‌خورد. شیطان دیگر ایمانداران را آزار و اذیت نمی‌کند، بلکه این فرشتگان داوری هستند که خشم الهی را بر کسانی که شیطان را خدمت و در اختیار او قرار می‌گیرند نازل می‌کنند. همان طور که از بافت برمی‌آید کسانی که در مقابل نظام مذهبی گُرنش می‌کنند و صورت وحش را می‌پرستند عواقب کار خود را خواهند دید. با توجه به این که این بلایا را نمی‌توان توصیف

کرد، لذا از ارائه هر گونه تفسیری در این مورد خوداری می‌کنیم. تا وقتی که در زمان فیض هستیم، باید به ابنای بشر چه به زبان انسانها و چه به زبان فرشتگان ندا در دهیم که: «خداوند را مادامی که یافت می‌شود بطلبید و مادامی که نزدیک است او را بخوانید.» (اشعیاء ۵۵:۶).

پس از آن دیگر فرصتی نخواهد بود. در مکاشفه ۹:۱۶ آمده است که پس از انقضای زمان فیض، انسانها دیگر نخواهند توانست از نجات و فدیة برخوردار شوند. یأس و ناامیدی و احساس عجز تمامی بشریت را فرا خواهد گرفت. هر کس در همان موضعی قرار می‌گیرد که خودش خواسته است. هر فردی باید درباره خود تصمیم بگیرد و الان زمان این تصمیم است.

«وششمین، پیاله خود را بر نهر عظیم فرات ریخت و آبش خشکید تا راه پادشاهانی که از مشرق آفتاب می‌آیند، مهیا شود. و دیدم که از دهان اژدها و از دهان وحش و از دهان نبی کاذب، سه روح خبیث چون وزغ‌ها بیرون می‌آیند زیرا که آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهر می‌سازند و بر پادشاهان تمام ربع مسکون خروج می‌کنند تا ایشان را برای جنگ آن روز عظیم خدای قادر مطلق فراهم آورند. اینک چون دزد می‌آیم! خوشابه حال کسی که بیدار شده، رخت خود را نگه دارد، مبادا عریان راه رود و رسوایی او را ببینند. و ایشان را به موضعی که آن را در عبرانی حارمجدون می‌خوانند، فراهم آورند.» (مکاشفه ۱۶:۱۲-۱۶).

واژه کلیدی این متن کلمه «نبرد» است. در اینجا سخن از یک نبرد معمولی نیست که غالباً بین ملت‌ها و اقوام رخ می‌دهد بلکه صحبت از واپسین نبرد تاریخ است که پیش از برقراری سلطنت هزار ساله به وقوع می‌پیوندد. یوحنا توصیف روشنی از وضعیت آن زمان ارائه می‌دهد. ما در متن می‌بینیم که همه لشکرهای خاور زمین به حرکت در می‌آیند. خشک شدن رود فرات نشان می‌دهد که باید به کدام جهت نگاه کرد. ما با کمک گزارهای دیگر کتاب مقدسی متوجه می‌شویم که نیروهای مخالف اسرائیل در شمال این کشور به هم خواهند رسید.

«و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من ای جوج رئیس رُوش و ماشک و توبال به ضد تو هستم. و تو را برگردانیده، قلاب خود را به چانه‌ات می‌گذارم و تو را با تمامی لشکرت بیرون می‌آورم. اسبان و سواران که جمیع ایشان با اسلحه تمام آراسته، جمعیت عظیمی با سپرها و مجنّها و همگی ایشان شمشیرها به دست گرفته، فارس و کُوش و فُوط با ایشان و جمیع ایشان با سپر و خود، جوّمَر و تمامی افواجش و خاندان تو جَرْمَه از اطراف شمال با تمامی افواجش و قومهای بسیار همراه تو... بنابراین ای پسر انسان نبوت نموده، جوج را بگو که خداوند یهوه چنین می‌فرماید: در آن روز حینی که قوم من اسرائیل به امنیت ساکن باشند آیا تو نخواهی فهمیدی؟ و از مکان خویش از اطراف شمال خواهی آمد تو و قومهای بسیار همراه تو که جمیع

ایشان اسب سوار و جمعیتی عظیم و لشکری کثیر می‌باشند، و بر قوم من اسرائیل مثل ابری که زمین را پوشاند خواهی برآمد. در ایام بازپسین این به وقوع خواهد پیوست...» (حزقیال ۳۸:۳-۶ و ۱۴ ب- ۱۶ الف).

«و تو را بر می‌گردانم و رهبری می‌نمایم و تو را از اطراف شمال برآورده، بر کوههای اسرائیل خواهم آورد. و کمان تو را از دست چپ انداخته، تیرهای تو را از دست راست خواهم افکند. و تو و همه افواجت و قوم‌هایی که همراه تو هستند بر کوههای اسرائیل خواهید افتاد و تو را به هر جنس مرغان شکاری و به حیوانات صحرا به جهت خوراک خواهم داد.» (حزقیال ۳۹:۲-۴).

«روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ مثل فجر منبسط بر کوهها! امتی عظیم و قوی که مانند آن از ازل نبوده و بعد از این تا سالها و دهرهای بسیار نخواهد بود.» (یوئیل ۲:۲). جنگ مقدسین [یعنی جهاد بزرگ - مترجم] که در دنیای اسلام همواره از آن صحبت می‌شود در آن زمان به وقوع خواهد پیوست: «این را در میان امته‌ها ندا کنید. تدارک جنگ ببینید. [در زبان عبری عبارت تدارک جنگ ببینید به این شکل آمده است: جنگ را تقدیس کنید] و جباران را برانگیزانید. تمامی مردان جنگی نزدیک شده، برآیند... امته‌ها برانگیخته شوند و به وادی یهوشافاط برآیند زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همه امتهایی که به اطراف آن هستند داوری نمایم.» (یوئیل ۳:۹ و ۱۲).

«من مقدسان خود را مأمور داشتم و شجاعان خویش یعنی آنانی که در کبریایی من وجد می‌نمایند به جهت غضبم دعوت نمودم. آواز گروهی در کوهها مثل آواز خلق کثیر. آواز غوغای ممالک امته‌ها که جمع شده باشند. یهوه صباوت لشکر را برای جنگ سان می‌بینند. ایشان از زمین بعید و از کرانه‌های آسمان می‌آیند. یعنی خداوند با اسلحه غضب خود تا تمامی جهان را ویران کند.» (اشعیا ۱۳:۳-۵).

«زیرا خداوند را روز انتقام و سال عقوبت به جهت دعوی صهیون خواهد بود.» (اشعیا ۳۴:۸).

تثلیث شیطانی: اژدها، وحش و نبی کاذب

تثلیث شیطانی که ذکر آن در مکاشفه ۱۳:۱۶ رفته است، تمام نفوذ خود را در زمین به کار می‌گیرد. شیطان هنوز رئیس جهان است. وی در اقدام ماقبل آخر خویش خواهد کوشید تا بیشترین ضرر را به اسرائیل برساند. او با همه لشکریان خود به عبرانیان حمله ور خواهد شد (زکریا ۲:۱۴). شیطان، یعنی همان اژدهای قدیمی، بر دنیای سیاسی و مذهبی سیطره دارد. به عبارتی بر بشریت مسلط شده است. این بدین مفهوم است که انسانها در اختیار او قرار گرفته‌اند.

از این تثلیث جهنمی - اژدها = شیطان؛ وحش = حاکم سیاسی؛ نبی کاذب = رهبر مذهبی - سه روح پلید صادر می‌شود که معجزات گوناگونی را به ظهور می‌رسانند - معجزاتی که فریبنده و گمراه‌کننده هستند. این روح‌های پلید پیش همه حاکمان جهان می‌روند. اعمال آنها باعث می‌شود تا همه رؤسای ممالک و مسئولان سیاسی جهان، تابع بی‌قید و شرط شیطان شوند. در این مورد هیچ استثنایی وجود نخواهد داشت و احساسات موافق یا مخالف شهروندان این کشور هیچ تأثیری در روند این تصمیم‌گیری نخواهد داشت. زیرا دولت‌ها مجبور خواهند شد در راستای تصمیمات مشترکی که در سازمان ملل اتخاذ می‌شود حرکت کنند.

ما در مکاشفه ۱۶: ۱۷-۲۱ با صحنه داوری شهر بزرگ بابل روبرو می‌شویم. البته در اینجا به بابل باستانی اشاره نمی‌شود زیرا این شهر از صفحه روزگار محو شده است بلکه سخن از نماد بابل است. اسم بابل که به معنی تشویش است مدتی پس از واقعه ساخت برج و پراکنده شدن قوم، به بابلون که به معنی دروازه خدایان است تبدیل شد. موضوع بابل در گزاره‌های گوناگون کتاب مکاشفه مورد موشکافی قرار گرفته است: «و هفتمین، پیاله خود را بر هوا ریخت و آوازی بلند از میان قدس آسمان از تخت به در آمد، گفت که «تمام شد» و برق‌ها و صداها و رعد‌ها حادث گردید و زلزله‌ای عظیم شد آن چنانکه از حین آفرینش انسان بر زمین زلزله‌ای به این شدت و عظمت نشده بود. و شهر بزرگ به سه قسم منقسم گشت و بُلدان امته‌ها خراب شد و بابل بزرگ در حضور خدا به یاد آمد تا پیاله خمر غضب آلوده خشم خود را به دو دهد. و هر جزیره گریخت و کوه‌ها نایاب گشت، و تگرگ بزرگ که گویا به وزن یک من بود، از آسمان بر مردم بارید و مردم به سبب صدمه تگرگ، خدا را کفر گفتند زیرا که صدمه‌اش بی‌نهایت سخت بود.» (مکاشفه ۱۶: ۱۷-۲۱).

چنانکه از متن برمی‌آید در آن زمان با چیزی بیش از یک نبرد نظامی سرو کار خواهیم داشت. سرتاسر زمین، چه خشکی و چه دریا به بلایا گرفتار می‌شوند. زلزله بزرگی که بر زمین روی خواهد داد، بسیاری از جزایر و کوه‌های بزرگ جهان را به لرزه در خواهد آورد. شهرهای جهان ویران و بابل بزرگ [ منظور تمدن بشری است که از بابل سرچشمه گرفته است - مترجم ] با خاک یکسان خواهد شد. این بزرگترین زمین لرزه‌ای خواهد بود که تاریخ بشریت به خود دیده است. به این ترتیب روند پاکسازی ناشی از داوری الهی سرتاسر زمین را در بر خواهد گرفت. آرزوی ما این است که در آن زمان کسی بر روی زمین نباشد. بلکه از همه کسانی که به کلام حق ایمان دارند می‌خواهیم برای فرار از این آینده هولناک دعا کنند تا شایسته آن باشند که در پیشگاه پسر

انسان ظاهر شوند: «پس در هر وقت دعا کرده، بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید تا در حضور پسر انسان بایستید.» (لوقا ۳۶:۲۱).

## فصل هفدهم

### زن سوار بر وحش

باب هفده نیز به اندازه باب سیزده رازآمیز است. البته در این باب با نمادهای آشنایی روبرو می‌شویم. در فصول گذشته ما به برخی از نمادهای باب هفده پرداختیم. ولی در کنار این نمادها، تمثیل‌هایی نیز وجود دارند که کاملاً برای ما رازآمیز هستند. در اینجا ما به صورت خاص به مدد مکاشفه نیازمندیم تا این تصویر نمادین را بازگشایی کنیم. برای بازگشایی این نمادها لازم است از مفاهیم کلیدی این باب مدد بجوییم.

به عنوان مثال، کسی که آیه یک را می‌خواند، در آیه پانزده می‌تواند پاسخ خود را بیابد. ما درباره مفهوم زن در زبان نبوتی کتاب مقدس، پیش‌تر بحث کرده‌ایم. این مسأله درباره‌ی هویت وحشی که هفت سر و ده شاخ دارد و زن بر آن نشسته است نیز صدق می‌کند. کتاب مقدس در این مورد توضیحات لازم را به ما داده است.

اغلب معلمان کتاب مقدس اتفاق نظر دارند که منظور از فاحشه‌ی بزرگ، کلیسای کاتولیک رومی است که تخت خود را بر روی هفت تپه مستقر کرده است. از همه کلیساهای موجود تنها کلیسای روم است که به عنوان یک کشور مستقل به رسمیت شناخته شده است. واتیکان با سایر کشورها سفیر مبادله می‌کند و بدین ترتیب ارتباطات دیپلماتیک لازم را برای تماس با سایر کشورها در اختیار دارد. پاپ به عنوان رئیس سیاسی یک مملکت به هنگام بازدید از سایر کشورها با احترامات نظامی مورد استقبال قرار می‌گیرد. ممکن است بعضی از کلیساهای در کشور یا منطقه خاصی دارای نفوذ زیادی باشند، ولی کلیسای کاتولیک به شکل‌های گوناگون در سرتاسر دنیا حضور دارد. رایبی این قضیه را به شکل زیر عنوان می‌کند: «و یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پیاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده، گفت: بیا تا قضای آن فاحشه بزرگ را که بر آبهای بسیار نشسته است به تو نشان دهم، که پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان زمین، از خمر زنای او مست شدند. پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر

وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت.» (مکاشفه ۱۷:۱-۲). هیچ نهاد مذهبی دیگری این چنین با حاکمان جهان روابط دوستانه ندارد. پاپ در ماه اوت ۱۹۹۴ به مناسبت برگزاری کنفرانس جمعیت زمین، در مقابل یکصد

و هشتاد و چهار رهبر و نماینده دولت‌های جهان سخنرانی کرد. وی کوشید حمایت کشورهای اسلامی و افراط‌گرا را به دیدگاه واتیکان جلب کند.

یوحنا این نهاد را آنگونه که بود، دید: «پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت» (مکاشفه ۳:۱۷). ما در فصل دوازده با زن وفادار آشنا شدیم، وی بذر الهی را دریافت کرد و پسر نرینه‌ای را به دنیا آورد. اما در این گزاره با زن بی وفا روبرو می‌شویم. وی بذر غیر الهی و نامشروع را دریافت کرده است. البته از وی به عنوان زن یاد می‌شود، این بدین مفهوم است که در ظاهر با کلیسای سر و کار داریم که از مسائل الهی صحبت می‌کند، ولی نظام وی در عمل بر پایه اسامی کفرآمیز برپا شده است.

نماد زن سوار بر وحش تنها یک مفهوم می‌تواند داشته باشد: تسلط قدرت مذهبی بر قدرت سیاسی. این زن بی‌وفا مانند سواری بر مرکب قدرت سیاسی، افسار آن را در دست دارد و هدایت می‌کند. ما در فصل سیزده درباره قدرت این وحش صحبت کردیم. آیه بعدی به ما کمک می‌کند تا با خصوصیات این زن بیشتر آشنا شویم: «و آن زن، به ارغوانی و قرمز ملبس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزین و پیاله‌ای زرین به دست خود پر از خبائث و نجاسات زنای خود داشت.» (مکاشفه ۴:۱۷). البته کسی که از گنج خانه‌های واتیکان دیدن کرده باشد منظور آیه را به خوبی درک خواهد کرد.

خدا اجازه داد که حزقیال نبی نیز این سیستم را به تصویر بکشد. کتاب مقدس به صورت خاص به مردی که تصور می‌کند بیش از یک انسان است توجه می‌کند: «ای پسر انسان به رئیس صور بگو: خداوند پیهوه چنین می‌فرماید: چون که دلت مغرور شده است و می‌گویی که من خدا هستم و بر کرسی خدایان در وسط دریا نشسته‌ام، و هر چند انسان هستی و نه خدا لیکن دل خود را مانند دل خدایان ساخته‌ای.» (حزقیال ۲:۲۸، مقایسه شود با دوم تسالونیکیان باب ۲).

«و به حکمت و فطانت خویش توانگری برای خود اندوخته و طلا و نقره در خزاین خود جمع نموده‌ای. به فراوانی حکمت و تجارت خویش دولت خود را افزوده‌ای پس به سبب توانگری دلت مغرور گردیده است.» (حزقیال ۴:۲۸-۵). هر کسی که با مسائل مالی آشنایی داشته باشد، می‌داند که در گنج خانه‌های واتیکان، ثروتی بی‌نظیر نهفته است. واتیکان در بانکها، موسسات بیمه، و بخش‌های گوناگون اقتصادی، به فعالیت مشغول است و هدف اصلی فعالیتها چیزی جز کسب سود نیست.

در مکاشفه ۵:۱۷ چنین می‌خوانیم: «و بر پیشانی اش این اسم مرقوم بود: سر و بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا.» ما نباید انتظار داشته باشیم که این مسایل را با چشمان طبیعی ببینیم. همان طور که در رابطه با کلیسا با راز فوق از درک حضور

مسیح مواجه می‌شویم به همان گونه نیز با راز حضور شیطان در کلیسای منحرف شده روبرو می‌گردیم. این راز نیز مافوق درک بشری است. اگر چه شیطان یک آفریده‌ی هبوط شده خدا است، اما خدا را انکار نکرده است. ما این ویژگی‌ها را در کلیسای مرتد نیز می‌بینیم.

وضعیت روحانی این نهاد بزرگ به ارمیا نبی نیز نشان داده شد. وی در زمان خویش چنین نوشت: «بابل در دست خداوند جام طلایی است که تمام جهان را مست می‌سازد. امتها از شرابش نوشیده، و از این جهت امتها دیوانه گردیده‌اند.» (ارمیا ۵۱:۷). به دیگر سخن اینکه، بشریت با وجود پیشرفت‌های عملی خود، دچار نوعی مستی روحانی شده است. با توجه به این وضعیت، انسان‌ها دیگر قادر به درک صحیح مسایل نیستند. آموزه‌های دروغین باعث شد تا انسان آنچنان دچار سردرگمی روحانی بشود، که گویی مقدار زیادی شراب نوشیده است. به همین خاطر تنها کسانی که به فرا خوانی خدا برای خروج از این سیستم پاسخ مثبت داده‌اند می‌توانند در مسیر مورد نظر خدا همچنان به پیش بروند.

ارمیا در ادامه چنین می‌گوید: «بابل به ناگهان افتاده و شکسته شده است برای آن ولوله نمایید. بلسان به جهت جراحت آن بگیریید که شاید شفا یابد. بابل را معالجه نمودیم اما شفا نپذیرفت. پس آن را ترک کنید و هر کدام از ما به زمین خود برویم زیرا که داوری آن به آسمان‌ها رسیده و به افلاک بلند شده است.» (ارمیا ۵۱:۸-۹).

هیچ اصلاح‌گری نتوانست بابل بزرگ را درمان کند. همه آنها کار را نیمه تمام گذاشتند و به تأسیس کلیساهای جدید پرداختند. امروزه نیز درمان بابل بزرگ امری غیر ممکن است. واقعیت آن است که با وجود تمام تحولات جاری، در ذات این کلیسا هیچ تغییری رخ نداده است. همه اصلاحات ظاهری و امتیازاتی که این کلیسا می‌دهد با هدف رفع نگرانی پروتستان‌ها و افکار منفی صورت گرفته‌اند. کلیسای کاتولیک با این اقدامات می‌کوشد تا صداهای مخالفی را که نسبت به سرانجام روند کنونی هشدار می‌دهند در گلو خفه کند تا دیگر کسی یارای مقاومت در برابر این روند را نداشته باشد. در این راستا، شورای دوم واتیکان تشکیل شد و در جریان آن بسیاری از واژه‌های پروتستان در کلیسای کاتولیک مورد پذیرش قرار گرفتند. ولی با وجود پذیرش این چند واژه تغییری در ماهیت این کلیسا ایجاد نشده است.

این نهاد بزرگ، کلیسای مادر است و تمام کلیساهایی که از آن خارج شده‌اند، در حال حاضر به آغوش مادر خود باز می‌گردند. همه این کلیساها آموزه‌های مشترک یا مشابهی دارند و نکات مورد اختلاف آنها نکته به نکته در گذر زمان رفع خواهند شد.



احساس خطر بی‌جا نیست. زیرا کلیساهای پروتستان و مستقل، دیگر نمی‌کوشند تا آموزه‌های خود را به جهت هماهنگی با کتاب مقدس با آن مقایسه کنند، بلکه می‌کوشند تا با یکدیگر هماهنگ‌تر شوند.

درباره میلیون‌ها شهیدی که در راه مسیح جان باخته‌اند چنین آمده است: «و آن زن را دیدم، مست از خون مقدسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی‌نهایت تعجب نمودم.» (مکاشفه ۱۷:۶). تاریخ، این شهادت کتاب مقدس را تأیید می‌کند. این مسأله به طور خاص درباره هزار سال تسلط مطلق و خودکامگی کلیسا صدق می‌کند.

در آیات ۷-۸ از گردهمایی قدرتی سیاسی و مذهبی اخبار می‌شود. قرار است حاکمان دیگر دنیا و همچنین وحش دیگری که نه از دریا می‌آید (مکاشفه ۱۳:۱-۱۰) و نه از زمین (مکاشفه ۱۳:۱۱-۱۸) بلکه از چاه بی‌انتها می‌آید (مکاشفه ۱۱:۷). او از آن چاه برآمده و به سوی هلاکت خواهد رفت: «آن وحش که دیدی، بود و نیست و از هاویه خواهد برآمد و به هلاکت خواهد رفت؛ و ساکنان زمین، جز آنانی که نام‌های ایشان از بنای عالم در دفتر حیات مرقوم است، در حیرت خواهند افتاد از دیدن آن وحش که بود و نیست و ظاهر خواهد شد» (آیه ۸) (مکاشفه ۱۷:۸).

در آیه ۹ چنین آمده است: «اینجاست ذهنی که حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه می‌باشد که زن بر آنها نشسته است؛». شهر هفت تپه که به شهر جاویدان نیز معروف است، شهرتی جهانی دارد. پس لازم نیست که درباره موقعیت جغرافیایی آن توضیح دیگری ارائه شود، [ همه ما می‌دانیم که شهر روم قدیم به شهر هفت تپه معروف است - مترجم ]. هفت سر نشانه‌ی هفت قدرت صنعتی غربی است. تنها مورد مرموز، سر هشتم است. زیرا به شکلی جز هفت سر است. این واقعیت که از آن به عنوان یک وحش یاد شده است، نشان دهنده آن است که سر هشتم از یک قدرت دنیایی بر خوردار خواهد شد. این متن هم مبهم است و هم واضح. بدین شکل که سر هشتم هم کوچکترین، هم قویترین و هم مهمترین کشور اروپای متحد است. به هر صورت همه‌ی حاکمان دنیا در زمان و ساعت مناسب همه قدرت و نفوذ خود را در اختیار وی خواهند گذاشت. این واقعه در واپسین برهه‌ی زمان آخر به وقوع خواهد پیوست: «و آن ده شاخ که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز سلطنت نیافته‌اند بلکه یک ساعت با وحش چون پادشاهان قدرت می‌یابند. اینها یک رأی دارند و قوت و قدرت خود را به وحش می‌دهند.» (مکاشفه ۱۲:۱۷-۱۳).

هفت سر نشان دهنده‌ی نقش هدایتگر کشورهای غربی است. به همین ترتیب ده شاخ نیز نشان‌دهنده‌ی کشورهای اروپای شرقی است.

«ایشان با بره جنگ خواهند نمود و بره بر ایشان غالب خواهد آمد، زیرا که او رب‌الارباب و پادشاه پادشاهان است و آنانی نیز که با وی هستند که خوانده شده و برگزیده و امینند.» (مکاشفه ۱۷:۱۴).

درباره واپسین نبرد، باید به این نکته اشاره کرد که کشورهای شرق اروپا و به طور خاص روسیه با گذر زمان متوجه خواهند شد که فریب این نهاد مذهبی را خورده‌اند. آنها بر علیه کلیسای روم به خشم خواهند آمد: «و اما ده شاخ که دیدی و وحش، اینها فاحشه را دشمن خواهند داشت و او را بینوا و عریان خواهند نمود و گوشتش را خواهند خورد و او را به آتش خواهند سوزانید، زیرا خدا در دل ایشان نهاده است که اراده او را به جا آرند و یک رأی شده، سلطنت خود را به وحش بدهند تا کلام خدا تمام شود.» (مکاشفه ۱۷:۱۶-۱۷). تا وقتی که لازم باشد همکاری این مجموعه‌ها با یکدیگر ادامه می‌یابد تا زمانی که کلام خدا به تحقق پیوندد. کمونیست به صورت کامل از روسیه رخت بر نخواهد بست و کشورهای اروپای شرقی نیز تا زمان لازم در ساختار اروپایی باقی خواهند ماند. آنها مقدر شده‌اند تا این به اصطلاح شهر جاویدان را به کام نیستی بفرستند. کتاب مقدس در باره این نهاد مذهبی جهانی، باز چنین توضیح می‌دهد: «و زنی که دیدی، آن شهر عظیم است که بر پادشاهان جهان سلطنت می‌کند.» (مکاشفه ۱۷:۱۸). تنها یک شهر بر روی زمین است که هم روی هفت تپه بنا شده است و هم به واسطه برخورداری از قدرت سیاسی - مذهبی، همه رهبران جهان را دنباله رو خود کرده است.

#### فصل هیجدهم

#### ویران شدن بابل بزرگ

در باب هیجده، سقوط بابل و ویرانی آن به تفصیل بیان شده است. بر هر ایمانداری لازم است این باب را با دقت بخواند تا با کیفیت داوری‌های برخورداره از خشم خدا آشنا شود.

«بعد از آن دیدم فرشته‌ای دیگر از آسمان نازل شد که قدرت عظیم داشت و زمین به جلال او منور شد. و به آواز زور آور ندا کرده، گفت: منهدم شد، منهدم شد بابل عظیم! و او مسکن دیوها و ملاذ هر روح خبیث و ملاذ هر مرغ ناپاک و مکروه گردیده است. زیرا که از خمر غضب آلود زنای او همه امت‌ها نوشیده‌اند و پادشاهان جهان با وی زنا کرده‌اند و تجار جهان از کثرت عیاشی او دولت‌مند گردیده‌اند.» (مکاشفه ۱۸:۱-۳).

واپسین فراخوانی آسمانی که پیش از انقضای دوره‌ی فیض بر زمین طنین افکن می‌شود، از این قرار است: «و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می‌گفت: ای قوم من از میان او بیرون آید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره‌مند شوید. زیرا

گناهانش تا به فلک رسیده و خدا ظلم‌هایش را به یاد آورده است. «(مکاشفه ۴:۱۸-۵). ممکن است افرادی که برای نجات مقرر شده‌اند تا آخرین لحظه‌ی قبل از ربوده شدن، در بابل باشند. خدا از آنها می‌خواهد که از بابل بیرون بیایند.

در آیات ذیل اخبار می‌شود که در یک روز واحد، مرگ و سوگواری و قحطی بر بابل سایه خواهند افکند و آتش بر آن باریدن خواهد گرفت: «به اندازه‌ای که خویشتن را تمجید کرد و عیاشی نمود، به آن قدر عذاب و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می‌گوید: به مقام ملکه نشسته‌ام و بیوه نیستم و ماتم هرگز نخواهم دید. لہذا بلایای او از مرگ و ماتم و قحط در یک روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد، زیرا که زور آور است، خداوند خدایی که بر او داوری می‌کند. آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیاشی نمودند، چون دود سوختن او را بینند، گریه و ماتم خواهند کرد، و از خوف عذابش دور ایستاده، خواهند گفت: وای وای، ای شهر عظیم، ای بابل، بلده زور آور زیرا که در یک ساعت عقوبت تو آمد.» (مکاشفه ۷:۱۸-۱۰).

این مسأله که از آن شهر به عنوان یک چهار راه اقتصادی صحبت شده است، نشان می‌دهد با شهری سر و کار داریم که معاهده روم در آنجا به امضا رسید. ما می‌بینیم که در زمان ویران شدن این شهر همه تاجران جهان در اندوه عظیمی فرو می‌روند: «و تاجر جهان برای او گریه و ماتم خواهند نمود، زیرا که از این پس بضاعت ایشان را کسی نمی‌خرد. بضاعت طلا و نقره و جواهر و مروارید و کتان نازک و ارغوانی و ابریشم و قرمز و عود قُماری و هر ظرف عاج و ظروف چوب گرانبها و مس و آهن و مرمر، و دارچینی و حماما و خوشبوی‌ها و مُرّ و کندر و شراب و روغن و آرد مَیْدَه و گندم و رمه‌ها و گله‌ها و اسبان و ارابه‌ها و اجساد و نفوس مردم. و حاصل شهوت نفس تو از تو گم شد و هر چیز فربه و روشن از تو نابود گردید و دیگر آنها را نخواهی یافت. و تاجران این چیزها که از وی دولت‌مند شده‌اند، از ترس عذابش دور ایستاده، گریان و ماتم‌کنان خواهند گفت: وای، وای، ای شهر عظیم که به کتان و ارغوانی و قرمز ملبس می‌بودی و به طلا و جواهر و مروارید مزین، زیرا در یک ساعت این قدر دولت عظیم خراب شد.» (مکاشفه ۱۱:۱۸-۱۶).

در باب ۱۷، آن زن آراسته به طلا و جواهرات و مروارید نشان داده شده است. در این باب چنین مقدر شده است که این شهر به ویرانه‌ای عظیم مبدل شود: «خواهند گفت: وای، وای، ای شهر عظیم که به کتان و ارغوانی و قرمز ملبس می‌بودی و به طلا و جواهر و مروارید مزین، زیرا در یک ساعت این قدر دولت عظیم خراب شد.» (مکاشفه ۱۸:۱۶). در اینجا سه بار تأکید شده است که داوری هراس‌انگیز خدا که از آسمان نازل می‌شود در ظرف یک ساعت همه چیز را به کام نیستی خواهد فرستاد: «و خاک بر

سر خود ریخته، گریان و ماتم کنان فریاد بر آورده، می‌گفتند: وای، وای بر آن شهر عظیم که از آن هر که در دریا صاحب کشتی بود، از نفایس او دولتمند گردید که در یک ساعت ویران گشت. «مکاشفه ۱۸:۱۹».

در آن زمان رهیدگان در خانه‌های آسمانی خود خواهند بود. یوحنا یی چنین نوشت: «پس ای آسمان و مقدسان و رسولان و انبیا شادی کنید زیرا خدا انتقام شما را از او کشیده است.» «مکاشفه ۱۸:۲۰».

در واپسین آیات این باب، بابل را می‌بینیم که چون سنگ بزرگ آسیایی به دریا افکنده می‌شود تا دیگر هیچ اثری از آن باقی نماند. در پایان، خدا خود در کلامش، این نهاد بزرگ مذهبی و سیاسی را متهم می‌کند که با سحر و جادو همه اقوام را گمراه کرده است: «و نور چراغ در تو دیگر نخواهد تابید و آواز عروس و داماد باز در تو شنیده نخواهد گشت زیرا که تجار تو اکابر جهان بودند و از جادوگری تو جمیع امتها گمراه شده‌اند. و در آن، خون انبیا و مقدسین و تمام مقتولان روی زمین یافت شد.» «مکاشفه ۱۸:۲۳-۲۴». خدا خود، این حکم را صادر کرده است، حکمی که هیچ انسانی قادر نیست آن را اجرا کند. در واقع خون شهیدان زیادی بر زمین ریخته شده است.

#### فصل نوزدهم

شادی در آسمان، بخاطر ویران شدن بابل

جشن عروسی بره

در باب نوزده با جزئیات جشن عروسی بره روبرو می‌شویم. همچنین در این باب به این مسأله نیز اشاره می‌شود که خدا انتقام خون خادمان خود را از فاحشه بزرگ ستانده و وی را محکوم می‌کند. فدیة شدگان این چنین سرود شادی سر می‌دهند: «و بعد از آن شنیدیم چون آوازی بلند از گروهی کثیر در آسمان که می‌گفتند: هلولویا! نجات و جلال و اکرام و قوت از آن خدای ما است، زیرا که احکام او راست و عدل است، چونکه داوری نمود بر فاحشه بزرگ که جهان را به زناى خود فاسد می‌گردانید و انتقام خون بندگان خود را از دست او کشید. و بار دیگر گفتند: هلولویا، و دودش تا ابدالابد بالا می‌رود! و آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان به روی در افتاده، خدایی را که بر تخت نشسته است سجده نمودند و گفتند: «آمین، هلولویاه!» و آوازی از تخت بیرون آمده، گفت: حمد نماید خدای ما را ای تمامی بندگان او و ترسندگان او چه کبیر و چه صغیر.» «مکاشفه ۱۹:۱-۵».

گروه پیروزمندان که در آسمان به سر می‌برند، از همه دردهای زمینی رهایی یافته و به واسطه تبدیل، جوانی خود را باز می‌یابند (ایوب ۳۳:۲۵). در آنجا دیگر از نگرانی، درماندگی، مرگ، پیری، یا بیماری که گناه را تداعی می‌کنند، خبری نخواهد بود. بلکه در

آن مکان آکنده از شکوه، تنها سعادت ابدی حاکم خواهد بود. پولس در بیان این وضعیت می‌نویسد: «بلکه چنان که مکتوب است: چیزهایی را که چشمی ندید و گوشتی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است.» (اول قرنتیان ۹:۲).

«و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز آبهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می‌گفتند: هلولویه، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق، سلطنت گرفته است. شادی و وجد نماییم و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح بره رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است. و به او داده شد که به کتان، پاک و روشن خود را بپوشاند، زیرا که آن کتان عدالت‌های مقدسین است.» (مکاشفه ۱۹: ۶-۸). در زمان مصیبت بزرگ عروس زمینی در کنار داماد آسمانی خویش، در جشن عروسی به سر خواهد برد. در آن زمان برگزیدگان که عروس را تشکیل می‌دهند، به شباهت منجی آسمانی خود مبدل شده، از ذات وی برخوردار می‌شوند. عروس بره، کاملاً عادل شمرده شده تقدیس شده و جامه‌ای از کتان سفید درخشان بر تن دارد. او به واسطه عمل مسیح از عدالت خدا برخوردار شد. در متی باب ۲۵، درباره آمدن داماد و باکره‌های دانا چنین آمده است: «و در حینی که ایشان به جهت خرید می‌رفتند، داماد برسید و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده، در بسته گردید.» (آیه ۱۰).

برپایی جشن عروسی در متی باب ۲۲ بشارت داده شده بود. ما در این باب می‌بینیم که مهمانان دوره‌های گوناگون، سعی کردند برای نیامدن خود عذری بیاورند، ولی سرانجام تالار عروسی از جمعیت مملو می‌شود. اگر ما به وجوه مشترک گزاره‌های گوناگون کتاب مقدس توجه کنیم در می‌یابیم گروه نوبران در قسمت‌های مختلف به عنوان باکره‌های دانا، عروس و مهمانان معرفی شده‌اند. حقیقت آن است که اقامت در آسمان، در زمان جشن عروسی، تنها جنبه موقت دارد، زیرا پس از اتمام جشن عروسی، برگزیدگان با خداوند به زمین برمی‌گردند تا با وی به مدت هزار سال سلطنت نمایند هدف از ارائه‌ی این تصاویر گوناگون بیان جنبه‌های گوناگون رابطه‌ی حاکم در یک روح واحد است. مفهوم باکره به این واقعیت اشاره می‌کند که برگزیدگان دست نخورده‌اند، به بیان دیگر به تعلیمات بیگانه آلوده نشده‌اند. آنها به عنوان عروس به داماد می‌پیوندند و در زمان جشن به عنوان میهمانان با خداوند خود بر سر یک سفره می‌نشینند (متی ۸: ۱۱، لوقا ۱۳: ۲۹).

«و مرا گفت: بنویس: خوشا به حال آنانی که به بزم نگاه بره دعوت شده‌اند. و نیز مرا گفت که این است کلام راست خدا! و نزد پایهایش افتادم تا او را سجده کنم. او به من گفت: زنه‌ار چنین نکنی زیرا که من با تو هم خدمت هستم و با برادرانت که شهادت عیسی را دارند. خدا را سجده کن زیرا که شهادت عیسی روح نبوت است.» (مکاشفه ۹: ۱۹-۱۰).

روح نبوت بر انبیايي که آمدن مسیح را نوید داده بودند، قرار داشت. عیسی مسیح محور مرکزی تاریخ نجات است. همه قسمت‌های کتاب مقدس، به گونه‌ای درباره مسیح شهادت داده‌اند. شهادت درباره عیسی‌الهام بخش همه نبوت‌ها است. البته نباید این مسأله را با عطای نبوت یکی دانست. افراد بسیاری عطای روحانی دارند، ولی در اینجا سخن از شهادت آسمانی درباره شخص عیسی مسیح است. ما نمونه این شهادتها را در مکاشفه ۸:۱ می‌یابیم: «من هستم الف و یا، اول و آخر، می‌گویند آن خداوند خدا که هست و بود و می‌آید، قادر علی‌الاطلاق.»

تنها کسی می‌تواند با یک اعتقاد قلبی و در اشاره به الوهیت مسیح اعتراف کند «عیسی خداوند است» که روح‌القدس این مسأله را برای او باز کرده باشد. تمام کسانی که در کنار مسیح قرار خواهند گرفت این مکاشفه‌ی قلبی را دارند. آنها همان شهادت عیسی مسیح را دارند که روح برای یوحنا باز کرده بود.

خداوند خود، واپسین نبرد را به سرانجام می‌رساند

در بخش دوم باب نوزده، می‌بینیم که چگونه خداوند که چندین تاج بر سر دارد، پس از پایان جشن عروسی، سوار بر اسبی سفید و با لشکریان آسمانی در رکاب خویش، بر زمین نازل می‌شود تا اقوام را از پای درآورد و در چرخش الهی انگورهای غضب را پایمال کند. اموری که در گزارهای گوناگون عهد قدیم و جدید اخبار شده‌اند، بدین سان جامه‌ی عمل می‌پوشند. این واپسین نبرد پیش از برقراری ملکوت هزار ساله و روز بزرگ خدای مطلق است.

«و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ می‌نماید، و چشمانش چون شعله آتش و بر سرش افسرهای بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خودش هیچ کس آن را نمی‌داند. و جامه‌ای خون آلود در بر دارد و نام او را «کلمه خدا» می‌خوانند. و لشکرهایی که در آسمانند، بر اسبهای سفید و به کتان سفید و پاک ملبس از عقب او می‌آمدند. و از دهانش شمشیری تیز بیرون می‌آید تا به آن امتهای را بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود و او چرخش خمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود می‌افشرد. و بر لباس و ران او نامی مرقوم است یعنی پادشاه پادشاهان و رب‌الارباب.» (مکاشفه ۱۹:۱۱-۱۶).

در آن زمان، از فیض و محبت خدا دیگر خبری نخواهد بود، زیرا مردمان فیض و محبت الهی را رد کرده‌اند و هم اکنون باید گرفتار خشم داوری الهی بشوند: «و دیدم فرشته‌ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پرواز می‌کنند، ندا کرده، می‌گوید: بیاید و به جهت ضیافت عظیم خدا فراهم شوید. تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت سپه سالاران

و گوشت جباران و گوشت اسبها و سواران آنها و گوشت همگان را، چه آزاد و چه غلام، چه صغیر و چه کبیر. «مکاشفه ۱۷:۱۹-۱۸».

رؤسای زمین و ارتش‌های آنها در این نبرد درگیر می‌شوند. حزقیال نبی با کاربرد نمادهایی حیرت‌آمیز، واپسین نبرد را این چنین به تصویر می‌کشد: «خداوند یهوه چنین می‌گوید: آیا تو آنکس نیستی که در ایام سلف به واسطه ی بندگانه انبیای اسرائیل که در آن ایام درباره ی سالهای بسیار نبوت نمودند در خصوص تو گفتم که تو را بر ایشان خواهم آورد؟ خداوند یهوه می‌گوید: در آن روز یعنی در روزی که جوج به زمین اسرائیل بر می‌آید، همانا حدت خشم من به بینی ام خواهد بر آمد. زیرا در غیرت و آتش خشم خود گفته ام که هر آینه در آن روز تزلزل عظیمی در زمین اسرائیل خواهد شد. و ماهیان دریا و مرغان هوا و حیوانات صحرا و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند و همه مردمانی که بر روی جهانند به حضور من خواهند لرزید و کوهها سرنگون خواهد شد و صخره‌ها خواهند افتاد و جمیع حصارهای زمینمهدم خواهد گردید.» (حزقیال ۱۷:۳۹-۲۰).

در آن زمان دو شخص برجسته جهان، که یکی حاکمیت سیاسی و دیگری رهبری مذهبی را به عهده دارند، دستگیر و زنده در دریاچه‌ی آتش افکنده می‌شوند: «و دیدم وحش و پادشاهان زمین و لشکرهای ایشان را جمع شده بودند تا با اسب سوار و لشکر او جنگ کنند. و وحش گرفتار شد و نبی کاذب با وی که پیش او معجزات ظاهر می‌کرد تا به آنها آنانی را که نشان وحش را دارند و صورت او را می‌پرستند، همراه کند. این هر دو، زنده به دریاچه آتش افروخته شده به کبریت انداخته شدند.» (مکاشفه ۱۹:۱۹-۲۰).

در این نبرد از اسیر و فراری خبری نخواهد بود. همه نیروهای نظامی که از سمت شمال و تحت الهام شیطان به عبرانیان یورش می‌برند، به کام نیستی فرستاده خواهند شد: «و باقیان به شمشیری که از دهان اسب سوار بیرون می‌آمد کشته شدند و تمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند.» (مکاشفه ۱۹:۲۱).

«و با وبا و خون بر او عقوبت خواهم رسانید. و باران سیال و تگرگ سخت و آتش و گوگرد بر او و بر افواجش و بر قوم‌های بسیاری که با وی می‌باشند خواهم بارانید. و خویشان را در نظر امت‌های بسیار معظم و قدوس و معروف خواهم نمود و خواهند دانست که من یهوه هستم.» (حزقیال ۲۲:۳۸-۲۳).

فصل بیستم

شیطان در بند می‌شود

پایان قیامت اول با زنده شدن شهیدان

برقراری صلح و آشتی جهانی در سلطنت هزار ساله

اولین آیات باب بیست، به سرنوشت شیطان، آن منشأ بدی و دشمن و مخالف خدا اشاره می‌کنند. وی گرفتار شده و در چاه بی‌انتها افکنده می‌شود: «و دیدم فرشته‌ای را که از آسمان نازل می‌شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است. و ازدها و مار قدیم را که ابلیس و شیطان می‌باشد، گرفتار کرده، او را تا مدت هزار سال در بند نهاد. و او را به هاویه انداخت و در را بسته، مهر کرد تا امتها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد؛ و بعد از آن می‌باید اندکی خلاصی یابد.» (مکاشفه ۱:۲۰-۳).

همان طور که در باب دوازده مشاهده کردیم شیطان و دنباله روان او پس از ربوده شدن عروس به زمین افکنده خواهند شد. در اینجا می‌بینیم که وی از زمین رانده شده و به چاه بی‌انتها انداخته می‌شود. اشعیاء نبی نیز در این مورد اطلاعاتی را در اختیار ما می‌گذارد. در کتاب اشعیاء نبی (اشعیاء ۲۴:۲۱-۲۳) آمده است که خداوند نیروهایی را که در مکانهای بلند هستند و همچنین قدرت‌مندان روی زمین را که علیه خداوند شوریده‌اند، سزا خواهد داد. آنان مانند اسیرانی که در سیاه‌چال زندانی هستند نگه داری خواهند شد تا روز محاکمه فرا برسد. پولس می‌نویسد که خدا در مسیح، بر تمام قدرت‌های آسمانی و فرمانروایان پیروز شد. وی آنها را خلع سلاح کرده و پیش همه رسوا می‌سازد (کولسیان ۲:۱۵). ولی در حال حاضر قدرتهای شکست خورده دشمن همچنان در مکانهای بالا به سر می‌برند. به همین دلیل پولس ایمانداران را به نبرد روحانی فرا می‌خواند: «زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها و جهان داران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی.» (افسیان ۶:۱۲).

در آیه چهارم به دو پیش آمد مهم آینده اشاره می‌شود. این دو پیش آمد قبل از برقراری سلطنت هزار ساله واقع خواهند شد. در وهله‌ی نخست، به وقوع داوری اشاره می‌شود، سپس قیامت افرادی که در زمان مصیبت بزرگ شهید شده‌اند اخبار می‌شود: «و تختها دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آنانی را که بجهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند.» (مکاشفه ۴:۲۰).



در این گزاره هیچ اشاره‌ای به جشن عروسی و ربوده شدن نشده است، زیرا وقایع مکاشفه باب بیست پس از ربوده شدن و جشن عروسی به وقوع خواهند پیوست. ملاحظه می‌کنیم که در همه قسمت‌های کلام خدا هماهنگی وجود دارد. آخرین روشنگری درباره شهیدان، در باب بیست ارائه شده است. آنها در زمان مصیبت بزرگ وفادار و امین خواهند ماند و از پذیرش علامت وحش و پرستش صورت وی خودداری می‌کنند.

داوری ذکر شده، جنبه مقدماتی دارد. در اینجا از محاکمه‌ای صحبت می‌شود که پیش از برقراری سلطنت هزار ساله انجام می‌شود، نه داوری نهایی که به داوری تخت سفید نیز معروف است. در داوری نهایی مردگان زنده می‌شوند و سپس مورد داوری قرار می‌گیرند.

دانیال با عبارت خاص خویش، به داوری مکاشفه ۴:۲۰ نیز اشاره می‌کند: «و نظر می‌کردم تا کرسیها برقرار شد و قدیم‌الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله‌های آتش و چرخهای آن آتش ملتهب بود. نهری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت می‌کردند و کرورها کرور به حضور وی ایستاده بودند. دیوان برپا شد و دفترها گشوده گردید.» (دانیال ۹:۷-۱۰)

وقتی خدا در سیمای پیرمردی (قدیم‌الایام) نشان داده می‌شود، به این معنی نیست که وی پیرمردی از کار افتاده است، زیرا خدا روح است. وی نه آغازی دارد و نه سرانجامی. بلکه خدا به عنوان داور، در سیمای پیرمردی ارجمند و سفید موی نشان داده می‌شود. این تصویر حکایت از آن دارد که خدا مرجع نهایی جهان هستی است. داوران در گذشته، برای نشان دادن مرجعیت خود، کلاه‌گیس سفیدی بر سر می‌گذاشتند و هدف از ارائه این تصویر این است که خداوند خدا به عنوان مرجع نهایی و بزرگترین شخصیت هستی نشان داده شود.

از مطالعه‌ی گزاره‌های مربوطه در کتب دانیال و مکاشفه، چنین بر می‌آید که این داوری، واپسین حسابی است که پیش از پایان این دوره‌ی رو به اتمام صورت می‌گیرد. دانیال نبی در کتاب خود به جزئیات مربوط به این مرحله می‌پردازد، نه به حوادثی که پس از سلطنت هزار ساله به وقوع می‌پیوندد: «آنگاه نظر کردم و به سبب سخنان تکبرآمیزی که آن شاخ می‌گفت. پس نگرستم تا آن وحش کشته شد و جسد او هلاک گردیده، به آتش مشتعل تسلیم شد. اما سایر وحوش سلطنت را از ایشان گرفتند، لکن درازی عمر تازمانی و وقتی به ایشان داده شد. و در رویای شب نگرستم و اینک مثل پسر انسان با ابرهای آسمان آمد و نزد

قدیم الایام رسید و او را به حضور وی آوردند. و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قومها و امتهای و زبانها او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است و ملکوت او زایل نخواهد شد. «(دانیال ۷: ۱۱-۱۴).

عیسی مسیح که خویشتن را به عنوان پسر انسان مکشوف کرد، به قوت خویش آراسته و بر تخت جلال خود جلوس می‌کند: «اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست، و جمیع امتهای در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می‌کند به قسمی که شبان میشها را از بزها جدا می‌کند.» (متی ۲۵: ۳۱-۳۲).

دانیال در روایای خود دید که کتابها گشوده شدند. ولی هیچ اشاره‌ای به دفتر حیات نکرده است. در روایای دانیال نبی به وحوشی اشاره می‌شود که مدت عمر آنها با استفاده از اصطلاحاتی چون زمان و فصل معین شده است. در شرح این روایا آمده است که پسر انسان به پیشگاه قدیم الایام بار می‌یابد و در آنجا سلطنت و جلال و ملکوت ابدی را دریافت می‌کند، ملکوتی که تا به ابد پایدار خواهد بود. بافت نبوت در روایای دانیال و در متی کاملاً آشکار است. در دانیال باب هفت به سه سال و نیم مصیبت بزرگ اشاره می‌شود، سپس تمامی حکومت‌های این جهان زوال می‌پذیرد و ملکوت آسمانی در زمین به صورتی پایدار، برقرار می‌شود. «و سخنان به ضد حضرت اعلی خواهد گفت و مقدسان حضرت اعلی را دلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل نمودن زمانها و شرایع خواهد نمود و ایشان تا زمانی و دو زمان و نصف زمان به دست او تسلیم خواهند شد. پس دیوان برپا خواهد شد و سلطنت او را از او گرفته، آن را تا به انتها تباه و تلف خواهند نمود. و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که در زیر تمامی آسمانهاست به قوم مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود.

«(دانیال ۷: ۲۵-۲۷). این مسائل به داوری نهایی مربوط نمی‌شوند، زیرا سخن از تحولی جدید در زمینی جدید خواهد بود.

در این گزاره از کتاب مقدس، نه از قیامت همگانی سخن رفته است و نه از سقوط بی بازگشت در دریاچه آتش. موضوع این گزاره، پسر انسان است. او باید به داوری پردازد و درباره [اختلافات موجود] بین ممالک جهان رأی خود را صادر کند. سپس ملکوت آسمانی پسر انسان در زمین برقرار خواهد شد.

همین مسأله درباره متی ۲۵: ۳۱ نیز صدق می‌کند. در آن جا نه تنها هیچ کتابی باز نمی‌شود، بلکه دفتر حیات نیز گشوده نخواهد بود. چون کتاب مقدس به ما می‌آموزد که این دفتر در زمان داوری نهایی گشوده خواهد شد. بسیاری به اشتباه، این دو گزاره کتاب مقدسی را با داوری نهایی در پیشگاه تخت سفید یکی می‌دانند، ولی از متن چنین برمی‌آید که این تفسیر از اساس غلط

است. در این راستا مایلم اضافه کنم چنانکه دقت کرده باشید، در اینجا به داوری افراد اشاره نشده است بلکه سخن از داوری اقوام است. دسته‌ای از این اقوام به خاطر اینکه در زمان مصیبت بزرگ به برادران پسر انسان، یعنی به عبرانیان کمک کرده‌اند پاداش می‌گیرند و دسته‌ای دیگر به خاطر سکوت در برابر ظلمی که به آنان می‌شود مجازات خواهند شد. این داوری پیش از برقراری ملکوت صورت می‌گیرد، به همین خاطر مسیح نه به عنوان یک قاضی بلکه به عنوان پادشاه بزرگ است که اقوام را مخاطب می‌سازد: «آنگاه پادشاه (ملک) به اصحاب طرف راست گوید: بیایید ای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید... پادشاه (نه داور) در جواب ایشان گوید...» (متی ۲۵:۳۴ و ۴۰). در اینجا از پادشاهی هزار ساله صحبت می‌شود، نه از ابدیت (اول قرن‌تین ۲۵:۱۵).

اشعیاء نبی با این عبارت، داوری فوق‌الذکر را توصیف می‌کند: «و او امتها را داوری خواهد نمود و قومهای بسیاری را تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه‌های خویش را برای اژه‌ها خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.» (اشعیاء ۴:۲).

در زمان این داوری، دوازده رسول در کنار خداوند خواهند بود و قبایل دوازده‌گانه اسرائیل را داوری خواهند کرد: «عیسی ایشان را گفت: هر آینه به شما می‌گویم شما که مرا متابعت نموده‌اید، در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی نشسته، بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود.» (متی ۱۹:۲۸).

مردان خدایی که از امتها هستند، بر تخت‌های خود نشسته، امتها را داوری خواهند کرد و سپس بر آنها فرمان خواهند راند: «یا نمی‌دانید که مقدسان، دنیا را داوری خواهند کرد؛ و اگر دنیا از شما حکم یابد، آیا قابل مقدمات کمتر نیستید؟» (اول قرن‌تین ۲:۶).

در نظر خدا همه چیز در زمان مناسب به وقوع می‌پیوندد. حوادث مربوط به جشن عروسی در زمان خود و وعده‌های مربوط به سلطنت هزار ساله نیز در موعد خود به وقوع خواهند پیوست. به این ترتیب هر داوری در زمان مناسب خود بر پا خواهد شد. شهیدان مصیبت بزرگ مشمول قیامت اول شده و در ملکوت سهیم خواهند بود. هر ایمانداری باید این اشتیاق را داشته باشد که تا زمان مرگ وفادار بماند. چه آنانی که جزو برگزیدگان عروس هستند و چه آنانی که در شمار دعوت شدگان کلیسا قرار دارند. همه، به خاطر امانت و وفاداری خود پاداش می‌گیرند.

همه ایماندارانی که جزء برگزیدگان نیستند و ربوده نمی‌شوند تا در جشن آسمانی شرکت کنند، می‌توانند امیدوار باشند که در صورت حفظ امانت خود در مصیبت بزرگ، در سلطنت هزار ساله سهیم بشوند (ر.ک به بخش دوم مکاشفه باب هفت).

شهیدان یهودی مهر پنجم باید منتظر می‌ماندند تا هم‌قطاران دیگرشان به شهادت برسند (مکاشفه ۹:۶-۱۱). در این دو گزاره با واژه کلیدی «نفوس» روبرو می‌شویم: «... نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند.» (مکاشفه ۹:۶) و «... و دیدم نفوس آنانی را که به جهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند...» (مکاشفه ۴:۲۰). قیام عیسی مسیح (متی باب ۲۷) و قیامتی که به هنگام ربوده شدن صورت می‌گیرد (اول قرن‌تیان باب ۱۵ و اول تسالونیکیان باب ۴) و زنده شدن مردگان پیش از برقراری سلطنت هزار ساله (مکاشفه باب ۲۰)، قیامت اول را تشکیل می‌دهند. به بیان دیگر همه کسانی که از زمان ظهور اول مسیح تا آغاز سلطنت هزار ساله، زنده می‌شوند، جزو قیامت اول هستند.

«و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید. این است قیامت اول. خوشحال و مقدس است کسی که از قیامت اول قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی تسلط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.» (مکاشفه ۵:۲۰-۶). در آغاز سلطنت هزار ساله تعداد افرادی که قرار بود در قیامت اول شرکت کنند، تکمیل می‌شود و بدین ترتیب قیامت اول به پایان می‌رسد. در آیات ۷-۹ آنچه قرار است در یک برهه زمانی کوتاه پس از سلطنت هزار ساله رخ دهد، با عبارات زیر توصیف می‌شود: «و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت تا بیرون رود و امت‌هایی را که در چهار زاویه جهانند، یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را به جهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست. و بر عرصه جهان برآمده، لشکرگاه مقدسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته، ایشان را بلعید.»

به محض اینکه شیطان از چاه بی‌انتهای بر می‌آید و از قید آزاد می‌شود، اقوامی را که با هم در صلح و صفا زندگی می‌کردند، فریب داده و آنها را به شورش سوق می‌دهد. این واپسین شورش بشریت است که علیه خدا شکل می‌گیرد. با وجود اینکه این اقوام از برکات سلطنت هزار ساله صلح بهره‌مند بودند، رابطه شخصی با خدا برقرار نکردند و آشتی در مسیح را هرگز نپذیرفتند و به همین خاطر از خدا جدا ماندند. البته داوری هراس‌انگیز پروردگار، شیطان و فریفته شدگانش را گرفتار می‌سازد.

«و بر عرصه جهان برآمده، لشکرگاه مقدسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته، ایشان را بلعید. و ابلیس که ایشان را گمراه می‌کند، به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد، جایی که وحش و نبی کاذب هستند؛ و ایشان تا ابدالابد شبانه روز عذاب خواهند کشید.» (مکاشفه ۹:۲۰-۱۰). همان طور که در مکاشفه ۱۹:۲۰ عنوان شده است، وحش و نبی کاذب از پیش در دریاچه آتش بودند. این اتحاد عجیب تثلیثی که شیطان، وحش و نبی کاذب، با هم تشکیل دادند،

با کسانی که تحت نفوذ آنها قرار گرفتند در دریاچه آتش ناپدید خواهند شد. در ابدیت درباره آنها دیگر نه چیزی خواهیم دید و نه چیزی خواهیم شنید.

## قیامت دوم و داوری نهایی

این متن چنان گویا است که بر خلاف بسیاری از متون کتاب مقدس، نیازی به توضیح ندارد: «و دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد. و مردگان را خرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند؛ و دفترها را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد، بحسب اعمال ایشان از آن چه در دفترها مکتوب است. و دریا مردگانی را که در آن بودند باز داد؛ و موت و عالم اموات مردگانی را که در آن ها بودند باز دادند؛ و هر یکی بحسب اعمالش حکم یافت. و موت و عالم اموات به دریاچه آتش انداخته شد. این است موت ثانی، یعنی دریاچه آتش. و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچه آتش افکنده گردید.» (مکاشفه ۲۰: ۱۱-۱۵).

در هنگام داوری نهایی افرادی پیدا خواهند شد که اسم آنها در کتاب حیات ذکر شده است. آنها در زمان حیات خویش به واسطه فیض خدا از حیات جاوید برخوردار شده‌اند و بدین خاطر مرگ دوم نمی‌تواند آنها را به کام خود بکشد. مرگ زمانی صورت می‌گیرد که جان از تن جدا می‌شود، ولی در هنگام مرگ دوم، روح از جان خارج می‌شود. بدین ترتیب این کلام محقق می‌شود که: «اینک همه جانها از آن منند چنانکه جان پدر است، همچنین جان پسر نیز، هر دوی آنها از آن من می‌باشند. هر کسی که گناه ورزد او خواهد مرد.» (حزقیال ۴: ۱۸). گناه تنها تخطی از فرامین خدا نیست. به مفهوم یک تقصیر شخصی به پیشگاه قادر مطلق هم نیست، زیرا همان طور که در کتاب آمده است، همه گناه کرده و از جلال خدا قاصر شده‌اند. بلکه بر گناه بی‌ایمانی تأکید می‌شود. خداوند درباره این گناه چنین فرموده است: «از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گناهان خود خواهید مرد.» (یوحنا ۸: ۲۴). گناه بی‌ایمانی مسبب مرگ کسی می‌شود که در بی‌ایمانی زندگی می‌کند. پاداش ایمان به رهایی تام عبارت از بخشش کامل و حیات جاوید است.

خدا تنها در مسیح برای نجات ما مکشوف شده است. این بدین مفهوم است که ما تنها به واسطه‌ی ایمان به مسیح می‌توانیم از هلاکتی که انتظار بشریت را می‌کشد برهیم: «و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست. آنکه پسر را دارد حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است.» (اول یوحنا ۵: ۱۱-۱۲).

همه‌ی انسانهایی که در زمین زندگی کرده‌اند، روزی باید در حضور خدا حاضر شوند. آنها بر حسب کارهایی که در زمان حیات خود بر روی زمین مرتکب شده‌اند، داوری خواهند شد. در این جمع، ایمانداران به مسیح و همچنین کسانی که حاضر نشدند به وی ایمان بیاورند حضور خواهند داشت و همه کسانی که اسم آنها در کتاب حیات ثبت نشده است، در دریاچه‌ی آتش انداخته خواهند شد. این همان مرگ دوم است که در آن هیچ اثری از حیات نیست. آنها دیگر دیده نخواهند شد. سپس خدا شروع تازه‌ای را با فرزندان خود خواهد داشت.

فصل بیست و یکم

مژده درباره‌ی آسمان جدید و زمین جدید

شکوه اورشلیم جدید

سرنوشت هولناک تباہ شدگان

اولین آیه باب بیست و یک، بیشتر به بافت باب بیست تعلق دارد. بلافاصله بعد از داوری نهایی، زمان در ابدیت حل می‌شود و آنگاه آنچه که در کلام اخبار شده است محقق خواهد شد: «و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چونکه آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد.» (مکاشفه ۲۱:۱).

خداوند به زبان اشعیا نبی نوید یک آسمان جدید و زمین جدید را داده بود: «زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین بیاد نخواهد آمد و به خاطر نخواهد گذشت.» (اشعیا ۶۵:۱۷).

پطرس رسول نیز بر همین مسأله تأکید می‌کند و می‌نویسد: «ولی به حسب وعده او، منتظر آسمانهای جدید و زمین جدید هستیم که در آن عدالت ساکن خواهد بود.» (دوم پطرس ۳:۱۳).

یوحنا در ابتدا وعده‌ی آسمان جدید و زمین جدید را متذکر می‌شود و در ادامه به توصیف اورشلیم جدید که در آغاز سلطنت هزار ساله از آسمان نازل می‌شود، می‌پردازد. وی درباره‌ی تبدیل کیفیت زندگی در این عصر نیز توضیح می‌دهد. در متن بالا اشعیا درباره آسمان و زمین جدید نیز می‌نویسد و بلافاصله بعد از آن در آیات ۱۸-۲۵ به توصیف وضعیت زمین در زمان سلطنت هزار ساله می‌پردازد. در این متن آمده است که بچه‌ها باز متولد خواهند شد و بعضی از افراد در یکصد سالگی جوانمرگ خواهند شد، خانه‌ها را بنا خواهند کرد و تاکستانها را خواهند کاشت. این بدین مفهوم است که زندگی برای ساکنان زمین در دوره سلطنت

هزار ساله ادامه خواهد داشت، با این تفاوت که شیطان دیگر آزاد نیست. به همین خاطر گرگ و بره می‌توانند با هم زندگی کنند(اشعیاء ۶:۱۱ و ۲۵:۶۵).

فرامین جاویدان خدا در زمین جدید جاری خواهند بود. در متن اشعیاء از دستوراتی صحبت می‌شود که مربوط به زمان هستند. به عبارتی صحبت از آن است که هر انسانی باید در زمان غرّه ماه و در هر سبت برای پرستش خداوند به حضور او برسد. در زمین جدید از آنچه که اشعیاء در کتاب ذکر کرده است دیگر خبری نخواهد بود: «و ایشان بیرون رفته، لاشهای مردمانی را که بر من عاصی شده‌اند ملاحظه خواهند کرد زیرا کرم ایشان نخواهد مرد و آتش ایشان خاموش نخواهد شد و ایشان نزد تمامی بشر مکروه خواهند بود.»(اشعیاء ۲۴:۶۶). خداوند در مرقس ۴۸:۹ نیز به همین نبوت اشاره می‌کند. در زمین جدید هیچ دودی از هیچ مذبحی به سوی آسمان جدید بلند نخواهد شد. در متن زیر، باید میان اورشلیم جدید و آسمان جدید تفاوت قائل شد. یوحنا یی در ادامه چنین می‌نویسد: «و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است. و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول در گذشت.»(مکاشفه ۲۱:۲-۴).

در این متن ابتدا اورشلیم جدید به ما نشان داده می‌شود که با عروس یکی است. لازم است به یک نکته ظریف توجه شود. از یک طرف اورشلیم جدید قرار دارد، که مسکن عروس است و از طرف دیگر اورشلیم زمینی با کوه صهیون، که مسکن اسرائیل است. با توجه به توصیف‌های دقیقی که متن کتاب مقدس ارائه می‌دهد، می‌توان تشخیص داد که از کدام گروه صحبت می‌شود. هر بار که به اورشلیم جدید اشاره می‌شود، منظور کلیسا - عروس است و هر بار که سخن از اورشلیم زمینی است، باید توجه را به اورشلیم معطوف کرد.

« بلکه تقرب جسته‌اید به جبل صهیون و شهر خدای حی یعنی اورشلیم سماوی و به جنود بی شماره از محفل فرشتگان و کلیسای نخست زادگانی که در آسمان مکتوبند... »(عبرانیان ۱۲:۲۲-۲۳ الف).

درباره اورشلیم زمینی چنین آمده است: «و در این کوه روپوشی را که بر تمامی قومها گسترده است و ستیری را که جمیع امتها را می پوشاند تلف خواهد کرد. و موت را تا ابدالابد نابود خواهد ساخت و خداوند یهوه اشکها را از چهره پاک خواهد نمود و عار قوم خویش را از روی تمامی زمین رفع خواهد کرد زیرا خداوند گفته است. «(اشعیاء ۷:۲۵-۸).

پس از جشن عروسی، از عروس به عنوان «زوجهی بره» [ARNIOU TOUGH] «در متن اصلی یونانی و "The wife of the Lamb" در ترجمه انگلیسی - مترجم ] یاد شده است. قبل از جشن عروسی، وی فقط عروس بره است، ولی پس از جشن عروسی از کلیسا به عنوان زوجهی بره (ترجمه شریف) یاد می شود. این نمادهای قابل فهم به ما نشان می دهند که چه تحولاتی در تاریخ نجات رخ می دهند. در زمان ربوده شدن، گروه نوبران در منزل خود، یعنی اورشلیم جدید ساکن می شوند. به همین خاطر عروس و اورشلیم جدید در متن یکی هستند. این مسأله در نوع رابطه اورشلیم زمینی و اسرائیل نیز صدق می کند.

همان گونه که عنوان شده است، اورشلیم آسمانی به همراه دامادی که در آن سکنی گزیده است، در زمان شروع سلطنت هزار ساله از آسمان فرود آمده و به حالت شناور در بالای اورشلیم زمینی مستقر می شود. از این دو وضعیت صحبت می شود، زیرا قرار است خدا در این دو حوزه عمل بکند. زمانی که اشاره می شود خدا بر فراز مسکنهای انسانی قرار گرفته با زمانی که خدادار میان آدمیان است هیچ تناقضی وجود ندارد: «و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می گفت: اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. «(مکاشفه ۳:۲۱).

در مکاشفه ۷:۱۵ چنین آمده است: «از این جهت پیش روی تخت خدایند و شبانه روز در هیكل او وی را خدمت می کنند و آن تخت نشین، خیمه خود را بر ایشان بر پا خواهد داشت. «. اشعیاء نبی نیز در روایاتی که روح به او نشان می دهد، همین وضعیت را مشاهده می کند: «خداوند بر جمیع مساکن کوه صهیون و بر محفلهایش ابر و دود در روز و درخشندگی آتش مشتعل در شب خواهد آفرید، زیرا که بر تمامی جلال آن پوششی خواهد بود. «(اشعیاء ۴:۵).

همه چیز همان طور که خدا از ابتدا می خواست، محقق خواهد شد. بین این آیات هیچ تناقضی وجود ندارد. در مورد عدهای آمده است که خدا بر فراز آنها ساکن خواهد شد و برای عدهای دیگر نوشته شده است که خدا در میان و در کنار آنها خواهد بود. از دیدگاه کسانی که در اورشلیم زمینی ساکن خواهند بود، اورشلیم آسمانی بر فراز آنها قرار خواهد گرفت، ولی پیروزمندان، اورشلیم



زمینی را در پایین خود خواهند دید. توجه به این نکته ضروری است که همه این مطالب را باید در بافت مورد نظر خودشان بررسی کرد.

هم اکنون خداوند در روح در کنار، در میان و در درون خاصان خود هست. ولی در زمان برقراری ملکوت خدا، حضرت حق در میان گروهی خاص حضور مرئی خواهد داشت، در حالی که دیگران وی را بر فراز خود خواهند دید. جلال خدا، زمین را پر خواهد کرد و او در مقام پادشاه به همراه خاصان خود بر سرتاسر گیتی فرمان خواهد راند.

«و آن تخت نشین گفت: الحال همه چیز را نو می‌سازم. و گفت: بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است.» (مکاشفه ۵:۲۱). کلام خدا مرجع مطلق ما است، که در آن جایی برای شک وجود ندارد. پایداری این کلام به ما تضمین می‌دهد که همه چیز طبق گفته خدا محقق شده و خواهد شد. کسی که ایمان دارد، پا را از شک فراتر گذاشته و در خداوند استراحت می‌یابد. این یقین منشأ انسانی ندارد، بلکه حاصل تجلی کلام خدا است. به این ترتیب خدا یقین را در وجود ایمانداران جاری می‌سازد. قادر مطلق، آنکه می‌گوید و عمل می‌کند، چنین ندا در می‌دهد: «باز مرا گفت: تمام شد! من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشمه آب حیات، مفت خواهم داد.» (مکاشفه ۶:۲۱). همه چیز از او سر چشمه می‌گیرد و در وی سرانجام می‌یابد. زیرا همه چیز در او، برای او و به وسیله او، یعنی به خاطر جلالش آفریده شد: «و هر که غالب آید، وارث همه چیز خواهد شد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود.» (مکاشفه ۷:۲۱).

از بافت آیات زیر چنین بر می‌آید که مخاطبان، پیروزمندانی هستند که وعده‌های هفت کلیسا را تصاحب کرده‌اند. آنها در آن موقع، به عنوان وارثان خدا، وعده‌های مذکور در عهد جدید را تصاحب می‌کنند. آنها هم‌ارثان راستین مسیح هستند (رومیان ۱۷:۸).

در گزاره‌های گوناگون کتاب مقدس، درباره ویژگی‌ها، مقام و صفات مخصوص پسران و دختران خدا صحبت شده است. این سخن پروردگار درباره آنها محقق خواهد شد: «و شما را پدر خواهم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود، خداوند قادر مطلق می‌گوید.» (دوم قرنتیان ۱۸:۶). «زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند.» (رومیان ۸:۱۴). در مکاشفه ۸:۲۱ به افرادی اشاره می‌شود که نقشه خدا را برای خود نپذیرفتند، آنها بر خدا شوریدند، بر ضد کلام خدا سخن گفتند؛ نجات را رد کرده و خداوند را خوار شمردند. سرانجام آنها با سرانجام فدیة شدگان متفاوت است. درباره این افراد چنین آمده

است: «لکن ترسندگان و بی‌ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت‌پرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده به آتش و کبریت خواهد بود. این است موت ثانی.» (مکاشفه ۸:۲۱).

در این آیات، تنها از آدمکشان و جادوگران و بت‌پرستان و دروغگویان صحبت نشده است بلکه به طور کلی به بی‌ایمانان اشاره می‌شود. آنها نخواستند باور کنند که خدا برای نجات آنها، خود را شخصاً در مسیح متجلی کرده است. یوحنا رسول در عبارتی بس گویا، برخورد افراد بی‌ایمان به یگانه‌خدای راستین را با ذات اقدس او، چنین توصیف می‌کند: «آنکه به پسر خدا ایمان آورد، در خود شهادت دارد و آنکه به خدا ایمان نیاورد، او را دروغگو شمرده است، زیرا به شهادتی که خدا درباره پسر خود داده است، ایمان نیاورده است.» (اول یوحنا ۵:۱۰). خدا حق است و انسان دروغگو (رومیان ۴:۳). خوشا به حال کسی که به کلمه خدا ایمان می‌آورد، چون در غیر این صورت یگانه‌حق را به دروغ متهم می‌کند. یوحنا از ایمانداران حقیقی این گونه یاد می‌کند: «اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است تا حق را بشناسیم و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. اوست خدای حق و حیات جاودانی.» (اول یوحنا ۵:۲۰).

#### کیفیت اورشلیم جدید

«و یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پر از هفت بلای آخرین را دارند، آمد و مرا مخاطب ساخته، گفت: بیا تا عروس منکوحه بره را به تو نشان دهم. آنگاه مرا در روح، به کوهی بزرگ بلند برد و شهر مقدس اورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می‌شود، و جلال خدا را دارد و نورش مانند جواهر گرانبها، چون یشم بلورین. و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه‌ها دوازده فرشته و اسم‌ها بر ایشان مرقوم است که نامهای دوازده سبط بنی اسرائیل باشد. از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه و از مغرب سه دروازه. و دیوار شهر دوازده اساس دارد و بر آنها دوازده اسم دوازده رسول بره است.» (مکاشفه ۹:۲۱-۱۴).

در اینجا سخن از اورشلیم جدید است که از آسمان فرود می‌آید: «و جلال خدا را دارد و نورش مانند جواهر گرانبها، چون یشم بلورین.» در این شهر به دوازده دروازه و دوازده اساس اشاره شده است. بر سر دروازه‌ها اسامی دوازده پدر قوم بنی اسرائیل است و بر دوازده اساس اسامی دوازده رسول نوشته شده است. اینها نمایندگان دو عهد قدیم و جدید هستند که از آنها به عنوان بیست و چهار پیر یاد شده است. خدا تنها یک کلیسای برگزیده دارد و همه ایمانداران عهد قدیم و جدید، عضو این کلیسای واحد هستند. مقدسین عهد قدیم هم که به همراه عیسی برخاستند، به او تعلق دارند. قیامت اول والاترین هدفی است که ایماندار باید

در پی آن باشد. زمانی که پولس رسول در فیلیپیان ۱۱:۳ آرزو می‌کند که به هر وجه به قیامت از مردگان برسد، منظورش قیامت اول است.

در عهد قدیم، ایمانداران به آمدن مسیح امید داشتند و چشم به راه فدیهِ خود بودند. آنها در ایمان به آمدن مسیح، به خواب رفتند. ایمانداران عهد جدید نیز به مسیح فدیهِ دهنده‌ای ایمان دارند که وعده‌های خدا را برای آنها محقق می‌سازد.

شهر مقدس در ابعاد گوناگون آن چنین تشریح شده است: «و آن کس که با من تکلم می‌کرد، نی طلا داشت تا شهر و

دروازه‌هایش و دیوارش را ببیناید. و شهر مربع بود که طول و عرضش مساوی است و شهر را به آن نی پیمود، دوازده هزار تیر پرتاب یافت و طول و عرض و بلندی‌اش برابر است. و دیوارش را صد و چهل و چهار هزار ذراع پیموده، موافق ذراع انسان، یعنی فرشته. و بنای دیوار آن از یشم بود و شهر از زر خالص چون شیشه مصفی بود. و بنیاد دیوار شهر به هر نوع جواهر گرانبها مزین بود که بنیاد اول، یشم و دوم، یاقوت کبود و سوم، عقیق سفید و چهارم، زمرد و پنجم، جزع عقیقی و ششم، عقیق و هفتم، زبرجد و هشتم، زمرد سلقی و نهم، طویاز و دهم، عقیق آخضر و یازدهم، آسمانجونی و دوازدهم، یاقوت بود. و دوازده دروازه، دوازده مروارید بود، هر دروازه از یک مروارید و شارع عامشهر، از زر خالص چون شیشه شفاف.» (مکاشفه ۲۱:۱۵-۲۱).

اورشلیم جدید، همچون هر می نورانی سر به فلک کشیده است و از آسمان فرود می‌آید. طول و عرض و ارتفاع آن دوازده هزار تیر پرتاب است. ابراهیم به دنبال چنین شهری بود، شهری که اساس تزلزل ناپذیری داشته و خدا خود، معمار و سازنده آن باشد. پولس رسول از اورشلیم بالا به عنوان «مادر ما» یاد می‌کند (غلاطیان ۴:۲۶). در مکاشفه ۲۱:۲۲-۲۳، بره خدا به عنوان محور مرکزی نجات معرفی می‌شود: «و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره قدس آن است. و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور می‌سازد و چراغش بره است.» این راز بزرگ، چه قابل درک باشد و چه ما را روشن کند و چه نکند، این حقیقت پایدار است که خدا خود، در مسیح تجلی یافت تا نجات را برای بشریت به ارمغان بیاورد. مسیح فروغ جلال خود خداوند خدا است. روشنایی و زندگانی در وی هستند. در او پری الوهیت ساکن است (کولسیان ۲:۹). «زیرا خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشید، همان است که در دل‌های ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشد.» (دوم قرنتیان ۴:۶).

«و امتها در نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان، جلال و اکرام خود را به آن خواهند درآورد. و دروازه‌هایش در روز بسته نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود.» (مکاشفه ۲۱:۲۴-۲۵). شاعری در این باره چنین سروده است: «آنجا شبی نیست،

آنجا شبی نیست زیرا مسیح، آن آفتاب بی زوال تا ابد در آنجا خواهد درخشید.» در زمان سلطنت هزار ساله، روز و شب همچنان در زمین تداوم خواهند داشت. ولی در شهر آسمانی یعنی اورشلیم جدید، چنین نخواهد بود. اشعیاء نبی درباره اورشلیم زمینی چنین نبوت می‌کند: «دروازه‌های تو نیز دائماً باز خواهد بود و شب و روز بسته نخواهد گردید تا دولت امتهای را نزد تو بیاورند و پادشاهان ایشان همراه آورده شوند.» (اشعیاء ۶۰:۱۱). از توصیف اشعیاء نبی چنین بر می‌آید که شهر مورد نظر، همان اورشلیم زمینی است.

«و جلال و عزت امتهای را به آن داخل خواهند ساخت. و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهد شد، مگر آنانی که در دفتر حیات بره مکتوبند.» (مکاشفه ۲۶:۲۱-۲۷).  
«و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود...» (مکاشفه ۳:۲۲ الف).

در اینجا لازم است بار دیگر به تفاوت موجود بین کسانی که در «دفتر حیات بره و دفتر حیات ثبت شده‌اند»، تأکید کرد. همه کسانی که در قیامت اول شرکت می‌کنند، چه افرادی که در اورشلیم آسمانی ساکن هستند و چه افرادی که در اورشلیم زمینی زندگی می‌کنند، در دفتر حیات بره ثبت شده‌اند. اسامی آنها از آن دفتر، برداشته یا پاک نخواهد شد. خدا با پیشدانی خویش، آنها را از قبل تعیین کرده است. او از ابتدا می‌دانست که چه کسانی ایمان آورده و در پی حق خواهند رفت. اسامی کسانی که نجات می‌یابند و از قیامت دوم عبور می‌کنند، در دفتر حیات ثبت شده است. به همین دلیل در قضاوت نهایی، از دفتر بره ذکری به میان نیامده است.

پادشاهان اقوامی که باقی خواهند ماند، تابع مسیح پادشاه شده و به سوی او خواهند آمد. آنانی که ناپاک هستند، دروغ می‌گویند و کارهای مکروه انجام می‌دهند، بیرون خواهند ماند. این واقعیت که هنوز هم چنین افرادی پیدا می‌شوند، نشان می‌دهد که متن، به آخرین «عَیون» یعنی به دوره هزار ساله اشاره دارد نه به ابدیت.

فصل بیست و دوم

رودخانه و درخت حیات

تبدیل زمین به بهشت در سلطنت هزار ساله

در باب بیست و دو، اورشلیم زمینی بار دیگر در بافت‌های گوناگون نشان داده می‌شود. خانه‌ی خدا، یعنی مسکن وی، در میان انسانها هویدا خواهد بود. جلال خدا، آسمان و زمین و اورشلیم قدیم و جدید را در برمی‌گیرد: «...آسمانها کرسی من و زمین پای انداز من است...» (اشعیاء ۱:۶۶ و اعمال ۷:۴۹).

« و نه‌ری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود، مانند بلور و از تخت خدا و بره جاری می‌شود. و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کنار نه‌ر، درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد یعنی هر ماه میوه خود را می‌دهد؛ و برگهای آن درخت برای شفای امته‌ها می‌باشد.» (مکاشفه ۱:۲۲-۲).

حزقیال نبی از قدیم، از کیفیت اورشلیم در آینده خبر داده بود: « و مرا نزد دروازه خانه آورد و اینک آبها از زیر آستانه خانه بسوی مشرق جاری بود، زیرا که روی خانه به سمت مشرق بود و آن آبها از زیر جانب راست خانه و از طرف جنوب مذبح جاری بود... و چون برگشتم اینک بر کنار نه‌ر از این طرف و از آن طرف درختان بی‌نهایت بسیار بود... و بر کنار نه‌ر به این طرف و آن طرف هر قسم درخت خوراکی خواهد رویید که برگهای آنها پژمرده نشود و میوه‌های آنها لاینقطع خواهد بود و هر ماه میوه تازه خواهد آورد زیرا که آبش از مقدس جاری می‌شود و میوه آنها برای خوراک و برگهای آنها به جهت علاج خواهد بود. » (حزقیال ۱:۴۷ و ۷ و ۱۲).

از این شرح چنین بر می‌آید که ملت‌ها هنوز در زمین ساکن هستند. هم از میوه برای خوراک صحبت می‌شود و هم از برگ‌ها به جهت شفا. برکت، سرتاسر کره خاکی را در بر خواهد گرفت. تقسیم بندی سال به دوازده ماه نشان می‌دهد که متن مورد نظر به وقایع سلطنت هزار ساله مربوط می‌شود.

لازم است روی تکاتک واژگان یک شرح توجه کنیم تا دریابیم که بافت مورد نظر به چه وضعیتی مربوط می‌شود. در اورشلیم از آناتیم‌ا و لعنت خیری نخواهد بود. اشعیاء نبی وضعیت حاکم بر زمین را چنین توصیف می‌کند: « و بار دیگر طفل کم‌روز از آنجا نخواهد بود و نه مرد پیر که عمر خود را به اتمام نرسانیده باشد زیرا که طفل در سن صد سالگی خواهد مرد لیکن گناهکار صد ساله ملعون خواهد بود. » (اشعیاء ۲۰:۶۵).

طوایفی که از نزول داوری‌های الهی بر زمین، جان سالم به در می‌برند، بویژه طوایف عبرانی که در قیامت اول شرکت نکرده‌اند، در زمان حکومت هزار ساله به زندگی عادی خود ادامه خواهند داد. آنها خانه‌ها را بنا خواهند کرد، باغها را خواهند کاشت. خواهند

خورد و خواهند نوشید و بچه هایی را به دنیا خواهند آورد و غیره: «زحمت بیجا نخواهند کشید و اولاد به جهت اضطراب نخواهند زاید زیرا که اولاد برکت یافتگان خداوند هستند و ذریت ایشان با ایشانند.» (اشعیاء ۶۵:۲۳).

ولی توجه داشته باشید که درباره فدیه شدگان چنین آمده است: «و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود. و چهره او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود. و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند، زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی می‌بخشد و تا ابدالابد سلطنت خواهند کرد.» (مکاشفه ۲۲:۳-۵).

در این شهر، از بره صحبت می‌شود که در کنار خدا قرار دارد. این امر عجیبی نیست. زیرا تنها زمانی که زمان در ابدیت حل می‌شود، مکاشفه خدا، یعنی پسری که در خدا است به منشأ خویش برگشته و خدا کل در کل خواهد شد (اول قرن‌تین ۱۵:۲۸). «لیکن هر کس به رتبه خود؛ مسیح نوبر است و بعد آنانی که در وقت آمدن او از آن مسیح می‌باشند. و بعد از آن انتها است وقتی که ملکوت را به خدا و پدر سپارد. و در آن زمان تمام ریاست و تمام قدرت و قوت را نابود خواهد گردانید.» (اول قرن‌تین ۱۵:۲۳-۲۴).

دقت کنید که شرح این روند با جمع شروع می‌شود و به صورت مفرد چنین خاتمه پیدا می‌کند: «...بندگانش او را عبادت خواهند نمود. و چهره‌اورا خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود.» (مکاشفه ۲۲:۳-۴). در اورشلیم جدید، بره چراغ عروس خویش است. در اینجا به ما گفته می‌شود که از خداوند خدا، نور ساطع خواهد شد و فدیه شدگان تا ابد همراه حق سلطنت خواهند کرد.

آخرین سخنان تشویق‌آمیز برای ایمانداران

آیه شش ما را به یاد آیات نخستین باب اول کتاب مکاشفه می‌اندازد. در آنجا آنکه می‌گوید و عمل می‌کند، خود را چنین معرفی می‌کند: «و مرا گفت: این کلام امین و راست است و خداوند خدای ارواح انبیا، فرشته خود را فرستاد تا به بندگان خود آنچه را که زود می‌باید واقع شود، نشان دهد.» (مکاشفه ۲۲:۶). پس از اینکه ظهورهای متعدد خداوند، با توجه به شرایط مختلف مطرح می‌شوند و از جشن عروسی، سلطنت هزار ساله و داوری تخت سفید، سخن به میان می‌آید، ما با این کلام تشویق‌آمیز در آیه هفت برخورد می‌کنیم: «و اینک به زودی می‌آیم. خوشابه حال کسی که کلام نبوت این کتاب را نگاه دارد.» (آیه ۷). این مسأله نشان می‌دهد ترتیب حوادثی که اخبار و تشریح شده‌اند، مطابق با ترتیبی که در باب‌ها آمده‌اند، نیستند.

آیه هفت این باب را می‌توان با آیه سه باب اول مقایسه کرد. برکت اصلی که در بر گیرنده‌ی برکات موعظه‌ی سر کوه و جایهای دیگر کلام است، در زمان بازگشت مسیح برای ایمانداران محقق خواهد شد. اینجا صحبت از ایماندارانی است که به نبوت این کتاب ایمان آورده و در آن امین بوده‌اند. خدا از ما می‌خواهد مطابق با خواست کلامش رفتار کنیم و برای تحقق وعده‌اش انتظار بکشیم.

پس از این اعلام خداوند، یوحنا‌ی رایی خود را به عنوان شاهد کلامی که دیده و شنیده معرفی می‌کند. به عبارتی وی از آنچه دیده و شنیده است سخن می‌گوید. یوحنا به خواست خدا، مشاهدات و شنیده‌های خود را می‌نویسد: «و من، یوحنا، این امور را شنیدم و دیدم و چون شنیدم و دیدم، افتادم تا پیش پایهای آن فرشته‌ای که این امور را به من نشان داد سجده کنم. او مرا گفت: زنهار نکنی، زیرا که هم خدمت با تو هستم و با انبیا یعنی برادران و با آنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا را سجده کن» (مکاشفه ۸:۲۲-۹). این رویداد نشان می‌دهد که یوحنا تا چه حد تحت تأثیر قرار گرفته بود. وی در حضور آن پیغام آور آسمانی بود که از طرفی فرشته بود و از طرفی دیگر هم‌قطار برادران و انبیا. همان طور که بارها اشاره شده است، برای فرشته و پیغام‌آور در متن اصلی از یک واژه استفاده شده است. فرقی نمی‌کند که آورنده‌ی پیغام آسمانی باشد یا زمینی. در هر صورت پرستش تنها شایسته و برآورنده خدا است.

پس از آنکه فرشته یوحنا را تشویق کرد، او را چنین مخاطب ساخت: «و مرا گفت: کلام نبوت این کتاب را مهر کن زیرا که وقت نزدیک است.» (مکاشفه ۱۰:۲۲).

در پایان عصر فیض، پس از آنکه آخرین فراخوانی طنین می‌اندازد، هر کس در همان وضعیتی که هست باقی می‌ماند: «هر که ظالم است، باز ظلم کند و هر که خبیث است، باز خبیث بماند و هر که عادل است، باز عدالت کند و هر که مقدس است، باز مقدس بشود.» (مکاشفه ۱۱:۲۲). چه خوب باشد و چه بد. چه نجات یافته و چه مقدر شده برای هلاکت. هر کس در وضعیتی که خود انتخاب کرده است باقی می‌ماند.

آنانی که عادل شمرده شده‌اند، در عدالت الهی پیش خواهند رفت و تقدیس شدگان به سمت تقدس تام گام خواهند برداشت. خداوند برای واپسین بار چنین فرا می‌خواند: «و اینک به زودی می‌آیم و اجرت من با من است تا هر کسی را بحسب اعمالش جزا دهم.» (مکاشفه ۱۲:۲۲). سپس خداوند دوباره خود را معرفی می‌کند. او در بابهای ۱ و ۲ و ۳ و ۶:۲۱ خود را معرفی می‌کند: «من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم.» (مکاشفه ۱۳:۲۲).

سپس واپسین فرا خوانی به همراه وعده‌های اعلام می‌شود: «خوشا به حال آنانی که رختهای خود را می‌شویند تا بر درخت حیات اقتدار یابند و به دروازه‌های شهر در آیند.» (مکاشفه ۱۴:۲۲).. با توجه به توصیفی که در متن می‌شود، مشخص است که از سلطنت هزار ساله صحبت می‌شود. زیرا در زمین تازه از افرادی که «بیرون هستند»، یعنی دروغگویان و قاتلان و غیره خبری نیست.

سخن پایانی عیسی

در انتها خداوند و فدیة دهنده، خود را منشأ مکاشفه اعلام می‌کند: «من عیسی فرشته خود را فرستادم تا شما را در کلیساها بدین امور شهادت دهم. من ریشه و نسل داود و ستاره درخشنده صبح هستم. و روح و عروس می‌گویند: بیا! و هر که می‌شنود بگوید: بیا! و هر که تشنه باشد، بیاید و هر که خواهش دارد، از آب حیات بی‌قیمت بگیرد. زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آن‌ها بیفزاید، خدا بلائی مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود. و هر گاه کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد. او که بر این امور شاهد است، می‌گوید: بلی، به زودی می‌آیم! آمین. بیا، ای خداوند عیسی!» (مکاشفه ۱۶:۲۰-۲۲). این یک هشدار جدی برای کسانی است که نبوت این کتاب را شنیده‌اند. کسی که مطابق با کلام عمل می‌کند از چیزی واهمه نخواهد داشت. زیرا کسانی را که چیزی به کلام اضافه یا کم نمی‌کنند، یک شادی درونی در بر خواهد گرفت. و جای بسی سپاس است که چنین افرادی وجود دارند. آنها کلام اصلی مکشوف شده و احیاء شده را دارند و شهادت خداوند عیسی در نزد آنها است. آنها به زودی به فرزندان مکشوف شده پروردگار تبدیل خواهند شد.

«او که بر این امور شاهد است، می‌گوید: بلی، به زودی می‌آیم! آمین. بیا، ای خداوند عیسی!» (مکاشفه ۲۰:۲۰).  
یوحنا در انتها چنین پاسخ می‌دهد: «... آمین. بیا، ای خداوند عیسی! فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شما باد. آمین.» (مکاشفه ۲۰:۲۰-۲۱).

خاتمه

من در طول چهل سال خدمت خود در اعلام کلام و به اصطلاح در «تاکستان خداوند»، هدایت پرشکوه روح القدس را بارها تجربه کرده‌ام. اما در طول مدتی که مشغول پرداختن به کتاب مکاشفه بودم، به دفعات، آن هم به شکلی بی‌سابقه، این گفته کلام را تجربه کرده‌ام که: «روح همه چیز را تفحص می‌کند.» و اینکه: «روح شما را به جمیع حقایق هدایت خواهد کرد و از



امور آینده آگاه خواهد ساخت. «روح القدس بارها ذهن مرا روشن کرد و ارتباطاتی را که تا به حال به فکرم خطور نکرده بود به من نشان داد. لذا با روحی شکرگذار این نوشته را به پایان می‌رسانم. اکنون احساس آرامش می‌کنم، احساس می‌کنم که روح خدا در من آرام گرفته است. حال دیگر، باری که خدا برای قوم خویش بر دوش من نهاده بود، برداشته شده است. بر من بود که این میراث مقدس را به قوم منتقل کنم. آماده کردن این شرح، بزرگترین وظیفه‌ای بود که تا به حال به من سپرده شده بود. این کار بزرگترین چالش دوره‌ی خدمتی‌ام بود. و حال احساس می‌کنم که خدا با رضایت به این کار می‌نگرد. حال که دوره هفتم کلیسا در لحظات واپسین خود به سر می‌برد، خداوند که سر مبارک کلیسا است، عزم کرده است تا رأی خود را منکشف سازد. او پیشتر رأی خود را بر انبیا و رسولان باز کرده بود. این نوشته کامل و قطعی و مورد اعتماد است، چرا که مندرجات این شرح از بوته‌ی آزمایش گذشته‌اند.

اگر کسی این ایراد را مطرح می‌کند که تند رفته و مطالب را بدون ملاحظه عنوان کرده‌ام، در واقع داوری انسانی می‌کند. البته برای خدا خوشایندتر بود که در زمینه‌ی روحانی مشکل وجود نمی‌داشت، برای من نیز همین‌طور. ولی متأسفانه چنین نیست. بنابراین انتظار من از شما این است که به من به عنوان وسیله و سخنگوی خدا نگاه کنید و در این راستا، به خدا که تنها مسئول محتوای کلام است مراجعه کنید. یک پیغام آور مسئول محتوای پیغام خدا نیست، تنها وظیفه او این است که پیغام را به مقصد برساند. اگر خداوند بعضی از چیزها را در کلام خود محکوم کرده است، به این دلیل است که ناخوشایندند، پس محکوم به نابودی هستند. حقیقت کتاب مقدسی همواره پیروز است، اگر چه در وحله‌ی اول باعث رنجش می‌شود. ولی در نهایت اثر شفابخش آن آشکار می‌شود. در کتاب «مسیحیت سنتی» حقایق بنیادین اعلام انجیل را شرح دادم. در این کتاب نیز آموزه‌های اساسی کلیسای عهد جدید و پشت زمینه تاریخ کلیسا را مطرح کرده‌ام. هدف از نگارش شرحی درباره‌ی مکاشفه این بود که این نوشته‌ی مختوم را باز کنم. خداوند که از ابتدا از زبان نمادین استفاده می‌کرد، به شاگردان خود گفت: «به ایشان گفت: به شما دانستن سرّ ملکوت خدا عطا شده، اما به آنانی که بیرونند، همه چیز به مثلها می‌شود.» (مرقس ۴:۱۱).

هر چه از طرف خدا باشد، به واسطه‌ی مکاشفه‌ی روح به خادمانش خواهد رسید تا ادراک ما برای فهم تحقق اخبار کتاب مقدسی باز شود. هم اکنون زمان آن رسیده است که همه رازهای مخفی کلام باز شوند. همه‌ی بیداری‌هایی که در طول تاریخ رخ داده‌اند، یعنی از دوره‌ی کلیسای اولیه تا این اواخر، هیچ کدام نتوانستند به مکاشفه‌ی تامی از عیسی مسیح منتهی شوند. فدیهدهنده همان سنگ لغزشی است که انسانها نمی‌توانند آن را طبقه بندی کنند. به همین ترتیب تشخیص ضد‌مسیح نیز امری

دشوار است. سخن گفتن درباره‌ی وی از دیدگاه کتاب مقدس آسان نیست. درباره ضد مسیح دو دیدگاه غالب وجود دارد: دیدگاه نخست بر این امر قائل است که در جستجوی ضد مسیح باید تا دوره‌ی رسولان پیش رفت. در حالی که دیدگاه مخالف بر این معتقد است که ضد مسیح ممکن است در هر زمانی ظاهر شود. بسیاری از مردم ضد مسیح را در میان یهودیان، اعراب و غیره جستجو می‌کنند.

یوحنا شاگرد محبوب عیسی به وضوح می‌نویسد که ضد مسیح اول می‌آید، ولی به این امر نیز اشاره می‌کند که ضد مسیح‌های

زیادی ظاهر شده‌اند (اول یوحنا ۲: ۱۸). باید بر دو مسأله تأکید کرد: کلیسای ضد مسیح از دوره‌ی نسل اول مسیحی در کنار کلیسای حقیقی عیسی مسیح رشد کرده است. ولی در دوره‌ی واپسین، زمانی که شیطان مرد شریر را به دست می‌گیرد، علاوه بر عنوان «نبی کاذب» عنوان «وحش» نیز به وی اطلاق می‌شود. نشان دادن ویژگی‌ها و مشخصه‌های این نهاد و رئیس آن در رابطه با زمان آخر از اهمیت خاصی برخوردار است. به همین خاطر روح القدس به این مسأله اهمیت زیادی داده و جنبه‌های گوناگون آن را بازگو کرده است. روح القدس اهمیت این مسأله را به من نشان داد.

درباره‌ی نحوه‌ی ارائه‌ی این نوشته، باید به پیروی از پولس تکرار کنم که: «و من ای برادران، چون به نزد شما آمدم، با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم چون شما را به سرّ خدا اعلام می‌نمودم. زیرا عزیزت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب. و من در ضعف و ترس و لرزش بسیار نزد شما شدم، و کلام و وعظ من به سخنان مقنع حکمت نبود، بلکه به برهان روح و قوّت، تا ایمان شما در حکمت انسان نباشد بلکه در قوت خدا.» (اول قرنتیان ۲: ۱-۵) مارتین لوتر آن اصلاح‌گر بزرگی که کتاب مقدس را ترجمه کرده است چنین گفته است: «دستور زبان نباید بر مکاشفه چیره شود بلکه باید در خدمت آن باشد.»

دعای من این است که خداوند از این نوشته محافظت کند، چنانکه از کلام مبارک خویش محافظت کرده است. این شرح کوتاه و مختصر، وقف خداوند و فدیة دهنده‌ی ما عیسی مسیح است. خدا کلام خود را مبارک سازد. دعای من این است که خدا بواسطه‌ی این شرح با خاصان خود سخن گوید. خدای امین و پدر جلال را اکرام و ستایش باد، از حال تا ابدالآباد. «... پدر ذوالجلال، روح حکمت و کشف را در معرفت خود به شما عطا فرماید (افسیان ۱: ۱۷ ب) آمین.»

کرفلد، دسامبر ۱۹۹۴

# عشق راستین نیاز ضروری عصر حاضر

## سخنان سان میانگ مون

### کانون خانواده برای اتحاد و صلح جهانی

فهرست مطالب

◀ اتحاد دنیا و اتحاد دو کره شمالی و جنوبی از طریق عشق راستین

◀ هستی زادگاه و سرزمین پدری من است.

◀ هر کسی خواهان عشق راستین است!

◀ مسیر آمریکا و بشریت در آخر زمان

◀ مراحل زندگی شاهزاده‌ها و شاهدخت‌های خدا

اتحاد دنیا و اتحاد دو کره شمالی و جنوبی از طریق عشق راستین

هزاره نوین که چندی است آغاز گردیده است، یک دوره زمانی برای پاکسازی دسته‌بندی‌ها و درگیری‌های قرن گذشته، و آشکارسازی ایده‌آل یک خانواده موزون و متحد جهانی است. مایل هستم که سخنان خود را با سپاس از شما به خاطر شرکت در مراسم هشتادمین سالگرد تولدم آغاز کنم. بالاتر از همه چیز، مایل هستم که تمامی شکوه و افتخار دریافتی را به خدا پیشکش کنم، چون او بود که تا به این روز از من مواظبت نمود.

همانطور که به گذشته مینگریم، به خاطر می‌آورم که زندگی من هرگز آسان نبود. زندگی من با رنج تاریخی مردم ما و سختیهای بیشماری که آنها تحت تسلط قدرتهای بزرگ تحمل کردند، درهم بافته شده بود.

من، در سن شانزده سالگی، از طریق دعا با خواست خدا ارتباط برقرار کردم، و پس از آن در تمامی دوران زندگی تمامی روح و انرژی خود را برای انجام خواست خدا فدا کردم. من به این فهم دست پیدا کردم که دلیل بنیادی و اساسی افسردگی و اندوه بشر، بحرانی شدن رابطه خدا و انسان بواسطه سقوط بود. بشریت بسبب سقوط به حوزه نادانی روحی نزول کرد. در تلاش برای حل مشکلات بنیادی که این جهل روحی در میان جوامع بشری و هستی بوجود آورده بود، من در بیش از ده هزار سخنرانی

عمومی در نقاط مختلف جهانی سعی در ارائه یک دیدگاه راستین بشری، یک دیدگاه راستین جهانی و یک دیدگاه راستین تاریخی متمرکز بر خدائیزم (خداگرائی) داشته‌ام.

این سخنرانی‌ها به بیش از دوازده زبان دنیا ترجمه و در سیصد جلد چاپ شده است. محتویات این سخنرانی‌ها نتیجه یک دوره مطالعات مستمر و فراگیر مدارک و اسناد تاریخی نیست و استنتاج من، نتیجه تحقیقات دانش پژوهانه نیست. برعکس، من از طریق ارتباطات با هر دو دنیای مرئی و نامرئی به پاسخ سؤالات اساسی و بنیادی (بشر) دست یافته‌ام.

مسئله اتحاد شبه جزیره کره، آرزو و میل جدی مردم ما و حرکت و تلاش پایانی برای به نتیجه رسیدن جنگ سرد جهانی است. بهمین خاطر امروز، با عرض قدردانی بخاطر گردهمایی پرمعنای شما، مایلم در باره موضوع "شکل‌گیری اتحاد شمال-جنوب کره و اتحاد دنیا از طریق عشق راستین" با شما صحبت نموده و پاسخ اساسی به چگونگی شکل‌گیری اتحاد را ارائه دهم. اتحاد کشور ما، فقط یک اتحاد قلمرو ملی نبوده که درگیر مسائلی ورای آن است. این (اتحاد) با اتحاد روح و جسم بشر، که بسبب سقوط از هم جدا شده و رو در روی هم قرار گرفته‌اند، آغاز میشود و این خود الگوئی برای اتحاد دنیای به دو قسمت تقسیم شده، است. به همین خاطر، این مسئله میبایست از دیدگاه مشیت الهی برای نجات و رستگاری بشر درک و دریافت شود. عبارت دیگر، این مشکل میبایست در سطح مشیت الهی حل و فصل گردد.

هدف نهائی شیطان در پس درگیری تاریخی بین خوبی و بدی، از زمان آغاز آن، که بخاطر سقوط اولین اجداد بشری شکل گرفت، چیست؟ شیطان چشم خود را بطور دقیق به خدا دوخته است. خدا ابدی، تغییرناپذیر، مطلق و یگانه بوده و استاندارد ایده‌آلی را که او از آغاز آفرینش در نظر داشته نیز میبایست دارای همین کیفیت‌ها باشد.

اگر قرار باشد که بطور مستقیم از خدا در این مورد بپرسیم، فکر میکنم مسائلی را که مطرح کردم تأیید خواهد کرد. خدا چه پاسخی خواهد داشت اگر شیطان بپرسد، که "خدایا، وقتی که در آغاز مرا بعنوان بزرگ فرشته آفریدی، آیا متمرکز بر عشقی موقت نسبت به من عمل کردی، یا عشقی ابدی؟"

فکر میکنم که خدا خواهد گفت که بواسطه عشقی ابدی او را بعنوان بزرگ فرشته آفریده است. اگر میگفت که عشق او موقت بود، این جواب، او را خدائی محدود میساخت. اگر او نتواند استاندارد ابدی عشق خود را نسبت به شیطان حفظ نماید، سرانجام

زمانی فراخواهد رسید که دیگر در برابر شیطان توانائی بکارگیری اختیارات خود را بعنوان خدا، نخواهد داشت. بنابراین، مهم نیست که تا چه اندازه شیطان با خدا مخالفت میکند، او چاره‌ای جز تأسیس پایه برای عشق ورزیدن به شیطان نخواهد داشت. شیطان میگوید: "من بواسطه سقوط یک ولگرد پلید شدم، ولی تو و مردم خوب نمیتوانید متد و روش مشابه مرا مورد استفاده قرار دهید، اینطور نیست؟ ممکن است که من از جنگیدن لذت ببرم، ولی قرار نیست که تو از جنگیدن لذت ببری. تو حتی باید ورزش باد را تحمل کنی، اینطور نیست؟" بهمین دلیل، فلسفه خدا از نوع فلسفه عدم-مقاومت است. چرا اینطور است؟ چون تا زمان آشکارسازی دنیای ایده‌آل بهشتی بر روی زمین، صرفنظر از تمامی اوضاع و احوال، خدا باید به بزرگ فرشته مبدل شده به شیطان عشق بورزد.

مهم نیست که شیطان چقدر برای خدا مشکل می‌آفریند، خدا نمیتواند او را مجازات کرده یا از بین ببرد. صرفنظر از تمامی چیزهائی که باعث بوجود آمدن شیطان شدند، خدا باید پایه‌ای برای عشق به شیطان تأسیس کند. مشکل این است که او تنها زمانی میتواند پیروزی کامل را تجربه نماید که شیطان اعتراف کند: "اوه، خدا، واقعاً خدا است! من تسلیم تو هستم." به همین خاطر، خدا در موقعیتی قرار دارد که در آن توسط شیطان به بند کشیده شده‌است. از آنجائیکه برای خدا راه اصل مشیت الهی برای بازسازی این است که شیطان را با عشق ورزیدن به او به زانو درآورد، ما در مقام فرزندان او میبایست در یک چنین راه و مسیری گام برداریم.

مهم نیست که اگر فردی در گوشه و کنار دنیا مورد رنج و آزار قرار گرفته‌است و بعنوان یک دشمن در سطح جهانی قلمداد میشود، او باید شرط و پایه‌ای برای عشق ورزیدن به مخالفانش تأسیس کند. از این دیدگاه حقیقت شگفت‌انگیزی در این کلام خدا نهفته است: "دشمن خود را دوست بدار." در واقع این یکی از نبردهای استراتژیکی خدا است.

این کلمات ساده بنظر میرسند، اما کسی آن درک نکرد، اگر چه این کلمات خط مرزی بین پیروزی و شکست را در نبرد بین خدا و شیطان را رسم کردند.

اگر قرار بود که خدا فلسفه و عقیده‌ای اختیار کند که با آن به شیطان بعنوان دشمن نظر دوخته و در پی انتقام جوئی بدنبال او روان شود، هرگز قادر نخواهد بود که بر قلّه پیروزی بایستد. بهمین دلیل او استراتژی عشق را بدوش کشیده و گفته است که "دشمن خود را دوست بدار." عبارت "دشمن خود را دوست بدار" همچنین حد اعلی تدریسات و تعالیم عیسی نیز میباشد.

جالب توجه این است که عیسی، تنها فرزند خدا، در برابر شیطان ایستاده و برای او دعا میکند، علیرغم این حقیقت که شیطان سعی در کشتن او دارد. اگر عیسی در آخرین لحظات بر روی صلیب، نسبت به دشمن خود کوچکترین احساس نفرت و کینه‌ای در قلبش میداشت، مشیت الهی بطور کامل واژگون شده و نابود میشد. چون عیسی با قلبی مملو از عشق به دشمنانش و مملو از دعا برای برکت گرفتن آنها، بر مرگ غالب آمد، شیطان در آن لحظه تسلیم گردید.

این نقطه‌ای است که صلاحیت فرزند ابدی خدا بودن از آن سرچشمه میگیرد. حتی شیطان این صلاحیت را تشخیص داده، آن را برسمیت میشناسد. شما نیز قادر خواهید بود که در برابر شیطان ایستاده و به او بگوئید، "هی شیطان، آیا در فرزند خدا بودن من تردید داری؟" و شیطان پاسخ خواهد داد: "نه، براستی تو فرزند خدائی." ما میبایست خود را بگونه‌ای هدایت کنیم که اگر به شیطان گفتیم: "اگر مردمی مثل من حوزه متقابل خدا را از سطح فردی تا سطح خانواده، طایفه، جامعه، ملت و دنیا گسترش دهند، آیا برای تو مشکلی نیست؟ پاسخ شیطان این باشد: "این اصل است، بهمین خاطر نمیتوانم مخالفت کنم."

خدا تحت چنین شرطها و پایه‌ها و با حوزه فرهنگی مسیحی، بعنوان فرهنگ مرکزی، مشیت خود را دنبال نموده است. چه ما خود را در راه فداکاری و شهادت، در مقام شهید یافته، چه در عمق نبرد خونین، میبایست نهضت عشق به خدا و عشق به حتی دشمن خود را به پیش ببریم. ما میبایست پرچم این جنبش را در خانواده‌هایمان، در جوامع‌مان و در ملت‌هایمان به احتزاز در آوریم. امپراطوری روم مسیحیت را بسختی مورد رنج و آزار قرار داد، اما در برابر عشقی که مسیحیت از آن برای دوست داشتن کشور دشمن استفاده نمود، وادار به تسلیم شد، و این چگونگی جهانی شدن مذهب مسیحیت است. نقطه آغاز برای راه بهشت در درون کشوری بود که دشمن او محسوب میشد. تا به این زمان مسیحیت به دوست داشتن دشمنان شخصی خود می‌اندیشیده‌اند، ولی این درست و کافی نیست. ما میبایست به کشوری که دشمن ما است عشق بورزیم، حتی دنیای دشمن را نیز بایستی دوست بداریم.

نقطه آغاز برای راه بهشت در درون کشوری بود که دشمن ما محسوب میشد. تا زمانیکه نتوانیم پایه سنت عشق راستین را بوجود آورده و بر این پایه مستقر شویم، قادر نخواهیم بود که پادشاهی بهشتی را بر روی زمین تأسیس کنیم. اگر اینگونه، این سنت عشق راستین تأسیس شود، هرگز نمیتواند فلسفه یا ایدئولوژی بزرگتر و باشکوهتری نسبت به آن وجود داشته باشد.

زمانیکه کشور کره تحت تسلط امپراطوری ژاپن بود، چهار کشور مشیت شده - کره، ژاپن، آلمان و امریکا- دشمن یکدیگر بودند. با توجه به شرایط آن زمان، ژاپنی‌ها و کره‌ای‌ها دشمن یکدیگر بودند، ژاپنی‌ها و آمریکائی‌ها هم دشمن یکدیگر بودند، آمریکائی‌ها و آلمانی‌ها نیز دشمن یکدیگر بودند. با اینهمه، من راه عشق راستین بهشتی را پیش گرفته و ژاپنی‌ها، آلمانی‌ها را به امریکا، کشور دشمن آنها، کشانده و به آنها گفتم که امریکا در مسیر تباهی و نابودی در حال سقوط است و برای احیای دوباره آن کمک آنها ضروری است.

من برای ژاپنی‌ها و آلمانی‌ها تأکید کردم که آنها قادر نخواهند بود تا یک اندیشه نوین مستعد در هدایت بشر بسوی دنیای نوین مورد نظر خدا را تأسیس کنند، اگر نتوانند شرط عشق ورزیدن به دشمن گذشته خود، امریکا، را با عشقی بیشتر از عشق به سرزمین پدری خود بنا نهند. من این سنت عشق راستین را بنا نهاده و یک شروع نوین را پایه گذاری نمودم.

تا زمانیکه مردم پایه و شرطی تأسیس نکنند که براساس آن بتوانند کشورهای دشمن خود را دوست بدارند، پادشاهی بهشتی نمیتواند بر روی زمین تحقق یابد. تنها در عمق عشق راستین الهی است که چنین سنت تاریخی میتواند بنا نهاده شود.

وقتیکه از جانب دولت فدرال امریکا تحقیر شده و با بی عدالتی به دادگاه کشانده شدم، درواقع من با تأسیس روزنامه واشنگتن تایمز و یک ایستگاه خبررسانی، و با کار و تلاش سرسختانه‌تر برای دادن زندگی به امریکا به آنها پاسخ دادم.

اخیراً، برای همکاری با چین، سعی در گردهم آوردن برنامه‌ریزان سوق‌الجیشی برجسته از سراسر دنیا بوده‌ام. این یک مثال از چگونگی کار تمامی سازمانها و فدراسیونهای است که تأسیس کرده‌ام، اینکه تمامی آنها آماده برای همکاری و خدمت به هر نوع تلاش بهشتی متضمن عشق راستین هستند. در آینده، حتی آنهائیکه دارای استعداد مافوق و برتر هستند، اگر در توشه خود اثری تکمیل شده از عشق نداشته باشند خود را در بند دیگران خواهند دید.

برای همه ضروری است که این نکته را به خاطر بسپارند. من در زمان حکومت امپراطوری ژاپن (در کره) وارد نهضت مقاومت ضد-ژاپنی شده بودم، از این نقطه نظر، مردم ژاپن دشمنان من بودند. این نکته بطور عمومی برای تمامی کره‌ای‌ها و بطور فردی برای خود من صادق بود، اما بدنبال شکست ژاپن در جنگ دوم جهانی، من به این کشور عشق ورزیدم.

بعد از جنگ، میتوانستم به اداره پلیس رفته و در مورد کسی که مرا بخاطر فعالیت‌های مخفیانه و زیر زمینی استقلال طلبی‌ام توقیف و محبوس کرده و بطور جدی مورد شکنجه قرار داده بود، گزارش دهم. اگر به این کار دست میزد، تمامی آنها اعدام

شده بودند. اما وقتیکه با یک پلیس ژاپنی روبرو شدم که برای نجات زندگی خود در حال فرار بود، در بسته‌بندی لوازمش و فرار شبانه به محلی امن به او کمک کردم.

آیا میدانید که چرا تعداد بسیار زیادی از جوانان ژاپنی زندگی ابدی خود را بخطر انداخته و وفادارانه با من پیمان می‌بندند؟ چون اصل علت و معلول وجود دارد، و این اصل به آنها می‌گوید تا چیزی را که دریافت کرده‌اند، بازگردانند.

چون من با توجه به قلب خدا و با رفتن به ورای مرزهای ملی، بذرهای عشق راستین را در جهان کاشتم. چون من پایه‌ای قلبی را بنا نهادم که مردم را بسوی یک زندگی با عشق به کشورهای دشمن هدایت میکند. به همین سبب، امروز ژاپن زندانی و در بند من است. ژاپن، بدون اینکه متوجه شود، در حال پاسخ به فراخوانی بهشتی خود میباشد.

تحت تسلط حاکمان ژاپنی، من به اندازه کافی دلیل داشتم تا در خود حتی نسبت به امپراطور ژاپن رنجش انبار کنم. ولی او پیش از این شکست خورده بود و خدا به کسی که شکست خورده است ضربه نمی‌زند. درواقع، خدا و دنیای روح به کسانی که به گناه خود پی برده و عذرخواهی کنند، لطف و رحمت نشان میدهد. چون این راه بهشتی است، کسی که شمشیر کشیده و به فرد مغلوب ضربه می‌زند، در آینده بازماندگانش را در تباهی و فلاکت خواهد داد.

ایالات متحده نیز کشوری است که مرا دشمن خود قلمداد میکند. اما من خانواده خود را پشت سر گذاشته و نظر خود را از سرزمین پدری‌ام، کره، منحرف کردم تا برای این کشور (آمریکا) رستگاری و نجات را به ارمغان آورم. من تمامی متعلقات خود را بدور ریختم تا دنیای تحت تسلط شیطان را نجات دهم.

به دشمنی و عداوت سمت و جهت گرفته شده از جانب کلیساها و فرقه‌های شرعی و قانونی بر علیه کانون خانواده (نهیضت هماهنگ) بیانده‌شید. ممکن است که گفته شود که دشمن هستیم، اما نبایستی بعنوان دشمن با یکدیگر بجنگیم، بلکه متمرکز بر عشق بسوی هم بازآئیم. چه اتفاقی خواهد افتاد زمانیکه در عشق بسوی هم آئیم؟ دو نفری که در عشق بسوی یکدیگر آمده‌اند، جمهوری کره (جنوبی) را در جهت تکمیل خواست بهشتی و خدا هدایت نموده آنچنان که بتواند کره شمالی را هضم کند. اگر بلافاصله بعد از آزادی کره از اشغال ژاپن، فرقه‌های مختلف مسیحی کره و نهیضت هماهنگ متحد میشدند، تمامی مشکلات حل و فصل میشد.



چون چنین چیزی بواقعیت درنیامد، ما مجبور بودیم تا با دشمنان فرد، دشمنان خانواده، دشمنان طایفه و دشمنان مردم با فداکاری شگفت‌آوری جنگیده تا به مقام و موقعیتی نائل شویم که اگر قبل از این به آن دست می‌یافتیم دیگر درگیری وجود نمیداشت. ما برای غلبه بر راه عذاب بگونه‌ای در تلاش بودیم که قادر نبودیم تا به دشمنان ضربه بزنیم.

خانم‌ها و آقایان، تمامی مردم در کره شمالی خود را با "ایدئولوژی جوچه" (اندیشه‌ها و تدریسات کیم ایل سانگ، رهبر اسبق کره شمالی) مسلح کرده‌اند. ما میبایست خود را با "ایدئولوژی عشق راستین" مسلح کنیم که توانائی هضم و تحلیل آنها را دارد. کره شمالی بخشی از فرهنگ شمالی است که تحت تأثیر بادهای سرد فرهنگ روسیه قرار گرفته است. ما میبایست برای ذوب طبیعی آنها با گرمی و حرارت تمدن این منطقه تلاش کنیم. در غیر اینصورت هر دو کشور نابود خواهند شد. بهمین سبب میبایست کاملاً خود را بطور فلسفی مسلح کنیم.

این فلسفه نمیبایست متمرکز بر خود و در پی انجام و تکمیل امیال فردی بوده، بلکه میبایست در پی رستگاری و نجات تمامی بشریت باشد. کمونیست‌ها اعتقاد دارند که تمامی افراد جامعه میبایست برای خاطر فقط چند رهبر حزب کار کنند.

به همین دلیل، آنها هر کسی را که بعنوان یک رقیب با استعداد قد برافرازد، حذف کرده و از میان برمیدارند. اما ما اینگونه نیستیم. ایده و عقیده ما این است که برای تأسیس استاندارد متقابل یک سطح بالاتر با محیط متقابل متحد شویم. یعنی اینکه هابیل و قابیل با یکدیگر متحد شده تا در سطح بالاتر والدین خود را دریافت کنند.

من باور ندارم که کره جنوبی برای غلبه بر کره شمالی باید از نیروی نظامی و ارتش استفاده کند. برعکس، ما میبایست ملت خود را بیشتر از آنکه آنها به ملت خود عشق میورزند، دوست بداریم. ما همچنین میبایست دارای قدرت و نیروی فلسفی شویم که حتی بیشتر از آنکه آنها به کمونیزم عشق میورزند، ما خدا را دوست بداریم. ما میبایست مردان و زنان با شخصیتی بشویم که بتوانند بطور طبیعی آنها را بزانو درآورند. جز این راه دیگری برای ما در جهت هضم و تحلیل کره شمالی وجود ندارد.

بعبارت دیگر، میبایست بتوانیم آنها را با نحوه زندگی خود تحت تأثیر قرار دهیم. میبایست قادر باشیم تا آن مردم مصلح به ایدئولوژی کمونیست را با استاندارد شخصیت و نحوه نگرش خود از زندگی مبهور سازیم.

تا زمانی که نتوانیم محیط و زمینه مؤثر بر آنها را حفظ کنیم، قادر به بازسازی ملت از نوع قابیلی نخواهیم بود. اگر نتوانیم ملت قابیلی را بازسازی کنیم، نمیتوانیم ملت بازسازی شده مستعدی را برای ورود به سطح جهانی ملت متمرکز بر پادشاهی بهشتی

تأسیس کنیم. اگر چه کره شمالی و جنوبی در مخالفت با یکدیگر از هم جدا شده‌اند، ما میبایست کره شمالی را بدون جنگیدن با آنها آزاد کنیم.

مردم کره در دو قسمت شمالی و جنوبی ملت‌بانه خواستار دیدن اتحاد و یگانگی کشور هستند، اما این نیاز چگونه میتواند بواقعیت درآید؟ اتحاد (بین دو جناح) تنها زمانی تحقق میابد که روشی خبره و ماهرانه به کار گرفته شود، که این حرکت به دو طرف رخصت خواهد داد تا با یکدیگر بزیند. وقتی که جنوبی‌ها به شمال رفته و یا شمالی‌ها به جنوب آمده و هر کدام در برخوردها و گفتگوها بگویند که "بیائید با توجه به روش و نقطه نظر (ما) کار کنیم" شکل‌گیری اتحاد موفقیت آمیز نخواهد بود.

خانم‌ها و آقایان، در حال حاضر شمالی‌ها و جنوبی‌ها در دو مسیر متفاوت سمت و جهت (جبهه) گرفته‌اند. آنها در دو مسیر مختلف قرار دارند، یکی سعی در رفتن به جنوب داشته و دیگری میخواهد به شمال برود. اهداف آنها با یکدیگر مغایرت دارند. اگر هر دو طرف بر موقعیت خود سماجت کنند، بطور حتم وضعیت دوباره به حالت تشنج و جدائی خواهد انجامید.

موضوع این است که در این مورد چه باید کرد؟ باید فردی از کره جنوبی باشد که شمالی‌ها را بیشتر از میزان عشق هر جنوبی به کشورش، دوست بدارد.

همچنین باید فردی از کره شمالی باشد که به جنوبی‌ها بیشتر از عشق هر شمالی به کشور و مردمش دوست بدارد. بجز این، راه و روشی دیگر وجود ندارد.

اگر کسی وجود داشته باشد که میزان احساس میهن پرستی‌اش با شکوهتر از هر جنوبی و یا هر شمالی باشد، آنگاه، راه برای اتحاد گشوده خواهد شد. آیا راه دیگری میتواند وجود داشته باشد؟ مهم نیست که تا چه اندازه سرسختانه اندیشیده‌اید، براستی راه دیگری وجود ندارد.

حال، مردم کره جنوبی چه کار بایستی انجام دهند؟ کشور ما خط مرزی بین شمال و جنوب (راست و چپ) را بر مدار ۳۸ درجه گشوده است، و ما کسانی هستیم که بر آن خط جایمان داده‌اند، حال سؤال این است که چه کاری بایستی انجام دهیم؟

موضوع این است که چگونه این مشکل را حل و فصل کنیم، و پاسخ این است که حتی بیشتر از هر شمالی و هر جنوبی رنج و عذاب را تحمل کنیم.

چگونه میتوانیم چنین استاندارد میهن پرستانه‌ای را که از طریق تحمل رنج و عذاب و رفتن به ورای مرزهای ملی صورت گرفته است، تقویت کنیم؟ این راهی است که در آن میتوانیم به این کشور زندگی داده و مشکلاتش را حل و فصل کنیم.

این راه برای اتحاد دو دنیای خوبی و پلیدی نیز صادق است. باید کسی در دنیای خوبی پدیدار شود که بیشتر از هر کسی در دنیای پلیدی (برای آن حوزه) میهن پرستی با شکوه باشد. کسی باید پدیدار شود که یک استاندارد باشکوهتر و والاتر وفاداری را نسبت به کشورش بیشتر از هر کسی در میان اجدادمان، کسانی که در پی خوبی بودند، بنا نهد. این تنها راه برای حل و فصل مشکلات تاریخ از هم گسیخته است.

در این زمینه، عیسی، بطور خاصی قابل توجه بود. او متوجه شد که جنگ برای هیچ یک از طرفین خوبی بدنبال نخواهد داشت. تنها راه برای او در زیستن برای خاطر خدا و مردم اسرائیل، فدا شدن برای خدا و مردمش بود، و این دلیل اصلی در پس مسئله مصلوب شدن او بود.

عشق عیسی به بشریت بیشتر از عشق هر کسی در طول تاریخ تا به این زمان بود، و عشق او به خدا باشکوهتر از هر فرد دیگری در تاریخ میباشد. بهمین سبب، مرگ او باعث شکل‌گیری یک تاریخ مقدر شده به نابودی، برای سمت و جهت نوین یافتن در مسیر دنیائی هدفدار شد، که این تاریخ حوزه فرهنگی مسیحی بود، و این مسئله یک حقیقت تاریخی است.

بدینسان، تنها راه برای اتحاد شمال-جنوب این است که ما مردمی شویم که بتوانند برای شمال و جنوب فدا شده و بمیرند. راه دیگری برای نیل به اتحاد وجود ندارد. باید قلبی که بشکلی عمیق خواستار زیستن در هماهنگی با طرف مقابل است وجود داشته باشد.

وقتیکه فردی به چگونگی هدایت زندگی‌اش می‌اندیشد، موضوعات اولیه و اساسی که مورد توجه قرار میگیرند از این قرار است: راه فرزند خلف، راه یک میهن پرست وفادار، راه یک مقدس، و راه پسر و دختر خدا.

آیا این دقیقاً قلبی نیست که با رفتن به ورای (مرزها) جلو و عقب، راست و چپ، و بدون توجه به (چگونگی) پستی و والا بودن مقام آنها، خواستار بودن با دیگران و زندگی در هماهنگی با آنها است؟ این یک نتیجه‌گیری منطقی است.

مخرج مشترک در بین آنهاست که میگویند: "من میخواهم در هماهنگی با دیگران زندگی کنم"، قدرت نیست؟ قدرت نمیتواند بورای تاریخ برود، قدرت به یک دوره زمانی مشخصی محدود است.

همین مسئله برای علم و دانش نیز صادق است. دنیای علم و دانش میل ذاتی برای توسعه و پیشرفت دارد. آیا علم و دانش میتواند به ما قلبی دهد که بگوید: "میخواهم با این تکه از معرفت تا به ابد زندگی کنم"؟ بطور واضح، ما نمیتوانیم علم و معرفت یا دارائی را بطور ابدی حفظ و نگهداری کنیم. حال، مخرج مشترکی که به ورای (مرزها) بالا و پائین، جلو و عقب، راست و چپ، و تفاوت زمانی بین گذشته، حال و آینده می رود، چیست؟ این مخرج مشترک نمیتواند چیزی جز عشق راستین متمرکز بر خدا باشد.

بنابراین، فرزند خلف کسی است که در خانواده اش با دادن عشقی ژرف و عمیق به والدینش زندگی میکند. همینطور میهن پرست فردی است که یک زندگی با عشقی عمیق به میهنش پیشه اوست. یک مقدس، فردی است که با عشقی ژرف و عمیق به مردم دنیا میزید و پسر و دختر خدا کسانی هستند که با عشقی عمیق به تمامی بشریت و خدا زندگی میکنند.

بنابراین مسئله این است که یک پایه راستین قلبی را توسعه دهیم که براساس آن فرد بتواند خواستار داشتن قلب یک میهن پرست باشد. چنین فردی خواهد خواست که زندگی اش در هم آوازی با بخت و اقبال مردم باشد. چنین فردی به تمامی مشکلاتی که مردم با آنها روبرو هستند بسان مشکلات شخصی خود مینگردد. این شخص با هر شادی تجربه شده توسط مردمش نه بعنوان یک شادی زودگذر که بسان یک شادی ابدی برای عموم مینگردد.

به کسی که دارای روابط عشق راستین و قلب راستین باشد، اجازه مخصوص داده میشود تا در حوزه اتحاد شرکت جوید. خانمها و آقایان، حتی یک زن که فاقد هرگونه آموزش اولیه است، میتواند با یک مرد با درجه دکترا ازدواج کرده و ناگهان همسر یک دانشمند شود. آیا این درست نیست؟ هر کسی که دارای تجربیات بسیار زیاد از روابط همراه با قلب خواستار زیستن در هماهنگی با دیگران باشد، امروز حق شرکت در حوزه اتحاد را دارد.

خدا خودش چنین ماهیتی دارد. بنابراین، اگر فرد زندگی را پیش گیرد که به او توانائی ایجاد هماهنگی با دیگران را بدهد، بطور خودبخود به او صلاحیت شرکت جستن در اتحاد اعطاء میشود.

مراحل ایجاد اتحاد را در چه مکانی بایستی از سر گیریم؟ نقطه شروع برای دستیابی به اتحاد شمال-جنوب در کجاست؟ نخستین مرحله چیست؟ آیا با توصل به نیروی جسمی خود دست بکار میشویم؟ اگر با توصل به نیروی جسمی بر دیگران غلبه کنیم، آنها نیز سرانجام نیروئی قویتر از نیروی ما را توسعه داده و درگیری دوباره از سر گرفته خواهد شد. ما با چنین روشی نمیتوانیم به اتحاد

نائل شویم. راه اتحاد زمانی گشوده میشود که هر کدام از ما بتواند بگوید، "اگر چه من در جنوب زندگی میکنم، واقعاً میخواهم در هماهنگی با مردم شمال زندگی کنم، واقعاً میخواهم با آنها یکی شوم."

فرض کنید که مردم در جنوب قرار بود که به هموطنان مان در شمال نظر دوخته و از چگونگی شرایط ناگوار زندگی آنها اشک بریزند. فرض کنید که قرار بود به آنها بگوئیم، "من بگونه ای زندگی میکنم که بتوانم در سختیها و مشکلات شما را همراهی کنم." فرض کنید که قرار بود که به آنها قول دهیم، "روزی، بزودی، من با آمادگی کامل برای روز رهاییتان در برابر شما ظاهر خواهم شد. و فرض کنید که آنگاه قرار بود تا برای اتحاد حرکت و تلاشی عملی را متمرکز بر چنان قلبی پیش بگیریم." من باور دارم که روز اتحاد دور از دست نمیود اگر دست به انجام این کارها میزدیم.

خانمها و آقایان، میبایست به چگونه در هماهنگی زیستن با هموطنان خود بیاندیشیم.

هیچکس نمیتواند یک میهن پرست باشد اگر نخواهد با والدین یا هموطنان خود زندگی کند. هر نوع ادعائی از جانب این فرد در میهن پرستی دروغی بیش نخواهد بود.

فرد نخست میبایست بتواند با کشور خود در هماهنگی بزید، قبل از اینکه بتواند در هماهنگی با دنیا زندگی کند. بعلاوه قبل از اینکه فرد بتواند در هماهنگی با خدا بزید، باید نخست در هماهنگی با دنیا زیسته باشد. بدینسان، فرد نمیتواند یک میهن پرست باشد، اگر نتواند نخست به هموطنان خود عشق ورزیده و یا به آن منطقه اجتماعی خاص عشق بدهد. سیاستمداران ما تا چه اندازه به کشور خود عشق میورزند؟ هر سیاستمداری که فاقد قلبی همراه با میل سهیم و شریک شدن در زندگی شهروند معمولی باشد، بزودی از بین خواهد رفت. مهم نیست که او تا چه اندازه تحصیل کرده باشد، او بسان حباب روی آب محو و نابود خواهد شد. هر رهبری که نتواند شهروندان کشورش را دوست بدارد، از قضاوت آنها و قضاوت تاریخ نمیتواند بگریزد.

التیام جدائی بین شمال و جنوب یک کار ساده نیست. میهن پرستان در تلاش برای ایجاد اتحاد، به عزمی راسخ برای کار همراه با بیدار خوابی های بسیار، رفتن به ورای زمان، و غلبه بر تمامی انواع مشکلات نیاز دارند.

"من واقعاً میخواهم که با آنها زندگی کنم، نمیخواهم بمیرم تا زمانی که بتوانم با آنها بمیرم، نمیخواهم زندگی کنم مگر اینکه بتوانم با آنها بزیم." با یک چنین احساس و قلبی نسبت به یکدیگر از جانب شمالیها و جنوبیها، حرکت و تلاش برای اتحاد آنها میتواند آغاز شود.

وقتیکه اتحاد شمال-جنوب صورت گرفت، آنگاه این خود نقطه‌ شروعی در تلاش برای اتحاد دو دنیای دموکراسی و کمونیست خواهد بود. هر کدام از ما بایستی آینده مردم مان و دنیا را بمثابة نمایشگر دنیا، نمایشگر شش میلیارد انسان، نمایشگر سه میلیارد انسان ساکن آسیا، نمایشگر مدرسه، نمایشگر تمامی دانش آموزانی که به آنها آموزش داده‌اید، در نظر بگیریم. ما میبایست عزم جزم کنیم تا نهضتی پیش گیریم که توانائی سهیم شدن در زندگی هموطنان مان را به ما بدهد.

وقتی چنین تلاشی شما را به راه زندگی مقدسین مرتبط ساخت، آنگاه شما تجسم یک مقدس خواهید شد. اگر چنین چیزی را با احترام به خدا، همراه با وفاداری پسر یا دختر خدا، انجام دهید، آنگاه شما "وارث خدا" و "جانشین خواست خدا" خواهید شد. امروز، این مسائل را با شما درمیان میگذارم، چرا که در زندگی خود آنها را تثبیت کرده‌ام.

زمانیکه اتحاد شمال و جنوب در کره به انجام رسید، اتحاد دنیا بطور خود به خود فرا خواهد رسید. آیا فکر میکنید که قدرت سیاسی، قدرت نظامی، یا قدرت مالی و دارائی میتوانند به ارمغان آورنده اتحاد باشند؟ کمترین امکان و فرصتی هم برای انجام چنین چیزی وجود ندارد. این دلیلی است که هم اکنون من با شما اینگونه صحبت میکنم.

آیا اسلحه، دارائی یا علم و دانش توانائی بدور انداختن فلسفه‌های پوسیده را دارد؟ نه که نمیتوانند. تنها عشق راستین میتواند چنین کاری را انجام دهد. این عشق، عشقی است که از خدا می‌آید.

وقتیکه فردی با خدا وارد یک رابطه عشق راستین میشود، به او اجازه و اختیار مخصوص در تسلط، مالکیت و حق وراثت داده میشود. در دنیای مکانیک، انرژی تولیدی کمتر از انرژی ورودی به دستگاه (انرژی مصرف شده) است، اما در دنیای عشق راستین، میزان انرژی تولید شده بیشتر از میزان مصرف شده میباشد.

عشق راستین چیست؟ عشقی است که برای دیگران میزید. عشقی با فداکاری و بخشش بیکران و نامحدود است، و از میزان فدا کردن نشانه‌ای در خاطره باقی نخواهد ماند. عشقی است که هرگز از فدا کردن و دهش خسته نخواهد شد. یک مادر نود ساله برمیگردد و به پسر هفتاد ساله خود میگوید، "وقتیکه از خیابون رد میشی، مواظب خودت باش،" و این چیز عجیبی نیست. اگر چه آن مادر مشابه این جمله را بارها و بارها در طی چند دهه گذشته تکرار کرده است، همیشه یک بار دیگر آن را تکرار خواهد کرد.

اگر در این دنیای سقوط کرده، چنین چیزی در ارتباط با والدین درست است، در دنیای واقعی و ایده‌آل، چطور میتوانیم از داد و دریافت عشق خدا خسته و بیزار شویم؟ وقتی که ما حوزهٔ مفعولی راستین خدا را در زندگی بنا نهمیم، میتوانیم برای نخستین بار شکوه تغییرناپذیر عشق راستین را درک کنیم. آنگاه، ما قادر خواهیم بود تا متمرکز بر عشق راستین بشری به اصول و رفتارهای اخلاقی زندگی ابدی نظم دهیم. در دنیا چه کسی از این موضوع آگاه و باخبر است؟

در سال ۱۹۸۴، من بر روی تختخواب در یک زندان آمریکائی، که بطور غیرعادلانه‌ای در آن محبوس شده بودم، دراز کشیده بودم، که خدا آمد و گفت: "تو تنها کسی هستی که میتوانم به او اعتماد کنم، از تو میخواهم که مشکل موجود در کشور نیکاراگوئه را حل و فصل کنی." آیا واقعاً من تنها فردی هستم که خدا با چنین فرمانی بسوی او می‌رود؟ گفته میشود که آمریکا کشور بزرگی است که در پیشاپیش تمامی کشورهای پیشرفته ایستاده است. این کشور دارای ۲۴۰ میلیون نفر جمعیت بوده و همچنین دارای تعداد بسیار زیاد و قابل توجهی از رهبران مذهبی است. چقدر خدا باید درمانده باشد که نتواند به هیچیک از آن رهبران مذهبی مراجعه نموده بلکه بسوی من آمده باشد؟ لاقلاً جای خوشبختی دارد که خدا میدانند چگونه شخص مورد نظر خود را توسط عشقش بیابد.

اگر در آن زمان من برای خاطر دنیا کار نمی‌کردم، تا بحال آمریکای جنوبی در جنگ بطور کامل غارت و نابود شده بود.

اتحاد شمال-جنوب میل و آرزوی ملت‌هائیهٔ مردم کره است، اما همچنین میل پرحرارت خدا در این زمان نیز میباشد. این نیاز و میل خالصانهٔ بهشتی است که کرهٔ شمالی و کرهٔ جنوبی با یکدیگر متحد شده و اینکه جایگاه آرامش خدا در خانهٔ شما، در کلیساها، و در تمامی مراکز مذهبی دنیا متمرکز بر خدا بنا نهاد شود.

چگونه میتوان به خدا ملازمت کرد؟ چگونه میتوان همه چیز را پاک و شفاف کنیم؟ مسئله این است که چگونه میتوان همه چیز را چنان پاک کرد که خدا بگوید، برآستی کاملاً پاکیزه است؟

پاسخ ساده است. ما بایستی پیرامون خود را متمرکز بر عشق راستینی پاکیزه کنیم که برتر و باشکوهتر از عشق ما به والدینمان، باشکوهتر از عشق ما به زوجمان، و باشکوهتر از عشق ما به فرزندانمان باشد. تنها زمانی که پیشکش ما متمرکز بر چنین عشقی در محراب تقدیم شد، ایده‌آل اتحاد شمال-جنوب میتواند بارز و آشکار شود. این جائی است که ایده‌آل آمیزش فرهنگهای غربی و شرقی میتواند شکل گیرد، و این جائی است که ایده‌آل اتحاد بین حوزهٔ جسمی (مادی) و حوزهٔ بهشتی (روحی) میتواند صورت

پذیرد. این همچنین نقطه‌ای است که در آن حوزه‌ رهایی جهنم و بهشت بواقعیت در می‌آید. ما بدون عشق راستین قادر به گشایش این مسئله نیستیم، درواقع ما به کلید عشق راستین نیاز داریم.

اتحادی که متمرکز بر عشق راستین بین روح و جسم فرد صورت می‌پذیرد، همواره میتواند بسان اتحاد عشق در سطح خانواده آشکار و قابل لمس شود. یک زن و شوهر محبوب با یک خانواده‌ هماهنگ همواره گسترش عشق خود را در سطح طایفه خود مشاهده خواهند کرد.

اگر زن و شوهری محبوب با یکدیگر یگانه شوند، چه کسی جرأت میکند تا در روابط آنها رخنه بوجود آورده و آن دو را از یکدیگر جدا نماید؟ یک هستی بنا شده از خانواده‌ هماهنگ، مردم هماهنگ، دولت هماهنگ، دنیای هماهنگ، بهشت و زمین هماهنگ، عشق راستین هماهنگ بشر و خدا ... آیا این جهان مدینه‌ فاضله‌ عشق راستین نیست؟ در چنین جهانی، وجود ناسازگاری امکان ندارد. همانطور که گیاهان عنصر زندگی را از طریق جذب اشعه‌ خورشید دریافت میکنند، عشق عنصر زندگی تمامی مردم میشود. میل و آرزوی مشتاقانه‌ ما تأسیس پادشاهی بهشتی بر روی زمین و در بهشت است، جائیکه بتوانیم تا به ابد با عشق راستین درهم آمیزیم. بهرحال تعداد ساکنین این دنیا چقدر است، زوج‌های فاعلی یا مفعولی عشق راستین چه کسانی هستند، مردم با شخصیتی که بتوانند با صلاحیت سروری تمامی موجودات، قد علم کنند، کیانند، و چه کسی ارزش زندگی عالی و قابل توجه و اختیار مخصوص همراه با چنین زندگی را دارا است؟

خالصانه امیدوارم که شما عزیزان، چیزهایی را که مطرح کردم بخاطر سپرده و برای اتحاد روح و جسم خود تلاش نمائید.

امیدوارم که شما خود آغازگر بوده و فردی شوید که برای خاطر همسرش زندگی کرده و بعنوان فردی راستین که برای خانواده‌اش، مردمش، کشورش و دنیا زندگی میکند، ادامه دهید.

اگر شما چنین چیزی را با انجام برسانید، آنگاه اتحاد شمال-جنوب بخوبی بواقعیت درخواهد آمد. حتی ایدئولوژی کمونیست، وقتیکه در عمق عشق الهی قرار گیرد بسادگی درهم فرو رفته و نابود میشود. مسئله این است که تا به حال از این موضوع آگاه نبودیم. وقتیکه ما بتوانیم قلب مملو از عشق خود را پرورش دهیم، اتحاد شمال-جنوب اصلا و ابدا مشکل نخواهد بود.

این تمامی مشکل ما نیست، مشکلات بین شرق و غرب، مشکلات شمال و جنوب در سطح جهانی، مشکلات مربوط به تفاوت‌های بین کشورهای فقیر و ثروتمند همه بتمامی میتوانند از طریق عشق راستین الهی حل و فصل شوند.



ما میبایست متمرکز بر ایده‌آل خدا، ایده‌آل دنیا را هضم کنیم، و در آنجا ایده‌آل کشور را هضم کنیم. سپس میبایست بسوی حوزه بیکران صلح ایده‌آل دنیا که ایده‌آل کشور را به ایده‌آل طایفه، خانواده و فرد، مرتبط میسازد ادامه دهیم. بدون شک این راهی است که در آن مدینه فاضله عشق راستین که خدا خواستار آن است میتواند بر روی زمین بنا نهاده شود.

میهمانان عزیز و گرامی: ما با توصل به اسلحه، شمشیر یا هیچ نوع نیروی جسمی نمیتوانیم با دنیای کمونیسم بجنگیم، بلکه میبایست با عشق، به جنگ آنها برویم. کمونیست‌ها برای تأسیس دنیای کمونیست در پی نابودی دنیای دموکراسی هستند. در مقابل، ما میبایست ساختار و تشکیلاتی را بنا نهیم که رستگاری و نجات را نه تنها برای دنیای دموکراسی بلکه برای دنیای کمونیست نیز به ارمغان آورد.

مدار ۳۸ درجه ژرفترین نقطه در آخرین مرحله اتحاد شمال-جنوب بواسطه عشق راستین خدا است. وقتیکه به مرحله از میان برداری سرحد مرزی بین شمال و جنوب برسیم، کره شمالی میگوید، "از من کاری ساخته نیست." شوروی هم همین مطلب را خواهد گفت، چین هم همین جمله را تکرار خواهد کرد، دولت و احزاب مخالف در سئول نیز خواهند گفت که "از ما نیز کاری ساخته نیست." حتی ایالات متحده و ژاپن نیز خواهند گفت که از دستشان کاری ساخته نیست. اگر اینگونه باشد، آنگاه این خود پایان همه چیز خواهد بود. اگر چنین چیزی اتفاق بیافتد، آیا از بین رفته و نابود میشویم یا رشد میکنیم؟ این پایان تمامی پلیدی‌ها و نقطه شروع تمامی خوبی خواهد بود. به این دلیل ما میبایست شهروندان کشور خود را متحد سازیم.

میلیون‌ها نفر در کره، ژاپن و ایالات متحده از طریق "فدراسیون جهانی برای پیروزی بر کمونیسم" و "کائوسا" بسختی کار کردند تا پایه‌های غیر دولتی در هر یک از آن کشورها تأسیس کنند.

من اصول بنیادی برای اتحاد را چهل سال پیش از این مطرح و اعلام کردم. پس از آن تا به این زمان، حرکت و نهضتی از ایده‌ها را متمرکز بر خدائیزم، چه به صورت داخلی (درون کشوری) و چه برون کشوری، در سراسر دنیا، پیش گرفتیم. من در کشورهای مهم حول و حوش شبه جزیره کره برای تأسیس پایه بین‌المللی برای اتحاد، کار و تلاش بسیار داشته‌ام.

در طی سالها، رهبران بسیاری از کشورها، همچنین رهبرانی از دنیای فلسفه، خدائیزم را بعنوان تنها فلسفه صلاحیتدار نه تنها برای اتحاد با ماده‌گرائی و کمونیسم، - که بعنوان نقطه و قطب مقابل آن است - بلکه همچنین تنها فلسفه مستعد در آزادی و رهایی بشریت عامی تشخیص داده‌اند.

هموطنان عزیز مملو از امید ملت‌هbane برای اتحاد شمال-جنوب: بیائید با یکدیگر سیستم ارزشها را براساس خدائیزم قرار داده، دست به دست یکدیگر داده و مردم این کشور را با فلسفه‌ای نوین مسلح کنیم. مسئله اتحاد شمال-جنوب را برای خاطر خودمان، برای خاطر مردم کره و صلح جهانی یک موضوع ایمان و عقیده قلمداد کنیم. بپاخاسته و به ندای بهشتی این عهد لبیک بگوئیم. بیائیم رهبران و مردمی پارسا و پرهیزگار شویم که در خط اول جبهه نهضت اتحاد شمال-جنوب جانانه میایستند.

مخصوصاً، بعنوان نتیجه سقوط هوا در آغاز زندگی بشر، تاریخ جهتی نادرست را پیش گرفت، بهمین دلیل در آخر زمان ضروری است که زنان، با عشق مادرانه شان، موضع رهبری را در غلبه بر نزاعها و درگیریها در عهد جدائی و جبهه‌گیریها بعهده گرفته و تاریخ نوین صلح جوئی و اتحاد را بیافرینند. وظیفه زنان در تحقق پادشاهی بهشتی، آموزش و بازسازی دختران و پسران جوان (فرزندانشان) و حتی شوهرانشان میباشد.

عمیقاً دعا میکنم که خدا به شما و خانواده شما برکت دهد.

هستی زادگاه و سرزمین پدری من است.

یهمانان محترم، خانم‌ها و آقایان

از اعماق قلبم از تمامی شما، متخصصین و نمایندگان رهبری در سطوح مختلف اجتماعی در سراسر جهان، عزیزانی که قدم رنجه فرمودید و برای شرکت در مراسم هشتادمین سالگرد تولد من به کشور کره آمده‌اید، قدردان هستم. مخصوصاً مایل هستم که قدردانی عمیق و قلبی خود را به خداوند که در طی دوره زندگی‌ام حامی من بوده است، تقدیم کنم. مایلم تمامی شکوه و افتخار دریافتی را به او پیشکش کنم.

در طی دوره زندگی‌ام، برای رستگاری و نجات بشریت وجودم را بتمامی وقف کردم. از آن زمان که در سن شانزده سالگی فراخوانده شدم، با ایجاد ارتباط با عیسی و دیگر مقدسین در دنیای روح سرسختانه به کشف خواست خدا پرداختم. در نتیجه این تلاش، دریافتم که خدا بر روی تخت شکوه و افتخار تکیه نکرده است، بلکه او خدای رنج و عذاب، خدای غم و سوگواری است، خدائی است که برای نجات فرزندانش که بدنبال سقوط به جهنم نزول کرده اند، در تلاش بسیار است.

بشریت بواسطه سقوط به جهل روحی فرو شد. ما حیات و زندگی خدا، سرچشمه زندگی انسان، هدف زندگی بر روی زمین با بدن جسمی، وجود دنیای روح که بدنبال مرگ جسمی رهسپار آن خواهیم شد، و آمادگی ضروری برای زندگی بعد از مرگ جسمی، را

درک نکردیم. اما از آن زمان که از خواست خدا و قلب او آگاه شدم، با یک فکر و یک هدف یعنی انجام خواست خدا، تمامی زندگی‌ام را وقف کرده، به ورای زمان و مکان رفته و هر چیز دیگری را از خاطر خود زدودم.

با نظری به زندگی هشتاد سالهٔ مملو از سؤتفاهم‌ها و رنج و آزار بسیار خودم، برایم بسیار شگفت‌انگیز است که امروز میتوانم با شما باشم. باور دارم که دلیل آن، این است که در تمامی دورهٔ زندگی‌ام حتی یک لحظه نیز از خواست خدا چشم‌پوشی نکرده و در پی یک زندگی آرام و بی‌سر و صدا نبوده‌ام. در طی زندگی تا به این زمان، تقریباً ده هزار سخنرانی ارائه داده‌ام، که این سخنرانیها در بیش از سیصد جلد چاپ شده‌است و بدینگونه زندگی من از طریق این سخنان و این کتابها بر روی شما گشوده شده‌است.

در این روز پرشکوه، مایلم در مورد رابطهٔ بنیادی خدا و انسان، با شما مطالبی را تحت عنوان "هستی زادگاه و سرزمین پدری من" درمیان بگذارم.

در اصل هستی یک خانه و آشیانهٔ بسیار بزرگ برای انسان است تا در آن بعنوان سرور زندگی نماید. زندگی بشر در زمینهٔ روابط بالا و پائین، راست و چپ، و جلو و عقب ساختاری کروی را به خود میپذیرد. این (روابط) در روابط والدین-فرزند، شوهر-زن، برادر-خواهر به نقطهٔ اوج خود میرسد. خدا نقطهٔ مرکزی تمامی این روابط را اشغال میکند، در نتیجه او در مقام عدد ۷، بعنوان نقطهٔ مرکزی اعداد ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، نمایندهٔ بالا-پائین، راست-چپ، جلو-عقب میباشد. به همین دلیل، اگر چه او نامرئی است، با اینحال میتواند به ما در طی زندگی روزانه آموزش و سمت و جهت دهد.

علیرغم مشکلات و کشمکش‌هایی که ما بواسطهٔ سقوط در حوزهٔ شیطان با آنها روبرو شده‌ایم، تشخیص داده‌ایم که دورهٔ رشد عمومی برای انسان، بالغ شدن، همسر راستین شدن، ازدواج کردن و با داشتن فرزندان والدین راستین شدن میباشد. بهمین دلیل، نمیتوانیم روابط بین برادر و خواهر، شوهر و زن، والدین و فرزند را انکار کنیم، در غیر اینصورت اصل هستی را زیر پا گذاشته آن را نقض کرده‌ایم. بدینسان، در هر شرایط و وضعیتی، ضروری است که ما دارای خانواده‌ای شویم که شامل والدین و فرزند، شوهر و زن، و برادر و خواهر است.

زندگی بعنوان خانوادهٔ همراه با والدین، شوهر، زن، و فرزند، الگوی ایده‌آل روابط بشری است. بهمین دلیل، همه باید بطور کامل از والدین خود، زوج خود، و فرزندان خود عشق دریافت کرده و سیراب شوند. چه چیزی باعث تکامل تمامی این روابط بشری

میشود؟ بطور حتم پول، قدرت، و علم و دانش نیست، بلکه عشق راستین خدا است که میتواند بین تمامی این روابط هماهنگی ایجاد نموده آنها را کامل کند.

چنین عشقی یک نیروی سرمایه گذاری است، بعبارت دیگر نه نیرو برای گرفتن بلکه نیروئی برای دادن (دهش) میباشد. این دهش، دهش تام و کمال، تا آخرین مرحله (به حد هیچ رسیدن) میباشد. وقتی که به حد "هیچ" رسیدیم، آنگاه میتوانیم هر آنچه را که بسوی ما می‌آید، به آغوش گیریم. قدرت دهش تام و کمال ابدی است. در نتیجه قدرت داد و دریافت نیز ابدی است، بهمین سبب یک بالانس و هماهنگی در روابط بوجود می‌آید. از اینرو، روابط متقابل براساس زندگی فداکارانه و برای خاطر دیگران، متمرکز بر عشق راستین میتواند جهان را به کمال برساند.

وقتی که ما به بهشت و زمین مینگریم، میبینیم که اساس حیات تمامی موجودات "روابط" میباشد. سرچشمه انرژی که هستی را بسوی خود میکشد میتواند یک نقطه مرکزی را بین انرژی دادن و انرژی دریافتن معین کند. خدا با قرار گرفتن در آن نقطه مرکزی و در مقام عدد خوش یمن ۷، هماهنگی تمامی هستی را اداره و کنترل مینماید. بخت و اقبال بهشتی در طی مراحل دریافتن و بازگرداندن آن انرژی، بسط و توسعه می‌یابد. در این حوزه، عشق، هوا، آب، و نور به جریان افتاده، و پس از سیر و گردش بسیار به شکل اصیل و اولیه خود بازمیگردند.

خانم ها و آقایان، انسان خوب چه کسی است؟ برای این سؤال، پاسخ‌های بسیاری میتوانیم ارائه دهیم، اما یکی از آنها این است که فرد خوب کسی است که میزان بازگرداندنش بیشتر از میزان دریافتی‌اش باشد. به همین علت، هیچ والدینی مایل نیست که فرزندش پست‌تر از خودش باشد، برعکس میخواهند که فرزندانشان بر آنها پیشی گیرند. بهمین شکل، شوهر میخواهد که همسرش از او برتر بوده و زن نیز همین انتظار را دارد. بعلاوه برادر بزرگتر میخواهد که برادر کوچکش از او بهتر شود و برادر کوچکتر نیز نسبت به برادر بزرگتر خود همینگونه می‌اندیشد. بدینسان والدین میخواهند بیشتر از آنکه دریافت کرده‌اند، فدا کنند، زوج‌ها، برادرها و خواهرها، تمامی آفرینش و در نهایت تمامی هستی دارای چنین مراد و حاجتی هستند.

علاوه بر این، تنها آنهایی که با قلب و نگرشی باشکوه باور دارند که هستی زادگاه و سرزمین پدری آنها است، آزاد و رها شده و از جانب هستی پذیرفته خواهند شد. یعنی اینکه، وقتی که فرد در سطح فردی پذیرفته شد و سپس در سطوح خانواده، کشور، دنیا و سرانجام در سطح هستی نیز پذیرفته گردید، میتواند پسر یا دختر خدا شود.

پس از آن، چه مکانی را برای زندگی انتخاب میکنید؟ ایمان دارم که مایل به زندگی در زادگاه خود هستید. از دیدگاهی گشاده و باز، "زادگاه شما" کره زمین در هستی است، و "سرزمین پدری شما" محل سکونت خدا، نماینده تمامی اجداد شما است. بنابراین خدا جد سرزمین پدری ما است. در واقع مکانی که والدین، زوج، برادر-خواهر و فرزند سقوط نکرده در آن زندگی میکنند، زادگاه ما است، و آن کره زمین در حالت اصیل آن است، جائیکه تمامی نژادها-سیاه، سفید، زرد و سرخ- در هماهنگی با یکدیگر زندگی میکنند.

ما فرزندان چه کسی هستیم؟ تمامی ما انسانها از یک والدین سرچشمه گرفته‌ایم. هر جا که باشیم، به هر سوئی که روانه شویم چه شمال یا جنوب و چه شرق یا غرب، خدا، پدر تمامی انسانها، همواره با ما است.

بعنوان مثال، این خطا است که فکر کنیم که مالک کشور آمریکا سفید پوستان، یا سیاه پوستان، یا زرد پوستان و یا سرخ پوستان هستند. مالک و صاحب آمریکا، خدا است. همین موضوع در مورد کره و دیگر کشورها نیز صادق است. تنها دلیل اینکه چرا رنگ پوست ما فرق میکند این حقیقت است که هر محیط و منطقه آب و هوایی رنگ حفاظت و حراست مخصوص به خود را مطالبه. به همین دلیل، سفید پوستان مناطق با برف بسیار را اشغال کرده‌اند، برعکس سیاه پوستان بسیاری در مناطقی با تابش شدید نور خورشید، مثل آفریقا، زندگی میکنند. با اینهمه، تمامی انسان‌ها دارای ساختار استخوان‌بندی و رنگ خون مشابه هستند. به همین سبب، تبعیض (نژادی) غیر قابل قبول است.

دلیل برگزاری‌های بسیار مراسم‌های برکت ازدواج با زوج‌هایی از قبایل و ملت‌های مختلف، همین موضوع میباشد. ما برای ترفیع و گسترش برابری نژادی در تلاش هستیم. مردم از تمامی نژادها با پیروی از قوانین طبیعت و اصل با یکدیگر ازدواج میکنند. ازدواج یک سفید پوست و یک سیاه پوست بمعنای ملحق شدن قطب شمال و قطب جنوب است. ما همچنین باور داریم که بازماندگان این زوج‌ها، با به ارث بردن نیرو و توانائی هر دو نژاد و ترکیب آنها، منفعت بیشتری کسب میکنند.

جائی که عشق است، درگیری و کشمکش نیست. اگر چه شما اهل ملت‌ها و زادگاه‌های مختلفی هستید، اما نمیتوانید از سهمی شدن یک زادگاه و سرزمین پدری راستین مشترک متمرکز بر عشق راستین اجتناب کنید، چرا که تمامی موجودات آفرینش خواهان نیل به زادگاه اصیل روحی، زادگاه متحد و صلح آمیز هستند.

مهمترین مسائل در جهان بشر عشق، زندگی، و نسب خونی راستین هستند. زندگی در عشق است و نسب خونی درارتباط با آن است. نسب خونی راستین بدون ارتباط با عشق راستین نمیتواند شکل بگیرد، همینطور عشق بدون ارتباط با زندگی راستین، عشق کاذب خوانده میشود. در ارتباط بین عشق راستین و نسب خونی راستین است که زندگی راستین متولد میشود.

بدینسان، راه ابدیت از طریق عشق راستین، زندگی راستین، و نسب خونی راستین میتوان گشوده شود. ایده‌آل آفرینش خدا این است که ما با حفظ عشق، زندگی و نسب خونی راستین انسانی راستین شویم. انسان‌های ایده‌آل شبیه خدا - سرور و مالک عشق، زندگی و نسب خونی راستین ابدی - پسران و دختران کامل و راستین پادشاهی بهشتی هستند.

چرا ما ازدواج میکنیم؟ ازدواج برای مرتبط ساختن سنت راستین به گذشته، حال و آینده است. قبل از سقوط، آدم و حوا بطور مستقیم با خدا در ارتباط بودند، اما بعد از سقوط نتوانستند که چنین ارتباطی داشته باشند. و بالطبع فرزندان‌شان، قابیل و هابیل، نتوانستند که وارث نسب خونی خدا شده که نسب خونی شیطان را به ارث بردند. به همین دلیل، عیسی گفت: "تا زمانیکه دوباره متولد نشوید، نمیتوانید پادشاهی بهشتی را ببینید."<sup>۱</sup>

شیطان خدای دروغین، خدای هرزگی، دشمن عشق خدای راستین است. بدن و جسم حوا متمرکز بر رحمش، چقدر پست و زبون بوده است زمانیکه بجای فرزندان الهی، به فرزندان شیطان تولد داد. متمرکز بر سقوط اولین اجداد بشری، دنیای عشق بین دنیای خدا و دنیای شیطان تقسیم شد.

باید بدانید که شما بخاطر عشق نادرست با یک زندگی نادرست متولد شده‌اید. شما باید احساس شرمندگی کنید از اینکه در مقام دشمن عشق، دشمن زندگی و دشمن نسب خونی راستین هستید. خدا در مشاهده این دنیائی که فحشاء، همجنس بازی و انواع بی بند و باری در آن متداول و مرسوم است، برآستی رنج برده و عذاب میکشد.

موقعیت خدا این است که علیرغم تمامی این بی بند و باری‌ها میبایست که فرزندان دشمن خود، شیطان، را بیشتر از فرزندان خود دوست بدارد. او باید با همه سختی‌های موجود، تمامی دارائی‌هایش را داده و داده و داده تا بتواند دختران و پسران از دست رفته‌اش را بازسازی نماید. و این تمامی مفاد مشیت الهی برای رستگاری و نجات میباشد.

برای احیای زندگی سقوط کرده میبایست یک نیروی قویتر زندگی طرح و برنامه‌ریزی شود. وضعیت خدا بسیار رقت‌آمیز میباشد و

او بخاطر بدبختی و بیچارگی هر نوزادی که توسط نطفه دروغین به این دنیا پا گذاشته و در طی دوره‌های مختلف تاریخ بشر، به میلیاردها انسان تکثیر یافته‌اند، بسیار رنج و عذاب میکشد.

قرار است که انسان‌ها از سه مرحله -درون رحم یا عهد آب، زندگی بر روی زمین یا عهد هوا، و زندگی در دنیای روح یا عهد عشق، طی طریق کنند. همانطور که نطفه با دریافت غذا در درون رحم رشد میکند، ما با دریافت غذا از زمین و موجودات آفرینش (بر روی زمین) رشد میکنیم. بهمین دلیل ما بایستی که زمین را دوست بداریم، چون زمینی که ما با بدن جسمی خود بر روی آن زندگی میکنیم، همانند رحم مادر است، و از آنجائیکه خدا هستی را برای ما آفرید، دوره‌ای را که ما در بدن جسمی زندگی میکنیم، عهد کره زمین (زندگی زمینی) خوانده میشود.

در دنیای روح، نور با درخشندگی نور خورشید شب و روز (!) در حال پرتوافکنی است. خارج از منظومه شمسی شب وجود نداشته که همواره روز است. دنیای روح نیز همینگونه است. نور عشق در دنیای روح تغییر نمی‌یابد. چه شب باشد و چه روز، چه قطب شمال باشد و چه قطب جنوب، عشق تغییرپذیر نیست. دنیای روح، دنیای چنین عشق راستینی بوده و بسان انباری است که میوه‌های زندگی چهار فصل، و نتیجه کار و تلاش سخت ما بر روی زمین در آن نگهداری میشود.

در طی دوره مشیت الهی برای بازسازی، عیسی تنها فردی بود که با زندگی مرتبط به نسب خونی مستقیم خدا متولد شد. با توجه به این نکته، در میان بشریت سقوط کرده کسی هرگز به حوزه سلطه مستقیم خدا وارد نشده است. به این سبب، زندگی خدا، یک زندگی تنهائی، بتامای تنها بوده است. از اینرو ما افسرده‌ایم، آفرینش در افسردگی است و دنیای انسانی ما نیز در افسردگی است. بهمین دلیل، خدا در پی فردی امین و قابل اعتماد بوده است که بتواند نسب خونی سقوط کرده بشری را پاکسازی نموده و آن را به زندگی راستین پیوند زند. آن فرد "نجات دهنده" است که با بازسازی عشق راستین خدا، رهائی بخش تمامی ابناء بشری است.

همانطور که آگاه هستید، تاریخ بعد از آدم و حوا، عهد قدیم، یک دوره تاریخی برای مردم برگزیده بود تا عیسی را بعنوان نجات دهنده دریافت کنند. خواست خدا این بود که عیسی از طریق مردم برگزیده، بنی اسرائیل، که برای مدت‌های بسیار آنها را آماده کرده بود، تمامی انسان‌ها را با پیوند زدن به خانواده و نسب خونی راستین خود، به سوی خدا بازگرداند. اما بخاطر بی‌ایمانی بنی اسرائیل، عیسی مصلوب شده و زندگی‌اش را فدا ساخت و انجام مشیت الهی تا ظهور دوباره بتعویق افتاد.

بنابراین، نجات دهنده در ظهور دوباره، باید در مقام والدین راستین، خانه و آشیانه عشق راستین را بازسازی نموده، مشیت الهی برای رستگاری بشریت را به انجام برساند. نقطه شروع کار نجات دهنده این است که (برتر و بالاتر از آدم و حوایی که اگر سقوط نمی‌بود، کامل شده و تشکیل خانواده میدادند) بعنوان خانواده فرزند - پسر و دختر - خلف با عظمت و شکوه بیشتری به خدا ملازمت کند. نجات دهنده در مقام پدر و متمرکز بر عشق راستین، با ایجاد ارتباط بین نسب خونی راستین و زندگی راستین، در شروع تازه برای هر چیزی، سرور خانواده ایده‌آل مرکزی برای تمامی ابناء بشری میباشد.

با توجه به این نکته، نجات دهنده باید در مقام والدین راستین تمامی بشریت ظهور نموده، با انکار عشق و نسب خونی دنیای سقوط کرده شیطانی و راه زندگی سقوط کرده بشری، از طریق عشق راستین خدا فرد، خانواده، قبیله، کشور، دنیا و هستی کامل را به ارمغان آورد. بدینسان، تمامی انسانها بواسطه عشق راستین و با دریافت برکت نوین ازدواج، وارث خانواده‌هایی با نسب خونی راستین میشوند. و ما میبایست این حقیقت را درک کنیم که بدون عشق راستین راهی برای به ارث بردن نسب خونی راستین وجود ندارد. ولی با انجام آن، میتوان جهنم دنیای شیطانی را آزاد کرد.

سؤال این است که چگونه میتوان به ورای حوزه تسلط شیطانی که ما بدنبال سقوط بعنوان زندانی در آن به بند کشیده شده و هم اکنون در آن زندگی میکنیم، برویم؟ تمامی انسانها میبایست به مقام پسران و دختران خدا بازسازی شوند. عبارت دیگر، همگی ما میبایست از هشت مرحله: نطفه در رحم، دوره نوزادی و کودکی، دوره برادری و خواهری، دوره نامزدی، دوره زناشویی در مقام‌های زن و شوهر، دوره والدینی، و دوره پدر بزرگ و مادر بزرگ، و عهد پادشاهی در مقام شاه و ملکه، طی طریق کنیم. از اینرو میبایست درک کنیم که ما با این هدف پا به عرصه گیتی نهاده‌ایم که با نیل به مقام شاهزاده و شاهدخت، بعنوان فرزندان خدا، سرور بزرگ بهشت و زمین شویم.

خانم‌ها و آقایان، بر این اساس، در اصل قرار بود که مرد با پیوستن به یک زن به مقام شاه نائل شده و زن در پیوستن به مرد، به مقام ملکه نائل آید، و سپس با هم بعنوان شاهزاده و شاهدخت وارث همه چیز در تمامی هستی شوند. تنها نجات دهنده در مقام والدین راستین میتواند از طریق برکت مقدس و در طی مراحل هشتگانه شرطهای غرامت، از پائین‌ترین سطح در جهنم تا بالاترین سطح در بهشت، وحدت و یگانگی بین جهنم و بهشت را بواقعیت درآورد.



بدینسان، در برابر جهانیان، "زوج‌های برکت گرفته" (Blessed Couples) باید به مقام فاعلی "زوج‌های مثبت" ( Plus Couples)، یعنی کسانی که برای دیگران در سطح جهانی متعهد میشوند، دست پیدا کنند. بدینگونه، برای اینکه فرد بتواند بطور کامل فردی نوین شود، باید متمرکز بر خدا، ایمان مطلق، عشق مطلق و اطاعت مطلق را به اجرا درآورد. من در تمامی زندگی‌ام بدینسان زیسته‌ام.

خدا در آغاز با "ایمان مطلق" هستی را آفرید. او ما را بعنوان زوج مطلق عشق خود آفرید. "ایمان مطلق" به این معنا است که فرد هر آنچه را که دارد، از جمله خودش را بطور تمام و کمال فدا نماید. سپس آنچه را که انجام داده است بطور کامل فراموش نموده و دوباره فدا کردن را از سر گیرد. اینچنین روشی آنقدر ادامه پیدا میکند که فرد به مرحله "هیچ"، بدون مفهوم "من و مال من"، میرسد.

چون خدا تمامی ایمان خود را گذاشت، چیزی که باقی مانده است "هیچ" است، چون تمامی عشق خود را گذاشته است، چیزی را که باقی مانده است "هیچ" است و چون تمامی اطاعت خود را گذاشته است، چیزی را که باقی مانده است "هیچ" است. با اینهمه هرچه بیشتر فدا کنید، عشق راستین بیشتر رشد خواهد کرد. بهمین خاطر، ما میبایست از الگوی خدا پیروی کنیم. حتی اگر انکار شدیم، باید بیشتر دوست بداریم، و حتی اگر دارائی خود را بتمامی فدا کردیم، میبایست به فدا کردن ادامه دهیم تا زمانیکه از طریق عشق راستین، دشمن در آزادی و با اراده خود تسلیم شود. خداوند چنین مسیری را طی نموده و والدین بهشت و زمین نیز در یک چنین راهی گام برداشته‌اند.

بدینسان فردی که تمامی دارائی‌هایش را برای خاطر دیگران فدا نموده و کاری را که انجام داده است از خاطر خود پاک میکند، و دوباره و دوباره چنین میکند، شخص مرکزی در زندگی برای دیگران، و باشکوهترین در میان تمامی فرزندان خلف خواهد بود. همین مسئله در مورد میهن پرست در سطح کشور نیز صادق میباشد. فرد هر چه بیشتر فدا کرده و فداکاریش را فراموش نماید، بیشتر بسان میهن پرست، مقدس، و پسر یا دختر الهی رشد خواهد کرد.

از آغاز تاریخ بشر تا به این زمان، بیشتر از هر کسی در جهان هستی، خدا برای ما زیسته است. او بطور مداوم خود و زندگی‌اش را فدا کرده و فداکاریش را فراموش نموده است. و چون او تا به ابدیت به انجام چنین کاری ادامه خواهد داد، اجداد نهائی ما، و پادشاه (بزرگ) بزرگان فداکار خواهد بود.

دلیل اینکه نهضت هماهنگ در طی مدت بسیار کوتاهی به یک گروه مذهبی جهانی مبدل گشته است این است که من (مؤسس و هادی این نهضت) با چنین اصولی زندگی کرده‌ام. وقتیکه به زندگی خود، که یک زندگی با سرسپردگی کامل برای دیگران بود، نظر می‌افکنم، گواهی میدهم که راهی مملو از مخالفت‌های بسیار از جانب میلیونها نیروی پلید شیطانی در دو دنیای مرئی و نامرئی، از جانب رهبران مذهبی و دولتمردان بیشمار بوده است. با اینهمه چون من برای خاطر آنها زیستم، به مقام مرکزی زندگی آنها دست یافتم. همانطور که برای مخالفینی که مرا درک نکردند، زیسته و زندگی‌ام را برای فرزندان آنها و دولتهائی که مرا مورد رنج و عذاب قرار دادند فدا کردم، اکنون آنها در برابر من سر تعظیم فرود آورده‌اند. از همین نکته میتوان، استراتژی خدا را در برابر شیطان فهمید. استراتژی خدا ضروری میداند که نخست ضربه خورده و خسارت و زیان دریافت کرده سپس در پایان همه چیز را بدست آورد، اما استراتژی شیطان این است که نخست ضربه بزند ولی در پایان همه چیز را از دست میدهد.

من تحت چنین اصولی، به دهها هزار زوج جوان از شش قاره و پنج اقیانوس برکت ازدواج داده‌ام با این عنوان و این هدف که پنج نژاد بشری را نجات داده، آنها را متحد ساخته و یک دنیای تحت تسلط یک خدای واحد بسازیم. وقتیکه غرب و شرق به یکدیگر ملحق شوند، درگیری و کشمکش‌های بزرگ فرهنگی در سطح جهانی محو و نابود خواهند شد. بعنوان مثال وقتیکه یک آمریکائی و یک آلمانی با یکدیگر ازدواج کرده و زن و شوهر شوند، آن دو ملت دشمن یکی و متحد خواهند شد.

علاوه بر این، من حتی به انسان‌های ساکن دنیای روح نیز برکت دادم. برای تحقق پادشاهی بهشتی بر روی زمین و دنیای روح ساکنین دنیای روح نیز باید آزاد شوند، و بر روی زمین تنها والدین راستین هستند که قادر به انجام چنین کاری هستند. آدم و حوا، اولین اجداد بشری، بعنوان والدین دروغین بذره‌های گناه را کاشتند. نجات دهنده با ظهور در مقام والدین راستین، باید بشریت را هم بر روی زمین و هم در دنیای روح آزاد نماید. خدا بتنهائی نمیتواند مسائل شکل گرفته بواسطه نسب خونی غلط را حل و فصل نماید، در غیر اینصورت مدتها پیش آن را انجام داده بود. در اینصورت، میتوانست حتی جلوی جریان عمل سقوط را بگیرد. اما، او بعنوان خدای اصل، نمیتواند در سهم مسئولیت انسان دخالت کند.

با توجه به این نکته، نجات دهنده در مقام والدین راستین باید به بشریت، یعنی کسانی که نسب خونی‌شان با گناه اصیل آلوده گشته است، تولد دوباره دهد. با توجه به این نقطه نظر، مراسم‌های برکت ازدواج فقط یک مراسم برای بهم ملحق کردن

دختران و پسران جوان نیست. در واقع، مراسم مقدسی است که شما در طی آن با دریافت نطفه اصیل زندگی از خدا، بسان فرزندان راستین او متولد می‌شوید.

با توجه به اصل غرامت، با طی طریق کردن از دوره‌های غرامت فردی، خانوادگی، قبیله‌ای، ملی، جهانی و هستی، عهد آزادی دنیای روح و زمین فرا خواهد رسید. دنیا بین ده‌ها هزار قبایل انسانی تقسیم شده است، روابط والدین-فرزند، شوهر-زن، برادر-خواهر از هم گسیخته‌اند، حتی دنیای مذاهب نیز بین چهار حوزه بزرگ فرهنگی: مسیحی، بودیسم، اسلام و کنفوسیوس تقسیم گردیده است. اما در این زمان، ما با سپری کردن عهد قدیم، عهد جدید و عهد تکمیل شده و ورود به حوزه بدون سقوط و اصیل آدم چهارم، به عهد بهشت یا عهد اتحاد باشکوه، پا گذاشته‌ایم. بعبارت دیگر، ما اکنون به عهد پادشاهی بهشت گام نهاده‌ایم، و با توجه به پیشرفت مشیت الهی و سپری شدن حوزه‌های اولین، دومین، و سومین آدم متمرکز بر ایده‌آل ظهور دوباره، حوزه آدم چهارم، عهد سلطه مستقیم خدا، فرا رسیده است. یعنی اینکه ما دیگر در عهد ملیت گرائی و یا حتی در عهد جهان گرائی زندگی نمیکنیم، این دوره‌ها سپری شده‌اند. ما در عهدی زندگی میکنیم که قرار است در آن تمامی هستی با یک خدای واحد متحد شود. بعلاوه، زمین بعنوان زادگاه خانواده‌های برکت گرفته با دنیای روح یکی میشود، آنگاه عهد پادشاهی بهشتی بر روی زمین و در دنیای روح فرامیرسد.

میهمانان گرامی، خانم‌ها و آقایان!

با فرا رسیدن هزاره نوین، در نیمه شب سال نو، اول ژانویه، من پیامی را همراه با شعار "گسترش جهان شمول عشق، که همانا تکمیل پادشاهی بهشتی هزاره نوین است." ارائه دادم. "گسترش جهان شمول عشق" بمعنای بازسازی بهشت و زمین بسان خانه عشق راستین، و کار تکمیل پادشاهی بهشتی در آستانه هزاره نوین در تمامی جهان میباشد. هستی خانه و سرای پادشاهی بهشتی است. همانگونه که ما در آستانه هزاره نوین قرار گرفته‌ایم، خانه بنا شده توسط عشق راستین قرار است که سنگ بنائی شود تا پادشاهی بهشتی براساس آن در تمامی جهان تأسیس شود. دنیا، خانه عشقی است که کشور میتواند وارد آن شود و هستی، خانه عشقی است که دنیا میتواند در آن جای گیرد.

چون هستی از خدا است، برای تکمیل خانه در مقام مفعول، خانه‌های اصل میبایست بازسازی شده و در سطوح خانواده، قبیله، ملت، و دنیا متحد شوند. درغایت، خانواده عشق راستین اساس و بنیان هستی است. بنابراین، شوهر، خانه عشق راستین همسر

خود و زن، خانه عشق راستین شوهر خود میباشند. والدین، خانه عشق راستین فرزندان خود و فرزندان، خانه عشق راستین والدین خود هستند. بعلاوه کشور عشق راستین جایگاه آرامش بخش هستی بوده و کشور خدا جایی است که آزادی، عشق راستین و زندگی راستین بطور ابدی در آن ساکن است.

من در طی این دوره با اعلان "تحقق پادشاهی بهشتی از طریق خانواده های ایده آل" در تلاش برای ترویج ارزش های خانواده بوده ام. زیرا نقطه مرکزی حوزه ای که بهشت و زمین میتوانند در آن آرام گیرند، خانواده ای است که در آن یک مرد و زن راستینی که خدا در آنها ساکن است، بهم ملحق میشوند. با توجه به این، ما میبایست باغ عدن مطرح شده در کتاب مقدس را بواقعیت درآوریم. این هزاره نوین عهدی است که در آن متمرکز بر ایده آل آفرینش، تاریخ شش هزار ساله مشیت الهی برای رستگاری بشر تکمیل شده و پادشاهی بهشتی اصیل بنا میشود. این عهد همچنین عهدی است که قرار است تا در آن تمامی نویدهای عهد قدیم و عهد جدید به اجرا درآید. سلطه مستقیم خدای جاودانی از طریق بازسازی "مقام پسر ارشد"، "مقام والدین"، "مقام شاه" با گشایش عهد نوین وفور، سلطنت، تفوق و حضور خدا در همه جا، آغاز میشود.

همانطور که قبل از این اشاره شد، زمین زادگاه تمامی انسانها و دنیای روح سرزمین پدری ابدی است که در غایت تمامی بشریت به آن پای خواهند نهاد. سرانجام زمان آن فرا رسیده است که ایده آل جهانی خانواده بر روی زمین بواقعیت درآمده، متمرکز بر والدین بهشتی، ما را به ورای سطح "کشور تحت تسلط خدا" به سطح "هستی تحت تسلط خدا" ببرد. بنابراین، نخست خواهشمندم که اساس رابطه خدا و انسان را بعنوان رابطه پدر-فرزندی درک نموده، سپس براساس آن، در تبدیل هستی - بهشت و زمین، یا دنیای روح و جسم - به زادگاه و سرزمین پدری نقشی فعال بعهده گیرید.

یکبار دیگر از شرکت تمامی شما عزیزان در این مراسم تشکر میکنم. آرزومندم که تمامی انسانهای جهان، از تمامی نژادها و رنگها، بعنوان برادران و خواهران با یکدیگر زیسته و پادشاهی صلح آمیز، آزادی و نیکوکاری هزاره نوین را بنا نهند. خدا به شما، و ملت شما برکت دهد. بسیار سپاسگزارم.

هر کسی خواهان عشق راستین است!

وجهای عزیز برکت گرفته در تمامی کشورهای دنیا:

مهمترین چیز به گونه‌ای که ما بیشتر از هر چیز دیگری به آن نیاز داریم، چیست؟ این مهمترین چیز، نه پول، نه قدرت، و نه علم و دانش که عشق راستین است. عشق راستین بسیار با ارزش تر از زندگی و حتی از آب و هوا نیز بسار مهمتر میباشد.

چرا عشق راستین اینقدر با ارزش و مهم است؟ بخاطر اینکه عشق راستین وسیله و کانالی است که ما میتوانیم توسط آن به ملاقات خدا برویم. همانگونه که انسانها خواهان ملاقات با خدا هستند، بواسطه عشق، خدا نیز میخواهد انسانهای راستین را ببیند. عشقی را که خدا توسط آن میتواند مردان و زنان را دیده، لمس کرده و با آنها در ارتباط باشد، همان عشقی است که مردان و زنان (در قالب شوهر و زن در واحد خانواده) نسبت به یکدیگر ارائه میدهند (عشق زناشوئی).

اگر در تمامی هستی چیز دیگری، بجز عشق، با ارزش ترین و مهمترین چیز قلمداد میشد، آنگاه مردان و زنان برای تصاحب شخصی آن با یکدیگر میجنگیدند. ولی وقتی میفهمیم که عشق دارای والاترین ارزش است، آنگاه تلاش خواهیم داشت تا برای یکدیگر زیسته، با هم یکی شده و شادی تصاحب عشق را با یکدیگر سهیم شویم.

هر فردی خواهان عشق است. عشق تنها چیزی است که میتواند رضایت خاطر انسان ها را در دستیابی به تمامی آمال و آرزوهایشان برآورده نماید. براستی این کشش مداوم و پایدار انسان -و خدا- به عشق بود که انجام مشیت الهی برای رستگاری را ممکن ساخت.

در اصل عشق به خدا تعلق دارد، با این همه حتی خدا خودش (به تنهایی) نمی تواند آن را تصاحب نماید. عشق به یک رابطه متقابل و دو جانبه نیاز دارد. یک مرد به تنهایی، یا یک زن به تنهایی نمیتواند عشق را تجربه نمایند. زنان برای خاطر عشق مردان، و مردان برای خاطر عشق زنان زندگی میکنند. هر کدام از ما، صرفنظر از تمامی ظواهر بیرونی، در اعماق قلبمان خواهان زوجی هستیم که بتوانیم به همراهی او بالاترین میزان عشق را تجربه کنیم.

ما در بررسی هستی، میبینیم که تمامی موجودات، در غالب فاعل و مفعول، و بصورت زوجهای مرتبط به یکدیگر وجود دارند. ما در دنیای مواد آلی، شاهد رابطه مثبت و منفی را هستیم، در دنیای گیاهان، دنیای حیوانات و جوامع انسانی روابط بین مذکر و مؤنث جلب توجه میکند، و دلایل این است که خدا آفرینش را بوجود آورده تا ایده آل عشق را به تجسم درآورد. تمامی موجودات خواهان تجربه عشق راستین از طریق یک رابطه متقابل و دوجانبه هستند. عشق در تمامی هستی، تنها قدرتی است که هیچ کس و هیچ چیزی نمیتواند خود به تنهایی آن را بتصرف در آورد. اما وقتی دارای زوج و همسر باشیم، عشق به ما قدرت

میدهد تا حتی تمامی هستی را با یکدیگر سهیم شویم. بهمین شکل، شوهر و زن نیز به فرزند نیاز دارند تا بتوانند لذت ژرف و عمیق عشق والدینی را تجربه کنند.

بدینسان میتوانیم بگوئیم که خدا، بشریت و تمامی هستی را در مقام زوج‌های متقابل خود آفرید تا عشق راستین را به ارمغان آورد. تمامی انواع عشق-عشق کودکانه، عشق خواهر و برادری، عشق زناشویی و عشق والدینی-از طریق اتحاد و یگانگی زوج‌های فاعل و مفعولی شکل گرفته و بالغ میشوند، و وقتی دو نفر در عشق راستین متحد و یگانه شوند، امکان جدائی آنها وجود نخواهد داشت، به همین دلیل، در عشق راستین، عبارت طلاق وجود ندارد.

احساس عشق در قلب مردی که عاشق شده است، خود به خود شکل نمیگیرد، بلکه آن احساس بخاطر وجود یک جنس مؤنث خاص بیدار شده است. بهمین شکل آتش عشق در قلب یک زن، نه توسط خودش، بلکه توسط مردی که دوستش میدارد در او برافروخته گشته است. بعبارت دیگر عشق ما به زوج ما تعلق دارد، در نتیجه ما میبایست به عشق زوجمان احترام بگذاریم، با این احساس که حتی از عشق خودمان با ارزش تر است. هر فردی باید از زوجش قدردان و سپاسگذار بوده و زندگی اش را برای او بگذارد. این برهان و استدلال ساده، این امکان را بوجود میآورد تا تمامی زوج‌های برکت گرفته با یکدیگر برای ابد زندگی نمایند. وقتی که شوهر و زن برای یکدیگر زیسته، به یکدیگر احترام گذاشته و در عشق راستین بطور کامل یگانه و متحد شوند، این امکان بوجود خواهد آمد تا نسب خونی شیطان بطور کامل ریشه کن شود.

عشق راستین، از طریق هر دو روابط متقابل عمودی و افقی شکل میگیرد. یک رابطه افقی عشق راستین بمرور در جهت عمودی به بالا کشیده شده تا سرانجام به نقطه نهائی نائل شود. این نقطه نهائی، مقام "سلطان و بانوی عشق راستین" است.

در این جایگاه، همه چیز شکوفا شده، همه چیز متبلور گشته، همه چیز دربرگرفته شده و همه چیز در هم ترکیب خواهند شد. به همین دلیل تمامی موجودات آفرینش میخواهند تا به خود عشق مبدل گشته و در عمق عشق زندگی کنند. ما برای عشق متولد شده برای عشق زیسته و سرانجام برای عشق می میریم.

نه تنها انسان بلکه تمامی موجودات خواهان عشق هستند، به این سبب انسان ها بعنوان بالاترین نوع موجودات در هستی، بایستی تمامی شاهکارهای آفرینش خدا را به آغوش گرفته، به آنها عشق ورزیده و چگونگی عشق ورزیدن را به دیگر موجودات

آموزش دهند. تمامی آفرینش در انتظار دریافت و تجربه عشق خدا از طریق مردان و زنانی است که در نقطه نهائی عشق راستین با خدا یکی شده‌اند. این بسیار شرم‌آور است که ما هنوز نتوانسته‌ایم این سطح از عشق را بواقعیت درآوریم.

تمامی موجودات در سطح خاص زندگی خود در همراهی با موجودی دیگر بسر میبرند که بطور متقابل بسوی یکدیگر جذب شده و همزمان با آن می‌خواهند تا در سطوح بالاتر عشق غرق شوند. بدینسان، مواد آلی می‌خواهند که در گیاهان غرق شوند، گیاهان در حیوانات، و سرانجام تمامی آفرینش می‌خواهند تا در انسان غرق شده و با آنها یکی شوند. از این طریق است که سرانجام همه به مقامی دست پیدا میکنند که میتوانند عصاره عشق راستین را تجربه کنند، و این خود عشقی است که در نزدیکی بسیار با خدا- بعنوان سرچشمه عشق - قلمداد میشود.

بعنوان مثال موجوداتی چون مارماهیها و سوسمارها که مواد غذائی مورد علاقه ماهی ها هستند، همچنین مواد اولیه داروهای طبیعی انسانها را فراهم میکنند. موجودات در سطوح بالاتر قرار است تا موجودات در سطح پائین تر را مورد مصرف قرار دهند. بدون چنین مراحل، هستی نمیتواند به حیات خود ادامه دهد.

براساس این منطق عشق، تئوری داروین در ارتباط با راز بقا، میبایست دوباره تجدید نظر شود. حتی مورچه‌ها و موجودات ریز میکروسکوپی آنقدر خواهان عشق راستین هستند که حاضرند از بین رفته و جزئی از وجود یک موجود، با عشق برتر، شوند. به دلیل همین اصل، انسانها که در مقام بالاترین زوج عشق خدا آفریده شده‌اند، میتوانند بر تمامی موجودات آفرینش تسلط داشته باشند. ما تنها با این شرط که دارای قلبی بعنوان نماینده عشق خدای آفریننده باشیم، میتوانیم از هر چه که خواهان آن باشیم، لذت ببریم.

ایده‌آل خدا در ارتباط با آدم و حوا، بعنوان یک زوج، این بود که آنها متمرکز بر عشق راستین، بذری برای تکثیر تمامی خانواده‌ها، قبایل، ملت‌ها و سرانجام انبوه بی‌شمار شهروندان پادشاهی بهستی خدا شوند. شهروندان پادشاهی بهستی تنها با توجه به سنت عشق راستین خدا میتوانند بوجود آیند.

دیدگاه و نگرشی را که هم اکنون با شما سهیم میشویم، با تئوری‌های چارلز داروین، فرضیه تکامل، تفاوت بسیار دارد. با این حال، نه از طریق تئوری‌های داروین، بلکه با توجه به این دیدگاه است که ما میتوانیم به صلح جهانی نائل شویم. چرا که کلام من به اصول اساسی آفرینش شهادت داده و بر آن استوار است.

داروین در تئوری خود مطرح کرد که جهان انواع (موجودات) از طریق یک دوره گزینش و انتخاب طبیعی متمرکز بر تغییرات ناگهانی و تصادفی نتیجه شده‌اند.

چنین تئوری در واقع برای توسعه و پیشرفت جهان طبیعت، هدف، دستورالعمل و معنای اساسی و بنیادی قائل نیست. اما امروزه، دانشمندان و افرادی دیگر با یکدیگر در ارتباط با فرضیه تکامل و نظریه خلقت (آفرینش) بحث میکنند.

عبارت "خلقت" بر وجود و حیات خدای آفریننده دست میگذارد و اینکه در تلاش آفرینندگی او هدفی آشکار به تجسم درآمده است. تمامی زوج‌های فاعلی و مفعولی با یکدیگر متحد میشوند تا به هدف بالاتر نائل شوند.

کمونیسم همانند داروینیسم فاقد عنصر هدف است. آفرینش خدا در بردارنده عشق راستین است، در حالیکه کمونیسم تنها تضاد، کشمکش و نابودی را فرض قرار میدهد، بهمین دلیل سرنوشتش سرانجام نابودی و از صحنه روزگار محو شدن است.

در تمامی جهان آفرینش، با ارزش‌ترین پدیده‌ها، بشریت - مردان و زنان - هستند. بعلاوه با ارزش‌ترین عضو بدن انسان بینی، چشم، دست یا حتی مغز نبوده، بلکه آلات تناسلی، آلات اصلی عشق، است. تمامی موجودات در جهان هستی از طریق آلات تناسلی بازآفرینی میکنند.

بیشتر موجودات آفرینش - چه گیاهان و چه حیوانات - در رابطه جنسی تکثیر میابند. با ارزش و برجسته‌ترین خانواده، با یک زن و شوهر یگانه و متحد، پا به عرصه وجود میگذارد. آلات تناسلی ما، جایگاه مقدس اصلی زندگی ما بوده، از موقعیتی بسیار با ارزش برخوردار است، جائیکه نسب خونی انسان و تاریخ با هم مرتبط میشوند.

اصل اساسی آفرینش جهان هستی توسط خدا، آفرینش از طریق روابط مذکر و مؤنث بوده است، ولی برای اینکه مرد و زن عشق مطلق را با یکدیگر سهیم شوند، میبایست تنها یک زوج داشته باشند. ما میبایست تنها یک زوج ابدی داشته باشیم، نه دو تا و نه بیشتر. برای هر زنی تنها یک مرد و برای هر مردی تنها یک زن وجود دارد. بهمین دلیل، خدا در آغاز آفرینش، دو تا آدم یا دو تا حوا نیافرید. ولی بدبختانه در دنیای امروز کودکانی را میبینیم که گاه موارد، دارای چندین ناپدری هستند. برآستی عشق، چقدر کاذب، پست و خفیف شده است!



حفاظت و پاسداری مردان و زنان از پاکی و عفت خود به معنای پاسداری از حیات هستی است. نظم و انضباط عشق، بین مردان و زنان، پایه و اساس جهان هستی بوده و ما نمی‌بایست از عشق سواستفاده کنیم، بگونه‌ای که انگاری حیوان هستیم. عشق ما تنها میتواند یک صاحب و مالک داشته باشد. کلمه "راستین" در "عشق راستین" امکان وجود بیشتر از یک صاحب را از بین میبرد. عبارتی دیگر (برای هر کسی) تنها یک زوج میتواند وجود داشته باشد و این، یک قانون مطلق و تغییر ناپذیری است. عبارت "عشق راستین" به آن معنا نیست که هر کسی توانائی انجام آن را داشته باشد. تنها خدا میتواند بطور واقعی با "عشق راستین" زیسته و تنها او، بطور مطلق، صاحب و مالک "عشق راستین" میباشد. زندگی راستین خدا، نسب خونی راستین خدا، و وجدان راستین خدا، از عشق راستین سرچشمه میگیرد. از این دیدگاه، اساس بنیادین وجود خدا عشق راستین است.

در نتیجه ما برای ارتباط با عشق راستین، نخست میبایست با خدا ارتباط برقرار کنیم. این نکته که "پدر و مادرم درگیری و کشمکش و دعوا ندارند و ما به خوبی زندگی میکنیم"، به آن معنا نیست که آنها با عشق راستین زندگی میکنند. در جای دیگر یک دختر و پسر جوان ممکن است که بگویند: "ما چنان یکدیگر را دوست میداریم که حاضریم برای یکدیگر بمیریم،" ولی باز هم آن عشق، عشق راستین نیست. اگر خدا حضور نداشته باشد، آنگاه آن عشق، عشق راستین نخواهد بود. عشق راستین، همواره متمرکز بر خدا است، و برای اینکه ما بتوانیم دختران و پسران راستین خدا بشویم، میبایست با عشق، زندگی و نسب خونی خدا مرتبط شویم.

قدرت، علم و دانش، پول و نیروهای نظامی نمیتوانند تضمین کنند که یک فرد، به دنیای عشق راستین پا گذاشته و مورد استقبال قرار خواهد گرفت. هر کسی خواهان عشق راستین است، اما وجود چنین عشقی زمانی ممکن است که ما برای دیگران زندگی کنیم. ما به فدا شدن برای زوج خود و خدمت به او نیاز داریم! یک فرد با این اعلامیه که "تو باید برای من زندگی کنی" با افراد دیگر ارتباط برقرار میکند، همواره مورد تنفر دیگران بوده و آنها از ارتباط با او خودداری میکنند. این نوع فردگرایی خودخواهانه، ابزار کار، هدف و استراتژی شیطان است و نتیجه آن تنها میتواند جهنم و زندگی جهنمی باشد. ما میبایست برای دیگران زندگی کنیم. اگر فردی برای دیگران زیسته و وجودش را در خدمت به دیگران فدا نماید، آنگاه همه چیز و همه کس او را دوست خواهند داشت.

همگی ما در مقام فرزندان خدا آفریده شده‌ایم و همانگونه که بعنوان برادر و خواهر با یکدیگر، در عشق، ارتباط برقرار میکنیم و سپس شوهر و زن شده و به فرزندی چند تولد داده و از آنها در مسیر رشد و شکوفائی‌شان سرپرستی میکنیم، خدا در تمامی مراحل در طول راه حضور داشته و پله به پله، نتایج عشق راستین را برداشت مینماید. خدا ما را در مسیر رشد و شکوفائی‌مان، مورد توجه قرار داده و راهنمایی میکند، و اینگونه در هر سطحی صاحب و سرور عشق راستین میشود. از اینرو میتوان دید که خدا، بشریت را، با توجه به این نکته که از طریق آنها میتواند صاحب تمامی انواع عشق بشود، بیشتر از خودش عزیز و گرامی میدارد. به همین شکل، ما نیز برای فردی که دوستش میداریم هزاران بار بیشتر از خودمان ارزش قائل هستیم.

خدا وجود خود را برای مفعول‌های دوستداشنی‌اش میگذارد و سپس آن کاری را که انجام داده فراموش مینماید، دوباره وجودش را صد در صد گذاشته و سپس صد در صد آن را فراموش مینمایند. به این ترتیب او میتواند همچنان به فداکاری ادامه دهد. به همین صورت، زنی که میخواهد شوهرش مرد موفقی باشد، باید وجودش را برای او گذاشته و سپس این فداکاری را فراموش کند. او با فداکاری و فراموشی مداوم، به شوهرش این توانائی را میدهد که به استعداد کامل و نهائی خود در زندگی نائل شود. زمانیکه ما به عنوان زوج، بطور مداوم وجود خود را برای یکدیگر گذاشته و کاری را که انجام داده‌ایم از خاطر خود پاک کنیم، میزان و سطح عشق ما رشد کرده و در نهایت خود را در پیوند با خدا خواهیم یافت، در واقع این راهی است که ما در آن رابطه والدین - فرزندی خود را با خدا تکمیل کرده و دارای زندگی ابدی خواهیم شد. همه خواهان ورود به بهشت هستند، اما افرادی که دارای این طرز تلقی که "دیگران باید برای من زندگی کنند"، باشند، نمیتوانند به آنجا پای نهند. عشق راستین با به آغوش کشیدن تمامی شاهکارهای آفرینش خدا و زیستن برای آنها آغاز میشود. راهی که ما در آن میتوانیم به بهشت نائل شویم، زیستن برای تمامی انسانها و در نهایت زیستن برای خدا است. هر کدام از ما در طی زندگی باید دارای لاقل سه بار فداکاری برای دیگران تجربه کرده باشیم. این راه و روشی است که ما به واسطه آن میتوانیم برای اعمال خودخواهانه مرتبط به سقوط خانواده آدم، مصلوب شدن عیسی و مخالفت با خانواده سرور در ظهور دوباره (و تمامی دیگر شکستهای موجود در تاریخ بشری تا عصر حاضر) غرامت بپردازیم. سپس در ملاقات با خدا حتی پس از اینکه سه بار از دروازه مرگ گذشته و دوباره رستاخیز کرده‌ایم، نمیبایست از او انتظار داشته باشیم که ما و کار ما را به رسمیت شناخته و از ما را تمجید نماید، بلکه باید پیمان ببندیم که زندگی خود را بیشتر از اینها برای او خواهیم گذاشت. بدینسان ما قادر به ملاقات خدا خواهیم بود.

وقتی چنین مردمی در دنیا ساکن شوند، این دنیا، پادشاهی بهستی خدا بر روی زمین خواهد شد. این راهی است که من چگونگی آن را آموزش میدهم، و آن دنیا، دنیائی است که خواهان ساختن آن هستیم.

فرزندان میوه و محصول عشق پدر و مادر هستند. ضروری است تا بدانیم که فرزندان تجسم عشق، نسب خونی و زندگی والدین خود هستند. بچه‌های کوچک اغلب مطرح میکنند که "این مال منه" یا "اون مال منه"، اما والدین صاحب چیزی هستند که فرزندان ادعای مالکیت آن را دارند. والدین ریشه و تنه (درخت خانواده) هستند، بدون آنها تمامی ما انسانها یتیم خواهیم بود. اگر ما نردبان عشق را، که در حکم وسیله‌ای برای پیوند ما به والدینمان خطاب میشود، شکسته و نابود کنیم، قادر به ادامه زندگی نخواهیم بود.

ما دختران و پسران خدا در مقام والدین و سرچشمه عشق راستین، هستیم و والدین والاترین استاد عشق برای فرزندان خود هستند. رابطه والدین - فرزند، رابطه عمودی و رابطه زن و شوهر، رابطه‌ای افقی هستند. خطوط این دو نوع رابطه باید از یک زاویه با درجه‌ای درست و مناسب از یکدیگر عبور کنند.

رابطه برادر و خواهری، بعد سوم، یک قطب (از نوع روابط) جلو به عقب را بوجود می‌آورند. وقتی که تمامی این سه بعد روابط از نقطه مرکزی دارای یک فاصله بوده و با آزادی در عشق به گردش در آیند، روابط آنها یک حوزه کروی را بوجود می‌آورد. بهمین خاطر تمامی موجودات در عشق زیسته و جهان هستی به تمامی بصورت کروی است. تمامی هستی متمرکز بر این روابط، هماهنگ و منظم میشوند. در نقطه مرکزی این حوزه کروی روابط عشق، تمامی انواع عشق متحد و یگانه شده و به یک هماهنگی پویا و پر انرژی صلح آمیز نائل خواهند شد. نقطه مرکزی، جائیکه تمامی این روابط از آن جدا شده و تقسیم میشوند، همان جایی است که خدا در آن ساکن است. اگر ما این سه بعد از روابط را به تصویر بکشیم، خواهیم دید که خدا، سرچشمه و اساس نهائی عشق، زندگی، نسب خونی و وجدان است. در خانواده متمرکز بر خدا، عشق عمودی و افقی یگانه و یکی میشود. چنین خانواده‌ای گسترش یافته و یک قبیله، جامعه، ملت، دنیا، و هستی عشق خواهد شد.

اگر چه همواره مرکز اصلی تمامی روابط، خدای یگانه است. اگر آدم و حوا سقوط نمیکردند، میتوانستند ایده‌آل خانواده راستین متمرکز بر خدا را به واقعیت در آورده و والدین راستین بشری شوند. آنها بعنوان والدین راستین، الگوی "عشق زناشویی راستین" و "عشق والدینی راستین" را به بازماندگان نشان، تمامی نسلهای بشری، عرضه میکردند.

در طول تاریخ بشری، مشیت الهی برای رستگاری، مشیت الهی برای بازسازی بوده و خدا در طی این مسیر، برای بازسازی والدین راستین تلاش داشته است، یعنی برای وجود کسانی تلاش داشته است که بتوانند بعنوان یک الگو برای تمامی بشریت، ایده‌آل عشق راستین، زندگی راستین و نسب خونی راستین را تأسیس نمایند. بعد از اینکه آدم و حوا صاحب فرزندان می‌شدند، چه کسانی شاهد ازدواج آنها می‌بودند؟ آدم و حوا خود بعنوان والدین، به این کار دست می‌زدند. بنابراین ضروری است تا بطور جدی به فقدان دخالت والدین در ازدواج فرزندان، در جوامع امروز توجه کنیم.

"کانون خانواده"، که دارای والدین راستین می‌باشد، در سطح جهانی در مقام والدین برای دادن برکت ازدواج به تمامی مردمان دنیا ایستاده است. این ازدواجها نه تنها به ورای تفاوت‌های قومی، نژادی، مذهبی می‌رود، که حتی مقدسین و افراد پلید بسیاری نیز، در ازدواج با یکدیگر برکت دریافت کرده‌اند. والدین راستین عشق پلید، زندگی پلید و نسب خونی پلید را انکار می‌کنند، اما هیچوقت قابیل را، اگر چه هابیل را بقتل رساند، از خود نرانده بلکه به آغوش می‌گیرند. همگان، از جمله قابیل یک برکت مشابه را دریافت می‌کنند

در اقیانوس، در حین تغییرات امواج، نقطه‌ای است که نیروهای ورودی و خروجی امواج، در تعادل و آرامش خواهند بود به همین صورت، یک نقطه مشابه در مشیت الهی برای رستگاری، در بین نیروهای خوبی و بدی، وجود دارد. بواسطه برکت مردم خوب و پلید در این نقطه بازگشت، شیطان بطور کامل ترد شده و بیرون رانده می‌شود.

سقوط موقعی شکل گرفت که در آن زمان، در باغ عدن، خطائی درگیر مسئله ازدواج شد. اما در این زمان، والدین راستین، آن خطا را تصحیح کرده و بر اساس پایه ای بازسازی شده و اصیل به ازدواجها برکت می‌دهند. آنها با پاکسازی مشکلاتی را که آدم و حوا در مقام والدین مرتکب شده بودند، جهنم را ریشه کن کرده و به دهها بیلیون نفر از اجداد بشری در دنیای روح، برکت می‌دهند. پدران و پسرانی که در دنیای روح هستند میتوانند از طریق پایه‌های خانوادگی متمرکز بر عشق راستین، بناشده توسط بازماندگان بر روی زمین، یکی و متحد شوند. بعلاوه چنین پایه خانوادگی میتواند یک نقطه آغاز پیوند شرق، غرب، شمال، جنوب باشد.

خانواده ایده‌آل، خانواده‌ای است که در آن، والدین و فرزندان، زن و شوهر، برادران و خواهران می‌خواهند تا در عشق راستین با هم باشند. آفرینش چنین خانواده‌هایی از طریق برکت، نقطه آغازین یک تلاش ابدی برای دادن توانائی به مردم در جهت تجربه

کامل برکت و لذت عشق است. مراسم های برکت، آغاز پادشاهی بهشتی خدا را بر روی زمین، نشانه گذاری میکند، که پادشاهی بهشتی خدا در دنیای روح نیز در مراحل مقدر شده بعدی فرا خواهد رسید.

امیدوارم که خانواده های برکت گرفته در تمامی کشورهای مختلف جهان، با والدین راستین یکی شوند. در انجام این کار، ما یک انقلاب خانوادگی نوین متمرکز بر عشق - همچنین یک انقلاب اخلاقی جهانی متمرکز بر عشق راستین - را رهبری و هدایت خواهیم کرد، بگونه ای که صلح ابدی جهانی بتواند بر روی زمین و در دنیای روح تاسیس شود.

مسیر آمریکا و بشریت در آخر زمان

با نگاه به تاریخ بشر از نقطه نظر مشیت الهی برای رستگاری، "آخر زمان" مقطعی است برای تغییر جهت، یعنی زمانیکه تاریخ پلیدی شیطان به انتها رسیده و سلطه خوبی خدا آغاز میشود. با توجه به این نکته، "آخر زمان" دوره زمانی است که تمامی تلاشها و فعالیتها به نتیجه میرسد، و بدینگونه در آخر زمان، کمال فردی، کمال خانواده، کمال مردم، کمال کشور، کمال جهان و کمال تام هستی باید بواقعیت درآید.

هر وقت که خبر وقوع آخر زمان در مشیت الهی (در تاریخ) اعلام شد، خدا مردم را در مسیر یک ایدئولوژی متمرکز بر خود هدایت کرد، اما ما در انجام مسئولیت خود، همچنین در قرار گرفتن در مقام خوبی و انکار تاریخ پلیدی شکست خوردیم. ولی چون خدا ابدی، تغییرناپذیر، مطلق و یگانه است، خواست او نیز ابدی، تغییرناپذیر، مطلق و یگانه میباشد. بنابراین، او از طریق فرد، خانواده، جامعه، کشور، دنیا و سلطه راستین، جهانی را تاسیس خواهد که بتواند در آن - در بهشت و زمین - با آزادی زیسته، به اینجا و آنجا رفته و کار و تلاش داشته باشد.

با این وصف، دنیای اصیلی را که خدا در پی آن است، چگونه دنیائی است؟ دنیای مورد نظر خدا، دنیای متمرکز بر والدین راستین میباشد. اما متأسفانه بواسطه سقوط، ما والدین راستین بشری و دنیای راستین را در همان اولین گام های تاریخ بشر از دست دادیم. بهمین سبب، چیزی در این دنیا، -سرزمین، محل سکونت ما، ایدئولوژی ها، و غیره، نمیتواند ما را به والدین راستین پیوند زند. در نتیجه نخست خود ما باید به وضعیتی خوب و درست بازسازی شویم. با انجام اینکار، وقتیکه والدین، شوهر و زن، فرزند، مردم، آفرینش، سلطه و هستی راستین پا بعرصه وجود نهادند بگونه ای که بتوانند قلباً با خدا ارتباط برقرار کنند، درنهایت دنیای پلیدی پایان یافته از بین خواهد رفت.

آخر زمان، دوره زمانی است که در آن چنین ایده‌آلی بواقعیت در خواهد آمد، همچنین دوره وقوع ظهور دوباره نجات دهنده میباشد. از اینرو، در آخر زمان، پدیده‌های مصیبت باری چون قضاوت با آتش، از بین رفتن کره زمین یا بی سرپناه شدن انسان‌ها در فضا، ... و غیره، رخ نخواهد داد. برعکس دوره‌ای است که تاریخ گرفتار آمده با تراژدی‌های بسیار آزاد خواهد شد، و این از طریق شرط‌های فداکارانه پیشکش شده در هر سطح - فردی، خانوادگی، جامعه، کشور، دنیا و در نهایت در سطح هستی - بنا میشود. در نتیجه، در این دوره زمانی، تمامی سطوحی که رابطه عمودی خود را با خدا از دست داده‌اند، بازسازی خواهند شد. ما در انتظار چنین روزی بوده‌ایم، و این روزی است که همه ما به آن دست خواهیم یافت.

فرد، خانواده، و ملت از هم بیگانه شده، بعلاوه افزایش دائمی انواع مشکلات مانند آلودگی هوا، کمبود مواد غذایی، تضادها و برخوردهای مذهبی، و رودرروئی‌های اجتماعی باعث بوجود آمدن نزاع، یا حتی جنگ‌های بسیار شده است. در این بحبوحه، چه کسی مسئولیت دنیا را بعهده میگیرد؟ این یک سؤال جدی است. در گذشته، کشورهای کمونیستی نتوانستند برای ملیت گرائی خود پا بگذارند. حتی کشور پر قدرت آمریکا نیز نمیتواند به ورای ایده‌آل آمریکائی ساختن دنیا برود. وقتی که یک کشور، مسائل مربوط به خود را در برابر دیگر کشورهای جهان در مقام نخست قرار میدهد، قادر به رهبری دنیا نخواهد بود. بهمین خاطر ما به مردم و یا کشوری نیاز داریم که بتوانند برای هدفی والاتر خود را فدا کرده و برای بنای کشوری ایده‌آل تلاش داشته باشند که تمامی دنیا را در آغوش بگیرد.

من با توجه این نقطه نظر، و در پاسخ به ندای خدا، به این کشور، به ایالات متحده آمریکا آمده‌ام. من برای احیاء و تولد دوباره این کشور، از طریق آموزش جوانان، در کشوری که با بحران اخلاقی و انحطاط مذهبی روبرو است، در تلاش بسیار بوده‌ام. شاید کنجکاو باشید از اینکه من به آنها چه چیزی آموزش میدهم. این در واقع آسان است. نخست، "زیستن برای دیگران". بطور دقیق‌تر، تعالیم من میگوید که فرد برای خانواده، خانواده برای جامعه، جامعه برای مردم، مردم برای کشور، کشور برای دنیا و دنیا برای خدا میزیند. آنگاه خدا بسوی ما خواهد آمد. در خانواده قرار است که والدین برای فرزندان، فرزندان برای والدین، شوهر برای زن، زن برای شوهر زندگی کنند. هر کسی که در مقایسه با خودش بیشتر برای دیگران زندگی میکند، شخص مرکزی در حوزه خوبی خواهد شد.

دوم، من به مردم آموزش میدهم که "دشمنت را دوست بدار". خدا خودش عیسی، تنها فرزند دوست داشتنی اش را برای رستگاری بشریت فدا کرد. از آنجائیکه خدا برای نجات فرزندان دشمن خود، شیطان، دست به انجام اینکار زد، شیطان نتوانست در برابر خدا قدرتمندانه ایستاده و کاری انجام دهد. حتی شیطان در برابر خدائی که به فرزندان او بیشتر از فرزندان خودش عشق میورزد جز اینکه با اراده خود تسلیم شود چاره دیگری ندارد. نقشه شیطان همیشه این است که نخست ضربه میزند ولی در پایان شکست میخورد، در مقابل خدا همواره با پذیرش مقام ضربه پذیر و شکست خورده شروع میکند اما در پایان پیروزی را از آن خود مینماید. زیستن با ایمان به یک چنین قانون بهشتی، راز پایه‌ای است که من با وجود سؤتفاهم‌ها و رنج و عذاب تندخویانه با اعزام مبلغین به بیش از ۱۸۵ کشور در سراسر دنیا تأسیس کردم.

با مشاهده تاریخ مسیحیت در می‌یابیم که راه آنها، راه عذاب و شهادت بود. در یک چنین راهی، در طی دو هزار سال تاریخ، این اثر خونبار، آستن پایه‌ای برای رشد و توسعه یک دموکراسی قدرتمند گردید. اما مسیحیت که در گذشته اساس قدرت و استحکام دنیای دموکراسی بود، امروز با بحران روبرو است. کشورهای مسیحی، سمت و جهت درست خود را گم کرده‌اند، آنها خدا، عیسی و مشیت الهی را انکار میکنند. ما حتی صداهائی را میشنویم که ادعا میکنند: "خدا مرده است"، یا "خدا وجود ندارد". خدا با مشاهده آنها چه احساسی دارد؟ قلب خدا همه جا و همه چیز را در پی فرزندان‌ش زیر و رو میکند، با این امید که روز درخشان و باشکوه را تجربه نماید.

خانم‌ها و آقایان، خدا تا بحال برای خاطر چه کسی خود را فدا کرده است؟ این فداکاری نه برای آمریکا و نه برای مسیحیت بلکه برای هر کدام از ما است، بعبارت دیگر، برای شما و من بعنوان یک فرد. بهمین شکل، دلیل مصلوب شدن عیسی نه برای نجات مسیح یا خودش، بلکه برای نجات هر کدام از ما، برای شما و من بود. چون سقوط در سطح فردی روی داد، رستگاری و نجات نیز باید در سطح فردی آغاز شود. با توجه به این نکته، یک نماینده بشری باید پا پیش گذاشته و اعلام نماید که: "من بعنوان نماینده تمامی بشریت بطور کامل مسئولیت بعهده میگیرم. من تمامی ضرر و زیان‌های وارد آمده از جانب انسان در تمامی دوران تاریخ را جبران خواهم کرد، و کاری میکنم که خدا مغروض انسان شود." بدون چنین فهم و چنین عزمی، بازسازی امکان پذیر نیست. ما نمی‌بایست فقط در سطح فکری یا ذهنی توقف کنیم. تا زمانیکه حاضر نباشیم با اراده خود بیشتر از کسان

دیگری که در سطح جهانی تحت رنج و عذاب قرار گرفتند، بدبختی و سرگردانی را تحمل کنیم، نمیتوانیم به قلب خدا دست پیدا کنیم.

آیا تا بحال برای شش میلیارد انسان ساکن روی زمین، بسان فرزند در حال مرگ خود دعا کرده‌اید؟ با این رغبت که خود را برای خانواده، قبیله، جامعه، کشور، و دنیا فدا کنید تا چه اندازه قلب خود را برای نجات آنها پیشکش کرده‌اید؟ باور دارم که تعداد کمی هستند که میتوانند به این سؤالی پاسخ مثبت بدهند. اما سرور در ظهور دوباره بعنوان نماینده تمامی ابناء بشری با چنین استانداردی ظهور خواهد کرد.

خدا که مشیت الهی برای رستگاری را رهبری میکرده‌است، ابراهیم را دو هزار سال بعد از سقوط اولین اجداد بشری یافت، و باز ماندگان او، مردم برگزیده، یا بنی اسرائیل، را با تکثیر در هر سطح، بعنوان یک خانواده نوین، یک قبیله نوین، یک جامعه نوین، شکل داد. چون بنی اسرائیل بعنوان مردم برگزیده، برای دریافت نجات دهنده فراخوانده شدند، برای دریافت نجات دهنده واقعی که در آینده ظهور خواهد کرد، براساس پایه‌های پیروزمندانه، مردم مرکزی قلمداد شدند. اگر شما به نقطه و هسته مرکزی بروید، خواهید دید که استاندارد و ایدئولوژی را که اولین اجداد بشری، آدم و حوا، میبایست به آن دست یافته و تکمیلش کنند، نیاز به بازسازی دارد. این در واقع اندیشه و ایدئولوژی نجات دهنده است، که از دیدگاه مسیحی "اندیشه داماد" خوانده میشود. در این اندیشه، معتقدین در مقام عروس میایستند. در نتیجه، هدف غائی مسیحیت تأسیس پادشاهی مسیحی یا جهان مسیحی نیست. مهمترین وظیفه مسیحیت، آمادگی در کسب صلاحیت برای دریافت داماد میباشد.

بنی اسرائیل علیرغم اهمیت مأموریت شان، بخاطر مصلوب کردن عیسی، نتوانستند این سنت را تکمیل نموده و به دیگران منتقل کنند، و بدینسان مقام خود را بعنوان مردم برگزیده از دست دادند. بجای آنها مسیحیت بعنوان دومین اسرائیل فراخوانده شد تا برخاسته و انجام آن مأموریت را بعهده گیرد. خدا متمرکز بر این هدف، مشیت الهی را تا به این زمان هدایت کرده است و عصر حاضر مرحله پایانی آن مشیت الهی است.

اساس اندیشه و ایدئولوژی مسیحانه چیست؟ اندیشه‌ای برای نجات دنیا است، یک مجموعه تعلیماتی است که میتواند دنیا را متحد ساخته، خانواده‌ای ایده‌آل بنا نهاده و هدف اصلی آن بازسازی مقام والدین راستین از دست رفته بواسطه سقوط اولین اجداد بشری است.



با نگاهی به تعالیم عهد قدیم و عهد جدید متوجه میشویم که مسیح (نجات دهنده) با اختیار پدر ظهور نموده، یک عروس (همسر) واقعی، نماینده قدرت روح القدس، را دریافت کرده و مقام والدین راستین را بازسازی میکند. عروس و داماد در "ضیافت بره"، در کتاب "مکاشفات یوحنا"، اشاره به دستیابی به مقام والدین راستین از طریق دستیابی به مقام شوهر و زن راستین میباشد. بر همین اساس، مسیحیت در برابر نجات دهنده در مقام عروس قرار دارد.

عیسی با چنین مأموریتی ظهور نمود. با اینحال، وقتی که مردم و کشورش را به دلیل بی‌ایمانی آنها، از دست داد، زندگی خود را برای خاطر دنیا و پادشاهی بهشتی مورد نظرش فدا کرد. راه رنج و عذابی را که عیسی طی نمود، همان راهی بود که خدا خودش در طی سالیان بسیار در آن گام نهاده بوده است. در چنین موقعیت محنت باری بود که عیسی به دعا نشست: "خدایا، لطفاً آنها را بخش چون از کردار خود آگاه نیستند." او حتی بر دروازه مرگ، با انتظار پیروزی در آینده، رومیان و مردمی را که با او مخالفت میکردند، بخشید. بنابراین، زندگی عیسی در سن ۳۳ سالگی به پایان نرسید بلکه با کمک و یاری خدا، مسیحیت روح و قلب او را به ارث برده و اکنون یکی از چهار مذهب بزرگ دنیا میباشد.

خانم ها و آقایان، در حال حاضر، کشور آمریکا بعنوان قدرتمندترین کشور دنیا قلمداد میشود، با اینحال اگر نتواند با جهت مشیت الهی همگام شود، بیش از این قادر به شکوفائی و پیشرفت نخواهد بود. به تاریخ تمدن‌ها نگاه کنید: تمدن‌های باستان بطور عمومی در مناطق حاره، یا نواحی گرمسیر بین دو مدار شمال و جنوب استوا، متولد شدند، بعنوان مثال: مایا، اینکا، مصریان باستان، اقوام ساکن بین النهرین، هند، و چین. و اینچنین حوزه تمدن‌ها از جایی به جای دیگر در حال حرکت بوده است. اگر سقوط صورت نمیگرفت، تمدن از نواحی معتدل بهاری، آغاز شده و بسوی نواحی معتدل پائیزی، حرکت میکرد. دنیای آزاد و دموکراسی امروز در نواحی معتدل قرار دارند. بطور عمومی، با نگاه به خط استوا بعنوان مرکز، کشورهای پیشرفته غربی آمریکا، انگلیس، آلمان و غیره، در حول و حوش عرض جغرافیائی ۲۳ درجه شمالی، قرار دارند.

با پایان تمدن‌های نواحی معتدل پائیزی، تمدن‌های نواحی سردسیر زمستانی برای مدت کوتاهی فرا میرسند، و این پیدایش کمونیسم بود. روشنفکران بسیاری ممکن است که بیاندیشند که با فرورپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جنگ سرد نیز از بین رفته است، ولی ماده گرائی و الحاد همچنان در سراسر دنیا رواج دارد، و این به دو صورت دموکراسی و کمونیسم، که هر دو بمرور قدرت خود را از دست میدهند، گسترش پیدا کرده است.

ایده‌آل آفرینش خدا میبایست در نواحی معتدل بهاری آغاز شود، اما بخاطر سقوط اولین اجداد بشری، در نواحی گرم و خشک آغاز شد. اکنون، تمدن بهاری راستین که ما پیش از اینها در پی آن بوده‌ایم، با غلبه بر بحران تمدن‌های نواحی گرم و خشک، و تهدید تمدن‌های نواحی سرد سیر، آشکار خواهد شد. چه کسی و چگونه، قادر است تا تمدن‌های نواحی سرد سیر زمستانی را ذوب نماید؟ با بکارگیری قدرت، پول، علم، یا معرفت چنین چیزی امکان ندارد.

با نگاهی به حرکت تمدن‌های ساحلی یا کناره -سواحل رودخانه و دریا- میبینیم که نقطه مرکزی آنها هیچوقت ثابت نبوده بلکه همواره در نقاط مختلف جهانی در حال حرکت میباشد. تمدن بشری در اطراف رودهای نیل، دجله و فرات شکل گرفته و گسترش یافتند. پس از آن مرکز تمدن به نواحی کناره دریای مدیترانه، مخصوصاً به یونان، روم، اسپانیا و پرتغال، تغییر مکان داد. سپس به نواحی آتلانتیک، متمرکز بر انگلیس، آمریکا منتقل گردید، و سرانجام در تمدن‌های اقیانوس آرام آمریکا، ژاپن، و کره به میوه نشست. بدینسان، با توجه به این نقطه نظر -از دیدگاه تاریخ فرهنگی- شبه جزیره کره موقعیت بسیار مهم و حساسی را اشغال کرده است. کره از طرف شمال، در آخرین نقطه نواحی سردسیر که به روسیه و چین مرتبط است قرار دارد، و از طرف جنوب، در آخرین نقطه تمدن‌های معتدل مرتبط به ژاپن و آمریکا قرار دارد.

بدینسان، این نکته که کره به یک تمدن معتدل بهاری تاریخ جهان با استعداد هضم هر دو تمدن‌های مناطق سردسیر و معتدل تولد داده است، با دیدگاه مشیت الهی سازگاری دارد. از این نقطه نظر، این حقیقت که رورند مون -کسی که زندگیش را برای حل مشکل شمال-جنوب و شرق-غرب گذاشته است- از کشور کره آمده است، تنها میتواند بعنوان نتیجه گیری مشیت الهی تشریح شود. در حقیقت، من در تمامی زندگی‌ام در تلاش برای نیل به دنیائی تحت تسلط خدا، به ورای مرزهای نژادی، اعتقادی و ملی رفتم و گام نهادن در یک چنین راهی بخاطر مشیت الهی بود. این نه یک تئوری، که من آن را اختراع کرده باشم، بلکه اصل تاریخ مشیت شده میباشد. من در ارتباط با خواست خدا بوجد درآمده بودم و بیشتر از اینکه بگذارم که فقط بعنوان یک ایده باقی بماند، کار و تلاش داشتم تا آن را بواقعیت درآورم. در سطح جهانی، بشکل بیرونی، جا و مکانی وجود ندارد که من در آن فعالیتی انجام نداده باشم. من به فعالیتهای مذهبی و کسب و کار در آلاسکا، آنتارکتیکا، کشورهای حوزه اتحاد جماهیر شوروی سابق، در ۳۳ کشور آمریکای مرکزی و جنوبی و در سراسر آسیا و آفریقا جانی تازه دادم. ما در حال آمادگی برای حل مشکلاتی هستیم که بشریت در طی این هزاره نوین با آن روبرو است، مثل: آلودگی محیط، گرسنگی، و بیماری‌ها. در طی سالهای اخیر،

متمرکز بر منطقه پانتانل و آمازون برزیل برای تأسیس پایه‌ای واقعی در حمایت و حفاظت از محیط زیست (کره زمین) تلاش داشته‌ام. بعبارت دیگر، در زمینهٔ درونی، از طریق "نهضت عشق پاک" و "مراسم‌های بین‌المللی برکت مقدس"، "نهضت خانواده راستین" فعالیت داشته‌ام و شرکت چیزی در حدود ۴۳۰ میلیون زوج در سطح جهانی در این مراسم برکت، نیرو و انگیزه قویتری به بنای پادشاهی بهشتی که خدا برای مدتهای طولانی منتظر آن بود، میدهد.

خانم‌ها و آقایان، تا بحال، کشورهایی که دارای قدرت عظیم سیاسی، نظامی، و اقتصادی بوده‌اند، جهان را تحت کنترل خود داشتند. با اینهمه هیچ کشوری نمیتواند بدون همگامی با مشیت الهی تا به ابد به حیات خود ادامه دهد. سقوط تمدن‌های با عظمت یونان و روم مثال بارز این نکته است. ایالات متحدهٔ آمریکا که بسان یک قدرت عظیم سینه سپر کرده است، در وضعیت مشابه روم باستان است. سقوط روم در کنار تهاجم و تاخت و تازهای بیرونی، بیشتر بخاطر فساد و مشکلات اخلاقی درونی صورت گرفت. فساد اخلاقی باعث شد تا روم حمایتها و بخت و اقبال بهشتی را از دست بدهد.

در عصر حاضر، نیروهای سیاسی طرفدار ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، بیش از یک سوم جمعیت جهان و همینطور بیش از دو سوم خاک کرهٔ زمین را تحت اختیار و تسلط خود گرفته‌اند، اما این بسط و توسعه نیز نتوانست برای ابد ادامه داشته باشد.

زمان آن فرا خواهد رسید که رهبران مذهبی سخنگوی خواست خدا، صعود کنند. رهبران مذهبی، پیامبران (عصر حاضر) هستند، آنها میبایست در جایگاه خواست خدا قرار گرفته، آن را برای همگان آشکار نموده و جهت حرکت تمامی ابناء بشری را به آنان نشان دهند. اما تراشه‌های فرقه‌های مختلف مذهبی و درگیریهای بین گروه‌های مذهبی که ما امروز شاهد آنها هستیم، به چیزی جز تعویق در انجام مشیت الهی کمک نمیکنند. بهمین دلیل، من در جهت حل و فصل مشکلات جهان مذاهب، چیزی در حدود نود درصد از بودجهٔ نهضت هماهنگ را برای فعالیتهای لازم در نزدیک شدن به دیگر فرقه‌ها و گروه‌های مذهبی بکار گرفتم. من همینطور "کانون مذاهب برای صلح جهانی" را با این سه هدف تأسیس کردم: ۱. تسهیل اتحاد و هماهنگی بین گروه‌های مذهبی ۲. همکاری در حل و فصل مشکلات و درگیری‌های موجود در بسیاری از نقاط مختلف جهانی. ۳. کمک به شکوفائی

صلح جهانی. اخیراً "کانون بین‌المللی مذاهب برای صلح جهانی" را تأسیس کردم که این سازمان در ماههای گذشته هفت کنفرانس "هون دوک هه"<sup>۲</sup> را برگزار کرد.

تمامی مردمان دنیا باید به ورای مرزها و تفاوت‌های نژادی، مذهبی رفته، برای تحقق واقع بینانه ایده‌آل آفرینش و دنیا، مشیت الهی را درک نموده و در نهایت با قلب خدا متحد شوند. قلب منشاء ایمان، امید و عشق است، چیزی که انسانها بعنوان یک نتیجه نهائی زندگی در پی آن بوده‌اند.

ما میبایست رابطه قلبی انسان با خدا را که بواسطه سقوط از دست رفت بازسازی کرده، و مقام‌های والدین و فرزند مورد نظر خدا را ترمیم کنیم. از اینرو، آخر زمان که خدا فرارسیدن آن را به ما وعده داده است، روزی است که والدین راستین ظهور کنند. عبارت دیگر، روزی است که مردمان بیشمار جهان، کسانی که بواسطه سقوط، والدین خود را از دست داده‌اند، قادر خواهند بود تا یکبار دیگر به ملاقات والدین خود بشتابند. بهمین دلیل، والدین راستین میوه و نتیجه نهائی آرزوها و امیدهای تمامی بشریت هستند. همچنین آنها میوه نهائی تمامی پیروزیهای بدست آمده در تمامی طول تاریخ بشری میباشند.

نهضت هماهنگ برای انتشار این سنت از طریق اجرای مراسم‌های بین‌المللی برکت مقدس کار کرد. این حقیقت که سیاه پوست، سفید پوست، و زرد پوست، -ورای تفاوت‌های نژادی، رنگ پوست...- بعنوان برادر و خواهر بهم ملحق شده، یا خانواده‌هایی با زوج‌های دوست داشتنی تشکیل دهند، از عوامل بسیار مهم و قابل توجه در انجام خواست خدا است. امروز، انسانها با تلاش برای اجراء و تحقق سنت خانواده برکت گرفته، روابط اصیل برادر-خواهر، شوهر-زن، والدین-فرزند مورد نظر خدا را بازسازی و ترمیم میکنند. در نهایت، ما میبایست تا برای آزادی و رهائی خدا به پیش برویم، خدائی که بواسطه از دست رفتن فرزندانش، به عمق غم و اندوه فرو شد. تنها پس از این است که راه شادی راستین گشوده خواهد شد.

تا به این زمان، دموکراسی شعار "آزادی بشر" یا "رهائی بشر" را فریاد زده است. درمقایسه با آن، ما میبایست شعار "آزادی خدا" و "رهائی خدا" را ندا دهیم. زمانیکه توانستیم خدا را از غم و اندوهش خلاص کنیم، رهائی بشری و ترمیم آزادی انسانها خود به خود انجام خواهد گرفت. هر کدام از شما باید درک کرده و باور کنید که برای خاطر رهائی خدا و رهائی دنیا پا به عرصه وجود نهاده‌اید.

<sup>۲</sup> گردهمائی برای مطالعه موارد آموزشی برای تأسیس خانواده راستین، سخنان والدین راستین.

خانم ها و آقایان، اینکه من امروز در شهر واشنگتن در ارتباط با مشیت الهی با شما صحبت میکنم، مفهومی عمیق و ژرف دارد. ایالات متحده در بسیاری از زمینه ها، کشوری است که در آمادگی برای انجام خواست خدا برکت گرفته است. نیاکان شما، بنیانگذاران این کشور، اولین زائرین این سرزمین، برای آزادی مذهب زندگی خود را بخطر انداخته، در جستجوی سرزمین آزادی، به اینجا (آمریکا) آمدند. آنها در جستجو برای آزادی راستین مذهبی، والدین، برادر و خواهر و زادگاه خود را ترک کرده و آنها را پشت سر گذاشتند. آنها در حینی که با بخطر انداختن زندگی خود از اقیانوس آتلانتیک عبور میکردند، حتی حاضر بودند تا رابطه و علاقه خود به سرزمین پدری شان را کاملاً قطع کنند.

در اواخر پائیز، نوامبر سال ۱۹۶۰ بود که "می فلاور"<sup>۳</sup> به "نیوانگلند" رسید. در طی اولین زمستان، نیمی از صد و دو نفری که به این سرزمین پا گذاشتند، بخاطر سرما و گرسنگی مردند. نکته قابل توجه این است که بسیاری از افرادی که جان خود را از دست دادند، از خوردن بذرهای با ارزشی را که برای کاشت در بهار آینده در دست داشتند، خودداری کرده بودند.

پوریتانها<sup>۴</sup> در تمامی زمینه ها و فعالیت هایشان به زندگی برای انجام خواست خدا ایمان داشتند. و این موضوع چه در حین شخم زدن زمین و چه در میدان نبرد، در همه جا، صادق بود. زمانیکه "جرج واشنگتن" در طی جنگ استقلال در دره "والی فورج" بسر میبرد، میبایست در بیچارگی و نومیدی محض دعا کرده باشد، و خدا در میدان نبرد برای خاطر خواستش، از آمریکا جانبداری نمود. در انگلستان، شاه و مردم برای جنگ متحد شده بودند، اما در آمریکا، خدا و پسران و دختران دوست داشتند اش با دشمن میجنگیدند. آیا این نحوه تولد آمریکای مدافع آزادی ایمان نیست؟

حتی در این زمان، کنگره آمریکا برای شروع جلساتش با دعا آغاز به کار میکند. وقتیکه رئیس جمهور آمریکا برای اولین بار مقام ریاست جمهوری را بعهده گرفته و به دفتر کارش وارد میشود، با گذاشتن دستانش بر روی کتاب مقدس سوگند یاد نموده و یکی از نمایندگان روحانیت (با دعا) به او برکت میدهد. دولت آمریکا حتی بر روی اسکناس های رایج کشور عبارت "ما به خدا ایمان داریم" (توکل به خدا) را حک کرده است. (کشور آمریکا در ارتباط با اهمیتی که به خدا میدهد در میان کشورهای دنیا یگانه است.) آمریکا اینگونه مقام یگانه ای را بعنوان یک کشور مسیحی (پروتستان) با نفوذ در سطح دنیا، تصاحب کرده است.

<sup>۳</sup> کشتی حامل مهاجرین به سرزمین نوین، آمریکا  
<sup>۴</sup> فرقه ای از پروتستانهای انگلستان که در زمان الیزابت بر علیه سنن خشک مذهبی قیام کردند و طرفدار سادگی در نیایش بودند.

با اینهمه، امروز چه بر سر آمریکا آمده است؟ دعای دسته جمعی در مدارس ممنوع شده است. در برنامه‌های آموزشی، به "فرضیهٔ تکامل" در مقایسه با تئوری آفرینش (خلقت) اولویت بیشتری داده میشود. میزان طلاق با رشد ۵۰ درصد آن در این کشور، تقدس خانواده را بطور کامل از بین برده است.

من در سال ۱۹۷۱، خانواده و سرزمین پدری خود را به مقصد آمریکا ترک گفتم، چرا که ندای خدا را شنیدم که با من از نگرانش در مورد وضعیت کنونی این کشور سخن میگفت. بمحض ورود به این کشور، فریاد برآوردم که من بسان مأمور آتش نشانی برای نجات خانه‌ای که در آتش میسوزد، و همچنین بعنوان یک پزشک برای درمان بیماری آمریکا، به اینجا آمده‌ام. در آن زمان متوجه شدم که خدا آمریکا را ترک میگفت. زمانی امکان این بود که بتوان خدا را در هر نقطه‌ای از آمریکا یافت، ولی او قلب مردم، خانواده‌ها و مدارس این کشور را ترک میکرد. انگاری همین دیروز بود که من در منهاتن، در چهار راه پنجم، ایستاده بودم و با گریه از خدا میخواستم تا این کشور را ترک نکند. بدبختانه همانطوری که پیش بینی کرده بودم، آمریکا بیشتر در رفتن بسوی زوال اخلاقی سماجت کرده و میکند.

خانم‌ها و آقایان، چرا رورند مون علی‌رغم مخالفتها و رنج و عذاب‌هایی را که از جانب آمریکائی‌ها دریافت کرده است، به گریستن برای آنها ادامه میدهد؟ زیرا من بهتر از هر کسی در مورد اشک، عرق و خونی را که خدا در طی مراحل تأسیس این کشور ریخته است، آگاهی دارم. من در طی سی سال گذشته در این کشور، حتی یک روز آرامش بخش نداشته‌ام.

سرور آمریکا چه کسی است؟ نه سفید پوستان و نه سیاه پوستان، بلکه سرور کسی است که بیشتر از هر فرد دیگری، بسان خدا، به این کشور عشق میورزد. چون خدا این کشور را بعنوان پسر نخست، یا کشور نمایندهٔ حوزهٔ پسر بزرگ در بنای پادشاهی بهشتی انتخاب نموده است، من با شما خواهم بود. حتی در این زمان، عیسی بشکل روحی، عموماً در این کشور بوده و دعاهای خالصانه‌اش این است که هدف او در آمریکا به انجام برسد.

من با توجه به خواست خدا، در سال ۱۹۸۲ روزنامهٔ واشنگتن تایمز را، اینجا در شهر واشنگتن تأسیس کردم. از آن پس، این روزنامه بعنوان یک واسطهٔ خبری سنتی (محافظه کار) نشانگر راه و مسیری بود که آنها بایستی از آن تبعیت کنند و اینگونه دیدگاه عمومی مردم را هدایت کرده و سمت و جهت میداد. همچنین من در پی نهضتی پر قدرت برای نجات و رستگاری کشور

و دنیا، از طریق فعالیت‌های متمرکز بر ارزش خانواده‌ رستین و عشق سالم و پاک برای جوانان بوده‌ام. من برای اینکه آمریکا بتواند در برابر خدا و مشیت الهی سرفراز باشد، وجودم را برای این کشور گذاشتم.

در سال ۱۹۶۵ وقتی که به آمریکا آمدم، مکانی را در نزدیکی کاخ سفید بعنوان "زمین مقدس" تقدیس کردم که حتی امروزه مردم بسیاری شبانگاه به آنجا رفته و برای نجات این کشور دعا میکنند. امیدوارم که شما قلب خود را گشوده و بتوانید صدای مملو از میل و آرزوی مشتاقانه شهدا و اولین کسانی را که به این کشور پای نهادند و اکنون در تاریخ این کشور زندگی میکنند، را بشنوید.

خانم‌ها و آقایان، این عهد و هزاره نوین که در آستانه آن هستیم، یک دوره زمانی برای اتمام تاریخ شش هزار ساله مشیت الهی و تحقق ایده‌آل آفرینش خدا در سراسر هستی است. این یک دوره زمانی است برای پایان زجه‌ها و سوگواری‌های آفرینش، که سرور رستین خود را بواسطه سقوط از دست داده بود. دوره‌ای است که والدین و فرزندی که برای مدتهای بسیار از هم دور افتاده بودند، به ملاقات یکدیگر خواهند شتافت. قرار است که بهشت و زمین نوین، جائیکه دیگر در آن اشکی ریخته نخواهد شد، تاسیس شود. این دوره همچنین عهدی است که در آن بطور مستقیم بین دنیای روح و دنیای جسم ارتباط برقرار خواهد شد، و زمانی است که پادشاهی خدا بر روی زمین و در بهشت تأسیس خواهد گردید.

نقطه آغازین هزاره نوین کمال عهد جدید را نشانه گذاری نموده و لحظه‌ای است که قول و وعده‌های عهد قدیم و عهد جدید به انجام میرسد و آینده بشریت زمانی است که حوزه سلطه مستقیم خدا بواسطه قدرت لایتناهی و حضور همیشگی‌اش بواقعیت در خواهد آمد. این نقطه همچنین دوره زمانی است که متمرکز بر والدین بهشت و زمین، شرق و غرب بسان "یک هستی تحت تسلط یک خدا" بهم ملحق خواهند شد، آنچنانکه یک خانواده باشکوه و بزرگ بشری بر روی زمین شکل خواهد گرفت. و این بمعنای کمال عهد تکمیل شده، بگونه‌ای که وعده‌های عهد قدیم و عهد جدید به انجام خواهد رسید.

زمان آن فرا رسیده است، زمان آن فرا رسیده است که آمریکا از خواب برخیزد. زمان آن فرا رسیده است که تمامی کشور و ملت آمریکا یک نهضت نوین برای تأسیس والدین رستین، خانواده‌های رستین، یک کشور رستین و یک دنیای رستین متمرکز بر خدا بوجود آورد. آمریکا بدینوسیله باید مانع خدا در ترک این کشور شده و به او ملازمت کند. خدا برای تأسیس آمریکا هزاران سال تلاش داشته است، اگر او این کشور را ترک کند به کجا میتواند برود؟

اگر آمریکا بدرستی به خدا ملازمت کند، تمامی مشکلاتش-مشکلات خانوادگی، مشکلات اخلاقی، مشکلات اجتماعی و مشکلات جوانان- بطور طبیعی حل و فصل خواهند شد. وقتیکه آمریکا مکانی شود که مردم از تمامی نژادها بتوانند در هماهنگی با یکدیگر در آن زندگی نمایند، الگوی پادشاهی بهشتی بر روی زمین و در دنیای روح خواهد شد.

وقت آن است که ما با یکدیگر متحد شده و راهی را بگشائیم که بشریت میبایست در آن گام بردارد. اکنون زمان آن است که آمریکا در مقام "ملت پسر بزرگ" رهبری جنبش ملازمت به خدا را بعهده گرفته و بعنوان "سکان دار"، مأموریتش را در هدایت ملتهای جهان بسوی خدا به انجام برساند. از شما میخواهم که در تکمیل این مأموریت تاریخی با من بایستید.

یکبار دیگر مراتب سپاسگذاری خود را از تمامی شما عزیزان شرکت کننده بعمل آورده و امیدوارم که این زمان، شروعی تازه برای یک پادشاهی هزاره نوین سرشار از صلح، آزادی، و عدالت در بهشت و بر روی زمین باشد. خداوند به شما و خانواده هایتان برکت دهد.

مراحل زندگی

شاهزاده‌ها و شاهدخت‌های خدا

میهمانان گرامی، خانمها و آقایان، شما برای خاطر اتحاد شمال - جنوب (کره) در این مکان گرد هم آمده‌اید. هزاره نوینی را که به تازه‌گی آغاز کرده‌ایم، عهدی است که ما در آن باید تمامی باقی مانده‌های جدائی و درگیری‌های بجا مانده از قرن گذشته را پاک کرده و ایده‌آل یک خانواده، یک روستای جهانی صلح و اتحاد را به واقعیت درآوریم. من دعا میکنم که برکات این هزاره نوین به خانه و خانواده‌های شما سرازیر بشود.

با نگاهی به گذشته زندگی‌ام، در هیچ دوره و زمانی هرگز چیزی در آرامش خیال نبود. من در یک مسیر رنج و عذاب، همراه با تمامی مردم این کشور، گام برداشتم، کشوری که دارای تاریخی مملو از نزاع و محنت بوده و اینچنین در دل قدرتهای بزرگ جهانی جای گرفته کرده است. از آن زمان که من در سن پانزده سالگی، در دعایم با خواست خدا ارتباط برقرار کردم، با فدای تمامی زندگی‌ام، افکار و اندیشه و تلاشم را برای انجام خواست خدا بکار گرفتم. من دریافتم علت ریشه‌ای و مسبب رنج و عذاب بشری این بود که اولین اجداد بشری بواسطه فساد اخلاقی به حوزه نادانی و جهالت سقوط کرده و قطع رابطه بین خدا و انسان نتیجه آن شد.



جهالت در مورد مسائل بنیادی از قبیل رابطه با خدا، زندگی و هستی نتیجه این سقوط بشری است. من در تمامی طول زندگی ام، بیشتر از ده هزار بار در این مورد سخن گفته و دیدگاه جهانی، دیدگاه زندگی، دیدگاه تاریخی راستین را متمرکز بر اصول خداگرائی ارائه دادم.

مجموعه این سخنان بطور کامل به دوازده زبان بین المللی ترجمه شده و در بیش از ۳۰۰ جلد چاپ شده است. مطالب این سخنان و کتابها نتیجه تحقیقات وسیع ادبی و مطالعات آکادمی نبوده بلکه مجموعه پاسخها به سؤالات اساسی و بنیادی است. پاسخهایی را که من در طی طریق کردن آزادانه خود بین دنیای مرئی و نامرئی کسب کردم.

من امروز فرصت را مغتنم شمرده و میخواهم در مورد راه حل اساسی برای مسئله اتحاد شبه جزیره کره - اتحادی که میل قلبی ملت ما و همچنین پایان یابی آخرین موضوع جنگ سرد - سخن بگویم. موضوع سخنان امروز من، "مراحل زندگی شاهزادهها و شاهدختهای خداوند" میباشد.

میهمانان گرامی، شهروند چه کشوری هستید؟ بسیاری از شما شهروندان کره‌ای می‌باشید. در واقع کشور کره برای شما سرزمین پدری، میهن، زادگاه است، اینطور نیست؟ خب زادگاه خدا کجاست؟ در این مقطع از زمان، خدا زادگاهی ندارد. سرچشمه تمامی کشورهای دنیا از کجاست؟ آیا آن سرچشمه از خدا است، یا اینکه از چیز و جای دیگری است؟ سرچشمه تاریخی کشورهای دنیا یک مسئله بزرگ و مهم است.

تمامی ملتها و کشورهای دنیا در نتیجه درگیریها و کشمکشها جدا شده و شکل گرفته‌اند. در موارد بسیاری، دو کشور توسط یک خط مرزی مملو از درد و آزرده‌گی شدید از یک دیگر جدا گشته‌اند، تمامی ما از واقعیت تاریخی جنگهای وحشیانه و خونین درگرفته بر سر مرزهای مجاور بیشتر از مرزهای کشورهای سوم یا چهارم آگاه هستیم، و این نشان دهنده آن است که دیوار بین دو کشور و بین دو گروه مذهبی بزرگترین و بلندترین نوع دیوارها می‌باشد.

درگیریها همواره در سفرهای چند هزار کیلومتری صورت نمیگیرد. از دوران بسیار گذشته، جنگها بر سر مرزها بین دو کشور همسایه صورت می‌گرفته است. به همین دلیل، حتی خود شما ناگهان خود را درگیر جنگ با همسایگان و نزدیکان خود می‌یابید، چرا؟ چون بشریت سقوط کرده است، و شکل گیری تب جنگ با همسایگان نتیجه سقوط بشر میباشد.

سقوط چیست؟ سقوط به معنای نازساگاری بین خدا و انسان، انفجار جنگ و درگیری بین خدا و شیطان، و انفجار درگیری بین بشریت و شیطان میباشد. بنابراین، میتوانیم به این نتیجه برسیم که همانگونه که در تاریخ کره کوچک زمین تعداد بسیار زیادی کشور وجود دارد، همانطور هم تعداد بیشماری از درگیرها و کشمکش‌ها وجود داشته است.

کشورهائیکه در نتیجه این درگیریها و جنگها شکل گرفته‌اند، به کجا خواهند رفت؟ تمامی ملتها در پی صلح جهانی هستند، اما آیا صلاحیت نیل به آن را دارا هستند؟ این سؤال به یک وظیفه عمومی اشاره میکند که در برابر تمامی انسانها باقی مانده است. با توجه به این نقطه نظر، اگر ما با این توجیه که فلان کشور همسایه، دشمن دیرینه ما است و اینچنین با بیان مسائلی از این دست به دشمنانگی با کشورهای همسایه دامن بزنییم، هیچگاه نمیتوانیم به صلح جهانی نائل آئیم. براستی اصلا و ابدا اهمیت ندارد اینکه چقدر ما در انتظار صلح جهانی هستیم و اینکه چقدر برای انجام این امر تلاش داریم، این امر تحقق نخواهد یافت و ما به چنین هدفی نائل نخواهیم شد. ما برای خنثی کردن عوامل محرک درگیریها و کشمکش‌ها، همچنین پاکسازی تاریخ بد شکل ننگ‌آور، به یک نهضت که هادی راه باشد و دربردارنده چگونگی مسیر متضاد، نیاز داریم.

میهمانان گرامی، شما خودتان مثل افراد فاقد کشور هستید، آیا شما در گذشته صاحب کشوری بوده‌اید؟ آیا در تاریخ بشر کشوری وجود داشته است که براستی بتوانیم آن را "کشور ما" خطاب کنیم؟ تا به این زمان، چنین چیزی نداشته‌ایم. آیا دلیل این مسئله این است که تا بحال کسی برای ساخت و بنای آن اقدام نکرده است؟ نه. دلیل اینکه ما تا بحال دارای چنین کشوری نبوده‌ایم این است که افراد راغب به انجام چنین کاری، هرگز در مقامی نبودند که بتوانند آن را بنا نهند. آنها نتوانستند دست به چنین کاری بزنند چون عهدی که در آن زندگی میکردند، به استاندارد کاملاً پیشرفته‌ای که آن کشور بتواند براساس آن بنا شود میدان نمیداد. زادگاهی را که بطور ضروری میخواهیم بنا کنیم، کشوری نیست که با یک تاریخ و سنت خاص در جهان امروز وجود داشته باشد. بلکه در بعد واقعی کاملاً متفاوتی با کشورهای موجود جهان امروز است.

اگر میخواهیم چنین کشور متفاوتی را به ارث ببریم، بایستی مردمی بشویم که شعور و آگاهی ایدئولوژیکی لازم برای تحقق آن را دارا باشند. اگر آفریننده مطلق وجود داشته باشد، آن آگاهی ایدئولوژیکی بایستی با ایدئولوژی و اندیشه آفریننده یکی و هماهنگ شود. اگر آفریننده مطلق خواستار کشوری باشد، خواستار کشوری خواهد شد که شهروندان آن متمرکز بر حکومت و سلطنت ملی بطور کامل یکی هستند. ضروری است که ما چنین خصوصیت ملی و چنین قواره و الگوی ملی را کسب کنیم.

برای شکل گیری یک کشور، به وجود زمین، مردم و حکومت ملی نیاز است. کشور خدا نیز دارای همین الگو است. والدین نماینده حکومت ملی، پسرها و دخترها نماینده مردم، و کشور نماینده زمین و خاک ملی است. این یک قاعده غیرقابل انکار بوده و هیچیک از این عناصر را نمیتوان حذف کرد. حال، با ارزش ترین چیز چیست؟ برای خاطر کشور و دنیا زیستن با ارزش ترین چیزها است. تا زمانیکه شما بر این اساس زندگی نمائید، هرگز بسوی نابودی کشیده نخواهید شد، و جائیکه نابودی نمیتواند در آن صورت پذیرد، مقصد نهائی است.

کسی که در حین تلاش برای بنای چنین کشوری جان خود را از دست بدهد، حتی پس از مرگش شهروند آن کشور محسوب خواهد شد و او بقا خواهد داشت تا زمانیکه آن کشور وجود دارد.

همانطور که گفتم برای شکل گیری یک کشور به خاک و سرزمین ملی و مردم و همچنین به یک حکومت ملی نیاز است. حکومت ملی چیست؟ حکومت ملی یک حلقه ارتباطی با خدا، ریشه و سرچشمه اصلی میباشد. افرادی که کشور را اداره میکنند، نخست باید با خدا ارتباط برقرار کرده و سپس به اداره کشور بپردازند. در این مسیر، ضروری است که اداره کنندگان کشور با مردم آن کشور یکی و متحد شوند. آنها در یکی شدن با شهروندان کشور باید بیاندیشند که تمامی دارائی آنها نه برای خودشان که برای تمامی ملت و شهروندان کشور است. اگر آنها موفق به انجام چنین چیزی بشوند، آنگاه آن ملت پیشرفت کرده کامیاب خواهد شد. با توجه به این نقطه نظر، وقتیکه به موضوع تحقق پادشاهی بهشتی بر روی زمین میاندیشیم، مالک بهشت چه کسی است؟ بدون شک خدا مالک آن است. خب مردم در این بین چه هستند؟ مردم، تمامی ساکنین زمین خواهند بود. و سرزمین و خاک ملی کجاست؟ تمامی کره زمین سرزمین ملی محسوب میشود. آنگاه این پادشاهی بهشتی بر روی زمین شبیه چه کسی است؟ شبیه "من" خواهد بود. اگر شما به هر کشور واحدی نظر بیاندازید، ساختار عمومی آنها چیست؟ حکومت ملی، مردم و سرزمین ملی. و این شبیه وجود یک انسان میباشد.

گفتیم که پادشاهی بهشتی شبیه چه کسی است؟ "من"، شبیه "من" است. افرادی مثل من گرد هم جمع آمده و یک ملت را تشکیل میدهند، همانطور که من دارای روح هستم، کشور هم باید دارای حکومت ملی باشد، همانطور که من دارای ماهیت

شخصی هستیم، کشور هم باید دارای مردم باشد، و همانطور که انسانها با جهان آفرینش در ارتباط متقابل قرار میگیرند، کشور هم بایستی دارای سرزمین ملی باشد.

در درون این اصل اولیه، مردم سرزمین ملی را کنترل میکنند و حکومت ملی بر مردم حکم میراند. همه چیز اینچنین سمت و جهت خواهند داشت. سرزمین، مردم و حکومت سه مهره اساسی برای شکل گیری کشور هستند. با نگاه به بشریت، اصل اولیه را اینچنین میبینیم: روح ما بر جسم، و جسم ما بر طبیعت کنترل دارد. اگر شما بر اساس این اصل اولیه، به تمامی جهان نظر بیافکنید، نتیجه قطعی چنان جی/این<sup>۶</sup> است. گفتید که بهشت شبیه چه چیزی است؟ بهشت شبیه روح انسان است، به همین خاطر شبیه حکومت ملی نیز میباشد. بشریت شهروندان کشور بوده و کره زمین، جهان آفرینش است. در پایان، کشور شبیه چه کسی است؟ تمامی اینها شبیه "وجود من" است.

میزان بزرگی جامعه و کشور اهمیت ندارد، ضرورت شباهت آن به انسان اهمیت دارد، چون خداوند به چیزهایی علاقه دارند که تجسم خود او باشند. انسانها بیشتر به چه چیزهایی علاقه دارند؟ ما به چیزهای که تجسم خودمان علاقه نشان میدهیم. با این توصیف، کشور ایده آل باید شبیه چه چیزی یا چه کسی باشد؟ کشور ایده آل باید تجسم انسان و "چنان، جی، این" باشد. در مجموعه اصطلاحات نهضت هماهنگ عبارت "زادگاه" اشاره به کشور واحد و خاص مثل جمهوری کره نیست، بلکه اشاره به کشوری جهانی است. در واقع عبارت "جهانی" عبارتی است که در دنیای سقوط کرده و فاسد بکار برده میشود و من واقعاً از آن خوشم نمی آید. به هر حال، مکتب و مجموعه تعالیمی که در پی زادگاه میباشد، "چانجوئیزم"<sup>۷</sup> خوانده میشود.

آن زادگاه، جمهوری کره نیست. خدا خواهان جمهوری کره، یا ایالات متحده، یا کشورهای کمونیستی نیست. زادگاه، سرزمین پدری است که خدا خواستار است، و به همین دلیل ما باید فرهنگ و تاریخ سرزمین پدری نوین را بیافرینیم. ما بایستی تعریفی نوین از استاندارد نوین داشته باشیم تا بتوانیم زادگاه نوین و ایده آل را بسازیم. بنابراین، ما بایستی راه زندگی خود را تغییر دهیم، چرا که آن دنیا با دنیای کنونی تفاوت بسیاری دارد. کلام و زبان فرق میکند. آیا انسان ساکن دنیای امروز، معنای این عبارات را میداند: "حوزه سلطه اصل"، "پایه متقابل"، "پایه عمومی"، "مشیت الهی برای پایه بازسازی"؟!... معنایش این است که زبان فرق میکند. اگر وقتیکه که کشور مورد نظر نهضت هماهنگ تأسیس شود، ما باید سرلوحه و آرم نهضت را پائین کشیده و از

<sup>۶</sup> چنان به معنای بهشت، جی به معنای زمین و/این به معنای بهشت میباشد.

<sup>۷</sup> هستی گرایی

بین ببریم، و زمانی هم که دنیای مورد نظر نهضت هماهنگ بنا شد، کشور تأسیس شده توسط نهضت را باید از بین ببریم. ما باید از مذاهبی که تنها برای خاطر فرهنگ و سیرت مردم جمهوری کره وجود دارند دست بکشیم. در آینده، تنها مذهبی که برای جهان و جهانیان زندگی تلاش دارد، قادر به ادامهٔ حیات است.

میهمانان عزیز، خانمها و آقایان، فکر میکنید که جستجوگر خواست خدا باید مدافع چه چیزی باشد؟ او برآستی نمیتواند به مردم این دنیا بگوید که در مسیر خواست خودشان گام بردارند، برعکس و در حقیقت او باید به مردم بگوید که در مسیر متضاد گام بردارند. جملاتی که بیانگر این حقیقت هستند عبارتند از: "با قلب عشق راستین دشمنان خود را دوست بدار"، یا "دشمن خود را دوست بدار". این عبارات میتوانند تاریخ کاذب را زیر و رو کنند، آنها مثل لنگر کشتی میمانند، مانند زنجیرهای لنگر برای کشتی اسیر باد قبل از یک طوفان خوفناک هستند. اما در تمامی طول تاریخ مشیت الهی برای بازسازی، کسی وجود نداشته است که برآستی با این کلام زیسته باشد. اگر مردمی وجود داشتند که میتوانستند دشمنان خود را دوست بدارند، ما میبایست با استفاده از یک سازماندهی منظم، آنان را در سطح جهانی به بالا بکشیم. و چون این مسئله یک نتیجه‌گیری منطقی است، لازم است تا هر کدام از شما درک کنید که چرا خدا در واقع میبایست چنین نهضتی را به جهان عرضه نموده، و اینکه حرکت‌های مذهبی که در طول تاریخ تا به این زمان شکل گرفته همه انعکاس آن هستند.

خدا در طول تاریخ، چه کسی را بیشتر از هر فرد دیگری دوست داشته است؟ آن فرد عیسی است. عیسی برای اجتناب از درگیری‌ها و تضادها جهتی نوین عرضه نمود. بین کشورهای زورگو و کشورهای تحت فشار، همانند روم و اسرائیل، با توجه به این نکته که هر کدام دیگری را دشمن میپندارد، دیوارهای بلندی شکل گرفته است. فلسفهٔ عیسی این است که این دیوارها بطور ضروری باید فرو ریخته شود. عیسی میاندیشید که شما در روم میخواهید با زور و قدرت بر من در اسرائیل غلبه کنید، ولی در مسیری متضاد، با عشق، بر شما غلبه خواهم کرد. به همین سبب، او حتی در بر روی صلیب، برای دشمنانش برکت طلب نمود.

لازم است که تشخیص داده و درک کنیم که وقتی عیسی در ارتباط با سربازان رومی گفت: "خدایا آنان را ببخش، چون از کردار خود آگاه نیستند"، در واقع چنین فلسفهٔ شگفت‌انگیزی را مطرح میکرد. عیسی با چنین تقاضائی، برای تمامی کشورهای جهان

در فائق آمدن بر مرزهای ملی بین هر دو کشوری و نحوه نگرش تمامی کشورها نسبت به یکدیگر بعنوان دشمن، الگو و نمونه اصلی شد.

عیسی میدانست که دشمنان فردی تنها دشمنان روی زمین نیستند. او میدانست که دشمنان خانوادگی، قبیله‌ای، مذهبی، ملی و جهانی در تمامی اطراف او را احاطه کرده‌اند. به این معنا که برای کسانی که خواهان پیروی از او هستند، دشمنان زیادی در کمین میباشند. بعبارت دیگر، اگر شما در مسیر خانواده گام بردارید، خانواده‌های دیگری منتظر هستند، اگر در جهت قبیله گام بردارید، دیگر قبیله‌های دشمن منتظر شما خواهند بود. شما باید منتظر درگیری شدیدی باشید، اما هر بار که با دشمنان روبرو شدید باید به آنها عشق بورزید. اگر شما دارای چنین روحیه‌ای باشید، روزی پیروزی از آن شما است.

کشور ایده‌آل خدا در کدام نقطه تحقق خواهد یافت؟ بازسازی سرزمین پدری در کجا شکل خواهد گرفت؟ بازسازی این کشور از افرادی شروع خواهد شد که دارای فلسفه زیستن برای دیگران هستند. بنابراین، مسیحیت ندارد جز اینکه یک جهان شمول بشود، چرا که ارائه دهنده حرکت و نهضتی برای فائق آمدن با عشق بر تمامی مرزهای ملی و حصارهای فرهنگی، و حتی به آغوش گرفتن دشمن خود میباشد. اگر شما لوبیا کشت نمائید، لوبیا برداشت خواهید کرد، چون لوبیا قرمز از بذر لوبیای قرمز می‌آید، گل سرخ هم از بذر گل سرخ شکل می‌گیرد. به همین شکل، اگر شما بذر شیطانی، بذر پاسخ متقابل به دشمن، کشت کنید، درخت پلیدی، درخت پاسخ متقابل به دشمن، حاصل خواهد شد. اما اگر بذر خوبی بیافشانید، بذر عشق ورزیدن به دشمن، آنگاه درخت خوبی، یا درخت عشق برای دشمنان حاصل خواهد شد. این یک اصل طبیعی است.

از کجا گفتم که سرزمین پدری آغاز میشود؟ در چه راهی حاصل میشود؟ سرزمین پدری در مسیر عشق به دشمن حاصل خواهد شد. سرزمین پدری در طی مسیری حاصل می‌آید که از خود سنت عشق به دشمنان در سطوح فردی، خانوادگی، قبیله‌ای، ملی و دنیا را به ارث بگذارد. همگی شما باید بدانید که بجز این راه در هیچ راه و مسیر دیگری زادگاه و موطن خدا نمیتواند پدیدار بشود.

توجه بفرمائید: چون مقامات دولتی، دولت ایالات متحده، و کنگره با من مخالفت کردند، روزی گواهینامه رسمی با این مضمون دریافت خواهم کرد که من در کنگره پیروز بودم، من در برابر دولت آمریکا پیروز بودم و من در ایالات متحده پیروز بودم. حتی

من در دستگاه‌های دولتی و کنگره که با من مخالف بودند، دوستان بسیاری پیدا کرده‌ام. به هر حال، نمایان شده است که در نهایت پیروزی از آن من خواهد بود.

حتی اگر دارای چنین دوستانی نباشم، ایمان دارم که بر تمامی این چنین مخالفت‌هایی غلبه کرده و راه را بسوی پیروزی هدایت میکنم. هر چه مخالفت فرد در برابر من بیشتر میشود، میزان عشق من به دشمن بیشتر میشود، برای همین نگران مخالفتها و تضادهای بیشتر و بزرگتر نیستم.

قوانین طبیعی میگویند که اگر در جایی کمبود فشار وجود آید، در جایی دیگر فشار در حد بالائی بروز خواهد کرد و همینطور اگر در مکانی فشار هوای سنگینی بروز کند، در مکانی دیگر فشار هوای سبکتری در جای دیگر پدیدار خواهد شد. اگر یک جایگاه بلند مثل دولت آمریکا با من مخالفت کند، و در صورت وجود آوردن فشار در سطح پائین از جانب من، سرانجام در برابر من تسلیم خواهد شد، درست مثل قوانین طبیعی، که حوزه فشار در سطح بالا جذب حوزه فشار در سطح پائین میشود.

من اگرچه در گذشته میبایست تمامی انواع بدرفتاری را میپذیرفتم، ولی وقتیکه با آنها نجنبیده بلکه برعکس به آنها عشق ورزیدم، در پایان آنها بسوی من بازگشتند و از دوستان من شدند. آنگاه خانواده‌های دوست، قبیله‌های دوست، و ملت‌های دوست پدیدار شدند.

اگر کشوری باشد که مردم آن دارای روحیه عشق به دشمن هستند، آن کشور، ایده‌آل مورد نظر خدا، همینطور نقطه تمرکز ایده‌آل تمامی بشریت خواهد شد. شما باید این نکته را بخوبی درک نمائید. وضعیت ظاهری و چهره من خوش تیب نیست، درست است؟ شما مردم ممکن است چیزی نگوئید، اما مردم جهان اینگونه میانداشند. من نسبتاً زشت هستم ولی خدا مرا بیشتر از هر کسی دوست میدارد. حتی اگر دنیا بیاندیشد که من فرد هولناکی هستم، ولی خدا مرا به رسمیت میشناسد.

اگر شما در اعماق قلب دشمن خود را دوست میدارید، چیزی وجود ندارد که نتوانید از آن سخن بگوئید. چرا؟ اگر خدا بگوید که انسان موجودی خوش سیما است، آنگاه او واقعاً خوش سیما است. اگر خدا بگوید که او واقعاً فرد متینی است، آنگاه او واقعاً یک فرد متین و خودداری است، یا اگر بگوید که او دلیر و ژبان است، آنگاه او همان است که مطرح شده است. در نتیجه اگر من اینگونه اندیشیده و آن را بطور باشکوهی بپذیرم. آنگاه میتوانم با اعتماد بنفس دنیا را در آغوش بگیرم. وقتیکه من اینچنین از خود بیخود گشته و تنهائی بکار میپردازم، میدانید که چه اتفاقی میافتد؟ مردم جوان، مردان و زنان جوان، یک خانواده از تمامی

خانواده‌ها، تمامی ابناء بشری ظاهر میشوند، مردمی که خدا بتواند در آنها لذت را تجربه نماید، پدیدار میشوند، و طلوع موطن خدا ممکن خواهد شد.

عیسی گفت که ما بایستی دشمنان خود را دوست بداریم، معنایش این است که ما بایستی حتی به بدترین افراد عشق بورزیم. اگر مرد خوش تپیی با زشت‌ترین زن نامزد شود، باید آن زن را حتی از میزان عشقش به دشمنانش، دوست بدارد، و وقتیکه صحبت از عشق ورزیدن به دشمن در این دنیا پیش می‌آید، چنین فردی کاندید پیشقراولی و حمل پرچم این حرکت خواهد بود. چنین فردی براحتی میتواند به ورای مرزها و حصارهای قومی و ملی خیز بردارد.

روزی که شما توانستید تهی اما با قلبی عاشق زندگی کنید، تمامی دیوارها به فرو خواهد ریخت، تاریخ مشیت الهی برای بازسازی کوتاه شده و بهشت بسیار نزدیک خواهد شد. فلسفه من بسیار ساده است. کاری نیست که انجام نداده باشم، من کشاورز بودم، کارگری کردم، و به خیلی از کارهای دیگر دست زده‌ام، ماهیگیر بوده و ماهی تن هم صید کرده و تمامی زندگی خود را اینگونه زیسته‌ام، اما میاندیشیدم که تنها هستم. ولی وقتیکه به پشت سرم نگاه کردم، دیدم انگلیسی‌ها و آمریکائی‌ها و مردمان تمامی دنیا از من پیروی میکنند. حتی اگر از آنها بخواهم که بروند و گم شوند، حتی اگر آنها را با پاهای خود زده و از خود دور بسازم، آنها همچنان بازگشته و از من پیروی خواهند کرد. اگر من به این سوی رو کرده یا به آن سوی بروم، آنها باز هم بدنبال من می‌آیند. این چیزی بوده که تا بحال روی داده است، بنابراین هر چند بار که برای تحقیق به نهضت هماهنگ رجوع کنید، باز هم چیزی برای آموختن خواهید یافت.

میهمانان گرامی، خانم‌ها و آقایان، اکنون در چه راه و مسیری میبایست گام برداریم؟ مهم نیست که چه نوع قبیله‌ای را تأسیس نموده‌اید، تا زمانیکه حکومت ملی کشورهای شیطانی به حیات خود ادامه دهند، تمامی شما، مردمی فاقد کشور خواهید بود. آیا این کشور شما است؟ شما فاقد کشور هستید! براستی مهم نیست که چه نوع قبیله‌ای را بنا نهاده‌اید، اگر حکومت ملی، حکومتی متمرکز بر خدا نباشد، آن قبیله براحتی قتل عام و نابود خواهد شد. اینطور نیست؟ در نتیجه، ما بایستی به جستجوی کشوری برویم که خدا بتواند با آغوشی باز از آن استقبال نماید. چه منظوری داریم وقتیکه ما در باره حوزة اولین اسرائیل در دنیای امروز سخن میگوئیم و اینکه آن سرزمین بطور ضروری باید بگونه‌ای متحد و یگانه شود که خدا بتواند از آن استقبال نماید، سرزمینی که افراد، خانواده‌ها، قبیله‌ها، طایفه‌ها و نهضت بتواند از آن استقبال کنند. اما به هر حال، چه شما این موضوع را متمرکز بر نهضت



هماهنگ، چه متمرکز بر مسیحیت و چه متمرکز بر جمهوری کره مورد توجه قرار دهید، آیا آنها در موقعیتی قرار گرفته بودند که از جانب عموم مورد استقبال قرار گیرند؟ اینطور نیست، جهت‌ها فرق میکند و آنها تفاوت دارند. مسیری را که دولت جمهوری کره پیش گرفته است، بیرونی است، اینطور نیست؟ آنها در این مسیر، نه متمرکز بر خدا بلکه متمرکز بر مسائل مادی جوامع دنیوی در حرکت هستند. این کشور دارای هیچگونه اندیشه یا فلسفه مرکزی نیست.

بنابراین اگر نتوانیم متمرکز بر یک ایدئولوژی مرکزی، این کشور را با خدا مرتبط ساخته و یک تصور کلی ملی مصلح به محتویات نوین دو یا سه بعدی بوجود آورده و با سر دست گرفتن آن، بعنوان یک ایده‌آل، در برابر تمامی ملت‌های جهان امروز با استواری بایستیم، قادر نخواهیم بود تا طلوع سرزمین پدری را ببینیم.

آزادی و رهائی که امروز آن را دارا هستیم، نخستین رهائی است. ما اکنون، در نهضت هماهنگ، به دومین رهائی نیاز داریم. جمهوری کره نیز به دومین رهائی نیازمند است. اگر دولت کره در مسیر دومین رهائی قرار گیرد، آنگاه مردم و کشور بطور کامل به امیال خود دست خواهند یافت. سپس، نهضت هماهنگ به سومین رهائی نیاز خواهد داشت. در واقع همه چیز اینگونه سمت و جهت خواهد داشت. دولت جمهوری کره قالب ملی کنونی خود را بدنبال اولین رهائی حفظ کرده است، اما اکنون زمان دومین رهائی فرارسیده است، شمال و جنوب باید با یکدیگر متحد شوند.

آن کشور چگونه ملتی است؟ ملتی است که شهروندان آن از دوره‌های رنج و عذاب در طول تاریخ آن طی طریق کرده و اینکه خصوصیت ملی آن صلاحیت یکی شدن با اصول بازسازی از طریق غرامت را داشته، و سنتی تاریخی را به ارث برده باشد. آن کشور چگونه کشوری باید بشود؟ ضروری است که بطور کامل متحد شود. با این توصیف، اگر جمهوری کره میخواهد که به چنین مقامی نائل شود، عملکرد امروزش چگونه باید باشد؟

برای شکل‌گیری و رشد استاندارد چنان ملتی، ضروری است که شمال و جنوب متحد بشوند. کره شمالی و کره جنوبی درست مثل پادشاهی تقسیم شده "پادشاهی اسرائیل (شمالی)" و "پادشاهی جودا (جنوبی)" باید یکپارچه و متحد شوند. بسان ملت‌های قابیل و هابیل، شمال و جنوب از یکدیگر جدا گشته‌اند، و اکنون اگر متحد نشوند، اسرائیل واحد پیروزمند پدیدار نخواهد شد.

بنابراین، حال در این کشور، متمرکز بر دولت کره جنوبی، اتحاد بین دو قسمت شمال و جنوب چگونه باید صورت پذیرد؟ آنها بدون یک ایدئولوژی نوین جهانی، نمیتوانند بسوی یکدیگر آمده و متحد شوند. ایدئولوژی هماهنگ که نهضت هماهنگ از آن

صحبت میکند، دقیقاً برای همین منظور آماده شده است. آیا متوجه میشوید؟ اکنون ما در موقعیتی هستیم که میبایست به دو کار و تلاش دست بزنیم. ما باید ملتی را بارور کنیم که هیچ ملتی در دنیا یارای برابری با آن را نداشته باشد، و سپس ملت متحد همراه با مذهبی واحد و سرسخت را بوجود آوریم که نظیر آن در دنیا وجود نداشته باشد. متمرکز بر چنین ایدئولوژی، شمال و جنوب باید با یکدیگر متحد و یکی شوند. بدون چنین اقدامی، ملت خدا، عبارتی دیگر حکومت ملی بهشتی که ما بتوانیم در برابر جهانیان با افتخار بسیار حضورش را اعلام کنیم، پا به عرصه وجود نخواهد گذاشت. شما باید بخوبی از این نکته آگاه باشید که هدف اولیه ما بر روی زمین همین مسئله است.

ما اگر نتوانیم سرزمین پدری را بنا نهیم، فاقد کشوری خواهیم بود که بتواند متمرکز بر خدا از تمامی کشورهای دنیای شیطان پیشی گرفته، آنها را به کنار زده و یا آنها را پاکسازی کنیم. ما فقط با داشتن یک ایدئولوژی، نهضت هماهنگ، نمیتوانیم به چنین کاری دست بزنیم. ملتی باید جهت حرکت خود را متمرکز بر ایدئولوژی "یونیفیکیشنیزم" (هماهنگ گرائی) قرار داده و به پیش برود. شما باید بدانید که این موضوع چیزی است که هنوز انجام نشده باقی مانده است.

اگر ما، با توجه به این نقطه نظر، نهضت هماهنگ را بسان یهودیت در کره امروز بدانیم، اندیشه نهضت هماهنگ اندیشه و ایدئولوژی اصلی و مرکزی کره خواهد شد، درست مثل یهودیت که ستون روحی ملت اسرائیل بود. در آینده، زمانی خواهد بود که مذهب و ایدئولوژی ملی خواهد شد، این چیزی است که بسیاری از مردم میگویند، حتی اعضای مجلس شورای ملی نیز چنین چیزی را مطرح کرده‌اند. اگر ایدئولوژی نهضت هماهنگ، مذهب ملی کشور بشود، دیگر حزب کمونیست مشکل بزرگی نخواهد بود. خانم ها و آقایان، مردمی که امروز برای خواست خدا زندگی میکنند، "میلسای<sup>۱</sup> بهشتی" هستند که دنیای شیطانی فرستاده میشوند. افراد ممکن است که تفاوت داشته باشند، ممکن است که یک میلسای کوچک یا بزرگ، چاق یا لاغر، بلند یا کوتاه ... باشد، اما شیوه زندگی او نباید با شیوه زندگی یک مأمور فرق داشته باشد چرا که او همواره با خطر مرگ و زندگی روبرو است. او در موقعیتی قرار میگیرد که حتی کوچکترین اشتباه به قیمت زندگی او تمام خواهد شد.

بنابراین اگر روحیه مأموری که برای موطن حامی زندگی ابدی در تلاش است، صدها برابر قویتر از محیط پیرامونش نباشد، او نمیتواند بسان یک مأمور مخفی زندگی کند. ضروری است که او با این اندیشه که اگر تمامی رنجشها پاک شده و از بین برود

<sup>۱</sup> گماشته، میلسا مأموران مخفی بودند که در دوران پادشاهی کره، از جانب پادشاه برای تحقیق و جستجوی شرایط کشور به گوشه کنار حوزه پادشاهی فرستاده میشد، در ضمن آنها حق تصحیح و جمع و جور کردن خرابیها را داشته و یا در بعضی مواقع پیامهای محرمانه را حمل میکردند.

مردمان جهان چگونه غرق در لذت و شادی خواهند شد، موقعیت کنونی خود را فراموش کند. او باید به شکوه و عظمت سرزمین پدری نظر دوخته و در حین آفرینش تاریخی نوین، بیاندیشد که در روز تولد این سرزمین تمامی تلاش‌ها و از خود گذشتگی‌هایش بر همگان آشکار خواهد شد. او بدون چنین طرز تلقی، نمیتواند انجام مأموریت سری یک مأمور مخفی را بعهدہ گیرد. بعبارت دیگر او برای غلبه بر تمامی رنجش‌ها و انجام مأموریت سری‌اش، باید قلبی سرشار امید برای طلوع موطن اصیل داشته باشد، امیدی که هزاران یا دهها هزار بار قویتر و با شکوهتر از واقعیت کنونی باشد.

حتی اگر او در حین انجام مسئولیتش در تصادفی غیرمترقبانه جا خود را از دست بدهد، خدا میتواند کسی را به جای او در تکمیل مسئولیتش بفرستد. اگر چه او جان خود را از دست داده است، ولی مردمی پدیدار خواهند شد که دوستان هم پیمان او خواهند شد. چون او در موقعیتی جان خود را از دست داده است که میتواند بعنوان الگو قلمداد شود، در عین فداکاری و نابودی او، دوستان هم پیمان او باقی خواهند ماند و تا زمانیکه این مردم باقی بمانند، خدا میتواند بر اساس آن پایه فرد دیگری را در جایگاه او بفرستد. اما اگر او در آن موقعیت جان نسپارد، تمامی تلاش‌هایش متوقف شده و به همان صورت باقی خواهد ماند.

با این توصیف، برای قرار گرفتن در این عهد نوین چه وضعیتی را باید بعهدہ بگیرید؟ میزان گرمی و حرارت ایمان و اعتماد به طلوع موطن اصیل در قلب شما باید بیشتر از هر چیز دیگری باشد. بعبارت دیگر، شما باید بعنوان یک پرچمدار و معمار سرزمین پدری و موطن اصیل که خدا برای شش هزار سال در انتظار آن بوده است، احساس افتخار کنید. شما باید برای بدوش کشیدن مسئولیت و این مأموریت باور نکردنی بعنوان عضوی از گروه ضربت در خط اول جبهه به خود افتخار نمایید. مردم بسیاری در گذشته امید بعهدہ گرفتن چنین مأموریتی را در دل داشتند، اما با این همه چنین موقعیتی برای آنها فراهم نبود. شما برای خاطر قرار گرفتن در این مأموریت ویژه که تنها یکبار در زندگی روی خواهد داد، باید احساس وقار سنگینی داشته باشید.

بنابراین، هر جنبه از زندگی شما، خوردن، خوابیدن، رفتن، آمدن، ... باید برای تأسیس موطن اصیل باشد. فکرمیکنید که چقدر خدا در انتظار شما بود تا پای پیش گذاشته و با خوشروئی و ملایمت اعلام کنید که بعنوان یک مأمور مخفی اعزامی از جانب او این مأموریت را بعهدہ میگیرید؟ تا به این زمان، خدا را از روی بی عاطفگی و بیرحمانه بکنار گذاشته شده بودند. ولی او میخواهد خواست خود را بواقعیت درآورد چیزی که تا بحال هرگز قادر به فاش کردن آن نبود، چیزی که تمامی موجودیت خود را براساس

یک پایه ملی کامل قرار میدهد، چیزی که میتواند موطن اصیل را تأسیس کند. او هرگز حتی یکبار هم قادر به انجام خواستش نبوده است.

اکنون بهر حال امکان تأسیس موطن اصیل بوجود آمده است. این سرزمین دارای حکومت ملی، خاک ملی، و مردم میباشد. علاوه، بازماندگان گروههای اخلاقی وجود دارند که به آن سرزمین مرتبط هستند، همینطور تاریخی وجود دارد که هیچ گروه دیگری از مردم نمیتوانند آن را دارا شوند. ما برای چنین سرزمینی، میبایست که مأموریت خود را در مقام یک "میلسا" به انجام برسانیم. اگر شما آن مأموریت خود را هر چه زودتر بر اساس اراده و خواست خود به انجام برسانید، بهمان میزان، زمان طلوع موطن اصیل زودتر خواهد بود. پرداخت بهای اشک و عرق امروز پایه‌ای تأسیس میکند که براساس آن میتوان بسیار زودتر با طلوع موطن اصیل روبرو شد، و شما مردم با فکر به این حقیقت، باید با اعتماد بنفس برای زندگی و انجام مأموریت مخفی یک میلسا به جهان بروید. در غیر اینصورت، ما قادر نخواهیم بود تا بخت و اقبال و برکات بی سابقه‌ای را که خدا برای ما آماده نموده است، دریافت کنیم.

ما میبایست تا بهشت را بر روی زمین پایه‌ریزی و بنا کنیم. منظورم این است که برای اینکه ما بتوانیم در برابر خدا، پدر ما، سربلند باشیم، بایستی آن ملت را بر روی زمین بیابیم، با نقطه مرکزی آن ملت یکی شده، در درون آن ملت بهشتی با استاندارد مورد نظر خدا زیسته و بمیریم.

اما اکنون، آیا شما دارای کشور هستید؟ وقتیکه به این حقیقت میاندیشید که فاقد کشور هستید، آنگاه حتی اگر بخواهید نمیتوانید چشم از این جهان فروبندید. اگر بمیرید به کجا خواهید رفت؟ اگر همینطوری بروید، چطور میتوانید از احساس خجالت، خودآگاهی و درد حاصل از آن اجتناب و دوری کنید؟ دوره زندگی من بسیار کوتاه است، و برای انجام همه چیز در این دوره کوتاه، فکر میکنید که چقدر باید مشغول باشم؟ در ورای تمامی اینها، محیط شیطانی پلید با ما مخالفت میکند، فکر نمیکنید که دشمنان ما سعی در ایجاد مانع در مسیر راه ما داشته باشند؟ ما برای نفوذ و پیشروی در این مسیر، نمیتوانیم از زندگی بسان یک مأمور مخصوص خودداری کنیم.

تمامی آمد و رفت من برای تأسیس آن کشور، آن موطن اصیل، است. من برای اینکه اولین شهروند راستین برای طلوع موطن اصیل بشوم، این مأموریت را پذیرفته‌ام.

شما بدون انجام اینکار، نمیتوانید بعنوان شهروندان آن موطن اصیل که در مسیر شکل گیری است، اقتدار و اختیار خود را بنا نهید. آیا شما مردم، میخواهید که بطور فردی در انجام این امر تأثیر داشته باشید؟ بطور خانوادگی چطور؟ بطور ملی؟ جهانی؟ چطور میخواهید تأثیر بخش باشید؟ شما میخواهید که در سطح جهانی مؤثر باشید، اینطور نیست؟ اگر میخواهید که به سطح جهانی صعود کنید، نمیتوانید متمرکز بر خودتان به این هدف نائل شوید. شما به یک کشور نیاز دارید، و سؤال من از شما این است که کشور شما کجا است؟

درست که ما شبانه روز برای خاطر آن کشور غذا میخوریم، میخواهیم. آیا میدانید که شما باید زندگی خود را با این عهد و پیمان در برابر بهشت و زمین که این دلیل تولد شما است، زندگی خود را سر کنید؟ وقتیکه به خواب میروید، باید تصور کنید که تمامی بسترهای خواب میلیونها مردم دنیا را گرد هم آورده و شما در قله آنها به خواب رفته‌اید. حتی اگر به میز غذا نگاه میکنید باید چنین بیاندیشید. به هر جا که پای میگذارید، باید این اندیشه را در سر داشته باشید که تنها نیستید، بلکه تمامی نژادهای مختلف دنیا گرد هم جمع آمده و شما در میان آنها نشستهاید. فرزندان بهشتی باید تمامی فعالیتهای خود را با چنین افکار و اندیشه‌هایی به انجام برسانید.

هر کدام از شما باید بدانید که شیوه زندگی پسران و دختران بهشتی ضرورت میداند که فرد در موقعیتی قرار بگیرد که بر اختیارات دنیای شیطانی پیشی گرفته و در طی دوره زندگی به عزت و شکوه نائل شده آن را حفظ نماید. آیا فکر نمیکنید که اگر خدا میخواهد پسران و دخترانش را دوست بدارد، او باید آن نوع پسر و دختر را دوست بدارد؟ اگر او پسران و دخترانی را دوست بدارد که حتی نمیتوانند خود را حتی با شیطان هم سطح کنند، برآستی قادر نخواهد بود تا مقام پدرانۀ خود را حفظ نماید، اینطور نیست؟ من از تمامی شما میخواهم که با حفظ ایمان قلبی خود، عزمی نوین جزم کرده که هر روز زندگی خود را دست در دست تمامی جهانیان به پیش خواهید رفت. آنجا نقطه‌ای است که پایه برای خط اول جبهه جهانی اتحاد تعیین میشود.

"حتی اگر من در اعماق دنیای شیطانی باشم، یک مأمور مخفی بهشتی هستم، من سفیر بهشت هستم." این چیزی است که شما میبایست آن را همواره در سر داشته باشید. راه ایجاد ارتباط از جانب میلسا، به او این اجازه را میدهد که بطور مستقیم با پادشاه مملکت رابطه برقرار کند. دیگر مردم از وضعیت او آگاهی ندارند، اما او باید به پیش برود، با این ایمان که او با اختیارات و مأموریت یک مأمور مخفی زندگی میکند. هر کدام از شما باید این موضوع را بوضوح بدانید. حتی پادشاه مملکت منتظر گزارش

از جانب مأمور مخفی است. بهمین صورت، وقتی که ما مأموریت خود را بر روی زمین به اتمام رساندیم، خدا منتظر درخواست و ارائه گزارش از جانب ما است.

بنابراین، اگر من بعنوان میلسا، درخواستی فوری فرستاده به این مضمون که من به این چیز و آن چیز نیاز دارم، آیا فکر نمیکنید که او شجاعانه و با بخطر انداختن خود در تمامی جنبه‌ها موضوع درخواستی مرا اجابت نماید؟ به همین شکل، اگر ایمان و باور داشته باشید که پسران و دختران شکوه مخصوص خدا بوده و از او بخواهید: "... این چیزی است که میخواهم، خواهشمندم که اجازه و امکان انجام آن را اعطاء بفرمائید." بعد شما خواسته خود را بتحقق درآمده خواهید دید. شما در این مسیر خدا را آنگونه که هست کشف خواهید کرد، و آنگونه که تلاش دارد خواهید دید.

شما برای دستیابی به مقام رهبری، باید قادر به انجام این امر باشید. اگر مردم بیماری وجود داشته باشند، آنگاه شما میتوانید آنها را شفا دهید. اگر خودتان با سختی روبرو شدید، خدا خودش مستقیم به شما کمک خواهد کرد. شما میبایست از طریق این نوع زندگی چیزهائی زیادی آموخته، آنچنانکه بتوانید با ایمان و اعتماد بنفس بر تمامی موانع سر راه غلبه کنید.

میهمانان عزیز، آنجا چه جور جائی است؟ هدف ما جستجوی فرد و خانواده نیست، بلکه راهی که در آن گام برداشته‌ایم، برای یافتن کشور است. آیا متوجه میشوید؟ اگر شما پدر یا مادر و یا فرزند کسی هستید، ما راهی جز انجام آن نداریم. اما سپس پیروان امروزی نهضت هماهنگ و خانوادهائیکه برکت گرفته‌اند مردم این حوزه قبیله‌ای، همه بتمامی خواهند گفت: "آه، کشور؟ نهضت؟ از من نپرس!" اگر چنین شود، آنگاه هر فردی وامانده و شکست خورده خواهد بود. این دیدگاه و نقطه نظر اصل است. شما تا زمان مرگ خود تمامی تلاش خالصانه خود را در جستجوی کشور بکار خواهید گرفت. تنها آنوقت است که روز موعود فرا خواهد رسید، روزی که شما میتوانید در آن برای طلوع کشور بهشتی جشن و پایکوبی کرده و سرود پیروزی سر دهید. در میان تمامی تعالیم عیسی این چیزی است که شما باید بیاموزید. جهتی که در این تعالیم نشان داده شده است دوتا نه که یکی است. اگر او از شما بخواهد که "برویم" آنگاه شما باید بروید. اینطور باید باشد، درست نیست؟ بنابراین اگر او بگوید که "شوهر خودت را فدا کن، خانواده خود را فدا کن، و برویم"، آیا به این راه پای میگذارید یا نه؟ شما این کار را نه برای نهضت هماهنگ بلکه برای خاطر کشور انجام میدهید. آنگاه همه چیز بخوبی به پیش خواهد رفت.

در حال حاضر، در کره شمالی، دولت آن کشور تمامی پرونده‌های ثبت احوال خانوادگی را از بین برده و میخواهند ثبت احوال خانواده‌ها را از نو آغاز کنند. میدانید چرا؟ چون دنیای شیطانی در انجام همه چیز پیشقدم است. شما باید قادر باشید که پا به پیش گذاشته، شوهر، زن، والدین، فرزندان، و یا هر چیز دیگر خود را برای خاطر کشور به کنار بگذارید. در غیر اینصورت نمیتوانیم کشوری تأسیس کنیم که تجسم امید ماست. اگر آن کشور بنا نهاده شود، شما والدین خود را همزمان با آن خواهید یافت. اگر شما قادر به تأسیس آن کشور نباشید، آنگاه باید نشسته و شاهد خونریزی والدین، همسر، و فرزندان خود باشید. آیا بدتر از این هم چیز دیگری وجود دارد؟ در نتیجه قبل یافتن آن کشور ما نمیتوانیم به همسر، والدین و فرزندان خود عشق بورزیم. این راه و مسیری است که مسیحیت باید در آن طی طریق کند، راهی که نهضت هماهنگ باید در آن گام بردارد.

شما باید مردمی بشوید که بتوانند خود را انکار کرده و برای خاطر کشور و آن هدف زندگی کنند. فارغ از تمامی اوضاع و احوال سخت و دشواری که ممکن است دچار آن بشوید، شما باید با فکر به امیدی که پدرتان به شما بسته است، مردمی شوید که جنگیده و بر تمامی آن دشواریها غلبه نماید. شما قبل از دستیابی به مقام پسر و دختر راستین خدا، باید چنین انسانی بشوید. خب، چه نوع انسانی میتواند کشور خدا را تأسیس کند؟ کسی که با قلبی دردمند خود را انکار کرده و به خدا ارج نهد، کسی که خود را انکار کرده و زندگی خود را برای خاطر جامعه، مردم، کشور، دنیا فدا نماید، تنها او میتواند کشور خدا را تأسیس نماید. در سطحی بالاتر، کسی برای خاطر خدا زندگی میکند، حتی اگر معنایش این باشد که او باید کشور و دنیا را انکار کند، او کسی است که میتواند پادشاهی بهشتی را تأسیس کند. همچنین کسی که در عین رو در روئی با اوضاع دردناک و غم انگیز، نه برای خود که برای جامعه، ملت، دنیا و حتی برای خدا غصه میخورد، او کسی است که میتواند کشور خدا را تأسیس کند.

نه تنها این، بلکه شما در طی دوره تأسیس کشور و تحقق اهداف خدا، نایستی به هیچ وجه در رو در روئی با شیطان شکست خورده بلکه باید پیروزی را در همه احوال کسب نموده و سپس از سطح فردی گرفته تا سطوح خانوادگی، جامعه، ملت و دنیا همه را یکی و متحد سازید. بعبارت دیگر شما بایستی که بتوانید در هر شرایط و اوضاع و احوالی که قرار میگیرید، در نبرد و رو در روئی با شیطان پیروز شوید. شما اگر به درون جامعه پای میگذارید، باید با شیطان، در هر شرایطی که آن جامعه برای شما بوجود میآورد، با توانائی محض با توانائی محض جنگیده و پیروزی را بدست آورید. اگر شما به درون ملتی میروید باید با استواری پا پیش گذاشته و برای بدترین مشکلات آن ملت مسئولیت بعهده گرفته و با نیروهای شیطانی جنگیده و پیروز از آن خود نمائید.

آیا فکر میکنید که شیطانی که به مدت شش هزار سال برای خدا مشکلات و سختیهای بسیاری بوجود آورده است، در برابر شما به آرامی بگوید: "اوه پسر، کافی است، فکر میکنم که بهتر است که تسلیم بشوم." سپس سر خود را بزیر انداخته و برود؟ شما خودتان آیا حتی به لباسی که برای شستن کنار گذاشته‌اید ارزش نمیدهید؟ آیا همینطوری آن را به دور میاندازید؟ اگر هم بخواهید دست به اینکار بزنید، آن را تفتیش کرده که مبادا چیزی در آن جا مانده باشد، بعد آن را پاره کرده و یک مدتی هم آن را بصورتی دیگر مورد استفاده قرار میدهید و سرانجام آن را به دور میاندازید، یا در پائینترین وضعیت لاقل آن را میبویید، منظورم این است که شیطان از هیچ چیزی براحتی دست برنمیدارد، به همین دلیل او سرسختی خود را در همه احوال حفظ میکند. در نتیجه ما با خودمان را با نقطه مرکزی سازگار و هماهنگ بسازیم. حتی رورند موم نهضت هماهنگ هم روزی که از نقطه مرکزی دوری کند، بیرون رانده خواهد شد. اگر سمت و جهت صحیح نباشد آنگاه شما نمیتوانید که در کار و تلاش خود پیشرفتی داشته باشید. دلیل اینکه ما در پی کشور خدا هستیم، یافتن دنیا است و ما برای خاطر دنیای روح در جستجوی (بازسازی) دنیای (مادی) هستیم. سپس بعد از نیل به این هدف، مرحله بعدی چه خواهد بود؟ آنگاه، به خدا ملازمت کرده، به زمین بازگشته، و با حفظ جایگاه و مقام خود بهمراهی تمامی دیگر ملت‌های دنیا به خدا ملازمت نموده و برای پیشکش و بازگرداندن شکوه پیروزی کسب شده به خدا به پیش میرویم. شما برای انجام درست و صحیح هر چیزی باید بدانید که مأموریت نهضت هماهنگ چنین روحیه جنگاورانه‌ای را میطلبد.

ما میبایست برای ساخت موطن اصیل ابدی با پاهای برهنه به پیش برویم. آیا میتوان این کشور را با چیزهای باقی مانده بعد از پر سازی خودمان، حفظ و نگهداری کرد؟ با این توصیف آیا شما میتوانید انرژی خود را برای نگرانی در مورد خودتان صرف کنید: چه میپوشم، کی غذا خواهم خورد، چی دارم و ...؟ ما میبایست راه را بطور واضح مشخص نموده و با دستها و پاهائی برهنه پیشگام بشویم. این چیزی است که ما در نهضت هماهنگ انجام میدهیم.

آیا شما قهرمانانی هستید که برای تأسیس سرزمین پدری و موطن اصیل با استواری خواهند ایستاد، یا شکست خوردگانی هستید که به خاک خواهند افتاد؟ وقتی میگوییم "قهرمان"، منظور کسی است که نماینده کشور بوده و وظایفی را بدوش بکشد که دیگران از انجام آن عاجز هستند. ما کلمه قهرمان را برای کسانی که درست مثل دیگران زندگی میکنند، بکار نمیبریم. چنین افرادی، سرباز خواند میشوند. اگر وقتیکه فرمانده او در انجام مأموریتش عاجز بوده و آنها مجبور به عقب نشینی باشند، او



برخاسته و آن مأموریت را به انجام برساند، آنگاه ما آن سرباز را "قهرمان" میخوانیم. کلمهٔ چینی قهرمان، "ینگ سا" است، و ینگ بمعنای تندرو و چابک میباشد. یعنی اینکه او باید در دویدن چنان چابک باشد که حتی از مقابل گلوله‌های شلیک شده بسویش بگریزد. برآستی نمیتوان عبارت قهرمان را برای کسی که اعمال و رفتار او درست مثل دیگران است، مورد استفاده قرار دهیم.

چه کسی است که باید قهرمان بوده و برای ساخت آن کشور پیشگام بشود؟ مکان تأسیس آن کشور کجاست؟ اگر شما میخواهید تا کشوری بنا کنید، به حکومت ملی، شهروند و سرزمین و خاک ملی نیاز دارید، حال با توجه به این نکته متمرکز بر پادشاهی بهستی، چه جا و مکانی میتواند سرزمینی برای تشکیل کشور خدا بشود؟ آن مکان باید از دارائی نهضت هماهنگ باشد، اینطور نیست؟

چه کسانی شهروندان پادشاهی بهستی خواهند شد؟ پیروان و اعضای نهضت شهروندان پادشاهی بهشت خواهند بود. چه کسانی حاکم خواهند بود؟ شما! شما نمایندهٔ سران روستا، قبیله، شهر، کشور و منطقه هستید. آیا شما به مقام فاعلی و نقطهٔ مرکزی نائل شده‌اید؟ اگر کسی از جانب دنیای شیطانی، با در دست داشتن بمب بسوی شما بیاید، شما باید اولین فردی باشید که برای مقابله به پیش میرود. آیا متوجه میشوید؟ آیا فکر میکنید که توان انجام آن را دارید؟ حتی اگر یک ریال در دست داشته باشید باید آن را برای توسعه و پیشرفت نهضت مورد استفاده قرار دهید. شما آن را برای توسعهٔ حوزهٔ کشور همینطور برای گرد هم جمع آوردن مردم مورد استفاده قرار میدهید. مدیر نهضت نمایندهٔ حاکم بوده، در مقام کدخدا برای روستا، در مقام والدین خواهد بود. شما باید چنین سنتی را از خود بجای بگذارید، ما برآستی چیزی از خودمان نداریم.

از کره چه نوع کشوری میخواهیم بسازیم؟ وقتیکه همراه با ایجاد ارتباط دارائی‌های موجود را پخش و توزیع کنیم، آیا یک کشور کمونیست را بنا خواهیم کرد، یا همین وضعیت امروزین کره ادامه خواهد داشت، یا اینکه در پی تأسیس کشوری نوین هستیم، که به هیچ کدام یک از دو تایی دیگر شباهتی ندارد؟ با توجه به این توصیفات، احساس میکنیم که زمان ما کوتاه و کوتاه‌تر میشود، شما اعضای نهضت که با عزمی راسخ پابرجای مانده و مسئولیت آن را بعهده میگیرید، میزان احساس مسئولیت‌تان برای چنین وضعیتی چقدر میباشد و تا چه اندازه عزم جزم کرده‌اید که خود را برای این امر فدا نمائید؟ این چیزی است که از شما میخواهم. آیا اعتماد بنفس دارید؟ ما باید که به شمال، به ورای مدار ۳۸ درجه رفته و پایگاه و مراکز خود را در شهرهای پنج

ایالت کره شمالی بنا کنیم. باید به این بیندیشید که در این زمان که ما با کمبود نیروی انسانی روبرو هستیم، چه کسی مسئولیت "چانگ جو" را در شمال بعهدہ میگیرد. آیا شما کسانی هستید که تمامی تلاش قلبی خود را گذاشته و خود را برای تقبل مسئولیت به مدت ۱۰ یا ۲۰ سال متمرکز بر حوزه چانگ جو آماده کنید؟ و اگر این امر به تمامی به انجام نرسید، سپس در زمان مرگ خود برای بازماندگانتان این دستورالعمل را از خود بجای بگذارید که: به سختی مطالعه کرده، آموزش دیده، و خود را برای تقبل مسئولیت برای حوزه بهشتی در چانگ جو آماده کنید. این چیزی بوده است که تا به امروز به آن اندیشیده و خود را برای آن آماده کرده بودم.

با این توصیف، آیا اشکالی ندارد که اعضای جوان خوش و خندان دست در دست همسر و فرزندانشان به زادگاه خود بازگردند؟ آیا اشکالی دارد یا ندارد؟ اگر چه ممکن است که جان خود را از دست بدهید، باید آن کشور را تأسیس کنید، بعد میتوانید از این دنیا دست بکشید. اگر چه ممکن است که جان فدا کنید ولی قبل از رفتن به دنیای روح باید آن کشور را برای فرزندانان بسازید. چیزی که میخواهم به شما بگویم این است که برای پیشروی درست و صحیح همه چیز باید عزمی نوین جزم کنید. شما باید مصمم بشوید که: "من به بالا به مرزهای روسیه و منچوری رفته و با حزب کمونیست رو در رو و درگیر خواهم شد. من در عمق گلوله بارانهای شبانه روزی مسئولیت بعهدہ گرفته، و یک نگهبان برای مرزهای ملی خواهم بود. حتی اگر کشور من از این موضوع آگاه نباشد، حتی اگر هیچ کسی نداند، با اینحال، حتی لازم باشد که زندگی خود را در طی این دورهها فدا کنم، قلب و وفاداری من نسبت به آن کشور تغییر نخواهد کرد." ما دقیقاً به یک چنین چیزی نیاز داریم.

اگر دنیا شما را ندیده میگیرد، مهم نیست. زمانیکه شما پا به دنیای روح گذاشتید، همه چیز برملا و آشکار خواهد شد. هستی به این صورت برنامه‌ریزی شده است. با فکر به این موضوع، شما باید بدانید که ما با کمبود نیروی انسانی روبرو هستیم. آیا متوجه میشوید؟ باید بدانید که ما به نیروی انسانی بیشتری نیاز داریم. حتی اگر کسی که بسان مترسک لاغر باشد، ما میتوانیم به او شیپور داده، یا آدم آهنی‌هایی بسازیم که بتوانند به حول و حوش کره شمالی رفته و شیپور بنوازند. این چیزی است که آرزوی انجام آن را داشته و حتی خدا خواهان انجام آن است. در عین اینکه شما بسان یک انسان با دهان، با احساس، با داشتن جسم و روحی ۲۰ یا ۳۰ ساله خلاصه با همه چیز تولد (روحی)، یافته‌اید، معنی ندارد که بگوئید قادر به تدریس اصل الهی نیستید. شما باید به سختی اصل الهی را مطالعه کنید، حتی اگر دچار کم خوابی شده و حتی حدقه چشمان شما از کم خوابی مجروح شده یا

حتی بترکد. شما باید خود را آماده کنید، حتی اگر به بی‌غذائی و گرسنگی بیافتید و به یک مشت پوست و استخوان مبدل بشوید. آنگاه آن مترسک، آن کیسهٔ پوستی مملو از استخوان بتمامی ارزش دریافت عشق خدا را خواهد داشت. آیا فکر نمیکنید که خدا تمام انتظار خود را بر روی آن مرد متمرکز خواهد کرد، حتی اگر او ضعیف و شکننده باشد؟

عیسی نیز برای تأسیس آن کشور پا بعرضهٔ گیتی نهاد. اگر موطن اصیل وجود نداشته باشد، آنگاه وضعیت اسفبار و رقت‌انگیز خواهد بود. مردم مذهبی همواره در وضعیتی اسفبار میزیسته‌اند، چرا که فاقد موطن اصیل بوده‌اند. اگر قرار است که قضاوتی باشد، آنگاه افراد، خانواده‌ها، قبیله‌ها و ملت‌ها و دنیا باید خود را با استانداردی تغییر ناپذیر تطبیق کنند، و سپس متمرکز بر آن استاندارد تأسیس شده قضاوت شکل خواهد گرفت. سرزمین پدری یا موطن اصیل، آخرین جایگاه امید است. مردم، قبایل، خانواده، و افراد همه بتمامی جزئی از این سرزمین پدری هستند.

آیا شبه جزیرهٔ کره توانسته است که به مقام موطن اصیل نائل شود؟ نه، نتوانسته است، و لازم است که ما این امر را بواقعیت درآوریم. ضروری است که هر کدام از ما برای تأسیس موطن مورد نظر خدا، عیسی و روح‌القدس بسختی و با ایمانی راسخ کار کنیم.

خوبی چیست؟ خوبی به معنای فدا کردن فرد برای خانواده، خانواده برای قبیله، و فدا کردن قبیله برای طلوع موطن اصیل است. همه برای بازسازی آن کشور فدا میشوند، و وقتی که آن کشور بازسازی شد، همه وطن پرستانی وفادار و دوست داشتنی خواهند شد. اگر ایمان و اعتماد وفادارانه در سطح ملی پیشکش شد و استاندارد ملی تأسیس شد، آنگاه شما همچنین بعنوان کسی که پایهٔ خانوادگی و قبیله‌ای را تأسیس نموده به رسمیت شناخته خواهید شد. ایمان خالصانهٔ مطلق در برابر خدا، استاندارد این راه میباشد، آنگاه تمامی محتویات آن دوره برسمیت شناخته خواهد شد.

ما برای انجام صحیح و درست همه چیز چگونه باید به پیش برویم؟ عیسی گفت: "پدر نه به خواست من، که براساس خواست تو." در اینجا "خواست من" یعنی خواست دنیا و "خواست تو" خواست خدا است. شما اعضای نهضت هماهنگ تا به حال چه کرده‌اید؟ آیا توانسته‌اید که راه میهن پرستان وفادار را تأسیس کرده و با در دست داشتن نتیجه‌ای واقعی پا پیش بگذارید؟ شما باید راه فرزندان خلف را تکمیل کرده و سپس خود را با نتایجی واقعی پیشکش کرده و با آمادگی سطوح فرد، خانواده، قبیله، کشور و دنیا لباس جنگ برتن کنید. شما در حین پیشروی و جنگ در سطح جهانی باید پایه‌ای قومی نژادی تأسیس کنید، شما

باید در موقعیتی قرار گیرید که ارزشی برابر با ارزش نجات دهنده به شما اعطاء شود. در حینی که رهبر بعنوان پرچمدار راه در سطح جهانی به پیش می‌رود، شما، هدایت‌شدگان، باید راه در سطح قومی نژادی را آماده کنید. مردم بسیاری با امید به راه آزادی جان خود را از دست دادند. آنها جان خود را از دست دادند با این امید که این امر روزی بواقعیت درخواهد آمد، اگر چه نمی‌دانستند که آن روز چه زمانی فرا خواهد رسید.

اعضای نهضت هماهنگ پایه را از سطح فردی تا قومی - نژادی و ملی آماده کرده‌اند. اکنون ما میبایست تمامی بشریت و تمامی ملت‌های دنیا را بسیج کنیم. ما میبایست در پی روز تأسیس موطن اصیل، روز آزادی، صلح و شادی باشیم، و برای نیل به این هدف در راه گام برداریم، حتی اگر مسیری مملو از سختی و رنج و درد باشد. این راه و کانالی است که من همه چیز را از طریق آن میبینم، و این استاندارد خدا است. عیسی در جستجوی این استاندارد جان سپرد. ما باید با تحمل رنج و آزار در طی دوره‌های تأسیس موطن اصیل به پیش برویم. ما میبایست برای کشور کره مسئولیت بعهده بگیریم. ما میبایست درد و سوزش دیرینه احاطه شده در اطراف موطن عیسی، روح القدس، تمامی مقدسین، و موطن هرگز تأسیس نشده خدا را تسکین دهیم. اگر قادر به انجام به این امر این وظیفه نباشیم، بهیچوجه در هیچ جا و مکانی نمیتوانیم سربلند باشیم.

مسئولیت کنونی ما، یافتن موطن ما است، و برای یافتن آن باید برای خاطر آن زندگی کنیم. اگر نتوانیم برای خاطر وطن زندگی کنیم قادر به ساخت و بنای آن نیستیم. جهان را موطن اصیل خود بساز و برای آن زندگی کن. فردی با داشتن چنین طرز تلقی صلاحیت بنای موطن اصیل را خواهد داشت. خوردن، خوابیدن، قدم زدن شما در خیابان، تمامی زندگی و تمامی اعمال و رفتار شما باید برای آفرینش و بنای آن سرزمین موعود باشد.

ما به همین دلیل جنگیده و حتی برای دریافت ضربه شمشیر از جانب کمونیست‌ها در روز روشن آماده هستیم. اگر مردم کره قادر به انجام آن نباشند، ما کسانی هستیم که باید که آن را به انجام برسانیم. اگر مردم نمیتوانند بروند، ما بایست برویم، و برای انجام آن ما میبایست موطن اصیل خود را بیشتر از هر کس دیگری دوست بداریم. منظورم این است که اگر میخواهید چیزی بخورید، برای خاطر آن سرزمین بخورید، و یا وقتی که ازدواج کرده و به خانه شوهر می‌روید، آن را برای خاطر آن سرزمین انجام دهید. این برای خاطر موطن اصیل میباشد. اکنون گروهی هستند که با کلام من برمیخیزند، گروهی که با توجه به دستورالعمل من بسیج خواهند شد، اما من چنان مردی نیستم که به اینجور چیزها دل خوش کنم. من برای تأسیس پایه و توسعه آن طلوع

موطن اصیل را تضمین میکنم، حتی اگر لازم باشد، نهضت هماهنگ را برای انجام این امر فدا خواهیم کرد. باید دستورالعمل مذهبی، مردم و کشوری وجود داشته باشند که بتوانند خانواده تأسیس شده، بعنوان هدف مرکزی شش هزار سال مشیت الهی، را دریافت کرده و بپذیرند.

پایه برای دریافت خدا تأسیس شد، و آرزوی خدا ارتباط آنی همگان بوده است، اما چنین چیزی بواقعیت درنیامده و همه چیز شکسته شده و از بین رفت، بنابراین وظیفه جمع و جور کردن چیزها باقی مانده است. ما برای ایجاد ارتباط دوباره، میبایست در خط اول ایستاده و بدویم. وقتیکه هوا تاریک شده و زمان بخواب رفتن شما فرا میرسد، شما باید با آن موطن امید بخواب بروید. البته آن سرزمین هنوز وجود خارجی ندارد، اما بعنوان یک شهروند موطن اصیل، برای خاطر آن سرزمین بخواب رفته، و بعنوان یک شهروندی که برای آفرینش آن سرزمین تلاش دارد، از خواب برخیزید. اگر نمیتوانید به آن سرزمین فکر کنید، حتی از هیچیک از پنج حس خود از جمله، بویائی، شنوائی، چشائی... استفاده نکنید. حتی تا فرارسیدن آن روز، حتی نمیرید، زمان تا فرارسی آن روز بسیار کوتاه است. برای انجام این وظیفه، ما باید بر تمامی انواع رنج و عذاب و بدبختی و فلاکت غلبه کنیم. اگر کاری برای انجام دادن در دست دارید، حتی اگر لازم به شب زنده داری باشد، آن را به انجام برسانید. یعنی اینکه، وقتیکه تنها راه برای تأسیس آن سرزمین، با توجه به دوره زمانی، افزودن سنگینی یک بره قربانی شده باشد، و شما در این زمان مسئولیت افزودن آن را داشته باشید، حتی اگر یک قطره آب، بره قربانی اشک و عرق، باشد، آیا درست است که در راحتی و آرامش خمیازه کشان دراز کشیده و بخواب رفته و از خواب برخیزید؟ در واقع، شما بمحض بیداری بایستی در برابر خدا سجده نموده و بگوئید: "پدر، من به خاطر گام نهادن در این مسیر تنهائی، راه تأسیس پایه برای کشور پیروزمند ما، راه آرامش و امنیت که همواره در پی آن بوده اید، و راه تأسیس کشوری که از طریق آن شما میتوانید دنیای مورد نظر خود بنا نهید، جز احساس غم و افسردگی، احساس دیگری نمیتوانم داشته باشم، و اگر من چنین احساسی دارم، حال و احوال شما چگونه باید باشد؟"

شما نمیتوانید بر روی زمین دراز بکشید، به دلیل اینکه خسته هستید، حتی اگر جان میسپارید باید برای خاطر موطن اصیل باشد. به همین خاطر، وقتیکه پیر شده و احساس خستگی کنم، میخواهم قادر باشم تا آخرین وصیت نامه، آخرین خواست را از خود به جای بگذارم: "من همه آنچه را که از دستم برمی آمد برای خاطر خدا انجام دادم، من هر آنچه را که در توانم بود برای خاطر آن کشور انجام رساندم."

عیسی گفت: "نگران خوراک و پوشاک خود نباشید، چرا که کافران در پی آنها هستند. نخست در پی عدالت و پادشاهی خدا باشید." و همانطور که نشان داده شد، جریان مرکزی و اصلی اندیشه در کتاب مقدس پادشاهی (یا موطن اصیل) است. این فلسفه نمیگوید که در پی شادی و خوشحالی خودت باش بلکه میگوید که در پی آن کشور باش. بنابراین اگر شما بعنوان یکی از شهروندان آن کشور دنیا آمده‌اید، و اکنون ازدواج کرده و شوهر دارید، شوهر شما نماینده آن کشور میباشد، در نتیجه شما باید قبل از شوهر خود به آن کشور عشق بورزید. برای مردان هم همینطور است، همسر شما نماینده آن کشور بوده و شما قبل از همسر خود باید به آن کشور عشق بورزید. شما باید بتوانید از همسر خود بخواهید که تا به آخرین حد پیش رفته و با گفتن: "هر چه که در توانم بود انجام دادم، و دیگر بیش از این کاری از دستم برنمی‌آید." حتی جان فدا نماید. جان سپردن همراه با این بیان که: "من میبایست چنین و چنان می‌کردم...!" اصلاً و ابداً خوب و ایده آل نیست. به همین سبب، ما کار و تلاش بسیاری برای انجام داریم، حتی اگر تا به این زمان مراحل را تکمیل کرده باشیم. شما باید همواره یک گام جلوتر از دیگران باشید، حتی وقتی که دیگران در خواب هستند، ما میبایست یک گام بیشتر برداشته و به پیش برویم. چیزی را که شما باید بتواند مطرح کنید این است: "هی دنیای شیطانی! خوش باش! شماها اگر میخواهید، تمامی روز و شب را استراحت کنید. ما در جستجوی آن کشور به پیش خواهیم رفت."

هم میهنان گرامی، عزیزانی که در پی اتحاد هستید! مخصوصاً میخواهم بگویم که مأموریت شما زنان بازسازی مردان و زنان جوان است، و مأموریت دانش آموزان نیل به مقام فرزندان راستین از طریق آموزش راستین میباشد. این مأموریت شما است. در ورای آن، مادران و فرزندان برای تأسیس استاندارد لازم باید متحد و یگانه شوند تا شوهران برای دستیابی به مقام پسران راستین بهشتی آموزش دیده و رشد نموده، سپس از والدین راستین پیروی نموده، به خدا ملازمت کرده و ایده‌آل پادشاهی بهشتی بر روی زمین و در دنیای روح را بازسازی کنند.

در پایان، اجازه میخواهم تا مطرح کنم که امیدوارم سخنان امروز در شکل‌گیری حرکتی ملی برای نیل هر چه سریعتر به اتحاد شمال و جنوب متمرکز بر عشق راستین، یاری‌بخش شما باشد.

راه زندگی برای تمامی بشریت

سخنان والدین راستین

کانون خانواده برای اتحاد و صلح جهانی

فهرست :

پیمان خانواده

پیمان خانواده (کره ای با تلفظ فارسی)

والدین راستین و عهد تکمیل شده

برکت ازدواج و زندگی ابدی

راه زندگی برای تمامی بشریت

خانواده راستین و من

تاریخ تقدیر شده رستگاری از دیدگاه اصل

در جستجوی منشاء هستی

خانواده راستین و هستی راستین متمرکز بر عشق راستین

## پیمان خانواده

۱. خانواده ما متمرکز بر عشق راستین پیمان میبندد تا ایده آل اصیل آفرینش، پادشاهی خدا بر روی زمین و در بهشت، را با بازسازی موطن اصیل تأسیس نماید.

۲. خانواده ما متمرکز بر عشق راستین پیمان میبندد تا با ملازمت به خدا و والدین راستین و تشکیل خانواده مرکزی بعنوان نماینده هستی، مقام فرزندان با تقوا در خانواده، میهن پرستان در کشور، مقدسین در دنیا، و دختران و پسران الهی را در هستی تکمیل نماید.

۳. خانواده ما متمرکز بر عشق راستین پیمان میبندد تا چهار حوزه با شکوه عشق و سه قلمرو بزرگ پادشاهی و حوزه خانواده ملکوتی را بواقعیت درآورد.

۴. خانواده ما متمرکز بر عشق راستین پیمان میبندد تا با تأسیس خانواده باشکوه جهانی بعنوان ایده‌آل آفرینش خدا، آزادی، صلح، اتحاد، و شادی جهانی را بواقعیت درآورد.

۵. خانواده ما متمرکز بر عشق راستین پیمان میبندد تا هر روز برای پیشرفت هر چه بیشتر در جهت اتحاد دنیای (فاعلی) روح و دنیای (مفعولی) جسم تلاش داشته باشد.

۶. خانواده ما متمرکز بر عشق راستین پیمان میبندد تا بعنوان جانشین خدا و سازمان دهنده اقبال و هدایای بهشتی، یک خانواده ایده‌آل برای انتشار برکات الهی بشود.

۷. خانواده ما متمرکز بر عشق راستین پیمان میبندد تا برای خاطر زندگی دیگران با پیوند خوردن به نسب خونی اصیل، دنیائی با فرهنگ شیم جانگ (قلب) را بواقعیت درآورد.

۸. خانواده ما متمرکز بر عشق راستین پیمان میبندد تا در ورود به عهد تکمیل شده، با اطاعت مطلق، ایمان مطلق، و عشق مطلق به وحدت ایده‌آل خدا با بشریت نائل شده و بدینوسیله پادشاهی بهشت را بر روی زمین و در بهشت (دنیای روح) بواقعیت در آورد.

کجانگ مینگ سه

ایل - اوری کجانگن چم سرنگئل جونگ شیم هگو، بن ینگ دنگئل چ ج بن یانه چنگجو ایسنگ این جیسنگ

چانگوگ گوا چانسنگ چانگوئل چن گان هل گاسل مینگ سه هنه اید.

ای - اوری کجانگن چم سرنگئل جونگشیم هگو، هنه نیم گوا چم پومونیمل مشیو چانجوعه ته پیوجاک کجانگعی دمیا

جونگشیم جاک کجانگعی دعا کجانگ اسان هیوج، کوگک اسان جونگشین، سه گه اسان سانگ این، چانجو اسان

سانگج عه ذریرل وسانگ هل گاسل مینگ سه هنه اید.

سم - اوری کجانگن چم سرنگئل جونگشیم هگو، سه د شیم جانگ گوان گوا سم د ونگ گوان گوا هوانگ جوک

گوانل وسانگ هل گاسل مینگ سه هنه اید.



سهه - اوری کجانگنن چم سرنگعل جونگشیم هگو، هنه نیمه چنگ جو ایسنگ این چانجو ته کجو کعل هیانگ سانگ  
هیا جیو و پیانگ هو و تونگ ایل گوا هنگ بوگه سه گه رل و نسانگ هل گاسل منگ سه هنه اید.

ا - اوری کجانگنن چم سرنگعل جونگشیم هگو، میل چوجه جاک چانگسنگ سه گه و ته سنگ جاک جیسنگ سه گه  
عه تونگ ایلل هی ینگ هه جان جین جاک پل جانل چوک جین هوو هل گاسل منگ سه هنه اید.

یوگ - اوری کجانگنن چم سرنگعل جونگشیم هگو، هنه نیمه گوا چم پومونیمه ته شین کجانگ عو رو سو چان عو نل  
عوم جیگی نن کجانگعی دعا هتل چوک پگعل جو بیانیه یان کیال شیکینن کجانگعل و نسانگ هل گاسل منگ سه هنه  
اید.

چیل - اوری کجانگنن چم سرنگعل جونگشیم هگو، بن یانه هیال تونگ گوا یان کیال دن وی هتن سنگههل تونگ هیا  
شیم جانگ مون هوو سه گه رل و نسانگ هل گاسل منگ سه هنه اید.

پل - اوری کجانگنن چم سرنگعل جونگشیم هگو، سانیک شیده رل مجی هیا، چالده شین انگ، چالده سرنگ، چالده  
پوک جونگ عو رو شین اینه ایلچه ایسنگ ایی رو عا جیسنگ چانگوگ گوا چانسنگ چان گوگه هینگ گوانعل و نسانگ  
هل گاسل منگ سه هنه اید.

والدین راستین و عهد تکمیل شده<sup>۹</sup>

امیدوارم که همگی شما عزیزان با قلب و روحی گشاده و عمیق، این پیام را درک نمائید. من براستی باور دارم که خدا به شکلی  
عمیق شما و ملت شما را دوست میدارد، و صمیمانه دعا میکنم که با درک و حمایت از خواست خدا، همه ما بتوانیم به برکات  
الهی نائل شویم.

## ایده آل اصیل خدا

ایده آل اصیل خدا در آفرینش اولین اجداد بشری (آدم و حوا) این بود که آنها از طریق عشق راستین خودشان را کامل کرده،  
بتوانند بعنوان والدین راستین، یک خانواده خوب از عشق راستین، زندگی راستین و نسب خونی راستین بیافرینند. یک چنین  
خانواده خوبی، تنها بر اساس قلب و روح متحد اعضای آن در برابر خدا میتواند شکل بگیرد.

<sup>۹</sup> تور سخنرانی جهانی سال ۱۹۹۳ - سئول، کره

خواست خدا در زمان آفرینش اولین پسر و دخترش این بود که آنها بهتر از خود او شوند. اندیشه و گمان سنتی خواهد گفت که چنین چیزی پوچ و نامعقول است! اما لحظه‌ای به این موضوع فکر کنید. وقتی که در موقعیت والدین به چهره فرزندان خود چشم میدوزیم، امید و عشق بسیار نامحدودی را برایشان آرزو کرده، میخواهیم آنها رشد کرده و به همه آن چیزهایی که ما فقط رؤیای آنها را در ذهن داشته‌ایم، دست پیدا کنند.

به همین شکل، خدا نیز میخواهد بطور نامحدودی (تمامی زندگی خود را) به فرزندان بدهد. او حتی به میزان صد در صد آن راضی نیست، بلکه میخواهد هزاران بار بیشتر از آنچه که دارد بدهد. طبیعت عشق خدا بخشش مطلق و فراموش کردن آن است. برخلاف کسانی که داده‌ها و بخشش‌های خود را حساب کرده و بعد اعلام میکنند که این کافی است، برای خدا کافی هیچوقت کافی نیست! علاوه، هدف خدا در آفرینش تمام هستی، داشتن مفعول عشق بود. هدف او در آفرینش والدین و فرزندان، شوهران و زنان و تمامی موجودات در جهان هستی بصورت زوجهای مکمل، این بود که در تمامی جهان آفرینش، به عشق راستین ماهیت جسمی دهد. به همین خاطر والدین برای فرزندان، و فرزندان برای والدینشان زندگی میکنند، همینطور شوهران برای زنان و زنان برای شوهرانشان زندگی میکنند. هدف همه موجودات در آفرینش، دادن و فدا کردن و زیستن برای دیگران است.

اگر عشق راستین و ایده‌آل خدا از طریق خانواده آدم بواقعیت درآمده بود، آن خانواده آغاز پادشاهی بهشت میشد و در طول تاریخ بشری، به سطوح مختلف قبیله، ملت و دنیا گسترش پیدا میکرد، که این همان دنیای عشق راستین یا پادشاهی بهشت بر روی زمین میبود. گذشته از این، یک توسعه مشابه پادشاهی بهشت در دنیای روح نیز شکل میگرفت.

## شروع کاذب و پلید تاریخ بشری

اگر ایده‌آل اصیل خدا تحقق یافته بود، به ناجی یا مشیت الهی برای نجات بشر نیازی نبود. خانواده آدم اگر چه فقط یک خانواده ساده بود اما هسته مرکزی طایفه، ملت و جهان، همچنین الگوئی برای زندگی تمامی خانواده‌های آینده جوامع بشری میشد. که این خود یک مدل و طرح برای تحقق دنیای ایده‌آل خدا است.

اما بواسطه سقوط اجداد اولیه بشری، خدا میبایست کار و تلاش برای بازسازی را شروع میکرد. تاریخ بازسازی در مسیر بخرنج و پرنج و آزار، عهد قدیم و عهد جدید تکرار و تمدید شده و در عهد تکمیل شده به نقطه اوج خود رسید.

خانواده راستین و پادشاهی ایده‌آل بهشتی که خدا میخواست، آن را از طریق خانواده آدم بواقعیت در آورد، به خاطر گمراهی آدم و حوا از بین رفت. به سبب سقوط، جهان کنونی هیچگونه شباهتی با جهان ایده‌آل خدا ندارد، و در واقع یک جهان غرق در عشق خودمحور و یک جهان کاذب و پلید است. چرا که آدم و حوا (در آغاز تاریخ) متمرکز بر شیطان و عشق خودخواهانه، والدین کاذب شده و بجای تکثیر خوبی، به پلیدی تولد دادند. آنها با آفرینش خانواده پلید، زندگی و نسب خونی شیطانی را به بازماندگان خود منتقل کردند و به همین دلیل طوایف شیطانی، ملت های شیطانی و یک دنیای پلید و شیطانی شکل گرفت.

## فرمول اصلاح و بازسازی

بنابراین هدف مشیت الهی برای بازسازی این است که یک مرد و یک زن نماینده آدم و حوا، به عنوان والدین راستین متمرکز بر عشق راستین خدا بازسازی و متحد شده، که اینگونه خانواده راستین شکل خواهد گرفت. از طریق این خانواده سرانجام طایفه و دنیای راستین بعنوان نقشه اصلی خدا، میتواند گسترش یابد. به عبارت دیگر، نطفه‌ای که از طریق آن عشق راستین خدا و همینطور زندگی و نسب خونی راستین او میتواند جوانه زده و رشد کند، باید آفریده شود.

آیا تا به حال از خودتان پرسیده‌اید، که یک چنین دنیای پر از پلیدی و فساد، چگونه میتواند آفریده خدای عشق و خوبی باشد؟ در مطالعه دقیق کتب مقدس خواهید دید که با سقوط انسان، به تمامی خانواده آدم خسارت وارد آمد. نخست بواسطه سقوط آدم و حوا، مقام والدین از دست رفت. دوم بدنبال قتل هابیل توسط قابیل، موقعیت فرزندان نیز مفقود شد، و اینگونه الگوی خدا برای یک خانواده ایده‌آل در کمال جهان هستی از بین رفت.

به همین سبب، خدا برای بازسازی آن خانواده اصیل تلاش دارد تا موقعیتهای هابیل و قابیل را اصلاح کرده و به مقام راستین آنها حیات دوباره دهد و سپس مقام و موقعیتهای پدر و مادر راستین را بازسازی کرده به آن تولد دوباره دهد. این طرح اصلاح و بازسازی هابیل و قابیل بعنوان پایه‌ای برای بازسازی والدین راستین طرح استوار و تغییر ناپذیر خدا در طول تاریخ بازسازی بوده است.

جدائی و دسته بندی انسانهای سقوط کرده در گروههای هابیلی و قابیلی بارها و بارها در طول تاریخ بشری بوجود آمد. اول از همه خدا بشریت سقوط کرده را در دو گروه برادرانه قابیلی (بعنوان نماینده و سمبول شیطان) و هابیلی (نماینده و سمبول خدا)

تقسیم کرد تا بتواند مسئله دشمنی و کینه حاصل شده از سقوط را از بین ببرد. خدا از روش "دریافت ضربه از جانب هابیل و فدا شدن او" استفاده میکند. بر این اساس، هابیل میتوانست متمرکز بر این پایه قرار گرفته و قابیل را به آغوش کشیده و برکت داده شده به او را دریافت کند.

بعنوان مثال، مذهبی که هدف رستگاری را در درجه اول قرار میدهد، همواره بیشترین میزان رنج و آزار را از شیطان دریافت کرده، همواره در مسیر دائمی مخالفت‌ها گام برداشته و همچنان برای نجات این دنیای گناه‌آلود به تلاش خود ادامه داده است. بطور مشابه مردم خوب نیز همواره در موقعیتی برای ضربه خوردن و فدا شدن قرار میگیرند. با ملاحظه تقریبی به هر جایی در این دنیای سقوط کرده ما، بسادگی نزاع و کشمکش بین خوبی و بدی را همانند نزاع بین هابیل و قابیل، میتوان دید. این نزاع از عدم هماهنگی روح و جسم هر فرد شروع میشود. روح که نماینده حوزه هابیلی است، تلاش میکند، تا بر جسم که نماینده حوزه قابیلی است، غلبه کند، و با توجه به اینکه جسم نیز میخواهد تا بر روح غلبه کند، نزاع و برخورد شکل میگیرد، که این ناسازگاری درونی افراد است که در سطوح خانواده، ملت، و جهان گسترش پیدا کرده است.

در نتیجه انسانها همیشه به دو گروه مخالف، یکی خوب یا هابیلی و دیگری بد یا قابیلی، محبوس در نزاعها و درگیریها در هر سطحی، تقسیم شده‌اند. قصد خدا این بود که بهر حال هر دو گروه بازسازی شوند، نه اینکه یک طرف فاتح شده و طرف مقابل را نابود کند. مثال این دو دستگی، دزدهای به صلیب کشیده شده در کنار عیسی میباشند، شخص به صلیب کشیده سمت راست عیسی نماینده هابیل و دزد به صلیب کشیده شده سمت چپ نماینده قابیل میباشد. بنابراین کلید برای رستگاری در مشیت الهی در جهت تأسیس پایه برای استرداد دوباره مقام پدر و مادر راستین، همواره متحد ساختن این دو دستگی‌ها بوده است. اگر خانواده بر عشق ایده‌آل خدا تمرکز نداشته باشد، همواره بین اعضای آن اختلاف و نزاع وجود خواهد داشت. بدون عشق خدا بعنوان یک مرکز مطلق، خانواده نهایتاً در هم خواهد شکست. علاوه بر این، ملتی شکل گرفته از یک چنین خانواده‌هایی نیز رو به زوال خواهد گذاشت. بخاطر اینکه عشق نامشروع متمرکز بر خود، به اولین خانواده هجوم آورده آن را تحت کنترل قرار داد، خود پسندی و طمع نیز تمامی تاریخ بشری از فرد گرفته تا خانواده، قوم، ملت و دنیا را تحت کنترل قرار داده است. به همین دلیل، کار و تلاش خدا برای بازسازی نیز از سطح فردی شروع میشود. از آنجائیکه شیطان نیز از این نکته آگاه است، تمامی تلاش خود را نیز در سطح فردی متمرکز داده است.

این اتفاقی نیست که در آخر زمان فردگرایی راه غالب زندگی شده است. مردم هر چه بیشتر از اطراف خود بیگانه میشوند، نسبت به چگونگی وضعیت کشورشان، جامعه‌شان و یا حتی خانواده‌شان کمتر اهمیت میدهند. ازدیاد میزان طلاق نشان دهنده این است که شوهران و زنان درباره ازدواج و زندگی زناشویی خود کمتر اهمیت میدهند، والدین در ارتباط با فرزندانشان مسئولیت کامل بعهده نمیگیرند، افراد خالی از هر نوع وقار انسانی بوده، و حتی در مورد خود نیز مسئولیت تقبل نمیکنند.

آمریکا و خیلی از کشورهای مختلف دنیا چنین پدیده‌های در حال رشد را در جوانان مخصوصاً سنین شانزده سالگی مشاهده کرده‌اند. جوانان ایده‌آل‌گرا در این مسیر برای دستیابی به عشق و صلح، ماده‌گرایی را انکار میکنند، و مسئولیت و مسائل اخلاقی را نیز کنار گذاشته‌اند و اینگونه آنها ناتوان در دستیابی به عشق راستین مورد نظرشان به استعمال مواد مخدر، روابط آزاد جنسی و خودکشی تن در داده‌اند.

البته چیزی که بیشترین درد و رنج را برای خدا به همراه دارد، رابطه آزاد جنسی است. یک دنیای با عشق نامشروع، کاملاً دور از خواست خدا و در مخالفت با خانواده ایده‌آل میباشد. عشق از تحریک احساسات پاک و بی عیب شکل میگیرد اما رابطه جنسی آزاد کاملاً تهی از پاکی و احساسات راستین است.

چند تعدادی از ما با ظلم و بیداد حاصله از سوء روابط زناشویی و طلاق رنج برده‌ایم؟ در این شبها که فاحشه‌های بسیار زیادی در حال خود فروشی بوده و مردان و زنان بسیاری درگیر روابط نامشروع جنسی هستند، برآستی خدا کجاست؟ در باره کابوسهای فرزندان که با تجاوز و بدرفتاریهای والدینشان روبرو هستند، چه فکر میکنید؟ آیا روابط جنسی آزاد ارزش بوجود آمدن فرزندان بدون اصل و نسب را دارد؟

برآستی جایی که در آن همجنس بازی، رابطه جنسی آزاد، مواد مخدر و مشروبات الکلی حاکم است، از جهان عشق راستین کاملاً دور میباشد. در این جهان، شیطان بطور آشکار به مردم میگوید: که مشروب بنوش، مواد مخدر استفاده کن، رابطه جنسی آزاد داشته باش! از طرف دیگر کسانی که بر اساس خواست خدا دارای یک زندگی با ۱۸۰ درجه اختلاف نسبت به آنهاست دیگر بوده، در طول تاریخ در راه فداکاری و یک زندگی کاملاً روحانی قدم نهاده، که بشکلی دردآور و تلخ از جانب تمامی دنیا مورد مخالفت و رنج و آزار قرار گرفتند.

بعنوان مثال، این تنها عشق خدا و برکات او است که، با وجود مخالفت‌های بسیار تمامی دنیا، باعث تقویت و رشد خانواده هم‌هنگ شده است. این حقیقت که ما، برخاسته از کشور گمنامی چون کره، در مدت سی و هشت سال به یک نهضت مذهبی

در سطح جهانی مبدل شده‌ایم، نشان‌دهندهٔ راهنمائیهای دنباله‌دار خدا و حمایت‌های همیشگی او است. هنوز کسانی وجود دارند که در مخالفت و تضاد با نهضت هماهنگ بسر می‌برند. کسانی که شایعه‌های بسیار وسیعی منتشر میکنند و تمامی تلاششان برای جلوگیری از انتشار آموزشهای اخلاقی ماست. دوباره برای یادآوری باید گفت که راه شیطان همواره ضربه زدن به با ارزشترین نقطهٔ کار خدا است و آنهاییکه در تلاش برای مخالفت با خواست خدا هستند هیچوقت رشد و گسترشی نخواهند داشت. اما آنهاییکه در حوزهٔ الهی، رنج و آزار غیر عادلانه را تحمل میکنند، حق استرداد برکات الهی را خواهند داشت. استراتژی خدا نیز همواره اول ضربه خوردن و سپس باز پس گرفتن همهٔ آن چیزهایی است که بطور حقیقی از آن اوست.

## بازسازی عشق راستین

کتاب مقدس میگوید: حوا اولین کسی بود که نافرمانی کرده و به ایجاد رابطه با شیطان تن در داد. به سبب سقوط، نه تنها حوا بلکه آدم و فرزندان‌شان، قابیل و هابیل، متمرکز بر عشق خودخواهانه نسب شیطانی را به ارث بردند. به عنوان اولاد و بازماندگان زوجی که توسط شیطان مصالحه و ازدواج کردند، همهٔ ما نسب شیطانی را به ارث برده‌ایم. به خاطر همین موضوع است که عیسی میگوید: "شما از پدر خود ابلیس میباشید و خواهشهای پدر خود را میخواهید بعمل درآورید" ...

عهد عتیق یک خط سیر برای جبران و بازسازی مسائل با مضمون "چشم برای چشم و دندان برای دندان" مطرح میکند که در اصل الهی با نام "پرداخت غرامت" عنوان شده است. حوا برای جبران اشتباهش، میبایست که مسئولیت همهٔ خرابیها را خودش به عهده بگیرد. او میبایست که برای جبران سقوط روحی و سقوط جسمی، قدم به قدم تمامی اعمال و رفتار شکل گرفته در سقوط را بر عکس کرده، آنها را بازسازی کند..

این خواست خدا بود که حوا با پسر کوچک خود، هابیل، برای انجام مشیت الهی همکاری کند. در مطالعهٔ "سفر پیدایش" در عهد عتیق می‌بینیم که هابیل و پیشکش او مورد قبول واقع شد، اما بهر حال این همهٔ آن چیزی نبود که از هابیل انتظار میرفت. قرار بود که متمرکز بر عشق هابیل، قابیل او را بعنوان شخص برگزیدهٔ خدا برسمیت شناخته و با او متحد شود و حوا نیز میبایست در شکل‌گیری این اتحاد کمک کند. اگر هابیل و قابیل متحد شده بودند، دومین مشکل از مشکلات سقوط بازسازی میشد. اتحاد هابیل و قابیل متمرکز بر حوا پایه‌ای برای بازسازی تمامی خانوادهٔ آدم بود. با نگاهی به تاریخ مشیت الهی، میتوانیم

ببینیم که زنان مخصوصی از طرف خدا فرا خوانده شدند تا برای ایجاد اتحاد بین این دو مقام هایبلی و قابیلی در جبران حرکت گناه آلود حوای سقوط کرده، مسئولیت بعهده گیرند.

## یک دوره بعنوان الگو

یکی از این زنان مخصوص "ربکا" همسر اسحق میباشد. بعنوان مادر عیسو و یعقوب، مقامی را در خانواده اسحق داشت که مشابه موقعیت حوا در خانواده آدم بود. بر خلاف حوا، ربکا خواست خدا را درک کرده به دومین فرزندش، یعقوب، در مقام هایبلی کمک کرد تا او بتواند برکت در نظر گرفته شده برای فرزند اول (عیسو) را دریافت کند.

بسان وضعیت قتل هایبیل توسط قابیل، وقتی یعقوب تمامی برکات و ارث پدر را دریافت کرد، عیسو میخواست برادرش یعقوب را بقتل برساند. اما با کمکهای ربکا عاقبت این دو برادر، بدون توصل به هیچگونه خشونت با هم آشتی کرده و به گرمی همدیگر را به آغوش کشیدند. این آشتی و صلح بین دو برادر یک پیروزی بزرگ و اساسی برای خدا بود. اما این همه آن چیزی نبود که خدا میخواست، چرا که این بازسازی نماینده تنها یک پاکسازی سمبولیکی نسب خدا بود. پاکسازی واقعی نسب خدا میبایست در درون رحم انجام گیرد و این دلیلی برای داستان محمل نمای تamar است.

با درک این مطلب که تamar نیز مانند ربکا در مقام حوای سقوط کرده بوده، این امکان بوجود آمد تا بفهمیم که چرا عیسی از نسل تamar در قبیله یهودا (جودا) بدنیا آمد.

مطمئن هستیم که بسیاری از شما داستان دو قلوهای تamar را خوانده‌اید. او توسط یهودا، پدر شوهرش دوقلوها یعنی "پرز و زرا" را آبستن شد. در عهد عتیق میخوانیم که دو قلوها حتی در درون رحم برای بدست آوردن مقام نخست زادگی در کشمکش بودند.

در لحظاتی که تamar از درد زایمان در رنج بود، دست "زرا" بیرون آمد و در همان لحظه ماما (قابله) یک روبان قرمز دور مچ دست او بست، اما بعد از آن دست بیرون آمده "زرا" به درون رحم کشیده شد و "پرز" بعنوان نخست زاده بدنیا آمد و اینگونه مقام هایبیل و قابیل قبل از تولد بازسازی شد. از اینجا بود که مردم اسرائیل بعنوان ملتی برگزیده برای دریافت ناجی و والدین راستین انتخاب شدند.

بر حسب آئین و سنن اخلاقی، داستانهای زندگی ربکا و تamar سؤال برانگیز میباشند، اینکه چرا خدا به آنها برکت داد، یک معمای بزرگ علوم الهیات بوده است. اما همانطور که حالا میفهمیم، خدا میخواست تا نسب خود (نسل بشری) را از دستهای

شیطان باز پس گیرد. براین اساس بود که عیسی توانست پا به عرصه وجود بگذارد. نقطه پاکسازی نسب عشق راستین نقطه‌ای بود که ملت اسرائیل از آنجا توسعه را شروع کردند. کلمه اسرائیل یعنی پیروز، و پیروزی آنها پاکسازی نسب الهی بود.

## دوره ریسک زندگی مریم

قبیله جودا به نسلهای بسیار در سطوح قومی، جامعه و ملت گسترش پیدا کرد. در همین نسل بود که مریم دو هزار سال بعد در اسرائیل دنیا آمد. مسئولیت مریم ایجاد اتحاد بین شخصیت‌های هابیلی و قابیلی در سطح خانواده، قوم، ملت، با پرداخت غرامت مناسب و بازسازی نخست زادگی بود. مریم به کلام و خواست خدا پاسخ مثبت داده و عیسی را آبستن شد، اگر چه در چشم دیگران او به والدینش و یوسف نامزدش خیانت ورزیده بود. در آن زمان رسم براین بود که هر زن خاطی را که بدون نکاح باردار شود، سنگ باران کنند. اما یوسف با ایستادن در موقعیت سمبولیکی آدم از نامزدش حمایت کرد و مانع هر حمله‌ای شد. به خاطر ایمان مریم، و کار و تلاش ربکا و تamar، شیطان نتوانست، در تسلط بر عیسی در رحم مریم ادعائی داشته باشد. عیسی تحت تسلط نسب کامل شده و مستقیم خدا بعنوان فرزند راستین دنیا آمد. پس از بازسازی نسب سقوط کرده در خانواده یعقوب، او اولین پسر راستین خدا بوده و به همین خاطر او ارشد مقدسین و جد نسب راستین خدا است. تولد او نتیجه نهایی و پایان عهد عتیق در سطح ملی و آغاز عهد جدید در سطح جهانی بوده است.

مریم در مقام حوای بازسازی شده باید بین عیسی در جایگاه هابیلی و پسر خاله‌اش یحیی تعمید دهنده در جایگاه قابیلی، اتحاد بوجود آورد. این اتحاد یک حرکت اساسی برای مردم اسرائیل در تشخیص هویت عیسی بعنوان ناجی و والدین راستین بود. یحیی بزرگتر بوده و با داشتن پیروان زیادی بطور وسیعی مورد احترام مردم بود. همانطور که عیسی برای حواریونش توضیح داد، مأموریت یحیی در واقع همان انجام پیشگوئی عهد عتیق در باره ایلای نبی بود. مبنی بر اینکه ایلای نبی در ظهور دوباره‌اش پیش روی ناجی رفته و راه او را باز خواهد نمود..

اما آیا یحیی مأموریت خود را در مشیت الهی به انجام رسانید؟ در انجیل لوقا میخوانیم که یحیی با قدرت و روح ایلای آمد، اما یحیی ایلای بودن خود را انکار کرد و حتی پس از دریافت الهامی واضح و آشکار درباره عیسی، در هنگام تعمید او در کنار رودخانه اردن، در مسیح بودن عیسی تردید کرد. یحیی یک رهبر مذهبی محترم بود. در حالیکه عیسی بعنوان حرامزاده و پسر یک نجار



فقیر شناخته شده بود، بدون حمایت یحیی امکان نداشت که مردم اسرائیل به او ایمان آورده و از او پیروی کنند. عیسی خود در تنهائی راه سخت اعلان مأموریتش را بعهده گرفت.

یحیی میبایست به عیسی در رسیدن به سطح رهبری مذهبی اسرائیل کمک کند، و اگر او مأموریتش را به انجام میرسانید، مذهب یهود بعنوان هابیل و ملت اسرائیل در مقام قابیل متمرکز بر عیسی متحد میشدند. این اتحاد هابیل و قابیل یک پایه برای ازدواج عیسی میشد، و اینگونه او میتوانست در مقام پدر راستین و همسرش در مقام مادر راستین بشری بایستند. سپس کمتر از هفت سال تمامی آموزشهای او در سطح جهانی گسترش یافته، آسیا و روم را قبل از اینکه به سن ۴۰ سالگی برسد به سوی خود میکشید و به عنوان والدین راستین عیسی و زوجش میتوانستند به پادشاهی بهشت در سطوح مختلف فردی، خانواده، قوم و دنیا دست پیدا کنند.

## یک رویای انجام نشده

اما بهر حال این تقدیر باشکوه نتوانست بواقعیت درآید. این رهبران مذهبی بودند که کلام عیسی را رد کرده و به صلیب کشیدن او را در خواست کردند. عیسی در مواجهه با بی‌ایمانی بنی اسرائیل، تصمیم میگیرد تا با دادن زندگی خود به رستگاری روحی برای بشریت دست پیدا کند. اما او میدانست که ظهور دوباره نجات دهنده باید صورت گیرد تا علاوه بر رستگاری روحی، رستگاری جسمی را نیز بارمغان آورد.

به همین دلیل روح انسان از طریق ایمان به عیسی توانائی نزدیکی به خدا را دارد، اما جسم او در اسارت وساوس شیطانی به زندگی ادامه خواهد داد. حتی پل مقدس نگران امیال متضاد روح و جسم بود. بسیاری از رهبران پروتستان نیز از این تضاد و عدم هماهنگی در رنج بوده‌اند، و اکنون در آستانه عهد تکمیل شده، بواقعیت درآمدن رستگاری جسمی و روحی ادعائی مهم و اساسی است. به خاطر مرگ عیسی بر روی صلیب تضاد بین راستگراها و چپ‌گراها بوجود آمد، که این مسئله بوسیله دو دزدی که به همراه او مردند، نشان داده شد. این مثل جدایی ضروری هابیل و قابیل بدنبال سقوط آدم بود. بخاطر اینکه این دو دستگی و جدائی بوجود آمده بدنبال مصلوب شدن عیسی، نجات دهنده در ظهور دوباره در مسیر اتحاد این دو دستگی هابیلی و قابیلی کار و تلاش خواهد داشت.

## اتحاد ضروری

دومین دوره آمادگی برای ظهور والدین راستین به یک پایه غرامت موفقیت‌آمیز بین هابیل و قابیل در سطح جهانی نیاز دارد، و این پایه در واقع در طی اتفاقات روی داده در جنگ جهانی دوم، تأسیس شد. در طی آن دوره کشورهای متحد - انگلستان، آمریکا، فرانسه - نماینده دنیای مسیحی و در مقام هابیلی و کشورهای متفق - آلمان، ایتالیا، ژاپن - که با بسط و توسعه قوای نظامی‌شان در مقام قابیل بودند. این جنگ نماینده گسترده شده درگیری هابیل و قابیل در سطح جهانی بود.

بلافاصله بعد از پیروزی کشورهای متحد، گام‌های بزرگی برای ایجاد یک دنیای صلح متمرکز بر مسیحیت برداشته شد. انگلستان بعنوان حوا در سطح جهانی و آمریکا و فرانسه نماینده هابیل و قابیل آماده شدند تا ناجی را در ظهور دومش دریافت کنند.

با وجود تمامی این آمادگی‌ها، مشیت الهی در آن زمان به انجام نرسید. نماینده خدا کلامش را آورد اما با مخالفتها و رنج و آزار بسیار شدید جهانی روبرو شد. و این با موقعیت عیسی در دو هزار سال گذشته در یک سطح بود. همانطوریکه بنی اسرائیل در زمان عیسی منتظر ظهور دوباره "ایلیا" در کالسکه، از بهشت و از آسمان بودند، مسیحیت نیز منتظر ظهور دوباره عیسی از روی ابرها هستند. در کتاب مکاشفات، عیسی به یوحنا گفت که او با یک نام تازه خواهد آمد و این نشان دهنده آن است که بسان ظهور دوباره ایلیا، عیسی نیز از طریق یک مرد دیگر خواهد آمد.

در این زمان مهم و حساس بعد از جنگ جهانی دوم، خدا همسر مرا برای آوردن یک پیام و امید تازه از حقیقت برای مسیحیت در کره تعیین نمود. اما رهبران مذهبی کره امکان انتخاب این مرد جوان فروتن و متواضع برای آوردن کلام خدا را انکار کرده و باور نداشتند که ظهور دوم نجات دهنده، با تولد یک انسان در روی زمین شکل خواهد گرفت، بسان مردم یهود که نتوانستند به تولد نجات دهنده و والدین راستین در آن زمان ایمان آورند.

اگر کلیساهای مسیحی با همسرم متحد شده بودند، پادشاهی بهشت بر روی زمین و همینطور در حوزه دنیای روح تأسیس میشد. در مدت هفت سال از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۲، با پایان جنگ دوم جهانی، مطابق با مشیت الهی دوره عهد جدید نیز پایان می‌یافت، و تمامی دنیا میتوانست متحد و یگانه شوند.

**راه پر خس و خار**

اما رهبران مذهبی به جای اتحاد با او، به خاطر رشد و افزایش تعداد پیروانش به او حسادت ورزیده و بدون شنیدن کلام او، کورکورانه با او مخالفت کردند. حتی دروغهای زیادی درباره او پخش کرده، و با شایعه‌های سوء رفتار جنسی و حرص و طمع، و حرفهای کاملاً متناقض با تعلیمات او، میخواستند تا شخصیت او را خرد و نابود کنند.

خدا در مسیر آمادگی برای ظهور دوباره والدین راستین مسیحیت را گسترش داده و یک ملت مسیحی مقتدر مثل آمریکا را آماده نمود. آن رهبران مذهبی در کره، چه بدانند و چه ندانند، نماینده تمامی مسیحیت در دنیا میباشند و چون آمریکا و مسیحیت در سطح جهانی موفق نشدند که بعد از جنگ جهانی دوم با همسرمت متحد شوند، قدرت و اختیارات اخلاقی آنها رو به زوال گذاشته است.

بعد از جنگ دوم جهانی، ملت ایالات متحده و مذهب مسیحیت، بر پایه پیروزمندانۀ اتحاد هابیل و قابیل ایستادند. زمان برای دریافت والدین راستین در ظهور دومش فرا رسیده بود، اما این موقعیت از دست رفت و ایده‌آل خدا تحقق نیافت. تمامی دنیا با کار و تلاش همسرمت مخالفت کردند. او به بیابان و به عمق سیاهی رانده شده و از آن زمان تا به حال، در مسیر بازگشت، خود را بالا و بالاتر کشیده است.

بهمین خاطر درست مثل زمان جنگ، دنیا دوباره به دو حوزه هابیلی و قابیلی تقسیم شد و جنگ سرد آغاز شد. کمونیسم با انکار

خدا مثل دزد سمت چپ که عیسی را انکار کرد، نماینده حوزه قابیلی دنیا بوده، و دمکراسی‌های مسیحی که به وجود خدا شهادت میدادند، بعنوان دزد سمت راست و در حوزه هابیلی دنیا بودند. این خواست خدا بود که والدین راستین در ظهور دومش این دو بلوک متخاصم را با هم متحد کند. به همین دلیل ما نهضت هماهنگ را بسیج کردیم تا وسیله‌ای برای تسویه تضادها و اختلافهای راستگراها با نمایندگی دنیای دمکراسی و چپ گراها با نمایندگی دنیای کمونیست باشد. همینطور از طرف دنیای مسیحیت و یهود بعنوان پیشگامان صلح و دوستی با برادران و خواهران مسلمان خود تلاش داشته‌ایم.

در مدت چهار سال جنگ سرد، همسرمت برای فرو ریختن حصارها در سطح فردی، خانواده، قبیله، ملی و دنیا و سطح هستی جنگید تا بتواند که تاریخ و پایه ۴۰۰۰ ساله برای دریافت والدین راستین را بازسازی کند. از آنجائیکه عمر همسرمت نمیتواند به آن اندازه طولانی باشد، او میدانست که باید همه تاریخ از دست رفته را با پرداخت غرامت فقط در مدت ۴۰ سال آن را به انجام رساند. او در مدت این چهار دهه تاریخ ۴۰۰۰ سال قبل از عیسی و همینطور تاریخ ۶۰۰۰ ساله (بر اساس کتاب مقدس) از زمان

آفرینش تا به این زمان را بازسازی نمود. بعد از این بود که جنگ سرد با اتحاد بلوکهای هابیلی و قابیلی پایان یافت و این در سال ۱۹۸۸ در المپیک سئول با آمدن ۱۶۰ کشور دنیا به کره توسط نهضت هماهنگ تکمیل شد.

برای دهها سال همسر مورد سو تفاهم قرار گرفت، بمدت سه سال در زندان مرکزی کمونیستها (در کره شمالی) زندانی بود. او بطور کلی ۶ بار بدون هیچ گناهی و فقط برای انجام خواست خدا زندانی شده است. بیشتر از آن رسانه‌های گروهی او را بعنوان یک هیولا که جوانان را برای منفعت شخصی شستشوی مغزی میدهد، معرفی می کردند.

اگر بگویم که همسر، رورند مون تنها رهبر مذهبی دنیاست که بیشترین رنج و آزار را دریافت کرده است، آیا کسی یارای مخالفت دارد؟ وقتیکه به همسر فکر میکنم و اینکه او چگونه رنج کشید، قلبم میشکند، اما او همیشه به من قوت قلب میداد و همواره میگفت که خدا نگران و غمخوار آنهاست است که به خاطر انجام خواست او مورد رنج و آزار قرار گرفته اند..

برای بازسازی شکستهای گذشته، از جمله دوره‌های عهد عتیق و عهد جدید، همسر و من عمداً در راه غرامت گام برداشتیم. کره میتواند با عهد عتیق مقایسه شود و آمریکا با اکثریت شهروندان مسیحی میتواند با عهد جدید مقایسه شود. برای بیست سال اول، همسر در راه غرامت برای دوره عهد عتیق متمرکز برملت کره و نهضت هماهنگ، گام برداشت. که هر کدام نماینده نسبی، اسرائیل و یهود بودند. ما متمرکز بر این پایه، توانستیم در سال ۱۹۶۰ برکت مقدس والدین راستین را در سطح ملی تأسیس کنیم، سپس در سال ۱۹۷۱ همسر و من به آمریکا آمدیم. در مدت بیست سال بعدی در ایالات متحده، ما در راه غرامت برای تکمیل دوره عهد جدید و شروع عهد تکمیل شده گام برداشتیم. بدینسان خانواده والدین راستین را بعنوان سرچشمه عشق، زندگی و نسب خونی راستین متمرکز بر خدا، تأسیس کردیم.

## نهضت هماهنگ چه پیشکشی دارد؟

اصل الهی حقیقتی است که خدا به همسر آشکار کرده است. با نگاهی به تاریخ بشری و داستانهای کتابهای مقدس از دیدگاه مشیت الهی، اصل الهی به تمامی سؤالهای بدون جواب در طی هزاران سال گذشته پاسخ میدهد. کسانی که خالصانه محتویات اصل الهی را مطالعه کرده اند، آن را بعنوان یک هدیه راستین از طرف خدا و همینطور تنها راه برای بازسازی تمامی مشکلات جوامع امروزی بشری یافته اند.

حتی در کشورهای کمونیستی اسبق، رهبران دولت و هزاران جوان، با مطالعهٔ تعلیمات ما با نام خدائیزم و یا ایدئولوژی عشق راستین، احساس میکنند که زندگی دوباره‌ای یافته‌اند و در نهایت در آزادی از فشارهای ایدئولوژی کمونیست، در جستجوی حقیقت روحی برای راهنمایی ملت‌هایشان هستند.

مثالهای بسیاری برای نشان دادن قدرت و نیروی اصل الهی که در جهت دادن امید و زندگی تازه به جوانان است، وجود دارد. سال ۱۹۹۲ در کره، ما مراسم برکت مقدس ۳۰۰۰۰ زوج را برگزار کردیم، همهٔ شرکت‌کنندگان آنهایی بودند که زندگیشان را به یکدیگر و جهان و خدا پیشکش و تسلیم نموده‌اند. در بیشتر خانواده‌های عصر حاضر، والدین نمیتوانند بطور مؤثری فرزندان خود را مخصوصاً در ارتباط با مسائل خودمانی و محرمانه‌ای چون عشق و ازدواج راهنمایی کنند. اما همسر و من جوانان ۱۳۱ کشور مختلف دنیا را گرد هم آورده و امید رویاهای عشق آنها را در یک مسیر تاریخی بواقعیت درآوردیم. این امر برآستی یک معجزهٔ بزرگ دنیای پیشرفته و مدرن امروز بود. در آینده همانطور که مردم ارزش و کیفیت این خانواده‌های گرانبها را درک میکنند، میلیونها نفر از سراسر دنیا به جستجوی چنین ازدواجهائی خواهند آمد. خدا از طریق آنها قادر به بازسازی خانواده‌ای است که توسط شیطان نابود شده است، بدینسان خانواده‌های بازسازی شدهٔ متمرکز بر خدا، سنگ بنای ملت و دنیای ایده‌آل میباشند.

## رل و نقش مهم زنان

وقتی عیسی در مورد آمدن نجات دهنده و والدین راستین تعلیم میداد، داستانی مطرح کرد که در آن از باکره‌های در حال انتظار برای آمدن داماد صحبت شده بود، که این موضوع بر بازسازی موقعیت و مقام اصیل مرد و زن، آدم و حوای بازسازی شده به حوزهٔ مساوات و برابری راستین دلالت دارد. وقتی که مسیحیت بار اول در ملاقات با داماد شکست خورد، مشیت الهی میبایست برای چهل سال تا ۱۹۹۲ به تعویق بیافتد. در این نقطهٔ حساس تاریخ بازسازی، یک زن در مقام مادر راستین باید دنیا را برای پدر راستین آماده کند. به همین دلیل در آوریل همان سال همسر و من "فدراسیون زنان برای صلح جهانی" را تأسیس کردیم. سال گذشته با قلب یک مادر راستین کره، انگلستان، آمریکا، فرانسه، ژاپن، آلمان، ایتالیا، شوروی، چین و اقیانوسیه را ملاقات کردم.

من زنان این کشورها را برای ایجاد شعبه‌های فدراسیون زنان برای صلح جهانی گرد هم آوردم. با این کار ملت‌هایی که در جنگ جهانی دوم و همینطور جنگ سرد بعنوان کشورهای هابیلی و قابیلی در سطح جهانی درگیر بودند، برای دریافت مادر راستین با

هم متحد شده و دوباره برای دریافت پدر راستین آماده شدند. بر اساس این پایه، همسر و من میتوانیم در مقام اولین والدین راستین در سطح جهانی بایستیم. بعنوان والدین راستین ما طلیعه عهد تکمیل شده هستیم.

در این نقطه حساس تاریخی، میباید به اصلی در سطح جهانی پردازیم که بر اساس آن و متمرکز بر خدا، روح و جسم یک فرد منحصر بفرد میتواند متحد شود. برای تسهیل آن، ما دو سازمان مختلف برای ایجاد صلح جهانی تأسیس کردیم.

فدراسیون مذاهب برای صلح جهانی (IRFWP) نماینده روح دنیا است و متمرکز بر عشق راستین مأموریت درونی ایجاد اتحاد بین تمامی مذاهب دنیا را بعهده دارد. فدراسیون صلح جهانی (FFWP) از طرف دیگر نماینده جسم دنیا است و در پی انجام مأموریت بیرونی ساخت و بنای جوامع ایده‌آل می‌باشد. رهبران بسیاری از حرفه‌های مختلف سیاست، اقتصاد، خبرگزاریها، آکادمی، علم و هنر در این فدراسیون شرکت دارند.

## تکمیل پایه خانواده

با نگاهی به دیدگاه عمودی عشق، آدم و حوا میبایست مستقیماً با خدا مرتبط شده و چهار نوع عشق: عشق فرزندی، عشق برادر و خواهری، عشق زناشویی، و عشق والدینی را در درون خود توسعه و رشد میداند. در اصل آدم و حوا میبایست از طریق چهار حوزه قلب متمرکز بر عشق راستین خدا، بعنوان فرزندان، برادر و خواهر، زوج دوست داشتنی و والدین کامل شده رشد نموده، و بدینگونه به خانواده کامل شده دست پیدا می‌کردند.

آدم و حوا میبایست که یک الگوی زندگی برای تمامی اعضای خانواده خود میشدند، و فرزندانشان با نگاه به آنها برادران و خواهرهایی میشدند که یکدیگر را دوست خواهند داشت، آنگاه با توجه به عشق والدینشان به آنها زن و شوهرهایی میشدند که رابطه زناشویی بین والدینشان را دوباره بتصویر میکشند. آنها در نهایت با تولد کودکانشان، یک خانواده کامل دیگر بر اساس الگوی والدین خود تأسیس میکردند.

بدینسان همه خانواده‌های موجود در دنیا با سرچشمه گرفتن از آدم و حوا، اجداد متمرکز بر خدا، ارزشی برابر و الهی میداشتند. با تأسیس خانواده‌های ایده‌آل شکست‌ناپذیر که میتواند اتحاد عمودی و افقی بین والدین و فرزندان، برادران و خواهران، شوهران و زنان را به انجام برساند، ما در نهایت بنیان درونی برای پادشاهی خدا بر روی زمین و در بهشت را خواهیم ساخت.

در هر خانواده کامل شده پدر بزرگ و مادر بزرگ در مقام پادشاه و ملکه بعنوان نماینده خدا و اجداد خوب بوده، والدین در مقام پادشاه و نماینده بشریت در عصر حاضر، و فرزندان در مقام شاهزادگان، نماینده نسل های آینده می باشند. وقتی که همه این سه نسل گذشته، حال و آینده متحد شوند، همگی قادر به زندگی در هماهنگی و آرامش خواهند بود.

برای من این موقعیت بسیار با شکوه است که تأسیس اولین خانواده راستین تکامل یافته را به شما اعلام کنم. همسر من و من به همراه ۱۳ فرزند و همینطور ۲۰ نوه برای خدمت به خدا و بشریت مطلقاً تسلیم شده ایم. با حضور سه نسل در درون یک خانواده ریشه مرکزی (پدر بزرگ و مادر بزرگ)، تنه اصلی و مرکزی (والدین) و غنچه مرکزی (فرزندان)، ما به درخت "حیات" اشاره شده در کتاب مقدس در سطح خانواده دست پیدا کرده ایم. که این آغاز "عهد تکمیل شده" می باشد. پیوند سمبولیکی شما به این درخت، و در واقع ملحق شدن شما به این تلاش بزرگ برای آفرینش یک ملت و دنیای ایده آل، امید خالصانه و صمیمانه ماست.

## گسترش ایده آل ناجی

در طلوع "عهد تکمیل شده"، زمان آن فرا رسیده که هر خانواده در سطح جهانی مسئولیت و مأموریت والدین راستین را برای تکمیل رستگاری بعهدده بگیرد. بعد از بازسازی خانواده خود، پله بعدی بازسازی قبیله، ملت و دنیاست. ما این سیر تحولی را "ناجی قبیله ای" مینامیم. در عهد تکمیل شده مأموریت مادر خیلی مهم خواهد بود. او میبایست فرزندان و همسرش را متحد ساخته و آنها را به خانواده والدین راستین متصل سازد.

پیش از این، ما هزاران مسیونر یا "ناجی قبیله ای" به سراسر دنیا فرستاده ایم. بزودی ایده آل اصیل خانواده به سطح جهانی گسترش پیدا خواهد کرد. همانطوریکه دنیا وارد دوره "عهد تکمیل شده" میشود، ما دوباره با خدا زندگی خواهیم کرد. برای بواقعیّت درآوردن این مهم، میبایست که اتحاد روح و جسم، اتحاد زنان و شوهران، اتحاد والدین و فرزندان را به کمال خود برسانیم، بعد از آن است که میتوانیم خانواده های ایده آل را متمرکز بر عشق الهی تأسیس کنیم.

با شکل گیری چنین خانواده هایی نشانه ها و دلایل فساد و زوال جوامع ما نیز نابود خواهد شد. بعنوان فرزندان بی پروای خدا، بهیچ وجه با وسوسه های استعمال مواد مخدر، الکل و غیره به بردگی و اسارت کشیده نخواهیم شد. بیشتر از آن، با درک تقدس عشق بین زن و شوهر، برای مقابله با بیقیدی در مسائل جنسی و خیانت های زناشوئی دارای قدرت کافی خواهیم بود و در نهایت همه ما با هم تلاش خواهیم داشت تا جنگ، اختلافات نژادی و گرسنگی را برآستی نابود کنیم.

ما متمرکز بر این پایه قادر خواهیم بود که یک جهان مملو از صلح، آزادی و شادی راستین را بواقعیت درآوریم. در یک چنین دنیائی مردم با صمیمیتی عمیق به نیازهای یکدیگر توجه خواهند نمود، و به شکلی طبیعی، ملت‌های دنیا دست به دست هم خواهند داد تا صلح و عدالت را حفظ کنند. با درک این مطلب که این موضوع رویای خدا برای بشریت بوده است، بیایید تا تمامی ملت‌ها مثل یک ملت واحد تحت فرمان خدا، برای ترویج و انتشار صلح و آشتی به همه گوشه و کنار دنیا، دست به دست هم داده، یکی شویم.

امیدوارم که تمامی شما این پیام را با قلبی گشاده و عمیق دریافت نمائید. صمیمانه دعا میکنیم که با حمایت از خواست خدا، همگی بتوانیم به برکات الهی دست پیدا کنیم. خدا به شما، خانواده‌های شما و ملت شما برکت دهد.

متشکرم



## برکت ازدواج و زندگی ابدی<sup>۱۰</sup>

همسرم، رورند سان میانگ مون و من با اجرای سخنرانیهای متعدد در سطح جهانی میخواهیم میل و آرزوی خود را برای ساختن یک دنیای صلح آمیز، در همکاری با هر کدام از شما، و رای مرزهای و قومی، ملی، مذهبی شریک و سهیم میشویم. بنابراین میدانم که شما پیام مرا بطور جدی مورد توجه قرار خواهید داد.

بشریت در حال حاضر در رو در روئی با آخر زمان بسر میبرد. در این دوره، در سطح جهانی، خانوادهها در حال فروپاشی بوده و شوهران و زنان، والدین و فرزندان، در دشمنی بر علیه یکدیگر برخاستهاند. دلیل این مصیبت و تراژدی چیست؟ دلیل آن فقدان عشق راستین است و در حقیقت، ما از مهمترین مسئولیت خود بی خبر هستیم، و آن مسئولیت آمادگی برای زندگی ابدی است. اگر فهم ما در باره زندگی ابدی واضح و روشن باشد و اگر واقعیت آن را در اعماق قلب خود بپذیریم، آنگاه بخوبی میتوانیم فرزندان و خانوادههای خود را هدایت و راهنمایی کنیم. اما در حقیقت، بیشتر مردم از وجود یا عدم وجود دنیای روح آگاهی دقیق ندارند!

اگر ما برآستی از واقعیت دنیای روح آگاه باشیم، حتی در صورت هجوم و سواست، قادر به انجام گناه نیستیم. ما نمیتوانیم خودخواهانه زندگی کنیم، حتی اگر به ما گفته شود که آنچنان باشیم. عبارت دیگر اگر ما دنیای روح را درک نکنیم، مهم نیست که پیرو چه مذهبی هستیم، به هیچ وجه قادر به ورود به پادشاهی بهشتی نخواهیم بود.

در بعدی وسیعتر بگوییم، که ما بدون فهم معنای درست زندگی ابدی، نمیتوانیم یک انقلاب اجتماعی راستین بوجود آوریم. اگر آن حرکت و انقلاب به زندگی ابدی مرتبط و متصل نباشد، ممکن است چیزها را خرابتر کند که بطور حتم هیچکسی خواهان آن نیست.

مذاهب تا به این زمان، دنیای عامی و غیر روحانی را نه در آغوش خود گرفته و نه تحت پوشش قرار داده‌اند. به همین سبب، هم اکنون در سطح جهانی دنیاگرایی تمامی فرهنگها را تحت کنترل خود قرار داده است و علت آن عدم توانایی مذاهب در ارائه فهمی واضح از زندگی ابدی بوده است.

مسیحیت نیز با این مشکل روبرو است. اگر چه مردم برای قرنهای بسیار، با ایمان به قوانین مسیحی زندگی کرده بودند، با اینحال امروزه بسیاری از کلیساها سر در گم هستند، و بهمین خاطر در آخر زمان، آنها تحت تاثیر تغییرات در حال جریان در سطح دنیا قرار خواهند گرفت.

مسیحیت حتی استدلال منطقی و روشنی از زندگی ابدی ندارد. عبارت دیگر، هیچکسی اعتقاد درست و کاملی نسبت به زندگی ابدی ندارد. در حقیقت مردم حتی نمیدانند که آیا خدا وجود دارد یا نه. بیشتر مردم در رو در روئی با وسوس و موانع دنیوی، دودل و متزلزل شده، از ایمان خود دست کشیده و راه و مسیر دنیوی را دنبال میکنند.

## ضرورت فهم و درک زندگی ابدی

همانطور که به سنین ۴۰ یا ۵۰ سالگی میرسیم، به پایان زندگی خود نزدیکتر شده و بطور طبیعی در باره مفهوم زندگی ابدی جدی‌تر میشویم. در واقع هر چه بیشتر پا به سن میگذاریم، جدی‌تر میشویم. بطور معمول، قوت و شدت عشق با توجه به مسن‌تر شدن مردم رو به کاهش میگذارد. اما اگر آگاهی و درک ما از زندگی ابدی، دارای ریشه‌ای عمیق و قوی باشد، آنگاه هر چه پیرتر شویم، عشق بیشتر رشد کرده و عمیقتر خواهد شد.

شما به چه میزان، از تغییرات موجود در جهان امروز گیج و سر در گم شده‌اید؟ اگر تمرکز ما به زندگی ابدی واضح و تغییرناپذیر باشد، آنگاه بر تمامی ناامنی‌های وابسته به تغییرات محیط غلبه کرده و قادر خواهیم بود تا تمامی شرایط زندگی خودمان یا تمامی خوشحالی‌ها و غمهای سبز شده بر سر راهمان را هضم کنیم.

خدا آدم و حوا را در مقام زوج و مفعول عشق راستین خود آفرید، بالطبع ما باید به عنوان زوجهای عشق راستین خدا زندگی کنیم. این نکته نمیبایست در سطح یک نظریه خشک و خالی باقی بماند بلکه باید کاری کنیم تا این نیروی محرکه در زندگی روزانه ما کار کرده و ما آن را هر روز تجربه کنیم. یکبار که از قدرت عشق راستین آگاه شویم، برای گام نهادن در جاده عشق، با تمامی مشقتها و بدبختی‌ها مقابله خواهیم کرد.

ما همواره در زندگی روزانه، امنیتی را که از اعتقاد به زندگی ابدی ناشی میشود، احساس میکنیم. وقتی این اعتقاد و اعتماد در ما لبریز شود، زندگی ما امنیت خواهد یافت، و این تاثیر مهمی در تربیت فرزندانمان دارد. اگر برای جوانان مفهوم زندگی ابدی بوضوح تشریح شود، آنها با آمادگی آن را میپذیرند. عبارتی دیگر آنها بشکلی خاص برکت دریافت کرده‌اند تا زندگی ابدی طنین انداخته بر جسم و روحشان را احساس کنند.

پسرها و دخترهای نوجوان در سنین ۱۵-۱۶ سالگی، دارای خصوصیات پاک و سقوط نکرده هستند. آنها خصوصیت اصیل آدم و حوای قبل از سقوط را منعکس میکنند (چهره و خصوصیت آدم و حوا قبل از سن ۱۶ سالگی) به همین سبب واجب و ضروری است که جوانان بطور عمیق خدا را بشناسند.

ما با شناخت خدا میتوانیم رابطه جدایی ناپذیر خود را با او درک کنیم. اما جوانان برای دانستن آن، در درجه اول باید مفهوم زندگی ابدی را درک کنند.

## زندگی زمینی و زندگی ابدی

فکر میکنید که دوره زمانی زندگی شما چند سال است؟ همه ما فکر میکنیم که تا سنین ۷۰، ۸۰ سالگی زندگی خواهیم کرد و بسیار سخت است تا تصور کنیم که قبل از آن خواهیم مرد. با توجه به این نکته میتوان گفت که ما خیلی حریص هستیم. اما در حقیقت حتی آنهایی که معتقدند زندگی طولانی خواهند داشت، از زمان مرگ خود آگاهی ندارند. زمان مرگ میتواند خیلی زود، امروز یا فردا باشد. حتی ممکن است در حین غذا خوردن یا هنگامی که در خواب هستیم، بمیریم. آیا خدا تضمین میکند که کسی زندگی طولانی داشته باشد؟

تصور کنید که میدانید در عرض یک سال آینده خواهید مرد، و اینکه شما باید در مدت کوتاهی خود را برای سفر آماده کنید. با توجه به آگاهی از این امر، باید برآستی خوشحالت‌تر باشید، اینطور نیست؟ چون سرانجام شما قادر هستید تا خود را در طی مدتی کوتاه برای مرگ آماده کنید. هر چه از مدت زمان کمتری در آماده‌سازی خودتان برای مرگ استفاده کنید، بهمان میزان، زمان کمتری را در زندگیتان تلف خواهید کرد و اگر این آمادگی بخوبی صورت گرفته باشد آنگاه میتوانید خانه‌ای برای زندگی ابدی خود بسازید.

آرزو دارید چند سال زندگی کنید؟ چه اتفاقی می‌افتد اگر خدا به شما بگوید که همین امشب باید بمیرید؟ از خود چه ارثیه‌ای را بجا می‌گذارید؟ آیا چیزی را اندوخته‌اید که خدا بتواند به آن افتخار کند؟ برآستی تا زمانیکه در این دنیا زندگی میکنیم، بایستی بالاترین و بهترین تلاش خود را عرضه کنیم. ما باید ۲۴ ساعت زندگی روزانه خود را برای باز آوردن حتی یک نفر بیشتر بسوی عشق خدا، وقف کنیم.

بالاترین استاندارد پیشکش به خدا این است که حتی نخواهی در گرسنگی و بیخوابی توقف کنی. نگرانی در احتیاجات دنیوی نباید ما را از پای در آورد. اگر شما با چنین صمیمیت و صداقتی زندگی کنید، در دنیای بعدی زندگی ابدی خواهید داشت. زندگی جسمی ما هر چه کوتاهتر باشد به همان اندازه ارزش بیشتری در آن خواهیم یافت. در این زمینه، باید از خود پرسیم که: "چه اندازه دیگران را دوست میدارم؟" "تا چه اندازه به خانواده‌ام عشق می‌ورزم؟" "عشق من به قبیله‌ام تا چه اندازه است؟" "دوست داشتن دیگران به چه معنا است؟" "عشق ورزیدن به دیگران، به خانواده‌ام، و به قبیله‌ام به چه معناست؟" این در واقع پایه‌ای برای عشق ورزیدن به تمامی ابناء بشری و نقبی هوشیارانه به زندگی است. اگر به این روش زندگی کنید، هرگز شکست نخواهید خورد.

## علت زیستن در زندگی ابدی

هدف از یک زندگی با ایمان در جستجوی دنیائی با زندگی و عشق ابدی خدا است. راه زندگی با ایمان، کشف چگونگی شادی و مسرت خدا و سپس در آن مسرت و شادی، انگاری که از آن خود ما است، غرق شدن! ما تنها با زیستنی اینچنین میتوانیم با عشق و زندگی ابدی خدا یکی شویم.

بنابراین بسیار مهم است که مردم با ایمان انرژی پایان ناپذیری را برای عشق و زندگی خدا اختصاص داده و فدا کنند. مذاهب دنیا برخلاف تمامی زمینه‌های فرهنگی در طول تاریخ توسعه پیدا کرده‌اند، و دلیلش این است که سرنوشت بشری زیستن در زندگی ابدی است.

قرار نیست که ما تنها در عهد و دوره خود زندگی کنیم. بلکه حیات ما بایستی در هماهنگی با تمامی جهان هستی باشد. یکبار که ما به مرز محدود زندگی زمینی دست یافتیم، زندگی را در دنیای نامحدود و ابدی ادامه می‌دهیم. چنین دنیائی بشکلی واقعی وجود دارد. حتی آنهاییکه اعتقادی به وجود آن ندارند، یا آنهاییکه بطور کامل آن را درک نکرده‌اند، خواهان زندگی ابدی هستند. در واقع آنها با توجه به تجربه درد و رنج از جانب بشریت، و در کمک به آنها چنین چیزی را خواستار شده‌اند، اما وجود خدا واقعیتی و برای زمان و مکان است. وقتی ما به عمق عشق ابدی پی ببریم، همین درک و آگاهی خود نقطه شروعی برای ما خواهد بود. آنگاه قادر خواهیم بود تا به پاسخهای لازم برای سوالهایمان در ارتباط با خدا و زندگی ابدی دست پیدا کنیم. خدا بشریت را به چه عنوانی و برای چه هدفی آفرید؟ او مرد و زن را در مقام زوجهای عشق راستین خود آفرید. قرار بود که ما ارزش مطلق و یگانه خدا را دارا شویم. این یک الهام تکان‌دهنده است! با توجه به این نکته، ارزش زندگی هر فردی نامحدود است. در دیدگاه خدا، حتی تمامی هستی نمیتواند جایگزین یک انسان شود.

هدف و مقصود تمامی انسانها، تولد در عشق راستین، زندگی و رشد در عشق راستین، و حتی مرگ در عشق راستین است. خدا ابدی، مطلق، و تغییرناپذیر است، و ما در مقام مفعولهای عشق راستین او هستیم. بنابراین ما آفریده شدیم تا بطور ابدی زندگی کنیم. زندگی ابدی ما، بعنوان زوج عشق راستین خدا، ریشه در رابطه ما با او دارد.

## زوج عشق ابدی آفریننده

عشق خدا مطلق است، اما از زمانیکه عشق خدا بواسطه سقوط بشر از دست رفت، او بدبختی و غم غیر قابل تشریحی را در طول تاریخ تجربه کرده است. هیچکس هرگز این نکته را ندانست، و هیچکسی تا بحال قادر نبود تا او را بطور کامل تسکین دهد.

خدا در عمق قلبش، خواستار بازآفرینی مفعول عشقش بوده است، زوجی که مدت‌های مدید منتظرش بود. خدا میخواهد که فرزندانش را در آغوش بگیرد. او برای نائل شده به ملاقات آنها هر راه و مسیری را با هر فاصله‌ای که باشد، طی خواهد کرد. او تنها در دیدار پسران و دخترانش میتواند شادی و خوشحالی خود را بتمامی ابراز نماید.

خدا برآستی تمامی جهان هستی را برای فرزندانش آفرید. به جو زمین توجه کنید. وقتی در جایی فشار هوای گرم پدیدار میشود، فشار هوای سرد نیز خود به خود ظاهر میشود. با توجه به این پدیده است که گردش و جریان هوا خود به خود شکل میگیرد. خدا به ما آموخته است تا کاری (کردار نیک) را که برای دیگران انجام داده‌ایم، فراموش کنیم. این حرکت، یک رابطه داد و دریافت طبیعی و غیر ارادی در زندگی روزانه ما می‌آفریند، که شباهت بسیاری به پدیده طبیعی (فشار هوا) دارد که ما در فضا و جو مشاهده میکنیم. این گردش دائمی داد و دریافت ما را در جهت زندگی ابدی سوق میدهد.

زندگی ابدی با چیزی جز تعهد ابدی آغاز نمیشود. دقیقتر بگوییم اگر کسی زندگی‌اش برای دیگران باشد، هرگز نابود نخواهد شد. زندگی توأم با فداکاری، بطور حتم رشد کرده و پیشرفتی ابدی خواهد داشت. فردی که اینچنین زندگی میکند سرانجام بسان هسته مرکزی، به مقام مرکزی جامعه دست خواهد یافت.

اگر قرار بود که خدا در پی یک مفعول مطلق عشق باشد، چه کسی میتواندست لیاقت چنین مقامی را داشته باشد؟ نتیجه‌گیری طبیعی این است که در میان تمامی موجودات آفرینش، انسانها میبایست زوج و مفعول عشق خدا باشند. بهمین دلیل قرار شد تا انسان با ارزشترین موجود در میان تمامی مخلوقات خدا شود.

وقتی ما قادر به پذیرش این نکته باشیم که "ما زوج عشق راستین ابدی خدا" هستیم، بسادگی میتوانیم بفهمیم که برای ابدیت زندگی میکنیم. مفهوم ابدیت، بطور طبیعی از فهم و درک این نکته سرچشمه میگیرد. در واقع درست همین جا است که ابدیت آغاز میشود. دنیای مذهبی باید این نکته را به خاطر بسپارد که، رابطه عشق راستین پایه زندگی ابدی است. بعبارتی ساده‌تر، زندگی ابدی نه از مرد و نه از زن، بلکه از عشق راستین خدا ریشه میگیرد.

**نجات و رستگاری تنها از طریق عشق راستین**

امروزه، مسیحیت اعلام میکند که هیچ فردی نمیتواند با چیزی جز ایمان به عیسی به زندگی ابدی دست یابد. اگر بپرسیم که یک فرد چگونه میتواند، زندگی ابدی را حفظ کند، بعضی جواب خواهند داد "فقط ایمان". البته این یک اصل اساسی است که ما دارای ایمان مطلق هستیم، با این حال مایلیم که شما با یک دید بازتری به معنا و مفهوم زندگی ابدی توجه کنید. به تداوم کیفی توجه کنید. بدن جسمی (یک موجود زنده) دارای حرکت و تلاشی مداوم است. برای مثال، گردش خون، سیستم عصبی و مغز ما باید در آرامش و بطور مداوم عمل کند.

از این نقطه نظر، اگر کسی از ما بپرسد که چطور زندگی ابدی خود را تضمین میکنید، چه جوابی خواهید داشت؟ زندگی روحی نیز باید تداوم داشته باشد. آیا شما برآستی میتوانید ادعا کنید که زندگی ابدی شما تنها توسط ایمان شما تضمین میشود؟ آیا نجات و رستگاری، تنها از داشتن ایمان ناشی میشود؟ مطلقاً اینطور نیست. نجات و رستگاری راستین مستلزم تداوم تجربه عشق راستین در دنیای جسمی و بدنبال آن در دنیای روح است.

با توجه به اصولی که خدا توسط آنها این دنیا را آفریده است، تنها انسان راستین میتواند زوج عشق راستین خدا شود. تنها توسط عشق راستین است که کسی میتواند چنین انسانی شده و به زندگی ابدی نائل شود.

کلید برای دستیابی به این هدف، خلاصی و رهائی ما از جهالت و سنگینی ارثیه سقوط است. سؤال اساسی این است که چطور میتوانیم خود را از عشق، زندگی، و نسب خونی پلید رها سازیم. در وضعیت کنونی هنوز آزادی معنایی ندارد، تنها رهائی کامل از پلیدی است که آزادی راستین را به ارمغان می آورد. آزادی راستین به معنای تزکیه نفس است.

## ایده ضروری برای زندگی ابدی

ما برای برخوردار بودن از یک زندگی ابدی آفریده شده ایم، همچنین آفریده شدیم تا عشق راستین را تجربه کنیم. بعلاوه، قرار است که تجربه عشق راستین، اینجا بر روی زمین صورت گیرد. ما در این دنیا خود را با چیزها و مسائل بسیار زیادی درگیر کرده ایم، (که در صورت تجربه عشق راستین) اینها وسائلی برای تضمین زندگی ابدی ما میشوند. عبارتی دیگر، هر آنچه را که ما در این دنیا انجام میدهیم یک دوره آمادگی برای زندگی ابدی است.

ما صلاحیت زندگی برای ابد را بطور کامل دارا هستیم. ما خواهان زندگی ابدی هستیم! در جستجویی که ما برای دستیابی به زندگی ابدی داریم، چه چیزی تغییرناپذیر است؟ تنها عشق راستین تغییرناپذیر است! همه چیز در جهان هستی تغییرپذیرند، اما عشق راستین هرگز تغییر نمی‌کند. چون عشق راستین نقطه و هسته مرکزی است و نقطه مرکزی دست نخورده و کامل باقی خواهند ماند، حتی اگر همه چیز اطراف آن محو و نابود شوند. عشق راستین مرکز ثقل جهان هستی است و این خود، عشق خدا است. در نتیجه، به همان میزان که خدا تغییرناپذیر است، عشق راستین نیز تغییرناپذیر است.

عشق راستین به چه معنا است؟ یک مرد تمایل دارد که همسرش از او بهتر باشد، یک زن نیز میخواهد که همسرش از او پیشی گیرد. آیا والدینی هستند که خواستار پیشی گرفتن فرزندانشان نباشند؟ چرا همگی ما بطور مشترک دارای چنین احساسی هستیم؟ چون همگی ما در تصور خدا آفریده شده‌ایم. عبارت دیگر حتی خود خدا میخواهد که زوج و مفعول عشقش از او بهتر باشد، بهمان شکلی که تمامی پدرها و مادرها (والدین) میخواهند تا فرزندانشان از آنها پیشی گیرند.

خدا مطلق است، با این حال او والدین ما است. آیا خدا میتواند یک استاندارد مطلق برای ما در نظر بگیرد و برای خودش نه؟ نه، او نمیتواند. با توجه به نکته، ارزش ما بالاترین ارزش در جهان هستی است.

در حقیقت، در حوزه عشق راستین ما میتوانیم دارای ارزشی بالاتر از خدا شویم، بهمان شکل و صورتی که والدین میخواهند که فرزندانشان به ارزشی واری خود دست یابند. بهمین دلیل است که فکر و ذهن ما دارای بالاترین آرزوها است. در نتیجه باید احساس کنیم که هیچ چیزی غیر ممکن نیست.

در حقیقت خدا قصد داشت که فرزندانش با داشتن بالاترین ارزش، مقام فرمانروائی جهان هستی را بعهده گیرند. قرار نبود که ما به جاده فرعی یا هر جهتی دیگر رو کنیم. هرگز قرار نبود که ما تحت تسلط هیچ نیرو و قدرت و یا وجودی باشیم.

برای تائید این نکته، بیائید با هم نگاهی ساده به ذات خود بیاندازیم. ذات انسان خواهان آزادی کامل است، و هیچ کسی نمیخواهد که فکر و ذاتش تحت کنترل کسی یا چیزی باشد. یکبار که مقام و جایگاه عشق راستین تضمین شد، ما بطور کامل آزاد شده، آنگاه میتوانیم به هر جایی سفر کنیم. ما قادر خواهیم بود که حتی به تخت پادشاهی خدا گام نهاده و دوست و همنشین خدا شویم.



خدا ابدی و مطلق است، بنابراین چون او ما را به عنوان مفعولهای عشق راستین خود آفریده است، این نتیجه گیری طبیعی و منطقی است که ما میتوانیم از زندگی ابدی لذت ببریم. پس برای اینکه یک فرد بتواند دارای زندگی ابدی باشد، باید در حوزه عشق راستین ساکن شود. تنها توسط عشق راستین که زندگی ابدی ممکن است.

اصل، انگیزه و تمامی مراحل آفرینش خدا متمرکز بر عشق راستین بود. بدون شکل گیری مراحل رشد، هیچ نتیجه ای حاصل نخواهد شد. مراحل تکامل بر پایه کمال عشق راستین صورت میگیرد. تکامل روح و جسم تنها زمانی امکان خواهد داشت که هر دوی آنها به حوزه عشق راستین تعلق داشته باشند.

تنها عشق راستین میتواند ایده آلها را به ارمغان آورد. چون خدا خودش، متمرکز بر پایه عشق راستین برای ابدیت وجود دارد، فکر میکنید که خدا حیات ابدی خود را متمرکز بر چه چیزی قرار داده است؟ این نکته جای سوال ندارد که زندگی ابدی خدا متمرکز بر عشق راستین است.

بنابر این همگی ما نیز با عشق راستین، بعنوان نقطه مرکزی حیات خود زیسته و اینچنین حوزه ابدی زندگی را بوجود می آوریم. ما برای دستیابی به این حوزه، عشق راستین را در زندگی روزانه خود تجربه میکنیم.

مایلم بدانید که رورند سان میانگ مون زندگی را، قلبش را، و ابتکارات و منابع نهضتی را که تاسیس نموده است را برای آمریکا وقف کرده است. با تلاشی اینچنین عشق راستین بواقعیت درآمد. بدون تحقق عشق راستین، زندگی ابدی وجود نخواهد داشت.

## شناخت خدا، زندگی ابدی و عشق راستین

حتی اگر ما مطمئن نیستیم که خدا در کجای دنیای روح ساکن است، لاقلاً باید بروشنی درک کنیم که خدا ریشه و اساس عشق راستین است. نیروی عشق راستین قویترین و پر سرعتترین نوع نیرو بوده و در یک خط راست و مستقیم حرکت میکند. فکر میکنید چرا اینقدر مشتاقانه و با حرارت بر موضوع عشق راستین دست گذاشته ام؟ دلیل این مطلب، تجربه مستقیم من از این حقیقت است. یکبار که خدا و دنیای ابدی را تجربه کنید، شما هم همینطور هرگز قادر نخواهید بود که طرز تلقی و جبهه گیری دیگری در باره زندگی و عشق داشته باشید.

ما نخست میبایست خدا را بشناسیم. دوم، باید زندگی ابدی را درک کنیم، سوم، میبایست عشق راستین را باور کنیم. عشق راستین به معنای گام نهادن به ورای محدودیت خود در فدا کردن و زیستن برای دیگران است، و این راه دستیابی به زندگی ابدی است. بدون عشق راستین، زندگی ابدی وجود نخواهد داشت و بدون زندگی ابدی، ما هرگز نمیتوانیم خدا را ببینیم. چطور میتواند خود را برای دنیای آینده آماده کنید؟ اول نوع دوست باشید. دوم، عامل عشق راستین باشید. سوم، در جستجوی زندگی ابدی باشید. تمامی ما با اجرای مخلصانه این ارزشها، میتوانیم دنیا را در عهدی که می‌آید اداره کنیم. راه متضاد، راه متمرکز بر خود است، که آن ایدئولوژی شیطان است. در مقابله با عشق شیطانی، عشق راستین چیست؟ در حقیقت عشق راستین یعنی خود را ورای مرز مرگ و زندگی وقف کردن. و براستی از شدت و قوت چنین عشقی است که ما میتوانیم معنای راستین زندگی را درک کنیم.

ریشه‌ی اساسی زندگی پلید، نسب خونی شیطانی است، و نسب خونی ما به شیطان تعلق دارد. عشق ما نیز به شیطان تعلق دارد. ولی عشق خدا، ورای عشق شیطان است. بهمین خاطر کتاب مقدس می‌آموزد: "شما باید سرور خود خدا را با تمامی قلبتان، روحتان و ذاتتان دوست بدارید." این اولین و بزرگترین فرمان است.

براستی این نکته به چه معناست؟ دوست داشتن خدا با تمامی روح و ذات، یعنی اینکه زندگیتان را بطور کامل به خدا تقدیم کنید. این اولین فرمان باشکوه است.

دومین فرمان، "همسایه‌ات را آنچنانکه خود را دوست میداری، دوست بدار." این نکته به چه معنا است؟ این مطلب به ما می‌گوید که حتی دیگران را به قیمت زندگیمان دوست بداریم. ما میبایست خود را در یک چنین مسیری از زندگی، فدا کنیم. چرا ما باید خود را اینچنین، با شدت و حرارت تمام متعهد کنیم؟ تا زمانیکه نتوانیم خودمان را تا به این درجه متعهد سازیم، نخست قادر نخواهیم بود تا کاری کنیم که شیطان تسلیم شود. دوم، نمیتوانیم از محیط شیطانی محل سکونتمان خود را رها سازیم. سوم، نمیتوانیم خود را از نسب خونی شیطانی جدا کنیم.

حتی اگر قادر میبودیم تا خود را از محیط شیطانی جدا کنیم، با اینحال نمیتوانستیم خود به تنهایی از نسب خونی شیطانی جدا شویم. ما به قدرت عشق راستین، که عظیم‌تر و با شکوه‌تر از زندگی ما است، نیاز داریم.

## دنیای بعد از مرگ به عشق مرتبط است

برای خدا مفهوم زمان وجود ندارد. این نکته به این معنا است که نقطه شروع و خط پایان در ابدیت یکی است. بهمین صورت، گذشته، حال، آینده نیز یکی هستند. پس چه چیزی در درون خدا، باعث هماهنگی تمامی موجودات شده و او را قادر میسازد تا در صلح ساکن شود؟ این سوال، بسیار جدی و مهم است. این قدرت لایزال خدای قادر مطلق و توانا نیست، این دانش بی پایان او نیست، این چیزی جز قدرت عشق نیست که باعث چنین چیزی میشود. حتی خدا، خودش در برابر عشق راستین بدون قید و شرط واکنش نشان داده پاسخ میدهد. چرا که خدا به چیزی جز عشق راستین نیاز ندارد.

اکثر مردم با این نکته موافق هستند که ما بدنال مرگ به دنیای روح میرویم. اما دنیای روح، فقط مکانی برای سکونت کسانیکه این دنیا را ترک گفته‌اند، نیست. دنیای روح به عشق راستین مرتبط است. نقطه شروع آفرینش خدا، عشق راستین است. بنابراین یکبار که ما عشق راستین را در دنیای جسمی تضمین کردیم، این خود دنیای روح خواهد شد. همین نکته به تنهایی به ما میگوید که عشق راستین چقدر قدرتمند است.

از اینجا رابطه عمودی و افقی، حرکت‌های هماهنگ در تمامی جهت‌های بالا و پایین، راست و چپ، جلو و عقب میتواند شکل گیرد. ولی وقتی عمودی و افقی با هم ارتباط نداشته باشند، هماهنگی نیز وجود نخواهد داشت. در آن صورت اتحادی هم نمیتواند وجود داشته باشد.

عشق راستین به تنهایی میتواند خطوط عمودی و افقی را با هم مرتبط سازد. و این ارتباط، هماهنگی و اتحاد را به ارمغان می‌آورد. ایدئولوژی مرکزی کانون خانواده، متمرکز بر دیدگاه اصل الهی، میگوید که دنیای ایده‌آل متمرکز بر عشق راستین شکل میگیرد.

خدا خواهان هدایت بشریت بوده و توسط عشق راستین تنفس نموده و چون ریتم و آهنگ موزون هستی، در هماهنگی با خدا است، جهان هستی نیز برای ابدیت وجود دارد. ما در عشق راستین خدا است که میتوانیم به زندگی ابدی نائل شویم. بهمین دلیل است که وقتی زن و شوهر با عشق راستین مرتبط میشوند، به لذت کامل دست می‌ابند. وقتی ملودی و ریتم عشق راستین در هماهنگی است، ما قادر خواهیم بود تا یکدیگر را دوست بداریم. در این محیط تنها یک جهت در زندگی ما وجود دارد و آن جهت نیز متمرکز بر خدا است.

## پادشاهی خدا و دروازه برکت

هم دنیای روح و هم دنیای جسم، هر دو در هماهنگی با عشق راستین در حرکت هستند. جهان هستی در هماهنگی طبیعی متمرکز بر محور عمودی عشق راستین، خود را حفظ میکند.

محور عمودی تقسیم کننده جهان هستی چیست؟ معیار اصلی جهان شمولی را که بر اساس آن تمامی انسانهای گذشته و حال میتوانند با هم در ابدیت زندگی کنند، چیست؟ خواست و میل اصیل بشر چیست؟ جوابهای تمامی این سؤالات یکی است، عشق راستین! معیار، عشق خود محور نبوده، بلکه عشق راستین است. تنها تجربه این عشق است که میتواند مردم تمامی نژادها، ملتها و مذاهب را در بر گیرد.

## زندگی روحی و خانواده

هدف واقعی زندگی، گام نهادن در جاده عشق راستین است. قرار است که ما با روابط هماهنگ عشق راستین رشد کنیم. ما باید با دقت ایده آل عشق راستین را در قلبمان حفظ کنیم. ما در واقع نمایندگان دنیای روح هستیم. بیائیم تا با تلاشی مداوم برای گسترش عشق راستین بکوشیم. بیائیم در تمامی طول زندگی خود بذریه های عشق راستین را بیافشانیم.

وقتی ما میوه عشق راستین را برداشت کرده و با همسر خود، بسان یک زوج دوست داشتنی وارد دنیای ابدی روح شویم، توسط عشق ابدی خدا به آغوش کشیده شده آنگاه براستی با خدا یکی میشویم. ما هر چه بیشتر بعنوان زن و شوهر متمرکز بر عشق راستین زندگی کنیم، اگر چه جسم ما پیر میشود، اما بدن روحی ما در واقع جوانتر خواهد شد! یعنی اینکه هر چه طولانی تر زندگی کنیم، بدن روحی ما مردی خوش قیافه تر یا زنی زیباروی تر خواهد شد.

روح ما، وجود ابدی ما است. ما در زمان مناسب، بشکلی ساده جسم خود را از دست خواهیم داد. بدن جسمی ما شاید احساس کند که نمیخواهد باز نشسته شود. اما با بالا رفتن سن ما، سرانجام جسم ما باید دست از زندگی بر دارد. از طرف دیگر، بدن روحی ما، همانطور که جانشین جسم میشود، مثل شاه بلوط در پاییز، سخت تر و زیباتر میشود.

## چرا ازدواج ضروری است؟

ما باید چیزهای مادی دنیا را دوست بداریم که شامل بدن جسمی ما و مواد غذایی است. تا زمانی که نتوانیم موجودات مرئی آفرینش را دوست بداریم نمیتوانیم ادعای عشق ورزیدن به خدای نامرئی را داشته باشیم.

ما با دوست داشتن همه چیز مجذوب اساس و بنیان آفرینش میشویم، و با انجام این کار، بدن جسمی خود را تغذیه کرده و دوست میداریم.

اولین والدین شما، البته والدین جسمی شما هستند. دومین والدین شما، زمین میباشد. ما از زمین عناصر حیاتی مورد نیاز بدن خود را دریافت میکنیم، به این خاطر زمین والدین دوم ما محسوب میشود.

ما بعد از اینکه توسط والدین دوم خود تغذیه شده و تحت مراقبت قرار گرفتیم، آماده میشویم که والدین سوم خود را ببینیم. برای تحقق آن مرحله‌ای وجود دارد که ما از آن طی طریق خواهیم کرد و آن مرحله، مرگ جسمی ما است. ما بدون تقبل مسئولیت نمیتوانیم والدین سوم خود را ببینیم. برای اینکه قادر باشیم بسوی والدین سوم خود باز گردیم، باید تجسم والدین اصیل خود، خدا، شویم.

چرا ما انسانها ازدواج میکنیم؟ خیلی ساده، ازدواج میکنیم تا شبیه خدا بشویم. حیات خدا بعنوان وجودی با خصوصیات دو گانه است. خصوصیات دو گانه در وجود خدا بطور کامل در یگانگی و هماهنگی هستند. بروز و ظهور این خصوصیات دو گانه در دنیای جسمی بصورت مرد و زن است. با توجه به این نکته، در زمان مناسب، مرد و زن درست شبیه بذر هستند. آنها برای یکی شدن (در قالب شوهر و زن) متحد میشوند، و بدینسان به سوی خدا باز میگردند. آنها به اتفاق یکدیگر انعکاسی از طبیعت اصیل او هستند.

ما به ازدواج نیاز داریم، چون راه راستین شکوفائی عشق ما است. ما در ازدواج بسان دانه و بذر خدا، بارور میشویم. تمامی زندگی ما باید متمرکز بر عشق راستین باشد. ما باید در عشق راستین متولد شده و در آن رشد کنیم. متمرکز بر آن زیسته و در زمان مرگ جسمی به آن باز گردیم.

راه عشق راستین، زیستن برای دیگری است و این هدف ازدواج مقدس است. اگر ما راه دیگری انتخاب کنیم، در واقع جهت اشتباهی را برای زندگی ابدی در پیش گرفته‌ایم.

در حال حاضر بیش از ۵ میلیارد انسان بر روی زمین، در این دنیا زندگی میکنند. با اینحال کمتر کسی از میان این جمعیت کثیر معنای واقعی برکت را میداند. همسر و من، اولین کسانی بودیم که عبارت برکت را، برای مفهوم ازدواج اتخاذ کردیم. تاکنون تعداد بسیاری از این مراسم‌های برکت ازدواج صورت گرفته است.

آینده بشریت به کجا کشیده خواهد شد؟ بشریت بدون عبور از دروازه برکت نمیتواند وارد پادشاهی خدا شود. مذاهب بسیاری در سطح جهانی وجود دارند، و پیروان آنها تنها با عبور از دروازه برکت، قادر به ورود به پادشاهی بهشت هستند.

بعضی از مردم شکایت دارند از اینکه تعلیمات رورند مون، در واقع اخلاق گرائی فردی است. البته هیچ کاری نمیتوان در این مورد انجام داد چون این نقطه نظر خود آنها است. با این حال من به اینجا آمدم تا این پیام را به شما برسانم که برکت ازدواج در کانون خانواده، جاده و مسیر حقیقی برای تمامی ازدواجها است.

مهم نیست که با چه میزانی از رنج و عذاب روبرو شویم، ما میخواهیم بواسطه برکت دنیای روح و دنیای جسم را با هم مرتبط ساخته، آن را به پادشاهی خدا مبدل سازیم.

مردم مذاهب به نجات در سطح فردی می‌اندیشند. آنها معتقدند که با توجه به میزان قدرت ایمانشان میتوانند بطور فردی وارد پادشاهی بهشت شوند. اما از نقطه نظر ایده‌آل اصیل خدا، هرگز قرار بر این نبود که مردم به تنهایی وارد پادشاهی بهشت شوند. ما تنها به همراهی همسر و خانواده دوستداشتنی خود وارد پادشاهی بهشت میشویم.

برکت ازدواج و زندگی ابدی، هدیه‌ای گرانبها از جانب والدین راستین میباشد. ما با اتحاد با والدین راستین، میتوانیم امید اصیل خدا را در سطح فردی، خانوادگی، ملی، جهانی و تمامی هستی بواقعیت در آوریم و سرانجام، میتوانیم ایده‌آل آفرینش او را تکمیل کنیم.

بدینسان زادگاه والدین راستین، نقطه آغازین برای بشریت در یافتن خانه راستین است، و این نقطه آغازین پادشاهی خدا بر روی زمین و در دنیای روح (در بهشت) نیز میباشد.

ما با داشتن این پایه، میتوانیم به استقلال عهد پادشاهی و سلطنت خدا برویم. جامعه‌ای که به این عهد پا میگذارد هرگز از بین نخواهد رفت بلکه بطور دائم پیروز و کامیاب بوده و به بالاترین سطح قدرت دست خواهد یافت.

صمیمانه از شما تقاضا میکنم که در باره این سخنان بیاندیشید. اگر نکات مطرح شده را اجرا و تجربه نمائید، راه دریافت برکت بیکران خدا و همچنین راه دستیابی به زندگی ابدی را خواهید یافت.

خدا به شما برکت دهد.

متشکرم.

## راه زندگی برای تمامی بشریت

در حال حاضر، دنیا در یک سردرگمی عظیمی از دست رفته و در درد و رنج زجه میکند و ما در سطح فردی، در درون خانواده‌های ما، در جوامع و در تمامی دنیا با درگیری‌های بی‌پایانی مواجهه هستیم. در سطح فردی با یک آشفتگی درونی بین روح و جسم خود روبرو هستیم، و خانواده‌های ما با آفت فساد اخلاقی جوانان ما و فروریزی سنت‌های خانوادگی آلوده شده‌اند. رقابت‌های تاریخی به عدم اطمینان و حتی جنگ بین ملتها سوق یافته است و این در واقع بسان بادی است که خاکسترهای بی‌اعتمادی و ناامیدی را در سراسر دنیا به وزش درآورده است. راه حل تمامی این مشکلات در تجربه رابطه متمرکز بر عشق ایده‌آل با خدا نهفته است.

بشر در طول تاریخ در پی یافتن پاسخ به یک سؤال اساسی بوده است: چرا به این دنیا پا گذاشته‌ایم؟ بعضی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که برای خاطر کشورشان به دنیا آمده‌اند. بعضی دیگر می‌اندیشند که برای خاطر والدین خود متولد شده‌اند، و هستند کسانی که می‌اندیشند که برای خاطر خودشان بدنیا آمده و زندگی میکنند. و سرانجام مردم با ایمان باور دارند که برای خاطر خدا پا به عرصه گیتی نهاده‌اند.

با اینهمه کافی نیست که بگوئیم خدا هستی را برای منفعت انحصاری انسانها یا حتی خودش آفریده است. در آفرینش انسان، همکاری موجودات و عناصر بسیاری دست داشته‌اند. اگر چه هر کدام از آنها هدف اصلی خود را دارا هستند با اینحال برای شکل‌گیری مراحل آفرینندگی میبایست در یک راستا و در کنار هم قرار گیرند. هدف خدا در آفرینش، هدف فرشتگان در



همکاری و مساعدت، هدف طبیعت در فراهم آوردن مواد و حتی هدف انسان در بوجود آمدن، بتمامی میبایست با یکدیگر سازگار باشند. هر کدام از آنها میبایست راضی و خوشحال شوند. در واقع بایستی یک جنبه عمومی و مشترک وجود داشته باشد که خدا، فرشتگان، دیگر موجودات آفرینش و انسان‌ها را خوشنود سازد.

این نقطه مشترک میبایست چیزی باشد که هر چه طولانی‌تر و در مدت زمان بیشتری آن را دارا بوده و متصرف شوید، شادی و لذت بیشتری را عرضه خواهد کرد و باید چیزی باشد که وقتی مالک و صاحب آن شدیم، هرگز نخواهیم گذاشت که از ما جدا شود. بالطبع نمیتواند چیزی بیرونی و در جهان طبیعت باشد، بلکه میبایست درونی و نامرئی باشد. چیزهایی مثل علم و دانش، پول و قدرت فقط چیزهایی شرطی و وثیقه‌ای بوده و برای زندگی روزمره بشری ضرورت دارند و ما تنها برای اینکه صاحب و مالک آنها شویم، به این دنیا پا نگذاشته‌ایم. چنین چیزهای بیرونی ممکن است که در روابط بشری وجود داشته باشند اما نه ابدی که تنها مقطعی میباشند.

خدا به پول نیازی ندارد، که در صورت نیاز میتواند به هر میزان که بخواهد بیافریند. همچنین میدانیم که او ریشه و اساس علم و دانش است، چرا که تمامی هستی را بر اساس اصول و قوانینی مشخص آفریده است. بعلاوه او صاحب قدرت بوده و در واقع قدرت تحت کنترل او است در نتیجه برای او در پی قدرت بودن ضرورتی ندارد.

خب این نقطه اشتراک (تمامی موجودات و خدا) چیست؟ آن نقطه اشتراک چیزی نیست که ما بتوانیم تنها با تلاش انسانی به آن دست پیدا کنیم. چون انسان و تلاش و کوشش او نمیتواند سرچشمه اساسی زندگی را تحت کنترل قرار دهند. این نقطه مشترک میبایست قادر باشد تا به انگیزه، مراحل و هدف نهایی زندگی هر فردی سمت و جهت دهد.

با توجه به این نقطه نظر، میتوانیم ببینیم که این نقطه مشترک چیزی جز عشق راستین نیست. بشریت در عشق دنیا آمده و مقدر شده که در مسیر عشق گام بردارند. مردم حتی برای عشق میمیرند، و این نشان میدهد که عشق بسیار گرانبهاتر از زندگی است. بعلاوه عشق مقدم بر زندگی است به همین سبب مردم با خواست و اراده خود زندگی‌شان را فدای عشق میکنند.

عشق ابدی است و وقتی بشریت به آگاهی و شناخت نائل شود بگونه‌ای که بتواند جهان هستی را دوست بدارد، آنگاه تمامی درها به روی او گشوده خواهد شد. بعنوان مثال، من یک موجود کوچکی هستم که این مقدار فضا را اشغال کرده‌ام، اما متمرکز بر عشق میتوانم با هر موجودی به هر اندازه‌ای رابطه متقابل برقرار کنم. در نظر بگیریم که خدا وجودی بی‌اندازه بزرگ و عظیم

است، آنگاه من متمرکز بر قدرت عشق میتوانم به مقامی مشابه و متقابل با مقام مطلق خدا صعود کنم. این امکان دارد چون عشق از جمله صفات و خصوصیات خدا است.

بنابراین کسی که عهد و پیمان عشق خدا را درک نموده و آن را بجا آورد، میتواند در هر نقطه‌ای از جهان هستی که باشد از آزادی محض لذت ببرد. چنین فردی توسط خدا صدا زده شده تا متمرکز بر این عشق جهانی، نماینده‌ی تمامی بشریت باشد. (عیسی آن نماینده‌ی بشری بود.) ما بدون نجات دهنده هرگز قادر به دستیابی به آن عشق جهانی نخواهیم بود. بنابراین معقولانه است اگر بگوئیم که تمامی مردم روی زمین باید از نجات دهنده پیروی کنند. عیسی گفت: "من راه، راستی و حیات هستم، هیچکس نزد پدر جز بوسیله‌ی من نمی‌آید." معنای این جمله واضح‌تر خواهد شد اگر عشق به آن اضافه شود: "من راه، حیات و عشق هستم، هیچکس نزد پدر جز بوسیله‌ی من نمی‌آید."

## والدین و فرزندان

اصل الهی نهضت هماهنگ می‌آموزد که زمانی انرژی تولید میشود که فاعل و مفعول یکی شوند. در درون خانواده، والدین در مقام زوج فاعلی و فرزندان در مقام زوج مفعولی هستند. زمانیکه آنها وارد رابطه‌ی متقابل عشق شوند، یک نهاد—یک خانواده‌ی راستین—میشوند. سپس این نهاد یک مفعول نوین شده که میتواند برای اتحاد با یک فاعل بزرگتر وارد عمل شود. اگر خدا آن فاعل بزرگتر باشد آنگاه در اتحاد والدین—فرزند با خدا یکی و یگانه خواهند گردید. همچنین میتوانیم بگوئیم که وقتی یک رابطه‌ی کامل فاعل و مفعولی با خدا شکل گرفت، متمرکز بر ایده‌آل عشق، خدا و بشریت میتوانند در یگانگی مطلق و کامل زندگی کنند. وقتی که حوزه‌ی عشق خدا و بشریت واقعی و قابل لمس شود، نور تابان عشق در تمامی هستی بسان خورشید درخشیده، پایدار و ابدی خواهد شد.

یک فرد نه تنها یک پدیده‌ی زندگی شکل گرفته از اتحاد والدینش میباشد، بلکه در عشق آنها سهیم است. ما با عشق والدینمان یکی هستیم، با ایده‌آل‌های آنها از جمله با شادی و آرامش آنها یکی هستیم.

هر کسی به خط زندگی، عشق و ایده‌آل والدینش مرتبط بوده و نمیتواند آن خطوط را قطع نموده و از آنها جدا شود. حتی خدا یا هستی نمیتواند آنها را منفصل نمایند. در واقع تمامی نیروهای موجود در هستی با یکدیگر در کارند تا از این خطوط حفاظت کنند.

این نشان میدهد که والدین علت بوده و فرزندان نتیجه و معلول هستند. والدین و فرزندان متمرکز بر عشق یکی هستند بسان علت و معلول که با یکدیگر یگانه شده و یک حوزه ذاتی عشق را بوجود می‌آورند. این در واقع یک اصل جهان شمول است.

## سه مرحله زندگی

هر فردی از طریق سه نوع والدین پا به عرصه هستی میگذارد: اولین والدین ما دنیای مادی میباشد. عناصر دنیای ماده، با یکدیگر یکی شده تا انسان را بعنوان نقطه مرکزی دنیای ماده بسان یک وجود مادی پیچیده بوجود آورند. در نتیجه میتوانیم بگوئیم که عناصر مادی و فیزیکی اجداد ما بوده و به ما تولد داده‌اند. بعلاوه دنیای مادی بسط و توسعه وجود ما هستند. جهان هستی (بگونه‌ای) آفریده شده است که تا ماده تنها متمرکز بر ایده‌آل عشق بتواند در آن ساکن شود. تنها در ایده‌آل عشق است که تمامی سلول‌ها میتوانند در آرامش و آسایش زندگی کرده و حیات داشته باشند. بنابراین هر وقت که فردی عصبانی و ناراحت میشود، این آرامش و آسایش برای حیات سلول‌ها از بین میرود.

دومین والدین ما والدین جسمی ما هستند. آنها با دادن تولد به هر کدام از ما در واقع به ما شکل و فرمی داده‌اند و تا به این حد آنها صاحب و مالک زندگی ما محسوب میشوند. اما بهر میزان که آنها در تلاش و کوشش باشند نمیتوانند صاحب عشق ما باشند.

صاحب و مالک عشق خدا است. بدینجهت خدا وجود دارد تا عشق بتواند در تمامی هستی گسترش یافته و ابدیت را بسازد، و چون او فاعل عشق است، متمرکز بر عشق والدین میشود. به همین دلیل خدا سومین والدین ما است و ما اینگونه دارای سه نوع والدین هستیم.

حیات بشری میتواند به سه مرحله تقسیم شود: زندگی در درون رحم بمدت ده ماه، زندگی جسمی (بعد از تولد) در حدود صد سال، و زندگی در دنیای روح که دهها هزار سال در ابدیت ادامه خواهد داشت.

اگر به چهره خود نگاهی بیاندازیم، سه سطح را در آن مشاهده خواهیم کرد. دهان، بینی و چشم. که این انعکاس سه مرحله حیات ما است. دهان سمبول زندگی در داخل رحم مادر است که دنیای مادی محسوب میشود. بینی سمبول زندگی دنیای جسمی (زمین) است که دنیای بشریت خواند میشود. چشم‌ها سمبول زندگی در بهشت است که دنیای روح نام دارد.

برای جنین دنیای وابسته به آب رحم مادر، جهانی با آزادی محض است. جالب اینکه، این دنیا اگر چه در محدوده رحم محسور است ولی جنین در آن آزادی کامل را احساس میکند. او نمیتواند به هر اندازه که بخواهد پاهایش را باز کند و چون بینی و دهانش غیرقابل استفاده هستند به بند ناف برای تنفس و دریافت غذا تکیه میکند. علیرغم تمامی این محدودیتها برای او دنیای درون رحم دنیائی با آزادی کامل است.

به محض اینکه کودک متولد میشود، گریستن را آغاز نموده، همزمان با آن به تنفس از طریق بینی پرداخته و به دومین دنیا، دنیای هوا، مرتبط میشود.

همانطور که کودک رحم مادر را ترک گفته و به دنیای هوا وارد میشود، بند ناف همراه با کیسه آب و تمامی مایحتاج دنیای رحم نابود میشود. درواقع با مرگ این چیزها کودک در آغوش مادر تازه‌اش، سیاره زمین، متولد میشود. کودک بمحض تولد استفاده از دهان (برای خوردن) و بینی (برای تنفس) را آغاز میکند. غذائی را که ما را بر روی زمین از آن استفاده میکنیم، فقط تغذیه‌ای برای بدن جسمی ما است و دارای عنصر اساسی حیات نیست. این عنصر اساسی چیزی جز عشق نیست. در نتیجه در حینی که در این دنیا بسر میبریم، به تنفس هوای عشق نیاز داریم. ما به استنشاق این هوای عشق از جانب پدر و مادرمان نیازمندیم.

## رشد عشق

یک نوزاد بدنبال ارتعاشات عشق مادر، خود بخود بدنبال پستان او میگردد. برای نوزاد زیبایی و زشتی مادر اهمیتی ندارد، تنها مسئله مهم این است که او مادرش است. این یک صحنه و تصویری مقدس است که در گوناگونی بی حد و حصری بنمایش درمی‌آید. ما در عشق متولد شده و با دریافت عشق رشد میکنیم.

بدنبال تولد و پا گذاشتن ما به عرصه وجود، والدین برای دستیابی ما به مقام انسانی خوب و راستین در طی زندگی جسمی بر روی زمین، مسئولیت تقبل کردند. آنها به نمایندگی از طرف جهان، کشور، و خانواده به ما آموزش داده و مایحتاج ما را فراهم میکنند. ما از والدین خود ماده و موارد آموزشی لازم را دریافت کرده تا بعنوان یک انسان کامل رشد کنیم. سپس بر اساس این پایه است که ما به پایه افقی عشق - ازدواج - پیوند میخوریم.

والدین تا زمان ازدواج مسئولیت ما را بعهده دارند. ما پس از ازدواج عشق در حال جریان بین والدین (پدر و مادر) را به ارث می‌بریم. بدنبال ازدواج و در حین تربیت و پرورش فرزند خود درک خواهیم کرد که والدین ما تا چه اندازه به ما عشق می‌ورزیدند، و اینجا است که عشق والدینی را به ارث می‌بریم. اینگونه هر فردی در دریافت و دادن کامل عشق مستعد میشود و این در واقع چگونگی بلوغ هر کدام از ما، در قالب مرد و زن کامل میباشد.

ما نخست در عشق عمودی والدین متولد شده و بالغ میشویم و سپس به حوزه افقی عشق پا میگذاریم. این تنها راهی است که ما در آن حوزه مجتمعی عشق را خواهیم یافت. بهشت و زمین یکی شده و یک دنیای کروی را بوجود آورده و تمامی ابعاد بالا و پائین، راست و چپ، همینطور عقب و جلو را دربرمیگیرند. وقتی که روابط عشق عمودی و افقی به هم پیوند خوردند، بدنبال فعل و انفعال با یکدیگر، گردش بدور یکدیگر و یگانگی با همدیگر، سرانجام بسان یک مرکز واحد هماهنگی پدیدار میشوند. یکبار که عشق عمودی بهشت و زمین بسان محور تقارن درونی و بیرونی بشکلی محکم و استوار برپا گردیدند نیاز به عشق افقی نیز طلوع کرده و اوج میگیرد. این مسئله در دوران بلوغ روی میدهد.

در طی دوران بلوغ حتی منظره سقوط برگهای زرد درختان در فصل پائیز الهام بخش بنظر میرسد. دخترها که در سنین پائین آرام و محتاط بودند، ناگهان شروع میکنند به ور رفتن با موهایشان، آرایش کردن چهره و استفاده از لباس‌های جور واجور و خیلی چیزهای دیگر، و البته به همان اندازه نیز بیشتر جلب نظر میکنند. اینها پدیده‌های افقی عشق هستند.

## راه زندگی

وقتی که یک مرد و یک زن به یکدیگر عشق می‌ورزند مثل این است که (بذر) خدا را میکارند! والدین نماینده موقعیت اصیل خدا هستند، مرد و زن هر کدام تجسم یک جنبه از وجود خدا شده و همچنین هر کدام از فرزندان مثل یک خدای کوچک میباشند. چون خدا خود نهاد اصیل عشق راستین میباشد، وقتی اعضای مختلف خانواده به عشق پیوند میخورند، با او یک وجود واحد را تشکیل میدهند. در اینجا والدین بعنوان تجسم زنده خدا بعنوان نماینده او خواهند بود، شوهر و زن نیز هر کدام نماینده او خواهند بود، فرزندان نیز نماینده او خواهند بود. در نتیجه سه نسل متمرکز بر عشق راستین در مقام خدا خواهند ایستاد. به همین دلیل تمامی اعضای خانواده - والدین، شوهر و زن، فرزندان - به عشق راستین نیازمندند. خانواده‌ای که اینگونه متمرکز بر عشق

راستین شکل گرفته باشد پایه‌ای برای پادشاهی بهستی خواهد بود. تا زمانیکه ما نتوانیم نخست چنین پایه‌ای را بنا کنیم پادشاهی بهستی هرگز تأسیس نخواهد شد. این درواقع دستورالعمل و قاعده ساخت است. خانواده نقطه مرکزی تمامی جهان فیزیکی جسمی است. امروزه مردم تشخیص نمیدهند که خانواده‌شان نماینده کشورشان نماینده دنیا و نماینده تمامی هستی است. آنها نمیدانند که خانواده‌شان نقطه مرکزی است. شکست خانواده و پاره و پاره شدن آن یک طغیان و شورش بر علیه کشور، دنیا و تمامی هستی میباشد.

چون یک خانواده کامل پایه‌ای برای یک هستی کامل میباشد، فردی که به اندازه خانواده‌اش به هستی عشق میورزد میتواند آزادانه به هر جایی سفر کند. در چنین وضعیتی خدا بعنوان والدین در مقام و موقعیت مرکزی این روابط متنوع جلوس خواهد نمود.

زمانیکه یک مرد و یک زن متمرکز بر عشق راستین یکی شدند، یک زوج ایده‌آل را بتصویر کشیده و یک خانواده ایده‌آل را بنا خواهند کرد. آنها با انجام این کار در موقعیتی با عنوان نماینده خدا قرار خواهند گرفت و بدینسان با هر چیزی در هستی مرتبط خواهند شد. اگر چنین چیزی صورت پذیرد آنگاه تمامی دارائی خدا، دارائی آنها خواهد شد. به این نکته بیاندیشید، چقدر جالب خواهد بود به همین علت ما بطور طبیعی خواهان تسلط بر تمامی موجودات آفرینش هستیم.

مردان و زنان به صورت زوج بسوی یکدیگر می‌آیند تا خانواده‌ها، جوامع، ملت‌ها و دنیا را بنا نهند. در نتیجه خانواده متمرکز بر یک مرد و یک زن میبایست الگوی قبیله بوده بعد این قبیله بایستی الگوئی برای ملت باشد. خانواده‌ها میبایست در تلاش باشند تا به خانواده، قبیله، جامعه و ملت ایده‌آل نائل شوند. در نتیجه تا زمانیکه خانواده‌های ایده‌آل پدیدار نشود ملت‌های ایده‌آل نیز هرگز پدیدار نخواهند شد.

## خدا و خانواده من

شکوه و عظمت عشق این است که به ما توانائی میدهد تا زوج‌های مفعولی خدا شویم و خدا نیز متمرکز بر عشق میتواند در انسان تجسم یابد. کتاب مقدس از این نکته که خدا در ما و عیسی در ما هستند، سخن میگوید. این نکته مشابه آن ایده‌آل است که میگوید والدین در فرزندان، نوه در پدربزرگ و مادربزرگ هستند و بالعکس.

پدر بزرگ و مادر بزرگ بایستی متمرکز بر نوه‌شان قلب‌های خود را به یکدیگر پیوند زنند. این نکته آنچنان ضروری است که با توجه به انجام آن، خط عمودی عشق میتواند نقطه‌ آغازی داشته باشد. همچنین نوه‌ها میبایست با پدر بزرگ و مادر بزرگ یکی شوند. پدر بزرگ و مادر بزرگ در مقام و جایگاه مشابه خدا هستند بنابراین ما میبایست آنچنانکه به خدا ملازمت میکنیم به آنها ملازمت کنیم. نوه‌ها بدون انجام اینکار قادر به یافتن محور عمودی عشق نخواهند بود.

پس از تشکیل این محور، گسترش در سطح افقی میتواند توسعه یابد. سطح افقی میتواند به تمامی جهتها مرتبط شود، اما محور عمودی دارای یک جهت میباشد. محور افقی میتواند به جهتهای شمال، جنوب، شرق و غرب متمایل شود که در واقع محدوده‌ای با ۳۶۰ درجه است. اما محور عمودی متمرکز بر تنها یک نقطه حرکت داشته و نمیتواند منشعب شود.

اولین وظیفه ما ایجاد اتحاد بین روح و جسم متمرکز بر عشق میباشد. سپس ضروری است که بدانیم چگونه میتوان به دنیای روح، دنیای عمودی متمرکز بر خدا، عشق ورزید. بعلاوه اگر در آینده، کشوری مرکزی شکل گرفت، ما میبایست متمرکز بر آن کشور تمامی بشریت را دوست بداریم. وقتی که ما با فداکاری و خدمت دنیای روح و تمامی بشریت را دوست بداریم آنگاه شخصیت‌های مرکزی خواهیم شد که میتوانند بر دو دنیا تسلط داشته و آنها را یکی کند. سپس خدا بطور حتم در آن جلوس کرده و ساکن خواهد شد.

تمامی دنیای روح، در ترکیب با تمامی جهان فیزیکی، هستی خوانده میشود. دنیای روح و جهان فیزیکی مشتاق اتحاد هستی، متمرکز بر عشق راستین هستند. عشق راستین میتواند تمامی خانواده‌ها را به خانواده‌های ایده‌آل مبدل ساخته و آنها را یگانه سازد. بدینگونه میتوانیم نتیجه بگیریم که چه زنده و در دنیای جسمی باشیم و چه دنیای جسمی را ترک گفته و به دنیای روح برویم، عشق راستین تنها چیزی است که ما به آن نیاز مبرم داریم.

بنابراین به این نتیجه میرسیم که در این دنیا، چیزی با ارزش‌تر از یک شخص راستین دارای عشق راستین وجود ندارد. انسانها بعنوان والاترین موجود در آفرینش در یک موقعیت متقابل و مشابه با خدا قرار دارند. از اینرو آنها میبایست قادر باشند که حتی سریعتر از الکتروسیته و نور - با سرعت حرکت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه - عمل کنند. در واقع این وجود روحی ما است که انجام چنین چیزی را ممکن میسازد. با توجه به این نکته امواج مغناطیسی دارای بالاترین سرعت حرکت نیستند.

در دنیای ایده‌آل اصیل خدا فردی که عشق راستین را تجربه کرده است، دارای استعداد و اختیار در تصاحب تمامی آن چیزهایی است که خدا برای او در نظر بگیرد.

مردم در حینی که بر روی زمین بسر میبرند به تجربهٔ چنین چیزی نیاز دارند. کسی میتواند به چنین موقعیتی صعود کند که متمرکز بر عشق راستین خانواده و ایجاد یک رابطهٔ متمرکز بر عشق با خدا وجود روحی و جسمی‌اش متحد شوند. ما با عشق به هموطنان خود، عشق به مردمان جهان و عشق به تمامی آفرینش میتوانیم عشق خدا را احساس و تجربه کنیم. هر کدام از ما صرفنظر از ملیت ما باید در درون خود قلبی را پرورش دهیم که بتواند مردمان تمامی نژادها و ملیتها را در آغوش بگیرد. در زمان به شکوفه نشستن گل، عطر و زیبایی‌اش بطور طبیعی عرضه میشود. غنچه‌های عشق میبایست به همین شکل شکفته شده و تمامی محیط را لبریز میباید بطور طبیعی از عطر آن لبریز شود.

ما برای انجام اینکار باید تغذیه شده تا امکان شکفتن غنچه‌های عشق بوجود آید. آنچنانکه گیاهان از زمین و خورشید تغذیه میشوند ما نیز از طریق وجود جسمی و وجود روحی خود تغذیه میشویم. ما از طریق وجود جسمی "عنصر حیات" و سپس از طریق وجود روحی "عنصر زندگی روحی" را دریافت میکنیم.

این درواقع راه و مسیری است که ما در آن بطور کامل به عشق مسلح خواهیم شد، همینطور استعداد پرواز به هر جایی در ما توسعه و گسترش می‌یابد. وقتیکه چنین چیزی صورت گرفت، آنگاه تمامی منظومهٔ شمسی و تمامی جهان هستی حوزهٔ عملیات ما خواهند شد.

## دنیای بعدی

زمانیکه زندگی جسمی ما به پایان میرسد تولد را برای دومین بار تجربه میکنیم، که مرگ خوانده میشود. جائیکه ما برای دومین بار در آن متولد میشویم دنیای روح است. ما به دنیای روح رفته و به نمایندگی از طرف تمامی جهان از خدا، سومین والدین ما، عشق دریافت خواهیم کرد. عبارتی دیگر، میخواهم بگویم که عشق ایده‌آل را دریافت خواهیم کرد. به همین خاطر در دنیای روح اتحاد و هماهنگی اجتناب ناپذیر است.

مردم در دنیای روح متمرکز بر عشق نفس کشیده و زندگی میکنند. ما در عشق متولد شده، در عشق زیسته و بعنوان نمایندهٔ خدا از طریق عشق به پسران و دخترانی چند تولد داده، سرانجام به سر منزل عشق (مقصود) نائل شده به سوی او بازگشته تا در



حضور او در ابدیت زندگی کنیم. بعبارت دیگر، زندگی ما در عشق آغاز شده، در عشق کامل شده و سرانجام در عشق به میوه مینشیند. وقتیکه فرد دنیای جسمی را ترک گفت میوه عشق خود را برداشت خواهد کرد.

ما در طی زندگی از جانب والدین خود عشق دریافت کرده آن را با همسر خود سهیم شده و در زمانیکه صاحب فرزند شدیم، عشق را به سوی آنها سرازیر کرده و اینگونه تمامی بذره‌های کاشته شده عشق خدا را در دنیای درونی به میوه میرسانیم. سرانجام با برداشت میوه‌ها به دنیای بعدی گام میگذاریم.

زمانیکه ما بطور کامل در عشق یکی میشویم، شبیه خدا خواهیم شد. اگر مرد و زن در تلاش با یکدیگر سه مرحله عشق را تکمیل کنند، آنگاه وقتی که به دنیای روح بروند در مقام آفریننده و سرور در ارتباطی متقابل با فاعل ابدی، با خدا، خواهند زیست. این چیزی است که برای زن و شوهری که به دنیای روح رفته‌اند اتفاق میافتد. ما در خدا آغازیده و در او به پایان میرسیم.

مرگ یعنی نقل مکان از دنیای زمینی-جائیکه که در آن خزیده و راه میرویم- به دنیای روح-که در آن پرواز خواهیم کرد.- ما از دروازه مرگ میگذریم تا به مسافرانی واجد شرایط در کسب لذت متمرکز بر عشق، از تمامی هستی، مبدل شویم. به همین علت، مرگ در واقع یک تولد نوین است.

## رنج خدا

مراحل زندگی بدلیل سقوط انسان-در آغاز تاریخ بشر- مسیری ساده و هموار نیست. سقوط اولین اجداد بشری نه تنها برای انسانها درد و رنج به ارمغان آورد بلکه خدا نیز از آن رنج برد. ما به همین سبب زندگی خود را فقط برای تحقق دنیای ایده‌آل تسلیم و پیشکش نمیکنیم، بلکه یک هدف مهمتر و بزرگتر برای زندگی تمامی انسانها وجود دارد و آن پاکسازی رنج و عذاب درون قلب خدا، سرچشمه زندگی ما، است. بدینسان وقتیکه سرانجام انسان به شادی نائل میشود خدا نیز شاد و خوشحال خواهد شد. خدا و بشریت در طول تاریخ در موقعیتی مشابه قرار داشته و در پی یک هدف خاص بوده‌اند.

خدا بدنبال سقوط آدم و حوا، میبایست در سخت‌ترین و دشوارترین مسیر ممکن گام بردارد. انسانها نیز در این راه اجتناب‌ناپذیر سرنوشت، نتیجه شده از جریان عمل سقوط، گام برداشته و همواره امیدوار بودند که روز رستگاری و نجات را ببینند.

پر شور و شغف‌تری امید انسان در ارتباط با خدا، دستیابی به مقام پسر و دختر خدا است. چون هیچ رابطه‌ای بجز رابطه والدین - فرزندی خودمانی و نزدیک نیست. وقتی که زندگی و عشق والدین ما در یک مسیر مشترک قرار گرفتند ما متولد شدیم، به این سبب ما نماینده تمامی ایده‌آل‌های آنها هستیم. کلماتی چون عشق و ایده‌آل هرگز تنها توسط یک فرد شکل نمیگیرند، زندگی توسط تنها یک فرد بوجود نمی‌آید، بلکه میبایست از یک رابطه متمرکز بر عشق بین یک مرد و یک زن شکل گیرد. به همین دلیل، خدا در آغاز آفرینش، ما انسانها را بگونه‌ای آفرید تا زوج مفعولی عشق او، زندگی او، و ایده‌آل‌ها و آرمان‌های او باشیم. این نکته بسیار شگفت‌انگیز و باورنکردنی است.

اگر من وجود نمیداشتم، عشق والدین من نمیتوانست مرئی و قابل لمس شود. عشق، زندگی و ایده‌آل والدین من در ارتباط با من وجود دارد و من میوه عشق زندگی و ایده‌آل آنها هستم. به همین خاطر مقام فرزند با ارزش‌ترین مقام و موقعیت‌ها است. اگر آدم و حوا سقوط نمی‌کردند فرزندان نسب خونی مستقیم خدا و بازماندگان والامقام و همایونی او میشدند. در واقع آدم و حوا بعنوان ولیعهد و شاهزاده خانم، پادشاهی بهشتی در دنیای روح و بر روی زمین را به ارث میبردند. در عین حال چون آنها آفریده شده بودند تا مفعول‌های نامرئی خدا باشند، بعنوان وجودهای ذاتی میتوانستند عشق او را دریافت کنند، و اینگونه آنها تجسم ذاتی خدای نامرئی می‌بودند.

این یک امتیاز و برتری مخصوص فرزند خدا است که میتواند بگوید: "خدا مال من است، تمامی آن چیزهایی را که به او تعلق دارد نیز مال من است، حتی عشق او، زندگی او و ایده‌آل‌های او نیز به من تعلق دارد." و این به انسانها بستگی دارد تا بتوانند به این ارزش شگفت‌انگیز و باورنکردنی - که در اصل به ما تعلق داشته - دست پیدا کنند.

## مأموریت نجات دهنده

اگر خدا فاعل عشق بطور ابدی زندگی مینماید پس زوج‌های متقابل عشق او نیز باید بطور ابدی زندگی کنند. وقتی من با عشق خدا یکی شوم، خدا من میشود!

اگر آدم و حوا سقوط نمی‌کردند، جسم و بدن آنها جایگاهی برای سکونت خدا میشد. آنها خدا را در مرکز و عمق قلب خود جای داده و خود وجودهای (ناطق) عشق، زندگی و نسب خونی شده و متمرکز بر عشق راستین بطور ابدی متحد میشدند. در صورت تحقق چنین چیزی، امروز روح و جسم ما در تضاد و کشمکش نمی‌بود.

سقوط یعنی اینکه ما از والدین پلید بدنیا آمده و متمرکز بر عشق پلید زندگی و نسب خونی پلید را به ارث بردیم. در نتیجه بایستی که نسب خونی خود را از نو بنا کنیم. ما میبایست درخت زیتون دروغین وحشی را به درخت زیتون راستین مبدل کنیم، برای انجام اینکار میبایست به درخت زیتون راستین پیوند خورده و در طی سه نسل میوه و محصولی را ارائه دهیم که خود درختان زیتون راستین، نماینده استاندارد اصیل شوند. تنها در این صورت انسان‌های سقوط کرده به حالت اولیه و اصیل خود بازسازی خواهند شد. و این زمانی است که مشیت الهی برای رستگاری به انجام خواهد رسید.

خدا اینگونه سعی و تلاش داشته و دارد تا متمرکز بر عشق یگانه با او، انسانها فرزندان والدین خوبی بشوند. به همین منظور او نجات دهنده را در مقام والدین راستین بر روی زمین نازل میکند. نجات دهنده کسی است که می‌آید تا نسب خونی بشریت را به حوزه خدا پیوند دوباره زده و ایده‌آل اصیل آفرینش را تأسیس نماید.

بشریت قبل از نشان دادن برتری در سطح جهانی، نخست میبایست در سطح خانواده اصیل آدم و حوا برتری را بتصور بکشد. اگر آدم و حوا جایگاه خود را بعنوان ولیعهد و شاهزاده خانم کسب نموده و آن را در برابر خدا حفظ میکردند، آنگاه اشرف تمامی مخلوقات میشدند. اما آنها با سقوط مقام خود را بعنوان پسر و دختر بزرگ خدا، ولیعهد و شاهزاده خانم تاجدار خدا، از دست داده و این تراژدی در تمامی طول تاریخ باقی ماند. به همین دلیل انسان‌ها در مسیر زندگی در پی دستیابی به مقام‌های اولین پسر و اولین دختر -نخست زاده- بودند تا بتوانند عشق راستین از دست رفته را ترمیم و بازسازی کنند.

اگر قرار است که ما عشق راستین خدا را دریافت کنیم، نمیتوانیم خودخواهانه و متمرکز بر خود زندگی کرده، برعکس میبایست برای خاطر خدا و دیگر انسانها -در مقام برادران و خواهران خود- زندگی کنیم. یک فرد هر چه بیشتر برای خاطر برادران و خواهرانش در مقام والدین آنها اشک و خون بریزد، به همان اندازه میزان عشقی را که او دریافت میکند، عمیق‌تر، گسترده‌تر و والاتر خواهد بود. اگر قرار است که همه چیز را از والدین خود به ارث ببریم، میبایست از خدا چنین پسر و دختری بسازیم. هر مرد و زنی میبایست در این راه و این مسیر قرار گیرند. حتی اگر مجبور شویم تا دهها یا صدها بار با مرگ روبرو شویم، میبایست برای یافتن عشق راستین خدا به جستجوی خود ادامه دهیم، این والاترین راه زندگی است.

## زادگاه اصیل

اصل الهی نهضت هماهنگ آموزش میدهد که سقوط زمانی صورت گرفت که بشریت حوزه عشق راستین را ترک گفتند. به این ترتیب، بازسازی به معنای بازگشت به آن حوزه عشق راستین میباشد. وقتی که فردی وارد این حوزه عشق میشود، فقط میتواند به بدن خود نظر دوخته و دهها هزار بار آن را تحسین کند. شما در آن دنیا خواهید دانست که بدنتان چیزی است که عشق راستین خدا را دریافت میکرده است. کلمات نمیتوانند چنین لذتی را تشریح کنند. این دنیای شگفتانگیز پادشاهی بهشت خوانده میشود. مردم تا به این زمان بطور نسبی اطلاعات بسیار اندکی در باره دنیای روح داشته‌اند. دنیای روح دنیائی است که مردم براساس چگونگی نزدیکی‌شان در تبعیت از اصول الهی حیات - اصل زندگی برای خاطر دیگران - تشخیص داده شده و برسمیت شناخته میشوند. دنیائی که بر این اساس ساخته شده باشد، پادشاهی ایده‌آل بهشت است.

بهشت زادگاه اصیلی است که تمامی انسانها میبایست در پی آن باشند. ما امروزه بعنوان مردم سقوط کرده اخراج شده از زادگاهمان زندگی میکنیم. بنابراین سرنوشت ما بازگشت به زادگاه اصیل است، اما خود به تنهایی نمیتوانیم این امر را به انجام برسانیم.

خدا در طول تاریخ با تأسیس مذاهب بی‌شمار با زمینه‌های فرهنگی مختلف در تلاش بوده تا این مشکل را حل و فصل نماید. مذهب میدان آموزش و پرورشی است که ما میتوانیم صلاحیت و استعدادهای خود را در بازگشت به زادگاه و موطن اصیل پرورش داده، آن را توسعه دهیم. خدا با توجه به زمینه فرهنگی هر مذهبی ما را در جهت یک دنیای مذهبی واحد برای ارتقاء ما، انسانها، راهنمائی و هدایت میکرده است.

بیائیم قرن بیست و یکم را یک عهد صلح راستین و عهد ایده‌آل‌ها و آرمان‌های راستین بسازیم، بگونه‌ای که تمامی مردم بتوانند عشق راستین را تجربه نمایند. امیدوارم که متمرکز بر خدا ارزش اصیل خود را بازسازی کرده و خانواده‌های راستین بنا نهاده و متمرکز بر خدا و والدین راستین برای دیگران زندگی کنیم.

امیدوارم که خانواده‌ها و کشورتان از عشق و برکات با شکوه و بی‌پایان خدا لبریز گردد.

متشکرم.



میخواهم در باره موضوعی تحت عنوان "خانواده راستین و من" که برای من از اهمیت بسزائی برخوردار است با شما سخن بگویم.

خانواده موضوع اصلی و مرکزی جهان امروز ما است. وجود یک شخصیت راستین مستلزم تأسیس یک خانواده راستین توسط یک مرد و یک زن راستین میباشد. جامعه بشری از دو نوع انسان، مردان و زنان، شکل گرفته است. با نگاهی عمیق به جوامع انسانی خواهیم دید که حتی پیچیده‌ترین مشکلات دنیا به رابطه بین مردان و زنان ارتباط مستقیم دارد، همچنین به واقعیت درآمدن خانواده راستین توسط دو شخصیت راستین، الگویی برای حل و فصل مشکلات بشری و دنیا خواهد بود. خانواده‌های راستین گرد هم جمع آمده ملت و دنیا را تشکیل خواهند داد، که این دنیای ایده‌آل و جهانی با صلح راستین است. بنابراین ببینیم که منظور از "خانواده راستین" چیست و اینکه برای تحقق آن چه موضوعاتی باید حل و فصل گردد؟

چرا روح و جسم در تضاد و رویارویی هستند؟ امروز اگر پرسیم دنیائی را که در آن زندگی میکنیم، خوب است یا بد؟ باید جواب دهیم که این دنیا دنیای پلیدی است. سؤال بعدی این است که چرا این دنیا پلیدی است؟ چون با ملاحظه تاریخ دنیا یا حتی تاریخ یک کشور خاص، همواره جنگی دائمی و تاریخی را در هر جایی مشاهده میکنیم. وقتیکه مردم در سطح افقی در مقابل یکدیگر ایستاده و با یکدیگر می‌جنگند، نتیجه همواره نابودی هر دو طرف را بهمراه خواهد داشت.

با گفتن اینکه دنیا پلید است، به نتیجه خواهیم رسید که کشور پلید است، که شهروندان کشور پلید هستند و اینکه خودمان پلید هستیم. اگر به خودمان نگاهی عمیق بیاندازیم، واقعاً نمیتوانیم که تضاد و عدم هماهنگی موجود بین روح و جسم خود را انکار کنیم. سرچشمه این تضاد و عدم هماهنگی سؤال است که باید جواب داده شود.

اگر فردی در درون خودش فاقد پایه صلح و آرامش باشد، مهم نیست که تا چه اندازه دنیا، کشور و خانواده اش در امنیت باشد، او خود شاد نخواهد بود چرا که میدان واقعی جنگ و درگیری در درون خود او است. همانطور که آگاه هستید، جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم و جنگ جهانی سوم پایان گرفت، و تمامی لشکرکشی‌ها و درگیری‌های آینده نیز با آتش بس متوقف خواهد شد، اما چیزی را که تاکنون نتوانسته‌ایم متوقف کنیم درگیری و کشمکش بین روح و جسم انسان است که در تمامی طول تاریخ بشری بدون یک لحظه توقف ادامه داشته، در حال حاضر نیز ما آن را در درون خود دارا بوده و نمیدانیم که تا چه زمانی در آینده ادامه خواهد داشت؟

اگر خدا زنده است، چرا اجازه میدهد که این ناسازگاری روح و جسم در طول تاریخ بشری ادامه داشته باشد؟ برآستی این موضوع معمای بزرگی برای تمامی انسانها میباشد. اگر بپذیریم که این انسان بود که مرتکب گناه شد، در نتیجه، این خود او است که باید غرامت داده و آن را بازسازی کند. خدا نه میتواند مسئولیت آن را بعهده گیرد و نه میتواند دخالتی در آن داشته باشد.

ناسازگاری روح و جسم از کجا سرچشمه گرفته است؟ ما زندگی را از والدین خود به ارث برده‌ایم و آنها نیز از والدین خود به ارث برده‌اند و همانطور که در سلسله اجدادی خود ادامه میدهیم، عاقبت به اولین اجداد بشری خواهیم رسید. به نظر میرسد که این

ناسازگاری بین روح و جسم نتیجه مشکل و ایراد موجود در عشق و رابطه زناشویی آدم و حوا میباشد. باید بخاطر داشته باشیم که

ریشه زندگی در رابطه عشقی والدین شکل میگیرد. بنابراین وقتیکه این کشمکش و تضاد درونی مورد نظر ما قبل از تولد ما وجود داشته باشد، به این نتیجه میرسیم که آن مشکل میباید به زمان و موقعیت ایجاد رابطه عشقی والدین ما ربط داشته باشد.

عشقی موجود بین آدم و حوا عشقی نبود که شادی راستین را به ارمغان آورد، در عوض عشقی بود که به سادگی به تضاد و

کشمکش ختم شد، و بخاطر اینکه زندگی ما در چنین عشقی ریشه دارد، میبایست به این نتیجه برسیم که این عشق نقطه‌ای

است که درگیری درونی ما از آن سرچشمه گرفته است. کلام خدا در کتب مقدس میگوید که آدم و حوا مرتکب گناه شده و به

همین دلیل از باغ عدن بیرون رانده شدند. آنها بدنبال خروج از باغ عدن به تکثیر فرزندان بسیار مشغول شدند. این امکان وجود

نداشت که با اخراج آدم و حوا، خدا به دنبال آنها رفته و به ازدواجشان برکت دهد. بنابراین این سؤال مطرح میشود که آنها تحت راهنمایی چه کسی ازدواج کردند؟

سقوط به معنای وسوسه شدن حوا توسط شیطان و بدنبال آن وسوسه شدن آدم توسط حوا است. در نتیجه باید به این توافق برسیم که آنها در گناه سقوط کرده و در حقیقت ازدواجشان تحت تسلط شیطان و با حضور او صورت گرفت.

## تلاش خدا برای آفرینش دوباره عشق

اجداد ما، آدم و حوا، متمرکز بر عشق خودخواهانه، رابطه زناشویی برقرار کردند و بجای اینکه این رابطه یک رابطه شادی بخش باشد، به رابطه‌ای مملو از ناسازگاری مبدل شد، و آنها به این صورت نسل بشری را آغاز کرده و ریشه ما در آن رابطه عشقی شکل گرفت، و منطقی است که بگوئیم ناسازگاری بین روح و جسم مردم نیز به آن رابطه عشقی ارتباط دارد. بهمین دلیل، بشر به سبب ریشه داشتن در آن عشق، امروز نمیتواند خود را از سرچشمه این ناسازگاری درونی رها و آزاد سازد. سقوط با عشقی غیر اخلاقی آغاز شد و بعنوان نتیجه عشقی که خدا به آن تمایلی نداشت، آدم و حوا با شیطان متحد شده و در نتیجه نتوانستند اجداد خوب بشری شده، برعکس به اجداد پلید مبدل گردیده و ریشه عشق پلید، زندگی پلید و نسب خونی پلید را بوجود آوردند.

با توجه به درست بودن این مطلب، شکل‌گیری مسئله‌ای در یک خانواده سقوط کرده، در قبیله، کشور و دنیا گسترش پیدا خواهد کرد و امروزه نمیتوانیم انکار کنیم که بیش از پنج بیلیون انسان عصر حاضر، همگی بازمانده و وارث شیطان بوده و عاجز از انکار این حقیقت که نسب خونی پلید والدین پلید را به ارث برده‌ایم. شیطان با ربودن و دور کردن حوا از خدا، به او خیانت کرد و تا به این زمان هیچکس نمیدانست که خون این زناکار در رگهای ما جریان داشته است و اینکه این موضوع چقدر برای خدا زجرآور بوده است.

با توجه به ریشه‌دوانی شیطان در جسم و وجود ما، چگونه میتوانیم این ریشه را در وجودمان از بین ببریم؟ اگر سقوط رخ نمیداد، روح و جسم در مسیر رشد خود، بطور طبیعی وحدت حاصل کرده و یکی میشدند. اما بدنبال سقوط ما دارای دو خصوصیت مثبت و فاعلی شدیم که بین آنها نزاع وجود دارد: خصوصیت فاعلی وجدان که برای خدا و خوبی مطلق در تلاش است و خصوصیت



فاعلی جسم که در تضاد کامل با وجدان است. براستی باید درک کنیم که اینجا نقطه‌ای است که تمامی مشکلات بشری از آن سرچشمه گرفته‌اند.

خدا بطور اجتناب‌ناپذیری برای جدائی خوبی از بدی و همچنین تغییر موقعیت کنونی تلاش داشته است. او همواره دلوپس و نگران تمامی انسان‌ها بوده و همواره در مسیر زیستن برای همگان و دستیابی به صلح و عشق گام برمیدارد. از طرف دیگر، شیطان خودپسند و فردگرا است و همواره با نفرت، پلیدی و جنگ سعی در نابودی حوزه خوبی دارد. قصد او این است که از بازگشت درونی انسانها بسوی خدا جلوگیری کرده و این دنیای جسمی را بسوی تباهی هدایت کند.

خدا بعنوان منشاء خوبی مطلق، نمیتواند بشریت را بخاطر همراهی با شیطان بسختی مجازات کند. هدف و استراتژی او بازگرداندن بشریت به حوزه خود میباشد و بهمین خاطر به حوزه پلیدی اجازه میدهد که به او حمله کند، اما پس از آن غرامت عظیمی را بخاطر آسیب و تجاوز وارد آمده طلب خواهد کرد. استراتژی شیطان این است که همواره نخست ضربه میزند اما در پایان همه چیز را از دست میدهد. در تمامی طول تاریخ شیطان خواسته است تا با نفرت، پلیدی و جنگ نقشه و خواست خدا را نابوده کرده و از بین ببرد. در مقابل، تمامی سعی و تلاش خدا بازآفرینی عشق و صلح بوده است.

انسانها در آخر زمان به حوزه الهی بازخواهند گشت و شیطان که بطور روحی بر آنها تسلط داشته و از حمایت و احترام برخوردار بوده، مقام و موقعیت خود را از دست خواهد داد. شیطان برای جلوگیری از انجام این امر کفر (ترویج اندیشه‌های منکر خدا) را برای کاشت بذره‌های ماده‌گرائی، انسان‌گرائی و کمونیست به مردم معرفی میکند، و دقیقاً همین باعث جنگ بی امان و تمام عیار راستگراها، بعنوان حوزه بهشتی، و چپ‌گراها بعنوان نماینده حوزه شیطانی شد. پس از پیروزی حوزه الهی در جنگ دوم جهانی یک عهد و دوره انتقالی در جهت تشکیل یک دنیای صلح‌آمیز متمرکز بر حوزه فرهنگی الهی آغاز شد.

عصر حاضر، دوره یا عهد فرد گرائیست، عهد آزادی روابط جنسی که خانواده‌های متمرکز بر عشق راستین را کاملاً از بین برده است، عهد انکار والدین، عهد انکار زن و شوهر و عهد انکار فرزندان است. همجنس‌بازان مرد و زن در پی نابودی حوزه بهشتی هستند، حوزه‌ای که در آن خدا با فرستادن والدین راستین و نجات دهنده برای بار دوم و تأسیس خانواده‌های ایده‌آل سعی در از بین بردن جهنم روی زمین و بواقعیت درآوردن پادشاهی بهشتی بر روی زمین دارد. نجات دهنده بعنوان والدین راستین میخواهد اتحاد روح و جسم، اتحاد زن و شوهر، اتحاد فرزندان و در نهایت اتحاد تمامی هستی را برای همگان به ارمغان آورد.

## رابطه بین روح و ماده

در سطح جهانی هنوز مسائل و سؤالاتی وجود دارند که باید حل و فصل شوند، از جمله: بین مشکلات فردی و مشکلات عمومی در جهان امروز کدامیک ارجحیت دارند؟ کدامیک از ماده و روح در مقام نخست قرار دارند؟ بین ماده‌گرائی و ایده‌آلیست کدام درست هستند؟ بین واقعیت و عقیده کدامیک پایه و اساس میباشد؟ بین فرضیه تکامل و نظریه خلقت کدامیک درست است؟ بیایم با نگاهی به یک مثال به این سؤال پاسخ دهیم. با مشاهده دنیای حیوانات و نحوه شکل‌گیری و تولد آنها متوجه میشویم که اولین قسمت شکل گرفته در نوزاد حیوان چشم است. چشم از ماده ساخته شده است. آیا چشم قبل از تولد میداند که خورشید وجود دارد؟ چشم بعنوان یک وجود مادی خالص نمیداند، اما چیزی یا کسی خارج از این حوزه مادی میدانست که چشم‌ها آفریده میشوند تا نور خورشید را ببینند، کسی میدانست.

چشم بعنوان یک وجود کاملاً مادی نمیداند که هوا وجود دارد، اما مژه در همراهی با چشم شکل گرفته است تا اطمینان حاصل کند که گرد و غبار موجود در هوا، به چشم آسیب نمی‌رساند. چشم نمیداند که بخار و دیگر تشعشعات حرارتی باعث خشکی شده و به او آسیب میرساند. اما کسی میدانست و به همین دلیل تمامی موجودات پلک میزنند و بدینوسیله سطح خارجی چشم چرب و نمناک شده و از خشکی آن جلوگیری میشود. ابروها و شیار زیر بینی نیز مانع ورود عرق سر به درون چشم یا دهان میشوند ... چگونگی آفرینش وجود ما ثابت میکند که این مسائل قبل از اینها شناخته شده بودند.

در نتیجه با یک مثال ساده چشم و نحوه آفرینش آن، میتوانیم تمامی منازعه‌های بزرگ فلسفی، خواه برتری و تقدم اندیشه در مقابل زندگی، خواه تقدم روح در برابر جسم، و خواه تقدم فکر بر واقعیت را حل و فصل کنیم، همینطور قادریم تا برای منازعه موجود بین خداگرائی و بی‌خدائی و همینطور بین نظریه خلقت و تکامل پاسخی قانع کننده داشته باشیم.

## هدف مذهب

با توجه به این نکته، نمیتوانیم انکار کنیم که بشریت و تمامی هستی توسط خدا آفریده شده‌اند، بنابراین برای درک فرد، خانواده و دنیای راستین مورد نظر خدا به جهان اصیل آفرینش بازگردیم.

در اینجا می‌خواهم تا در مورد نتایج سقوط که هر کدام از ما را احاطه کرده توضیح دهم. از ما پوشیده مانده بود که جسم پایگاه عملیاتی جهنم و وجدان پایگاه عملیاتی بهشت شده است و اینگونه ما نقطه تضاد دو دنیا را در درون خود دارا هستیم. از این نقطه نظر، در بررسی وجود خود مشاهده میکنیم که جسم بر روح تسلط یافته است. در تمامی طول تاریخ جسم اجازه کامل برای هدایت و کنترل روح را داشته است. اما اگر وجدان تقویت میشد، به خودی خود به سوی خدا میرفتیم و همراه با ما دنیا نیز در حوزه خدا و در اختیار او قرار میگرفت.

این حقیقت که جسم وجدان را هدایت میکند بجای آنکه وجدان هادی جسم باشد، از لحظه سقوط در انسان جوانه زده است. مسئله این بود که قدرت عشق دروغین که اولین اجداد ما را به شیطان متصل کرد قویتر از توان و نیروی وجدان بود. یافتن یک راه در جهت فهم موضوعات عشق کاذب و راستین، سرچشمه خوبی و بدی، تاریخ مشیت الهی و برای رفع معماهای حل نشده زندگی در طول تاریخ بشری اهمیت بسزائی دارد.

خدا با آگاهی کامل از موقعیت انسان سقوط کرده، نمیتواند او را ترک و رها سازد. در عوض باید یک استراتژی برای تضعیف نیروی جسم (که روح و همینطور وجدان را کنترل میکند) تأسیس کند. مذهب یک سیستم و ساختار تاریخی بود، برای رستگاری در مسیر تضعیف جسم که توسط خدا تأسیس و رهبری شد. مذهب در گذشته واجب بود و همینطور در عصر حاضر نیز واجب میباشد. خدا مذاهب بسیاری را با توجه به تفاوت‌های محیطی و حوزه‌های فرهنگی گوناگون شکل داد.

چگونه حاکمیت جسم بر روح تضعیف خواهد شد؟ چگونه میتوان بر آن غلبه کرد؟ تا به این زمان مردم مذهبی نمیدانستند که هدف مذاهب توقف جسم در کنترل روح میباشد. اگر سقوط وجود نمیداشت، نیازی به مذهب نبود. یک خطا شکل گرفت و برای تصحیح و جبران آن خطا وجود مذهب ضروری شد. با توجه به این نکته، قصد و نیت خدا در ارائه مذاهب چه بود؟ او قصد داشت تا جسم را تضعیف کرده و به آن نظم و ترتیب دهد.

شما احتمالاً فکر میکنید که با ایمان به مذهب نجات خواهید یافت، مثلاً با ایمان به مسیحیت به بهشت خواهید رفت، یا با ایمان به بودیست به فردوس خواهید رفت. اما بواقع تنها آن کسانی که در عشق الهی متحد شده‌اند، توانائی ورود به بهشت را دارا هستند. خانواده آدم برای ورود به بهشت میبایست یک خانواده متمرکز بر عشق الهی شده و با خدا رابطه خونی داشته باشد، تا به این زمان، کسی از این مطلب آگاهی نداشت. جایگاه زندگی چنین خانواده‌ای پادشاهی بهشت است. بنابراین برای تقویت نیروی

وجدان میبایست بر جسم غلبه یافته و وجدان خود را آزاد کنیم، آنچنانکه بتواند با اراده و قدرت جسم را هدایت کند. آنگاه ما قادر خواهیم بود که بعنوان یک وجود اصیل، آزاد و بدون گناه به آغوش خدا بازگردیم.

اگر پرسیم که مذهب چه کاری باید انجام دهد، جواب این است که میباید جسم ما را به انجام هر کاری که از آن سرباز میزند تحریک کند. بیشترین تنفر جسم از چه چیزی است؟ روزه، خدمت، فداکاری و بعلاوه مذهب از ما میخواهد تا یک قربانی باشیم. قربانی مقدر شده است تا خون بریزد و صلاحیت فدا کردن زندگی اش را داشته باشد. به همین خاطر در کتب مذهبی به ما گفته میشود: "کسی که میخواهد زندگی اش را بدهد، آن را خواهد یافت و کسی که میخواهد زندگی اش را حفظ کند آن را از دست خواهد داد." این بیان ضد و نقیض به ما می آموزد که اگر متمرکز بر جسم زندگی کنیم، جهنم جایگاه ما خواهد بود و اگر بر امیال جسم غلبه کرده و وجدان را آزاد کنیم، بهشت جایگاه ما خواهد بود.

اگر ما جسم را کاملاً مطیع ساخته و وجدان در جایگاه فاعلی مطلق بایستد، آنگاه امیدها و آرزوهای وجدان بشکل نامحدود رشد خواهد کرد.

## طبیعت وجدان

در طول تاریخ، مذاهب و رهبران مذهبی بیشماری وجود داشتند، با این حال آنهاییکه نسبت به آن مذهب و آن رهبران مذهبی ایمان داشته اند، بطور کلی نتوانستند خود را انکار کرده و بر جسم خود کنترل داشته باشند. همینطور نتوانستند که وجدان خود را آزاد و رها ساخته و در موقعیتی قرارش دهند که بتواند با خدا بشکلی اساسی ارتباط برقرار کند. ما مردم گناهکار درختان زیتون راستین نشده در عوض با ریشه های فرو شده در عشق راستین الهی بدواند ولی ما ریشه های خود را در عشق شیطانی گسترانیده ایم.

حال چگونه میتوانیم مشکل درختان زیتون وحشی را که بجای درختان واقعی و راستین به واقعیت درآمده اند، حل و فصل کنیم؟ این تکلیف و وظیفه بینهایت سخت و اجتنابناپذیری است که امروزه هر انسان زنده ای میبایست با آن روبرو شود. با جستجو در خودتان متوجه خواهید شد که وجدان شما در باره شما آگاهی کامل داشته، حتی از والدین تان به شما نزدیکتر است. وجدان میخواهد که دارای عشق ابدی شده و برای همیشه در آغوش خدا باشد. ما با ازدواج از والدین جسمی خود جدا میشویم،

اما از وجدان هرگز جدا نخواهیم شد. او قبل از تولد با ما زیسته، ما را دوست داشته و مأموریتش تغییر و تبدیل ما به پسران و دختران ابدی خدا است. وجدان برآستی نیازی به معلم ندارد، چرا که بیشتر از هر معلمی علم و آگاهی دارد. آیا تا بحال شنیده‌اید که وزیر آموزش و پرورش کشوری نقشه و برنامه آموزشی برای وجدان اعلام کند؟ اگر از آغاز وجدان در راه و مسیر اصیل گام برمیداشت، ما از راه و روش اصیل زندگی بوضوح اطلاع داشته و وجدان ما را برای رفتن به آغوش خدا آموزش داده و راهنمایی میکرد.

در بررسی خود متمرکز بر وجدان خواهیم دید که وجدان ما از تمامی بخش‌های مختلف زندگی بدقت اطلاع دارد، به همین شکل وقتی که به دنیای روح برویم، خواهیم دید که چیزی شبیه به یک کامپیوتر وجود دارد که تمامی اعمال و رفتار ما را بر روی زمین بدقت ثبت کرده است.

تا به امروز کسی نمیدانست که مأموریت وجدان بازگرداندن ما به حوزه بی عیب و نقص فرزندان خدا است، تا در واقع بتوانیم پسران و دختران راستین خدای ابدی شویم. آیا کسی هست که با اطمینان بگوید که زندگی ابدی است و نخواهد مرد؟ همگی ما روزی به دنیای روح خواهیم رفت. وقتی که وارد دنیای روح شدید، بلافاصله شما را به نام شناخته و درباره تمامی زندگی‌تان اطلاع خواهند داشت، همینطور درباره اجدادتان همه چیز را خواهند دانست. به دلیل ورای زمان و مکان بودن دنیای روح ما نمیایست مسئله‌ای حل نشده را با خود به‌مراه داشته باشیم که باعث لکه‌دار شدن وجدان ما شود.

برآستی وجدان بالاتر از تمامی معلمین است. صادقانه میتوانم بگویم که هرگز پرفسور یا شخص بلند مرتبه‌ای وجود نداشته است که دارای تعلیماتی بالاتر از وجدان باشد، وظیفه وجدان برای انسان مثل وظیفه قطب‌نما برای کشتی است.

## خدا، ریشه و اساس وجدان

مطمئن هستم که هنگام ازدواج هیچکدام از شما نمیخواستید که زوج‌تان پائین‌مرتبه‌تر از خودتان باشد. اگر از شما بپرسیم که آیا میخواهید تا زوجتان ده‌بار یا صدبار بهتر از خودتان باشد، بدون هیچ شک و تردیدی خواهید خواهید گفت که در صورت امکان ترجیح میدهید که زوج‌تان هزاران بار یا ده‌هزار بار یا یک میلیون بار بهتر باشد.

بنابراین وجدان همواره حداکثر میزان عشق را طلب کرده و میخواهد دارای هستی مطلق گردد. در مورد اجداد ما اینگونه بوده، در مورد نسل‌های آینده نیز اینچنین خواهد بود. اگر میخواستیم همین مطلب را از خدا بپرسیم، میگفت که او نیز اینچنین می‌اندیشد. آیا امکان‌پذیر است که امیال و آرزوهای ما به تمامی برآورده شود؟ یک شهردار میخواهد که به دولت راه پیدا کرده و وزیر شود، بعد از آن میخواهد رئیس جمهور شده و سرانجام به بالاترین مقام و موقعیت در سطح جهانی صعود کند. آرزوهای وجدان نیز اینچنین تمدید می‌یابد. از آغاز تاریخ بشری بطور عمومی مردم فکر میکردند که امیال و نیازهای وجدان بطور کامل برآورده نخواهد شد. اما من به این نتیجه رسیده‌ام که حتی بالاترین آرزوها و بلند پروازیهای وجدان دست‌یافتنی است. بزرگی وجدان به چه اندازه است؟ چگونه میتوانیم وجدان را اندازه‌گیری نمائیم؟ آیا فکر میکنید که روزی فرا خواهد رسید که وجدان حتی خدا را نیز تصرف کند؟ آیا فکر میکنید که اگر چیزی بزرگتر و عظیم‌تر از خدا وجود داشته باشد، وجدان میخواهد که آن را نیز تصاحب کند؟ آیا فکر میکنید اگر چیزی بزرگتر از خدا وجود داشته باشد، وجدان میخواهد که آن را نیز تصرف کند؟ نیازهای وجدان در پی چه چیزی هستند؟ وجدان میخواهد که بزرگترین و باشکوهترین چیزهای موجود در هستی را تصاحب کند.

بزرگی وجدان خدا به چه اندازه است؟ بین وجدان خدا و وجدان انسان، کدامیک بزرگتر و عظیم‌تر است؟ اگر وجدان خدا بزرگتر است، با آن چه خواهد کرد؟ نتیجه این است که خدا نیز مانند انسان میخواهد به بزرگترین و باشکوهترین چیزها دست پیدا کند، که آن بزرگترین و باشکوهترین چیزها دست پیدا کند، که آن بزرگترین و باشکوهترین‌ها عشق راستین است.

## عشق راستین، آرزوی بزرگ وجدان

ما میدانیم که خدا مطلق است، با اینحال آیا احساس تنهائی نمیکند؟ آیا فکر میکنید که او خوشحال است؟ حتی اگر یک نفر رئیس جمهور کشوری شود، اما تنها و بدون زوج باشد، احساس شادی و خوشحالی نخواهد داشت. ما نیز خوشحال نخواهیم بود اگر فاقد مفعول عشق باشیم. آیا خدا به کسی نیاز دارد؟ شما اگر در موقعیت خدا بودید چه احساسی داشتید؟ اگر چه خدا، خدا است اما احساس تنهائی بسیار زیادی دارد. در اثر فقدان پول، دانش و اختیار انسان‌ها احساس پوچی میکنند. اما خدا به پول،

دانش و اختیار نیازی ندارد. سؤال این است که بالاترین نیاز خدا به چیست؟ ما خدا را سلطان عشق مینامیم! خدا آفریننده عشق است، یعنی اینکه او به ملکه عشق نیاز دارد. این یک اصل مطلق است.

چه کسی میتواند مفعول عشق مطلق خدا شود؟ یک انسان راستین. در واقع، این آدم و حوا بودند که با اتحاد متمرکز بر عشق راستین خدا میبایست در این مقام قرار گیرند. شما به پول نیاز دارید، به دانش و معرفت نیاز دارید، به قدرت نیاز دارید اما اگر زوج و همراهی نداشته باشید، همه آن چیزها بیفایده خواهند بود. یک مرد به همسر و فرزندان نیازمند است، یک زن نیز به شوهر و فرزندان نیاز دارد. جائی را که در آن مفعول‌های راستین عشق یافت خواهند شد، همان جائی است که ما آن را خانواده راستین مینامیم. خانواده جائی است که مرد و زن بعنوان مفعول‌های عشق خدا متحد شده و آرزوها و امیال وجدان خدا را بطور کامل برآورده کرده و در موقعیت مفعول عشق به خدا، بعنوان پیر و استاد عشق، خدمت میکنند، و همچنین جائی است که در آن فرزندان با شادی زندگی میکنند. اینچنین جائی پایه اساسی پادشاهی خدا بر روی زمین متمرکز بر عشق راستین است. همانطوری که انسان میخواهد مفعول عشقش بطور نامحدودی بالاتر از خودش باشد، خدا نیز میخواهد که مفعول عشقش، یعنی انسان، ارزش نامحدودی داشته باشد. انسانی با یک ارزش نامحدود انسان راستین است. ما نمیدانستیم که آدم و حوا آفریده شدند تا (بجای سقوط در گناه) اینچنین مرد و زنی بشوند. هیچکس نمیدانست که ما با چنین ارزشی آفریده شدیم. اگر یک چنین آرزوی بالائی در وجدان ما نهفته است بخاطر این است که ما، در مقام مفعول، برای خدا، در مقام فاعل، بوجود آمده‌ایم. انسان بطور ساده بخشی از وجود خدا نیست، بلکه یک شخصیت کاملاً جدا و مستقل از خدا میباشد. به همین علت است که خدا میخواهد تا ما وجودی با ارزش‌تر از خود او شویم. ما باید بدانیم که خدا اجازه داد تا وجدان انسان دارای امیالی چون تصاحب به حد و حصر عشق راستین و دستیابی به مقامی حتی با شکوه‌تر از خود او شود.

## عشق راستین خدا و انسان

اگر در آغاز آفرینش، خدا و انسان در خانواده متمرکز بر عشق راستین متحد شده بودند، لازم نبود که ما امروز نگران بهشت و زمین باشیم، چون همگی به خودی خود وارد حوزه پادشاهی بهشتی میشدیم. مسئله اساسی این است که عشق راستین خدا و عشق انسان فاقد یک نقطه مشترک برای شروع بوده و بعنوان عشق فاعلی و عشق مفعولی هرگز متحد نشدند. از همان اولین

خانواده بشری عشق خدا و عشق انسان در دو جهت و با دو هدف کاملاً متفاوت به جریان افتادند. به همین دلیل نیل به دنیای ایده‌آل مورد نظر خدا و انسان امکان‌ناپذیر بوده است.

ایده‌آل خدا برای داشتن یک نقطه مشترک برای شروع بطور کامل عقیم ماند، والدین دروغین بوجود آمدند و ما بعنوان اولاد آنها عشق، زندگی و نسب خونی دروغین را به ارث برده و به زندگی در جهنم مقدر شدیم. ما هیچگونه ارتباطی با پادشاهی خدا و بهشت نداریم. درواقع قرار بود تا با توجه اراده آزاد، روح ما بر جسم غلبه داشته و با قدرت وجدان عشق راستین خدا را تصاحب کنیم. براستی از این حقیقت آگاه نبودیم.

## پادشاهی بهشتی

وجدان چگونه میتواند عشق راستین خدا را تصاحب کند؟ اگر شخصی پول، قدرت و دانش داشته باشد، اما با از دست دادن عشق، هیچیک از دارائی‌هایش معنا نخواهند داشت. اگر شما روح خود را سبکبار و آزاد نموده و حوزه وجدانتان را در یک محیط آزاد ۳۶۰ درجه‌ای بنا نهاده و گسترش دهید، آنگاه وجدان شما خود به خود با عشق راستین خدا مرتبط خواهد شد. اگر بخواهیم اندازه‌های عشق و وجدان را با یکدیگر مقایسه کنیم، متوجه میشویم که عشق بزرگتر است و این نکته که وجدان از عشق آغاز میگردد، دلیل آن است.

پادشاهی بهشتی جایی است که ما با وجدانی آزاد و متمرکز بر عشق راستین در یگانگی و اتحاد با خدا زندگی میکنیم و این جایی است که ما پس از پیوند خوردن به نسب خونی خدا و تجربه زندگی متمرکز بر عشق به آن دست خواهیم یافت. ما در طی هزاران سال گذشته بدون پیروزی بر این عشق، نتوانستیم وارد حوزه پادشاهی خدا شویم، و برای دستیابی به چنین روزی هم میبایست زمان بسیار زیادی منتظر بمانیم. تا زمانیکه مشیت الهی و ایدئولوژی راستین خدا متمرکز بر عشق راستین، بشریت را شستشو و صیقل نداده و آنها با یکدیگر یکی نشوند، انسان‌های سقوط کرده هیچگونه ارتباطی با پادشاهی بهشتی نخواهند داشت.

شخصی که با وجدان و عشق راستین در اتحاد زندگی میکند، خود به خود وارد پادشاهی بهشتی خواهد شد. مهم نیست که چه اندازه به عیسی، محمد، بودا ... ایمان دارید اگر به عشق خدا پیوند نخورده باشید، توانائی ورود به حوزه پادشاهی بهشت را



نخواهید داشت، چون تضاد و درگیری بین روح و جسم مانع انجام این امر خواهد شد. همینطور کسی هم که در نسب خونی شیطان باقی مانده باشد از ورود به حوزه پادشاهی بهشت ناتوان خواهد ماند.

در حال حاضر مذاهبی که مأموریتشان گشایش راه برای انسان میباشد، بین یکدیگر جنگ و درگیری دارند. آنها در آخر زمان پایان دردناکی خواهند داشت. خدا نمیتواند در جائیکه تضاد و کشمکش حاکم است حاضر شود. برای انجام این امر مهم، باید تمامی مذاهب و فرقه‌ها با هم متحد و یکی شوند.

مذهب کلیدی برای باز کردن درهای رستگاری نیست، بلکه حرکت و نهضتی برای مطیع ساختن جسم و آزادی وجدان است. ما میبایست بدانیم که اگر در به ارث بردن عشق، زندگی و نسب خونی راستین خدا شکست بخوریم، کلید برای گشایش راه رستگاری را بدست نخواهیم آورد. ما تنها با ایمان داشتن به مذاهب رستگار نخواهیم شد، و در واقع مذهب تنها برای کنترل جسم ما است. وقتی که وجدان ما آزاد شد، آنگاه شایستگی آن را بدست خواهیم آورد تا میل و آرزوی وجدان ما به ورای خدا برود. بین خدا و وجدان من، کدامیک نخست متوجه عملی میشود که در حال انجام آن هستیم؟ چه پاسخی دارید؟ (وجدان نخست متوجه میشود.) انسان شخصیتی کاملاً مجزا از خدا است، همانطور که زن و شوهر از هم مجزا و دارای شخصیت و خصوصیات کاملاً متفاوت هستند. اگر خدا از هر چیزی قبل از اتفاقشان اطلاع میداشت، مثل این بود که بگوئیم ما جزئی از خدا بوده، آنچنانکه ما و خدا یک وجود واحد هستیم. در یک چنین وضعیتی نمیتوانستیم شریک مفعولی عشق خدا شویم. اکنون میتوانیم بفهمیم که چرا آدم و حوا بدنبال ارتکاب به گناه خودشان را در میان درختان پنهان کرده و پوشاندند ... و خدا پرسید: "آدم کجائی؟"

در واقع ایده‌آل‌هاییکه مستلزم تلاش‌های دو جانبه است، به تنهایی نمیتواند بواقعیت درآید. از آنجائیکه انسان اساساً بر پایه عشق راستین بوجود آمده است، میتواند به موقعیت مفعولی عشق راستین بازگشته و بعنوان زوج و قطب دوم برای انجام ایده‌آل‌های خدا در کنار او قرار گیرد. مثلاً همانطور که (در یک خانواده) دختران و پسران رشد کرده، و در حینی که والدین به سنین صد سالگی میرسند، (در حالیکه فرزندان شان هشتاد ساله شده‌اند) رابطه پدر و پسر در آن خانواده مثل رابطه دو دوست میباشد. ما نمیتوانیم قدرت جسمی مرد و زن را با هم مقایسه کنیم. زنان هرگز نمیتوانند بطور جسمی مردان را مغلوب سازند، اما بواسطه عشق، شوهر و زن جذب یکدیگر شده و از هم پیروی خواهند کرد. اگر آدم و حوا مفعول‌های عشق خدا شده بودند، آیا خدا لبریز از شادی نمیشد؟ او بطور حتم غرق در شادی میشد. خدا قبل از آدم و حوا بعنوان مفعول‌های عشق، هستی را آفرید، (و بدنبال

آفرینش آدم و حوا) امید و آرزوی خدا این بود که آنها بتوانند مفعول‌های او شوند. اگر آنها پس از اینکه خود را بعنوان مفعول عشق خدا به کمال رسانده از خدا میخواستند که چیزی بزرگتر و باشکوهتر از تمامی آفرینش بیافریند، آیا فکر میکنید که خدا قادر به انجام آن بود یا نه؟

هر قدر آرزوها و امیال وجدان بی‌اندازه باشد، باید بدانیم که خدا میتواند تا آن را با قدرت آفرینندگی خود هماهنگ سازد. این حقیقت که خدا ما را با عنوان و ارزش شریکهای مفعولی خود متمرکز بر عشق راستین آفرید، کاملاً از دست رفته است و ما می‌باید آن را بازسازی کنیم. باید بدانیم که بازسازی این واقعیت هدف زندگی و تاریخ بشری بوده است. خدا مذاهب را تأسیس نمود و قول داد که روزی مؤسسين تمامی مذاهب برمیگردند. مسیحیت فکر میکند که عیسی برمیگردد، در بودیست در مورد بازگشت بودا صحبت میشود، در کنفوسیوسیزم قول بازگشت کنفوسیوس داده شده است و در اسلام مسلمین منتظر بازگشت محمد هستند. چه دلیلی وجود داشت که خدا مذاهب مختلفی را بوجود آورد؟ آشکارا باید بدانیم که خواست خدا توسط فرزندان دوست‌داشتنی‌اش انجام خواهد شد. فرزندان که مثل گوشت و خون خدا هستند. با یک چنین فرزندان است که خدا میخواهد تا خانواده، قبیله و ملت‌ها را شکل دهد.

سپس همگی شما باید بدانید که نجات دهنده-فردی که تمامی مذاهب از او سخن گفته‌اند- چگونه شخصی است؟ او انسانی است که هدف و ایده‌آل تمامی مذاهب را بواقعیت درخواهد آورد. او با عنوان ریشه‌ی عشق راستین و ابدی خدا به زمین نازل خواهد شد. او پدر راستین شده و از طریق عشق راستین از دست رفته برای تأسیس یک خانواده‌ی ایده‌آل مرتبط به زندگی و نسب خونی راستین بر روی زمین تلاش خواهد داشت، که این هدف مشیت الهی برای رستگاری است. بواسطه‌ی سقوط خدا مادر راستین و همچنین پسر و دختر راستین خانواده‌ی آدم را از دست داد. یعنی اینکه خدا نتوانست صاحب فرزندان راستین شده و اینگونه فاقد خانواده‌ی ایده‌آل متصل به خود (از طریق نسب خونی و متمرکز بر عشق راستین) بود. از طریق والدین شیطانی نسب خونی حاصل شده از عشق و زندگی ناپاک سرچشمه گرفته و تضاد بین روح و جسم آغاز شد. آدم و حوا دشمن یکدیگر شده و حتی جنگ مرگ بین فرزندان آدم شکل گرفت.

مشیت الهی برای رستگاری همان مشیت الهی برای بازسازی است که خدا آن را برای بازسازی پسران و دختران گمشده خود (در اتحاد روح و جسم آنها)، بازسازی اتحاد مطلق مرد و زن، بازسازی مطلق اتحاد والدین و فرزندان متمرکز بر عشق راستین، رهبری و هدایت میکرده است. این خانواده‌ی راستین دارای صلاحیت زیستن ابدی با خدا بوده و بشریت برای تکمیل مشیت الهی

برای بازسازی، با بازسازی عشق، زندگی و نسب خونی راستین و پیوند خوردن به این خانواده راستین باید خانواده، مذهب، نژاد، ملت و دنیای متحد متمرکز بر عشق راستین را اصلاح و بازسازی نماید.

## ضرورت واقعی و راستین برای والدین راستین

شما میخواهید که ملت و کشورتان برکات الهی را دریافت کند، اینطور نیست؟ برای امکان پذیر بودن چنین چیزی، شما باید انسانی با روح و جسم متحد در عشق الهی شوید، همچنین بعنوان شوهران و زنان مطلق در عشق ابدی خدا متحد شوید و بدنبال ازدیاد تعداد چنین خانواده‌هایی که در آن والدین و فرزندان بطور مطلق متحد هستند، خدا برای زندگی به میان ملت شما خواهد آمد و اگر چنین چیزی اتفاق بیفتد، آنگاه کشور شما خود به خود و بطور اجتناب‌ناپذیری کشور مرکزی دنیا خواهد شد. اگر مفعول عشق شخصی در یک روستای دور دست و یا در یک محله کثیف و پر جمعیت شهر ساکن باشد، او میخواهد در آنجا و با او زندگی کند. به همین شکل، جاییکه پسران و دختران دوست‌داشتنی خدا ساکن هستند، بدون در نظر گرفتن شرایط محیطی، حتی اگر آنجا محله کثیفی باشد، به پادشاهی بهشتی مبدل خواهد شد.

خانواده هم‌هنگ چگونه جایی است؟ اینجا جایی است که عشق راستین خدا معرفی میشود، جایی که سعی میکنیم تا ازدواجهای ایده‌آل را با اتحاد مطلق بین شوهر و زن بوجود بیاوریم. جاییکه تمامی مردم پسران و دختران، برادران و خواهران جدانشدنی خواهند شد. من در اینجا آشکارا اعلام میکنم که کانون خانواده تحت راهنمایی‌های خدا دارای چنین مأموریتی است.

در مسیر مشیت الهی تمامی آن چیزها که توسط والدین کاذب، عشق کاذب و نسب خونی کاذب آلوده و چرکین شده بودند، با عشق خدا و والدین راستین پاکسازی شده است. در سطح بیرونی همسر و من برای از بین بردن جدائی موجود بین راست و چپ "ایدئولوژی پیشتاز" را تأسیس کردیم. در سطح درونی برای غلبه بر مشکلات مربوط به حوزه روح و وجدان از طریق "خداگرائی" راه "عشق راستین" را گشوده‌ایم، و زوجهای ما توانسته‌اند که به مقام و موقعیت والدین راستین دست پیدا کنند.

مراسم‌های ازدواج بین‌المللی که ما تا بحال برگزار کردیم مراسم مقدسی برای کاشت بذره‌های عشق، زندگی و نسب خونی راستین متمرکز بر اتحاد صمیمانه خدا و بشریت است.

برکت مقدس، مراسمی است برای بازسازی خانواده‌هایی که بدنبال سقوط شکل گرفته و نطفه عشق، زندگی و نسب خونی کاذب را دریافت کرده‌اند. به این معنا که این مراسم بازگشائی راهی برای شکل‌گیری خانواده‌های نوین و راستین است و ما میخواهیم

که مردمان تمامی ملت‌های دنیا را به برکت باشکوه خدا پیوند زده، آنها را به خانواده‌های بهشتی مبدل کنیم تا بتوانند پادشاهی بهشتی را بر روی زمین بواقعیت درآورند.

بطور کلی خدا میخواست تا تمامی بشریت، در ورای مرزهای ملی با یک نسب خونی واحد با هم در ارتباط بوده و خانواده عالمگیر متمرکز بر خدا را تأسیس کنند. هدف کانون خانواده آزادسازی دنیا برای ایجاد پادشاهی خدا بر روی زمین و همینطور در بهشت است و این حقیقت از طریق ایجاد دنیای با فرهنگ شیم جانگ (قلب) و با اعلان و تجربه ایدئولوژی‌های والدین راستین، شوهر و زن راستین و برادر و خواهر راستین متمرکز بر عشق راستین بواقعیت در خواهد آمد.

در مدت ۵۰ سال از جنگ جهانی دوم تا بحال، در تمامی دنیا، رورند مون مورد انتقاد و رنج و آزار قرار گرفت، ولی اکنون زمان آن فرارسیده تا مردم بدانند که آن رنج و آزارها نه بخاطر اینکه گناهی مرتکب شده بودم، بر من وارد می‌آمد بلکه همه بخاطر رستگاری خود آنها بود. مردم برخلاف گذشته متوجه خواهند شد که من مردی با اهداف خوب هستم. در نتیجه یک عمر تلاش و ستیز رورند مون، کمونیسم فرو پاشید. بخاطر نیاز شدیدی که در این ارتباط احساس میکردم قادر به ملاقات گرباچف و کیم ایل سانگ شده و به آنها درباره حقیقت و عشق راستین تعلیم دادم. برای نجات آمریکا که در مسیر نابودی گام برمیدارد، با اینکه تمامی پایه‌ها و شالوده زندگی خود را گذاشتم، اما مجبور بودم که (در این کشور) به زندان هم بروم. اما امروز یک پایه قابل لمس تأسیس کردم که به فلسفه خوشبینی تولد داده است، بدیکه رهبران آمریکا میگویند که برآستی بدون رورند مون امیدی وجود ندارد.

همینطور برای حل روابط بغرنج و پیچیده بین کره شمالی و کره جنوبی در تلاش بوده‌ام که تأثیر قابل توجهی در را تجدید اتحاد آنها داشته است. همینطور هم در مورد خاورمیانه چنین تلاشی داشته‌ام. این پایه و تمامی این نتایج بخاطر حمایت‌های خدا و برکات او امکان پذیر بود. من بر روی یک دیدگاه و عقیده بشری تمرکز نکرده‌ام، با اینکه راه و مسیر دشواری بود، اما در تمامی زندگی‌ام از خواست خدا و راه بهشت پیروی کردم.

هر چیزی را که رورند مون از آن سخن گفت، انجام شد، در عین حال، تمامی دنیا هر آنچه را که توانست انجام داد تا مرا متوقف کند. اما من از بین نرفته و هنوز راسخانه در قلعه جهان ایستاده‌ام. اگر اکنون میتوانم با شما صحبت کنم بخاطر عشق خدا است. اگر توانستم زنده بمانم مطلقاً بخاطر حمایت‌های عظیم خدا بود. به همین دلیل از شما میخواهم که تماشای نبوده بلکه با دعا، صمیمیت و جدیت کتاب اصل الهی را مطالعه نمائید.

امروز که همدیگر را ملاقات کردیم روز بسیار مهمی است، و من به همگی شما اعتماد کرده و پیام‌های مهمی را با شما در میان گذاشتم و خالصانه می‌خواهم که آنها را فراموش نکرده و از این به بعد متمرکز بر این پیام بیدار کننده راه مشخصی را پیش گیرید تا قادر به ارمغان آوردن برکات الهی برای خانواده‌ها و کشورتان باشید. تنها در این راه است که خانواده‌های ایده‌آل بر روی زمین نمایان خواهند شد.

همانطور که میدانید "سان میانگ مون" و "هاک جا هان مون" در سراسر دنیا بعنوان والدین راستین شناخته شده‌اند. اگر این درست است، آنگاه ما بعنوان والدین راستین توسط عشق، زندگی و نسب خونی راستین در ارتباط مستقیم با خدا هستیم. یک نکته را بخاطر بسپارید: "با شروع **خانواده راستین و تو** حوزه نجات، آزادی، اتحاد و صلح نیز آغاز خواهد شد." و این وسیله و امکان شکل‌گیری جوانه‌های امید صلح در سراسر دنیا خواهد بود.

در پایان از همگی شما عزیزان می‌خواهم که پیام امروز مرا در قلب خود حک نموده تا بتوانید بعنوان افراد و خانواده‌های متمرکز بر خدا و راهنمایان بشری بسوی عصر امید و شادی در قرن بیست و یکم تولد دوباره بیابید. خدا به قلب، خانواده و کشورتان برکت دهد.

متشکرم

## تاریخ تقدیر شده رستگاری از دیدگاه اصل

همانطوری که می‌دانید خانواده، گهواره‌ای برای زندگی بشر و سنگ بنای صلح جهانی است. امیدوارم که در این گردهمائی، راهی برای تأسیس خانواده‌های راستین بیابیم، که در عشق خدا پر از حرارت و طراوت، و سرشار از پاکی و سلامتی هستند. خدا تنها یگانه مطلق، و تنها یگانه تغییر ناپذیر و ابدی است. خواست او نیز بسان خود او مطلق، یگانه، تغییرناپذیر و ابدی است. اگر انسانها مخصوصاً آدم و حوا متمرکز بر عشق الهی متحد شده بودند، همه موجودات آفرینش نیز تکامل می‌یافتند. هدف اصیل خدا، مراحل آفرینش، همچنین علت، نتیجه، جهت و خلاصه همه چیز (در حوزه الهی) مطلق هستند. اجداد بشر، آدم و حوا، پس از سقوط به خاطر نادانی و جهل شان وارد یک حوزه هرج و مرج و سرگردانی شدند. این جهل و این هرج و مرج، از سطح فردی به سطوح خانواده، ملت و دنیا گسترش پیدا کرد. از آن پس این مأموریت مذاهب و مشیت الهی برای رستگاری بود تا ما را از این حوزه سقوط نجات دهند.

در آخر زمان نجات دهنده می‌آید و آشکارا علت درونی، نتیجه، و جهت مطلق، یگانه و تغییر ناپذیر را از دیدگاه الهی تدریس خواهد کرد. او دنیای پر از هرج و مرج و نادانی را پاکسازی نموده و به آغوش راستین خدا باز خواهد گرداند. این انجام و تکمیل خواست خدا است.

اگر این حرکت صورت نگیرد، آنوقت تمامی مذاهب‌ها، ایسم‌ها، سیستم‌های فکری و فلسفی، و تمامی ملت‌ها، در آخر زمان نابود خواهند شد. در حال حاضر بشریت تنها در چند سال آینده، در مواجهه با قرن بیست و یکم وارد هزاره سوم و یک عهد تازه و تاریخی میشود. در این لحظه تاریخی است که مايلم این سخنرانی را تحت عنوان - تاریخ تقدیر شده رستگاری از دیدگاه اصل - در جهت بازسازی و آمادگی بشریت در ورود به یک عهد تازه برای شما ایراد کنم.

خدا لازم دانست تا انسان برای دستیابی به کمال و ایجاد اتحاد مطلق بین او و بشریت، متمرکز بر عشق راستین، مسئولیت بعهده گیرد. بنابراین لازم بود تا خدا برای اولین اجداد بشری "فرمان" صادر کند. به عبارت دیگر، او میدانست که آنها در دوره رشد و در مسیر دستیابی به کمال هستند، به همین علت فرمان را به مثابه پایه‌ای برای فرزندان در جهت به ارث بردن با ارزش‌ترین ارثیه، یعنی عشق راستین، تأسیس نمود.

بطور کلی قرار بود که ما در طی تجربیات زندگی، به عشق راستین دست یافته و توسط ادراک درونی آن را بفهمیم. عشق راستین چیزی نیست که بتوانیم آن را از طریق خواندن کلمات یا یک مقاله و یا رفتن به مدرسه یاد بگیریم. فقط در زندگی است که عشق راستین کاملاً تجربه می‌شود. در مقام کودکان نو رسیده، آدم و حوا می‌بایست پله به پله در مسیری با تجربیات قلبی: فرزندان راستین، برادر و خواهر راستین، زن و شوهر راستین و والدین راستین رشد کرده و به کمال دست پیدا کنند، که این تمامی زندگی آنها را در بر میگرفت. تنها پس از تجربه نهایی عشق راستین الهی است که فردی می‌تواند هدف آفرینش را تکمیل نموده و یک انسان ایده‌آل شود.

هر شخصی آرزو می‌کند که مفعول عشقش میلیونها بار و یا حتی بینهایت گرانبه‌تر و پر ارزش‌تر از خودش باشد. به همین شکل خدا نیز می‌خواهد تا انسان مفعول عشقش، بی‌نهایت با ارزش شود. اگر انسانی خود را به کمال برساند، آنوقت با نائل شدن به کمال و الوهیت، به ارزشی چون ارزش خدا دست خواهد یافت.

## عشق راستین ایده‌آل خدا

خدا مطلق است، اما ایده‌آل عشق راستین او نمیتواند تنها توسط خودش به واقعیت در آید. دلیل آن این است که عشق همیشه به یک مفعول (دوست داشتنی) نیاز دارد. اینجاست که باید رابطه عشق راستین خدا و انسان، و چگونگی شروع و تکامل آن را بفهمیم. چه اتفاقی می‌افتاد اگر خدا، انسان را به عنوان مفعول مطلق عشق خود انتخاب نمی‌کرد و از راه و روشی دیگر برای شروع عشق و تکامل آن استفاده می‌نمود؟ در آن صورت خدا و انسان با هدف، انگیزه و جهت‌های متفاوتی به جستجوی عشق می‌رفتند. خدا توسط مفعولی بالاتر از انسان به ایده‌آل عشقش دست می‌یافت و انسان هیچگونه رابطه مستقیمی با خدا نمی‌داشت.

ولی خدا در مقام فاعل عشق راستین، به انسان در مقام مفعول عشق راستین تولد داد. با توجه به این نکته، خدا تنها توسط انسان می‌تواند ایده‌آل عشق راستین را بواقعیت درآورد. تکمیل هدف آفرینش خدا، یعنی دنیای ایده‌آل، جائی است که خدا و بشریت با عشق مطلق متحد شده‌اند. بشریت در مقام باشکوه‌ترین مفعول عشق الهی آفریده شده و در همه آفرینش تنها آنها طبیعت الهی را در بر دارند. آنها بعنوان بدنهای مرئی خدای نامرئی آفریده شده‌اند. اگر یک فرد خودش را به کمال برساند، معبد خدا و یک جسم واقعی و مرئی می‌شود که خدا آزادانه و با آرامش می‌تواند در آن ساکن شود.

ایده‌آل مطلق و جهان شمول عشق راستین خدا، در رابطه عمودی پدر فرزندی (والدین - فرزندان) بواقعیت در می‌آید. خدا اول آدم را آفرید، و او می‌بایست پسر خدا و بدن واقعی خود او می‌شد. او سپس حوا را بعنوان مفعول آدم آفرید تا آنها با یکدیگر، ایده‌آل عشق افقی یا عشق زناشوئی را به واقعیت درآورند. قرار بود تا حوا دختر خدا شده و همچنین می‌بایست در مقام عروس، بطور واقعی ایده‌آل عشق افقی خدا را به کمال برساند.

جائیکه آدم و حوا به کمال نائل شوند، نقطه‌ای است که آنها با ازدواج متمرکز بر برکات الهی به وصال عشق نخستین خود رسیده، و آنجا دقیقاً مکانی است که خدا عروس واقعی خود را ملاقات خواهد کرد. چرا که عشق مطلق خدا بطور عمودی پایین آمده و در نقطه‌ای که ایده‌آل عشق زناشوئی آدم و حوا بشکل افقی تحقق یافته است، به آن ملحق می‌شود. اگر چه عشق راستین خدا و عشق راستین انسان از دو جهت متفاوت یکی عمودی و دیگری افقی آمده‌اند، اما در یک نقطه مشترک بهم پیوند خورده و یکدیگر را کامل میکنند.

## چرا خدا به بشریت نیاز دارد ؟

حرکت و تلاش خدا در آفریدن اجتناب ناپذیر بود، از طرف دیگر موجودات آفرینش همگی دارای هدفی بوده و تجسم آنها بدون هیچ هدفی امکان ندارد. فقط به یک دلیل آنها برای "تحقق ایده‌آل عشق راستین" بود که خدا به آفرینش نیاز داشت. خدا زندگی را از ساده‌ترین و پائین‌ترین موجودات تا پیچیده‌ترین و بالاترین آنها، برای بوجود آوردن روابط دو جانبه، متمرکز بر ایده‌آل عشق، بصورت زوج: فاعل و مفعول، و مثبت و منفی توسعه داد. ایده‌آل عشق جهان آفرینش و ایده‌آل نهایی عشق خدا، متفاوت و جدا از هم نیستند. این اصل ثابت و درونی آفرینش است که با کمال عشق مرد و زن در دنیای انسانی، عشق مطلق خدا به کمال دست یابد. به همین دلیل بود که در آغاز، خدا یک مرد و یک زن، (آدم و حوا) را آفرید..



هدف خدا در آفرینش آدم و حوا، ایجاب می‌کرد تا آنها با اطاعت از فرمان او، در مقام فاعل عشق راستین، خودشان را بسان مرد راستین و زن راستین تکمیل نمایند. بعلاوه قرار بود که آنها زوج ایده‌آل متحد در عشق راستین الهی شده و آنگاه با داشتن پسران و دختران در آن عشق راستین، والدین راستین شده و در شادی زندگی کنند. اگر آدم و حوا خودشان را در عشق راستین به کمال می‌رساندند، میل و آرزوی خدا را در داشتن یک جسم واقعی، بواقعیت در می‌آوردند. همینطور با دستیابی آنها به مقام زوج راستین کامل شده، ایده‌آل عشق مطلق خدا نیز تحقق می‌یافت.

وقتی آدم و حوا صاحب فرزندان خوبی شده و به مقام والدین راستین دست می‌یافتند، خدا می‌توانست خودش بطور واقعی در مقام والدین لایزال و ابدی ایستاده و به ایده‌آل خود دست پیدا کند: براساس بازماندگان نسلهای بیشمار بشری در دنیای جسمی و (پس از مرگ) در دنیای روح، شهروندان پادشاهی الهی بطور نامحدودی توسعه پیدا می‌کردند .

اما آدم و حوا، اجداد بشر، از خدا جدا و دور شدند. آنها در زمان اخراج از باغ عدن، هنوز دارای فرزند نبودند. خدا با اخراج آنها پایه‌ای نداشت که بدنبال آنها رفته و به ازدواجشان برکت دهد، بنابراین تمامی ابناع بشری بازمانده اجداد سقوط کرده، بدون هیچگونه ارتباط مستقیمی با عشق خدا، تکثیر و رشد پیدا کردند.

آیا سقوط انسان می‌تواند نتیجه خوردن از میوه یک درخت باشد؟ سقوط آدم و حوا یک گناه غیر اخلاقی بر خلاف ایده‌آل عشق راستین الهی بود. این حقیقت که آدم و حوا به تبعیت از فرمان نیاز داشتند، نشان دهنده این است که سقوط آنها در طی مراحل رشد و در مسیر دستیابی به کمال صورت گرفت. بزرگ فرشته کسی که در کتاب مقدس با نام مار از او یاد می‌شود، حوا را به خوردن از میوه درخت معرفت خوب و بد وسوسه کرد و او (با تبعیت از بزرگ فرشته) بطور روحی سقوط کرد. حوا سپس آدم را که مثل خودش بسیار بی تجربه بود، به خوردن میوه تحریک کرد و آنها سقوط جسمی را مرتکب شدند.

در باغ عدن جائی که آدم و حوا در ارتباط با خدا در شادی زندگی می‌کردند، تنها گناه ممکن، که می‌توانست خطرناک و کشنده باشد، سوءاستفاده از عشق بود. بخاطر اینکه قرار بود تا اولین عشق کمال یافته اجداد بشری، کمال عشق خدا شود، که این، خود آغاز یک جشن دنباله‌دار تاریخی می‌بود. جشنی مملو از شادمانی، مسرت و برکات پایان ناپذیر برای خدا، آدم، حوا، و همه هستی و همینطور می‌توانست فرصتی مناسب و شادی بخش برای تأسیس عشق، زندگی و نسب خدا در درون جامعه بشری باشد. اما بر خلاف آن، آدم و حوا قسمت پایین بدن خود را پوشانده، میان درختان پنهان شده و از وحشت می‌لرزیدند. آنها با نافرمانی از قانون الهی، یک رابطه غیر اخلاقی به عنوان پایه و اساسی برای عشق دروغین، زندگی دروغین و نسب خونی دروغین بوجود

آوردند. تمامی انسانها بعنوان بازماندگان آدم و حوا، با گناه اصیل متولد شدند. سقوط به ناسازگاری بین روح و جسم در درون هر شخصی تولد داد و باعث شد تا جوامع ما از عشق آلوده و فاسد لبریز شده و مردم در این جوامع کارهایی را انجام دهند که با میل و آرزوی ذات اصیل شان تناقض دارد.

## قبول مسئولیت برای عشق

با توجه به ایده آل عشق، همه روابط عاشقانه موجود در قلمرو حیوانات و گیاهان فقط برای تکثیر و تولید مثل است. انسانها استثناء منحصر به فردی هستند. آنها در آزادی از عشق زناشوئی لذت می‌برند. این امتیاز مخصوص انسانها بعنوان سرور همه آفرینش می‌باشد. خدا برکت و لذت نامحدود عشق را به پسران و دختران خودش داد، اما آزادی راستین مورد نظر خدا، نیاز به انجام مسئولیت انسان دارد و اگر چنین نمی‌بود و هر فردی بدون تقبل مسئولیت به تجربه آن دست می‌زد، چقدر اغتشاش و خرابی همه جا را فرا می‌گرفت. تنها زمانی که افراد برای عشق، مسئولیت قبول کنند، دستیابی به والاترین عشق انسانی ممکن خواهد بود.

به سه شکل می‌توان به این مسئولیت توجه کرد: اول، مسئولیت برای کسی است که با دانستن چگونگی کنترل خود، بدرستی آزاد و رها بوده و با قلبی سپاسگزار در برابر خدا، برای آزادی عشق، سرور عشق راستین شود. تقبل این مسئولیت نمی‌بایست تنها براساس قوانین و میثاق اجتماعی بوده، بلکه شخص میبایست با کنترل اعمال، رفتار و احساسات فردی و همچنین در رابطه عمودی با خدا و یک زندگی کاملاً وقف شده، با یک تصمیم‌گیری آگاهانه مسئولیت بپذیرد.

دوم، مسئولیت شخص در برابر مفعول عشق خود می‌باشد. بطور طبیعی مردم نمی‌خواهند که زوج یا مفعول عشق‌شان را با دیگران سهیم شوند. عشق افقی زناشوئی که با عشق عمودی بین والدین و فرزندان فرق دارد، در لحظه جدائی (بین زن و شوهر) انرژی خود را برای دست یافتن به کمال از دست می‌دهد. چون بر اساس اصل آفرینش، لازم است تا زن و شوهر در عشق مطلق یکی شده (و در این یگانگی) هر کدام از آنها مسئولیت مخصوص عشق، یعنی زیستن مطلق برای دیگری را بعهده دارند.

سوم، مسئولیت عشق در برابر فرزندان می‌باشد. عشق والدین، اساس شادی و سربلندی فرزندان است. آنها می‌باید که در پیوند موزون و هماهنگ والدینشان در عشق راستین، دنیا آمده و در یک چنین عشقی رشد کنند. بالاترین و با ارزشترین مسئولیت،

تنها تربیت بیرونی فرزندان نیست، بلکه می‌بایست به آنها عنصر زندگی عشق راستین را نیز عرضه کنند، که می‌تواند وسیله‌ای برای رشد و تکامل درونی و معنوی آنها باشد. به همین دلیل است که خانواده بسیار با ارزش و گرانبه‌است. تجربیات قلبی روزانه فرزندان راستین، برادران و خواهران راستین، زن و شوهر راستین و والدین راستین در هیچ جای دیگری جز خانواده راستین بدست نمی‌آید. اگر آدم و حوا متمرکز بر خدا ازدواج می‌کردند، خدا می‌توانست در آدم بعنوان جسم واقعی خود ساکن شده و از این طریق حوا را دوست بدارد. بعلاوه آدم و حوا با دست یافتن به مقام والدین راستین، تجسم واقعی خدا شده و اینگونه سرچشمه عشق خوبی، زندگی خوبی، و نسب خونی خوبی می‌شدند.

اما بدلیل سقوط، آدم و حوا تجسم واقعی شیطان شده و در پایان زوجهای، والدین، و اجداد پلید اصیل بشری شدند. اتحاد آنها ریشه عشق، زندگی، و نسب خونی پلید شد و چون بشریت بتامی از این ریشه، شکل گرفته‌اند، همه از بازماندگان شیطان زناکار بوده و نسب والدین پلید را به ارث برده‌اند.

قلب خدا چقدر پر از درد شد، وقتی اجداد بشری با سقوط، ایده‌آل عشق راستین را تباه کردند. انسانها می‌بایست دختران و پسران خدا می‌شدند، اما در حال حاضر خدا را بعنوان والدین خود نمی‌شناسند. ولی خدا با اینکه هنوز دختران و پسرانش به شیطان خدمت می‌کنند، مشیت الهی برای رستگاری آنها را در طول تاریخ بشری، هدایت کرده است. به خاطر اینکه او یک وجود مطلق است و ایده‌آل آفرینش او نیز مطلق می‌باشد، حتی در عمق غم و اندوه دهشتناک تلاش برای رستگاری انسانها را بدون هیچ توقفی ادامه داده است. مشیت الهی برای رستگاری همان مشیت الهی برای بازسازی است، که معنی آن بازیابی دوباره هدف گم شده آفرینش، متمرکز بر عشق راستین است. همینطور مشیت الهی برای تولد دوباره و بازآفرینی است.

## اساس مشیت الهی

با توجه به این نکات، اساس و بنیان مشیت الهی، بازآفرینی نطفه فرزند اصیل است، یعنی انسانی که ایده‌آل آفرینش را تکمیل خواهد کرد. زندگی و نسب خونی آغاز شده با عشق دروغین و ناپاک شیطان زناکار، که خدا از آن متنفر است، باید پاکسازی شود. مأموریت پایه گذاری برای تولد والدین راستین یا نجات دهنده یگانه شده با عشق، زندگی، و نسب خونی راستین خدا، اساس مشیت الهی است. از آنجائیکه اجداد بشری در انجام مسئولیتشان شکست خورده و با به ارث بردن نسب ناپاک شیطان، تحت تسلط او قرار گرفته‌اند، خدا خودش قادر نبود که دخالت مستقیم کرده و آنها را به جایگاه اصیلشان بازگرداند. بعلاوه خدا نمیتواند

بشریت را که همگامی با فرشته پلید را انتخاب کردند، بدون قید و شرط بپذیرد و نه اینکه از آنها انتقام بگیرد. به این منظور، خدا از این استراتژی یعنی انتخاب یک شخص مرکزی در حوزه بزرگ فرشته خوب (قبل از سقوط) استفاده می‌کند، آن شخص با دریافت ضربه و مصیبت، شرط غرامت برای تمامی از دست رفته‌ها را می‌گذارد. شیطان اول ضربه می‌زند اما بعنوان نتیجه می‌باید مقام بازنده را پذیرا باشد. جنگهای اول، دوم و سوم جهانی مثال خوبی برای این مطلب می‌باشند، که دیدیم در پایان، طرفهای آغاز کننده جنگ، شکست خوردند.

با توجه به دیدگاه جهان شمول مشیت الهی برای بازسازی، (پایه) همکاری بین مادر و پسر بسیار مهم است. در زمان یعقوب، موسی، عیسی و محمد نیز، چنین بود. خدا برای پیشبرد مشیت الهی در تلاش بود تا با ایجاد پایه برای همکاری بین مادر (کسی که مسئولیت زیرپا گذاشته شده حوا را بعنوان سرچشمه سقوط، بازسازی و تکمیل نماید) و دومین پسر خانواده، مردم را از زندگی و نسب شیطانی جدا کند.

در خانواده آدم خواست خدا این بود که هابیل فرزند دوم، قابیل فرزند اول را تحت تسلط خود در آورد. اگر چه حوا سقوط کرده بود، اما به عنوان مادر می‌توانست برای ایجاد اتحاد بین دو برادر تلاش داشته باشد. ولی در پایان قابیل، هابیل را به قتل رساند و مشیت الهی برای رستگاری به تأخیر افتاد. همچنین یک فرمول همکاری در نظر گرفته شده بین مادر و پسر در زمان نوح وجود داشت که بهر حال این همکاری هدفدار، تا زمان یعقوب و ربکا بواقعیت در نیامد.

سقوط بشر توسط سه موجود شکل گرفت: آدم، حوا و بزرگ فرشته. بزرگ فرشته حوا را مورد وسوسه قرار داد که این علت سقوط روحی بود و پس از آن حوای سقوط کرده آدم را وسوسه کرد، که این عمل در واقع سقوط جسمی بود. و در نتیجه بزرگ فرشته سقوط کرده، شیطان نام گرفت و آدم و حوا نیز به خدا پشت کردند. از آنجائیکه مشیت الهی برای رستگاری همان مشیت الهی برای بازسازی است، باید بدانیم که تنها با گام نهادن در راهی با ۱۸۰ درجه اختلاف نسبت به مسیری که در زمان سقوط طی شد، اصول بازسازی می‌تواند بواقعیت درآید.

خدا آدم را که در بر دارنده نطفه عشق و زندگی راستین بود، از دست داد. بنابراین می‌بایست که یک پسر با نطفه پاک و دور از هر نوع اتهامات شیطانی پیدا کند. با توجه به مشیت الهی برای بازسازی که همان مشیت الهی برای بازآفرینی است، همانطور که خدا در آغاز آفرینش، آدم را آفرید، اول می‌بایست یک پسر را بدون هیچ رابطه‌ای با سقوط آماده کند. این اساس ظهور ناجی، نجات دهنده و والدین راستین است. او با انکار کامل زندگی سقوط کرده و نسب خونی پلید تحت تسلط شیطان، می‌آید تا بعنوان

یک انسان راستین، تمامی انسانهای سقوط کرده را به نطفهٔ زندگی نوین پیوند زند. او با داشتن ریشه در خدا، به عنوان آدم دوم، می‌آید تا تمامی اشتباهاتی را که اولین آدم مرتکب شده بود، از میان برده و پاک کند. از اینرو خدا نمی‌تواند یک نجات دهندهٔ سوپرمن بفرستد که تنها با معجزه کار میکند.

برای اینکه یک پسر بتواند در روی زمین و با نطفهٔ عشق و زندگی خدا دنیا آید، اول، باید یک (زن در مقام) مادر وجود داشته باشد و دوم، آن مادر نمی‌تواند در راه عرفی و قراردادی به این پسر تولد دهد. بار دار شدن و حاملگی می‌بایست از طریق فرمول بازسازی صورت گیرد. تمامی همکاریها بین مادران و پسران در مشیت الهی برای بازسازی، پایه‌ای برای تولد پسر خدا با نطفهٔ زندگی نوین و رها از تهمتهای شیطانی می‌باشد. مادر و پسر دوم با گذاشتن پایه‌هایی در احتراز از حملات شیطانی و با مطیع کردن فرزند اول بعنوان نمایندهٔ حوزهٔ پلیدی، عشق، زندگی و نسب خونی تصاحب شده توسط شیطان را بازسازی خواهند کرد.

## معنای پیروزی یعقوب

کتاب مقدس، که کارها و آثار مشیت الهی را ثبت نموده است، محتوی داستانهای بسیار زیادی است که فهم آنها آسان نیست. به عنوان مثال: ربکا برای اینکه فرزند دومش یعقوب، برکات و ارثیه را دریافت کند، همسرش اسحق و پسر اولش عیسو را فریب داد. اگر چه آنها روشی را مورد استفاده قرار دادند که در نگاه اول غیر منصفانه بنظر می‌رسد، اما خدا از آنها جانبداری نموده و به حرکت و تلاش آنها برکت داد.

در خانوادهٔ آدم، قابیل و هابیل در خارج از رحم جنگیدند، که درگیری و کشمکش آنها به مرگ هابیل، فرزند دوم منتهی شد. سپس متمرکز بر شایستگی و لیاقتهای بسیاری از انسانهای خداجوئی که بعد از هابیل فداکاری کرده و غرامت پرداختند، یعقوب آمد و پس از گذشت سالهای بسیار، به سطحی نائل آمدند که شیطان در آغاز تاریخ بشری انسان را تحت تسلط قرار داده بود. آنگاه او با برادر دو قلویش عیسو (بر سر مسئلهٔ نخست زادگی) معامله کرد، سپس در گذرگاه جابوک پایهٔ روحی پیروزی بر فرشته (شیطان) را گذاشت و با پیروزی بر عیسو که در موقعیت جسمی بزرگ فرشته بود، بعنوان اولین شخص پیروزمند در تاریخ بشری برکت دریافت کرد و نام اسرائیل (پیروز) به او داده شد، اما همهٔ اینها زمانی شکل گرفت که او ۴۰ ساله بود.

## نقش مهم تamar در مشیت الهی

با توجه به داستان کتاب مقدس، تامار با "اور" فرزند اول یهودا ازدواج کرد. اما اور به خاطر رنجاندن خدا مرد. بر طبق رسم و عادت آن زمان، یهودا فرزند دومش "اونان" را به همسری تامار درآورد با این نیت که آنها قادر به تولد کودکی برای اور فرزند اولش باشند. اما اونان با این آگاهی که فرزند تامار از آن خودش نبوده بلکه برای برادرش اور خواهد بود، نطفه خود را بر روی زمین ریخت (و از همبستر شدن با تامار خوداری کرد). این مسئله در دیدگاه الهی گناه بود. او نیز به خاطر این گناه مرد. بدنبال آن، تامار "شلا" فرزند سوم یهودا را به همسری خواستار شد. اما یهودا از انجام این کار خودداری کرد. او فکر کرد که دو فرزندش بخاطر تامار از بین رفتند و ترسید که شلا نیز از بین رفته و دودمان خانوادگی کاملاً نابود شود. اما تامار احساس و ایمان قوی داشت مبنی بر اینکه رحمش باید از خانواده مردم برگزیده (بنی اسرائیل) باردار شود. او برای انجام آن، با تغییر قیافه و در قالب یک فاحشه با پدر شوهر خود، یهودا، همبستر شد که نتیجه آن دوقلو باردار شدن او بود. در زمان زایمان، "زرا" یکی از دوقلوها با بیرون آوردن دستش، برای خارج شدن از رحم مادر در تلاش بود، اما به درون رحم کشیده شد و دومین فرزند، "پرز"، جای او را گرفته و اول دنیا آمد. بدینگونه واژگونی مقام فرزندان تامار بدنبال جنگ و ستیزشان در درون رحم، آنها را از شیطان جدا کرد، و این پایه‌ای برای بازسازی رحم شد. متمرکز بر این پایه، نطفه نجات دهنده در درون نسب خونی ملت برگزیده می‌توانست گذاشته شود، ملتی چون ملت بنی اسرائیل که دو هزار سال بعد می‌توانست با استقامت در برابر امپراطوری رم بایستد. آنگاه در درون رحم یک مادر، رها از اتهامات شیطان و آماده شده برای دریافت نطفه پسر خدا، پایه پیروزی می‌توانست گذاشته شود. براساس این پایه بود که مریم مقدس در مسیر اصلی مشیت الهی پدیدار شد.

## مریم خواست خدا را دریافت میکند

وقتی مریم نامزد یوسف بود، از بزرگ فرشته، جبرئیل، پیامی شگفت‌آور و غافلگیر کننده دریافت می‌کند، مبنی بر اینکه نجات دهنده از طریق او دنیا خواهد آمد. در آن روزها اگر یک باکره باردار می‌شد، مطمئناً به قتل می‌رسید. اما مریم خواست خدا را با ایمانی مطلق پذیرفت و بیان نمود: "...من کنیز خدا/وندم، مرا برحسب سخن تو واقع شود." مریم با ذکر یا که از بستگان او و به بزرگی مورد احترام مردم بود، مشورت کرد. همسر ذکر یا که با کمک خدا باردار شده بود، به مریم گفت: "...تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو. و از کجا این به من رسید که مادر خدا/وند بنزد من آید؟" با این کلمات او به نزدیک شدن تولد عیسی شهادت داد.

به این شکل خدا اجازه داد تا مریم، ذکریا، و الیزابت قبل از هر کسی در باره تولد نجات دهنده اطلاع داشته باشند. این سه نفر مأموریت خیلی مهم و حیاتی پیروی از خواست خدا و خدمت به عیسی را بعهده داشتند. ذکریا و همسرش اجازه دادند تا مریم در خانه آنها بایستد. نطفه عیسی در این خانه گذاشته شد.

الیزابت و مریم از طرف مادری نسبت فامیلی داشتند، اما با توجه به مشیت الهی الیزابت بعنوان بزرگتر (قاییل) و مریم بعنوان کوچکتر (هابیل) خواهر قلمداد شدند. مریم در حضور ذکریا از کمکهای الیزابت بهره‌مند می‌شد. خانواده ذکریا از طریق این همکاری، فقدان اتحاد بین مادر و پسر از جانب "لیه" و "راحیل" در خانواده یعقوب را جبران نموده و زمینه‌ای برای نطفه گذاری عیسی شد. برای اولین بار در تاریخ، نطفه پسر خدا، "نطفه پدر راستین رها از همه اتهامات شیطانی در یک رحم آماده شده" می‌تواند گذاشته شود. در این راه تنها پسر خدا و صاحب اولین عشق خدا برای اولین بار در تاریخ دنیا آمد.

مریم می‌بایست به چیزی دست پیدا می‌کرد، که نه عقل سلیم پذیرای آن بود و نه قوانین جامعه آن زمان، تحمل آن را داشت. مریم، ذکریا و الیزابت بطور روحی تحت تأثیر قرار گرفته، الهاماتی را که از طرف خدا دریافت کرده بودند بدون قید و شرط، و با این دید که اینها همه خواست پروردگار است، پذیرفته و پیروی کردند. اگر چه پسر خدا می‌توانست بر روی زمین دنیا آید، اما به یک دیوار دفاعی نیاز داشت تا بتواند در درون دنیای شیطانی در سلامت و امنیت رشد کرده و خواست خدا را به انجام رساند. خدا امیدوار بود که آن سه نفر در خانواده ذکریا بتوانند این پایه حفاظتی را بسازند.

نکات بسیار زیادی برای تفکر و اندیشه وجود دارد، اینکه آن سه نفر تا چه اندازه می‌بایست وجودشان را برای حمایت و خدمت به فرزند خدا گذاشته و اینکه لااقل تا چه زمانی می‌بایست اتحاد خود را حفظ می‌کردند. در کتاب مقدس ثبت شده: "... و مریم قریب به سه ماه نزد وی (الیزابت) ماند و پس به خانه خود مراجعه کرد." بعد از آن هیچ یادداشتی مبنی بر رابطه مریم با ذکریا و الیزابت وجود ندارد. مشکلات و سختی مریم و عیسی از زمانی آغاز شد که مریم خانه ذکریا را ترک گفت. خانواده ذکریا می‌بایست تا آخرین لحظه یک دیوار دفاعی و محافظ برای عیسی باشد.

پس از یک مدت کوتاه یوسف متوجه شد که مریم باردار است. چقدر سخت هراسیده بود وقتیکه دریافت، نامزد محبوبش بدون داشتن هیچگونه رابطه‌ای با او، آن هم پس از سه ماه سکونت در مکانی دیگر، حامله شده است! برای یوسف این طبیعی بود که از مریم بپرسد: این کودک داخل رحم تو به چه کسی تعلق دارد؟ چه اتفاقی می‌افتاد اگر مریم همه مسائل را بدون هیچ

پرده‌پوشی بیان می‌کرد؟ افشاء همه حقایق، می‌توانست نابودی طایفه را بدنبال داشته باشد. به همین دلیل مریم بسادگی پاسخ داد که از روح القدس باردار شده است .

بارداری مریم کم‌کم نمایان شده و مردم ساکن اطراف از این مطلب اطلاع یافتند. چه اتفاقی می‌افتاد اگر یوسف اعلام می‌کرد که هیچ اطلاعی در باره بارداری مریم ندارد؟ اما یوسف مردی صالح و درستکار بود، او به الهام و پیام خدا ایمان داشت و با این بیان که او مسئول این بارداری است، از مریم حمایت کرد. مریم احتمالاً بخاطر بارداری در زمان نامزدیش مورد استهزاء و ریشخند قرار گرفت، اما از سنگباران شدن و مرگ حتمی نجات پیدا کرد.

اینگونه یوسف با عشق به مریم، در آغاز از او حمایت کرد. اما اضطرابی عظیم و عمیق، قلب او را فرا گرفته بود، و وقتی که عیسی بدنیا آمد، افزایش سوطن و بدگمانی در باره پدر واقعی عیسی قلب او را می‌آزرد. هر اندازه که عیسی در طی سالهای رشد بزرگتر می‌شد، بهمان میزان یوسف و او بطور قلبی از هم فاصله می‌گرفتند، و بهمین علت مشکلات خانوادگی بطور مکرر بالا گرفت. عیسی بعنوان یک حرامزاده در نظر گرفته شد و با فقدان حمایت خانواده ذکر یا و همچنین فقدان عشق یوسف، او با یک تنهایی وصف ناپذیر انباشته شده در درون قلبش، رشد کرد.

## فقدان عروس برای عیسی

عیسی از راه و هدفش بعنوان نجات دهنده باخبر بود و می‌دید که تمامی آشنایان او، موانع جدی بر سر راهش در انجام خواست خدا، ایجاد می‌کردند. او تأسف می‌خورد از اینکه چنین موقعیتی دارد. نجات دهنده "والدین راستین" است! در نتیجه برای انجام این مأموریت، عیسی نیاز به دریافت عروس واقعی خود داشت. او می‌بایست ریشه‌آسای عشق ناپاک را بازسازی کند. عشقی که با آن بزرگ فرشته هوا، خواهر آدم را در مسیر شکوفائی، به سقوط واداشت .

در نتیجه عیسی در جایگاه آدم و بعنوان فرزند خدا، می‌بایست عروسش (خواهر فردی در مقام بزرگ فرشته) را دریافت کند، و آن عروس کسی جز دختر ذکر یا و خواهر کوچک یحیی تعمید دهنده نبود. برای انجام این امر در جهانی که شیطان صاحب و سرور آن است، عیسی به یک پایه‌حمایتی شکل گرفته از ایمان مطلق نیاز داشت، که متأسفانه تمامی پایه‌ها در اطراف او فروپاشید و از بین رفت.



اگر ذکریا و الیزابت، کسانی که از خدا الهامات و حمایت‌های روحی دریافت کرده بودند، ایمان خود را حفظ میکردند، چنین چیزی اتفاق نمی‌افتاد. اگر آنها مسئولیت خود را انجام می‌دادند، مریم رابطه‌اش را پس از سه ماه سکونت در منزل آنها ادامه می‌داد. خدا خانواده ذکریا را به عنوان بهترین نماینده درجه اول تمامی دنیا انتخاب کرد که حتی پس از تولد عیسی، حامی او بوده، به او خدمت نموده و به او بعنوان نجات دهنده شهادت دهند. آنها نه تنها می‌بایست با یک از خود گذشتگی در حد اعلی به عیسی در مقام پسر خدا و نجات دهنده خدمت کنند، بلکه می‌بایست خواست خدا را از او آموخته و بطور مطلق از او پیروی کنند. همینطور (باید بدانیم که) دلیل بدنیا آمدن یحیی تعمید دهنده، خدمت به عیسی بود. او باید تمامی کسانی را که برای توبه و رستگاری راهنمایی کرده بود، برای ملحق شدن به عیسی رهبری کرده و اینگونه مسئولیتش را تکمیل می‌کرد.

با اینکه ذکریا، الیزابت و یحیی در آغاز به عیسی و مقام او شهادت دادند، اما متأسفانه مدرکی وجود ندارد تا نشان دهد که آنها آنچنان که می‌گفتند، به او خدمت کرده باشند. ذکریا روحانی مورد احترام فقط یک تماشاچی بود. یحیی تعمید دهنده در موقعیتی جدا و دور از عیسی قرار گرفت، و این وضعیت، راه مردم را در پیروی از عیسی بست و باعث سخت‌تر شدن مسیر او گشت. و وقتیکه این خانواده نسبت به عیسی بی‌ایمان شد، از دیدگاه بشری می‌توان دید که برای آنها امکانی وجود نداشت تا به او در دریافت عروس و زوجش کمک کنند.

همینطور می‌باید به تأثیر رابطه مریم و یوسف بر عیسی توجه کنیم. مریم باید مقام حوا و تamar را با پرداخت غرامت بازسازی می‌کرد. بنابراین او می‌بایست خود را فقط بعنوان نامزد یوسف حفظ کند، از دیدگاه مشیت الهی آنها نمی‌توانستند زن و شوهر شوند. خواست خدا این بود که چه قبل و چه بعد از تولد عیسی، آنها هیچ رابطه جنسی نداشته باشند. یوسف بعد از تولد عیسی، همچنان به مریم عشق می‌ورزید، اما برای رشد و پرورش عیسی، مریم می‌بایست با اراده خود از یوسف جدا میشد، منتهی موقعیت واقعی، باعث عدم انجام این کار ساده شد. مریم با یوسف رابطه جنسی برقرار کرد، اگر چه ذات اصیل مریم به او گفت که نباید چنین کند. آنها صاحب فرزندی شدند که این تکرار اشتباه حوا بود. با این پایه، شیطان آنها را تصاحب کرد. بجز عیسی تمامی آنهائیکه می‌بایست از او حمایت می‌کردند [پدرش، مادرش، برادران هابیلی او (یحیی تعمید دهنده و برادرانش)، برادران قابیلی او (فرزندان یوسف)] همگی تحت تسلط شیطان قرار گرفتند.

وقتی کسی تحت تسلط شیطان قرار گرفت، تمامی الهامات و حمایت‌های روحی را از دست می‌دهد. همچنین اعتماد به خدا و احساس قدردانی محو می‌شود، آنگاه او همه چیز را از دیدگاه بشری و زمینی خواهد دید. مریم به عیسی در ارتباط با ازدواجی که او خواستارش بود، کمک نکرد و حتی با آن مخالفت نمود، و این دلیل مستقیم عدم ازدواج عیسی و عدم دستیابی او به مقام والدین راستین بود. این مسئله او را در رفتن به راه صلیب مجبور ساخت. سخنان عیسی به مریم در جشن عروسی در گانا: "... ای زن مرا با تو چه کار است، ساعت من هنوز فرا نرسیده است." حاکی از یک قلب ملامت آمیز در برابر مادری است که به دیگران در اجرای جشن عروسی کمک می‌کند، اما در کمک به عیسی برای دریافت عروسیش بعنوان مهمترین التزام مشیت الهی کوتاهی می‌ورزد. حال می‌توانیم بفهمیم که چرا عیسی گفت: "... کیست مادر من و برادرانم کیانند ..."

عیسی در اندیشه تکمیل و انجام مأموریتش، در روبرویی با مخالفت‌های مریم، ذکریا، الیزابت و عاقبت یحیی تعمید دهنده، امید حمایت‌های آنها را از دست داد. دقیقاً به همین علت خانه‌اش را ترک گفت و به جستجوی یک پایه روحی تازه برای شروع دوباره مشیت الهی برای رستگاری پرداخت. او بدون خانه و کاشانه، و بدون خانواده، ناله میکرد: "... روباهان را سوراخها و مرغان هوا را آشیانها است لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست ..."

با از دست دادن پایه در سطح خانواده، او به فکر بازسازی و جایگزین کردن آن افتاد، و این حرکت و تلاش، در واقع تمامی مأموریت سه ساله او بود.

در پایان وقتی مردم ایمان نیاورده و حتی حواریون نیز ایمان خود را از دست داده بودند، عیسی مورد حمله و یورش شیطان قرار گرفت. و همانطوریکه تمامی پایه‌ها فروریخت او به راه صلیب قدم نهاد. عیسی بعنوان پدر راستین پا به عرصه وجود گذاشت، تا به حواریونش و تمامی بشریت برکت دهد. قرار بود که او پادشاهی بدون گناه بهشت را تأسیس کند، اما نتوانست زوج خود را بیابد و در نتیجه قادر نبود والدین راستین شده و مأموریتش را بانجام برساند، بهمین دلیل قول داد که باز خواهد گشت.

در کتاب مقدس آمده است: "... و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشائی در آسمان گشاده شود." از اینرو من امروز این حقایق را (در باره عیسی و مریم) با وجود مخالفت‌های بسیار از جانب عقاید سنتی، برای آزادسازی آنان اعلام می‌کنم.

نجات دهنده و سرور در ظهور دوم می‌آید تا پایهٔ مشیت الهی برای رستگاری را که در زمان عیسی ناتمام باقی مانده بود، تکمیل کند. عبارت دیگر او بعنوان نطفهٔ فرزند راستین و اصیل می‌آید تا ایده‌آل آفرینش را تکمیل نموده و همچنین ایده‌آل والدین راستین را بعنوان سرچشمهٔ عشق راستین، زندگی راستین، و نسب خونی راستین الهی به انجام رساند. او متمرکز بر پایه‌های مشیتی و بنیادی در حوزهٔ الهی تا زمان عیسی و همچنین متمرکز بر پایهٔ پیروزمندانۀ زندگی عیسی قرار گرفته و عروس و زوجی را که عیسی نتوانست بیابد، خواهد یافت و آنها به اتفاق یکدیگر برای نجات تمامی بشریت، والدین راستین خواهند شد. از طریق برکت ازدواج نوین، با قدرت انتقال دهندگی نسب خونی اصیل خدا، والدین راستین قادر خواهند بود که نجات و رستگاری را برای تمامی بشریت به ارمغان آورند. مردم با پیوند خوردن به عشق، زندگی، و نسب خونی راستین خدا، خود والدین راستین خواهند شد. بعلاوه نجات دهنده با تأسیس خانوادهٔ راستین، پادشاهی بهشت بر روی زمین را تشکیل خواهد داد. بنابراین وقتی که نجات دهنده در ظهور دوباره‌اش بیاید، این ازدواج نوین بین المللی است که نسب خونی نوین را پایه‌گذاری خواهد کرد. والدین راستین در سطح با شکوه خانوادهٔ جهانی، غرامت تمامی پایه‌های از دست رفتهٔ خانوادهٔ آدم را پرداخت نموده، مقام پسر ارشد، مقام والدین راستین و مقام پادشاه را که می‌بایست در خانوادهٔ آدم بواقعیت درمی‌آمد، بازسازی خواهند کرد. آنها این دنیا را تحت تسلط خدا به پادشاهی بهشت بر روی زمین مبدل خواهند کرد و همچنین پادشاهی خدا را در دنیای روح برای ثبت نام خواهند گشود. بشریت به شکل روحی و جسمی متمرکز بر خدا وارد این پادشاهی شده، یک دنیای مملو از پیروزی، آزادی، شادی، و اتحاد را تأسیس نموده و بهشت را (چه بر روی زمین و چه در دنیای روح) بعنوان ایده‌آل آفرینش خدا، خواهند آفرید. امیدوارم که در آینده تمامی شما قادر به دریافت برکت مسرت بخش این ازدواج نوین باشید.

امیدوارم که بتوانید درکی واضح و آشکار از مسیر و جهت تاریخ مشیت الهی بدست آورده و خود رهبرانی راستین برای تأسیس یک دنیای صلح‌آمیز شوید. خدا به شما و خانواده‌هایتان برکت دهد.

متشکرم

با پایان جنگ سرد، امیدی تازه برای صلح و عدالت در سراسر جهان گسترش پیدا کرده است و رهبران (کنونی جهان) ناتوان یا بی میل در درک و تصدیق واقعیت‌های نوین بین‌المللی، با تغییرات شکننده کنونی جاروب شده و کنار زده می‌شوند. همزمان با قرارگیری ما در آستانه عصر جدید، ایمان دارم که زمان آن فرا رسیده تا جسورانه از این موقعیت و فرصت نوین استفاده کرده و نگاهی تازه به طرحها و الگوهای سنتی افکار و اندیشه‌های خود بیاندازیم. بدین جهت، برای من افتخاری بزرگ است که گوشه‌ای از کشفیات زندگی سراسر تلاش برای دفاع از ارزش‌های خانواده راستین و صلح جهانی خود را با شما سهیم شوم.

دو نوع انسان در این دنیا وجود دارد: مرد و زن. آیا آنها می‌توانند موقعیت و جنسیت خود را عوض کنند؟ آیا تولد شما بعنوان زن یا مرد بر اساس میل خود شما صورت گرفته است؟ یا قطع نظر از صلیقه و میل شخصی شما بوده است؟ نوع جنسیتی را که به ما اعطاء شده نه انتخابی که مطلق می‌باشد. ما خواستار آن نبوده و حتی در مورد آن فکر هم نکردیم، اما بدون دانستن علت، نتیجه، یا مراحل تولد خود، در یک مسیر مشخص و مسلم بدنیا آمدیم.

از اینرو مهم نیست که یک فرد چقدر می‌تواند بزرگ و با اهمیت باشد، او علت (آفریننده) نبوده بلکه معلول (آفریده) می‌باشد. این مسئله انکار ناپذیر است. به همین دلیل باید اولین علت (علت‌العلل) وجود داشته باشد. آن علت‌العلل چه کسی است؟ آیا او مذکر است؟ آیا او مؤنث است؟ شما می‌توانید این علت‌العلل را خدا یا به هر نام دیگری بخوانید، اما (نکته این است که) این علت‌العلل باید وجود داشته باشد.

امروز تعدادی از مشهورترین افراد دنیا در این مکان گرد آمده‌اند. شما ممکن است بگویید: خدا کجاست؟ او را به من نشان بده سپس ایمان خواهم آورد. اما به شما هشدار می‌دهم که موجودیت و هستی آن علت العلل را انکار نکنید.

موضوع صحبت امروز "در جستجوی منشأ هستی" می‌باشد. ما اگر برای یافتن سرچشمه هستی، هرچه عمیق‌تر در جستجو و تحقیقات خود فرو رویم، به خدا خواهیم رسید. آنوقت خواهیم دانست که او دارای خصوصیات دوگانه مذکر و مونث می‌باشد. برآستی شکل‌گیری هستی چگونه آغاز شد؟ اجازه دهید که بحث خدا را برای فقط چند لحظه کنار بگذاریم و به بشریت توجه کنیم. این واضح است که انسانها شامل مرد و زن یا فاعل و مفعول هستند. در جهان ماده، مولکولها از آنیون و کاتیون ترکیب شده‌اند. تکثیر و تولید مثل گیاهان از طریق پرچم و مادگی صورت می‌گیرد. حیوانات به شکل نر و ماده، و انسانها به صورت مرد و زن وجود دارند. اگر آفرینش را مورد بررسی قرار دهیم، چه در جهان ماده، چه در دنیای گیاهان و چه در قلمرو حیوانات، مشاهده می‌کنیم که (خصوصیات) مثبت و منفی در سطوح بالاتر، از طریق تحلیل و جذب (خصوصیات) مثبت و منفی در سطوح پائین‌تر گسترش و توسعه می‌یابند. علت وقوع این پدیده‌ها چیست؟ شکل‌گیری این پدیده به خاطر آن است که موجودات هستی مسئول تکامل بشریت (در مقام سروران تمامی آفرینش) هستند. در جهان ماده، مثبت و منفی که فاعل و مفعول بوده متمرکز بر ایده‌آل عشق متحد می‌شوند و اینگونه می‌زیند. به همین صورت در قلمرو گیاهان، پرچم و مادگی که فاعل و مفعول هستند، متمرکز بر عشق متحد شده، که این چنین آنها نیز به حیات خود ادامه می‌دهند. علم داروسازی امروزه مطرح می‌کند که حتی باکتریها نیز به شکل مثبت و منفی وجود دارند.

چگونه فاعل و مفعول، یا مثبت و منفی متحد می‌شوند؟ با بوسیدن؟ عشق یک مفهوم یا یک تصور نیست، بلکه یک واقعیت مهم، اساسی و قابل توجه است. آن واقعیت چیست که عشق می‌تواند بر آن ساکن شود؟ ممکن است که شما از رؤسا و افراد مشهور و مهم باشید، اما چیزی وجود دارد که از آن آگاهی ندارید. شما نمی‌دانید که چه چیزی از مرد مرد، و از زن زن می‌سازد. جواب این است: آلات تناسلی. آیا کسی هست که از آلات تناسلی تنفر داشته و بیزار باشد؟ اگر به آنها علاقه دارید، میزان علاقه‌تان چقدر است؟ ممکن است تا به حال ارزش نهادن به آلات تناسلی را خلاف عفت و پاکدامنی می‌دانسته‌اید، اما از حالا به بعد باید نسبت به آنها ارزش قائل شوید.

دنیا در آینده به چه صورت خواهد بود؟ اگر دنیائی شود که بطور مطلق به آلات تناسلی ارزش دهد، آیا آن دنیا خوب است یا بد؟ آیا نابود می‌شود یا پیشرفت خواهد کرد؟ این شوخی یا مطلب خنده‌داری نیست. خدا در زمان آفرینش انسان، بیشترین تلاش و

تقلای آفرینندگی خود را در کدام قسمت از بدن انسان تمرکز داد؟ چشمها؟ بینی؟ قلب؟ مغز؟ همه این آلات (اعضاء بدن) سرانجام از بین می‌روند، اینطور نیست؟

هدف "کانون خانواده برای اتحاد و صلح جهانی" چیست؟ اگر قرار بود بشریت به وراء مقوله‌ها و قواعد سنتی از قبیل فضیلت، پاکدامنی، مذهب و همه دیگر هنجارها و معیارهای بشری برود، این دنیا چگونه دنیائی می‌شد؟

حال که بعنوان زن یا مرد دنیا آمده‌ایم، مالک (اصلی) آلات تناسلی ما کیست؟ براستی مالک و صاحب آلت تناسلی یک شوهر همسر او، و مالک آلت تناسلی یک زن شوهر او می‌باشد. ما نمی‌دانستیم که مالکیت آلت تناسلی از آن جنس مخالف است. این یک حقیقت ساده است و ما نمی‌توانیم آن را انکار کنیم. حتی پس از هزاران سال پیشرفت و ترقی در تاریخ، این حقیقت عوض نخواهد شد.

هر مردی فکر می‌کند که آلت تناسلی‌اش به خود او تعلق دارد، و هر زنی فکر می‌کند که آلت تناسلی‌اش از آن خود اوست. به همین دلیل دنیا در حال نابودی است. همه در مورد مسئله مالکیت آلت تناسلی دچار اشتباه شده‌اند. همه ما فکر می‌کنیم که عشق ابدی، مطلق و رؤیائی است، اما وقتی به این درک واضح و آشکار دست یابیم که مالکیت عشق ابدی از آن جنس مخالف می‌باشد، دنیا دیگر در موقعیت و وضعیت کنونی‌اش باقی نخواهد ماند. پرفسوران، دکترها، و محققان بیشمار (در جهان امروز) وجود دارند، اما هیچکدام از آنها در باره این مسئله فکر نکرده‌اند.

آیا هیچیک از شما می‌توانید این مطلب را انکار کنید؟ اگر این مسئله را از والدین، پدر بزرگ و مادر بزرگ‌ها، نیاکان، و اجداد اولیه خودتان، حتی از خدا (که منشاء هستی است) بپرسید، همه آنها موافقت خواهند کرد. این یک قانون جهان شمول است. (در آینده) حتی پس از اینکه هستی بلیونها سال به زندگی ادامه دهد، این قانون (تغییر ناپذیر) باقی خواهد ماند. نتیجه طبیعی این است که وقتی در مقابل خدا می‌ایستید، او پرهیزکاری یا گناهکاری شما را بر طبق این قانون تغییرناپذیر، قضاوت خواهد کرد. حتی سقوط آدم و حوا، از تخلف در این قانون سرچشمه گرفته است. هر دوی آنها با این فکر که آلت تناسلی‌شان جزء دارائی خودشان است، در اشتباه و گمراهی بودند. آیا خدا آنها را به خاطر تغذیه از یک میوه لفظی اخراج نمود؟ در این باره خوب بیاندیشید. خدا یک موجود بی‌احساس نیست. او آنها را اخراج کرد به این خاطر که، اساسی‌ترین ضابطه و معیاری را زیر پا گذاشتند، که هستی با آن انجام وظیفه می‌کند. آنها به خاطر خطایشان با آلات اصیل عشق در هیچ جائی از جهان هستی نتوانستند مورد تصدیق و استقبال قرار گیرند. در جهان ماده و همینطور در قلمرو گیاهان و حیوانات، خصوصیات مثبت و منفی

که همان آلات تناسلی است، بطور وارونه و معکوس برای (زندگی) زوج متقابل عشق می‌باشد. آدم و حوا این نکته را نمی‌دانستند.

دلیل وجود آلات تناسلی چیست؟ عشق. مذکر و مؤنث برای یافتن عشق زندگی می‌کنند. خصوصیات خدا چیست؟ خدا مطلق، یگانه، ابدی و تغییر ناپذیر است. سپس، مالک عشق چه کسی است؟ مالک عشق نه مرد و نه زن که خدا است. خدا و بشریت متمرکز بر عشق و از طریق عشق، یکی می‌شوند. و این بخاطر آن است که هم خدا و هم انسان مطلقاً به عشق نیاز دارند. سپس، خدا خواستار چه نوع عشقی است؟ او خواهان عشق مطلق می‌باشد. برای شما و من نیز این چنین است، به همان صورت که خدا نیازمند و خواستار عشق مطلق، یگانه، تغییر ناپذیر و ابدی است، ما هم به عشق مطلق، یگانه، تغییر ناپذیر و ابدی نیازمندیم. بنظر می‌رسد که همه ما شبیه خدا هستیم.

خدا خودش دارای خصوصیات مذکر و مؤنث یا مثبت و منفی است. موجودات بشری که بعنوان مفعول واقعی و ذاتی خدا بوجود آمده‌اند، بشکل مرد و زن آفریده شده‌اند. وقتی مرد و زن ازدواج می‌کنند، بصورت مثبت و منفی اساسی، نماینده خدا می‌شوند. این خواست خدا است که وقتی ما ازدواج میکنیم، متمرکز بر عشق عمودی خدا، بطور افقی کاملاً متحد شویم.

جسم انسان افقی و نماینده زمین است. از طرف دیگر، وجدان عمودی را دوست داشته و همواره در پی چشم اندازه‌های والا می‌باشد. اینگونه انسان به سختی در جستجوی نقطه‌ای است که در آن بتواند با استاندارد عمودی خدا، یکی شود. آن نقطه می‌بایست یک نقطه مرکزی باشد، و مرد و زن بایست در آن نقطه یکدیگر را ملاقات کنند. بنابراین زمانیکه فرد با تولد در آن نقطه مرکزی و با تجربه عشق کودکانه، عشق برادر و خواهری، و عشق زناشوئی رشد کند، جسم بالغ او نماینده زمین و روح بالغ او متمرکز بر خدا خواهد بود. در این نقطه نهائی، جسم و روح بطور عمودی و افقی یکی شده، و بدینسان پایه‌ای برای شادی و خوشحالی تأسیس می‌کنند. تنها در آنجا است که خدا بعنوان یک وجود مطلق متمرکز بر عشق مطلق به وجد در می‌آید. مرد و زن نیز بعنوان زوج‌های عشق در آنجا در شادی و لذت خواهند بود.

وقتی روابط والدین و فرزندان، شوهر و زن، و برادر و خواهر که بترتیب نماینده شمال و جنوب، شرق و غرب، جلو و عقب هستند، متمرکز بر آن نقطه مرکزی بطور کامل متحد شوند، یک الگوی ایده‌آل جهانی ایجاد خواهد شد.

به همین دلیل در شرق ضرب المثلی وجود دارد که می‌گوید، (اتحاد) والدین و فرزندان یک جسم و بدن (واحد) را می‌آفریند. بعلاوه شرقی‌ها می‌گویند که شوهران و زنان، و برادران و خواهران نیز یک بدن واحد را تشکیل میدهند. پایه و اساس آن حکمت

سستی چیست؟ چنین چیزی زمانی امکان پذیر می شود که سه نوع رابطه متمرکز بر عشق راستین، در همه جهت ها توسعه و گسترش پیدا کرده و یک جسم کروی را تشکیل دهند. تنها یک مرکز باید وجود داشته باشد. و چون در واقعیت این روابط دارای یک مرکز مشترک هستند، اتحاد امکان پذیر است. رابطه بین خدا و بشریت، رابطه والدین - فرزندی بوده و از اینرو متمرکز بر عشق راستین، خدا و انسان باید یکی شوند.

امیال بشر تا چه اندازه عالی و بلند مرتبه هستند؟ ذات شما می خواهد که به بالاتر از خدا دست یابد. مهم نیست که فرد تا چه اندازه پست و پائین مرتبه است، او می تواند جهانی حتی بزرگتر از دنیای مورد نظر خدا آرزو کند. شما در مقام پسران و دختران دوست داشتنی خدا، اگر به او بگوئید، "پدر لطفاً بیا!" آیا او نخواهد آمد؟ مهم نیست که همسر یک مرد چقدر زشت است، اگر آن مرد همسر خود را واقعاً دوست داشته باشد، هر وقت که همسرش او را فرا خواند، بطور طبیعی پیروی خواهد کرد. با اتحاد متمرکز بر عشق راستین، شوهر به اشاره همسرش پاسخ خواهد داد، بزرگتر از فراخوانی کوچکتر، و کوچکتر از فراخوانی بزرگتر تبعیت خواهند کرد، و هیچ کدام از آنها هرگز نمی خواهند که از یکدیگر جدا شوند.

اگر خدا تنها است، آیا احساس تنهایی می کند یا نه؟ چگونه می توانیم بدانیم که او احساس تنهایی می کند؟ آیا دارای عشق هستید؟ آیا دارای زندگی هستید؟ آیا دارای اسپرم و تخمک هستید؟ آیا دارای وجدان هستید؟ شما تصدیق می کنید که دارای همه اینها می باشید، اما آیا عشق را دیده اید؟ آیا زندگی را دیده اید؟ آیا نسب خونی را دیده اید؟ آیا وجدان را دیده اید؟ آیا هرگز این چیزها را لمس نموده اید؟ شما از وجود و حیات آنها اطلاع دارید، اما نمی توانید آنها را لمس نموده یا ببینید. شما بر اساس بینش و شهود درونی خود نسبت به وجود آنها آگاه هستید. بطور مشابه، اگر چه خدا را ندیده یا لمس نکرده اید، نمی توانید بگوئید که او وجود ندارد. چه چیزهایی اهمیت بیشتری دارند، آنهایی که مرئی هستند یا آنهایی که نامرئی هستند؟ مطمئنم، تشخیص می دهید که نامرئی ها نسبت به مرئی ها اهمیت بیشتری دارند. شما می توانید پول، موقعیت و افتخارات (مادی و ظاهری) را لمس کرده یا ببینید، اما نمی توانید عشق، زندگی، نسب خونی، و وجدان را لمس کرده یا ببینید. همه ما دارای آنها هستیم، اما چرا نمی توانیم آنها را ببینیم؟ زیرا آنها با ما یکی (یگانه) هستند. وقتی روح و جسم در هماهنگی مطلق قرار گرفتند، آنها را احساس نمی کنید.

آیا پلک زدن چشم های خود را احساس می کنید؟ سعی کنید تعداد پلک زدن ها را برای سه ساعت بشمارید. آیا تعداد دم و بازدم هر روز خود را می شمارید؟ با دست راست، سمت چپ سینه خود را لمس کنید، آیا احساس می کنید که چیزی ضربه میزند؟ شما ضربان قلب خود را احساس می کنید. در طول روز چند بار ضربان قلب خود را می شنوید؟ با استفاده از یک گوشی طبی، ضربه



قلب شما مثل انفجار یک بمب است. اما وقتی سرمان شلوغ بوده و مشغول باشیم، هفته‌ها و ماه‌ها می‌گذرد، بدون آنکه احساسی از آن داشته باشیم. در این مورد خوب فکر کنید! ما نشستن یک حشره کوچک بر روی سر خود را سریعاً احساس می‌کنیم، اما نمی‌توانیم ضربان قلب خود را احساس کنیم، حتی وقتی که صدایش صدها بار بزرگتر از سبکی وزن یک حشره است. دلیلش این است که ما با جسم خودمان یکی هستیم.

مایلم چند مثال برای شما مطرح کنم، اگر چه ممکن است فکر کنید که بیان مسائلی اینچنین گستاخی است. شما هر روز از توالی استفاده می‌کنید. آیا در حال تخلیه مدفوع بدن خود از ماسک ضد گاز استفاده می‌کنید؟ این یک مسئله خنده‌دار نیست بلکه خیلی جدی است. زمانیکه در نزدیکی یک شخص دیگری قرار دارید که در حال تخلیه شکم خود می‌باشد، سریعاً به اندازه کافی از او فاصله می‌گیرید، اما وقتی بوی مدفوع خود شما به مشامتان می‌رسد، حتی به آن توجه نمی‌کنید. به دلیل اینکه مدفوعات (بدن شما) با جسم شما یکی است، به همین خاطر کثیفی آن را احساس نمی‌کنید.

وقتی جوان بودید، آیا هرگز خلط (ماده لزج) خشک شده بینی خود را مزه کرده‌اید؟ شیرین است یا شور؟ شور است، اینطور نیست؟ از آن جایی که می‌توانید پاسخ دهید، نشان می‌دهد که باید آن را مزه کرده باشید! چرا احساس نکردید که کثیف است؟ دلیلش این است که آن (خلط) قسمتی از جسم شما است. رورند مون چیزی را کشف کرده که هیچکسی در دنیا آن را نمی‌دانسته (و به آن فکر نکرده) است.

وقتی که با خلط سرفه می‌کنید، گاه موارد آن (خلط) را غورت می‌دهید، اینطور نیست؟ خود شما چطور؟ آیا هرگز آن را تجربه کرده‌اید؟ صادق باشید. چرا کثیفی آن را احساس نمی‌کنید؟ به خاطر اینکه خلط گلوی شما با جسم خود یکی است. همه ما در طول روز سه بار غذا می‌خوریم: صبحانه، ناهار، و شام. اگر به ۳۰ سانتیمتر پائین‌تر از دهان خود مراجعه کنید، یک کارخانه کودسازی وجود دارد. ما با سه بار تغذیه در طول روز، مواد خام برای کارخانه‌های کودسازی فراهم می‌کنیم. حالا، با دانستن این مطلب، آیا هنوز می‌توانید با قاشق و چنگال غذا برداشته و میل بفرمائید؟ همگی می‌دانیم که در درون معده ما یک کارخانه کودسازی وجود دارد، اما بدون هیچ احساسی از حضورش به زندگی ادامه می‌دهیم. چرا آن را احساس نمی‌کنیم؟ چون با آن یکی هستیم. به همین شکل، ما دارای عشق، زندگی، نسب، و وجدان می‌باشیم، اما چون آنها در یک هماهنگی با ما یگانه هستند، احساسشان نمی‌کنیم. و به همین دلیل فشار فضا را نیز که ما را احاطه کرده، احساس نمی‌کنیم.

درست مثل ما، خدا دارای عشق، زندگی، نسب، و وجدان است، اما خودش نمی‌تواند آنها را احساس کند. خدا نمی‌تواند آنها را احساس کند، زیرا آنها کاملاً در هماهنگی و اتحاد هستند. بهمین علت او به یک زوج مفعولی نیاز دارد. با توجه به این دیدگاه، ضرورت و لزوم یک زوج مفعولی را درک می‌کنیم. وقتی کسی تنها است، نمی‌تواند خودش را احساس کند. اما وقتی یک مرد در برابر یک زن، و یک زن در برابر یک مرد ظاهر می‌شود، تحریک عشق و نسب خونی بسان رعد و برقی، منفجر شده و فوران می‌کند. شما باید در مورد این مسئله بیدار و آگاه باشید. ما بدون دانستن این حقیقت زندگی می‌کرده‌ایم. انسان درک نکرده‌بود که خدا به زوج مفعولی عشق خود نیاز دارد.

حال زوج مفعولی عشق خدا کیست؟ آیا یک میمون است؟ اگر بشریت موجودات معلولی می‌باشند، آیا میمونها می‌توانند علت بوجود آمدن ما باشند؟ آیا میمونها می‌توانند اجداد و نیاکان ما باشند؟ حتی فکر چنین مهممل و چنین حرف پوچی را به خود راه ندهید. برای اینکه زندگی بتواند از شکل یک تک سلولی (آمییب) آغاز شده و به شکل انسانی برسد، می‌بایست از طریق دروازه‌های عشق در هزاران سطوح مختلف آن عبور کند. آیا زندگی بطور اتوماتیک‌وار و خود به خود توسعه می‌یابد؟ مطلقاً اینطور نیست. در مورد همه حیوانات مشابه است. دسته بندی (تناوب) انواع، خیلی جدی و صریح بوده، و هیچ کسی نمی‌تواند در جدائی و تفکیک انواع، دست برده و دخالتی کند.

اگر ماده‌گراها که معتقد هستند، میمونها اجداد ما می‌باشند، یک انسان و یک میمون را بهم پیوند زنند، فکر می‌کنید که آیا یک شکل تازه‌ای از زندگی پدیدار می‌شود؟ مهم نیست که چند هزار سال به (انجام) آن مبادرت ورزند، این مسئله بی‌نتیجه خواهد ماند. برآستی چرا این کار نتیجه‌ای نخواهد داشت؟ باید در این مورد بیاندیشید.

خدا به چه چیزی نیاز دارد؟ خدا به کدام قسمت از جسم شما بیشترین نیاز را دارد؟ چشمهای شما؟ دستها؟ پنج حس شما؟ خدا در درون خودش دارای خصوصیات مذکر و مؤنث می‌باشد، اما برای زیستن بعنوان یک پدر، وجود او یک وجود مذکر و فاعلی است. با حفظ این مطلب در ذهن خود، آیا نمی‌توانیم بگوئیم که خدا به یک زوج (مفعولی) عشق نیاز دارد؟

حال چه کسی یا چه چیزی در میان آفرینش او می‌تواند، مفعول عشق او شود؟ آیا یک مرد خودش به تنهایی می‌تواند؟ یا یک زن تنها می‌تواند مفعول عشق خدا شود؟ خدا در پی چه نوع زوج یا مفعولی می‌باشد؟ آیا خدا به زوجی با ثروت بسیار نیاز دارد؟ آیا به یک همقطار دانش و معرفت یا یکی از قدرتهای بزرگ نیاز دارد؟ نه، هیچکدام از اینها مهم نیستند. خدا خواستار یک

مفعول عشق است. به این منظور خدا می‌خواهد متمرکز بر جایگاهی که مرد و زن از طریق آلات تناسلی‌شان یکی و متحد می‌شوند، ظاهر شده و ما را ملاقات کند.

چرا آن جایگاه (مورد نظر خدا)، نقطه‌ای است که مرد و زن متمرکز بر خدا یکی می‌شوند؟ زیرا عشق مطلق است، و آن جا مکانی است که مرد و زن دارای میل و نیاز مطلق برای یکی شدن هستند. با نگاهی افقی، مرد که دارای خصوصیت مثبت است، به آن مرکز نزدیک می‌شود، زن نیز که دارای خصوصیت منفی است به آن مرکز نزدیک می‌شود. در درون خدا همچنین، خصوصیات مذکر و خصوصیات مؤنث بعنوان مثبت و منفی بهم می‌پیوندند. آن اتحاد در درون خدا، بعنوان یک مثبت بزرگتر، با یک منفی بزرگتر (شکل گرفته از اتحاد مرد و زن) متحد می‌شود. حال سؤال در مورد شرطی است که بوسیله آن، این اتحاد صورت می‌گیرد.

ازدواج چیست؟ چرا ازدواج مهم است؟ ازدواج اهمیت دارد چرا که جاده‌ایی برای یافتن عشق است، جاده‌ایی برای آفرینش زندگی است، جاده‌ایی است که در آن زندگی یک مرد و زندگی یک زن، یکی می‌شود. و آن جایی است که نسب خونی یک مرد با نسب خونی یک زن ترکیب می‌شود. تاریخ از طریق ازدواج پدید می‌آید، و از ازدواج ملتها ظاهر شده و یک دنیای ایده‌آل آغاز می‌شود. بدون ازدواج هیچ معنایی برای حیات افراد، ملتها و دنیای ایده‌آل وجود ندارد. فرمول و قاعده این است: مرد و زن باید بطور مطلق یکی شوند. والدین و فرزندان باید با خدا یکی شده، به خدا عشق ورزیده، و با خدا زندگی کرده و بمیرند. وقتی مرده و به دنیا روح رفتند، آن مکان، جایی است که بهشت خوانده می‌شود. اما تا بحال هیچ فرد، خانواده و ملتی وجود نداشته است که به آن ایده‌آل دست یافته باشد، دنیا و بشریت آن ایده‌آل را تأسیس نکرده‌اند، و به همین علت پادشاهی ایده‌آل و مورد نظر خدا، خالی (از سکنه) است. همه مردمی که تا بحال مرده‌اند، به جهنم سقوط کرده‌اند. و هیچ کسی وارد پادشاهی بهشت نشده است. با توجه به این نکته می‌توانیم بفهمیم که (چرا) عیسی بعنوان نجات دهنده بشریت آمد، اما نتوانست وارد پادشاهی بهشت شود، و در عوض به فردوس رفت. عیسی برای ورود به پادشاهی بهشت می‌بایست یک خانواده تشکیل می‌داد. به همین دلیل عیسی می‌خواهد دوباره ظهور نماید. قرار بود که او ازدواج نموده، خانواده تشکیل داده، در آن خانواده با خدا زیسته و به او خدمت نموده و سپس با آن خانواده وارد پادشاهی بهشت شود. او نمی‌توانست خودش تنهایی وارد حوزه پادشاهی بهشت شود. به این خاطر در کتاب مقدس گفته شده است، "... و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشائی در آسمان گشوده شود."

ما می‌بایست مشکلات روی زمین را حل و فصل و بازسازی کنیم. از آنجائیکه بیماری بر روی زمین پایه‌ریزی شده‌است، بر روی زمین نیز می‌بایست معالجه شود.

بشریت به واسطه سقوط، نزول کردند، و اینگونه ما در حوزه سقوط ساکن شده‌ایم. ما بدون تأسیس پایه برای صعود و رفتن به وراء این حوزه، قادر نیستیم که به پادشاهی بهشت وارد شویم. مهم نیست که تا چه اندازه دشوار خواهد بود، اما انسان در حوزه سقوط باید آن حوزه را نابود کند. به این خاطر عیسی گفت: " ... زیرا هر کس بخواهد جان خود را برهاند آن را هلاک سازد اما هر که جان خود را بخاطر من هلاک کند آن را دریابد." برای عبور از این جاده مرگ، ما باید وارد آن شده، در آن گام نهاده و با به خطر انداختن تمامی زندگی خود، از آن عبور کرده، و صعود کنیم.

خانواده‌های شما در حوزه سقوط هستند، اقوام و ملت‌های شما نیز همینطور در حوزه سقوط می‌باشند. شما باید تقلا و کشمکش بسیار داشته و پیروز شوید. سقوط در خانواده آدم صورت گرفت. آیا آدم و حوا قبل یا بعد از اخراج از باغ عدن، دارای فرزند بودند؟ آنها بعد از اخراج، دارای فرزند شدند، و در واقع بدون هیچگونه ارتباطی با خدا، خانواده تشکیل دادند. بدون دانستن این مطلب، چگونه می‌توانید به پادشاهی بهشت بروید؟ غیرقابل تصور است، با نادانی و جهل نمی‌توانید به کمال ایده‌آل دست یابید. این اخطار من به شما است.

برای یافتن درستی یا نادرستی کلام رورند مون، دعا کنید. هیچ کس نمی‌داند که در جستجو و کشف این راه چقدر سختی و مشقت تحمل کرده‌ام، اگر چه هیچ خطا و گناهی مرتکب نشدم، اما برای یافتن این راه، در شش زندان مختلف به بند کشیده شدم. من با این حقیقت قادر هستم که بایستم و جوانان با ارزش (دنیا) را آموزش دهم. بعضی از افراد می‌گویند که من جوانان را شستشوی مغزی می‌دهم، اما در واقع آنها را با حقیقت منطقی تعلیم داده و روشن می‌سازم. (در این مورد) افراد بی‌ایمان سکوت کرده‌اند، چون در مخالفت با حقیقت، در اثبات علمی و منطقی عدم وجود خدا، شکست خوردند. از طرف دیگر، بخاطر اینکه طرز فکر و اندیشه ما با دیگران متفاوت است، مذاهب با کافر و ملحد خواندن ما، سعی در بدام انداختن و نابودی ما دارند. اما این مکتب و روش زندگی باصطلاح مرتد و بدعت گذار، در حوزه حقیقت الهی قرار دارد.

شیطان از هر آنچه که در حوزه الهی است، تنفر دارد، و خدا از هر آنچه که در حوزه شیطانی است، تنفر دارد. آیا در دنیا کسی رورند مون را دوست داشته است؟ شما تنها بر اساس آموختن آنچه که رورند مون در حال انجام آن است، به اینجا آمده‌اید.

اینطور نیست، آیا همینطوری آمده‌اید؟

جوانان در کشور اتحاد جماهیر شوروی سابق، همچنین آنچه را که رورند مون انجام می‌دهد، دیده و آموخته‌اند. آنها با زندگی در یک خلاء ایدئولوژیکی، اکنون بطور عقلانی بوسیله کتابهای اخلاقی وسیع و جهان شمول در مدارس راهنمایی، دبیرستان‌ها، دانشگاه‌ها، و حتی در زندانها، خودشان را با دیدگاه و اندیشه هماهنگ مجهز می‌کنند. ۳۶۰۰ مدرسه در این کشور از چنین کتاب‌هایی استفاده می‌کنند. آنها معتقدند که آموزش‌های من، تنها راه برای غلبه بر تأثیرات فاسد و رو به انحطاط فرهنگ غربی همجنس بازی و روابط آزاد جنسی می‌باشد. آنها اعلام می‌کنند: "ما باید از آمریکا که با رورند مون مخالفت می‌کند، تفوق جوئیم." آنها می‌خواهند در حمایت از رورند مون از آمریکائی‌ها پیشی گیرند.

آیا خدا را دوست می‌دارید؟ آیا خدا با دیدن رورند مون در انجام این کارها خوشحال است؟ آیا آموزشها و تعالیم واتیکان با تعالیم رورند "شوللر" که خود در مجمع افتتاحیه کانون خانواده برای صلح و اتحاد جهانی شرکت جست، می‌تواند هماهنگی داشته باشد؟ تعالیم آنها متفاوت است، خب از خدا بپرسید که تعالیم چه کسی درست است. چه منفعتی نسیب من خواهد شد، وقتی به شما می‌گویم، درک و فهم شما از عیسی و مریم مقدس نادرست است؟ اما شما باید یک حقیقت خیلی واضح و آشکار را درک نمائید: "بدون گشایش بر روی زمین، در بهشت نیز گشوده نخواهد شد." رورند مون که این حقیقت را خیلی پیش از اینها در سالهای جوانی می‌دانست، برای قدم نهادن در این راه و آزادسازی آنان (عیسی و مریم) تمامی زندگی‌اش را وقف کرده است. آیا عیسی می‌بایست ازدواج می‌کرد؟ او می‌بایست ازدواج می‌کرد. آیا عیسی یک مرد است یا یک زن؟ اگر یک زن مقدس وجود داشته باشد، آیا عیسی مایل به ازدواج با او نیست؟ خدا در زمان آفرینش آدم و حوا، آلات تناسلی مخصوص‌شان را به آنها اعطاء نمود. چرا او باید چنین کاری کرده باشد؟ آیا وقتی آنها به بلوغ دست می‌یافتند، خدا آنان را به ازدواج یکدیگر در می‌آورد یا نه؟ مشکل (اساسی) در سقوط آنها نهفته‌است. بواسطه سقوط نسب خونی الهی آنها، به نسب خونی شیطانی مبدل شد. به این خاطر خدا آنها را از باغ عدن بیرون کرد. در اصل قرار بود آدم و حوا در مقام عروس خدا، جسم خدا شوند. سقوط در یک جهت، همانطور که آنها (آدم و حوا) بسان دشمنان خدا رفتار کردند، باعث بروز یک بیماری در درون جسم و ایده‌آل خدا شدند. آیا می‌توانید تصور کنید که وقتی خدا ناظر آن اتفاق بود، قلباً چقدر رنج کشید؟ سقوط بشر، قبری است که شما خودتان را در آن بخاک می‌سپارید. سقوط یک عمل در جهت سلب مالکیت، ریشه فحشاء و همچنین سرچشمه فردگرایی بود.

امروز آمریکا چگونه ملتی است؟ ملتی بشدت فردگرا شده‌است، ملتی که مردمش در پی دلبستگی‌های خصوصی، زیاده‌روی‌های بسیار، پرخوری، و انجام روابط نامشروع جنسی هستند. آیا خدا از این چیزها خوشش می‌آید؟ هدف اینچنین فردگرایی شدیدی

چیست؟ آنها بهشت، زمین، دنیا، ملت، جامعه، بستگان‌شان، و حتی پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هاشان را ترک گفته‌اند، در وراء آن، آنها والدین و برادران و خواهران خود را از دست داده‌اند. اینگونه مثل هیپی‌ها سرگردان بوده، در موقع بارش باران و برف بدون داشتن سرپناهی، بسان کولی‌ها زندگی میکنند. اینچنین برای پایان دادن به زندگی خود به خودکشی کشیده می‌شوند. این نتیجه و هدف فردگرایی است.

ذات اصیل (انسان) نمی‌خواهد از این فردگرایی افراطی و سرافرازی مضحک پوشیده و پنهانی حمایت کند. ذات اصیل میخواهد با دریافت عشق از هستی، ملت، روستاهای ما، و والدین ما، زندگی کند. اما بخاطر اینکه مردم در مسیری متضاد گام برمی‌دارند، وجدانشان غیرعادی شده و در درون خود، تضادی را با ذات اصیل خود احساس می‌کنند. بدینسان تعداد بیشتری از مردم به جای ادامه به زندگی، می‌میرند. در واقع با استعمال مواد مخدر، مرتکب خودکشی مجازی و معنوی می‌شوند. ما شاهد حقیقتی هستیم، که اینچنین ثابت گردیده است، "آنچه را درو خواهی کرد که کاشته‌ای!"

چه دانه و تخمی را آدم و حوا در باغ عدن کاشتند؟ آن تخم، تخم رابطه نامشروع جنسی بود. آیا می‌توان آن را انکار کرد؟ این دلیلی بود که بخاطر آن، آنها قسمت پائین بدن (آلات تناسلی) خود را پوشاندند. آیا این درست نیست که حتی کودکان بعنوان مثال، پس از خوردن از خوراکی‌هایی را که والدینشان پنهان کرده بودند، می‌دانند که باید خود را پوشانده و پنهان کنند؟ این یک عکس العمل طبیعی سرشت بشری است. اگر میوه درخت معرفت خوب و بد یک میوه لفظی بود، آدم و حوا می‌بایست دهان و یا دست‌های خود را می‌پوشاندند. پس چرا آنها قسمتهای پائین بدن (آلات تناسلی) خود را پوشانیدند؟

رورند مون یک مرد باهوش است. من اینکار را انجام نمیدهم، بخاطر اینکه نسبت به شما پست و پائین مرتبه‌تر هستم! این انکار ناپذیر است که سقوط در نتیجه یک عمل گناه‌آلود زنا صورت گرفته است. برای جبران سقوط آدم و حوا، این بسیار منطقی است که بگوئیم: ما بایست راهی را با ۱۸۰ درجه تفاوت نسبت به مسیر سقوط پیش گیریم. ما بواسطه سقوط، در مسیری به سوی جهنم، یک نسب خونی را به ارث برده‌ایم. به همین علت نجات دهنده (والدین راستین) باید بیاید.

والدین راستین بعنوان صاحب و مالک می‌آیند، کسانی که می‌بایست در باغ عدن خانواده تشکیل میدادند، آنچنان که خدا در آغاز قصد انجام آن را داشت. ما می‌باید این مطلب را بروشنی درک کنیم. آنها اول باید یک خانواده تشکیل دهند که در خدمت خدا باشد، و سپس توسط این خانواده باید یک ملت تأسیس کنند. بنابراین خانواده کلید است. متمرکز بر خانواده ناجی باید یک مرحله

پیوندزنی وجود داشته باشد. مشکل این است، "چه کسی می‌تواند انسان را از این دنیای مرگ نجات دهد؟" به همین خاطر راههای متضاد اتخاذ می‌شوند.

نظری به عهد قدیم بیاندازید. پرداخت غرامت از طریق اصل "چشم بجای چشم، و دندان بجای دندان" صورت می‌گرفت. به ربکا همسر اسحق بنگرید. آیا او کسی نیست که با فریب دادن عیسو پسر بزرگش و اسحق همسرش، برکت را برای یعقوب ربود؟ چرا خدا چنین زنی را دوست می‌دارد؟ چطور می‌توانیم به چنین خدائی ایمان داشته باشیم؟ هیچ کسی به این سؤاها پاسخ نگفته است. رورند مون اولین کسی است که پاسخها را یافته است، زیرا او تنها کسی است که همه اسرار خدا را می‌داند. حالا بیائیم خط مرزی بین بهشت و جهنم را پیداکنیم. آیا این خط در بالا، در هوا است؟ کجاست؟ آن خط مرزی، آلت تناسلی شما است. این یک مسئله جدی است. این مسئله بهشت و زمین را واژگون کرده است. چه کسی می‌تواند این را انکار کند؟ این مسئله در فصل دوم (سقوط بشر) در اصل الهی، (تعالیم رورند مون) توضیح داده شده است. اگر در این مورد شک و تردیدی دارید، از خدا بپرسید. شما نمی‌توانید اصل الهی رورند مون را که شامل مطالبی و رای وسیعترین رؤیاهای شما است و با توضیحاتی منطقی در ساختار و ترکیبی بسیار منظم ارائه شده، انکار کنید.

اگر در این فکر هستید که رورند مون به بهشت خواهد رفت یا به جهنم، لطفاً بمیرید و به دنیای روح بروید. آنچه را که می‌گوییم در آنجا خواهید دید. اگر از صحبت‌های امروز من عصبانی هستید، می‌توانید با ارتکاب به خودکشی، سریعتر به دنیای روح بروید، آنجا واقعاً متوجه (همه چیز) خواهید شد. شما باید تشخیص دهید که رورند مون برای یافتن این راه، صدها بار بر مرگ غلبه کرده و خدا به خاطر او صدها بار به گریه نشسته است. در تاریخ بشری هیچ فردی بیشتر از رورند مون خدا را دوست نداشته است. به همین دلیل حتی اگر دنیا سعی در نابودی من داشته باشد، نابود نخواهم شد، زیرا خدا از من حمایت می‌کند. اگر به حوزه حقیقت از تعالیم رورند مون قدم بگذارید، شما نیز از حمایت‌های خدا بهره‌مند خواهید شد.

وقتی آلت تناسلی درست مثل یک شخص نابینا که بی‌اراده و بدون جهت سرگردان است، مورد استفاده قرار گیرد، بدون هیچ شک و تردیدی شما را به جهنم (همانند صاحبش) سوق خواهد داد. به همین شکل، وقتی شخصی آلت تناسلی‌اش را بر طبق استاندارد عشق مطلق خدا، مورد استفاده قرار دهد، به بالا به بهشت هدایت خواهد شد. این یک نتیجه واضح و روشن است.

امروزه ما با مشکلات جدی جوانان روبرو هستیم، زیرا آدم و حوا در باغ عدن، تخم رابطه نامشروع جنسی را در سایه سقوط، در سالهای جوانی خود کاشتند. در نتیجه در فصل برداشت محصول، آخر زمان، باید پدیده‌های جهانی و شایع روابط نامشروع جنسی در میان نوباوگان و جوانان وجود داشته باشد.

شیطان می‌دانست که نجات دهنده، برای نجات انسان‌های در حوزه سقوط، با استراتژی (به بالا کشیدن آنها به حوزه عشق مطلق، متمرکز بر عشق راستین خدا) در آخر زمان دوباره ظهور خواهد کرد. شیطان نمی‌تواند بجز فحشاء و بی بند و باری هیچ استاندارد دیگری بیابد، استانداردی که بزرگ فرشته در باغ عدن ارائه داد. به همین جهت، می‌بینیم که تمامی دنیا برهنه و لخت شده و با روابط نامشروع جنسی بسوی مرگ بزور بجلو رانده می‌شود. تمامی بشریت بعنوان بازماندگان بزرگ فرشته، در آخر زمان به گام نهادن در این راه مجبور گردیده‌اند. چون انسان‌های امروز از نسل آدم و حوایی هستند، که در باغ عدن تحت سلطه شیطان سقوط کردند، شیطان در برابر خدا گستاخانه اعلام می‌کند که حق دارد تا هر آنچه بخواهد، با تمامی مردان و زنان جهان انجام دهد.

خدا می‌داند که شیطان چه می‌خواهد. او می‌خواهد از طریق روابط جنسی آزاد، تمامی افراد را تا آخرین نفر از بازگشت بسوی خدا باز دارد. بعبارت دیگر او می‌خواهد تمامی بشریت را نابود کرده و جهنم روی زمین را بوجود آورد. آیا دنیائی را که ما امروز در آن زندگی می‌کنیم، جهنم (روی زمین) نیست؟ بنابراین با پیروی از مسیری با ۱۸۰ درجه اختلاف نسبت به جهت این جهنم روی زمین، جاده بهشت را خواهیم یافت. وقتی نجات دهنده در ظهور دوباره بیاید، به منظور نجات دنیا و هدایت بشر بسوی بهشت، راهی با همین درجه تفاوت به ما نشان خواهد داد.

این جاده متفاوت ۱۸۰ درجه‌ای در مقابل روابط جنسی آزاد کدام است؟ مسیر روابط جنسی نامشروع به خاطر والدین دروغین و شیطانی شکل گرفت. از اینرو والدین راستین باید بیایند تا مسیر نادرست را تصحیح و درست کنند، خدا نمی‌تواند دخالت کند. هیچ نوع قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی یا هیچ نوع اختیاری نمی‌تواند آن را انجام دهد. این (راه) توسط والدین شیطانی شکل گرفت، بنابراین به والدین راستین نیاز است تا با چاقوی جراحی آن را شکافته و قطع نمایند. والدین راستین باید با چاقوی جراحی خود، عمل جراحی را انجام دهند، این تنها راهی است که بشریت می‌تواند در آن نجات یابند.



کسی که مرتکب گناه می‌شود باید غرامت آن گناه را بپردازد. در خانواده بود که ازدواج شیطانی صورت گرفت و نسب خونی را ۱۸۰ درجه فاسد کرد. از اینرو والدین راستین باید بیابند و به منظور بازگشائی راهی بسوی بهشت، ازدواجی را ارائه دهند که (با نوع شیطانی آن) ۱۸۰ درجه تفاوت دارد.

خدا از آدم و حوا چه انتظاری داشت؟ خدا از آنها، احساسات و روابط جنسی مطلق (سکس مطلق) را انتظار داشت. شما نیز لطفاً این حقیقت را فراگرفته و با خود به کشورتان بازگردانید. اگر شما در کشورتان گردهمائی‌هایی در جهت حفاظت از روابط جنسی مطلق بوجود آورید، خانواده‌ها و ملت شما مستقیماً به بهشت خواهند رفت. وقتی روابط جنسی مطلق وجود داشته باشد، خود به خود یک زوج مطلق نیز عرض اندام خواهد کرد. و کلماتی نظیر فحشاء، همجنس بازی و غیره بطور طبیعی ناپدید خواهند شد. رورند مون برای ایجاد این کانون در سطح جهانی، تمامی زندگی‌اش را در مسیر غلبه بر راه رنج و عذاب زیسته است. حالا برای او زمان آن فرا رسیده است تا شیپور هیاهوی پیروزی را نواخته و همه دنیا را بحرکت درآورد. به این خاطر در برابر خداوند بسیار سپاسگزارم.

خانواده سنگ بنا را در مسیر صلح جهانی پی‌ریزی می‌کند. همچنین خانواده می‌تواند این راه را از بین ببرد. این خانواده آدم بود که در آن، نابودی پایه‌های امید و شادی بشر شکل گرفت. از اینرو وقتی که ما کانون خانواده برای اتحاد و صلح جهانی را تأسیس می‌کنیم، یک راه با ۱۸۰ درجه تفاوت نسبت به جهت دنیای شیطانی گشوده خواهد شد، و برای این ما نمی‌توانیم از بیان تشکر و سپاس در برابر خدا، خودداری کنیم. برآستی بدون پیروی از این راه، آزادی، شادی یا ایده‌آل وجود ندارد. آرزومندم که شما بر آلت تناسلی مطلق، آلت تناسلی یگانه، و آلت تناسلی ابدی متمرکز شده، و از آن در جستجوی خدا استفاده کنید. باید درک کنید که این آلت، باید پایه عشق، زندگی، نسب خونی و وجدان شود. همچنین باید بفهمیم که پادشاهی خدا بر روی زمین و در بهشت متمرکز بر این پایه آغاز خواهد شد.

اگر تمامی مردان و زنان بپذیرند که آلت تناسلی‌شان به زوج‌شان تعلق دارد، وقتی عشق همسر خود را دریافت می‌کنیم، همگی سر تعظیم فرود آورده و فروتن خواهیم بود. عشق تنها از جانب زوج‌تان بسوی شما می‌آید. هیچ نوع عشق دیگری جز عشق برای خاطر دیگران وجود ندارد. باید بخاطر بسپاریم که تنها در جائیکه مطلقاً برای دیگران زندگی کنیم، می‌توانیم عشق مطلق را بیابیم. وقتی به خانه بازمی‌گردید، باید انتظار شروع یک جنگ بر علیه دنیای شیطانی را داشته باشید.

به هر جائیکه می‌روید، لطفاً سعی کنید، پیام رورند مون را از طریق تلویزیون یا دیگر رسانه‌های گروهی پخش کنید. شما هرگز نابود نخواهید شد. چه نیروئی می‌تواند این دنیای جهنمی را واژگون کند؟ دستیابی به این امر امکان پذیر نیست، مگر اینکه آلات تناسلی ما بر طبق یک استاندارد ابدی، تغییر ناپذیر، یگانه و مطلق متمرکز بر عشق خدا که ابدی، تغییر ناپذیر، یگانه، و مطلق است، مورد استفاده قرار گیرد. خدا مالک اصیل آلات تناسلی است.

بیائیم همه باهم برای این انگیزهٔ عمومی به پیش برویم. بیائیم همگی پیشقراولانی شویم که عشق راستین خدا را با خود به همه جا می‌برند. این مأموریت اساسی *کانون خانواده برای اتحاد و صلح جهانی* است. حالا لطفاً به خانه‌های خود بازگشته و به زوج‌تان تصریح کرده، شهادت دهید که آلات تناسلی شما ابدی، تغییر ناپذیر، یگانه، و مطلق است و اعلام نمائید که آلت تناسلی شما از آن همسران، و چیزی را که تا بحال همسران بخوبی از آن محافظت کرده، براستی از آن شما می‌باشد. و لطفاً پیمان ببندید که زندگی خود را در قدردانی و خدمت ابدی به همسران خواهید زیست. خدا در چنین خانواده‌هایی بطور ابدی ساکن شده، و متمرکز بر آنها، خانوادهٔ جهانی شروع به تکثیر و توسعه خواهد کرد. صمیمانه امیدوارم که هر کدام از شما در مراسم برکت ازدواج سه میلیون و ششصد هزار زوج شرکت نمائید. با این اقدام، شما خانوادهٔ راستینی را تشکیل خواهید داد که می‌تواند در پادشاهی خدا بر روی زمین تثبیت گردد.

بسیار سپاسگزارم

خانواده راستین و هستی راستین

متمرکز بر عشق راستین

امروز همانطور که پانزدهمین سالگرد تأسیس واشنگتن تایمز را جشن می‌گیریم، نمی‌توانم جلوی احساسات عمیق خود را بگیرم. پانزده سال پیش وقتی جهان در امواج طوفانی جنگ سرد غوطه‌ور بود، برای تکمیل میل و آرزوی عمیق خدا در نجات دنیا، واشنگتن تایمز را تأسیس کردم. از آن زمان تا به اکنون با این امید که این سرزمین برکت گرفته بتواند مأموریت جهانی خود را در تأسیس ملت بهشتی بواقعیت درآورد، تمامی زندگی خود را وقف رشد و شکوفائی این روزنامه کردم. در ضمن در رودروئی با سختی‌های بسیار یک جنگ غریبانه را آغازیده و همانگونه که تمامی قلب و انرژی خود را برای رشد واشنگتن تایمز بعنوان یک موسسه خبری مسئول و صالح گذاردم، مورد تحقیر قرار گرفتم.

امروز خبرگزاری واشنگتن تایمز می‌تواند بخاطر توسعه خود در سطح یک تشکیلات خبری جهانی افتخار نماید. جهان بدنبال پایان جنگ سرد کم کم تشخیص می‌دهد که جهت اختیار شده توسط واشنگتن تایمز، (در آن دوران) صحیح بوده‌است. تاریخ همکاری و کمک ما را فراموش نخواهد کرد. در این زمان تلاش‌های تایمز در قدرت و زندگی تازه دادن به ارزش‌های اخلاقی و روحی ایالات متحده و جهان بعنوان تلاشی واجب و ضروری تأیید و تصدیق شده‌است.

میخواهم از همه کارکنان واشنگتن تایمز، عزیزانی که با یکدیگر و با من به سختی برای پیشرفت و توسعه روزنامه کار کردند، عمیقاً قدردانی کنم. همچنین مایلم از تمامی رهبرانی که بدون هیچ چشم‌پوشی از حمایت‌های خود دریغ نکردند، سپاسگذاری کنم.

بالاترین چیزی که می‌توانم از اعماق قلبم بعنوان نشانه سپاس و قدردانی در این روز مخصوص پیشکش نمایم، معرفی دو تدریس مهم است که اخیراً در تور سخنرانی جهانی ارائه داده‌ام.<sup>۱۲</sup>

ما امروز به یک راه حل کامل برای رفع مشکلات روابط نامشروع جنسی، فروپاشی خانواده‌ها، و از خود بیگانگی و بیزاری در میان جوانان نیازمندیم. این دو سخنرانی راه حل اساسی برای این رفع مشکلات را ارائه می‌دهد. امیدوارم وقتی هر کدام از شما به خانه‌های خود برمی‌گردید، فرصتی برای انعکاس افکار خود فراهم نمائید. هر زمان که خواستید عشق با میزان بیشتری در درون خانواده شما جریان داشته باشد، این سخنرانی‌ها را به همراهی اعضای خانواده خود خوانده و عمیقاً در مورد آن بیاندیشید. ایمن دارم که مطالب آن می‌تواند به شما و خانواده شما برای دستیابی به هماهنگی و شادی واقعی کمک کند. پیشنهاد می‌کنم که این سخنرانی‌ها را به اندازه سال‌های عمر خود بخوانید. اگر هشتاد سال دارید، آنها را هشتاد بار بخوانید. هرچه بیشتر بخوانید، اقبال و برکات بهشتی بیشتری با شما خواهد بود. هرچه بیشتر مطالعه بفرمائید، بطور طبیعی و خود بخود نسیم صلح و آرامش بیشتری در خانواده شما خواهد وزید. از شما دعوت می‌کنم که بارها و بارها آنها را مطالعه نمائید. عنوان اولین سخنرانی "تاریخ تقدیر شده رستگاری از دیدگاه اصل" است. بطور مختصر: بسبب شکست و سقوط در خانواده اولین آدم، عیسی بعنوان دومین آدم آمد تا شکست اولین خانواده را در سطح ملی بازسازی نماید. اولین آدم، آدم سقوط کرده شده بود. در نتیجه عیسی در مقام نجات دهنده آمد تا آدم دوم شود. اما از آنجائیکه عیسی نتوانست خانواده بوجود آورده و والدین راستین شود، ضروری است که نجات دهنده در مقام آدم سوم بازگشته و مأموریت والدین راستین را در سطح جهانی بازسازی نماید. این مأموریت ظهور دوباره (ناجی عصر) است که در مقام آدم سوم می‌آید. این سخنرانی همچنین این حقیقت را مطرح می‌نماید که نتیجه و پی‌آمد اساسی رستگاری، بازسازی نسب خونی است.

عنوان دومین سخنرانی "در جستجوی سرچشمه هستی" است. از آنجائیکه سؤاستفاده از عشق باعث و بانی سقوط بشر بود، انسان‌ها عشق راستین را از دست دادند. به این دلیل بود که مشکلات نمایان شدند؛ چگونه می‌توانیم عشق راستین را بازسازی کنیم؟ از دست رفتن عشق راستین به معنی سقوط بواسطه زنا است. بعبارت دیگر، با سؤاستفاده از آلات تناسلی، عشق راستین منحط و پست گردید، و برای بازسازی آن ما باید این آلات را در جهت صحیح مورد استفاده قرار دهیم. دقیقاً همانطوریکه تخم عشق سقوط کرده در باغ عدن در زمان جوانی اولین اجداد گذاشته شد، در آخر زمان نیز بشریت میوه سقوط را در میان نسل

جوان برداشت خواهد کرد. به این دلیل است که امروز ما هرج و مرج و بغرنجی بسیار زیادی را متمرکز بر مسئله روابط جنسی (درمیان جوانان) می‌بینیم. این مشکل تنها با چیزی که من آن را "روابط جنسی مطلق" می‌خوانم، قادر به بازسازی است. تنها زمینه و اجرای روابط جنسی مطلق می‌تواند از نابودی خانواده‌ها جلوگیری کرده، ارزش‌های اخلاقی فاسد جوانان ما را دگرگون کرده، آن را بازسازی نماید.

اکنون می‌خواهم مطالبی را با عنوانی تازه با شما در میان بگذارم: "خانواده راستین و هستی راستین متمرکز بر عشق راستین." همه دارای والدین و معلم بوده و همچنین رهبران جامعه خود را نیز دارا می‌باشند. اینطور نیست؟ اینها چیزهایی است که هر کسی بطور انکار ناپذیری به آن نیاز دارد. اما در مقایسه با نواع استاندارد آن، انواع و سطوح مختلف والدین به میزان زیادی دیده می‌شود. در باره خودتان چطور فکر می‌کنید؟ شما خودتان تا چه حدی والدین راستین شده‌اید؟ اگر فردی پرفسور یکی از دانشگاه‌های بزرگی چون هاروارد، یاله یا کلمبیا در ایالات متحده، یا آکسفورد و کمبریج در انگلستان باشد، آیا معنی‌اش این است که می‌تواند معلم راستین خوانده شود؟ بهمین صورت در مقایسه با استاندارد راستین رهبری، در یک ملت رهبران مختلفی وجود دارند. حتی اگر کسی رئیس جمهور قدرت بزرگی چون ایالات متحده باشد، آیا معنی‌اش این است که او یک رئیس جمهور راستین است؟

در واقع، امروز در خانواده فرزندان به والدین اعتماد نمی‌کنند. بین زنان و شوهران اعتماد کامل وجود ندارد، برادران و خواهران نیز بطور کامل به یکدیگر اعتماد ندارند. بعلاوه، دانش‌آموزان در مدارس به معلمان اعتماد نداشته، و مردم در جامعه به رهبران خود اعتماد ندارند.

بنابراین مشکل این است، که چگونه می‌توانیم به استاندارد راستین حتی یکی از این سه مقام مهم، والدین، معلم و رهبر دست یابیم؟

وقتی می‌گویم شما باید والدین راستین، معلم راستین یا رهبر راستین شوید، فکر می‌کنید که چه چیزی بالاترین استاندارد یا مدل مرکزی برای این سه مقام می‌باشد؟ آن استاندارد خدا است. خدا در میان والدین‌ها، والدین راستین، در میان معلمان، معلم راستین و در میان پادشاهان، پادشاه راستین است. خدا والدین ابدی، معلم ابدی، رهبر و پادشاه ابدی است، و اگر ما فرزندان خدا هستیم، می‌بایست درست همانند او نخست والدین راستین شده، سپس راه معلم راستین را دنبال کرده، و سرانجام راه رهبر راستین را پیش گیریم. این ایده‌آل سه مقام اولیه بوده و الگوی نهائی خدا می‌باشد.

نجات دهنده موعود در عهد قدیم، که بعنوان والدین راستین می‌آید، چه کسی است؟ نجات دهنده کسی است که در مقام والدین راستین، معلم راستین و پادشاه راستین می‌آید. اما بخاطر اینکه از کار عیسی در تأسیس خانواده و اتحاد مردمش جلوگیری بعمل آمد، او باید دوباره بازگردد. بعبارت دیگر، به دلیل اینکه او نتوانست پایه در سطح ملی را تکمیل نماید، نجات دهنده در ظهور دوباره در مقام آدم سوم خواهد آمد و راه والدین راستین، معلم راستین و پادشاه راستین را در سطح جهانی تدریس خواهد کرد. این مفهوم (کار) نجات دهنده است. هر جا که خانواده، ملت، جهان و بهشت وجود دارد، ایده آل سه مقام اولیّه والدین، معلم و رهبر باید همواره تأسیس شود.

انسان‌ها برای زیستن در ابعاد فضائی باید با چیزهائی که در بالا و پائین، راست و چپ، و جلو و عقب هستند، در ارتباط باشند. اینگونه موقعیت فرد تعیین می‌گردد. شکل و وضعیت فرد به جایگاه قرارگیری او نسبت به بالا و پائین، راست و چپ و جلو و عقب بستگی دارد.

این فرمول مشابه که در رابطه بالا و پائین، راست و چپ، و جلو و عقب بکار گرفته می‌شود، در خانواده، ملت و دنیا نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. همانگونه که متمرکز بر فرد بالا و پائین، راست و چپ، و جلو و عقب وجود دارد، در خانواده والدین و فرزند، شوهر و زن، و برادران و خواهران وجود دارند. بطور مشابه در ملت، متمرکز بر رهبر، خانواده‌ها باید همه تمدن‌های شرق و غرب و تمامی تمدن‌های شمال و جنوب را به آغوش بکشند. سپس آنها می‌توانند تمامی مردم دنیا را بعنوان برادران و خواهران در آغوش گیرند. در نهایت هر سطح مدل خانواده را خواهد ساخت. تمامی این مدل‌ها الگوی مشابه دارند و خود فرد مدل مرکزی است. در حالت مشابه، حیات فرد به سطوح خانواده، ملت، دنیا، بهشت و زمین، توسعه یافته و عاقبت به خدا دست می‌یابد. هر فردی دارای این آرزو است که بعنوان مرکز هستی زیسته و همچنین دارای این استعداد که آن (آرزو) را بواقعیت درآورد.

ایده خانواده ایده مرکزی هستی است. بهشت نماینده والدین و زمین نماینده فرزندان می‌باشند. در مفهوم شرق و غرب، شرق نماینده مرد، و غرب نماینده زن هستند. زمانیکه یک زن ازدواج می‌کند، معمولاً هرچائیکه شوهرش برود، از او پیروی می‌کند، با اینحال هر دوی آنها دارای ارزش‌های یکسان می‌باشند. وقتی سمت غرب نور خورشید را منعکس می‌کند، ارزشی برابر با انعکاس نور خورشید از جانب شرق دارد. روابط برادران نیز مشابه است. زمانیکه برادر بزرگتر کار می‌کند، بطور طبیعی برادر کوچکتر به او کمک می‌رساند.

بنابراین مردم باید در روابط والدین و فرزندان، شوهر و زن، و برادر بزرگتر و برادر کوچکتر زندگی کنند. که این سه نوع رابطه در یک نقطه به هم خواهند رسید. تنها یک مرکز می‌تواند وجود داشته باشد. بالا و پائین، راست و چپ، جلو و عقب نباید دارای مراکز مختلفی باشند. اگر نقطه مرکزی متفاوت باشد، آنگاه توازن روابط بین بالا و پائین، راست و چپ، و جلو و عقب بهم خواهد ریخت. سرانجام بالا، پائین، راست، چپ، جلو، عقب و نقطه مرکزی همه با هم شامل هفت مقام خواهند بود. در نتیجه عدد هفت نماینده تمامی عناصری است که با عشق کامل راستین، متمرکز بر خدا برای یکی شدن متحد می‌شوند. این عناصر همگی با هم یک گوی کروی کامل را ساخته و در نهایت ساختار خانواده موزون و واحد را می‌سازند. از اینرو همانگونه که می‌بینید، عدد هفت برآستی عدد خوش یمنی است.

وقتی این گوی کروی تکمیل شده و بگردش درآید، یک ماهیت و موجودیت نوین متمرکز بر عدد هشت می‌شود. بهمان اندازه که عشق راستین تغییر ناپذیر باقی بماند، نقطه مرکزی می‌تواند بدون تغییر بگردد. اما بسبب سقوط بشر، خدا از نقطه مرکزی منفصل گردید. و از آنجائیکه عشق راستین خدا از دست رفت، ایده‌آل خانواده راستین نیز به فساد و تباهی کشیده شده است. تفاوت‌های زیادی در نوع زندگی، در شرق و غرب وجود دارد. آنها در مسائل بسیاری با هم متضاد هستند. برای مثال، وقتی کراهی‌ها می‌خواهند که کسی را صدا بزنند و از او بخواهند که بسوی آنها برود، با کف دست بسمت پائین به او اشاره می‌کنیم. اما اگر این کار را در غرب انجام دهیم، مردم بسمت دیگر خواهند رفت. ما اغلب دچار حیرت و سؤتفاهم می‌شویم و فکر می‌کنیم که مبادا مردم ما را دوست ندارند، زیرا وقتی واقعاً از آنها خواهش می‌کنیم که به نزد ما بیایند، از ما دور می‌شوند. همچنین در غرب انشاء یا نوشتن دارای ساختار افقی، با جهت چپ به راست است. انشاء اصلی شرقی‌ها دارای ساختار عمودی، از بالا به پائین و با جهت راست به چپ می‌باشد. به این خاطر کتاب غربی‌ها از چپ به راست باز می‌شود. اما در شرق ما کتاب را از راست به چپ باز می‌کنیم. بدین جهت تمدن غربی‌ها بیشتر بر پایه افقی است، در حالیکه تمدن شرقی‌ها بیشتر بر پایه عمودی استوار است. همانطوری که مثال دیگر نشان می‌دهد، دست دادن (در سلام و احوال‌پرسی) احوال‌پرسی افقی است، در صورتی که تعظیم کردن احوال‌پرسی عمودی می‌باشد. در شرق سنتی است که بر اساس آن اجداد هسته مرکزی خانواده هستند، اما در غرب هیچ زمینه محکمی که به اجداد بعنوان هسته و ریشه مرکزی توجه شود، وجود ندارد. اکثر مواقع عقیده متمرکز بر فرد حاکم است.

بدلیل اینکه همه چیز به هسته مرکزی متصل است، بدون حرکت آن هسته، تمامی موجود بدون حرکت باقی خواند ماند. بنابراین همه هفت مقام، یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، و هفت، هسته مرکزی، دارای ارزش یکسانی هستند. هنگامی که تقسیم می‌شوند، دارای دوازده قسمت بوده و هر جا که قرار گیرند، متناسب خواهند بود. هرچه که پدربزرگ بخواهد، نوه با آن مخالفت نمی‌کند. فرزندان پدربزرگ خواهان همان چیزی خواهند بود که والدین‌شان خواستار آن هستند. در نهایت تمامی این سه نسل در یک میل و نیاز متحد می‌شوند. با هم متمرکز بر عشق راستین به خانواده نگاهی بیاندازیم. چون رابطه والدین و فرزندان یکی از انواع اتحاد و یگانگی است، گفته می‌شود که آنها یک جسم هستند. رابطه شوهر و زن نیز یک جسم واحد خوانده می‌شود، آنچنان که رابطه بین برادر و خواهر اینگونه است. در خانواده تمامی (اعضاء) یک جسم (واحد) هستند. متمرکز بر چه چیزی آنها یک جسم واحد خوانده می‌شوند؟ آنها متمرکز بر عشق راستین خدا، بعنوان نقطه مرکزی تمامی عشق‌ها، یک جسم واحد هستند. والدین و فرزندان، شوهر و زن، برادران و خواهران، همه متمرکز بر عشق راستین، یگانه می‌شوند. در طی این دوره ارزش هر کدام از عناصر با دیگری یکسان می‌گردد.

خدا برای فرزندان‌ش چه می‌خواست؟ بیلینور شوندا؟ نسبت به هر کس دیگری قدرت بیشتری داشته باشند؟ چیزی که خدا برای فرزندان‌ش، آدم و حوا، می‌خواست این بود که آنها فرزندان خلف در خانواده، شهروندان صادق (وظیفه شناس)، مقدسین، و یک پسر و دختر الهی شوند. آیا هرگز به این نکته توجه کردید که بر طبق آرزوی خدا، ما می‌بایست فرزندان خلف در خانواده، شهروندان وظیفه شناس در کشور، مقدسین در دنیا، و پسران و دختران الهی در برابر بهشت و زمین شویم؟ مقدسین در تاریخ آموختند که ما باید به این چهار مقام دست پیدا کنیم.

آیا فکر می‌کنید که به چگونگی راه فرزند پرهیزگار، وظیفه شناس، قدیس، الهی که نیازمند است تا برای تکمیل شخصیت و خصوصیت بشری یک انسان ایده‌آل شود، آگاهی کامل یافته‌اید؟ شما بدون آگاهی از این مطالب قادر به انجام وظیفه والدین راستین در خانواده نخواهید بود. ضروری است که والدین راستین بطور مکرر به فرزندان‌شان برای تکمیل راه و طریق فرزندان با تقوا، شهروندان وظیفه‌شناس، مقدسین، دختران و پسران الهی، و سرانجام حتی به خدا دست یافتن را آموزش دهند. اگر کسی باشد که برآستی این مسائل را آموزش داده و خود الگوی آنها باشد، آنگاه خدا او را بعنوان والدین راستین نهائی، معلم راستین نهائی، و رهبر راستین نهائی خواهد دید.



زمانیکه شما دارای شرایط لازم برای والدین راستین و معلم راستین هستید، همچنین دارای صلاحیت رهبری راستین نیز بوده، علاوه صلاحیت نائل شدن به مقام شاه یا ملکه را نیز دارا خواهید بود. انسان سقوط کرده فاقد این جنبه‌ها است: فرزندان باتقوا، شهروندان وظیفه‌شناس، مقدسین، و پسران و دختران الهی شدن! به این سبب دنیا در حال نابودی است. چه کسی خواستار پسران الهی و مقدس است؟ خدا خواستار آنها است. چه کسی خواستار مقدسین است؟ دنیا می‌خواهد. چه کسی خواستار شهروندان وظیفه‌شناس است؟ ملت خواستار آن است. چه کسی خواستار فرزندان خلف و باتقوا است؟ خانواده خواستار آنها است. این راه حقیقت می‌باشد.

حقیقت متمرکز بر عشق بطور ابدی در یک مسیر ادامه حرکت می‌دهد. ما از این مطلب آگاهی نداشتیم، بهمین خاطر نتوانستیم والدین راستین، شهروندان راستین، مقدسین راستین، و پسران و دختران الهی شویم. وقتی عیسی به این دنیا قدم نهاد، در خانواده والدین راستین وجود نداشت، در ملت و دنیا معلم راستین وجود نداشت، و در نهایت در همه زمین و دنیای روح شاه راستین وجود نداشت. مردم نمی‌دانستند که چگونه از راه راستین پیروی کنند، اما اکنون شما باید بدانید.

والدین راستین به فرزندان‌شان نمی‌گویند که "وقتی شما فرزندان خلف و با تقوا شدید، شهروندان راستین نشوید." والدین راستین باید به فرزندان باتقوای خود بیاموزند که در راه شهروندان وظیفه‌شناس برای خدمت به ملت خانواده خود را فدا کرده و برای تکمیل راه مقدسین در خدمت به دنیا ملت خود را فدا کنند. و سپس والدین باید به فرزندان‌شان بیاموزند تا برای خدمت زمین و بهشت دنیا را فدا کنند، و برای رسیدن به خدا زمین و بهشت را فدا نمایند.

برای دستیابی به این، افراد باید برای خاطر خانواده فدا شوند. شخص با فدا شدن بخاطر خانواده فرزند خلف و با تقوا می‌شود. شخص برای شهادت حتی تمامی خانواده خود را برای نجات ملت فدا می‌کند. این راه شهادت است. شما برای مقدس بودن، در خدمت به دنیا، حتی تمامی ملت خود را فدا می‌کنید. پسران الهی حتی با فدا نمودن دنیا، باید پادشاهی بهشت را بر روی زمین و در بهشت تأسیس کنند. بنابراین در میان تمامی والدین‌ها، آنهایی که بیشتر برای خاطر فرزندان‌شان زندگی‌شان را گذاشته‌اند، والدین راستین هستند. معلمانی که بیشتر برای شاگردان‌شان انرژی گذاشته‌اند، معلمان راستین بوده، و رئیس جمهوری که بیشتر خود و خانواده‌اش را برای ملت فدا می‌نماید، رئیس جمهور راستین خواهد بود. ما این جنبه از فداکاری را نمی‌دانستیم. بهر حال بدون این، ما هرگز دارای یک دنیای متحد و صلح‌آمیز نخواهیم بود.

اساس فردگرایی چیست؟ هیچکس نمی‌تواند چیزی را تنها متعلق به خود بداند. وقتی کودکی، توسط عشق والدینش، از شکل یک تخم در درون رحم مادرش رشد نموده و متولد می‌شود، ۹۹,۹۹۹ درصد حیاتش از استخوان‌ها، خون، جسم، مادر است که با ۰,۰۰۱ درصد از اسپرم پدر ترکیب گردیده‌است. در طبیعت مفهوم و عبارت "خودم" وجود ندارد. هیچکسی در زمان تولدش، دارای عبارت و مفهوم "خودم" نبود.

هر فردی که فکر می‌کند، برترین است، نمی‌تواند بگوید که خودش به اینچنین مقامی دست یافته است (حتی اگر این فرد رورند مون باشد). استخوان، خون و جسم همه در رحم مادر دریافت می‌شود. باید تشخیص داده (درک کنیم) که اعضای مهم جسم ما از بسط و توسعه بدن مادر است. تمامی عناصر اساسی و بنیادی بدن ما در تخمک و اسپرم قرار داده شده است. (در این مورد) هیچ استثنائی وجود ندارد. بنابراین اساس و پایه‌ای برای فردگرایی متمرکز بر خود وجود ندارد.

وقتیکه کلمه "بالا" را بیان می‌کنیم، آن کلمه خودبخود "پائین" را در ذهن منعکس می‌کند. آیا فردگرایی می‌تواند بسان عبارت "بالا" خودش بتنهائی وجود داشته باشد؟ هیچ راهی برای یک موجود وجود ندارد که او تنها یک فرد باشد. صحبت کردن درباره‌ی راست، متضمن وجود چپ است. در رابطه‌ی جلو و عقب، جلو متضمن وجود عقب می‌باشد. کلمه "مرد" همچنین تنها خودش نمی‌تواند وجود داشته باشد. وجود او متضمن وجود "زن" است. این مطالب فقط یک ادعای فردی نیست، بلکه حقیقتی جهان‌شمول می‌باشد.

چرا مرد آفریده شد؟ معمولاً مردها می‌گویند که خودشان تنها می‌توانند زندگی کنند، در نتیجه برایشان مهم نیست که برای چه آفریده شده‌اند. اما مرد برای خاطر زن آفریده شده‌است. بدون زن، مطلقاً به مرد نیازی نیست. در واقع هیچ چیزی برای مرد تنها بوسیله‌ی خود او، یا برای زن تنها بوسیله‌ی خود او بوجود نیامده‌است.

در نگاهی به پنج حس ما: آیا چشم‌های من آفریده شده که خودش را ببیند؟ بینی، گوش‌ها، دهان، دست‌ها، همه آنها برای خاطر وجود یک مفعول آفریده شده‌اند. نیروئی که تمامی پنج حس را بسیج کرده، متمرکز می‌نماید، عشق راستین است. چشم‌ها، بینی، گوش‌ها، دهان، و دست‌ها بعنوان آلت و ابزار برای استفاده‌ی عشق راستین آفریده شدند.

هیچ چیزی تنها برای من آفریده نشده‌است. برعکس، کسی که می‌گوید دارائی‌ها و متعلقات دیگران مال من است، دزد خوانده می‌شود. آیا کسی که وسائل دیگران را برداشته و برای خودش از آنها استفاده نماید، دزد نیست؟ بنابراین هر مردی که پنج حس خود و بدنش را برای خودش آنچنانکه خود می‌خواهد مورد استفاده قرار دهد، دزد است، چون آنها برای خاطر زن وجود دارند.

تفاوت بین مرد و زن چیست؟ جسم یا بدن آنها از جمله آلات تناسلی‌شان. خب آلات تناسلی مرد برای چه کسی مطلقاً واجب و ضروری است؟ آلت تناسلی مرد برای خاطر زن وجود دارد. آلات تناسلی بشر بصورت مقعر و محدب شکل گرفته است. چرا آنها به این صورت شکل گرفته‌اند؟ هر کدامشان می‌توانست نوکدار یا هر دوی آنها می‌توانست صاف باشند. چرا متفاوت هستند؟ (برای اینکه) هر کدام از آنها برای خاطر دیگری است. زن مطلقاً خواهان آن چیزی است که در مرد وجود دارد و مرد بطور مطلق خواستار آن چیزی است که زن دارا است. ما تا بحال این حقیقت را نمی‌دانستیم که آلت تناسلی زن به مرد و آلت تناسلی مرد به زن تعلق دارد. مرد و زن با دارا بودن آلات تناسلی یکدیگر عشق راستین را تجربه می‌کنند.

ما تنها با تجربه‌ی یکی شدن دو نفر، می‌توانیم بالاترین سطح عشق را بشناسیم. هیچ کسی نمی‌تواند این حقایق را انکار نماید. همه باید این حقایق را بدانند. در جایگاهی که مرد و زن بطور کامل یکی می‌شوند، زوج ایده‌آل بوجود خواهد آمد. دقیقاً در همان جایگاه عشق مطلق وجود دارد. و آن جایگاه عشق، که مطلقاً تغییرناپذیر است، محل سکونت خدا است.

روابط جنسی مطلق متمرکز بر خدا است، و روابط جنسی آزاد متمرکز بر شیطان می‌باشد. بطور تاریخی، ادبیات و رسانه‌های گروهی اغلب توسط روابط جنسی آزاد تحریک شده‌اند. اما از حالا به بعد ادیبان و روزنامه‌نگاران باید مسیری را پیش گیرند که روابط جنسی آزاد را منع کند. این نوع رابطه باید کاملاً محو شود.

حالا که سخنان رورند مون را شنیدید، می‌توانید وضعیت فعلی خود را ۱۸۰ درجه تغییر داده و یک فرد نوین، ملت نوین و دنیای نوین شوید. شما بطور قطعی تغییر یافته‌اید، و این (دگرگونی) برای تغییر این دنیای پلید، مطلقاً ضروری است. این جهان باید دگرگون گردد.

مردم در دنیای پلید، از جمله شیطان، مردم حوزه خدا را دوست ندارند. به این دلیل در دنیا هر فردی با رورند مون مخالفت کرد، حتی در سطوح ملت و دنیا با من مخالفت کردند. اما بخاطر اینکه رورند مون به خدا تعلق دارد، او از من حمایت کرده است. شیطان مرا دوست ندارد، اما خدا مرا دوست دارد. مهم نیست که چند بار دنیا مرا تحت فشار قرار داده و انکار نموده است، (هیچوقت) به آن اهمیتی نداده‌ام. رورند مون هیچوقت نزول نکرد، بلکه به بالاترین مقام صعود کرده است. بدینجهت اکنون هیچکسی نمی‌تواند با من مخالفت نماید.

چگونه توانستم حتی تحت همه این رنج و آزارها این پایه در سطح جهانی را برپا کنم؟ با چه نوع قدرتی این پایه‌ها را برای آموزش رهبران و دانش پژوهان برجسته جهانی تأسیس کردم؟ این مسئله امکان‌پذیر بود بخاطر اینکه خدا به من قدرت خاصی

داد. خدا از من حفاظت کرده، و به من سمت و جهت داده‌است، حتی هم اکنون او بطور ممتد از من حمایت کرده، مرا آموزش می‌دهد، بهمین دلیل در همه احوال در مسیر موفقیت و پیروزی به پیش رفته‌ام.

در طول تاریخ، رهبران بیشماری وجود داشته‌اند که توانستند با دنیای روح ارتباط برقرار نمایند. اما باید بدانید که فقط یک نفر، رورند مون، بود که توانست بطور کامل دنیای روح را درک کرده، آن را متحد نموده و کار و تلاش را در این دنیا از سر گیرد. من بدنبال اتحاد دنیای روح، از خدا نشان رسمی بهشتی دریافت کردم. در غیر این صورت بر روی زمین اتحاد غیر ممکن خواهد بود. شما باید بدانید که خدا در مسیر مشابهی که مرا در دنیای روح آموزش داده و تقویت کرد، بطور ممتد بر روی زمین هم مرا هدایت نموده است.

من بیش از بیست سال، از زمانیکه به آمریکا آمده‌ام، رنج و آزار بسیاری را دریافت کرده‌ام. اما می‌دانستم که نقشه و برنامه خدا برای مسیحیت در طی ۲۰۰۰ سال از یک دوره فداکاری خونین گذشته و سرانجام در ایالات متحده جا گرفته است. بنابراین نمی‌توانستم از این کشور دست بردارم. لطفاً توجه بفرمائید، اگر آمریکا چهل سال پیش رورند مون را پذیرفته بود، امروز چگونه کشوری می‌بود؟

عشق راستین از کجا آغاز می‌شود؟ عشق راستین یعنی: بعد از آنکه زندگی خود را کاملاً فدا نمودی، بدنبال رستاخیز، دوباره بیش از سه بار، سعی در گذاردن وجود و زندگیت (برای دیگران) داشته باشی. از آنجائیکه ما نسب خونی سقوط کرده را به ارث برده‌ایم، حتی به قیمت زندگی خودمان باید استقامت بخرج داده و بر آن غلبه کنیم. در نتیجه، هرکسی که در جستجوی حفظ زندگی خود است، آن را از دست خواهد داد، اما هر فردی که زندگی‌اش را از دست بدهد، آن را خواهد یافت. عیسی (موسی، محمد و تمامی دیگر مقدسین) زمانیکه به این پا دنیا گذاشتند، در این راه گام نهادند. به این دلیل آنها توانستند با نوعدوستی (نه با فردگرایی) دنیا را رهبری کنند. به این خاطر اگر چه ثروت و دارائی زیادی را بوجود آورده‌ام، اما هیچ چیزی از آنها، حتی یک ریال آن، مال من نیست. من تمامی آن را برای دنیا گذاشته و فراموش کرده‌ام کاری را که برای دیگران انجام داده‌ام، و سپس دوباره خود و زندگی‌ام را گذاشته و فدا کردم. این مراحل را بارها و بارها تکرار کرده‌ام.

بین این دو: "یک ملت تحت تسلط خدا" یا "یک دنیای تحت تسلط خدا" کدامیک را بیشتر ترجیح می‌دهید؟ در میان آمریکائی‌ها تعدادی عبارت یک دنیای تحت تسلط خدا را دوست ندارند. تعدادی از سفید پوستان، مردم سیاه پوست را دوست ندارند. پروتستان‌های آنگلو- ساکسون مقام‌های برجسته را در ایالات متحده اشغال کرده‌اند. آمریکائی که با این گروه رهبری

می‌شود، باید دارای این عقیده باشد که این کشور برای خاطر جهان می‌زید. اگر آمریکا تنها برای خودش زندگی کند، سرانجام نابود خواهد شد.

اکنون زمان در حال دگرگونی است. دوره‌ای که فرا می‌رسد، عهد یک دنیای تحت تسلط خدا است. خدا برای چنین نوع دنیائی تلاش دارد و همواره به مردمی کمک میکند که آنها نیز برای این مشیت الهی کار می‌کنند. اما مشکل موجود در اینجا این است که تعداد بسیاری از مردم خواستار رهبری و هدایت این دنیا هستند، ولی کسی نمی‌خواهد (بواقع) در این مشیت الهی شرکت جوید.

تمامی وجودم را برای ساختن دنیای صلح آمیز، در تلاش‌های گوناگون نهادم. اجازه بدهید چند مثال بیاورم. ما برای رفتن به ورای مرزهای نژادی، مذهبی و زبان در جهت برپائی پایه برای جهان فردا (آینده)، به تأسیس یک مؤسسه فرهنگی ایده‌آل جهانی مثل دانشگاه سازمان ملل نیاز داریم. همچنین برای تبادل علم و دانش در سطح جهانی، به یک سیستم دانشگاهی مطالعه از راه دور نیازمندیم. همینطور توسعه علم داروسازی واحد ضروری است. ما نه تنها باید بیماری‌های حاصل شده از سقوط را در بدن و جسم انسان‌ها، علاج کنیم که باید تضاد و دوگانگی‌های بین شرق و غرب را با هماهنگ ساختن فرهنگ شرق و غرب پایان دهیم. ما با متحد کردن داروهای غربی و شرقی می‌توانیم بیماری‌های علاج ناپذیر پیشین مانند ایدز را شفا دهیم. در کره در میان روستائیان، کسانی که هرگز هیچگونه آموزش داروشناسی نداشته‌اند، افراد بسیاری با موهبت خاص شفا دهندگی وجود دارند که می‌توانند بیماری‌های خطرناکی را که توسط داروهای غربی علاج نیافته‌اند، شفا دهند. این شفا دهندگان توسط دنیای روح در باره راه درمان خاصی آموزش دیده‌اند. بدون تشخیص واقعیت‌های معین دنیای روح، مشکلات همچنان رشد خواهند کرد.

این پروژه‌ها پیش از این در دانشگاه بریج پورت و دانشگاه سان مون به اجرا درآمده‌اند. من همچنین واشنگتن تایمز و دیگر روزنامه‌ها را برای تحت پوشش قرار دادن تمامی کره زمین تأسیس کرده‌ام، و هم اکنون در حال توسعه این رسانه گروهی در ۱۸۵ کشور دنیا هستیم، با این هدف که کمکی باشد برای تمامی مردم دنیا تا از یکدیگر آموخته و با همدیگر بسان یک وجود واحد همکاری نمایند. از آن زمانیکه به آمریکا آمدم تاکنون، هیچگونه بدهی یا قرضی ندارم، بلکه آمریکا باید احساس کند که به من مدیون است. من تمامی برکاتی را که از خدا دریافت کردم با آمریکا سهیم شدم. من هیچ چیزی از این کشور دریافت نکردم، اما تمامی برکاتم به او داده شد.

صرفنظر از تمامی مخالفت‌ها، کسی که بیشتر از همه عشق می‌ورزد، مالک و صاحب می‌شود. آنهایی که بیشتر دوست می‌دارند، بیشتر وجودشان را می‌گذارند، و کسانی که بیشتر اهداء کرده و سپس فراموش می‌کنند چیزی را که داده‌اند، اشخاص مرکزی تاریخ می‌شوند. این قانون جهان شمول است.

لطفاً از حالا به بعد در خانواده بعنوان فرزند خلف و با تقوا خود را به والدین خود پیشکش نمائید، در برابر دنیا یک مقدس شده و در برابر خدا پسران و دختران الهی شوید. هرکسی که بدون هیچ احساس شرمی در مقابل خانواده، ملت، دنیا، و بهشت و زمین توان ایستادن داشته باشد، در مرکز هستی از او حمایت خواهد شد، او سپس خانواده‌ای را بتحقیق در خواهد آورد که والاترین عشق خدا را دریافت خواهد کرد.

چنین فردی این دنیا را به پادشاهی بهشتی بر روی زمین و بهشت مبدل کرده، که در پادشاهی بهشت در دنیای روح تأیید و ثبت گردیده، و متمرکز بر خدا به یک عهد پادشاهی روحی و جسمی گام می‌نهد. چنین شخصی باید برکت مقدس بین‌المللی را دریافت نماید، که پایه‌ای برای تأسیس یک دنیای پیروز، آزاد، شاد و متحد است. از همه شما دعوت می‌کنم در مراسم برکت شرکت نموده و فردی شوید که از طرف بهشت و زمین مورد استقبال قرار گرفته و راه زندگی ابدی را می‌یابد. امیدوارم همگی شما متمرکز بر عشق راستین خدا اشخاص مهم و برجسته‌ای برای تأسیس خانواده راستین و فرهنگ راستین جهانی شوید، که طلعه‌ای است برای یک دنیای صلح آمیز و متحد در قرن بیست و یکم.

در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز بواسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات بود و حیات نور انسان بود. و نور در تاریکی میدرخشد و تاریکی آن را در نیافت. شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود. او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه بوسیله او ایمان آورند. او آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور میگرداند و در جهان آمدنی بود. او در جهان بود و جهان بوسیله او آفریده شد و جهان او را نشناخت. به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛ و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد، که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند. و کلمه جسم گردید و میان ما ظاهر شد، پُر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم؛ جلالی شایسته پسر یگانه پدر. و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، میگفت: "این است آنکه در باره او گفتم آنکه بعد از من می‌آید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود." و از پری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض، زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد

، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید . خدا را هرگز کسی ندیده است ؛ پسر یگانه ای که در آغوش پدر است ، همان او را ظاهر کرد . (انجیل یوحنا باب اول )

خوشا بحال کسی که عصیان او آمرزیده شد و گناه وی مستور گردید . خوشابحال کسی که خداوند به وی جرمی در حساب نیاورد و در روح او حيله ای نمی باشد . هنگامی که خاموش می بودم ، استخوانهایم پوسیده میشد از نعره ای که تمامی روز میزدم . چونکه دست تو روز و شب بر من سنگین میبود . رطوبتم به خشگی تابستان مبدل گردید ، سلاه . به گناه خود نزد تو اعتراف کردم و جرم خود را مخفی نداشتم . گفتم : عصیان خود را نزد خداوند اقرار میکنم . پس تو آرایش گناهم را عفو کردی ، سلاه . از این رو هر مقدسی در وقت اجابت نزد تو دعا خواهد کرد . وقتی که آبهای بسیار به سیلان آید ، هرگز بدو نخواهد رسید . تو ملجای من هستی مرا از تنگی حفظ خواهی کرد . مرا به سرودهای نجات احاطه خواهی نمود ، سلاه . تو را حکمت خواهم آموخت و به راهی که باید رفت ارشاد خواهم نمود و تو را به چشم خود که بر تو است نصیحت خواهم نمود . مثل اسب و قاطر بی فهم نباشید که آنها را برای بستن به دهانه و لگام زینت می دهند ، و الا نزدیک تو نخواهند آمد . غمهای شریر بسیار میباشد ، اما هر که بر خداوند توکل دارد رحمت او را احاطه خواهد کرد . ای صالحان در خداوند شادی و وجد کنید و ای همه راست دلان ترنم نمائید .

ای پدر ما که در آسمانی ، نام تو مقدس باد.

ملکوت تو بیاید . اراده تو چنانکه در آسمان است ، در زمین نیز کرده شود.

نان کفاف ما را روز به روز به ما بده.

و گناهان ما را ببخش زیرا که ما نیز هر قرضدار خود را می بخشیم.

و ما را در آزمایش میاور ، بلکه ما را از شریر رهایی ده.

## چرا این گذرها از بیابان ، در زندگی من ؟

مقدمه

- شاید بتوان سوال را به شکل بهتری طرح کرد و پرسید: "برای چه ؟" (در دو کلمه ). به عبارت دیگر هدف از این وضعیت چیست ؟ از دید ما بیابان نماد آزمایش (تجربه ) است . زمانی که از تجربه سخن به میان می آید به یاد ایوب می افتیم . بیابان مترادف است با زمان انتظار، زمان جدا شدن برای کسانی که از آن عبور می کنند.

- زندگی برای هر کدام از ما مربی بزرگی است . ما با یک تئوری و فرضیه که بخواهیم در زندگی خود بکار بندیم سر و کار نداریم . زندگی یک رشته حوادث پشت سر هم و نامرتب نیست (رومیان ۸: ۲۸). لحظات دشوار در زندگی ما، این گذرها از بیابان ، نتیجه یک تصادف نیست . من باید سعی کنم با تامل در حوادث زندگی ام ، بفهمم که خدا مرا به چه چیزی می خواهد سوق بدهد.

بیابان چیست ؟

- بیابان در طبیعت یک مکان نامساعد است ، جایی که در آن چیزی نمی روید، روزهایش گرم و شب هایش بسیار سرد است ، و آب و هوایی خشک دارد.

- ولی از دید خدا بیابان یک مکان مساعد است . خدا این مکان را انتخاب کرد تا با قلب من سخن بگوید. این مکان خشک و بی آب ، این گذر از بیابان ، جزئی از برنامه تربیتی خدا محسوب می شود. در این مکان است که به گفته تثنیه ۸: ۲-۵ رابطه خاص پدر و پسر متجلی می شود... همانطور که پدر فرزند خود را تادیب می کند...

در کتاب مقدس شانزده بیابان جغرافیایی وجود دارد. تقریباً در همه کتب کتاب مقدس از بیابان صحبت می شود.

اولین بیابان در پیدایش ۱۶: ۷ قرار دارد: هاجر از آزار سارا فرار می کند و فرشته خداوند او را ملاقات می کند. آخرین بیابان در

مکاشفه ۱۷: ۳ دیده می شود: روح ، یوحنا رسول را به بیابان می برد تا رویایی درباره بابل به او نشان بدهد.

در نقشه خدا برای انسان بیابان از جایگاه خاصی برخوردار است . به همین خاطر بسیاری از شخصیت های کتاب مقدس از بیابان

گذر کرده اند: یوسف (پیدایش ۳۷: ۱۵)، موسی (خروج ۳: ۱)، یوشع و قوم اسرائیل (اعداد)، داود (اول سموئیل ۲۳: ۱۴)، شاگردان

خداوند (لوقا ۹: ۱۲ و مرقس ۶: ۳۱)، پولس (دوم قرنتیان ۱۱: ۲۶) و غیره . افراد بسیاری مانند تئودور مونو

(Theodore|Monod) معروفترین بیابان شناس - مترجم می گوید که بیابان یک مکان منحصر به فرد و به غایت زیباست

. مکانی که در آن همه چیز دیدگان ما را مجذوب می کند. ما در بیابان نشانه ها و جهت هارا گم می کنیم .

ابتدا تبیین چند مفهوم ضروری به نظر می رسد:

- من صرفاً به خاطر گناه در بیابان نیستم ، بلکه خدا مرا برای ساخته شدن به آنجهدایت کرده است . اشتباه دوستان ایوب را

تکرار نکنیم . آنها چیزی درک نکرده بودند، لذا به او می گفتند: "اگر کارت به اینجا رسیده به خاطر این است که مرتکب گناه شده

ای "



- برای بسیاری از مردان خدا گذر از بیابان برابر بود با ساخته شدن ، نه مجازات .قوم به خاطر ناطاعتی به بیابان برده نشد. من به خاطر مقتضیات نامساعد یا صرف تصادف نیست که از بیابان سر در آورده ام . و البته تصمیم شخص من هم دخیل نبود.

- گذر از بیابان یک مرحله غیر قابل اجتناب در زندگی ایماندار است . اگر که از بُعد روحانی به جغرافیای فلسطین نگاه کنیم ، بلافاصله متوجه می شویم که راه بین مصر و کنعان از بیابان عبور می کند. خداوند قوم خود را به بیابان هدایت می کند. زمانی که خداوند ما را به بیابان می برد نباید متعجب شویم . در بیابان است که ناگزیر می شویم کنکاشی را درباره تئوریهای خود انجام دهیم تا مبادا دچار ضعف و بی ثباتی شویم ، زیراگذر از بیابان بخشی از برنامه تربیتی خدا محسوب می شود. پطرس رسول می گوید این وضعیت عادی است و نباید از آن متعجب باشیم (اول پطرس ۴: ۱۲). در پیدایش ۸: ۲۲ موسی می گوید تا زمانی که زمین باقی است ، فصول پشت سر هم خواهند آمد.فصل های مختلف که به صورت پیایی می آیند، زندگی ما را متاثر می کنند. فصل حاصل خیزی یا مرگ ، بهار، تابستان ، پاییز و زمستان پشت سر هم می آیند، لذا تازمانی که زمین باقی است ، تنوع فصل ها در زندگی ما وجود خواهند داشت .

- بیابان یک دوره انتقالی در زندگی ایماندار محسوب می شود، و تقریباً هر بار که از بیابان صحبت می شود، گذر از بیابان نیز مطرح می گردد. یک روز پیاده روی ، سه روز، چهار روز، چهل روز، چهل سال ، هزار و دویست و هشتاد روز... زمان گذر از بیابان ازطرف خدا معین شده است . قوم اگر در امتداد مدیترانه حرکت می کردند، پانزده روز وقت لازم بود تا از مصر به سرزمین موعود برسند. خدا با انتخاب راه سینا، مدت یک سال را برای این گذر معین کرده بود، ولی بی ایمانی بنی اسرائیل باعث شد که این گذر چهل سال به طول بیانجامد. پس باید به خاطر داشت که گذر از بیابان همه زندگی ما رادر بر نمی گیرد!

خدا خواست آنها را به کوه سینا ببرد تا دروس لازم را به آنها بدهد. او می خواست آنها پیغام او را بشنوند و به قوم او مبدل شوند.

- قوم خدا نیز به نوبه خود حامل پیغام پروردگار می شوند. خدا بلافاصله پس از توبه ما، ما را به بیابان منتقل نمی کند.

- زمانی که بنی اسرائیل یک گروه کوچک هفتاد نفره تشکیل دادند، خدا آنها را به بیابان نبرد، در آن زمان در سرزمین مقدس قحطی بیداد می کرد، آنها به مصر رفتند، به بهترین منطقه کشور یعنی سرزمین گوشین ، تا در آنجا چاق شوند، رشد کنند، تکثیرشوند و به قومی با هویت مبدل گردند. زمانی که قوم تکثیر شد و تجربه پیدا کرد و خود را به عنوان یک مجموعه با هویت شناخت ، خدا آن را به بیابان برد. حال چند متن را بخوانیم :

"و واقع شد که چون فرعون قوم را رها کرده بود، خدا ایشان را از راه زمین فلسطینیان رهبری نکرد، هر چند آن نزدیکتر بود. زیرا خدا گفت: مبادا که چون قوم جنگ بینند، پشیمان شوند و به مصر برگردند. اما خدا قوم را از راه صحرای دریای قلزم دور گردانید. پس بنی اسرائیل مسلح شده، از زمین مصر برآمدند. و موسی استخوان های یوسف را با خود برداشت، زیرا که او بنی اسرائیل را قسم سخت داده، گفته بود: هر آینه خدا از شما تفقد خواهد نمود و استخوان های مرا از اینجا با خود خواهید برد. و از سکوت کوچ کرده، در ایلام به کنار صحرا اردو زدند. و خداوند در روز، پیش روی قوم در ستون ابر می رفت تا راه را به ایشان دلالت کند، و شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشنایی بخشد، و روز و شب راه روند. و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب، از پیش روی قوم برداشت." (خروج ۱۳: ۱۷-۲۲).

"یهوه خدای شما که پیش روی شما می رود، برای شما جنگ خواهد کرد، بر حسب هر آنچه به نظر شما در مصر برای شما کرده است. و هم در بیابان که در آنجا دیدید چگونه یهوه خدای تو مثل کسی که پسر خود را می برد تو را در تمامی راه که می رفتید برمی داشت تا به اینجا رسیدید." (تثنیه ۱: ۳۰-۳۱).

"بنابراین اینک او را فریفته، به بیابان خواهیم آورد و سخنان دلایز به او خواهیم گفت. و تا کستانهایش را از آنجا به وی خواهیم داد و وادی عخور را به دروازه امید (مبدل خواهیم ساخت) و در آنجا مانند ایام جوانی اش و مثل روز بیرون آمدنش از زمین مصر خواهد سیرایید." (هوشع ۲: ۱۴-۱۵).

"زیرا ای برادران نمی خواهیم شما بی خبر باشید از اینکه پدران ما همه زیر ابر بودند و همه از دریا عبور نمودند و همه به موسی تعمیم یافتند، در ابر و در دریا و همه همان خوراک روحانی را خوردند و همه همان شرب روحانی را نوشیدند، زیرا که می آشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان می آمد و آن صخره مسیح بود. لیکن از اکثر ایشان خدا راضی نبود، زیرا که در بیابان انداخته شدند. و این امور نمونه ها برای ما شد تا ما خواهشمند بدی نباشیم، چنان که ایشان بودند و نه بت پرست شوید، مثل بعضی از ایشان، چنان که مکتوب است: قوم به اکل و شرب نشستند و برای لهو و لعب بر پا شدند. و نه زنا کنیم چنانکه بعضی از ایشان کردند و در یک روز بیست و سه هزار نفر هلاک گشتند. و نه مسیح را تجربه کنیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند و از مارها هلاک گردیدند. و نه همهمه کنید، چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک کننده ایشان را هلاک کرد. و این همه بطور مثل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که اواخر عالم به ما رسیده است. پس آنکه گمان برد که قایم است با خبر

باشد که نیفتد. هیچ تجربه جز آنکه مناسب بشر باشد، شما را فرو نگرفت. اما خدا امین است که نمی گذارد شما فوق طاقت خود آزموده شوید، بلکه با تجربه مفری نیز می سازد تا یارای تحمل آن را داشته باشید." (اول قرن‌تین ۱۰: ۱-۱۳).

مزمور ۷۸: ۱-۴۰ نیز از رحمت خداوند نسبت به این قوم عاصی سخن می گوید.

## درس اول

بیابان محل عبوری است که همواره باعث جدایی می شود [آنچه از کلمه "Rupture" در ذهن خواننده فرانسوی زبان تداعی می شود، نوعی گذر است که به طور حتمی مفهوم تبدیل، تحول و ابتکار را در بر دارد- مترجم].

اسرائیل یک قوم عادی نیست، زیرا که دعوت مشخص و منحصر به فردی دارد. این دعوت به صورت آشکار در دعوت موسی نهفته نیست بلکه قوم اسرائیل این دعوت را در بیابان سینا دریافت می کند. قوم اسرائیل یک مکاشفه زنده داشت. او شاهدی بود بر اینکه خدا صحبت می کند و به همین خاطر است که این قوم اینچنین از شریعتی که در سینا دریافت کرد مراقبت می کند، زیرا این نقش و دعوت اوست. دعوت قوم این است که از حضور پروردگار در میان انسانها گواهی دهد. او شهادت خواهد داد که شریعت همه سطوح زندگی او را در بر می گیرد:

- سطوح اجتماعی، مذهبی، شخصی، خانوادگی، ارتباطی، شغلی و...

قوم در پی ملاقات با خدا در سینا، هویت تازه ای پیدا می کند. ما بدین خاطر به بیابان برده می شویم که از هدف و دعوت خاص خود در چارچوب مکاشفه خدا آگاه شویم. خدا بر حسب نقشه ای که برای قوم دارد آنان را شکل می دهد. باید تفکر برده از ذهن او زدوده شود، زیرا نوع اطاعتی که بنی اسرائیل در مصر تجربه کرده بودند اطاعت بردگان بود. خداوند جدیدی بر قوم حاکم شده بود و آنها باید از حالت برده به موقعیت فرزندان تبدیل می شدند، چون لازم بود که قوم به خاطر چندین قرن بردگی (خروج ۱۲: ۴۰ چهار صد و سی سال)، صاحب فکر جدیدی شود. لازم است مردم یاد بگیرند که از ترس شلاق اطاعت نکنند، شلاقی که به خاطر ساخته نشدن آجر به اندازه کافی، زده می شد. بلکه باید یاد بگیرند به خاطر ایمان و توکلی که به کلام داده شده به اودارند، اطاعت کنند.

زمانی که صاحب ارباب و خداوند جدیدی می شویم باید فکر خود را عوض کنیم، این کار جدیدی است. شما فیلم هایی را درباره آزادی بردگان سیاه در آمریکای شمالی دیده اید، دیده اید که برای آنان زندگی کردن به عنوان مردانی آزاد مشکل تر بود تا به عنوان بردگانی آزاد. آنها نه تنها نمی دانستند با آزادی جدید خود چه کنند، بلکه از آن وحشت نیز داشتند. آزادی واقعی چیست.

از نظر بسیاری از مسیحیان آزادی مرزی است بین خوبی و بدی ، بین آنچه که خدا میخواهد ما انجام بدهیم و آنچه که منیت ما مایل به انجام آن است یا دشمن می خواهد که ما انجام دهیم . دسته ای فکر می کنند که بین این دو قلمرو یک منطقه خالی وجود دارد که این همان آزادی مسیحی یا به اصطلاح راه سوم است . راهی که در هر صورت بسیار خطرناک است . در حالی که آزادی واقعی یعنی اینکه ما بتوانیم صد درصد اراده خدا را به انجام برسانیم (آنچه که نیکو، پسندیده و کامل است - رومیان ۱۲). ما تنها در این راه می توانیم مفهوم آزادی واقعی را یاد بگیریم .

پس سخن از راه جدایی است ، جدایی از سیستم های فکری گذشته ، جدایی از ارزش های گذشته ، جدایی از سیستم الویت بندی که در گذشته داشته ایم (زیرا معمولا بر اثر فشارها تصمیم می گیریم ) و جدایی از نوع رابطه ما با انسان ها و رابطه کاذبی که با او داریم .

خدا در روند خلقت همواره جدایی ایجاد می کند. خدا همیشه چیزی بهتر از گذشته خلق می کند. روز و شب بهتر از تاریکی مطلق گذشته بودند، زمین و آسمان (جو) بهتر از دورانی است که زمین تهی و بئر بود. هر چه خدا می آفریند، اگر چه ممکن است آفرینش گاه تنها جدایی باشد، بهتر از آن چیزی است که در گذشته بود. روش آفرینش خدا چنین است . خدا اعضا را قطع نمی کند، خدا در بیابان قوم خویش را از لذتها محروم نمی کند، بلکه در روند جدایی چیزی با شکوه تر و زیباتر در قوم ایجاد می کند.

درس دوم

انسان در این راه با حضور دائمی پروردگار مانوس می شود، حضوری که ما را از خطا و در پیش گرفتن راه اشتباه حفظ می کند، برای قوم ، حضور در بیابان به مفهوم فقدان هدایت نیست ، قوم هیچگاه تا به این حد هدایت نشده بود، قوم نمی توانست مسیر اشتباهی را در پیش بگیرد. در مزمور ۷۸: ۱۴ چنین آمده است : و ایشان را در روزبه ابر راهنمایی کرد و تمامی شب به نور آتش خداوند از طریق ستون ابر در روز و ستون آتش در شب رهبری می کرد. خدا نه تنها قوم خود را رهبری می کرد بلکه وسایل آسایش او را نیز مهیا می نمود (ابر= یک چتر آفتابی بزرگ در بیابان . و ستون آتش = یک شوقاژ مرکزی برای شب های سرد بیابان ).

قوم مجبور نبود نگران انتخاب مسیر خود باشد و به جایی که باید اردو بزند فکر کند، یا به دنبال علفزاری برای گله باشد، چون که خدا به جای قوم تصمیم می گرفت .

(این مسابقه رالی پاریس - داکار نیست . مبدا حرکت اینجاست ، این هم قطب نما ونقشه . قرار ما در کنعان ).

ما در بیابان طریق زیستن در حضور مبارک خدا را یاد می گیریم . یاد می گیریم چطور با او راه برویم ، کاملاً به او وابسته باشیم و در مسیری قدم بگذاریم که در آن امکان اشتباه نیست . خدا همچنین زمان و مکان توقفها را نیز معین می کند. این راه عمانوئیل (خدا با ما) است . ما در این راه ، اطاعتی را یاد می گیریم که از شنیدن فعالانه کلام و بکار بستن آن از راه ایمان حاصل می شود. در اینجا سخن از یک اطاعت منفعلانه نیست که حاصل شلاق ، ترس و سرکوب باشد. این راهی نیست که در آن گاهگاهی خدا را در جلسه ، در جمع یا در تاملات شخصی خود ملاقات کنیم بلکه راهی است که در آن یاد می گیریم چگونه دائم در حضور خدا راه برویم .

افرادی هستند که بلد نیستند به کلام خدا گوش بدهند. آنها احساس سردرگمی می کنند و خیلی دوست دارند که به آنها شریعتی داده شود، البته یک شریعت به اصطلاح انجیلی . به عبارت دیگر یک نوع توضیح المسائل جامع .

درس سوم

بیابان یک مکان ملاقات است . در بیابان است که خدا تکلم می کند. کلمه ، تنها راه ارتباط بین پروردگار و مخلوق او یعنی بشر است . زمانی که عیسی آمد، او نیز لوگوس بود، کلمه تن گرفته یا انسان شده . بیابان یک مکان مخصوص برای ظهور مکاشفه است . خدا در آنجا خویشتن را به شکل تازه ای بر بشر مکشوف می کند و تصویری را که از او داریم تبدیل می کند. در بیابان است که دعوت او از ما شکل می گیرد. ما به بیابان می رویم تا از کلمه بشنویم .

هر کسی که می خواست پیغام خدا را بشنود می بایست فاصله مابین خیمه خود تاخیمه اجتماع را طی کند. زمانی که خدا سخن می گوید ما باید تلاش کنیم . ما خودمی رویم تا از خدا رای بگیریم . انسان می تواند در بیابان باشد و بگوید: "خدا با من سخن

نمی گوید...!" ولی من چه کوششی می کنم تا سخن او را بشنوم . بسیاری از چیزها به دست و پای ما می پیچند و ما را از

شنیدن کلام حق و از مشاوره یا رای گرفتن از خدا منع می کنند...اگر بخواهیم صدای او را بشنویم باید از فریاد و چیزهای بی

خودی که دست و پای ما را می بندند دست بکشیم . زمانی که قوم نخواهد منتظر پاسخ الهی باشد، وسوسه می شود یک

گوساله طلایی بسازد. این همان تصویر از خدا است که در تفکر افراد عجول ایجاد می شود، که این مورد می تواند در میان

مسیحیان انجیلی نیز مشاهده شود.

این تصویر خدای بردگان است . قوم در مصر همیشه گاو آپیس را می دید، لذا خواسته او این است که آنچه را می شناسد و دیده

است دوباره در قالب پیکره ای به تصویر بکشد. او مذهبی می خواهد که با منطق ، خواسته ها و راحتی او سازگار باشد. اگر وقت

نمی‌کنم صدای خدا را بشنوم و رویایی را که از او دارم تازه سازم این خطرو وجود دارد که من نیز برای خود گوساله ای طلایی بسازم. این همان بت پرستی است که ما را تهدید می‌کند. قوم بی‌قرار است و پاسخ فوری می‌خواهد. زمانی که شریعت در کوه سینا بر موسی نازل می‌شد، هارون در این دام گرفتار شد، او به عنوان کاهن وظیفه داشت از قوم بخواهد منتظر مکاشفه ای که خدا برای موسی آشکار می‌ساخت بماند. کسانی هستند که می‌خواهند در بیابان، مصری یا کنعانی احیا کنند.

انسانیت کهنه ای که در ما است با بیابان مخالفت می‌کند. او مخالف انتظار برای شنیدن کلام خدا است. او حتی ایمان ما را نیز منحرف می‌کند و ما را وادار می‌سازد تا گوساله ای طلایی بسازیم. ما می‌توانیم اسامی زیادی به این گوساله طلایی بدهیم.

به عنوان مثال، زمانی که من نمی‌خواهم به بیابان بروم، الهیاتی جذاب و الهیات "فراوانی" (مکاشفه ۳: ۱۷). قانون بیابان شنیدن است و دگرگون شدن بواسطه عمل مقتدرانه کلام خدا. استیفان این مساله را در اعمال ۷: ۳۹ به زیبایی خلاصه بندی می‌کند. پدران مانخواستند او را مطیع شوند (به عبارتی حاضر نشدند به او گوش بدهند یا به کلام خدا گوش ندادند).

گاهی اوقات چنین می‌شنویم: "آیا در تجربه هستی؟ مقاومت کن، سر خود را خم نکن، کمر خود را تا نکن و منتظر باش تا تجربه رد شود. ملاقات با خدا بعد از بحران، ما برای تو دعا می‌کنیم... نه، گذر از بیابان این نیست، کمر را خم کردن و به صورت منفعلانه منتظر بازگشت خداوند بودن راه چاره نیست. زمانی که چنین فکر می‌کنیم مانند اشخاص کور هستیم و به قول معروف از مرحله پرت هستیم. بدتر از آن، به جای یک سال ممکن است چهل سال در بیابان بمانیم. گذر از بیابان یک زمان شنیدن است تا با اقتدار کلمه، آزاد و دگرگون شویم و بدین ترتیب آماده باشیم که خواست خدا را به جا آوریم.

گذر از بیابان زمان آزمایش ایمان نیز است، زیرا هرگاه شنیدنی در کار باشد، آزمایشی نیز برای ایمان بوجود می‌آید. زمین ظهور مکاشفه الهی، زمین آزمایش ایمان نیز است در بیابان است که ایماندار از مرحله برگزیدگی به مرحله عهد می‌رسد. در ماهمیشه یک موسی و یک هارون است، یک موسی که در کوه است و می‌شنود و مکاشفه دریافت می‌کند، و یک هارون که در پایین است و گوساله طلایی را برپا می‌کند. ما از کدام یک از این دو می‌خواهیم پیروی کنیم، ممکن است زمان ببرد تا بفهمیم و بشنویم. ما به این شکل صبر را یاد می‌گیریم: "چونکه می‌دانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا می‌کند." (یعقوب ۱: ۳). این نشان ایماندار است. موسی که یک مردخشن، عصبی و بی‌صبر بود، صبر را آموخت. او آمد تا صدایی را بشنود، نه اینکه چیزی را ببیند، او فقط صدایی را می‌شنید (اما این خیلی ضعیف است). به همین خاطر بسیاری می‌خواهند به مصر برگردند، البته این بدین مفهوم نیست که آنها دیگر نمی‌خواهند قوم برگزیده خدا باشند، برعکس، آنها همچنان مایل

هستند که قوم برگزیده خدا باشند، اما نمی خواهند از دنیا جدا شوند. امروز کلیسا آماده است به هرسازشی دست بزند تا مجبور نشود وقتی را برای شنیدن صدای خداوند اختصاص دهد و از این راه تبدیل شود.

در حالی که روش تربیتی ثابت خدا این است که قوم را به بیابان فراخواند تا تبدیل و تحولی اساسی در آن ایجاد کند. ایلیا هم بیش از یک آواز ملایم و آهسته چیز دیگری نشنید. اسرائیل ناگزیر است تا حدودی از آسایش خود دست بشوید (خروج ۳:۳؛ ۱۷:۱۱-۱۲؛ ۱۴:۱۶؛ اعداد ۵:۱۱)، او باید قوانین بردگی را ترک کند و وارد زندگی ای بشود که در آن خودش آزادانه، آزادی را انتخاب کرد.

درس چهارم

راه بیابان راه پرسش ها هم است. سوالات زیادی وجود دارد که قوم می خواهد به حضور خدا بیاورد. خدا مخالف سوالات نیست - کلمه "چرا" ۷۵۷ بار در کلام تکرار شده است - بلکه با گله و شکایت مخالف است. بین پرسش و گله و شکایت تفاوت زیادی وجود دارد، گله و شکایت از دل افراد ناراضی بلند می شود. این افراد خوشبخت نیستند و بر علیه خدا غرغر می کنند. (مراجعه شود به تشویقی که در اول قرن نهم ۱۰:۱۰ آمده است).

از مطالعه کلام چنین برمی آید که گذر از بیابان سه مرحله دارد:

۱- از مصر تا سینا: خدا گله و شکایت ها را تحمل می کند، زیرا قوم در بدو حرکت خویش است.

۲- در سینا: خدا صحبت می کند و مکاشفه خود را عطا می کند و خواهان اطاعت قوم است. از آن به بعد همه چیز تغییر می کند و تاریخ قوم خدا جهت می یابد.

۳- از سینا تا سرزمین کنعان: خدا گله و شکایت ها را دیگر تحمل نمی کند و کسانی را که چنین می کنند، سرکوب می کند و به کام نیستی می فرستد.

ده موقعیت

سه موقعیت قبل از سینا: خروج ۱۵: ۲۴ ماره، خروج ۱۶: ۲ من، خروج ۱۷: ۱ آبهای رفیدیم. قوم در موقعیت فیض است.

هفت موقعیت بعد از مکاشفه سینا: اعداد ۱:۱؛ اعداد ۵: ۲؛ ۴۱: ۲۰؛ ۱۱: ۲۰؛ ۲: ۱۶؛ ۱: ۱۶؛ ۱۲: ۱۴

قوم در عصر قضاوت است.

قوم بعد از خروج از مصر، در ماره که آبهایش تلخ بود گله و شکایت می کنند. در صورتی که اگر سه ساعت دیگر پیاده روی می کردند به الیم می رسیدند، جایی که خدا در آنجا یک واحه خنک برای آنها معین کرده بود (دوازده چشمه آب و هفتاد نخل - خروج ۱۵: ۲۳-۲۷).

ولی خدا آنها را در ماره متوقف می کند تا بدین شکل رحمت خود را به آنها آشکار سازد. او با دخالت معجزه آسای خود، از طریق یک تکه چوب - که تصویری از صلیب است - آبهای تلخ را به آبهای شیرین تبدیل می کند. خدا چنین عمل می کند، زیرا قوم تازه وارد بیابان شده و هنوز چیزی نیاموخته است. ولی بعد از سینا، موسی به جای حرف زدن، به صخره می زند، و می داند که این ناطاعتی چقدر برای او گران تمام شد. ماجرای بلدرچین ها بسیار گویا است. بیابان جایی است که در آن می توان سوال کرد ولی باید به پاسخها نیز گوش داد. زیرا اگر بخواهیم فقط پرسش کنیم و شکایت کنیم، بدون اینکه به پاسخ گوش فرا دهیم به جایی نخواهیم رسید.

درس پنجم

بیابان زمان هوس ها است، زیرا در آن چیزی یافت نمی شود. زمانی که در بیابان هستیم و زیر آفتاب، بودن در سایه یا جایی خنک مثل استخر، هوس انگیز می شود. ما غذاهای متنوع هوس می کنیم. ولی این مساله می تواند به شکلهای گوناگونی برای مامتجلی شود. به عنوان مثال ممکن است به برادر یا خواهری که خدمتی مطرح دارند یابه موقعیت یا جایگاه روحانی یا مادی دیگران غبطه بخوریم.

درس ششم

چنین به نظر می رسد که قوم در آن چهل سال تکثیر نشد، از سرشماری اعداد ۱: ۴۶ چنین نتیجه می گیریم:

$$۶۰۳۵۵۰ + (۲۲۰۰۰) = ۶۲۵۵۵۰ \quad \text{لاویان در اعداد ۳: ۳۹ (۲۲۰۰۰)}$$

در زمان خروج از بیابان، بر اساس اعداد ۲۶: ۵۱

$$+۶۰۱۷۳۰ (۲۳۰۰۰) = ۶۲۴۷۳۰ \quad \text{لاویان در اعداد ۲۶: ۶۲ (۲۳۰۰۰)}$$

در زمان خروج از بیابان تقریباً هشتصد و بیست نفر کمتر هستند، ۱۳٪ کمتر از تعدادی که از مصر خارج شدند. یعنی تقریباً معادل همان تعدادی که وارد بیابان شدند. پس نتیجه می گیریم که قوم در بیابان تکثیر نشد. در زمان گذر از بیابان، از جلسات



بشارتی بزرگ ، نو ایمانان و رشد کمی کلیسا خبری نیست . در گذر از بیابان قوم یاد میگیرد. اگر چه در این راه ممکن است گاهی اوقات مسائل برای ما توجیه پذیر نباشند اما نباید به یک راه شورش مبدل شود.

درس هفتم

زمان گذر از بیابان زمان آن مدعی و وسوسه کننده نیز است - عمالیک به قوم حمله می کند و شیطان عیسی را تجربه می کند. - ولی با این وجود خدا می گوید: "هیچ تجربه ای جز آنکه مناسب بشر باشد، شما را فرو نگرفت ... "(اول قرنیتان ۱۰ : ۱۳). همانطور که پولس می گوید این زمان ، زمان تهی شدن - و نه مرگ - نیز است ، همانطور که زمان فروتنی هم است ، (زیرا ما برای هر کاری به خدا وابسته می باشیم : خوراک ، پوشاک و کفش - خروج ۲: ۵-۸). هنگامی که قوم در مصر بود با تحمل رنج بسیاری نان بدست می آورد، اما خدا در بیابان همه چیز را مهیا می کند. گاهی اوقات کلاغها (یک حیوان نجس ) برای ایلیا خوراک می آوردند (اول پادشاهان ۱۷: ۴)، که همین مساله نوعی فروتنی ایجاد می کند.

نتیجه

خدا در گذر از بیابان هر روز حضور داشت و از قوم مراقبت می کرد. خدا هیچ گاه قوم را از افکار خود دور نکرد. زیرا گفته بود: "اینک تو را بر کف دست های خود نقش نمودم ... "(اشعیا ۴۹: ۱۶). گذر از بیابان در زندگی ما نباید باعث ترس و شگفتی ما بشود. ما باید مطمئن باشیم همان صخره روحانی که بدون اطلاع بنی اسرائیل از عقب آنها می آمد، پشت ما نیز هست و از عقب ما می آید و همواره حضور دارد. از آنجا که این صخره مضروب شد، آب حیات را همواره از خود جاری خواهد کرد و این آب به مامکان زندگی و گذر از بیابان را خواهد داد.

- کلیسا، آن قوم بیابان است . کلیسا قومی است که در بیابان ساخته می شود. چه تفاوت شگرفی است بین قومی که وارد بیابان شد و قومی که از آن خارج شد. آنها آن اشخاص نبودند. پدران - که نماد طبیعت کهنه هستند- در گذشتند و این فرزندان - طبیعت جدید- هستند که وارد سرزمین کنعان می شوند و آن را از آن خود می سازند.

- خدا هیچ وقت ما را بخاطر یک گناه ، یک اشتباه یا یک لغزش به بیابان نمی برد. بیابان مکان تحول فکری است ، مکانی که در آن بردگان به مقام فرزندی ارتقاء می یابند. بیابان راه پرسشها و چراها است . جایی که در آن خدا پاسخ می دهد و شریعتی نو در قلب ها می ریزد.

- بیابان مکان ملاقات با آواز پروردگار است . من به میل خود به انجا می روم تا گوش کنم .

- بیابان زمان آزمایش ایمان و صبر، زمان وسوسه و گوساله طلایی است .

- بیابان جایی که در آن وسوسه کننده خواهد کوشید مرا به عذاب وجدان دچار سازد و مرا گناهکار جلوه دهد، زیرا در بیابان هستم .

- بیابان زمان حمایت مقتدرانه الهی ، یعنی زمان ظهور معجزات است .

- گذر از بیابان زمانی است که در آن غیر از جاودانگی چیزی نیست .

## سکوت های خدا

امروز صبح از شما می خواهم اندکی درباره سکوت خدا در زندگی خود و جماعت هایمان تامل کنیم . اما پیش از صحبت درباره سکوت ، مایلیم همه چیز برای ما واضح باشد: من ایمان دارم که خدا در عیسی سخن می گوید، من ایمان دارم که او توسط روح خود با ما سخن می گوید، من ایمان دارم که کتاب مقدس کلام و سخن خدا است ، من ایمان دارم که خدا قوم را از طریق کلام خود راهنمایی می کند. ما به کلام گوش می دهیم و آن را می پذیریم ، ولی در عین حال باید پذیرفت که زمانهای مربوط به سکوت خدا نیز به همین اندازه دارای اهمیت هستند. ما این سکوتها را در کتاب مقدس ، در زندگی بنی اسرائیل و در زندگی خودمان مشاهده می کنیم . البته تفاوت بین سخن و سکوت مشابه تفاوت میان تاریکی و روشنایی نیست ، بلکه همانند فاصله های بین خطوطی هستند که رابطه ما را با خدا تنظیم می کنند. در زبان عبری کلمه "دور" که به معنی "کلمه یا سخن" است ، معنی "عمل و اقدام" را نیز دربر دارد.

من به یاد شمعون پیر می افتم ، مردی که در صحن معبد این نوزاد هشت روزه را می بیند. او کودکی را می بیند که هنوز قادر به سخن نیست - هیچ می دانید کلمه فرانسوی "Enfant" از واژه لاتین "Infans" است که معنی آن "بی سخن" است ؟ - اما با این وجود او متوجه می شود که این بی سخن یا این بی کلمه همان کلمه خدا است . ما درباره زندگی این کودک ، این به اصطلاح بی سخن که کلمه خدا است چه می دانیم ؟ اگر بخواهیم محاسبه کنیم خواهیم دید که فقط درباره بیست و یک روز از زندگی او مطلع هستیم . با توجه به اینکه او سی و سه سال در این کره خاکی زندگی کرد، بیست و یک روز بسیار کم است . تازه درباره همین بیست و یک روز هم اطلاعات اندکی داریم . تنها استثناء می تواند درباره هشت روز آخر باشد که در این مورد هم اطلاعات ما بسیار کلی است . سکوتها چقدر بیشتر هستند در مقابل سخنها! اگر چه عیسی سخن می گفت ، اما اغلب با

سکوت خود مردم را به پیش روی وامی داشت . سکوت را، چیزی نگفتن ، چیزی نوشتن و چیزی بیان نکردن معنی کرده اند. به همین خاطر است که معمولاً سکوت را مترادف عدم حضور دانسته اند. این نظر ژان پل سارتر بود. او می گفت: "خدا سکوت می کند پس وجود ندارد". زمانی که ما شهادت می دهیم معمولاً با این سوال روبرو می شویم: پس چرا خدا همچنان سکوت می کند؟ به نظر بهتر می آمد اگر خدا گاه گاهی یک کنفرانس مطبوعاتی ترتیب می داد. در این صورت می گفت: "نظر من در رابطه با تحولات کزو و ایرلند به این شکل است . نظر من در رابطه با مشکلات اقتصادی فلان منطقه از این قرار است ، الان به شما توضیح می دهم ." - توجه داشته باشید که خدا این کار را نمی کند، بلکه همیشه کسی پیدا می شود که بجای خدا این کار را بکند! - چرا در جهان این همه ظلم وجود دارد و چرا خدا همیشه سکوت می کند؟ زمانی که در مقابل این پرسشها قرار می گیریم ، می کوشیم از طریق استدلالات بشری خود از بروز تنش درونی در خودمان پرهیز کنیم .

اگر موضوع سکوت در کتاب مقدس را با نگاهی پرسش گرانه بررسی کنیم ، متوجه می شویم که در زبان عبری سه خانواده از کلمات درباره این کلمه وجود دارد. این سه خانواده تداعی کننده سه نوع سکوت هستند. زمانی که در برابر سکوتهای خدا دچار کشمکش درونی می شویم باید بین این سه سکوت تمایز قایل شویم :

۱- خانواده اول به طور خاص به زمان قبل از ظهور مسیح مربوط می شود، این سکوت به مرگ مربوط است . پیش از آمدن عیسی ، مرگ به عنوان مکان سکوت معرفی می شود. سرزمین مردگان ، مکان سکوت است . در مزمور شش "sheol" همان مکان سکوت است . تصاویر زیادی ملاحظه می شود. فرود آمدن در عالم اموات به معنی فرود آمدن در یک مکان سکوت ، به عبارتی فرود آمدن در پوچی و نیستی . به بیان دیگر سخن از یک سکوت منفی است . انسان در طول تاریخ امکانات زیادی مهیا کرده است تا به خیال خود این سکوت غیر قابل تحمل را پر کند. از اعتقاد به تناسخ گرفته تا New|age (عصر جدید). او بدین وسیله می کوشد از مواجهه با این سکوت نگران کننده و پراضطراب پرهیز کند. شاید سخن از یک سکوت وجودی باشد! به هر صورت انسان سر و صداها و آیین های زیادی را اختراع کرد تا این سکوتها را پر کند. ما همین مساله را در مزمور بیست و دو ملاحظه می کنیم ، در عبارتی که فریاد مسیح مصلوب را اخبار کرد: "ای خدای من ، ای خدای من ، چرا مرا ترک کرده ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی ؟" (مزمور ۱:۲۲). یعنی چرا سکوت می کنی ، ای خدای من ، من فریاد می کنم و تو جواب نمی دهی .

از نظر ما مسیحیان ، از زمانی که مسیح آمد، مرد و زنده شد، آن مکان دیگر مکان سکوت نیست بلکه کلمه خدا در آن ساکن است ، به عبارتی مسیح در آن ساکن است . مردن برای من به معنی فرود آمدن در یک سکوت نیست بلکه به معنی صعود به سوی کلمه خدا است . مردن یعنی ملاقات با مسیح ، به طوری که می توانیم بگوییم : "ما می دانیم به کجای رویم ، ما به خانه پدر می رویم ، مکانی که کلمه خدا در آن ساکن است ." اگر این سکوت برای مردم عهد باستان اضطراب آور بود، از نظر یک مسیحی مشکل حل شده است . در فراسو دیگر نمی توان از سکوت صحبت کرد، زیرا عیسی در آن مکان ساکن است و منتظر من است . امیدوارم که این مساله برای هر کدام از ما کاملاً باز شده باشد. خداوند این سکوت را پر کرد.

ما درباره سکوت‌های دیگری که به زندگی مسیحی ما مربوط می شوند سخن خواهیم گفت . درست است که سخن از سکوت است ، ولی سکوت داریم تا سکوت . حال وارد مبحث کشمکش درونی می شویم .

۲ - خانواده دوم کلمات به سکوت‌های نبوتی و مهیاکننده مربوط می شود. این سکوت ها نویدبخش انفجاری از زندگی و مقدمه یک احیاء هستند. این سکوت ها به یک رودخانه زیرزمینی و مخفی که در دل بیابان پنهان است و گاه گاهی می جوشد و در واحه ای جاری می شود شباهت دارد. این سکوت‌ها را شاید بتوان به سکوت یک رهبر ارکستر نیز تشبیه کرد. اگر برای دیدن یک ارکستر رفته باشید حتما متوجه شده اید که هر نوازنده ، چه روی سکو و چه در گودال آلت موسیقی خود را آزمایش می کنند، آنگاه در یک لحظه رهبر با چوب رهبری سه ضربه ملایم می زند. آن موقع چه اتفاقی می افتد؟ سکوت ارکستر و سالن را در بر می گیرد، نوعی سکوت مقدس برقرار می شود. این سکوتی که فضا را آکنده می کند یک سکوت مرگبار نیست بلکه سکوتی است که نویدبخش زندگی و حرکت است . گویی این سکوت می خواهد بگوید: "هم اکنون آنچه که به خاطرش آمده و پول خرج کرده ای شروع می شود، گوش خود را فرا دار و قلب و چشم‌های خود را باز کن ، نمایش شروع می شود." و من در این سکوتی که حامل حیات است منتظر آن هستم که زندگی ظاهر شود. بله سخن از سکوتی است که نویدبخش حیات است ! اگر چه این سکوت‌ها کمابیش طولانی هستند ولی پیش از آن سکوت‌ها سخن بود و همگام با این سکوت‌ها نیز سخن است . خدا سخن می گوید، آنگاه سکوت همه جا را فرا می گیرد. شاید سکوت ایمان و توکل در میان باشد، این سکوت به من می گوید: منتظر بمان .

"خوب است که انسان امیدوار باشد و با سکوت انتظار نجات خداوند را بکشد." (مراثی ارمیا ۳:۲۶). از قرار معلوم این سکوت چهارصد سال به طول انجامید، بین ملاکی و متی، بین وعده ظهور خدا و تحقق این وعده. و یک روز یوحنا تعمیددهنده در بیابان سه ضربه به آب زد و کلمه از راه رسید، یعنی انتظار چهارصد ساله به سر رسید.

سکوت عیسی در برابر داوانش، سکوتی که بر سخن مقدم است و دنباله سخن نیز است. سکوت ابراهیم هم است. من ابراهیم را بسیار دوست دارم. او مردی است که خدا با وی سخن گفت، مردی که به حرکت درآمد، مردی که با این سکوتها در زندگی خود روبرو شد، ابراهیم دوست خدا. او کسی است که جرات کرد به جهت یافتن خویش بیرون بیاید. او را سخنی به حرکت واداشت، او بیرون آمد... تا با سکوتها روبرو شود. می دانید که ابراهیم به خاطر این سکوتها دچار مشکل شد. او کوشید این سکوتها را پر کند، زیرا هنوز دارای نگرشهایی بود که باید عوض می شدند، راه هنوز به پایان نرسیده بود. ابراهیم باید با کشمکش درونی خود روبرو می شد. ابراهیم به خیال خودش توانست این سکوتها را با اعمال انسانی خود پر کند. پاسخ های او به این سکوت پرش گرانه و تحمل ناپذیر عبارت بودند از هاجر و اسماعیل و مانند آن. بیست و پنج سال سکوت! از نظر ابراهیم این مدت بسیار طولانی بود... او در صندلی خود بی صبرانه منتظر بود تا ارکستر شروع به نواختن بکند. با این وجود او پدر ایمانداران خوانده می شود، زیرا به نظر من ابراهیم در کوه موريا اشتباهات خود را جبران کرد (پیدایش ۲۲).

داستان موريا فوق العاده است. سکوت موريا نیز شگرف است. ابراهیم می دانست که خدا به شکلی وعده زنده شدن پسرش را به او داده بود، ولی این را نیز می دانست که باید اطاعت و حرکت کند. در این روزهایی که او در راه موريا است - در رابطه با قلبهای حساس باید اشاره کرد که اسحاق دیگر بچه نیست بلکه حداقل سی سال دارد - پسرش، خادمش، الاغش و چوب قربانی در کنارش هستند. شاید به غیر از الاغ همه سوالاتی دارند. آنها همچنان به سوی موريا حرکت می کنند. ای پدر قربانی کجاست؟ ما هم چوب داریم هم آتش، اما از قربانی خبری نیست؟ ابراهیم نیز با خودش درگیر بود. او همانند اشعیا در قلب خود فریاد کرد که: ای کاش آسمانها را می شکافتی و پاره می کردی. اگر ابراهیم سخن تشویق آمیزی دریافت کرده بود، اگر پلاکاردهایی در راه نصب می شد تا مشوق او باشند این کشمکش... در زندگی ابراهیم رخ نمی داد، کشمکشی که مربوط به سکوت خدا در زندگی او بود. با این وجود در خلال این کشمکش و در مواجهه با این سکوت غیر قابل تحمل و وحشتناک، ولی توام با سخن است که ابراهیم، ابراهیم دیگری شد. او زمانی که به بالای کوه رسید عوض شد. او دوست خدا شد.

ابراهیم دریافت که سکوت به معنی عدم حضور نیست ، او درک کرد که سکوت بدین معنی نیست که خدایی علاقه شده و از او دست کشیده است ، او فهمید که سکوت به معنی تنش و تبدیل زندگی است : "خوب است که انسان امیدوار باشد و با سکوت انتظار نجات خداوند را بکشد." (مراثی ارمیا ۳:۲۶). مزمور سی و هفت می گوید: "سکوت کن و به او امیدوار باش."

سکوتی توام با سخنان ، سکوت سینا چنین سکوتی است . شما حتما متوجه شده اید که منظور من چیست .داستان سینا داستان بسیار آموزنده ای است . موسی بالای کوه می رود تا کلام را دریافت کند. قوم به خاطر این کلام بود که به اینجا آمد. سخن از دو برادر است ، موسی و هارون . بنهوفر (Bonhoeffer) الهیدان معروف آلمانی می گوید که من این دو برادر هستم . این دو برادر نمونه ای از کشمکش ها و تنش های درونی من هستند.

در حالی که موسی به بالای کوه می رود تا کلام را دریافت کند، هارون در پایین به همراه قوم منتظر کلام است . چهل روز سکوت ، مدت طولانی ای است ، لااقل برای قومی که از مصر بیرون آمد. قومی که همواره مشغول کار و تولیدورقابت بود. فلسفه این قوم محدود به کار بود. او باید کار می کرد، کاری می کرد، این قوم نمی توانست دست روی دست بگذارد و اجازه دهد این کشمکش درونی تبدیلیش کند. قوم احساس می کند که باید کاری بکند، پس چه کار می کند؟ قوم یک گوساله طلایی می سازد. او در واقع تصویری را بازسازی می کند که در مصر دیده بود، یعنی تصویر گاو آپیس . قوم با چه چیزی گوساله طلایی خود را می سازد؟ آنها با جواهرات خود این کار را می کنند، ولی با کدام دسته از جواهرات ؟ آنها تنها با گوشواره های خود برای این کار استفاده می کنند. گویی می خواهند بگویند: گوش های خود را ببندیم تا این سکوت را نشنویم و تصویری در جلوی خود بسازیم که پاسخی باشد بر کشمکشی که سکوت خدا بر ماتحمیل می کند. بدتر از آن این است که قوم مدعی آن هستند که این گوساله طلایی پاسخ خدا است . هارون پیشنهادی کند که جشن بگیرند، آنها به عیش و نوش خود مشغول می شوند... و سرانجام موسی با لوح های شریعت از کوه پایین می آید - شما بقیه داستان را می دانید (خروج ۳۲).

هر بار که منتظر کلام موعود خدا نیستم ، هر بار که منتظر کلامی از اعلی نیستم ، هر بار که تسلیم فشارهای آنی ولحظه ای می شوم و پاسخ به نیازهای لحظه ای را به مسائل اساسی ترجیح می دهم ، هر بار به تصاویری که در خود دارم ، اگر چه کتاب مقدسی و مسیحی باشند، اعتماد می کنم و منتظر نجات خدا نمی شوم و برای کلام خدا انتظار نمی کشم ،ممکن است یک گوساله طلایی برای خود درست کنم . از آنجا که ما کتاب مقدس را می شناسیم و حتی کتاب هایی هم وجود دارند که برای هر مشکلی آیه ارایه می دهند، برای سکوت جایی قائل نمی شویم .

من ممکن است برای پر کردن این سکوت پاسخ های شخصی خود را داشته باشم ، پاسخهایی که از قلب و مغزم ناشی می شوند. در اینجا می خواهم توجه شما را به وسوسه بزرگی که همه ما در معرض آن قرار داریم ، جلب کنم ، ماوسوسه می شویم سکوت های خود را با کلماتی که کلمه نیستند پر کنیم ، لذا با این راه های فرار مانع می شویم تا کشمکش را که پیش روی ما قرار دارد تجربه کنیم و تبدیل شده از آن بیرون آییم . همچنین ممکن است وسوسه شویم تا با ارائه پاسخ های خود به دیگران مانع از آن شویم که آنان کشمکش خود را تجربه کنند - زیرا سکوتی که دیگران تجربه می کنند مرا آزار می دهد.

من خیلی دوست دارم به عنوان مسیحی ، فرزند و حامل کلام ، حرف بناکننده ای برای همه داشته باشم ، به عبارتی پاسخی داشته باشم . من خیلی دوست دارم بتوانم بگویم : "ای برادر، ای خواهر، پیغام خدا برای تو از این قرار است ." ولی در این صورت من نوعی خدا می شوم : "شما مانند خدا خواهید بود." آیا همین که دوست داریم فردی باشیم که برای همه حرف داشته باشیم یک وسوسه نیست ؟ درحالی که ما باید با فروتنی کلام را بپذیریم و بگوییم : "من نمی دانم ، باید منتظر ماند. من می توانم ایمان تو را تایید کنم ، می توانم تو را تشویق کنم ، می توانم در این لحظات در کنارتو باشم ، اما محدودیت خودم را نیز باید بپذیرم ، محدودیتی که در دانش وجود دارد، باید همانند موسی انتظار کلام را بکشم بدون اینکه احساس گناه بکنم . زمانهای سکوت امری طبیعی هستند. در این لحظات است که زندگی ما مبدل می شود. ما باید یاد بگیریم انسانی باشیم که منتظر شنیدن کلام خدا است نه اینکه خدایی باشیم برای سایر انسانها.

۳- خانواده سومی که سکوت را تداعی می کند با بقیه متفاوت است . در اینجا سخن از سکوت خنثی ، سکوت عدم تحرک و سکوت تقدیر است . این موضوع ما را به یاد پیدایش باب یک می اندازد: "شام شد (سکوت شب ) صبح شد." سکوت مابین شام و صبح یا سکوت تقدیر، سکوتی که راجع به آن توضیح داده نمی شود. سکوت دنیای رازآلود خدا که انسان در آن جایی ندارد. برای روشنتر شدن موضوع مثالی می زنم . شاید شما سوار هواپیما شده باشید، ولی کمتر کسی می تواند اجازه ورود به برج مراقبت فرودگاه را داشته باشد، جایی که مسیر حرکت هواپیماها به هنگام پرواز یا فرودشان تعیین می شود. به ما اجازه وارد شدن به محلی که این حرکت ها تعیین می شوند داده نمی شود. به ما گفته نمی شود که چرا، کی و چگونه هواپیماها از آنجا هدایت می شوند. ما تنها چیزی که می دانیم ، این است که آنجا محل کنترل پروازها است - یعنی همه چیز در جایی تعیین می شود که ما به آن دسترسی نداریم - اگر هم به آنجا برویم ، چیز زیادی سردر نمی آوریم . فقط افراد داخل برج مراقبت هستند که از علل و چگونگی فرود و پرواز هر هواپیما مطلع هستند، چراها و توضیحاتی در مورد مسیر حرکت هر کدام آنها در برج مراقب

وجود دارد. ما به عنوان انسان باید بپذیریم که حق ورود به برج مراقبت آسمانی را نداریم ، به ما عطا نشده تا از همه چیز سر در بیاوریم و علل اولیه همه چیز را بفهمیم . مانمی دانیم فلانی چرا مرده است ، چرا این تصادف اتفاق افتاد، چرا این جدایی ایجاد شد و چرا این گذرها از بیابان درزندگی من ؟ من اعتقاد دارم زمانی که با سکوت خدا مواجه می شویم ، سکوتی که در زمان سختی به ما تحمیل می کند،الزاما نباید احساس گناه یا یاس بکنیم . بهتر است فکری از این قبیل را که : "اگر مسیحیان بهتری بودیم و به خداوند نزدیکتر، او همه اسرار خود را به ما بازگو می کرد." کنار بگذاریم . این دنیای سکوت ، انسانی را که به جهت احساس امنیت نیاز به درک مسائل دارد آزار می دهد. این سکوت عقل انسان را به چالش می طلبد. انسان در مواجهه با سکوت خدای بی انتها به محدودیت خود و نوع بشر پی می برد. در آنجا است که فضایی برای تجلی ایمان به خدا به وجود می آید. نیچه فیلسوف معروف می گوید: "اگر چراها را بدانم ، همه چگونه ها را می توانم تحمل کنم ." این سکوت ما را هرچه بیشتر به ایمان به حاکمیت خدا در زندگیمان دعوت می کند. در اینجا ایمان از ما دعوت می کند بپذیریم که شب ،ظلمت نیست و سکوت به مفهوم طرد شدن یا عدم حضور خدا در زندگی ما نیست . ایوب بر خلاف ابراهیم پاسخی نمی یابد، او هیچ وعده و قولی از جانب خدا دریافت نمی کند. حوادث وحشتناکی همانند مرگ عزیزان ، بیماری و رنج او را احاطه می کند، او با سکوتی دردناک روبرو می شود. دسته ای از مفسران معتقدند که این سکوت چهل سال طول کشید. گذشته از این ایوب ناگزیر است با سخنان غیر موجه دوستان نیز دسته و پنجه نرم کند. آنها می کوشیدند با پاسخهای ظاهرا منطقی خود این سکوت را بشکنند. ایوب به آنها گفت : "چه بهتر بود که سکوت می کردید." و چه صحبتی که درباره ایوب های زمانه نمی شود. چه سخنان بی پایه ای که اغلب از ترسی که سکوت ایجاد می کند وهمچنین از ترس روبرو شدن با خویشتن ناشی می شوند. ابراهیم بعد از آزمایش سکوت ، دلبد خود را باز یافت ، درحالیکه ایوب بعد از تحمل آزمایش دلبدان خود را باز نمی یابد. درست است که خدا فرزندان دیگری به او می بخشد، ولی ما می دانیم که یک فرزند هرگز نمی تواند به طور صد در صد جای فرزند دیگری را بگیرد، به عبارتی هر گلی بویی دارد. ایوب داغ سکوت را تا به آخر متحمل شد، با این حال کتاب مقدس به ما می گوید که ایوب در این تجربه گناه نکرد.

ایوب در مقابل سکوت الهی ساکت نمی ماند. او حرف می زند، فریاد می کند، خشم خود را ابراز می کند و از سیاه بختی خود به خدا می گوید. ایوب یاد می گیرد که نمی توان از همه چیز خدا سر در آورد. او در این تجربه درمی یابد که خدا به تصویری که خودش ایجاد کرده است محدود نمی شود. ما در سکوت ها و کشمکش های درونی خویش اغلب آرامش الهی که مافوق فهم



(بشر) است را تجربه می کنیم ، در شب سکوت ، همان سکوتی که Jean|de|la|croix از آن یاد می کند. ایوب می گوید: "و من می دانم که ولی (فدیه دهنده ) من زنده است ، و [در ایام ]آخر، بر زمین خواهد برخاست ." (ایوب ۱۶:۲۵). سکوت های خدا در زندگی ما کشمکش درونی به وجود می آورند. اگر چه این سکوت ها برای ما که در جامعه ارتباطات زندگی می کنیم کمتر قابل تحمل است ، اما ما معتقدیم که سکوت خدا به مفهوم عدم حضور خدا نیست . کشمکشی که خدا ما را در آن قرار می دهد، زمانی برای یک تحول عمیق شخصی است . این مساله را با سکوتی که مسیح بر صلیب تجربه کرد خاتمه می دهیم . به یاد داشته باشیم که او این سه نوع سکوت را تجربه کرد. او این سکوت ها را تجربه کرد تا ما نیز در سکوت های خود تنها نباشیم بلکه او در کنار ما قرار بگیرد.

## تعمید ، شام خداوند ، شستن پایها

هر که پیشوایی می کند و در تعلیم مسیح ثابت نیست ، خدا را نیافته است . اما آنکه در تعلیم مسیح ثابت ماند، او هم پدر و پسر را دارد." (دوم یوحنا آیه ۹)

برادران و خواهران گرامی در خون پر بهای عیسی مسیح :

عیسی خداوند می فرماید: "من تاک هستم و شما شاخه ها. آنکه در من می ماند و من در او، میوه بسیار می آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی توانید کرد. اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می شود و می خشکد..." ایمانداران زیادی هستند که ادعا می کنند چون شاخه ای هستند که در تاک قرار دارند، اما هر شاگرد مسیح باید جرات کرده و بدون توجه به تجربیات و سنوآت زندگی روحانی خویش از خود سوال کند که آیا حقیقتا به عنوان یک شاخه در این تاک قرار دارد یا نه ؟ تاک ، مسیح است که کلمه زنده خداست و هر شاگرد واقعی مسیح به مثابه شاخه است که در این تاک قرار دارد. پس اگر شاگرد مسیح می خواهد در مسیح بماند، می بایست در کلام او امین باشد و آنگاه این کلام او را تقدیس خواهد کرد، چنان که خود عیسی فرموده است : "ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است ." و اینک پیغام خدا برای کلیسای عصر حاضر بازگشت کامل به همین کلام است ، مسیح فرموده است : "اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند..." آیا احکام او را نگاه داشته ایم ؟ بیاد داشته باشید که شاگرد فقط آن کسی نیست که چیزهایی را می آموزد یا اعتقادی را می پذیرد، بلکه در وهله اول به کسی اطلاق می شود که دیدگاه خدا را که در عیسی مسیح مکشوف شده است می پذیرد و زندگی خود را به این مکاشفه می

سپارد. و این کلام خداست که او را برای ما مکاشفه می کند، نه تفاسیر و تعبیری که الهی دانان و بسیاری از معلمان کلیسا ارائه می دهند.

حال اگر مهیا شده اید تا اجازه دهید که دیدگاه خدا آنگونه که او می خواهد برای شما مکاشفه گردد، شما را دعوت می کنیم که کتابچه تعمید. شام خداوند و شستن پایها را که در پرتو کلام کامل خدا نوشته شده است، مطالعه کرده و اجازه دهید تا روح پاک و قدوس خدا شما را در درک هر چه بهتر آن یاری کند، و بیاد داشته باشید که کلام خدای فرماید: "پس هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را به جا آرد، او را به مردی دانا تشبیه می کنم که خانه خود را بر سنگ بنا کرد... و هر که این سخنان مرا شنیده، به آنها عمل نکرد، به مردی نادان ماند که خانه خود را بر ریگ بنا نهاد. و باران باریده، سیلابها جاری شد و بادها وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود." آمین .

## کلیسای ایران

### مقدمه

تعمید و شام خداوند فرایض کتاب مقدسی ای هستند که در اغلب کلیساهای مسیحی چه رسمی و چه آزاد اجرامی شوند، و این در حالیکه هر کدام از این کلیساها به روش معمول خود این کار را می کنند. آن نمونه یا مدلی که در مسیحیت اولیه رایج بود در طول تاریخ کلیسا به دست فراموشی سپرده شد. معلمان کلیسا و اصلاح گران با استفاده از همان کلام و به خاطر همان کلام به شدت با یکدیگر مبارزه و جدل می کردند، ولی با این وجود آنها نتوانستند به اعلام و روشی که در مسیحیت اولیه مورد توافق همگان بوده است رجوع کنند.

ما در رابطه با مسیحیان اولیه چنین می خوانیم: "و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان... مواظبت می نمودند." (اعمال ۲: ۴۲). آنها می دانستند که رسولان را خود خداوند خوانده بود و درباره اسرار ملکوت خدا تعلیم یافته بودند. خداوند پس از رستخیزش با خاصان خود به سربرد: "تا آن روزی که رسولان برگزیده خود را به روح القدس حکم کرده، بالا برده شد. که بدیشان نیز بعد از زحمت کشیدن خود، خویشان را زنده ظاهر کرد به دلیلهای بسیار که در مدت چهل روز برایشان ظاهر می شد و درباره امور ملکوت خدا سخن می گفت." (اعمال ۱: ۲ و ۳). در این مدت درباره همه امور ملکوت صحبت کرد و دستورات خود را به آنها داد. در روز پنطیکاست خداوند روح خود را بر آنها نازل نمود تا کلام او را روشن کرده و هدایت گر آنها شود تا مطابق اراده کامل خدا عمل کنند.

با وجود اینکه پولس از آغاز در جمع کلیسا نبود، بلکه مشغول اتمام تحصیلات الهیاتی خود بود، از زمان توبه خود در کلیه امور، همان انجیلی را موعظه کرد که رسولان موعظه می کردند. دعوت او یک دعوت مافوق الطبیعه بود، ابتداءه عرب رفت و چهارده سال بعد طبق یک مکاشفه به اورشلیم آمده و انجیلی را که به امتهای اعلام می کرد با برادران ارشد خود مطرح نمود تا از طریق مقایسه معلوم شود که مبدا به عبث زحمت کشیده باشد! (غلاطیان ۲: ۱۰ و ۲).

اعمال رسولان و رساله ها به هماهنگی کاملی که بین تعالیم انجیل چهارگانه و عهد عتیق وجود دارد گواهی و شهادت می دهند. به همین دلیل هر چه که از زمان رسولان برای ما گذاشته شده، عبارت از تعالیم و روشهای خالص کتاب مقدسی هستند. ما در عهد جدید با دیدگاه پطرس یا پولس روبرو نیستیم، بلکه مستقیماً با خدا و کلام خداسروکار داریم. امروزه این تنها روش معتبر برای آزمایش همه چیز است.

روزی خداوند از شاگردان خود پرسید: "آیا همه این امور را فهمیده اید؟ گفتندش: بلی خداوندا. به ایشان گفت: بنابراین، هر کاتبی که در ملکوت آسمان تعلیم یافته است، مثل صاحب خانه ای است که از خزانه خویش چیزهای نو و کهنه بیرون می آورد." (متی ۱۳: ۵۱-۵۲). در هر زمانی خداوند از مردانی که آنها را برای خدمتهای خاصی در ملکوت خود معین کرده بود استفاده نموده است. آنها معرفت الهیاتی خاصی را مطرح نکردند، بلکه در مدرسه ملکوت آسمانی تعلیم دیده بودند. فرستادگان خدا همواره دو چیز را دریافت کرده اند: کلام و روح او را. بدین شکل بود که روشنایی و مکاشفه درباره اراده او و نحوه صحیح انجام آن پیش می آمد. یکی از نشانه هایی که هرگز دروغ نمی گوید این است که اعلام کلام و اجرای آن در هماهنگی کامل با شهادت همه کتب انجام می شد. خداوند ما و رسولان، تنها عهد عتیق را در اختیار داشتند و دائم به آن رجوع می کردند. ما در عهد جدید ۸۴۵ نقل قول از عهد عتیق می بینیم.

واعظان انجیل مسئولیت بزرگی در قبال خداوند دارند. بدین خاطر است که هر کارگر ملکوت خدا باید مانند پولس این جرات را داشته باشد که قیاس کند تا معلوم شود که تعلیم و روش او با تعالیم اولیه انجیل و آموزه رسولان مطابقت دارد یا نه. اگر برای پولس الزامی بود که آموزه خود را با تعالیم رسولان قیاس کند تا ببیند که مبدا به عبث زحمت کشیده باشد، آیا ما می توانیم همچنان بر روش ها و تعالیم خود اطمینان داشته باشیم؟ به هیچ وجه! برای چیزی که مربوط به خدا باشد فقط یک اصل وجود دارد. و هر چیزیکه با آن مطابقت نکند بدلی بیش نیست.

به فرشته کلیسای افسس گفته شده است: "...و آنانی را که خود را رسولان می خوانند و نیستند آزمودی و ایشان رادروغگو یافتی". (مکاشفه ۲:۲). این قضاوت بدین دلیل امکان پذیر شد که شنوندگان آنچه را که موعظه می شد با وعظ اصلی رسولان مقایسه می کردند. ایمانداران کتاب مقدسی از این در شگفت بودند که عده ای که دعوی رسالت داشتند دروغگو از آب در آمده بودند، چرا که آنچه را که وعظ می کردند پیغام خالص الهی نبود.

در مسیحیت اولیه هیچ ابهامی درباره تعمیم و شام خداوند وجود نداشت. خداوند تعالیم روشن و واضحی را به رسولان داده بود، تا آنجا که درباره فرستادگان خود می توانست بگوید: "آنکه شما را شنود، مرا شنیده ... (لوقا ۱۰:۱۶). به همین خاطر ما در اینجا قصد داریم موضوع تعمیم و شام خداوند را همانطوریکه در کتاب مقدس برای ما گذاشته شده است توضیح دهیم. مساله شستن پایها رابطه مستقیمی با شام خداوند دارد. بدین خاطر به صورتی هر چند مختصر با توضیحی که در پرتو کلام خدا قرار دارد به آن خواهیم پرداخت.

#### تعمیم

ابتدا باید به صورت مختصر موضوع تعمیم کتاب مقدسی را بسط دهیم، خداوند دستور داد که ایمانداران را تعمیم دهند، و به همین دلیل است که فرقه های مسیحی تعمیم می دهند. ولی بررسی تحولات تاریخی کلیسا حاکی از آنست که این آموزه از شکلی که در میان مسیحیان اولیه رایج بود خارج شده و دچار انحرافات حادی گردیده است. اگر چه این مراسم در آن زمان به صورت یکسان برگزار می شد اما امروز تفاوت های زیادی چه در کلیساهای رسمی و چه در کلیساهای مستقل مشاهده می شود. با این حال سخنان پولس به ایمانداران افسس امروزه نیز از اعتبار کاملی برخوردارند. آنجا که می گوید: "یک خداوند، یک ایمان، یک تعمیم." (افسیسیان ۴:۵). در واقع تنها یک خداوند است که خدا می باشد، تنها یک ایمان وجود دارد یعنی ایمان کتاب مقدسی و تنها یک تعمیم که عبارت از تعمیدی است که رسولان می دادند. ما در این مبحث قصد داریم با قرار گرفتن در چهار چوب کتاب مقدس به سوالات زیر پاسخ بدهیم: تعمیم چیست؟ مفهومش چیست؟ چه کسی می تواند تعمیم بگیرد؟ و این مراسم عملاً به چه شکلی انجام می شود؟

#### شرط تعمیم

شرط اساسی برای تعمیم یافتن ایمان شخصی فرد است. خداوند کمی قبل از صعود خود این دستور بسیار روشن و آشکار را به شاگردان خود داد: "...در تمامی عالم بروید و جمیع خلائق را به انجیل موعظه کنید. هر که ایمان آورده تعمیم یابد نجات

یابد... " (مرقس ۱۶: ۱۵-۱۶). در وهله نخست پیغام نجات است که مطابق با کتاب مقدس و نه مطابق یک آیین مذهبی، اعلام می شود.

انسانها بواسطه وعظ مربوط به آستی که در مسیح مصلوب به ما عطا شده، به عطای بخشش الهی روی می آورند. همان طوریکه نوشته شده است ایمان از وعظ است و وعظ از کلام خدا (رومیان ۱۰: ۱۷). وقتی که این عمل انجام می شود روح القدس ایمان لازم را در شنونده به وجود می آورد. فرد باید به یک پذیرش درونی، به یک پاسخ مثبت و به قبول آگاهانه عطای الهی فیض نائل آید. شخص به تجربه ای از نجات سوق داده شده و ایماندار می گردد. همانطوری که در رومیان ۸: ۱۶ آمده است روح به هر کسی که چنین تجربه ای داشته باشد شهادت می دهد که فرزند خدا شده است. این اطمینان به نجات است که بواسطه ایمان به عادل شمردگی در حضور خدا ارزش دارد. آنگاه نوبت به قدم بعدی می رسد که همان تعمید است: "پس ایشان کلام او را پذیرفته، تعمید گرفتند..." (اعمال ۲: ۴۱). این چیزی است که در روز بنیاد کلیسای عهد جدید (روز پنطیکاست) گفته شده است. نتیجه اولین موعظه در پنطیکاست شگفت آور است. حدود سه هزار نفر از افرادی که کلام را شنیدند آن را با ایمان چون پیغام الهی پذیرفته و تعمید یافتند، این نمونه تا سده سوم میلادی رواج داشته است. رسولان و دیگر مردانی که به قوت مطلق روح آراسته شده بودند برای بشارت رهسپار شدند. بواسطه یکی از آنها که فیلیپ نام داشت بیداری عظیمی در سامره رخ داد. آنجا نیز عده ای ایمان آورده و بدنبال آن تعمید یافتند (اعمال ۸: ۱۶).

این مبشر با هدایت روح با آن خواجه سرا دربار حبشه ملاقات نمود که اتفاقاً باب ۵۳ اشعیاء را می خواند (اعمال ۸: ۲۶-۳۹). در آیه ۳۵ چنین نوشته شده است: "آنگاه فیلیپس زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد." وعظ بر پایه کلام انبیاء بود و بر آن تکیه می کرد، بر نجاتی که خدا قصد داشت به بشریت عطاء کند و از پیش اخبار شده بود. خواجه سرا حرف مرد خدا را در وسط بشارت قطع کرد و گفت: "...اینک آب است! از تعمید یافتنم چه چیز مانع می باشد؟" (اعمال ۸: ۳۶). شرطی که فیلیپ آورد و با کل کلام خدا نیز تطابق داشت از این قرار است: "...هر گاه به تمام دل ایمان آوردی جایز است... و جواب، خود به خود آمد: "...ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست."، "پس حکم کرد تا ارابه را نگاه دارند و فیلیپس با خواجه سرا هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد." (اعمال ۸: ۳۸). اینجا نیز ایمان از وعظ است و وعظ از کلام خدا. روح خدا در شنونده عمل کرده و بلافاصله پس از آن تعمید صورت گرفت.

بواسطه یک مکاشفه خاص، پطرس به خانه یک یوزباشی رومی به نام کرنیلیوس در شهر قیصریه رفت (اعمال ۱۰). وعظ او باز هم یک نتیجه کتاب مقدسی به دنبال خود داشت. در این رابطه چنین نوشته شده است: "این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح القدس بر همه آنانی که کلام را شنیدند، نازل شد." (اعمال ۱۰:۴۴)، و از آنجایی که لازم بودتا در مورد همه کسانی که ایمان آورده بودند همه عدالت خدا به جا آورده شود و حکم خدا اطاعت گردد، پطرس گفت: "...آیا کسی می تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح القدس را چون ما نیز یافته اند." (اعمال ۱:۴۷). امروزه نیز هر ایماندار واقعی باید چنین عمل کند و حتی اگر روح القدس را هم دریافت کرده باشد به شکل کتاب مقدسی تعمید بگیرد. هر چه خدا می کند بدون تغییر و در هماهنگی کامل تا به آخر ادامه دارد. (تا پایان دوره فیض).

در کتاب مقدس هیچ اشاره ای به تعمید کودکان و آب پاش نوزادان نشده است. کسی که می کوشد با وقایع ذکر شده در لوقا ۱۵:۱۸-۱۷ این روش را توجیه کند، باید به آیاتی که به موازات آن در متی ۱۹:۱۳-۱۵ و مرقس ۱۰:۱۳-۱۶ آمده است نیز مراجعه کند. در اینجا ملاحظه می شود که خداوند عیسی تنها دستهای خود را بر ایشان گذارده و آنها را در آغوش گرفته و برکت داد. استاد هرگز درباره تعمید کودکان چیزی نگفت. و امروزه نیز می بینیم که در جماعت‌های کتاب مقدسی والدین ایماندار کودکان خود را می آورند با این هدف که در دعا به خداوند وقف شده و برکت بگیرند.

دومین بخش کتاب مقدس نیز که در توجیه این عمل آورده می شود، درباره تعمید بچه ها چیزی نمی گوید. در زمانیکه پولس و سیلاس در زندان بودند، اتفاق فوق العاده ای به وقوع پیوست و وحشت عظیمی بر زندانبان مستولی شد. وی از این مردان خدا پرسید: "...ای آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟" (اعمال ۱۶:۳۰)، در پاسخ او فرمودند: "...به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه ات نجات خواهید یافت." (اعمال ۱۶:۳۱). در آیه بعدی چنین می خوانیم: "آنگاه کلام خداوند را برای او و تمامی اهل بیتش بیان کردند." در اینجا نیز ملاحظه می کنیم که حکم ماموریت با امانت اجرا شد. اول موعظه شد و همه اهل خانه بدان گوش کرده و با ایمان پذیرا شدند. این مساله قبل از تعمید صورت گرفت: "پس ایشان را برداشته، در همان ساعت شب زخمهای ایشان را شست و خود و همه کسانی که فی الفور تعمید یافتند." (اعمال ۱۶:۳۳). داروغه و اهل خانه اش ابتدا به واسطه وعظ ایمان آوردند و در قدم بعدی تعمید گرفتند. از هیچ کدام از عبارات فوق نمی توان نتیجه گرفت که بچه ها و نوزادان تعمید یافته باشند.

تعمید به شکلی که امروزه متداول است فاقد پایه کتاب مقدسی است . تاریخ کلیسا نیز به این گفته گواهی می دهد. این روش به زمانی برمی گردد که در آن با توسل به خشونت مردم را مسیحی می کردند، و تمامی اهل خانه ها و حتی اقوام بر خلاف میل باطنی خود تعمید می یافتند. برای جایگزین کردن ایمان لازم برای تعمید، مساله پدر و مادر تعمیدی مطرح شد که این اصل هم فاقد پایه کتاب مقدسی است . همان طوریکه از مراجعه به آیات فوق الذکر بر می آید، لازم است هر کس شخصاً تصمیم خود را در پیشگاه خداوند بگیرد. متأسفانه باید بگوییم که در اغلب موارد وعظ در کلیساهای رسمی و مستقل با مدل رسولان مطابقت ندارد و به همین خاطر ثمرات کتاب مقدسی نیز دیده نمی شود.

نام

در کتاب مقدس هیچ آیه ای به اندازه متی ۱۹:۲۸ به غلط درک و اجرا نشده است . و هیچ آیه ای به اندازه آن مورد سوء کاربرد قرار نگرفته است . گفته شده است : "پس رفته همه امتهای را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید." در شگفتم که چطور این گفتار را در سده های بعدی به یک عبارت تثلیثی مبدل کردند که امروزه نیز مورد استفاده اغلب کلیساهای رسمی و مستقل می باشد. ظاهراً این سوال که این اسمی که تعمید باید برای آن صورت می گرفت کدام است به ذهن کسی خطور نمی کند. پدر، پسر و روح القدس القابی هستند مربوط به مکاشفات متفاوت خدا. یک شخص می تواند القاب زیادی را داشته باشد مثل معلم ، وکیل ، دکتر و غیره ، یک شخص می تواند پدر، شوهر و پسر باشد. این القاب به عالم وجود ربط دارند و برای روابطش در مقاطع مختلف به کار می روند. با این وجود هر کسی نامی دارد. این مساله درباره خدا در عهد عتیق نیز صدق می کند، او در آن زمان خود را با اسم عهد "یهوه" معرفی کرده بود. در زمان تعمید نام مورد نظر، نامی است که خدا بواسطه آن خود را در عهد جدید آشکار کرده است ولی در متی ۱۹:۲۸ آورده نشده است .

حال به آیاتی چند که در آن از اسم صحبت می شود بدون اینکه آورده شود، اشاره می کنیم . این مساله می تواند کمک خوبی برای حق جویان باشد. در لوقا ۱۷:۱۰ می خوانیم که آن هفتاد شاگردی که خداوند فرستاده بود باشادی و خرمی مراجعه کرده و گفتند: "...ای خداوند دیوها همه به اسم تو اطاعت ما می کنند." آیا در این واقعیت که در آیه فوق این مردان قوت نام عیسی را تجربه کرده بودند و منظورشان همان نام عیسی بود می توان شبهه ای داشت ؟ مسلماً نه ! وقتی که خداوند در متی ۲۰:۱۸ می گوید: "زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند..." هیچ کس شک نمی کند که منظور اسم عیسی است ، اگر چه خود اسم برده نشده است . در لوقا ۴۷:۲۴ گفته می شود که توبه و آمرزش گناهان باید به اسم او موعظه بشود. و بسیاری به اسم او

ایمان آورده اند. در آیات فوق ، هر کس می داند که منظور از اسم چیست ، ولی ظاهراً در متی ۱۹:۲۸ به این واقعیت بزرگ که نام او چیست توجه نمی شود. به راستی که عجیب است ، ضروری است که ما جداً در این مورد به تعمق بپردازیم .

در آیه های فوق الذکر صحبت از نام پسر است ، در حالی که در آیاتی که هم اکنون ارائه می دهیم به اسم پدر مربوط می شود. در اینجا است که وارد قلمرو مکاشفه الهی می شویم .

خداوند به ما آموخت که چنین دعا کنیم : "...ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد." (متی ۹:۶). میلیونها نفر این دعا را تکرار می کنند بدون اینکه از خود بپرسند که آن نام پدر که باید تقدیس کرده شود کدام است ؟ خدا پدر است ، چون پسران و دخترانی دارد ولی در اینجا صحبت از نام اوست . پسر در یوحنا ۲۸:۱۲ چنین می گوید: "...ای پدر اسم خود را جلال بده !..." پاسخی که از آسمان آمد از این قرار است : "...جلال دادم و باز جلال خواهم داد." (یوحنا ۲۸:۱۲). کدام اسم مورد نظر است ؟ اسم این خدا که مایل است باز اسم خود را جلال دهد چیست ؟ ولی فقط یک اسم واحد است که ما بواسطه آن می توانیم به خدا نزدیک بشویم و این همان اسم خاص اوست .

پسر در دعای کههانتی در رابطه با پدر چنین می گوید: "اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم ... (یوحنا ۱۷:۶). آیا منظور یکی از اسامی عهد عتیق است ؟ البته که نه ! کسی که با دقت خوانده باشد این نکته را دریافت می کند که اسم پدر به کسانی که به عنوان پسران و دختران وی بدو تعلق دارند آشکار می شود. خدا آنها را شناخت و آنها نیز به نوبه خود خدا را می شناسند. این مساله بدین صورت که در برگزیده همه موارد فوق است عنوان می شود: "...ای پدر قدوس اینها را در اسمی که به من داده ای نگاه دار..." (یوحنا ۱۷:۱۱) [در ترجمه قدیم فارسی از متن معروف به الزویر (ELZEVIR) پیروی شده است ، که این متن در حال حاضر مورد قبول کارشناسان نیست . ولی در ترجمه های DARBY، ترجمه اصلاح شده لویی سگون (LOUIS SEGOND)، و حتی ترجمه اصلاح شده جدید مارتین لوتر، آیه به شکل فوق ترجمه شده است . - مترجم .].

واضحتر از این نمی توان مساله را عنوان کرد. اسم پدر در عین حال اسم پسر هم بود. در آیه ۲۶ عیسی چنین وعده داد: "...اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید..." (یوحنا ۱۷:۲۶). در آن زمان عیسی به یهودیان گفت : "من به اسم پدر خود آمده ام و مرا قبول نمی کنید..." (یوحنا ۵:۴۲)، مسیحیان چه ؟ خوشابه حال کسی که می تواند ایمان بیاورد که پدر خود را در پسر آشکار ساخت و اسم خود را به ما شناسانید! ولی این اسم کدام است ؟ عیسی ، که همان عمانوئیل است ، خدا با ما! و تنها یک مکاشفه شخصی خدا وجود دارد که در مسیح انجام گرفت . فقط یک اسم در اینجا مد نظر است ، خداوند عیسی . در این اسم است که



هرزانویی خم خواهد شد و به این اسم هر زبانی اعتراف خواهد کرد. خدا به این صورت با ما ملاقات کرد و به این صورت است که می توانیم وی را ملاقات کنیم . معمای متی ۱۹:۲۸ با این شرحی که داده ایم حل شده و به نام خداوند عیسی مسیح منتهی می شود

## آموزه رسولان

حال به شکل اجرایی دستور تعمید در کلیسای اولیه توجه می کنیم .پطرس در شمار آن عده ای بود که خداوند در متی ۲۸ دستورات خود را به آنها داده بود. وی همان کسی است که خداوند عیسی کلیدهای ملکوت آسمان را به وی سپرده بود، به عبارت دیگر وی به هر چیزی که به ملکوت خدا مربوط می شد دسترسی داشت ، و حتی قبل از آنکه روح القدس ریخته شود، در جمع آن یکصدویست نفر بلند شده و امور را مطابق با کتب تنظیم کرد (اعمال ۱:۱۵). وی بلافاصله پس از نزول روح القدس یعنی در روز پنطیکاست انجیل را به جمعیتی که خود را به آن جا رسانیده بودند موعظه کرده و سخنانش بسیاری را دلریش کرد، لذا از وی پرسیدند: "...ای برادران چه کنیم ؟ پطرس بدیشان گفت : توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت ." (اعمال ۲:۳۷-۳۸). فرمان ماموریت برای اولین بار در اینجا به اجرا در آمد و کسانی که ایمان آورده بودند بر طبق متی ۱۹:۲۸ به آن نامی که منظور آیه بود تعمید یافتند. این توجیه که سخنان عیسی از سخنان رسولان اهمیت بیشتری دارند می تواند کسی را که به الهام مطلق کتب ایمان دارد تحت تاثیر قرار دهد. بلکه بر عکس زمانی که ملاحظه می کنیم که هماهنگی کاملی در فرمان و اجرای آن وجود دارد تحت تاثیر قرار می گیریم .

ما قبلا به این نکته اشاره داشته ایم که بسیاری در سامره ایمان آورده و تعمید گرفتند. خبر این واقعه به اورشلیم رسید. در این باره چنین می خوانیم : "اما رسولان که در اورشلیم بودند چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته اند، پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند. و ایشان آمده ، به جهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند، زیرا که هنوز بر هیچ کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس ." (اعمال ۸:۱۴-۱۶). در اینجا به این نکته تاکید شده است که فقط به نام خداوند عیسی تعمید گرفته بودند.

در خانه کرنیلیوس نیز پطرس امر کرده بود که به نام عیسی مسیح تعمید گیرند (اعمال ۱۰:۴۸). هیچ دانشمند الهیاتی نمی تواند جریان را به شکلی غیر از آنچه که در کلام برای ما نوشته شده است توضیح دهد. و حتی اگر فرشته ای از آسمان آمده و چیز دیگری بگوید، گرفتار آناتیما می شود (غلاطیان ۱:۸).

نکته ای که باید هر کسی را به تفکر وادارد، این است که در کلیه موارد ذکر شده کسانی که ایمان می آوردند، "به نام خداوند عیسی مسیح" تعمید می گرفتند. رسولان سخن خداوند خود را به خوبی درک کرده و دقیقاً طبق فرمان استاد عمل کرده بودند. فرمان ماموریت از این قرار است: "پس رفته، همه امتها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید. و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده ام حفظ کنند..." (متی ۲۸: ۱۹-۲۰). آنها از خود خداوند تعلیم یافته بودند و لذا آن اسمی را که در آن خدای یگانه به عنوان پدر و پسر و روح القدس خود را مکشوف کرده بود شناخته و به همان اسم تعمید می دادند. و بدین شکل بود که فرمان عیسی را اجرا می کردند.

حال ببینیم که پولس، آن مردی که خداوند وی را "ظرف برگزیده" می خواند چگونه تعمید داد. پولس وقتی که به افسس رسید، دوازده مرد را پیدا کرد که تنها تعمید یحیی را می شناختند. پس از ارائه یک مقدمه کوتاه درباره نقشه نجات خدا توسط پولس، ثمره کتاب مقدسی به خودی خود ظاهر شد: "چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند، و چون پولس دست بر ایشان نهاد، روح القدس بر ایشان نازل شد..." (اعمال ۱۹: ۵-۶).

این گفته صحیح است که هر مردی باید با شهادت دو یا سه شاهد ثابت شود، و ما به ترتیب از آنچه که در اورشلیم، سامره، خانه کرنیلیوس و افسس به وقوع پیوست سخن گفتیم. چه در میان یهودیان و چه در میان سامریان یا امتها، در هر جایی که پطرس، فیلیپ و پولس وعظ کردند، در همه موارد تعمید به نام خداوند عیسی مسیح انجام می شد.

این مساله شایان توجه است که ما در کتاب مقدس با آیات ضد و نقیض روبرو نمی شویم. ممکن نیست که روح القدس در خصوص یک مساله دو مکاشفه متفاوت بدهد. در دوره اول خداوند مردانی چون پطرس، پولس و دیگران را برگزید و به آنها اختیار تام داد تا عمارت تعلیمی کتاب مقدس را بنا کنند و آنها نیز این کار را در هماهنگی کامل با شهادت متفق کتب مقدسه و یکدیگر انجام دادند. چه کسی می تواند مدعی شود که افرادی که در مسیحیت اولیه در کنار استاد راه رفتند، یا مردی چون پولس که با خداوند پس از صعود وی به آسمان ملاقات کرد، در اجرای فرمان ماموریت اشتباه کرده اند! و بدین سان به آنانی که در مسیحیت اولیه بوده اند نسبت ارتداد بدهد؟

باز به سخن پولس گوش می سپاریم، او در رساله به رومیان چنین می نویسد: "یا نمی دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم." (رومیان ۶: ۳). در این آیه پولس خویشتن را در شمار آن دسته از ایماندارانی که به نام

عیسی مسیح تعمید یافته اند قرار می دهد. در هیچ جایی از کتاب مقدس به موردی اشاره نشده که کسی به روش تثلیثی در القاب "پدر و پسر و روح القدس" تعمید گرفته باشد.

همه عمل‌های ملکوت خدا که از جانب خداوند دعوت شده و از روح پر بودند، یک معرفت، یک تعلیم، یک ایمان و یک تعمید داشتند، و در همه امور توافق و هماهنگی کاملی بین آنها وجود داشت، هیچ یک از آنها مکانیک وارمتی ۱۹:۲۸ را تکرار نمی کردند، آنها می دانستند که کلمه اسم به صورت مفرد آورده شده بود: "...ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید." و آنها همین کار را می کردند. آنها ایمان داشتند که خدا خود را با عنوان های پدر و پسر و روح القدس آشکار کرده است، و نام او را می دانستند. این مردان در زندگی خود مشارکت بیواسطه ای را با خدا داشتند. آنها از هیچ الهیاتی تاثیر نمی گرفتند، بلکه از راه مکاشفه به درک مسائل نائل می شدند.

کسی که متی ۲۸ را خیلی تحت اللفظی در نظر گرفته و از مکاشفه مربوطه برخوردار نباشد، متوجه نخواهد شد که خداوند وظیفه ای در فرمان تعمید خود معین کرده است. در متی ۲۸ و مرقس ۱۶ حکم یک ماموریت بزرگ به چشم می خورد، ولی نحوه اجرای این حکم که نتیجه ای معتبر برای همیشه است در اعمال رسولان دیده می شود.

اگر یک معلم مساله ای را به یک دانش آموز بدهد و او به جای پاسخ و نتیجه، صورت مساله را تکرار کند معلوم می شود که یک جای کار می لنگد. ولی وقتی که مساله تعمید مطرح می شود، حتی معلمان کتاب مقدس نیز به جای اجرای فرمان خداوند، کلمات حکم را تکرار می کنند. ما تنها زمانی که دستور ماموریت را همانطوری که رسولان انجام داده اند اجرا کنیم، این تایید را به دست می آوریم که توسط همان خداوندی دعوت شده ایم که آنها را دعوت کرد، و این مساله که او وعظ انجیل را به ما سپرده است نیز تایید می گردد. رسولان و معلمان کلیسای اولیه وظیفه مقرر شده در متی ۲۸ را خوب درک کرده بودند و جای بسی شکرگذاری است که نتیجه این حکم به صورت مکتوب برای ما گذاشته شده است. و لازم است که ما نیز همان مکاشفه را از روح القدس بگیریم تا آنچه را که رسولان دیده اند ببینیم، آنچه را که تعلیم داده اند تعلیم دهیم و همانطوری که آنها تعمید داده اند ما نیز تعمید دهیم.

هر کسی باید این توضیح را که با دلایل روشن کتاب مقدسی بسط داده شده جدی بگیرد. گاه اینطور به نظر می رسد که دو چیز به هم شبیه اند، آنها می توانند به هم نزدیک باشند اگرچه همانند آسمان و زمین از هم فاصله دارند. خداوند در نامه به فیلاذلفیه با این عبارات قوم خود را می ستاید: "...اسم مرا انکار نمودی" (مکاشفه ۸:۳). ولی در مورد آن دسته از ایماندارانی که به نام

عیسی سرود می خوانند، آنرا در دعا‌های خود به کار می برند و درباره او موعظه می کنند، ولی نمی پذیرند که در تعمیم این اسم را بر خود بگذارند چه می توان گفت ؟

به همین ترتیب درباره همه آن مبشرینی که به نام عیسی دیوها را اخراج می کنند، شفا می دهند و به نام او معجزه می کنند، اما حاضر نمی شوند در تعمیم این اسم را اعتراف کنند، چه می توان گفت ؟ لبها به عجیب بودن اسم عیسی شهادت می دهند، ولی حاضر نیستند عار این اسم را حمل کنند. خداوند در متی ۲۲:۷-۲۳ می گوید: "بسا در آن روز مرا خواهند گفت: خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختمیم ؟ آنگاه به ایشان صریحاً خواهیم گفت که هرگز شما را نساختم ! ای بدکاران از من دور شوید!" در این بخش از کتاب مقدس صحبت از افراد فول گوسپل (انجیل تام) است. آنها از یک طرف در برکاتی که به کلیسا وعده داده شده شریکند و از طرف دیگر برای سنت های غیر کتاب مقدسی اهمیت فراوانی قائلند. آنها حاضر به اصلاح راههای خود از طریق بکارگیری کلام نیستند. پس چه کسی حاضر است در برابر شهادت آشکار کتب سرفرود آورد؟ برای رد کردن تعمیم به روش سنتی و تن دادن به روش کتاب مقدسی شجاعت زیادی لازم است. ولی همانطوری که در رومیان ۳:۶ خواندیم کسی که بواسطه تعمیم با مسیح در مرگ او شریک نشود، نمی تواند با وی قیام کند! برکات و عطایا به خودی خود ارزشی ندارند، در ابتدا لازم است که بین تعالیم و اجرای آنها هماهنگی کاملی وجود داشته باشد، و آنچه که در انتها معتبر شناخته خواهد شد اطاعت ایمان است، ایمانی که بواسطه آن اراده خدا مکشوف می شود و همان ایمان است که اعمال کتاب مقدسی را به ظهور می آورد. خوشابه حال آنانی که به کلام خدا گوش کرده و طبق آن رفتار می کنند.

مفهوم تعمیم

یحیی تعمیم دهنده در ابتدای عهد جدید ظاهر شد و چنین وعظ نمود: "توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است." (متی ۳:۲). خداوند بارها به وی و خدمتش اشاره کرده است، مثلاً وقتی که می گوید: "و تمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا را تمجید کردند زیرا که تعمیم از یحیی یافته بودند. لیکن فریسیان و فقها اراده خدا را از خود رد نمودند زیرا که از وی تعمیم نیافته بودند." (لوقا ۲۹:۷-۳۰). عیسی مسیح خود به اردن رفت و به دست یحیی تعمیم گرفت و گفت: "... زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم ..." (متی ۳:۱۳-۱۷).

از زمان بنیاد کلیسای عهد جدید، آن چیزی که پطرس به هنگام ایراد اولین موعظه اش پس از نزول روح القدس گفت، همیشه اعتبار دارد: "...توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت." (اعمال ۲:۳۸).

مساله تعمید هیچ ربطی به سلیقه شخصی ندارد، بلکه یک عمل اطاعت است که برای هر ایماندار الزامی است. هر کس که با ایمان، عمل فدییه تحقق یافته را برای خود قبول کرد و عادل شمردگی را تجربه نمود، شاگرد عیسی می شود. انجام تعمید به خودی خود باعث آمرزش گناهان نمی شود، بلکه تنها کسانی تعمید می یابند که گناهانشان آمرزیده شده است. به استناد اول پطرس ۳:۲۱ تعمید: "...امتحان ضمیر صالح بسوی خدا بواسطه برخاستن عیسی مسیح،" است. شخص بوسیله تعمید یافتن تعلق خود را به مسیح که با او مصلوب می شود و می میرد اعلام می دارد. هر دو نفر یعنی تعمید دهنده و تعمید گیرنده تا نزدیک کمر خود وارد آب می شوند و تعمید دهنده قبل از دادن تعمیدی گوید: "برادر/ خواهر، به دلیل ایمانت به کلام خدا، تو را برطبق کلام خدا، بنام خداوند عیسی مسیح تعمیدی دهم." مانند عمل تدفین تعمید گیرنده را به پشت کاملاً زیر آب فرو کرده و بلافاصله خارج می کنند "خروج از قبر آب"، بدین مفهوم که شخص مورد نظر با مسیح برای یک زندگی جدید قیام کرده است. به همین دلیل نه آب پاش و نه ریختن آب هیچ کدام تعمید به شمار نمی آیند.

رسول می نویسد: "و با وی در تعمید مدفون گشتید که در آن هم برخیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را از مردگان برخیزانید." در کتاب مقدس هرگز گفته نشده است که تولد جدید از طریق تعمید انجام می شود، بلکه تعلیم داده می شود که افرادی که بواسطه کلام و روح، تولد جدید را تجربه کرده اند تعمید می گیرند. ولی تعمید آب بدین مفهوم نیست که بلافاصله تعمید روح القدس می گیریم، تعمید روح القدس یک پاسخ الهی است که به ایماندار اطمینان می دهد که مورد تایید خدا قرار گرفته است، این یک تجربه عینی است.

در رساله به رومیان آمده است: "پس چون که در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم. زیرا اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هر آینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد." (رومیان ۶:۴-۵). رسول به غلاطیان چنین می نویسد: "زیرا همگی شما بوسیله ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می باشید. زیرا همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را دربر گرفتید." (غلاطیان ۳:۲۶-۲۷). پس یک گناهکار،

خشک وارد آب نمی شود تا یک گناهکار خیس از آن خارج شود، بلکه منظور افرادی هستند که توسط خدا بخشیده شده ، با او آشتی کرده و اطمینان به نجات را کسب کرده اند.

پطرس رسول با ذکر مثال کشتی نوح ، لزوم تعمید را خاطر نشان می سازد و می گوید: "...هنگامی که حلم خدا در ایام نوح انتظار می کشید، وقتی که کشتی بنا می شد، که در آن جماعتی قلیل یعنی هشت نفر به آب نجات یافتند، که نمونه آن یعنی تعمید اکنون ما را نجات می بخشد..." (اول پطرس ۳: ۲۰-۲۱). طوفان همه افرادی را که در داخل کشتی نبودند با خودبرد، و تنها چند نفری که به وعظ گوش کرده و به پیغام نوح ایمان آورده بودند داخل کشتی شدند.

به چه علتی پطرس برای تشریح تعمید کسانی که ایمان می آوردند از مثال کشتی استفاده می کند؟ چون کسی که به راستی ایمان آورده و طبق دستور خدا عمل می کند، در مسیح تعمید می گیرد. اوست کشتی ما، و در اوست که از قضاوت و غضب آینده در امان هستیم . نجات از راه ایمان به عیسی مسیح حاصل می شود. ایمان آوردن و به پیروی از کلام ، در اطاعت به اسم خداوند عیسی مسیح تعمید گرفتن . و بر عکس کسی که از حکم الهی پیروی نمی کند بی ایمانی خود را نشان می دهد، در اطاعت به سر نمی برد و به سوی هلاکت پیش می رود، این مساله با جریان طوفان قیاس پذیر است .

مردم پیش از آنکه گرفتار طوفان شوند، بدون شک از خود پرسیده بودند: "چرا باید وارد کشتی شویم ؟ ما به خدا ایمان داریم و همین کافی است ! همه چیز طبق روال عادی خود پیش می رود" آنها نشناختند که نوح از جانب خداوند سخن می گفت . ولی شمارش معکوس شروع شده بود، آن روز ناگهان در رسید و مردم علیرغم تمام اخطارهایی که توسط وعظ به آنها شده بود، در این فاجعه گرفتار شدند. در بسته شد و آنانی که بیرون بودند زندگی خود را از دست دادند. ظاهرا در حال حاضر همه چیز درست مانند زمان آغاز آفرینش به پیش می رود (دوم پطرس ۳: ۴). ولی در روز عیسی مسیح که به زودی از راه می رسد، تفاوت آشکار خواهد شد. ساعت خدا ناگهان زنگ خواهد زد و زمان فیض به اتمام رسیده و در بسته خواهد شد.

آنگاه تا ابد دیر خواهد بود و دیگر کسی نخواهد توانست کاری را که نکرده است در آن زمان بکند و به این خاطر خداوند ما را چنین فرا می خواند: "...امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید..." (عبرانیان ۳: ۷-۸) و کلام مرقس ۱۶: ۱۶ همچنان به قوت خود باقی است : "هر که ایمان آورده ، تعمید یابد نجات یابد و اما هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد."

چه کسی حاضر است این پیغام را جدی گرفته و پیروی کند؟ ایمان واقعی زنده است و بواسطه اطاعت به کلام خدا تجلی می یابد. ایمانی که عمل آن را همراهی نکند، مرده و بی ارزش است . چنین ایمانی عبارت از یک اعتراف مذهبی است که هیچ

وقت باعث نجات کسی نشده است . آموزه های مسیحی وقتی که فاقد پایه کتاب مقدسی باشند به درد هیچکس یا هیچ چیز نمی خورند. مشارکت با خدا از طریق کلام اوست که بواسطه روح برای ما احیاء می شود.تنها، چیزی به خدا منتهی می شود که از خدا صادر شده باشد.

روحها را بیازمایید

قبل از اینکه این بحث را به پایان برسانیم ، لازم است که یک نکته بسیار مهم را نیز اضافه کنیم . به غیر از کلیساهای سنتی که در آنها فعالیت در زمینه ترغیب به ایمان کتاب مقدسی و تولد تازه به ندرت مشاهده شده و یا اصلاً نمی شود،ملاحظه می شود که بعضی از محافل فول گوسپل (انجیل تام ) نسبت به آموزه های اساسی کتاب مقدس در هاله ای از ابهام هستند، گویی که معلمان کتاب مقدس و الهی دانان ملاحظه نمی کنند که هیچ آیه ای در کتاب مقدس وجود ندارد که حاکی از این باشد که کسی طبق عبارت "پدر و پسر و روح القدس " تعمیم گرفته باشد. و این عبارت سنتی که از کلیسای کاتولیک نشات می گیرد امروزه در کلیساهای پروتستان و حتی جماعت‌هایی که در عصر حاضر پا گرفته اند نیز مورد استفاده قرار می گیرد.

اغلب مردم از کاربرد این عبارت در محافل سری و احضار ارواح بی اطلاع هستند. بسیاری از مراسم دفع نفرین ،میزگردان (جادویی )، ورق و پیشگویی در پوشش این عبارت به اصطلاح متعالی انجام می شوند. واسطه ها یامدیومهای به اصطلاح مسیحی مغرب زمین ، زمانی که با روحهای مردگان صحبت می کنند از این عبارت استفاده می کنند. حتی در زمان ورود به مکانهای مخصوص خود از آن به عنوان قسم استفاده می کنند. کسانی که در چنین مراسمی شرکت می کنند با شنیدن عبارت "پدر و پسر و روح القدس " احساس آرامش می کنند، زیرا که منشا عبارت فوق ، کلیسا بوده و به گوش آنها مانوس می باشد! چه در جادوی سفید، چه در جادوی سیاه و چه در زمانی که به اصطلاح کتاب های ششم و هفتم موسی به کار می روند، این عبارت همواره آورده می شود.

وقتی که از شرکت کنندگان در خصوص این کار سوال می شود، بر حسب ناآگاهی خود چنین جواب می دهند:"به نام خدا انجام می شود!" ما اتفاق این مساله را رد می کنیم . فقط چیزی که در نام عیسی انجام می شود، بنام خداست .بقیه از شریر است که حاکم این دنیاست . خداوند خدا هیچ دخالتی در آیینهای میزگردان (جادویی )، دفع نفرین انسانها و حیوانات ، مراجعه به مردگان و چیزهایی شبیه به اینها ندارد، زیرا که او این اعمال را در کلام شدیداً ممنوع کرده است ! این چیزها اگرچه ممکن است ظاهری بسیار مذهبی داشته باشند، اما در واقع شیطانی هستند.

چه وجه اشتراکی بین اعمال سری ، آیینهای احضار ارواح و عمل راستی خدا می تواند وجود داشته باشد؟ از کی تا به حال خادمان شیطان و خادمان خدا عبارات مشترکی را به کار می برند؟ از کی تا به حال شیطان در ملکوت خدای پادشاهی می کند؟ هر کسی باید این سوال را از خود بکند که وقتی که دو نفر یک عمل واحدی را انجام می دهند، آیا راستی هیچ تفاوتی بین عمل آنها وجود ندارد؟ افراد زیادی هستند که با دیدن یا شنیدن اعمالی که در زیر پوشش این عبارت انجام می شود تعجب کرده و به هراس می افتند، اما در عین حال استفاده از آن را در تعمیم طبیعی می دانند. کم هستند افرادی که به این حقیقت که در عهد جدید همه چیز بنام عیسی مسیح انجام می پذیرد و قوت خدا تنها بواسطه او تجلی می یابد بیاندهند. با این حال نوشته شده است: "و آنچه کنید در قول و فعل ، همه را به نام عیسی خداوند بکنید..." (کولسیان ۱۷:۳)، هر کسی که کتاب مقدس را می شناسد، می داند که هیچ نبی یا رسولی از عبارت پدر و پسر و روح القدس استفاده نکرده است . همانطوری که به صورت مشروح در کتابچه خدا و نقشه اش برای بشریت توضیح داده ام ، پدر و پسر و روح القدس همان خدای یگانه است .

آنچه که در متی ۱۹:۲۸ نوشته شده است حقیقت مطلق است ، و این حقیقت به همان اندازه درباره اعمال ۳۸:۲ و جاهای دیگر نیز صدق می کند. ولی شیطان از همان ابتدا از کلام خدا استفاده کرده و آن را به گونه ای تحریف شده ارائه داده است . او توانست با یک فریب بسیار مذهبی ، بشریت را در خصوص تعمیم گمراه کند. وقتی که در آن زمان نزد خداوند آمده و به او گفت: "مکتوب است " ، واقعاً از کتاب مقدس نقل قول می کرد. ولی شیطان این کلام را از بافت خود جدا کرده بود تا به صورت دروغین به کار ببرد (لوقا باب ۴). و همین کار را با فرمان تعمیم انجام داده است . شیطان بشریت را کور کرده است تا جلال خدا را در صورت مسیح نبیند (دوم قرنتیان ۴:۴-۶). و به همین دلیل اسم موردنظر بر ایشان پوشیده مانده است .

مگر غیر از این است که دنیای مسیحیت در خرافات و بی ایمانی گرفتار شده است ؟ ایمان واقعی کتاب مقدسی را در کجا می توان یافت ؟ طبق مکاشفه ۴:۱۸ خدا قوم خود را به خروج از بابل مذهبی فرا می خواند. هر کسی که خداچشمانش را می گشاید به اشتباه خود پی میبرد و با کمال میل از کلام خدا اطاعت می کند. خدا همواره روشنایی را از تاریکی جدا می کند، چه کسی جرات دارد به جای تعلیم از خون و جسم ، از او تعلیم یابد؟ هر فردی در پیشگاه خدایه صورت شخصی ، مسوول بوده و باید تصمیمش را اتخاذ کند.

در خاتمه مایلم افرادی را که می خواهند در جلال باشند با این عبارت تشویق کنم تا هر چه سریعتر اقدام کنند: خدای زمانهای جهالت چشم پوشیده و با وجود این مسائل انسانها را از طرق گوناگون برکت داده است . و امروزه همه را به اطاعت از خود و



کلامش امر می کند. لازم است که ما خود را از هر آموزه ای که مخالف کتاب مقدس است جدا کرده و به اعلام اصلی کلام ، یعنی همان کلامی که از اورشلیم صادر شد بازگشت نماییم .

در اعمال باب ۳ "اوقات استراحت" و همچنین اصلاح همه چیز پیش از ظهور خداوند وعده داده شده است . در آیات ۱۹-۲۱ چنین نوشته شده : "پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد. و عیسی مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد، که می باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود." در اینجا کلام به روشنی خاطرنشان می سازد که عیسی در جلال می ماند تا فرارسیدن اوقات استراحت (تازگی - تجدید حیات ) و معاد (بازگشت به حالت اولیه ). کسی که به کلام خدا ایمان دارد موظف است که آن را جدی تلقی کند. ما در عصری زندگی می کنیم که به بازگشت خداوند نزدیک است ، عصری که در آن همه چیز باید به حالت اولیه خود بازگردد. هم اکنون عصر استراحت روحانی در حضور خداوند است .

همه می دانند که جماعت‌های مختلف و پیروانشان بی صبرانه چشم به راه ظهور عیسی مسیح هستند. چطور ممکن است که زمان فیض و تفقد را که در آن به سر می بریم نبینند؟ از دیدگاه خداوند، کلیسای حقیقی ، کلیسایی است که بر کلام او بنا شده باشد. و به همین دلیل لازم است که تعمیم دقیقاً بر پایه آموزه و روش رسولان انجام شود. پولس می نویسد: "و بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده اید که خود عیسی مسیح سنگ زاویه است ." (افسیان ۲:۲۰). امروزه نیز خداوند به همان روش اولیه کلیسای خود را بنا می کند و آن را به جایگاه اولیه خود بازخواهد گردانید. و فقط در آن زمان است که می تواند برگردد و آن را در جلال خود ببرد.

هیچ کس نباید مبحث مربوط به تعمیم به روش کتاب مقدسی را کم اهمیت تلقی کند. هر که در حضور خدا فیض یافته است این لزوم را حس خواهد کرد که باید به نام خداوند عیسی مسیح تعمیم یابد تا از گرفتاری کسانی که تعمیم رابه روش تثلیثی گرفته اند رهایی یابد. هر کسی که از خداست ، به کلام خدا در این مورد گوش خواهد کرد. خوشابه حال کسی که پیغام الهی را که امروز می رسد تشخیص داده ، به وعده های داده شده برای عصر حاضر ایمان آورده و در تحقق آنها شریک می گردد.

شام خداوند

قبل از اینکه به آیین مشارکت پردازیم لازم است که صحبتی درباره فصیح داشته باشیم . سایه طبیعی عهد عتیق به واقعیت فوق طبیعی عهد جدید منتهی می شود. عید فصیح هنوز یکی از مهمترین اعیاد جامعه یهودی است . خدا به اسرائیلیان امر کرد

که هر خانواده یک بره را ذبح کرده ، گوشت آنرا بخورد و خون آنرا بر هر دو قائمه و سردر خانه هابپاشند. (خروج ۱۲). توجه داشته باشید که به هیچ وجه نمی بایست آن را در آستانه بگذارند به طوری که پایمال شود.

واژه عبری "پسح" به معنی "ازبالا گذاشتن و نزدن" است . در زمانی که همه پسران نخست زاده مصریان توسط فرشته هلاک شدند، پسران نخست زاده اسرائیل رهایی یافتند. زیرا خداوند گفته بود: "و آن خون ، علامتی برای شما خواهد بود، برخانه هایی که در آنها می باشید، و چون خون را بینم ، از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می زنم ، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد." (خروج ۱۲:۱۳). خون بره ، کفاره و علامتی برای محافظت در برابر مجازات پیهوه بود. در حالی که در تمام خانه های مصریان فریاد فغان و ناله بلند شده بود، اسرائیلیان در خانه های خود در امنیت کامل به سر می بردند. غضب الهی نمی توانست به آنها آسیبی برساند، چرا که بره به جای آنها ذبح شده بود. به همین ترتیب برگزیدگان نیز از غضب و خشم الهی آسیب نخواهند دید چرا که بره خدا کفاره و محافظ آنان است . پولس به کلیسا چنین می نویسد: "...زیرا که فصیح ما مسیح در راه ما ذبح شده است ." (اول قرنتیان ۷:۵) ، "...تادیب سلامتی ما بر وی آمد..." (اشعیا ۵۳:۵). ما بواسطه مرگ او صاحب آشتی و حیات جاوید می شویم .

خداوند از طریق موسی حکم نمود که به یادگاری روز قربانی فصیح و خروج مراسمی برپا دارند: "و آن روز، شما را برای یادگاری خواهد بود، و در آن ، عیدی برای خداوند نگاه دارید، و آنرا به قانون ابدی ، نسلا بعد نسل عید نگاه دارید." (خروج ۱۲:۱۴). در آیه های ۲۶ و ۲۷ چنین ادامه می دهد: "و چون پسران شما به شما گویند که این عبادت شما چیست . گویند این قربانی فصیح خداوند است ، که از خانه های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد، وقتی که مصریان را زد و خانه های ما را خلاصی داد..." به همین ترتیب مراسم شام خداوند را به یادگاری رهایی خود (از گناه ) به جا می آوریم . و این تا زمانی است که خداوند ما باز آید (اول قرنتیان ۱۱:۲۶). از یک طرف به آن روز بزرگ آشتی و از طرف دیگر به آن روز پر جلال که در آن همه فدیهداران ، شام خداوند را با نجات دهنده خود برپا خواهند کرد فکر می کنیم . خداوند ما در زمان نهادینه کردن شام مقدس چنین می گوید: "...این را به یاد من بجا آرید." (لوقا ۲۲:۱۹). در زمان برگزاری شام خداوند، عمل فدیهدار را که به صورت کامل تحقق یافته است به یاد می آوریم و بار دیگر آن کاری را که در صلیب برای ما انجام شد در پیش خود مجسم می کنیم .

بره فصیح به عنوان جایگزین ذبح می شد و نان های فطیر(نان بدون خمیر مایه ) خورده می شد. نوشته شده است : "هفت روز نان فطیر خورید، در روز اول خمیر مایه را از خانه های خود بیرون کنید، زیرا هر که از روز نخستین تا روز هفتمین چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص از اسرائیل منقطع گردد." (خروج ۱۲:۱۵). لازم بود که این حکم با جدیت دنبال گردد.

بنیاد فصیح درست پیش از آزادی اسرائیل از مصر گذاشته شد، و شام خداوند نیز در حین خوردن فصیح و پیش از فدیة کلیسا برگزار شد: "و چون وقت رسید با دوازده رسول بنشست ، و به ایشان گفت : اشتیاق بی نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم ، این فصیح را با شما بخورم ، زیرا به شما می گویم از این دیگر نمی خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود." (لوقا ۲۲:۱۴-۱۶). در آیه های ۷-۱۳ نیز برای ما نقل شده است که عیسی ، پطرس و یوحنا را با این دستور فرستاد: "...بروید و فصیح را به جهت ما آماده کنید تا بخوریم ... " و هنگامی که پیش صاحب خانه رسیدند به وی گفتند: "...استاد تو را می گوید مهمان خانه کجاست تا در آن فصیح را با شاگردان خود بخورم ... " در متی ۲۶:۲۶ چنین آمده است : "و چون ایشان غذا می خوردند، عیسی نان را گرفته ، برکت داد و پاره کرده ، به شاگردان داد و گفت : بگیری و بخورید این است بدن من . " زمانیکه خداوند نان را برداشته و این سخنان را بر زبان آورد، به صورت فیزیکی در جسم خود حضور داشت . او بدن خود را در دستهایش نگرفته بود، بلکه نان فطیری را که برای عید فصیح پخته بودند.

در مراسم عشاء کتاب مقدسی از نان بدون خمیر مایه استفاده می شود. این نان در دعا تقدیس و مبارک می شود، سپس شکسته شده و تقسیم می گردد. با گرفتن نان شکسته شده ، ایمانداران اعتراف می کنند که بدن عیسی شکنجه شده و مصلوب گردیده است . آنها همچنین قبول می کنند که بواسطه عملی که در صلیب انجام شد، شریک در بدن مسیح یعنی کلیسا شده اند که به وی تعلق دارد.

پولس می نویسد: "زیرا من از خداوند یافتم ، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت و شکر نموده ، پاره کرد و گفت : بگیری و بخورید. اینست بدن من که برای شما(از عبارت برای شما نباید غافل شد)پاره می شود. این را به یادگاری من به جا آرید. و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت : این پیاله عهد جدید است در خون من . هر گاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید. زیرا هر گاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهری نمایید تا هنگامی که بازآید" (اول قرنتیان ۱۱:۲۳-۲۶). پولس می توانست روش خود را به خداوند نسبت دهد، چراکه این روش را از

خود او یافته بود که چگونه باید شام خداوند را برگزار کند، و به این صورت خودش را به مقدمه عشاء ربانی به همان ترتیبی که در اناجیل شرح داده شده است ارجاع داد.

در لوقا ۲۲:۲۰ آمده است: "و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می شود." پیاله محتوی شراب بود، و خون عهد جدید هنوز در رگهای عیسی جاری بود، و فقط بر روی صلیب بود که ریخته شد. در اینجا صحبت از تبدیل این دو عنصر به جسم و خون نیست. نه خداوند و نه شاگردان، هیچ کدامشان واقعاً خون او را نخوردند، زیرا که عیسی می گوید: "...زیرا به شما می گویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوه مو دیگر نخواهم نوشید." نان و شراب نمادهایی از بدن و خون عیسی مسیح هستند، ولی باز نان و شراب باقی می ماند. پس با این وجود عیسی با اینها (نان و شراب) عهد جدید را نشان داد که با مرگ او تحقق یافته و لازم الاجرا شد.

پس نتیجه می گیریم که مسیح هر بار خود را قربانی نمی کند، بلکه همانطوری که در عبرانیان ۱۰:۱۲ آمده این کار را یک بار برای همیشه انجام داده است، تا رفته و در دست راست خدا بنشیند. شرکت در عشاء ربانی فرصتی را برای یک ایماندار ایجاد می کند تا عملی را که با تقدیم بدن و خون انجام شده هر بار در حضور خدا یادآوری کند. قبل از عشاء هر فرزند خدا خود را تفتیش کرده و دوباره زندگی خود را به عنوان هدیه ای بر قربانگاه به خدا تقدیم می کند. ما صحنه ذبح و جان دادن مسیح را مجسم می کنیم و درد درونی عمیقی وجود ما را فرامی گیرد، و وقتی به بهای گزافی که منجی برای ما پرداخت کرده است می اندیشیم احساس حقارت می کنیم. به گفته کتاب مقدس او با خون خود برای یک دفعه وارد مکانهای مقدس و آسمانی شده آن را به تخت رحمت تقدیم کرد و بدین ترتیب فدیة ای ابدی به ما داد (عبرانیان ۹:۱۲).

عهدی نو بسته شده و روز نجات در حال شروع شدن بود. باز لازم است که مقایسه ای بین عهد عتیق و عهد جدید داشته باشیم. در خروج ۶:۲۴-۸ از کتاب عهد، قوم عهد و خون عهدی که بر قوم پاشیده شد، سخن گفته شده است. عیسی می گوید: "زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می شود." (متی ۲۶:۲۸). منظور عیسی از آیه مذکور این بود که لازم است که خون پاک و مقدس و الهی او ریخته شود، و می بینیم که در اینجا صحبت از ریخته شدن شرابی که در جام بود نمی کند. او عهد جدید را برقرار نمود و قومی را خرید و با آن عهد بست. و این قوم رابطه مستقیمی با کتاب عهد دارند.

پولس می نویسد: "پایاله برکت که آن را تبرک می خوانیم ، آیا شراکت در خون مسیح نیست ؟ و نانی را که پاره می کنیم ، آیا شراکت در بدن مسیح نی ؟ زیرا ما که بسیاریم ، یک نان و یک تن می باشیم چون که همه از یک نان قسمت می یابیم ." (اول قرنیتیان ۱۰:۱۶-۱۷). در اغلب موارد زمانی که درباره شام خداوند سخن می گویند یا می نویسند، این دو آیه مورد توجه قرار نمی گیرند، ولی این آیات هستند که کلیسا را به عنوان بدن و "جماعت مقدسین" و نتیجه عمل فدیة عیسی مسیح که جسم خود را برای ما تقدیم نمود نشان می دهند. نان مورد استفاده در عشاء، هم سمبل بدن مصلوب مسیح است و هم نمادی از کلیسا، که اگرچه از اعضای بسیاری تشکیل شده است ولی مجموعه واحدی را نشان می دهد، و به همین علت است که نان قبل از تقسیم شدن ، تکه تکه می گردد.

بدن مسیح ، مضروب و شکنجه شد، اما شکسته نشد! چنان که نوشته شده است : "استخوانی از او شکسته نخواهد شد." و در کتاب دیگری می گوید: "آن کسی را که نیزه زدند خواهند نگریست ." (یوحنا ۱۹:۳۶-۳۷). این راز مسیح و کلیسای اوست که بواسطه عمل فدیة ، بدن او شده است . در اینجا صحبت از همه کسانی است که آشتی و بخشش کاملی را دریافت کرده اند. پولس می نویسد: "زیرا چنان که بدن یک است و اعضای متعدد دارد و تمامی اعضای بدن اگرچه بسیار است یکتن می باشد، همچنین مسیح نیز می باشد." (اول قرنیتیان ۱۲:۱۲). در این مساله راز بزرگی نهفته است ، مسیح در رابطه با اعضای بدنش است که کامل است . درباره او نوشته شده است : "و او بدن یعنی کلیسا را سراسر است ... "(کولسیان ۱:۱۸).

همانطوری که بدن زمینی ما مجموعه ای از سر و اعضا را تشکیل می دهد که به هم مرتبط می باشند، در مورد اعضای بدن عیسی مسیح نیز چنین است . اول قرنیتیان ۱۲:۱۳ به ما می گوید که چطور می توان به چنین اتحادی دست یافت : "زیرا که جمیع مابه یک روح در یک بدن تعمید یافتیم ، خواه یهود، خواه یونانی ، خواه غلام ، خواه آزاد و همه از یک روح نوشانیده شدیم ." البته این آب نیست بلکه روح است که مایل است تا در هر کس که توسط ایمان به عیسی مسیح ، به صورت کتاب مقدسی تعمید گرفته باشد عمل کرده و آنها را در بدن خداوند متحد کند. همه برگزیدگانی که فیض یافته و بواسطه روح القدس به این اتحاد الهی دست پیدا می کنند، بدن خداوند را تشکیل می دهند که مطیع او یعنی سر(بدن) است . آنها با هر کسی که از خدا برکت می گیرد شادی می کنند و با هر کسی که رنج می کشد، رنج می کشند. چنانکه در اول قرنیتیان ۲۶:۱۲ نوشته شده است : "و اگر یک عضو دردمند گردد، سایر اعضا با آن همدرد باشند و اگر عضوی عزت یابد، باقی اعضا با او به خوشی آیند."

ما در این مبحث به نقش‌های گوناگون و ویژه بدن عیسی مسیح که پولس رسول در اول قرن‌تین ۱۲:۱۸-۲۰ از آنها صحبت می‌کند نخواهیم پرداخت: "لکن الحال خدا هر یک از اعضا را در بدن نهاد بر حسب اراده خود. و اگر همه یک عضو بودی بدن کجا می بود؟ اما الان اعضا بسیار است لیکن بدن یک." و در آیه ۲۷ چنین خلاصه می‌کند: "اما شما بدن مسیح هستید و فرداً اعضای آن می باشید."

پیش از شرکت در عشاء، رسول از ایمانداران می‌خواهد که خود را با این سخنان تفتیش کنند: "اما هر شخص خود را امتحان کند و بدین طرز از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد. زیرا هر که می‌خورد و می‌نوشد، فتوای خود را می‌خورد و می‌نوشد اگر بدن خداوند را تمییز نمی‌کند." (اول قرن‌تین ۱۱: ۲۸-۲۹). همه کسانی که به بدن مسیح تعلق دارند می‌پذیرند که داوری که باید بر آنها نازل می‌شد او را که گناه را شناخت محکوم نمود. آنها همدیگر را به صورت کامل می‌بخشند، به همان گونه‌ای که خدا آنها را در مسیح بخشید. هیچکس بی‌جهت چیزی را به دیگری نسبت نمی‌دهد. آنها در دیگران بدن خداوند فدیة یافته، عادل شمرده شده، تقدیس شده و وقف شده را تمییز می‌دهند. آنها همدیگر را در مسیح و از طریق مسیح بی‌گناه می‌بینند، به همان گونه‌ای که خدا آنها را بی‌گناه می‌بیند. آنها نه بواسطه جسم بلکه بواسطه روح همدیگر را می‌شناسند. همانطوری که نان بدون خمیر مایه است، جماعت نیز باید عاری از هر چیزی باشند که با مسیح و کلام او تطابق نمی‌کند. خداوند عبارت "خمیر مایه" را در رابطه با آموزه‌های دروغین فریسیان مذهبی به کار می‌برد. او می‌گوید: "پس چرا نفهمیدید که درباره نان شما را نگفتم که از خمیر مایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید؟ آنگاه دریافتند که نه از خمیر مایه نان بلکه از تعلیم فریسیان و صدوقیان حکم به احتیاط فرموده است." (متی ۱۶: ۱۱-۱۲). پولس نیز خمیر مایه را در رابطه با زمینه روحانی به کار می‌برد: "فخر شما نیکونست آیا آگاه نیستید که اندک خمیر مایه، تمام خمیر را مخمر می‌سازد؟ پس خود را از خمیر مایه کهنه پاک سازید تا فطیر تازه باشید، چنان که بی‌خمیر مایه هستید زیرا که فصیح ما مسیح در راه ما ذبح شده است. پس عید را نگاه داریم نه به خمیر مایه کهنه و نه به خمیر مایه بدی و شرارت، بلکه به فطیر ساده دلی و راستی." (اول قرن‌تین ۵: ۶-۸). کسی که در عشاء شرکت می‌کند، در حضور خدا و انسانها شهادت می‌دهد که زندگی کهنه شرارت را پشت سر گذاشته و وارد یک زندگی تازه در امانت و حقیقت می‌شود. این مساله باید به راستی انجام شود و با یک زندگی شایسته (انجیل) تایید شود. سخنان به تنهایی کافی نیستند بلکه باید به راستی چنین باشد.

رسول در رساله به رومیان باب ۱۱، به عادل شمردگی کامل و به تقدیس کسانی که به کلیسای او تعلق دارند، که ثمره عمل فدیه در صلیب است اشاره می کند: "اگر اولین مشت خمیر تقدیس شده باشد بقیه آن نیز مقدس است و اگر ریشه درخت تقدیس شده باشد شاخه هایش نیز مقدس می باشند." (انجیل شریف - رومیان ۱۶:۱۱). مسیح نوبرمقدس خمیراست و خاصانش نیز خمیر مقدس، و همه کسانی که از ذریت او تولد یافته اند لشگر نوبرها را تشکیل می دهند. او ریشه است و ایمانداران واقعی شاخه ها هستند که میوه می آورند. عیسی تاک است و ما شاخه ها، و دقیقاً همانطوری که درپدیده های طبیعی شاخه ها غذای خود را از ریشه تاک می گیرند و ثمره می آورند، به همین شکل کسانی که از خدا تولدیافته اند یک زندگی الهی را در خود داشته و ثمرات روح القدس رابه بار می آورند. آنها با این کار ماهیت مسیح رابظهور می رسانند و بدین ترتیب آن طبیعت الهی را که در آن شریک شده اند آشکار می کنند. پطرس در این بافت می نویسد: "و به همین جهت، کمال سعی نموده، در ایمان خود فضیلت پیدا نمایند و در فضیلت، علم و در علم، عفت و در عفت، صبر و در صبر، دینداری و در دینداری، محبت برادران و در محبت برادران، محبت را." (دوم پطرس ۷-۵). در اینجا موضوع یک آموزه و یا یک شناخت نیست، بلکه حقیقت الهی در ایمانداران. و آنچه که خواسته شده از این قراراست: "بلکه مثل آن قدوس که شما را خوانده است، خود شما نیز در هر سیرت، مقدس باشید. زیرا مکتوب است: مقدس باشید زیرا که من قدوسم. و چون او را پدر می خوانید که بدون ظاهربینی بر حسب اعمال هر کس داوری می نماید، پس هنگام غربت خود را با ترس صرف نمایید." (اول پطرس ۱: ۱۵-۱۷).

#### توضیحات لازم

عده زیادی بر پایه سنتهای غیرکتاب مقدسی که به ما منتقل شده است، واقعاً به تبدیل عناصر (نان و شراب) به خون و بدن مسیح اعتقاد دارند. اگر چنین بود چقدر وحشتناک می شد، چطور امکان دارد که چنین بدن و خون مقدسی بارها در معرض جریان طبیعی فساد پذیری قرار گرفته باشد؟ به هیچ وجه امکان چنین تصویری وجود ندارد، حتی تصورش نیز مانند کفر است! همانطور که یهودیان در گذشته به دلیل عدم پی بردن به مفهوم روحانی سخنان خداوند، آنها را درک نکردند، به همان ترتیب مسیحیت امروز نیز در این باره دچار نوعی سردرگمی شده است. در آن زمان شنوندگان تصور کردند که خداوند می خواست آنها را به تخطی از شریعت وادارد وقتی که به آنها گفت: "و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشد، حیات جاودانی دارد..." (یوحنا ۶: ۵۴)، چون همه آنها می دانستند که در لایوان ۱۷: ۱۰-۱۲ چه آمده است: "و هر کس ازخاندان اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما ماوا گزینند که هر قسم خون را بخورد، من روی خود را بر آن شخصی که خون خورده باشد برمی گردانم، و او را از

میان قومش منقطع خواهیم ساخت . زیرا که جان جسد در خون است و من آن را بر مذبح به شما داده ام تا برای جانهای شما کفاره کند، زیرا خون است که برای جان کفاره می کند. بنابراین بنی اسرائیل را گفته ام : هیچکس از شما خون نخورد و غریبی که در میان شما ماوا گزیند خون نخورد." و به همین خاطر بود که یهودیان از شنیدن سخنان عیسی در این مورد دچار وحشت شدند. با این وجود باید عرض کرد که این دو نماد زمینی تنها کاری که می کنند اینست که توجه را به امور روحانی جلب می کنند. چرا که خدا نمی تواند از یک طرف نوشیدن خون را قویاً ممنوع کند و از طرف دیگر از مومنان خود بخواهد که خون بنوشند. کسی که در نان و شراب شراکت می کند، به شراکت خویش به آنچه که بواسطه مرگ صلیب انجام پذیرفت اعتراف می کند. این شامی است که "به یاد من" برگزار می شود. فدیة در زمان برگزاری شام خداوند انجام نشد، بلکه پس از آن در جلجتا انجام پذیرفت . با این حال در زمان برگزاری عشاء ربانی ، عمل فدیة به صورت عینی برای ما یادآوری می شود.

ما در یوحنا ۶ می خوانیم که چطور نان به صورت معجزه آسا تکثیر شد و جمعیت سیر شدند. فردای آن روز، وقتی که مردم به سراغ عیسی آمدند او به آنها چنین گفت : "...آمین آمین به شما می گویم که مرا می طلبید نه به سبب معجزاتی که دیدید، بلکه به سبب آن نان که خوردید و سیر شدید. کار بکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر براو مهر زده است ." (یوحنا ۶: ۲۶-۲۷). او از نان ، گوشت و حیات ابدی صحبت می کند و کسانی که به او گوش می دادند به یاد آوردند که چطور قوم اسرائیل در عهد عتیق در بیابان تغذیه شده بودند،

به همین خاطر به وی گفتند: "پدران ما در بیابان من را خوردند، چنان که مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند." (یوحنا ۶: ۳۱). عیسی این اندیشه را دنبال می کند و به آنها چنین می گوید: "...آمین آمین به شما می گویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می دهد. زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده ، به جهان حیات می بخشد. آنگاه بدو گفتند: ای خداوند این نان را پیوسته به ما بده . عیسی بدیشان گفت : من نان حیات هستم . کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد هرگز تشنه نگردد." (یوحنا ۶: ۳۲-۳۵). این پاسخ واضح

و آشکار راه را برای هر برداشت شخصی می بندد. همانطوری که ما با خوردن نان زمینی زندگی جسمانی داریم ، به همین صورت نیز وقتی که جزئی از او که نان حیات است بشویم ، تا ابد زندگی خواهیم کرد.

در اینجا خداوند خود را به عنوان نان زنده که از آسمان نزول کرده و بواسطه حیات جاوید و زندگی الهی به دنیا تقدیم می شود، معرفی می کند. او می گوید: "آمین آمین به شما می گویم هر که به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد. من نان حیات هستم .



پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند. این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد. من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می کنم جسم من است که آن را به جهت حیات جهان می بخشم." (یوحنا ۶:۴۷-۵۱). انجیل همین است! او خود را در بدن جسمانی اش قربانی کرد تا ما از بدنهای جسمانی خود آزاد شده و حیات جاوید را دریافت کنیم. نان الهی در زمین پخته نمی شود و غذای آسمانی را دست بشر درست نمی کند. خداوند خودش را قربانی کرد و اجازه داد وی را به صلیب بکشند تا همه کسانی که به این عمل نجات بخش تحقق یافته ایمان آورند، بواسطه او صاحب حیات جاوید شده و تغذیه روحانی خود را از او بگیرند. او نان و حیات است. ما در روح با او شراکت پیدا کرده ایم، همانطوری که وی در جسم در ما شراکت پیدا کرد. او ما را دوباره به ملکوت خود منتقل کرد. یهودیان بین خود مباحثه کرده و می گفتند: "...چگونه این شخص می تواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم؟" (یوحنا ۶:۵۲). و امروزه این مسیحیان هستند که بین خود درباره این موضوع مباحثه می کنند. همانطوری که قبلا شرح داده ایم، منظور بره خداست که زندگی وی قربانی شد. خون وی برای آشتی بود و باید به عنوان قربانی بر مذبح برای گناهان تقدیم می شد. حیات الهی در مسیح بود، که این حیات بواسطه مرگش رها شده و به کسانی که بواسطه ایمان، نجات خدا را می پذیرند داده می شود. آنچه که خداوند می گفت صرف به آلام و مرگش مربوط می شد. منظور آن سهم روحانی و الهی است که در خداداریم و بواسطه عیسی مصلوب به ما رسیده است. ما بواسطه تولد تازه پسران و دختران خدا می شویم. پولس این مساله را در افسسیان ۵:۳۰ بدین گونه عنوان می کند: "زانرو که اعضای بدن وی می باشیم، از جسم و از استخوانهای او." از نظر انسانی هیچ کس گوشتی از گوشت او و استخوانی از استخوانهای وی نیست. از لحاظ طبیعی ما از نسل آدم هستیم، ولی از نظر روحانی ما به خلقت جدید در عیسی مسیح، خداوند ما، تبدیل شده ایم. ما به عنوان فدیة شدگان به مشارکت خدا بازگردانیده شده ایم و هم اکنون در زمین در جان خود حامل زندگی جاودانی و الهی شده ایم. از نظر عقل بشری اینها جاهلیت هستند و به همین علت وقتی که مردم کلام خدا را ملاحظه می کنند دوباره گرفتار افکار خودمی شوند. مسائل روحانی می بایست با روشی روحانی بررسی شوند.

خداوند عیسی راه و راستی و حیات است، او نان زنده است، او نور عالم است، او قیامت است و به خاطر ما همه چیز است. ما بواسطه او به حالت الهی منتقل شده ایم. عیسی کلام خدا را تفسیر نکرد، او آن را بوجود آورد و کلام دروی و بواسطه وی تمام شد. به همین دلیل او با جرات گفت: "خوراک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم

"(یوحنا ۴:۳۴). کسی که در مراسم عشاءربانی شرکت می کند باید حاضر شود تا در درون خود اراده خدا را که در کلام او به ما نشان داده شده به عمل آورد. برای گفتن این جمله که "غذای من انجام اراده آن کسی است که مرا رهنیده است" لازم است که فرد یک رابطه شخصی با خدا داشته باشد. ما کلام خدا را، و به همراه آن مسیح، آن نان حیات را که از آسمان نازل شد می پذیریم. خون وی بطور موثر در ما عمل می کند، چرا که برای آشتی و رهایی ماست که ریخته شده است. او چنین می گوید: "این است نانی که از آسمان نازل شد، نه همچنان که پدران شما من را خوردند و مردند، بلکه هر که این نان را بخورد تا به ابد زنده ماند." (یوحنا ۶:۵۸). در پاسخ به این عبارت باب ۶ بسیاری از شاگردان گفتند: "این کلام سخت است! که می تواند آن را بشنود؟" و وقتی که این سخن به گوش رسید حتی کسانی که برای مدتی عیسی را پیروی کرده بودند واکنشی انسانی از خود بروز دادند. اگرچه او به وضوح از آن نانی که از آسمان نازل می شد به آنها گفته بود. عیسی چون همه آنها را دید به آنها گفت: "روح است که زنده می کند و اما از جسد فایده ای نیست. کلامی را که من به شما می گویم روح و حیات است." (یوحنا ۶:۶۳). مکاشفه آنچه که خداوند گفت فقط از بالامی آید. کلام وی درباره عمل خوردن گوشتش و نوشیدن خورش از مسائل مهمی است که هنوز باعث لغزش می شود. نوشته شده است: "در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند. آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: آیا شما نیز می خواهید بروید؟ شمعون پطرس به او جواب داد: خداوند! نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است. و ما ایمان آورده و شناخته ایم که تو مسیح پسر خدای حی هستی." (یوحنا ۶:۶۶-۶۹). همه کسانی که در پی عیسی هستند، چه این سخنان را فهمیده باشند و چه نفهمیده باشند، این شهادت را دارند. آنها ایمان دارند و نزد خداوندی مانند و او خاصان خود را از مکاشفه تا مکاشفه هدایت می کند. درک این مسائل فقط در زمان مناسب داده خواهد شد.

این بحث را می توان به شکل زیر خلاصه نمود: عمل فدیہ یکبار برای همیشه بر روی صلیب در جلجتا انجام پذیرفت. لذا همه کسانی که با ایمان آن را می پذیرند، مراسم شام مقدس را به یاد آن عملی که به صورت کامل تمام شد به جا می آورند. باید نان فطیر را به تناسب تعداد شرکت کنندگان پخت و پس از آن که نان در دعا در حضور جماعت تقدیم و مبارک شد، آن را شکسته و همه کسانی که در مراسم عشاء شرکت دارند از آن بخورند، و اگر نان اضافی آمد، عده ای مجدداً نان را بخورند تا تمام شود. سپس پیاله که حاوی شرابی است که از انگور قرمز درست شده، در دعا تقدیم و مبارک می شود، همه کسانی که از نان خورده اند در پیاله نیز شرکت می کنند. با این عمل یادآوری می شود که خداوند بدن خود را برای ما قربانی کرد و خون خود را ریخت.

در مراسم شام مقدس باید مواظب بود که از چهارچوب دستور خداوند درباره نحوه اجرای آن خارج نشویم . در جایی که این دستور رعایت نشود، آیین به سادگی به سوی بت پرستی کشیده شده و خرافات جای ایمان را می گیرد. پولس می نویسد: "محال است که هم از پیاله خداوند و هم از پیاله دیوها بنوشید. هم از مایده خداوند وهم از مایده دیوها نمی توانید قسمت برد. آیا خداوند را به غیرت می آوریم یا از او تواناتر می باشیم؟" (اول قرنتیان ۱۰: ۲۱-۲۲). در اینجا بدون شک پولس به لاویان باب ۱۷ اشاره دارد که فریضی درباره تقدیم قربانی به قوم خدا داده شده است . در آیات ۳-۷ همین باب مساله بت پرستی تبیین شده و توضیح داده می شود که قربانی مقبول خدا چگونه باید انجام شود. چنین آمده است: "تا آنکه بنی اسرائیل ذبایح خود را که در صحرا ذبح می کنند بیاورند، یعنی برای خداوند به در خیمه اجتماع نزد کاهن آنها را بیاورند، و آنها را به جهت ذبایح سلامتی برای خداوند ذبح نمایند. و کاهن خون را برمذبح خداوند نزد در خیمه اجتماع بپاشد، و پیه را بسوزاند تا عطر خوشبو برای خداوند شود. و بعد از این ، ذبایح خود را برای دیوهایی که در عقب آنها زنا می کنند دیگر ذبح ننمایند. این برای ایشان در پشت‌های ایشان فریضه دایمی خواهد بود." (لاویان ۱۷: ۵-۷).

خدا دستورات و سفارشات دقیقی درباره آنچه که باید انجام می شد و همچنین نحوه انجام آنها داده بود، اسرائیلیان یقین داشتند که قربانی های خود را به طور صحیح گذرانیده اند، در حالی که فقط آنچه را که مورد پسندشان بود به جا آورده بودند. و او به وضوح از طریق (موسی ) به آنها گفت که به دید وی تنها قربانیهایی که به شکل صحیح و در محل معین انجام می شدند مورد قبول او می باشند. پس هر روش دیگری ، به عنوان قربانی به دیوها تلقی می شد.

کسی که به قوم خدا تعلق دارد نمی تواند هر کاری را به هر شکلی که خود می خواهد و در زمان و محلی که خودپسند کرده است به عمل بیاورد. این امر می بایست مطابق حکم خداوند انجام بشود، والا این عمل به او تقدیم نمی شود، بلکه به دیوهایی تقدیم می گردد که مردم را تحریک می کنند که در پی میل خود رفته و ناطاعتی بکنند. این مساله درباره شام خداوند نیز صدق می کند. پولس به عنوان رسولی که روشنایی خدا را دریافت کرده بود این موضوع را به وضوح بیان نمود. او نمی خواست ایماندارانی که تحت تاثیر دیوها بودند در سفره خداوند سهمی داشته باشند.

در زمان رسولان هیچ بحثی درباره عشاءربانی وجود نداشت . خداوند امر کرده بود و ایمانداران عشاء را طبق دستور خداوند برگزار می کردند. آنها در سادگی ، این مراسم را "شکستن نان " می نامیدند، همانطوری که در اعمال ۲۰: ۷ آمده است: "در اول هفته چون شاگردان به جهت شکستن نان جمع شدند... " عبارت "شکستن نان " حاکی از آن است که برای ایمانداران چقدر اهمیت

داشته است که عشاء مطابق با دستور خداوند و به شکلی که خود او اجرا کرده بود برگزار شود. در اعمال ۴۲:۲ آمده است: "و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می نمودند."

همه کسانی که به راستی به کلیسای خدای زنده تعلق دارند، در مورد آموزه فوق و شکل اجرایی آن به کلام خداجوع خواهند کرد. آنها همه چیز را در جای مناسب خود خواهند گذاشت و اجازه خواهند داد که آنها را در جایی که باید باشند بگذارند. آنها نه تفسیر می کنند و نه تفسیر خاصی را می پذیرند، و تنها چیزی که برای آنها ارزش و اهمیت دارد همان گفته کلام است. به همین دلیل کلیسای حقیقی، عشاء را "به یاد" برگزار می کند و نه برای آموزش گناهان. در هیچ جای کتاب مقدس نیامده است که با شرکت در شام خداوند گناهان آمرزیده می شوند و در جایی که چنین تعلیمی داده شود نجات به یک آیین مذهبی وابسته خواهد شد.

هم اکنون ملکوت خدا با قوت راه را برای خود باز می کند. انجیل عیسی مسیح، خداوند مصلوب و قیام کرده ما به مرکزیت و عظمت تبدیل شده است و از هر دستور کلام اطاعت می شود. بدین ترتیب کلیسا به آن موقعیت فیضی که در ابتدا داشت بازگردانیده می شود. خداوند ما اول و آخر است، آری او دیروز، امروز و تا ابد همان است. خوشبختانه کسانی که به او و کلامش جایگاه برتر را می دهند و با انجام آنچه که بدیشان فرموده است، او را به عنوان خداوند خود اعتراف کرده و قبول می کنند. شستن پایها

پس از مبحث عشاء، به طور اختصار به موضوع شستن پایها می پردازیم. پیش از آنکه به متن مربوط در عهد جدید مراجعه کنیم، توجه خود را به آنچه که در عهد عتیق به کاهنان حکم شده بود معطوف می کنیم. مطابق حکم الهی می بایست حوضی برنجین در میان خیمه اجتماع و مذبح گذارده می شد: "و هارون و پسرانش دست و پای خود را از آن بشویند." (خروج ۱۹:۳۰). آنها پیش از انجام این کار مجاز نبودند که داخل خیمه اجتماع شوند. ایمانداران در عهد جدید "کهناتی مقدس" تشکیل می دهند. ما باید با احترامی تقدس آمیز به خدا نزدیک شویم و در هر امری به طور کامل از کلام او پیروی کنیم.

در یوحنا ۱۳:۳-۱۰ نوشته شده است: "عیسی با این که می دانست که پدر همه چیز را به دست او داده است و از نزد خدا آمده و به جانب خدا می رود، از شام برخاست و جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته، به کمر بست. پس آب در لگن ریخته، شروع کرد به شستن پایهای شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت. پس چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت: ای آقا تو پایهای مرا می شویی؟ عیسی در جواب وی گفت: آنچه من می کنم الان تو نمی دانی، لکن بعد خواهی

فهمید. پطرس به او گفت : پایهای مرا هرگز نخواهی شست . عیسی او را جواب داد: اگر تو را نشویم تو را با من نصیبی نیست .شمعون پطرس بدو گفت : ای آقا نه پایهای مرا و بس ، بلکه دستها و سر مرا نیز. عیسی بدو گفت : کسی که غسل یافت محتاج نیست مگر به شستن پایها... " ما تا زمانی که متن فوق را به مثابه یک گزارش ساده تلقی کنیم ، الزامی در خود حس نخواهیم کرد. در آن زمان خداوند با کسانی که نزد وی بودند صحبت می کرد، و امروز نیز همان خداوند به واسطه همین کلام با ما صحبت می کند. ما باید خود را به جای پطرس بگذاریم که سوال کرد: "ای آقا تو پایهای مرا می شویی ؟" و عیسی به پطرس جواب داد: "آنچه من می کنم الان تو نمی دانی ، لکن بعد خواهی فهمید." پطرس در تصمیم خود راسخ می شود و به او می گوید: "پایهای مرا هرگز نخواهی شست ." پطرس حاضر نبود تا شاهد آن باشد که خداوند با انجام این خدمت ، خود را نزد او حقیر کند، ولی با این حال خداوند و استاد در آنجا یک درس عملی به شاگردان خود داد. در متی ۲۰:۲۶ آمده است : "...هر که در میان شما می خواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد." خداوند با فروتنی آنها را خدمت کرد و خود را کاملا حقیر نمود. لباس خود را کنار گذاشته ، حوله ای به کمر بست و خم شده و وظیفه یک غلام در خانه را انجام داد. این نمونه ای برای شاگردانش بود تا یکدیگر را بزرگتر از خود تلقی کنند، و در این فرصت خداوند با یک درس عملی این مساله را تبیین کرد.

وقتی که خداوند به پطرس فرمود: "اگر تو را نشویم تو را با من نصیبی نیست ." پطرس وحشت زده گفت : "ای آقا نه پایهای مرا و بس ، بلکه دستها و سر مرا نیز." آیا می توانیم اینطور تلقی کنیم که پطرس بدون این عمل در خداوند سهمی نداشت ؟ آیا هرکسی می تواند به صرف شرکت در این مراسم ، سهمی در خداوند داشته باشد؟ جواب خیر است .مساله اطاعت از خداوند ما و خدمت ما به دیگران است . ممکن است یک دستور، یک دعوت و یا یک فریضه خداوند در نظر ما بی معنی باشد، ولی این مساله اهمیت ندارد، و بر ماست که همانند بچه ها بی چون و چرا اطاعت کنیم که در غیر این صورت رابطه ما با آنکس که امر کرده است قطع خواهد شد. قدرت یک زنجیر در ضعیف ترین حلقه اش اندازه گیری می شود. به ما امر شده است که هر کلمه و هر دستوری را جدی بگیریم و مطابق با آن عمل کنیم .در یوحنا ۱۳:۱۲-۱۷ چنین آمده است : "و چون پایهای ایشان را شست ، رخت خود را گرفته ، باز بنشست و بدیشان گفت : آیا فهمیدید آنچه به شما کردم ؟ شما مرا استاد و آقا می خوانید و خوب می گوید زیرا که چنین هستیم . پس اگر من که آقا و معلم هستم ، پایهای شما را شستم ، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشوید. زیرا به شما نمونه ای دادم تا چنان که من باشم کردم . شما نیز بکنید. آمین آمین به شما می گویم غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خود. هرگاه این را دانستید، خوشبحال شما اگر آن را به عمل آرید." سخنان

عیسی واضح و بدون شبهه است: "پس اگر من که آقا و معلم هستم، پایهای شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشوید." (آیه ۱۴). در این مورد هیچ نیازی به توضیح و تفسیر وجود ندارد. وقتی که خداوند می گوید که باید پایهای همدیگر را بشویم و با تاکید می گوید: "...بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشوید." منظور وی همین است. این موضوع ربطی به یک رسم شرقی ندارد. چون هم خداوند و هم شاگردان و همه مردم با رسم مذکور آشنا بودند. او به وضوح می گوید: "زیرا به شما نمونه ای دادم تا چنان که من با شما کردم، شما نیز بکنید." (آیه ۱۵). این یک دستور واضح و آشکار است و اما و اگر در آن نیست. خداوند با عبارت زیر بر این دستور تاکید می کند و می گوید: "آمین آمین به شما می گویم غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خود." (آیه ۱۶).

هر زمانی که خداوند اصطلاح "آمین، آمین" را به کار می برد، لازم است که توجه خاصی را به آن مبذول داریم، چراکه گویی با این کار قصد دارد توجه ما را به نکته ای جلب کند. او این کار را در یوحنا باب ۱۳ به دفعات انجام می دهد.

در واقع سخن چندانی در مورد شستن پایها نمی توان گفت. به جا آوردن این مراسم در کلیسای اولیه باید امری معمول بوده باشد، چرا که در این خصوص چیزی در کلام دیده نمی شود. پولس این موضوع را به اختصار در رابطه باثبت نام بیوه زنان در فهرست کلیسا مدنظر قرار داده و می گوید: "که در اعمال صالح نیک نام باشد، اگر فرزندان را پرورده و غربا را مهمانی نموده و پایهای مقدسین را شسته و زحمت کشان را اعانتی نموده و هر کارنیکو را پیروی کرده باشد." (اول تیموتائوس ۵: ۱۰).

ما با دردست داشتن کلام خاطرنشان کرده ایم که خداوند عیسی نمونه و فریضه شستن پایها را به ما داده است. به همین دلیل اگر شخصی واقعا صادق باشد به گونه ای تعلیم نخواهد داد که این حکم رعایت نشود، بلکه حکم خداوند را به جا خواهد آورد.

تقدس کلام خدا برای یک ایماندار باید به اندازه ای باشد که حاضر گردد حتی کوچکترین حکم آن را نیز به جا آورد. چنین ایمانداری باید این سخنان خداوند را که در آخر امر گفت به خود ربط دهد: "هر گاه این را دانستید، خوشابه حال شما اگر آن را به عمل آرید." (آیه ۱۷).

برکات خداوند از ابتدا تا انتها با کسانی خواهد بود که کلام خداوند را به عمل می آورند. باشد که خداوند ما را به اشخاصی تبدیل کند که در راههای وی و مطابق فرمان او راه می روند. آمین. آمین.

برکات خداوند از ابتدا تا انتها با کسانی خواهد بود که کلام خداوند را به عمل می آورند. باشد که خداوند ما را به اشخاصی تبدیل کند که در راههای وی و مطابق فرمان او راه می روند. آمین. آمین.

## تعمید یک سؤال مهم

نزد یهودیان :

سخنان : آنان به خدای واحد اعتراف می کنند.

نام ذکر شده : خداوند خدا، خداوند (یهوه).

روش : سه بار غسل کامل (فرو رفتن کامل).

نزد کاتولیکها:

سخنان : آنها به تثلیث سه نفر اعتراف می کنند.

نام ذکر شده : عنوان های پدر، پسر و روح القدس (متی ۱۹:۲۸).

روش : آب پاش با آبی موسوم به آب متبرکه .

نزد پروتستانها:

سخنان : به تثلیث سه نفر اعتراف می کنند.

نام ذکر شده : عنوان پدر، پسر و روح القدس (متی ۱۹:۲۸).

روش : دسته ای فرو می برند و برخی نیز به صورت آب پاش تعمید می دهند.

نزد شاگردان مسیح :

سخنان : آنها به خدای بزرگ و نامحدود در یک شخصیت اعتراف می کنند.

نام ذکر شده : عیسی مسیح (اعمال ۲:۳۸)، همان کاری که همه شاگردان عیسی مسیح ، یعنی مسیحیان راستین انجام داده اند.

روش : تنها یکبار فرو رفتن کامل

آیا تعمید یک موضوع مهم است ؟

چرا لازم است که ما دقیقا بر طبق آموزه رسولان تعمید بگیریم ؟ این سوالی است که در طی صدها سال ، همواره برای رهبران

روحانی مطرح بوده است . آیا رسولان از این دستور عیسی مسیح که به آنها امر فرموده بود که به همه جای دنیا بروند و شاگرد

سازی کنندو این شاگردان را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید بدهند، عمد تخطی کرده اند؟ آیا زمانی که آنها نوایمانان را

تعلیم داده و به آنان امر کرده اند که توبه کنند و به نام عیسی مسیح برای آمرزش گناهان خود تعمید یابند، به ابتکاری که فاقد اساس کتاب مقدسی است دست زده اند؟ و در صورتی که رسولان از دستور عیسی سرپیچی کرده باشند این پرسش مطرح می شود که چه کسی و در چه زمانی اطاعت کرده است؟ این سوال مهمی است که هر کدام از ما می بایست از خود پرسیم. ما نباید مانند پنطیوس پیلطس عمل کنیم، او روزی ناگزیر شد تصمیم مهمی درباره عیسی، این کلمه مجسم شده بگیرد (یوحنا ۴:۱)، اما در عین حال او ظرف آبی را خواسته و دستهای خودراشست و تصور کرد که با این کار مبرا شده است. او نمی توانست گناهان خودرا بشوید و این امر درباره هر کدام از ما نیز صدق می کند. آزادی از گناه مستلزم این است که از کلام خدا دقیق همانگونه که مطرح می شود اطاعت کنیم، پس لازم است که با دقت به دنبال پاسخ این سوال باشیم.

آیا تعمید به نام "عیسی مسیح" یک عمل کتاب مقدسی است؟ تعداد آیات موجود در کتاب مقدس که به تعمید اشاره می کنند به مراتب بیشتر از آیاتی است که درباره آموزه های اساسی دیگر آمده است. ما در اینجا به هشت آیه اشاره خواهیم کرد که در آنها از تعمید به نام عیسی مسیح سخن گفته شده است و نشان خواهیم داد که هیچ تعمید دیگری به غیر از این تعمید نمی تواند صحیح و کافی باشد.

۱- اعمال ۳۸:۲، یهودیان در پنطیکاست.

۲- اعمال ۱۲:۸-۱۶، سامریان، که اختلاطی از اسرائیلیان و اقوام دیگر بودند.

۳- اعمال ۴۸:۱۰، غیر یهودیان خانه کرنیلیوس، پطرس به آنها امر کرد که به نام خداوند تعمید بگیرند (نام خداوند، عیسی مسیح است).

۴- اعمال ۱۴:۹، پولس که گرفتار افراط گری مذهبی شده بود همه کسانی را که نام خداوند را می خواندند زندانی می کرد. در

اعمال ۵:۹ عیسی از آسمان صحبت می کند و پولس به خداوندی او اعتراف می کند و در اعمال ۱۶:۲۲ پولس با خواندن نام

خداوند تعمیدگرفت. همچنین در رومیان ۳:۶ پولس با کاربرد ضمیر "ما" اعلام می کند که به نام عیسی مسیح تعمید یافته

است: "یا نمی دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم."

۵- در رومیان ۵:۳-۶ مقدسین روم به نام عیسی مسیح که مرد، دفن شد و قیام فرمود تعمید یافته اند. آن دوازده شاگرد یحیی

تعمیددهنده که پولس در افسس با آنها برخورد کرد تا آن زمان در مرگ مسیح، دفن او و قیام او شریک نشده بودند.

۶- در اول قرنیتیان ۱:۱۲-۱۳ سه پرسش از کلیسای قرنتس شده است:



الف) آیا مسیح منقسم شد؟

ب) آیا پولس بخاطر شمامصلوب شد؟

ج) آیا به نام پولس تعمید گرفته اید؟

عنوان این مساله قطعاً بدین مفهوم است که مخاطبان به یک نام تعمید گرفته بودند. تعمید به نام پولس بی فایده بود، چون پولس نمرده، دفن نشده و زنده نشده بود. تعمید شما را در مرگ و قیام کسی که مرده و زنده شده است سهیم می سازد. پولس در همان رساله از گناهیانی که مانع از ورود به ملکوت خدا می شوند صحبت می کند و در پایان چنین می گوید: "و بعضی از شما چنین می بودید لکن غسل یافته و مقدس گردیده (جدا شده) و عادل کرده شده اید به نام عیسی خداوند و روح خدای ما." (اول قرنتیان ۱۱:۶). توجه داشته باشید که در این فرایند دو عنصر دخالت دارند اول، نام عیسی مسیح و دوم، عمل روح خدای ما. ۷- غلاطیان ۲:۳، کلیسای غلاطیان به نام خداوند ما عیسی مسیح تعمید گرفته بودند. زیرا که همه شما که در مسیح تعمید گرفته اید مسیح را در بر کرده اید (مکاشفه کلام)، (رومیان ۱۳:۱۴).

۸- کولسیان ۲:۱۲، این آخرین نکته است که چندان هم کم اهمیت نیست. کلیسای کولسی در تعمید با مسیح دفن شده بود. در اینجا پولس همان اصطلاحی را بکار می برد که در رومیان ۳:۶-۴ بکار برده است. پولس در رساله به رومیان از تعمید در عیسی مسیح (یک شخص) صحبت کرده است، ولی در رساله به کولسیان به جنبه تازه ای از تعمید اشاره می شود، ما ضمن دفن شدن با مسیح ختنه می شویم. به همین دلیل است که پولس به غلاطیان گفته است که ختنه فایده ای ندارد چون تعمید در مسیح جای سنت ختنه را گرفته است (مراجعه شود به کولسیان ۲:۱۲-۱۳). پولس با بیان زیبایی، کلیسای کولسی را متوجه این نکته می کند که تعمید در مسیح که به مفهوم دفن شدن با وی است (نه با آنها) انسان را از روش گذشته و گناه آلود خود جدا می سازد. به یاد داشته باشید که ختنه، مفهوم جدایی و قطع کردن دربر دارد زیرا در عمل ختنه غلفه را با یک کارد تیز جدا می کنند. تعمید به نام عیسی مسیح یک فرمان است. تعمید به نام مسیح ختنه عهد جدید است.

ممکن است عده ای تصور کنند که این مساله به تعمید روح مربوط می شود، در حالی که اصلاً مساله تعمید روحانی مطرح نشده است. در هیچ جایی از کتاب مقدس گفته نشده است که تعمید روح شما را به مسیح منصوب می سازد. روح نمرده، دفن نشد و قیام نکرد، بلکه همانطوری که پولس به قرنتیان می گوید این مسیح است که در روز سوم از مردگان قیام فرمود (اول قرنتیان ۴:۱۵). همه آیاتی که ذکر کرده ایم از دفن شدن در آبهای مرگ صحبت می کنند. تعمید نشانه مرگ و رستاخیز شما با مسیح

است . در اینجا به هیچ وجه از یک تعمید روحانی صحبت نشده است . تنها کسی که مکاشفه عیسی مسیح را دریافت کرده است حق دارد تعمید دهد. این یگانه تعمید مسیحی و تنها تعمیدی است که می تواند شما را با پری مسیح در مرگ ، دفن شدن و قیام او شریک کند.

حال فرمول تثلیثی تعمید را بررسی می کنیم . تثلیثی ها معتقدند که پدر یک شخص است ، پسر یک شخص دیگر و روح القدس یک شخص سوم (به عبارتی سه فرد در الوهیت ) . در صورتی که این باور شما هم باشد باید متذکر شویم که شما تنها می توانید به پسرمنسوب شوید زیرا همانطوری که گفته شد تعمید نشانه مرگ ، دفن شدن و قیام است . پدر کی مرد؟ کی دفن شد؟ و کی قیام کرد؟ روح القدس کی مرد؟ کی دفن شد؟ و کی قیام کرد؟ ای دل مشتاق و حق جو آیا نمی توانید این مساله را درک کنید؟ پدر و روح القدس نمی توانند اشخاصی متمایز از پسر باشند. تعمید کتاب مقدسی شما را به کسی که مرد، دفن شد و قیام کرد منسوب می سازد، در صورتی که این تعمید سری در آب که به نام عیسی مسیح خداوند برای آمرزش گناهان صورت می گیرد و همان ختنه مسیحی بشمار می آید- با فرض تمایز شخصیت - شما را نه با پدر و نه روح القدس ، بلکه تنها با مسیح متحد می کند. پس اگر پدر و روح القدس دوشخص متمایز از پسر باشند- که چنین نیست - ممکن نیست که شما از طریق تعمید به پدر و روح القدس منسوب شوید.

اگر فرض کنیم که رسولان مکاشفه متی ۱۹:۲۸ را نیافته باشند و این حکم ، در اعمال ۳۸:۲ تحقق نیافته باشد، مبنی بر اینکه اسم عیسی مسیح نام پدر و پسر و روح القدس است ، باید بپذیریم که رسولان و ما با دوازده اشتباه وحشتناک مواجه شده ایم :

۱- عیسی یک شخص دروغگو است . چون گفته است که ذهن شاگردان را گشوده است تا کتب را از تورات موسی گرفته تا صحف انبیاء و مزامیر درک کنند(لوقا ۲۴:۴۴-۴۵).

۲- زمانی که پولس دعا کرد تا ذهن افسسیان باز شود، وقت خود را تلف کرده است (افسسسیان ۱:۱۸).

۳- آن سه سال و نیمی که مسیح وقف آموزش شاگردان خود کرد، تمام به هدر رفته است .

۴- مرگ و دفن شدن و قیام مسیح به درد رسولانی که سعی کردند پس از صعود وی ادامه دهنده کار او باشند نخورده است .

۵- همه سفارشات که مسیح در آن چهل روز پس از قیام خود به شاگردان خود کرد پوچ و بی معنی بوده اند.

۶- نه تنها ریزش روح القدس که در اورشلیم انتظار آن را می کشیدند به درد آنها نخورد، بلکه باعث شد تا آنها به ناراستی

کشیده شوند.

۷- مسیح در برنامه ریزی خود برای نجات گمراهان دچار اشتباه شده است ، زیرا افراد نالایقی را به خدمت گماشت که قادر نبودند دستوراتی را که در طول سه سال و نیم به آنان داده بود درک کنند.

۸- پطرس سه هزار یهودی صادق را گمراه کرد و تعلیم غلطی را در اورشلیم ارائه داد.

۹- عیسی یک فرد نامتعادل بود، چرا که کلید ملکوت را به فرد نادانی چون پطرس سپرده است (متی ۱۹:۱۶)، زیرا پطرس در اولین موعظه اش به هنگام استفاده از کلیدها، زمانی که در فیض را برای یهودیان و سپس غیر یهودیان خانه کرنیلیوس باز می کرد دچار اشتباه شد.

۱۰- همین تشویش آسمان را نیز فرا گرفته است . زیرا پس از واقعه پنطیکاست فرشته ای به نزد کرنیلیوس آمده و به وی گفت که به سراغ پطرس بفرستد تا پطرس بگوید که او و اهل خانه اش چطور می توانند از نجات برخوردار شوند (اعمال ۱۱:۱۴).  
۱۱- خدای پدر نیز عقل خود را از دست داده است زیرا فرد نالایقی مانند عیسی مسیح را به چنین ماموریت عظیمی فرستاد که فقط توانست آن را به دوازده شخص نادان بسپارد که حتی یک پیغام ساده را هم در زمانی که خدا شرایط را مهیا کرد که یهودیان از هر امت جمع بشوند تا پیغام او را بشنوند، نتوانستند به مردم بگویند (اعمال ۵:۲).

۱۲- پطرس نیز دچار جنون موقت شد، زیرا فکر کرد که پیغام توبه ، تعمید و پذیرش روح القدس ، همانطوری که در اعمال ۲:۳۸ آمده است برای همه یهودیان و امتهای می باشد: "زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه آنانی که دورند یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند." (اعمال ۲:۳۹). با این اوصاف خداوند خدای قادر مطلق چقدر باید از کنستانتین امپراطور روم ، از کلیسای کاتولیک و دختران فاحشه اش کلیساهای پروتستان ممنون باشد که با این چنین غیرتی با آموزه رسولان مبارزه کرده و آن را از بین برده اند.

طبق دایره المعارف جدید collier (جلد ۱۰ صفحه ۳)، کلمه تثلیث در کتاب مقدس یافت نمی شود و این عبارت را برای اولین بار شخصی به نام تتوفیل که در سده دوم اسقف انطاکیه بود بکار برد.

دایره المعارف بریتانیکا (جلد ۳، صفحه ۳۶۵-۳۶۶): عبارت تثلیثی "یکی در سه شخص" در ابتدا به کار نمی رفت و این وضع تاسده سوم ادامه داشت . تعمید به نام عیسی مسیح به قدری رواج داشت که پاپ استیفان علیرغم مخالفت سبیرین

(cypriem) قدیس، آن را معتبر اعلام کرد. اما با این حال میسیونرهای کاتولیکی که یک یا دو شخصیت دیگر اشخاص تثلیث

را در زمان تعمید به زبان نمی آوردند از کلیسای کاتولیک طرد می شدند. هم اکنون فرمول تثلیثی کلیسای روم از این قرار است:

"تو را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید می دهیم."

تعمید آب

دفتر اطلاع رسانی واشنگتن DC

اطلاعات زیر برای اثبات این نکته است که تعمید به نام عیسی مسیح هم در تاریخ کلیسا و هم کتاب مقدس تا سیزده سال پس از مسیح رواج داشته است و سپس توسط کلیسای کاتولیک رومی عوض شد.

۱- قاموس کتاب مقدس اسکرایبترز (scribners)، (جلد اول، صفحه ۲۴۱): "فرمول اصلی عبارت بود از: "به نام عیسی مسیح، یابه نام خداوند عیسی" و تعمید تثلیثی بعد مطرح شد."

۲- دایره المعارف canney، صفحه ۵۳: "در کلیسای اولیه همیشه به نام خداوند عیسی تعمید می دادند ولی پس از این که آموزه تثلیث شکل گرفت تعمید به اسم پدر، پسر و روح القدس مرسوم شد."

۳- دایره المعارف nouvelle|encycopedie|internationale، صفحه ۴۷۶: "آموزه تثلیث، اعتقاد کلیسای کاتولیک از این قرار است: "ما یک خدا در تثلیث را می پرستیم، پدر یک شخص است، پسر یک شخص است و روح القدس یک شخص دیگر، آنها در جلال مساوی هستند و هر کدام از آنها سرمدی می باشند." در حالی که ما آن را به صورت یک آموزه روشن و آشکار در کتاب مقدس نمی بینیم. و در حال حاضر الهی دانان جدید دیگر سعی نمی کنند که تثلیث را در عهد عتیق بجویند. در زمان اصلاحات کلیسای پروتستان بدون مطالعه عمیق، تثلیث را پذیرفت."

۴- encyclopedie|mondiale جلد ۱۶، صفحه ۷۲۷: "آموزه "سه در یک" به عنوان سری مطرح شد که قابل توضیح دادن نیست. اولین اعلان ایمان به پدر، پسر و روح القدس که به عنوان مرجع شناخته شد، توسط شورای نیکیه در سال ۳۲۵ عنوان گردید. در این شورا اعلام شد که پسر هم ذات با پدر است." حال در صورتی که شما آموزه رسولان را درباره تعمید به نام خداوند عیسی مسیح که مودی به مکاشفه حقیقت است و با علم به این واقعیت که خود عیسی دعا کرد تا همه به واسطه سخنان رسولان ایمان بیاورند (یوحنا ۱۷:۲۰) رد کنید و همچنان از تعمید تثلیثی در سه شخص متمایز حمایت کنید، شما خودبه خود به کلیسای کاتولیک رومی مرتبط می شوید، چون تعمید این کلیسا را یافته اید.